

...الجن والانس الا لیعبدون
...رده اند که بار عمل بسته جهه ...
...ن نشانده اند که مثمر سعادت ابد...
... ر ج ...
بهرستان امکان زاده و آگاهی ... رباع عمر گرانمایه را از هم
محافظت توانند نمود و فا... ه را چوگان اختیار بدست داده اند که در مضمار
...ت بندگی توانند بود غفلتی ... بصیرت داده اند که چاه را از راه توانند شناخت
...ت او پشیمانی در جبهه دل انسانی نهاده ... زال رسیده و فرصتی توانند جست در ظلمت
غرور چراغ شعور بهبست هر فردی از افراد ... سر دوراه خیر و شر بکام او نشوند و در بیابان
... فران ... رده اند که بعنوان طول امل و حاجز گردند لیکن بقتضای
م دوده ای غفلت ... دی بیچاره و مشغول لذات نفسانی گشته از ادراک لذت
...ی امثال و اقران کوی عزت آن شغل خدا پرستی آرا ... نام کرده اند عمر عزیز را بهیچ
...فریب دنیا صرف نموده مضمون الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة از دو جهان خود بر کرسی
...بهتری که از این طریقه پر خطر او را رجوع تواند فرمود و از خواب گران غفلت دیده بصیرت
...واند گشود در شحات مواعظ بالغه است که کلهای پژمرده دلها را ... بمنزله باران بهاری و چاره و دوا
...قتضای چار طبع را ... ی سیل کوهسار ... ستان باد ... ت را نسیم سحر است و در دکان
...ورستان بیخبر ... را صور شد تیماران مرض حرص را طبیبی است حاذق و هواز دکان هوس را
شربتی مواف... ن تیه عصیان از طریق مبین است و افتادگان چاه سیه بختی را حبل المتین
...ست و روشنگر آینه دلهای سیاه و دامن آتش دل نمکیست و روغن چراغ بندگی
...ارند کری که نصایح دلپسندش را بسمع قبول گوش کند ... ب
...ن نوش نماید و چون در اکثر از منه و اعصار متاع مواعظ
... ر و ده و ای در دو ... این نسخ بحجت نمی سخنا ن
...ب و عظه از کتاب خدا ستانی
...رده مباشران امر و عظه که طبیبان بیمار
...ت و جهان ... بی بوجود دا ... شرف

۴۱۴

ی آمیه شرع و دین ... فروزنده جس

...را زصحیفه نظام عالم چشم براد عرض

...ال شید اساس ا ... دین اسلام جرات بخش ناد واخواهان

جبهه صاحب کلاهان کنون ... سرروده آوازه طبل شهرت سکندر

سپهر دولت واقبال سایه رحمت حضرت ... کو بجهان ... کرد کار ۵ که آسو

روزگار ۵ زبس عدل او لبسته راه خلاف ۵ ... تیغ ظالم غلاف ۵ ز دیوان عدل

کمین سطر زنجیر نوشیروان ۵ نه دست ... زو قوی ۵ که جرات کند ناله در شبروی ۵ که

کوه شکوه عدو ۵ چو مشت و ورقش است ... بقدر او همرزه واست از شکوه ۵ ازان تیغ

برگردن افکنده کوه ۵ نمود ... البت در بحر و بر ... زوار نام او خشک و تر ۵ مهر کشوری

صیت آن ... فراز ۵ بود سجده او نماز چو بانگ نماز ۵ ... حش ز اثبات پای ...

که فرزند کیست ۵ زمین چون نساید بگردون کلاه ۵ برو شاه عباس ثانی است

الدین الحق مظهرا و مجلا و فیض عدله و احسانه علی العالمین متواترا و متوالیا من ...

از توتیای غبار موکب آن سلاله خاندان ائمه اطهار علیهم السلم روشن بمقتضای الناس ...

طبایع اکثر مردمان بشنیدن ... سخنان مایل و راغب و بجان و دل امثال این کتب را خریدار و طالب

می باشند بنابرین بنده وضیع چیمدار محمد رفیع واعظ خاکسار روی نیاز بر ... شاه ضعیف

نواز سوده و توفیق انجام این مهم را مسلت نمود و بهمراهی قائد ... سبحانی عقبات این مرحله العقدم

کرد و سعی بهمو ارضه این حقایق فرقانی باد بشته تالیف کلدسته ... که ... ایمان را

تقویت نماید و از جواهر آبدار سخنان ائمه اطهار که معادن حکمتند عقدی ترتیب داد که آویزه

شاید از توتیای اخبار گذشتگان کحلی ساخت که دیده عبرت را از ... غفل

اوله محکمه مصقلی پرداخت که آئینه بواطن را از زنگ تشکیکات ...

آتشکده افروخت که خار و خس هوا و هوس را در ...

بهشتی آراست که دید ...

طلبه ... که شاهین ... که از ...

که هما ... از هم پرواز ... گرگ

...حاسد غرور مقتی لسان زود

...عجب را و عرق انفعال انداز

...زاد و به فواید اکابر دین صفوی ...

...با و طلبار السدین

...الفصیح روغنی کشید که مزاج را ... طالب ضماوی اماده کرد که اوام باد بخور

جام کرد که دماغ را از اخلاط کبر و غرور تنقیه فرماید ... اح آورد از مصر فی سخنان ج

...با اقتباس تقویت نماید الحق امواج سطور ش ... زنگین کلمات آبدار مفرحی ترتیب

...بر ساند و سوناش حروفش مقیدان زنجیر ... سفینه حجاز از گرداب تعلقات جهان ...

...ن نمو شتاباد خدم در گوش اهل هوش صدا ... از زندان دلبستگی دار غرور میرهاند هر نعلی از

...عصیان از ناله گرای هر گفت و گوی خرمنش در ما ... گستگان آوا ...

...ت و هر نکته طلبدش ... فراشش بچیزی صبحه هر ورقش از متاع نصیحت دکانچه

...نش لب او بان و بستان لتکلیف را طبانچه هر کلمه دو ظرفیش منشار نخل سرکش حرص

...بایش مقراض رشته آرزوهای دور و دراز منشور ملاحت لکاتش نمک پاش دیده

...بیت و حلاوت فصاحت کلماتش شکر ریز تلخکامان حسرت تن پروری امید

... این گنجینه که از نقود مسکوکه دار الضرب تحقیق فراهم آمده در بازار روزگار رایج شود و این معجون که

از ادویه مجربه سخنان ... کسب ... در مزاج علیلان امراض قلبیه حضور بخشد مولف بیچاره سود منداشده و این

کتاب دلکشا و روضه نزهت فزا که برابر انگ کلماتش فرش ... لکات گسترده و از دریچه ...

... الفاظش حوران معانی سر بر آورده و اکواب و اباریق حروفش از معین حقایقت سرشار ...

... و تسنیم صدق و صفا مذکر جنات تجری من تحتها الانهار است چون ابواب مباحثش

... نموده اکر ارباب جنانش ابواب الجنان خطاب دهند نامناسب

**...** در بیان احتیاج بوعظ و فایده آن و فضیلت وعظ گفتن

...ها طریق ... نت صانع بیچون جل جلاله

... الثانی بکار گرفته که

... اظهار مکارم لکن شیخ ...

... و امثال آن ... میکرده

۳

...ی بپذیرد و در خوقت از الطباع صو...
...هم عقبی را سهل و خوار کار و دنیا را عظ...
...و زنگ گناه هنوز مملکت دل انتمام مسخر... ...و این حالت را دو مرتبه است
والعفو و تیرگی معصیت مرآت دل را از قابلیت ... باشد بلکه ویرانی آن ملک را مبدا...
و پشیمانی تغییر تواند نمود و تیرگی آن آئینه را انجا... ...تنگی از هوا و هوس توان...
کم کدورت بحدی رسد و زنگار امل... ...هم شنید که آئینه دل را دیگر مجال
و نمایش صیقل پند و نصیحت فائده نـ... ...دود عصیان چراغ ایمان فرو میرد و ظلمت
کفر شبستان درون را فرو گیرد و در خوقت امید... ...سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
درحق صاحب این دل صادق و تمثیل ختم الله علی قلوبهم ...م و علی ابصارهم غشاوة...
عظیم با احوال او مطابق خواهد بود و دل چنین را القلب ... بخوانند و کشور باطن را در...
میدانند چنانکه قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب در کافی از حضرت امام بحق نا...
و آنحضرت از والد بزرگوار خود علیهما السلام نقل فرموده که ما من شیء افسد للقلب من خطیئة
لیواقع الخطیئة فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله خلاصه معنی آنکه هیچ چیز دل را چنان فا...
نمیکند که گناه بدرستی که دل با گناه در می افتد و جدال مینماید تا وقتی که گناه زیادتی کرده بر دل غالب آید پس آن سود...
زیر و زبر میشود و معموره شهرستان درون سرنگون میگردد و تفصیل این ... کلام حضرت امام
محمد باقر علیه السلام استفاده میکرد که فرموده اند ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة
نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی
البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا حاصل مضمون آنکه در دل هر بنده نکته سفیدی هست و ...
شود در آن نکته سفید نکته سیاهی بهم میرسد پس اگر از آن توبه کرد آن ...
اصرار ورزید و ارتکاب مناهی را متمادی گردانید آن ...
آن سفیدی پوشیده شد ... آن دل هرگز بخیر باز گشت...
اعمال پس آدمی باید ...
و طریق تدارک آن بقدم کد و سعی پوید...
حسرت نکشد چنانکه در دیباچه کـ...
... و الذی ...

...چنانچه در حدیث وارد است که اقوال...
...ح مهربانی استماع یا از کتاب معتبری
...رسیده و صحیح بیان فائده آن از افق... ...طالع و روشن گردید
...وعظ گفتن از زاد عقل مستغنی از بیان... ...ت دلیل و برهان است چه بر هر عاقل هویدا
...ست که هرگاه جمعی براهی روند... ...شان از جاده هدایت انحراف نموده راه بیابان
...پس کبر دیگران لازم است که او... ضلالت بشتابد و راه هدایت دلالت ننماید
...بر عقلا ملوم و مذموم نباشند اگر... ...ست اگر خاموش بنشینی گناه است
و بر این قیاس ازکاه فهماس که در طی مراحل... ...ایشان رهگذر رو و طریق عبودیت جملگی با یکدیگر
همه اگر احدی از شارع... ...رون گذارد و با غوای غولان هوا و هوس راه باد...
...صلاحت سود داره... ...ن دیگر است که دست زبان نصیحت و پند گوئی از دو...
...یا در ساق سخنان حق آن سه بصحرا او و نفس و هوا را از آن طریقه ناشایست
...ازراه نقل بر متتبعان کتب معتبره این فن و سیاران گلشن غرر درر آیات و سنن
...ت که اخبار و آثار در این باب بسیار وارد است و ادله محکمه از کتاب و سنت بر تنبیه عاشا...
و حق سبحانه و تعالی اسمعیل پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام باین شیوه رضیه ستوده و در حق آن ذبیح
قربانگاه تسلیم فرموده ... کان یأمر اهله بالصلوة والزکوة چه این آیه در مقام مدح حضرت اسمعیل وارد
چنانکه سابق و لاحق آن بر این معنی شاهد است و در کتاب ارشاد القلوب مرویست از دلیل
طریق رستگاری و مشید اساس امید واری حضرت سید الانام علیه و آله الف الف صلوة و سلام
...لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة تزیده هدی او ترده عن ردی حاصل معنی آنکه هیچ هدیه
...ی خود فرستد بهتر از کلمه حکمتی نیست که باعث زیادتی هدایت او گردد یا از ...
...ناب از همان جناب صلی الله علیه و آله منقول است که نعم العطیة
...دلیست نصیحتی که شخص بشخصی کند و ماثورست که در خدمت
...شـ...
...هر یک از ایشان بزیور کمال
...بهم خیر و صلاح سعی نمود و بسبب انگشت
...نموده و دیگری آنکه روزها روزه میداشت

... دو شخص شنیدند متاع قدر
... نکم یعنی زیادتی و رجحان شخص او
... و فضل نسبت برادنی و فروتر شخص ... بر ... بود
... و من الصدقة احب الی الله من موعظة ... آنحضرت صلی الله علیه و آله منقول
... محض منظوم اگر هیچ صدقه ... بها قوم تفرقون و قد نفعهم الله بها و هی افضل
... قومی را که آزار مختلفه در راه ... در نزد حضرت ای عز و جل خوشتر و پسندیده تر
... انسان امراخته باشد بدرای نصیحتی بر کمیط ... از همه جدا ساخته با عداوت و دنیوی سنگ
... کدورت تکدر بر دازد و این موعظه از جناب ... جمع ساز دل العبقل پند سودمندی آینه تو اطلس
... شهوادی احترام حضرت ... که عا ... یکساله افضل است و منقولست که حق تبارک و تعالی
... السلام وحی نمود که تعلم الخیر و علمه من لا یعلمه فانی منور ... لمی الخیر و متعلمیه قبورهم حتی لا
حاصل این معنی آنکه ای موسی خیر و خوبی او چون یاد گرفتی تعلیم کن آن را بکسی که عالم آن نیست
قبور یاد دهندگان و یاد گیرندگان خیر را نورانی میسازم تا از آنجا وحشت ننمایند و از
آثار ائمه اطهار بسیار وارد است به همین قدر از آن که در اثبات این مدعا مذکور شد اکتفا
از کرد این شهود دیگر مستغنی ساخته باشد مطلب دوم در آداب وعظ گفتن و شروط ...
رعایت باید نمود بر آیینه ضمیر طوطیان شکرستان سخنوری صورت این معنی جلوه ... دارد که شور گفت
و گوهر جگر ستمعان وقتی نمک اثر میشود و برش تیغ سخن از زبانها چون سنگ حلایق آنزمان
خوناب حسرت میچکاند که واعظ آنچه میگوید خود عمل نماید و پیش از همه نفس خود را از ارتکاب مناهی
نصیحت فرماید اول دیده بصیرت خود را از خواب گران غفلت برگشاید تا خفتگان
تواند گرد مع خفته را خفته کی کند بیدار و نخست ای ز دلبر دگی خوش که ...
حیز خاطر بپردازد ... خورشیدی کر بود در مانی صد نوحه گر ...
اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته ... القلب کما یزل القطر
پند و نصیحتش از زبانها چون
دل خونبار اگیری نشود برگ دلها
بلی را شور نجاد روشعله بیابان آواز

... یاب نخیزد چراغ مرده دلی را نیفروزد
... باشد و نفسی که از درون بر جوش
جسد ... خود ناگرفته پند دهد و پند دیگران ...
... نگاه بر ایشان ... از خطاب
... الله ان تقولوا ما لا تفعلون را اصیل ... انکا ... ما لا تفعلون شده هم باید داشت و ...
... صادق را صلی الله علیه و آله بخاطر باید آورد که فرموده است ... کاملان بی عمل اندیشه باید کرد
... آتشین بسر برده گفتم یا جبرئیل این جماعت ... قومی را دیدم که لبهای ایشان از ...
... کنند و خود با آن عمل نمینمایند نعوذ بالله من شرور ... کیانند فرمود خطیبان امت تو اند که مردم را ...
... در ارتکاب امر وعظ دامن خاطر را از لوث اغراض ... النفسان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم
... حیله سازی بالکلیه بپردازد و حیله اظهار طمع شهرت خلق ... سفره سازد و آینه دل را از زنگ ...
خدا و رسول را به سؤال اموال دنیا میرزد و تعبیه جواهر اخبار و آثار کردن دعوی دانش نباید
آلی داشته بیت و قصیده که ای تمهید طول سخن را واسطه عرض کمال نسازد و از عصا ...
... منبر از دو پایه منبر را وسیله خودنمائی نسازد و جای پاکان را دکان خودفروشی نگرداند
... شرح بی اعتباری دنیا خاطر از خار خار آن نخراشد و در عین مذمت حرص و طمع چشم بر دست
کسی نداشته باشد جامه سفید را صبح کاذب روشن دلی نگرداند و دستار بزرگ را سر سخن دیباچه بزرگ
منشی نداند زردی ... بال بلند پروازی نگشاید و از جبهه شتر ابهام معنی بردباری خود ننماید
زبان بیا بزاس انگشت خودنمائی نکند و رشته سخن دعوی معرفت بر خود نبندد و سبحه صد دانه را
سر رشته طلب قلوب نشمارد و سر انگشت مسواک را شاهد دعوی عدالت نپندارد و آستین فراخ را
... از دست از دنیا کشیدن نکند و ریش دراز را پای معرکه مارگیری نکرده اند استغنای نگرفتن
... و با طمار ... را حمقی مردم را اقبال دادن بی طلب نپندارد و جای گوشه نشینی
... ظاهر تقرب میرود و نیز بخود ... که در اعلان ... جرجیر خواهی
و در نصیحت مردم غرض ... نگرداند که مرهم آلی توقع مزدی و جزائی
... و نصیحتی شامل داشته باشد
در الفت و کو با طریقه نرم گفتاری ... از دو ...
... و نباشد زبان بیا بزاز بهر کلمه گفتاری

...ند و هرگاه طریق ادای آن نیز ...
... و غالبا جهة رعایت این مصلح...
... عوت سرافراز و بخلعت کرامت
... فرموده که از هبالی فرعون لعین ...
ی موسی و هرون
... را امید و بدعوت فرعون لعین ...
... وسی و هرون بسوی فرعو...
انه طغی فقولا له قولا لینا مفسرین فرموده اند که
... گفتن نرم مجلاهر و لغلظ و پند گویی
که او در کفر و عصیان از حد تجاوز نموده ...
... برگ و ریشه دلهای خلایق رساند ...
این شیوه را مباید لازم دانند و سخنان حق را ...
... شید کی گفت و کو نهال معنی را از نشا...
ناهمواری سخن نخل شوق مستمعان از نما نمیدارد
... روش شیوه و کلوخ انداز ...
برگ اثر عیان نسازد و لیوتان درشت گوئی خاطر ...
... ران آنوا دهی آموزد
ازهم نپاشد از روی اشفاق و مهربانی سلوک طریق
زبانی چراغ آگاهی در ظلمت سرای دلهای غافلان افروزد تا حوصلهٔ تنگ ظرفان را بجوش
کارنهوشیدنش سر باز نزنند و تلخی سخنان حق را بشهد شیرین کلامی چنان باصلاح آورد
رونرش نکند **دیگر آنکه** ناهمواری نصیحت پیش ... در دلها اثر دارد و ... زرعی قطره باران در کوهسار
**دیگر آنکه** بمقتضای کلم الناس علی قدر عقولهم رتبهٔ فهم مخاطب را منظور داشته در خور آن ادای
کلام نماید و در مخاطبه بازاریان و روستاییان ... اگر دارد از استعمال الفاظ ... و قاموس بصحاح
احتیاج داشته باشد احتراز فرماید بلکه مطلب را بعبارتی واضح بیان کند که خواص و عوام بسهولت آن
فهمیده و در عقبات مشکلات الفاظ در نمانده و بسر منزل معنی توانند رسید **دیگر آنکه** ... کلام ...
حضرت ملک علام نموده نخست کمیت زبان را در مضمار بیان بحمد و سپاس ...
نامتناهی چرب و نرم سازد و از شرح کبریا و عظمت جباری ...
مقلبی پرداز ... و حدیث مشهور بسمله و تحمید ...
و مدح و منقبت آل و اولاد ... او مستطرف ...
آن خازنان وحی الهی بکلمه ...
دلها را از زنگ ... و دوش ...
مدلا ساخته طومار گفت و گو ...

... بر رسی او عمان و قبول ... شاید و ...
... شته بنهایت احتیاط بکار برده هر نقل ...
... دو ... ملمات عوام فریب ... را در لباس ...
... بوده و معانی ... شریه بهره ...
... سته را بجای براهین قاطعه نهد ...
... حد اهل خلاف را بتخریب خانهٔ دین مسلمانان
... کاخ شرع متین را بر خاک ...
... ز از خطا این بگذارد **دیگر آنکه** تا اطلاع تمام بر تفسیر و حدیث
... سازد پای جسارت بجریم روایت آن ...
... خدا و رسول و ائمهٔ معصومین و بیان مسائل
... علم باحکام شرعیه نگشاید و از مضمون حدیث
... این مبین را بازیچه شمارد و زبان جرات
... والارض اندیشه نماید و هیچ جرات و ادراک
... نبوی من افتی الناس بغیر علم لعنته ...
... برای خود در او ر مهلکه ... مضمون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
... قدوه و مطلع ...
... راز و **دیگر آنکه** چون ... جهان مختلف میباشد و از ام ... قلبیه هر یک بعلتی گرفتار شده و اخلا...
... ر گونه سخن تفریح انگیزد و از هر قسم دوائی شربتی مفید مختصر در کام جان خلایق ریزد
... ب دنیا و حرص مال و طلب رتبه جاه و جلال مبتلاست از کلفت و لوی بیوفایی آن و شرح
... علی جهان منتفع گردد و آنکه بدرد سپیدرویی و اشتغال لهو و لعب و مهره ... گردی گرفتار است
... ن بی اعتباری عمر و زندگانی و نایابی کیمیای بقای جاه و دانی بیهودهٔ بازیستنیان باد نخوت و غرور را
... شر بیت ... و ستودن صفت تواضع و ... تی سود مند افتد و مصروعان بخار خشم
و غضب را ایارج تعریف حسن خلق و بردباری و مدح صفت تمکین ... صاحب وقاری فایده رساند
... افلاطون ... سستی کاهلان طریق بندگی بمعجون ... غبات شوق انگیز رفع شود و رعشه لرزیدن پای توکلان از بیم
... روزی کی بشرح ... قناعت آلی تسکین یابد و ذکر اجر صابران در خاطر مصیبت زدگان چراغ
... مته شاکران ... ارباب عافیت قدردانی نعمت آموزد و علی هذا القیاس
... ار باشد شربتخانهٔ ادویهٔ مجربهٔ سخنان چنین باید از آن خالی نباشد
... ت نموده سخن را الفقه ... ملال نزید که باعث ملال خاطرها گردد
... س و عظ نتماید که بر دباد در از نفس
... لظرف سخن را از گرانی دلها فرو شنید
... ستی تطویل مقال شیشه نازکی معانی را

...چون خنده و ... خواز تکرار کم مطلع
...م دانسته از هر نوع سخن بقدر
...ع بار عایت باید نمود نخستین ا...
...سیدن و عظ او...
...ت را علیهم السلام خوراست آکنده ... جلس وعظ و مستمعان کلام خدا و اح
...ن و اخبار همت بر اصلاح ... تحصیل رضای الهی را مقصود اصلی ساخته
...کلم و اعظ مقصود نداشته از مو... و توجه خاطر اجتماعات هنگامه و عظ و ملاحظه
...ارند چاشنی شهد کلام را بکام جان ر... مجلس که بهشت برین اهل یقین است قوم
...نکار رخانه بدایع امثال بنظر خریداری نکرده ... و نمی سخنان حق را مبدأ نفس اماره چاشنده
...ند جانه طبیعت را از دو سا... و از گلگشت چمن همیشه بهار غرایب نکات دامن دل
و نسیم ابصار بون انفلاح شست و شو دهند و ساحت با... از خس و خاشاک خیالات فا...
مواعظ از رفت و روب کنند خارستان خار خار حرص الشعله کلمات جانسوز در هم سوز...
عاقبت بینی در کلکن دیده‌ای در وفی بنور اعتبار برافروزند پرتو آفتاب وحی الهی را از روزن...
دل درآورند و از چشمه‌سار آب زندگانی آیات قرآنی مرده دل باز نکرده‌اند از شنیدن تهدید ا...
دل غبار معاصی از خجلی افشانند و از استماع بشارات بهر و از مرغ روح خود را با اوج مرتبه مقربان رسانند
از جویبار اخبار صادقین آب اثر بر روی جان زنند و بجان بخشی آثار ... از خمیازه کشی
دلهای مرده و سبکبار کنند مجملا به میدن صبح صادق اخبار و آثار خود را از خواب گران بی‌خبری بیدار و بوزیدن
نسایم جانفزای هدایت وارشاد دل را از سیاه مستی غفلت هشیار باید ساخت دیگر آنکه ...
سخن از ذات و صفات الهی ... کنند در گفت و گو کبریا و عظمت جبار ...
زبان بتسبیح و تهلیل برگشایند و مضمون سبحانک ما اعظم شانک
و چون بگوهر نام نامی حضرت خاتم النبیین یا یکی از ائمه طاهر...
آراید و بمشک ریزی ... تحیتها را از کش...
و صنوف تحیت و اکرام از...
رسد حسنات خود دانند و چون بعد...
خوان مذکر گستر د بلوازم شکر گزا...



...بر و چون گفت و گوی مرگ زهر الم در کام...
...شکل و مرحله جان گسل را از خدای تعالی...
...ستغاثه گشایند و از کرم و داران ... ال آن عرصه جگر شیر را از زهم در وزبان خ...
...ت و وصف حور و قصور مذکور شود و موجب امیدواری ... آنی استعاذه نمایند و چون حرف ...
...دن طمع بادراک آن درجات برافرازند و بنیل ما طغرا ... آمرزگاری قاف تا قاف دا...
...ت ام بخیرات و مبرات و شرح ثواب ... در زبان بنوای اللهم از قائمه تم سا...
...ی و بیان عذاب معاصی و ملاهی بجناب الهی ... طاعات طلب توفیق ادراک آن کنند و در بخشی از...
...عالی افتند و در سلوک طریق سخنوری لغزشی ... استعاذه نمایند دیگر آنکه اگر واعظ را...
...ن صواب او بخشند صفت عیب بینی را هنر خود نشمارند ... کن شنید و آن خطا...
...ن شان زنیرکی و ... بیع خود نپندارند چه آدمی را از سهو و نسیان گریزی
...بمعنی چاره و تدبیری نیست خصوصا شخصی که دهشت اجتماع و از دحام خلایق خاطر...
...باشند و از رعایت شیوه مسلسل گویی و ذلاقت لسان فرصت تامل نداشته باشند و اگر
...ن سخن خار شبهه در دل خلد و برین حرف تیز انگشت عیب بینی ننهد خود در انجای آن واعظ
الکاشته اجتماع و توجه الخلق را القصور کنند و حضور خرده گیران و عیب جویانی که در کمین ... نشسته اند
با خود اندیشه نماید ... خاطری که از رهگذر احتمال صدور خطا و مواخذه و زجر الازم احوال واعظان
بپاشد تعقل فرماید تا دلش بر صدق این مقال گواهی دهد و خاطرش بر طبق اذعان این سخن گردن نهد
...اثنای موعظه گفت و گوی بمیان نهند از ند و بمقراض همزبانی رشته سخن را منقطع نسازند حرمت
...ت نموده زبان بهرزه گویی دراز نکنند و از نشستن و خاستن بیهوده دامن
...را از ... نمک نپندارند و با دمای تحک ... کرمی هنگامه وعظ را افزوده
و بحرکات لغو اثر سخن را از خاطر ها نزدایند بیچیانی و سو...
...ند و عظ بر نند و بازو قهقهه
...هم نداشته باشند لطاهر
...ساز درباید و در سخن گفتن بی شوق
...اعظ از شغل و خدا...

اطلاع بر احوال واعتقا...
...امت ودیانتش را معلوم نمایا...
...رو بمفتاح وزبان بیانش ابواب خر... ...ین مسائل اصلیه وفرعیه
...نچه میگوید مطابق نباشد مناهج... بر روی دلها توانند گشود دیگر آنکه اگر احوال
...ید ودامن حفاظ طبیعتش بلوث... ...مع کند وخود از ان بهره نداشته باشد باصفت
...ض بی توفیقی او خود را از سعادات شنیدن... چشم از ان پوشیده ونظر حقیقت سخنانش ا...
...گردد واز درجه اعتبار ساقط دانند وتکبیر... بالغه محروم شوند چون حقیقت کلام بوجهی
...لوحی یا صحیفه فرض کنند که سخنان دلپذیر... مستحکم دامن بی التفاتی بران نیفشانند وآن اعتقاد
...ران امتیاز باید سنجید وا... بران نوشته وخود میخوانند پس در بنوقت نیکی وبدی
لوح نظر التفات باید پوشید چه غرض از انعقاد مجلس و... استماع موعظه واشتغا...
واز نیکی وبدی واعظ کسی را سود وزیانی نیست گفتار الجرم کردار مواخذه نباید نمود وسخن
سخن گو ملامت نباید فرمود از زشتی مشاطه جمال عروس سخن را چه زیان واز بیقدری صدف
چه نقصان **باب اول** در ذکر دنیای فانی وشرح مفاسد وذمایم این جیفه گر حسن مسلمانی وچون...
واثار سخنان اکابر وحکمای دیندار در مذمت حب دنیا وتحذیر وتنفیر ازان وبعضی نیز در مدح وترغیب طلب
ان ورود یافته است وانچه در مذمت دنیا وذکر بیوفایی آن غداره وارد گشته ...بعضی بر سبیل اطلاق
وعموم است وبعضی مخصوص حب مال یا حب جاه یا امثال آن چنانکه ان شاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد
بنا برین این باب را منفصل به پنج فصل گردانید فصل اول در تحقیق معنی حب دنیا وبیان انکه طلب دنیا بی...
کمالات وحسن در مذمت آن وارد گردیده کدام است وجمع میان اخبار متعارضه...
دنیای مکاره وبیان ذمایم این شوهر کش خونخواره وبطریق اطلاق...
وشعب حب دنیا وبیان اصول وفروع آن بر سبیل تفصیل...
ودکان وشعشعان حسن تحقیق... ...لمحتی نماید که غنا...
که دامن وجودش از لوث...
دهر است وهر موجودی دیگر کمال شه...
وجود پا نهاده بزنجیر احتیاج ا...

...مسکن را بالکلیه دست از دنیا کشیدن...
...لقت مخلوقیت پیوسته وعوایق چون...
...مت فرموده است بلکه تحصیل حر... ...ده وسبب خواهش احتیاج وطلب وجه معا...
...فع بقدر کفاف ودفع مضار جوع وعطش وحر... ...ذمت همت بندگان واجب ولازم وسع...
...وبعد از حصول قدر مذکور از وجه معیشت احوال او... آنرا بر همگنان فرض ومتحتم...
...ش از وجه حلال در کسب دنیا تلاش نماید... ...ح دنیا از یک قسم بیرون نیست یکی آنکه بقد...
...ایشان بر ذمه اهتمام او واجبست بتعیق معاش... وزنگ عسرت از آینه احوال خود وجمعی که ش...
جمیله زاید واین مرتبه نیز از مراتب طلب د... ...سن ودر شریعت غرا ممدوح ومستحسن است
...کر طلب چنین نمودن وسالک... ...نیت بودن فرموده است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق
...ست که لیس منا من ترک دنیاه لاخرته ولا آخرته لدنیاه یعنی از ما نیست آنکسی که بجهه اشتغال
...ت از معاملات دنیا بردارد وآنکسی که چشم از آخرت خود پوشیده همت بر تحصیل دنیا...
...ت که مراد آنحضرت از ترک دنیا در ینمقام ترک قوت لا یموت نیست چه آن از طوق بشر...
...ت وتمامی نیز بریمرتبه از مراتب طلب دنیا محمولست چه حدیثی که هم از آنحضرت منقولست که لا خیر
فیمن لا یحب جمع المال من حلال فیکف به وجهه ویقضی به دینه ویصل به رحمه مخلص معنی آنکه خیری نیست در کسی
که دوست ندارد... ...مال جمع نماید وعزت واعتبار خود را بآن نگاه داشته خود را از ذل طلب
و ریختن آب رو مستغنی گرداند ودین خود را بآن ادا کند وصله رحم بآن بجا آورد وحق سبحانه وتعالی ۸
در سوره مائده فرموده است که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب...
...معنی آنکه ای مومنان حرام مگردانید چیزهای نفیس لذیذ آنچه خدای تعالی برای...
...بشریعت پا بیرون مگذارید که هر کسی که خدای تعالی دوست نمیدارد...
...نند کار گویند سبب نزول این آیه آن بود که روزی حضرت...
...غسل از مراد... ...بحضور مجلس ساعی او فرمود...
...ن اخبار زهد وکشف جزر الهی...
...صحاب شد خوف شرار استیلا...
...مظعون جمعیت کرده باهم اتفاق...

... ستر نخواهند و گوشت و چربی
... لباس بپوشیدن پلاس
... ار لکتاب ازسـ ... د سازند و طریق سیاحت
مسلوک دارند و اطوار رهبان را شعار خود ... رجولیت خود را قطع نمایند ام
حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله رسید و چون ... یاران خود بخدمت آنحضرت
که چنین خبری از شما بمن رسیده است ... از این اتفاقی که ما با هم کرده ایم غرضی
نداریم آنحضرت فرمودند من مامور باین ... ی که نفسهای شما را بر شما حقی است پس گاه
روزه دارید و گاهی افطار کنید و گاهی بعباد ... اهی نیز بخوابید از جهة آنکه گاهی من روزه
میدارم و گاهی افطار میکنم و گاه بعبادت بر میخ ... بم و گوشت و چربی میخ
نزدیکی میکنم پس هرکه از سنت من رو گرداند از من نیـ ... بر از آن مردم را جب
و زبان وحی ترجمان بادای این مضمون برگشودند که چیست حال قومی که بر خود حرام
و بوی خوش و خواب و شهوات دنیا را بدرستی که من شما را امر نموده ام که چون
نصاری باشید بدرستی که در دین و آیین شریعت من نیست ترک خوردن گوشت
زنان کناره نمودن و صومعه نشین بودن سیاحت امت من روزه داشتن است و رهبـ
ایشان جهاد نمودن بندگی کنید خدای را و چیزی را شریک او مسازید و حج ... بجای آرید و نماز را
بر پای دارید و زکوة دهید و ماه رمضان را روزه دارید و شیوهٔ استقامت و اعتدال را مرعی داشته
بر خود سخت مگیرید تا بر شما سخت نگیرند زیرا که هلاک شدند آنانکه پیش از شما بودند بر بن سید ... که سخت
گرفتند خدای تعالی نیز بر ایشان سخت گرفت پس آیهٔ مذکوره بتقویت کلام آنحضرت
از آن طایفه باصواب نازل گردید و مشهور است که در زمان حضرت
زیاد ترک جامهٔ نرم کرده پشمینه پوشی را شعار خود
علیه السلم از روی شکایـ ... اصحاب
اهل و اولاد خود را غمناک
داده چون شرف حضور دریافـ
نکشتی و بر فرزندان خود رحم

... ست که تو از انها فرا گیری تو ...
... ن وصفنا للانام فيها فاكهة والنخل ذات
... ای تعالی در آیات مذکوره ... ن تا قول خدای تعالی که یخرج منها اللؤلؤ
... ه خلایق را از اکل آن منتفع میگردند و از لؤلؤ و مرجان ... ود نموده و اقسام نعمتهای خود را از
... وجود این چون میتوانند بود که تمتع بندگان را از نعمتهای ... ی آرایند بر بندگان شم
خدای تعالی فرموده است که اما بنعمة ربك فحدث ... دارد و وقتی آنحضرت این مضمون او
... ح تو کرده است اظهار کن و اظهار فضل نعمتهای الهی ... ی نعمت پروردگار خود را مذکور سا
... خدای عز و جل خوشتر و محبوبتر است از اظهار قو ... چون خوردن و پوشیدن و سایر اقـ
... پس آنکه شما در مطعم خود بخورش غیر لطیف و در مشرب ... ن زیاد گفت یا امیر المؤمنین
... ان الله عز وجل فرض على ائمة العدل ان يقدروا انفسهم بضعفة الناس ... آنحضرت فرمودند
و حاصل مضمون آنکه خدای عز و جل بر پیشوایان راه دین واجب ساخته است که وضع
... ضعفا و درویشان سازند و متحلی بحلیهٔ فقر و مسکنت بوده با فقرا و مساکین هم
... بنشیند تا فقرا از فقر و فاقهٔ خود دلتنگی و بی صبری ننمایند و از دین او ضایع امام زمان که اشرف
... س است خاطر خود را تسلی دهند العقه خاصم از شنیدن مواعظ مذکوره متعظ و از خواب گران
9 نادانی متیقظ گـ ... که پشمینه پوشی کرده و روی عزیمت از طریقهٔ ناشایست بجانب مرتبهٔ فقه
در تسلیم بربقهٔ اطاعت شریعت غرا در آورد و مجملا تحکم آیات و اخبار مذکوره در روایات دیگر که ذکر آنها
باعث طول کلام میگردد طلب دنیا بقدر توسعهٔ معاش نه مجوز و ممدوح است بلکه اگر منظور از قصد التعیش
اعمال م ... سعه ترفیه حال اهل و عیال سعی در آن نماید فی الحقیقة طالب دنیا نخواهد بود و در دیوان اطاعات
خواهند نمود مبین این حال و موید این مقال آنکه شخصی بخدمت حضرت ابی عبدالله
... طلب دنیا میکنیم و دوست میداریم که دنیا بما رو آورد و مطلوب
... اهی با آن چه کار کنی گفـ ... میخواهم بآن خود و عیال خود را تعمـ
... یس هذا طلب الدنيا هذا
... ملدر که از فقهای مخالفین بوده گوید بعضی
... یه السلم اتفاق ملاقات افتاد آنحضرت

... الی تکیه نموده بود با خود گفتم
... جال بطلب دنیا برآمده است او ...
... شیخی از اشیاخ قریش درینوقت ... / ... م وسلام بر ...
درطلب دنیایی اگر درین حالت اجلت ... آنحضرت فرمودند که اگر مرگ آید ومن برین ...
حالت باشم آمده خواهد بود در حالتی که من بطاعت ... مشغولم که آن طاعت خود و عـ...
از تو واز مردم مستغنی میکردانم یعنی طلب دنیا ... بی نیازی از مردمان و سبکباری از ...
این وآن از جمله طاعات وعبادات است و ... جعفر علیه السلم رویست که من طلب الدنیا
استعفافا عن الناس وسعیا علی اهله وتعطفا ... لقی الله عزوجل یوم القیمه ووجهه مثل القمر
لیلة البدر حاصل معنی آنکه هرکه طلب دنیا کند و مقصود ... طلب این باشد که محتاج مردم نشود
ومتکفل معاش اهل وعیال خود کردد و با همسایه خود ... مهربانی سلوک دارد در روز ...
با خدای عزوجل ملاقات کند وروی او مانند ماه شب چهارده باشد واز حضرت رسـ...
علیه وآله منقولست که العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال یعنی عبادت هفتاد جزء ...
آنها طلب حلال کردنست واخبار وآثار معقوی این گفتار در کتب معتبره حدیث خصوصا کافی
جهة رعایت اختصار بهمین اکتفا نمود قسم دوم از اقسام طلب دنیا آنست که بقدر توسعه معاش
نموده از ممر حلال بتحصیل مال و منال و اسباب حشمت وجلال کوشد و در جمع کردن سیم و زر واندوختن
درر وکوهر کاسههای زهر جانکزای تلخی روزکار ننوشد واین قسم نیز از اقسام طلب دنیا اگر چه فی
حلال ومباحست اما مورث بسی مفاسد عظیمه ومنتج بسی خسارتهای اخرویه میکردد ودر جمع نمودن زر چه
کرامی کوهر عمر را که تلف نمیشود و در پر کردن کیسه چه نقدهای فرصت که از کیسه ...
اموالش از ساحت قرب الهی دور تر میسازد و در ترقی مراتب حصول ...
بحضیض درکات شقاوت می اندازد و تقاعد امواج اف...
وامیکرداند وتراکم بخار نخوت ...
افروزنده آتش حرص وانا ...
نبوی منهومان لا یشبعان طالب ...
حیث آنکه در طلب دنیا دماغ ...

... رد و استغنا ناره حرص ...
... ب ذوق سلیم ثروت دنیا می ...
... د و بنا برین عشقه حرص وطمع در کلشـ ... / ... سلیم و منهال الصوی
... د اتخاذ مشتبهات دلیر میسازد واز آنجا بمهالک ... عف و ناتوانی می پذیرد و تا رفته ...
... ب دنیا مراقب خود بودن و دشمن نفس اماره بغضا ... کو فامشروعات می اندازد و و ...
... حق تعالی در سوره علق میفرماید که ان الانسان ... کامل از قروق منهیات منع نمودن بغایت ...
لیطغی ان رآه استغنی حاصل معنی آنکه ... آدمی چون خود را مستغنی و بی نیاز دید هر آینه
طغیان می ورزد و نافرمانی و کردنکشی با خـ ... ی سلیند و در بعضی از ادعیه ماثوره مذکور است که اللهم
... انی اعوذ بک من فقر ینسینی ومن غـ ... ی حاصل مضمون بر سبیل احتمال آنکه بار خدایا پناه میکیرم
... لیشی وتنکدستی که مرا از یاد ... م برد واز توانگری وثروتی که مرا طاغی سازد ودر مهالک
... زمانی تواند از دو لهذا ارباب شعور ملک ومال این دار غرور را باب باران تمثیل کرده اند
... رت میباره و از حد اعتدال در نمیکذرد باعث آبادی عالم وسبب رفاهیت
... ست وچون از آن مرتبه تجاوز نمود موجب خرابی جهان وعلت تنگی احوال عالمیان میکردد مال
دنیا نیز تا بقدر اعتدال بدست می آید کشور دین ودنیا آباد وباعث انتظام امر معاش ومعاد است
وچون روز بروز باد ... کار بپر کردن کیسه وصندوق افتاد باعث صد کونه بلا وسیلاب خانه دین ودنیا
میکردد ودر کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلم منقولست که لیکن طلبک المعیشة فوق کسب
المضیع ودون طلب الحریص الراضی بدنیاه المطمئن الیها حاصل معنی آنکه می باید در جست وجوی وجه معاش ۱۵
تو در آن باب بیش از کسی باشد که در امر معیشت بی باکی و تقصیر میکند و کم ...
... کشته دل بران مینهد واز نصایحی که لقمان بپسرش کرده اینست
... ت ولاتترکها ترکا تکون کلا علی الناس یعنی خود را چنان مشغول
... کر آن کم کر...
... تاج بامردم کردی واز حضرت
لقی الله وهو علیه غضبان
... خدای تعالی ملاقات نماید در حالتی
... من لبس که آدمی بشوی اشتغال

یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن …
… بر کرسی مینشانند قسم سوم آنست که …
حلال و حرام در رعایت جانب … ده همت بر جمع کردن ملک و مال معقود …
و سلسلهٔ توالی ایام و لیالی را سبحه شمار در … به روز شمار را هیچ نشمارند تسود …
سود فریفته گشته دین را بدنیا فروشند و برای … شبهه آلود خیره کرده دیده چشم از …
سر می پوشند تلبیس جامهای حریر و طلا … از حلل تقوی عاری سازند و بسر …
در و دیوار چشم سیاه نموده بصبغة الله دین … لهای زار اختای دست اقتدار دراز کنند
و از فروختگی آتش خشم را گلگونهٔ چهرهٔ رعونت خوا … س شریعت را مشرب نام نهند و باواز
بی تکلفی در تکالیف آلهی صلای بیدینی در ده هند و طا … ن خلع … ربقهٔ بندگی حق …
عبودیت دنیا در گوش و غاشیهٔ فرمان بر دوش نفس … ش میکشند و در …
للذین کفروا الحیوة الدنیا در حق او صادق و تهدید الیوم ننساکم کما نسیتم لقاء یومکم …
و ما لکم من ناصرین ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا و غرتکم الحیوة الدنیا با حوال المطا …
و عیدات جگر گداز و تشدیدات هوش پرداز که از آیات و اخبار در حق طالبان دنیا
وارد گشته و ان شاء الله تعالی عن قریب مذکور خواهد شد همانا در حق ایشان صفت و از این
معلوم شد که اهل دنیائی که آیات و اخبار در مذمت ایشان ورود یافته … فی اند که مال بسیار
دارند بلکه جمعی اند که در تحصیل آن دست از آخرت و دین ایمان بر میدارند پس میتواند بود که کسی
مالک گنجها و خزینها باشد و بجهت ادای حقوق شرعیه و اهتمام در امور دینیه از اهل دنیا نباشد
چنانکه احوال حضرت داود و سلیمان و ذو القرنین و امثال ایشان بر جمیعی ادای شهاد …
میتواند بود که کسی از مال دنیا صاحب دیناری نباشد ولیکن از اهل دنیا باشد …
و امثال ایشان که دین را بدنیا میفروشند و بجهت تحصیل مال از …
و از این تقسیم و جمع میان اخبار … دیثی که بعضی از آن …
و تحذیر از آن ورود یافته بوضوح …
از کشور خاطرها منهزم گردید فصل دوم در
شوهر کش خونخوار و بطریق اطلا …

… بت شعور کارهای تجربه از …
از خواب گران غفلت مالیده …
… نی و گذاشتنی است و سر چشمهٔ خو … بار بمجاک اعتبار …
… تمه بست نهاد امتداد دشـ … و ساغر سرور لبالب غرورش ربخیتی و مستی
… هیش سنان جان ست … داده دلان راست گشته و نگاه التفاتش برد …
… به گوشه گران گذشته و دوستی … که جز دشمنی ثمری ندارد و طول املش رگ
امریست که عمر باران فتنه … و میل … امهال زایل است و میل لذاتش دیده بصیرت
میل اندیشه و عشقش در دل بجر … و آی غرورش در سر باولیت خبار فتنه اکثر مکا …
… است که سه دوم فسون … ـت هزار عابد بر صیصا منشش را بباد فنا داده و خذاره
جلوه نماز صد گوشه … شیخ صنعان صفت از رشتهٔ طول امل زنار مسلمانی
نوازشش گوش شنیدنامیش جز فزاید دوا و بلا نخیزد و از قلم رقم دوستکامیش غیر سیاه
بر روی آفتاب اقبالش خواب از دیدهٔ شبها میرمند و از غروب خورشید دولتش جز
خجالت بر جا نمیماند حرف سیوه نیش از صفحهٔ اوضاع روزگار خوانا است و صورت نیش
از آیینهٔ احوال گردنکشان پیدا کدام شهنشاه در این سریر دولت نشاند که دست اجل بمجاک لیتش
نکشید و کدام قیصر … سر بر آسمان رفعت سود که سیلاب حادثه … بوبرانش کسته نقش ندوید ابر
کشور گشائی نام برده اند که طوفان انقلاب روزگار زورق حیاتش را حباب وار در هم شکسته باشد
و زمین روشن مایی نشان بداده اند که دست فنا آینهٔ صفت بر تختهٔ تابوتش نبسته باشد صاحب کلاهی
11 چون شعلهٔ شمع موکشان پنهانخانهٔ عدم نبرده … پرواز نی نشنیدیم که پر و بال
… صبح کمالی از افق اقبالی سر زد که شام زوال بتیره … خشش
… ک غرت نگذارد که چاه سار مغرب فنا بفرو برد لشش دهن
… کرد …
… انجش نکند و سفینهٔ وجودی
… آب و رنگ خشنودی نبخشید
… بران نهاد که غنچه در این چمن شکفته شود
… نده شکفتگی ننمود که بار … خاطر

وخاک بر سر عقلی که بفسون کودک ...
... تلف سازند و دریغ از قوت جوانی ...
الهی
... س در بازند ساده دل کسی که در ... ند و هیچ حاصل که در زمین دل تخم محبتش
آوارهٔ ساکلی که راه طلبش بقدم سعی پوید و ... که از شر منجانه امش دوای در وجود خیره
تمثال این پر زوال را خانهٔ وحی آلهی در سورهٔ حدید ج ... وصورت احوال این هستی بر ...
در آینه تبیان کل شی بدینگونه نموده است که ا ... یوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم
فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم ... فرا ثم یکون حطاما، حاصل مضمون این آیت
سراپا هدایت آنکه بدایت ابتدای طالبان وشیفتگان دنیا ... دنیا نیست جز بازیچهٔ طفلانه و مشغولی
بیحاصلانه وآرایشی یعنی کالابس خوب ومنازل مرغوب ... ه ومفاخرتی در میان شما یعنی بحسب و
نسب ومال ومباهاتی بسیاری اموال واولاد واین جمله ... بمعرض فنا وزوال اند مانند ا
کهٔ بآبیاری باران نمو کند وازطراوت وشادابی زار عامرا بشگفت آورد وبعد ازان ...
خشک وزرد شود وپس ازان درهم شکسته ونابود گردد وهمچنین کشت زار دنیای بیوفا و
الم
مستعار این عبرت سرا اگر دو روزی آب ورنگی دارد عاقبت بآفت حوادث دوران وتندباد اج
طراوتش بنهایت رسد وخرمیش بشکسته رنگی مبدل گردد صب یکدم صفای عالم خدا بیش نیست
آئینهٔ آب سبزهٔ زنگار بیش نیست ∴ در عالمی که دیدهٔ دل الکشوده اند ... دولت بیدار بیش نیست
دور نشاط زود بانجام میرسد ∴ یکهفته شادمانی گلزار بیش نیست ∴ ونیز در سورهٔ مذکوره میفرماید
که وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ودر سورهٔ مؤمن میفرماید انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان الاخرة
هی دار القرار ودر سورهٔ توبه میفرماید ارضیتم بالحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل ودر سو ...
من الاخرة فما متاع الحیوة الد ٣
وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع مجازی حضرت خداوند یگانه همه وما نند ...
ازانها گم گشته گان را شاهراه منزل نجات ودهای برده را جدوا
وبیان بی ثباتی این سرای سپنج ... این عجوزهٔ خود آرا فر ...
ازدست ندهند وبدانه بزی ا
چشم ازسعادت همیشگی نپوشند
بلکه در عطایم امورش بدیدهٔ تش ...

پدر سعید کونین ورسول ثقلین
... ی یعنی چه والله دنیا اهون علی ا ...
... قدرت اوست که هر ... فرامنها سه بزا یعنی قسم
... ش واگر دنیا را نزد خدای تعالی اعتبار بال ... خوار تر وچه ردی تر است از ...
یعنی چون کفار از نظر رحمت الهی ساقط واز مرتبه ... بدهر آئینه هیچ کافر شربت آ ...
... ت این عاریت سرا را فی الجمله حقیقتی بودی ... عنایت او باطل اند اگر متاع غرور دنیا
ونیز از آنسرور صلی الله علیه وآله مأثور است که بر مزبله ... ره اند اشتی وبر اندکان در کام وجود وا ...
... ده دنیا را مشاهده کنید ودرکوی چند کهنه شده که در آن ... استاده فرمودند که هلموا الی الدنیا ...
... بود بر کرفته فرمودند هذه الدنیا ظاهر معنی آنکه لباسهای وزینتهای ... ستاده بود واستخوان چند ک ...
زین کهنه میشود وبر نهای خلایق عاقبت مانند این استخوانها پوسیده میگردد وازشاه کشور
حضرت علی مرتضی علیه الصلوة والسلام مرویست که دنیا کم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید
... ی این دنیای شما در نظر من خوارتر است از استخوان بی گوشت خوکی که در دست صاحب
... ابت شده ونیز از آنحضرت علیه السلم منقولست که ان دنیاکم عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة
تقضمها مالعلی ولنعیم یفنی ولذة لا تبقی یعنی بدرستی که دنیای شما نزد من هر آینه سبکتر است از برگی
که در دهن ملخی باب ... خاید علی را با نعمت فانی ولذت غیر باقی چکار وهم آنحضرت در توضیح حقارت
دنیا وتشریح مستلذات دو روزهٔ این عبرت سرا ... رحمه الله را مخاطب ساخته بمضمون ادا
فرموده اند که ای عمار برای دنیا غم مخور که جملهٔ لذات دنیا شش است مطعوم ومشروب وملبوس ومنکوح ومرکوب
... بهترین مطعومات عسل است وآن لعاب مگس است وبهترین مشروبات آبست وجمله
... نیکوترین مشمومات مشک است وآن خون آهوست واشرف مرکوبات
... ت ونفیس‌ترین ملبوسات دیباست وآن تنیدهٔ کرمست ومعظم
... الکاهی است و ... هی یعنی چون معظم لذات دنیا منتهی
... حصول اثنی والش آدمی ا
... شید پیاید باین آرزوهای سهل که مطمع
دنیای شوم که در هر کل ... بنیش دام

ظام یکی از اکابر است که لعقد
ع م الدنیا من قلبک یعنی لعقد ...
چنین بر عکس آن چیز انکه غبار ...
...رت می سیدم
...وی گوهر ایمیعنی اورسلک نظم حن ... دنیا و آخرت را با یکدیگر بدین نظر بسلیه
واست ۵ بود در شهر بلخ ... ست در دکان طلی ۵ الهی رفت تا شکر
...ع درد و رنج دل بر بهر ۵ و زند ... ـزان ۵ تا شکر بر بهرش مقابل آن
مروا به کمر که کل خوردی ۵ جان خورد اف ... ی ۵ از ترازوی کل همید زدید ۵ مرو بقال خوش
همینخندید ۵ کفت سکین خبر کجا دارد ۵ ... لست سود چندارد ۵ هر چه کل کم نماید از این سر
بشکر از سر دیگر ۵ مردمان جها ... ـسان ۵ کشته از بهر سود جهت زیان ۵ خویشتن را
آنجهان را بدین جهان داد ۵ مجملا دون همتانی که خود را بمتاع قلیل عاجل راضی ساخته اند
اجل محروم خواهند بود و کوته نظرانی که شاه باز دل را از ملاحظهٔ عاقبت بر بسته کول امل
دوخته اند شکار همای دولت ابدی نتوانند نمود و بیخردانی که در کوهسار سبزی کی وجاه و الا صفت
هر چشم دل سیاه کرده اند با لوان نعمتهای جاویدی بی بهره خواهند گریست و بیخردانی
که در خارزار خار دنیا مانند کل از امد و ختن زر حرام خندهای شادکامی نموده اند در بر که ریزان صرصر فنا
بر حال خود بسیار خوا... ـلیست نفس پرستانی که رخ بنهادی دنیای بی کیش محراب سجود خویش ساخته
اند در صف حق پرستان کردن دعوی نتوانند افراخت و سیاه مستانی که در طریق زندگانی غافل
۱۳ ...ست قافلهٔ آمال و امانی داده اند چون در منزل سفر بار اقامت نخواهند انداخت منقولست
...صورت عجوزهٔ دو موی با چشم کبود و دندانهای از دهان بر آمده و روی زشت
...ـنید و گویند این زن را می شناسید اهل محشر از شناختنش
...ستنکاف نمایند گویند این دنیاست که بر سر آن یکدیگر را بقتل
ام...
...نها را بناخن حسد هم میخستند
...رو آن مکاره و کینه جو را در آتش
...رت عزت ندارد که تا جهان و پروان
...علیه و آله ماخوذ نیست که در ر...

...ی نکتهٔ حب در گلستانی ...
...وکسی ۵ سخن یکی از اکابر است که
داحد و الآخرة اما لم تر الی الد... ...ـر علی از دو ترکیب یعنی دنیا را دایه خوا...
و آخرت را مادر می بیند که چون کودک بسن شعور رسـ ... ـمیکند و خود را آغوش او می افکند ...
کودک حصفال و دایی پرورده بشیر محبت این پرداز ... ر عنبت سبیل بسوی این مادر ...
خواهی نداشت و تا کی دست خواهش بر کردن ... ش حاصل کرده دست در سینهٔ مادر
خواهی گذاشت فرداست که بطبانچهٔ احوادث ... دامن ملاطفت از کردو جودت افشانده
و مخفی نماند که محبت دنیا و آخرت در یکدل باهم جمع ... و اندیشه از گریبان یکجا نظر بسر برنخی
آورند آشنایی این هر دو بیگانه را از خدا بیگانه میسازد ... نی طول املش نشسته اند ...
از طاق دلها می اندازد این دو بیگانه باهم نمی آمیزند و این دو ... از تاریک خیال بر ...
این دو سودا کوکیمیا را دو هوا همپیشه از نور دیدهٔ عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله مرویست
والاخرة کمثل ضرتین اذا ارضیت احدیها اسخطت الاخری حاصل معنی آنکه دنیا و آخرت
که در حبالهٔ یک شوهر باشند رضا جویی و رعایت جانب هر یک باعث رنجش و آزردگی دیگری
کاروان اهل یقین حضرت امیر المومنین علیه السلم فرموده اند که هما بمنزلة المشرق والمغرب و ماشی بین
کلما قرب من واحد بعد من الاخر یعنی دنیا و آخرت بمشابه مشرق و مغرب اند و رو... این هر دو جنبد انکه
بیکی نزدیک میشود از ان دیگر دور میگردد و از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم ماثور است که لا یستقیم حب
الدنیا و الاخرة فی قلب مومن کما لا یستقیم الماء و النار فی اناء واحد یعنی دوستی دنیا و آخرت ...
در دل مومن راست نمی آید چون آب و آتش در یک ظرف باهم جمع نمیشود شعر
هر کجا دین بود درم نخرند ۵ هر دو نا تنگ که علم و فرهنگست ۵ در ...
از دنیا ر ۵ ز آنکه دنیا رهست فردا را ۵ و ین ز دنیا عیث آ...
و بعضی از عرفا گفته که چنانکه آ...
باشد دل نیز در وقت ابتلای
در مآل کار با وجود آنکه سبب حیات
نباشد دل نیز چون برمرض فرا...

شان از غایت کثرت و گرانی ما
ی از حضار استغفار نمودند که یا رسول
بـ ت نماز گزارده باشند آنحضرت فرمودند که بی روزه گرفته باشند و نماز
واشته باشند و در پاره از ساعات شب نشسته باشند لیکن چون امری از امر
دنیوی پیش آمده و ملک و مالی روی میداده خود داری نمیوده‌اند و بر شا
اشتیاق میکشوده‌اند ملخص آنکه دو روی اعتبار از چهره حسنات فرو
و غربال حرص مید چشم خاک بطلان بر تارک در کافی از امام بحق ناطق حضرت ابی عبد الله
جعفر صادق علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل ت که حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه
گذر بر دهی افتاد که تیشه مرگ شاخ و برگ هستی خاک هلاکت افکنده و
بنیان زندگانی ظهر و دوالیشان را از زمین وجود بر کنده و ی فرمودند که ای اهل
یعنی جز این نیست که آتش غضب الهی در کشت حیات انجماعت افتاده و خرمن
این قوم را بباد نیستی برداده است و اگر متفرق یعنی بموت متعارف هر یک جدا
که یکدیگر را دفن کرده باشند جمعی از خواص حضرت عیسی که ایشانرا حواریون گویند ا
که یا روح الله از خدای تعالی درخواه که اینقوم را جهت ما زنده گرداند که از اعمال خود ما را اخبار نمایند
اجتناب کنیم پس حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام دعا نمود و انمول حوا حاجات مسئلت
فرمود ندا رسید که این مردگان را آواز کن حضرت روح الله شب بر بلندی ایستاده گفت که یا اهل هذه
القریه یکی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله و کلمته فرمود و یحکم اعمال شما چه بود گفت عبادت
طاغوت میکردیم و دنیا را دوست میداشتیم از عظمت پروردگاری و سخط و غضـ
و آرزوهای دور و دراز پیش میگرفتیم و با غفلت در لهو و لعب میگذرانیدیم حضرت
شما با دنیا چگونه بود گفت چون دوستی کودک با مادر که هر گاه
و هر وقت که از ما رو بر میتافت ان و اندوهناک م
چگونه میکردید گفت اطاعت
عاقبت کار شما چون شد گفت
گفت بهمین فرمود بهمین جه

ن شما چه گفتید و شما چه گفتند گفت ما گف
را ان دنیا کشیده داریم و دامن حو
ی اگر بدنیا معاودت کنید بزرگ حب دنیا دهمان طریق پیروی نفس
بود حضرت روح الله فرمود و یحک چون با اینقوم غیر تو با من متکلم نشد گفت یا روح
آتشین بر دهن انجماعت زده لجامها در دست ملایکه غلاظ شداد است و من
ن ایشان بودم و از جمله ایشان نبودم نازل شد مرا نیز با ایشان فرو گرفت و من در کناره
جهنم بموئی آویخته‌ام نمیدانم که بجهنم خواهم ا خواهم یافت حضرت عیسی گفت جواز این
شد و فرمودند که یا اولیاء الله اکل الخبز الـ یش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا
الاخرة یعنی ای دوستان خدا نان ت خوردن و در مزبلها و جاهای ریختن خاکروبها خفتن
و شیست هر گاه عاقبت ت حاصل باشد ای دل غافل وای از باده غفلت مست
احادیث را بگوش هوش بخوان و نشتر اثر این خبر را برگ دل بگلبان و محیط اندیشه
چاره کار خود با پیر عقل شوری فرا که اگر فغفور پادشاه روی زمین کردی و لباس ملک تجمیع
بر بخت التسخیر در نوردی سرکشان عالم سر بر خط فرمانت نهند و گردنان روزگار طوق بندگیت
ن در گردن نهند دیده بخت بیدارت هرگز روی ناخوشی نه بیند و غبار ملالی اعلا بر آئینه خاطرت ننشیند چهره
اقبالت از طپانچه دهر مصون باشد و گونه احوالت را ناخن مصایب روزگار نخراشد نهال
14 دولتت در جویبار زمان جوان و نوخیز بود و ساغر دورانت از باده عیش و طرب سرشار و لبریز گردد
آخر الامر چون طبل رحیل کوبند و ساحت جهان را از خاشاک وجودت روبند دست اقتدارت را بر رسن
ناب غم عزرائیل روح در گلویت افکنند بالواح تابوت تخته بندت سازند و یاران و دوستانت
بخواهی بزندان گور در آورند و در استخلاص بر رویت برآورند امید او با
آتش مغز او استخوانت در هم گداز دو را آنوقت از ملک و مال
ت بکجا دستگیرت خوا کردید و چون نفخ صور نمایند و از ظلم
دی عتاب خطاب فرمایند که چرا
من اخوش عنبت گشودی در جواب
کرید و که تعظیم دنیا کرده باشد یعنی

...شمرده باشند روز قیام...
...که خوار کرده چه بهتر شمرده خدای تعالی...
...رصف محنت چگونه نخواهی برادر... ...س به دانی
...لیست و چون مراجعت نمود همچنان... ...حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
...ب رسید که با ابن عمران... آنحضرت فرمود که ای خداوند من بنده تو ا...
مع دموع عینیه و من فضه حتی تسقطام اغفرلی... ...دنیا محض معنی آنکه اگر چندان گر...
باسنگ چشمانش فرو ریزد و آنقدر دستها را... ...سا قطا شوند او را ای آمرزم جهت آنکه او دوستها...
دوست میدارد پس بدلالت اخبار مذکوره نهان... ...انی غیر شقاوت جاودانی ثمری نمید هد و از آنجا...
این عجوزه فرزندی جز خسران اخروی متولد نمیشکرد... ...لبان دنیا و تشنگان این سرا...
درین نشاء نیز آسایشی و راحتی و در جامه خواب غفلت ا... ...اهم آرام و آسا...
لذاتش بر هیچ طبعی گوارا نمیشود و تفرح عیشش و سرورش با هیچ مزاجی سازگار...
نیست که نیش اندیشه نیالوده و هیچ دوائی نه که الماس بلائی در و نسوده باشد تشفی
که چون خنجر بر سینه ها راست نکرده و گرمی هوای خواهش جوشنها که از نیام چون مار از...
نه شیشه ایست که لبی بنای دوستی ویران ساخته کنه گرگیست که بسیار یوسف بدست برادران
انداخته کاه بر سر حصاری قلعه خاطر و پادشاه را اگر در عم خاک بر نکرده و گاه تسخیر دیاری شغلهای تلخ
در سپاه و دوانیده و روزگاری بر آورده شیوه گیتی پهلو بر بستر استراحت نگذارد که هزار خار اندیشه
در دلش نخلد و صاحب ثروتی خاطر از معیشت تو زجمع ننماید که کشاکش تشویش شما...
خاطرش را از هم نگسلد گویند شخصی از ارباب جاه و دولت و معموری از صاحب...
از نقش اندیشه آمال ساده و اسباب عیش و نشاطش بر حسب مراد...
آنکه میگویند در دنیا هیچ دمی بی غمی و هیچ حالی بی ملالی نمی باشد
و بر سر هر سودی رقم شورش... ...نوشته معنی...
سازم پس فرمود جشنی...
غلامان خویش را که مشغول دن کرده... جمعیت
حسن آواز با لشکاری داشته...

...عران و دلهای برافتگان آن بساط را...
...زنی میدید و همه گمانچه بنظاره آن هنگا...
...را اگر فتنی ترک خواب بیخودی اشا... ...عایب شتاب در شکفته سا...
فتنه دلهای گرفته را نفس میکشود و آواز... ...بر آن هنگامه گرم میسکرد دید و صدای دف
...شادی و شعف در پوست نگنجید... ...چون مشاطگان مدار جنازه کاری جهز را مبکند شت
...ز از شکر ظرفی هر دم بالبی دست وگر... ...هنگامه چنین گرم نموده فرمود در خانه را ببندند
وهیچ آفریده را با آن صحبت خاص راه ندهند... ...م کاری که افتد و هر گونه سانحه که رو دهد
هر چند ضرور باشد عرض ننمایند که مبادا... ...هی خاطر را غبار اندوهی گیرد و لب بنگ تفرقه...
...اما شکستگی پذیرد العقد... ...بات رخنهای تطرق آلام مسدود ساخت و با کمال
ولعب پرداخت... ...دختران خاص که پای دلش بند عشق او بسته و سینه خاطرش
...زاد خسته بود میل انار کرده خواست دانه چند تناول کند دست اجل گلویش فشرده
...س ماند و هر چند سعی کرد که فرو برد یا برآورد نتوانست فی الفور افتاده جان تسلیم کرد
...ری چاک زده خاک مصیبت بر سر کرده و وقوع آن قضیه در شادی بر روی دلهای همگنان
...رد و سوری چنان بشوری چنین مبدل گردید و دست تقلب اطناب نشاط آن غفلت شکار را به نیکونه
درهم نوردید گویند... ...روز دفن نکرده بچشم حسرت در و مینگریست و در بالین آن ریشه ع
صفت میسوخت و میگریست تا دانست که این سرا اگرچه فانی نه جای عیش و کامرانیست و عرصه تنگ
۱۵ مازه حوادث ایام نه مقام لاف و رجز خوانی لمؤلفه خرمی چشم منما بشد درین باغ خراب ❊ خنده گل دارد...
❊ بالجمله دنیا جای محنت است نه سرای راحت مقام حزن و گریستن است نه منزل
...متنفذ بنیاد فانی است و هر کمالی آبستن نقصانی بر سر هر گنجی ماری خفته و در زیر
...شهای نوشین را ❊ لب نخنده رسد که بهای خونین را ❊
...خواب گران بزم... ...بالین را ❊ ندانم که اهل شعور و تمیز
...ذوق تسلیم از شهد هزار گونه
...ن بابویه قمی رحمه الله در کتاب اکمال الدین
...ست که حال آدمی غافل و کار محجوبان لذات

... نفس آورده اند مشبه ...
... آن چاه اژدهایی دهان بقصد فرو ...
... ه دو رلنا را چه ... سته بر میان آن طناب مشغول
عسل بر دیوار آنجا ریخته و بخاک و گل آن ... یاری بران جمع شده و باش
چون زیر نگاه کند اژدهایی چنان ببیند که باندازه ... که چون افتد او را لقمه خو ...
و چون بالا نظر کند آن دو موش را ببیند که ... ن آن طناب باز نمی ایستند و با وجود
خواهش متوجه آن عسل خاک آلود گشته به ... ن پردازد مگر گاهی از آن شیرین سازد و
چاه عبارت از دنیاست و آن طناب عمر است و اژدها ... شود و مرگ است و آن دو موش سیاه و سفید
شب و روزند که پیوسته در قطع رشته عمرند و آن عسل ... عبارت از لذات دنیوی است ک ...
انواع کدورات و آلام است و آن زنبوران ابنای زمانند که بر ... ـر آن لذات ازدحام نم ...
و زنبور آسا همیشه مینالند و میخروشند و تا کسی انگشتی از آن شهد بر لب برسا ...
بر لب بر رسانند و لب ... انگشت نیش گزندگی هزار گونه زهر آلود الم بکام دلش میچشا ...
وای بکام شیرینی این عالم پر شور بد و روزه زندگی بی بقا مغرور مشو و بر ریسمان پوسیده عمر
دراز مرو که عن قریب این ریسمان بریده و آن اژدهای آدمی خوارت بدم در کشیده است چنانکه وجود
اصحاب و احباب هر روز بچشم خود می بینی و از دور و نزدیک هر لحظه آواز ... عزیزی بگوش خود
میشنوی و اگر فی المثل بیرون معلوم و متیقن نمیبود همین احتمال وقوع میداشت بایستی که عاقل دل
بدنیا نبندد و غنچه خاطرش جز بر عقل دل بستگان این سرا نخندد چه جای آنکه یقین داند که خو ...
حنس بصد خون دل اندوخته دنیا را بدیگران خواهد سپرد و صرصر اجل خرمن امل ش ...
و گر کلک فنا نام و نشانش را از صفحه هستی خواهد تراشید امواج ...
از خاطرها محو خواهد نمود که بیچاره گوئی هرگز نبود [illegible] اگه غافل ...
کرده است فراموش ترا ... ند کافی ...
هرچه از خوشی و ناخوشی می ...
نیز اگر صاحب تخت و تاج است و اگر ...
صبح اجل طلوع نماید و تیغ غرو ...

16

... ی بری خواهد اندوه از بین نشانی ...
... بیکنی باطل چرا ∴ عیش دنیا احلام خو ...
... ر است که شاه سریر سروری و متکی ... عد علیه و آله بر روی بر ...
مبارکش نقش حصیر گرفته بود عمر العین کو ... ود اگر بر فراشی ازین نرم تر خوابی آسوده ور
... ند که مالی وللدنیا ما مثلی ومثل الدنیا ... فی یوم صائف فاستظل تحت شجرة ساعة
... ثم راح وترکها یعنی مرا با دنیا چه ... مثل من و مثل دنیا مانند سواری که در روز
گرمی براه رود و ساعتی در سایه د ... بعد از آن براه خود رود و آن درخت را واگذارد
حاصل آنکه آدمی مسافری است ک ... به و بشهرستان عالم البقا میرود و دنیا بمنزله رباطی
... ست بر سر راه افتاده که ... ی درنگ نموده روانه میگردد و چنانکه راهرو را در سایه
ساعتی بیش نخواهد ... اره که رحل اقامت اندازد و بساط خانه و منزل دارد
... تر که هر لحظه از آن احتمال کوچ کردن دارد بیقدر بساط تعلق افکندن و انهمه در تهیه اسباب
... ن از طریقه عقل و دانش بیرونست [illegible] کمر میکنی تهیه اسباب بهر عمر ∴ کو عمر تا تهیه
... به سود ∴ و بعضی از اکابر دنیا را البابه تمثیل نموده که در واقع متحرک و در التفات و در نظر ساکن
... ی احلام نوم او کظل زائل ∴ ان اللبیب بمثلها لا یخدع ∴ و هم در معنی گفته اند ∴ یا اهل لذات
دنیا لا بقاء لها ... غرور بظل زائل حمق ∴ خوشا صاحب سعادتی که از اخبار و آثار مذکوره را گوشوار
گوش هوش نموده چشم حرصش از دنبال آمال دنیا چندین بدوزد و چنانکه تشنه از آب بسیار ...
احتیاج نمینوشد از مال و منال و نعمت و لذت دنیا بقدر ضرورت اکتفا نموده از اندوختن زیاده تنها هر چند بکار
زن و فرزند نشود مرویست که مردی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استدعای توصیف دنیا
... ما اصف لک من دار من صح فیها امن ومن سقم فیها ندم ومن افتقر فیها حزن ومن
... ی حرامها العقاب حاصل مضمون آنکه چه گویم برای تو در وصف
... شد و از دو غصه مردن خاطر جمع ساخت و کسی که در آن بیمار شد
... که ک ...
... دید غمناک و دلتنگ شده و کسی که در آن
... رامش عذاب و مخاطبه آنحضرت با شاه ...
... ان حکمت بیان فرموده اند که یا دنیا یا دنیا الیک
... ی فنک قد طلقتک ثلاثا لا رجعة

... و طول الطريق و بعد ال...

...بی با مشتاق من گردیده که مرا بدام

...ست دیگری را فریب ده که مرا در تو جا

...ش گو گواهست و قدر و قیمت تو اند

...سه بهوای مهره بازیچه د...

... و ... سه

...علی غروری نما و در اشارات ... البته ... طلاقت دادم که دیگر مجال رجوع ...

و آرزوی تو چه خبر است آه از کلی تو تشر و درازی

بر افکن و از چشمه ... این کلمات آبی بر چهره دل ...

تامی فرما که اگر شاهد دنیا را قبولی بودی سرور بر د ... نمودی و اگر از گلبن ... سرخ ورزد این ... عا

بوی وفایی شنیدی پیشتر و اقتدا داشتی عنبت از ... شنیده ام که خواجه هوشمند آگاهی با نجام

خود بر آبی بر فند اتفاقا همیان زری افتاده بود اول خواجه بر ... رسید خواست بردارد و بحکم عقل لحظه

توقف نمود و در تصرف آن بخود تأملی فرمود چون نقد و جنس ... بد آنکه داشتنی و گذشتنی

بحکم شریعت غرامالک کشتنی یافت دست آنجنبش نیش قریب آن ماخذ نمونه زد و در ما...

درهم و مار از ... بتر از نفس ... هی شم والقصه خواجه از ... آن در گذشته غلام از دنبال

رسیده دست از آن ... متین جمع در از کرده خواست بردارد ... از اندیشه عقل منعش نموده و گفت

این سخن ... که اگر در تصرف کردن این کیسه مفسده ... خواجه برمیداشت و این مبلغ ... را اگر ...

نمیداشت بر جا نمیگذاشت مگر او نیز دیده ... از آن ... و طریق پیروی ... مسالک بنده ...

آموخت تو نیز از این شیوه نقشی و آئین ... کرده بردار و از نظر انداخته خواجه و ... خود را همچنان بر جا

گذار تا ... لاف محبتش در مضمار صدق توانی تاخت و گرد ... آزادگی در صف غلامان ... تیغی

افراخت مثل دنیا و اهل دنیا مثل آن زن زشت روست که بحباله نکاح ... در آمده بود و ...

و ... های ... اظهار حسن و جمال خود مینمود و بازار خود فروشی را ...

خالی دیده ... خود را بجای گوهر درخشان جلوه میداد و ...

کاذب هر دم زبان خود ... عالم آبایی ...

و جمال نمیتوانند رسید و هزار ...

گل عارضم میدیدی چون گل از ...

مینمودی غنچه صفت گریبان چاک ...

... نقش ...

...دار ... اند رانید شوهرش گفت اگر ...

...ش از تو بر بمیداشتند و ترا باین عاجز ...

...ارستان تعلقاتش بر نمی چید ... حاصل لبصیرت چشم رغبت از وی می پوشید

...روزه داشتش چشم دل را سیاه کرده و بدام ادبارش ... که در محبتش دل از دست داده و ...

... دیده چشم بصیرتشان از بخار خیالات فاسده ... کرده اند دیده دلشان را تاخته ...

...ت خانگی و در رویش چاره کوری باطن کنند و ... علت آورده است اگر بتوتیای آخرا ...

...برید ... دل کشند عجوزه دنیا را زود مطلقه خواهند ... استخوان پوسیده شاهان و گردن ...

...عذار ... خواهند پرداخت مرویست که حضرت عیسی ... ساخت و آینه ضمیر را از غبار ...

...نا و علیه السلم دنیا را بصورت ... دید در مهار بخیه و بهر گونه زینتی آراسته از وی سوال

...کرده گفت بیشمار ... فرمود همه شوهران تو مردند یا ترا طلاق دادند گفت همه را

...سی فرمود بدبوستا لازواج الباقین کیف لا یعتبرون بازواج الماضین کیف تهلکیهم

...الیوتو اشنک علی حذر حاصل معنی آنکه بد احوال شوهران باقی تو که از شوهران گذشته عبرت

...الم دیده که چگونه یکان یکان ایشان را هلاک ساختی از تو حذر نمینمایند حکیم سنائی ... اینجهان بر مثل ...

...ه مهمان ∴ کنده پیر است زشت و کند و بهان ∴ تو به نیرنگ لاف او مگرو ∴ سخنان بر خرافش شنو ∴ سه طلاقش

17 دو وار دولت ... ∴ زانکه این کنده پیر شوی کش است ∴ زان نکند مت بخیر کردن ∴ از شب و روز

عمر ... رسن ∴ در بعضی از کتب معتبر مذکور است روایتی که حاصل مضمون و محمل آن اینست که وقتی حضرت

داود پیغمبر را علی نبینا و علیه السلم گذر بر کوهی افتاد که مسکن حضرت خرقیل بود چون با یکدیگر ملاقات نمود حضرت

... را از عبادتی که میکنی هرگز عجب و غروری بخاطرت راه یافته است فرمود نه دیگر پرسید که هر ... (که هرگز قصد گناهی کرده خرقیل فرمود نه دیگر پرسید)

... بحصول شهوات و لذات آن آورده خرقیل فرمود آری گاه واقع شده است

... یعنی چون ترا میل دنیا بهم رسد و آتش خواهش آن از کانون طبیعت

... عاقبت سوزان ... خرقیل فرمود که

... وضع آمد تختی دیدم از آهن نهاده و گا...

...شته و خطی بر آن نوشته که من فلان ...

...رت نمودم عاقبت خاک جامه خوابم ...

...پ هر که مرا بیند باید که دل بدنیا ننهد

...ک وابناء الملوک ومن :. قاد الجیوش

...راهم صالح من بعد ومن ... ان والکلل :. این الوجوه التی کانت منعمة

من دونها تضرب الاستار والحجل :. قد طال ... :. فاصبحوا بعد ذاک الاکل قد اکله

سالت عیونهم فوق الخدود وقلوا :. رایتهم ما هناک الد... غرور و واله زندگانی وای آ...

آمال وامانی گاهی بر خاک عزیزان رفته گذاری و برلو... نشان نگاه اعتباری کن تا از صحیفه میثا...

هر که پوسیده سرنوشت خود مطالعه نمایی و از اوراق ... س آمد احوال خویش برگشایی اگر گوش

شعور و هوش شنواست زبان سبزه هر قبری باین موعظه گویا ... سواد و هوش روشن گشته آنچه نصیحت

نامه بر هر سنگ مزاری بخط جلی نوشته است از هر کاسه ... انگشت برلبش نفی این لوامع ...

شنیده از محک دور نمای هر استخوان پوسیده که بنگری عاقبت احوال خود میتوانی دید لب ...

زبان حال باغیغال گشاده اند وحمونشان دیار خاک باین ترانه دردناک آواز با آواز داده ...

و تجم را ببین که از خیل و حشم با خود بگور چه برده اند و گلعذاران خلخی و ختایی را نگر که چو آب روان چه...

برده اند شاه و گدا در حسرت لجا از لوح مزار سنگ بر جبینه زنان خفته اند و صالح و طالح از خجلت تهی ...

خود را در نقاب کفن نهفته هیچ گل زمینی نیست که یوسف چمنی در چاه نیفتاده و هیچ ... راهی که سلیمان

جاهی رو بر خاک فنا ننهاده فاعتبروا یا اولی الابصار لمولفه دلا یکدم از خواب بیدار ... پرستی کز رشیا...

بعبرت نظر کن سوی رفتگان :. که فردا شوی عبرت دیگران :. بزرگی که سودی بگردون سرش :. نگه

کن که چون خاک شد پیکرش :. ز آغوش همخوابه شوخ و شنگ :. کشیده است گورش در آغوش تنگ :.

گرفتم سخرا زجم وجام او :. از آن تلخ شد عاقبت کام او :. سکندر که صد سال عالم گرفت :

آخر بکام گرفت :. کجا رفت پرویز آیین او :. کجا رفت آن عیش شیر...

نشان تو مگذار و جهان خراب :. چه شد زال ... آن یل پیل تن ...

تهمتن که گردی از و شیر رم :. ... چون در ...

بازو در چاه گورش فگند :. ز...

از بنی نوع الناس زایرات مسلمی ... نداده

خود را از آنجمله شماریم و بجمعیت...

ساعر تا کی پرشا ... وکه اخواه...

...شا رو و بجهد و روز هجات ...

...خ و غم و شادی هیچ :. ... :. از سهر دو روزه غم ناخوش بود

...امی هیچ ناخوش بودن فصل ... رق و شعب حب دنیا و بیان اصول و فروع آن

تفصیل بدان ای خوش ... بیان پریشر و شور و فکک الیه ثابتا للتجافی عن دار الغرور

محبت دنیا بمنزله درختی است که بباغبانی و... ان در آب و هوای نفسانی ابنای زمان نشو و نما یافته

در ریشه شهوات و آرزوها در زمین دل محکم ... و همه شاخ در شاخ بافته است و این شجره ملعونه را

شکوفه جز ارتکاب مناهی و ثمره عز نام... ت آلی نیست و تا این درخت از زمین دل کنده نشود

آفتاب خورشید عرفان بر آن نمی تابد ... یق ایمانی نشو و نما نمی یابد و طریق کندن این شجره خسارت

...کلخت با تیشه مواعظ و نصایح لقطع ریشه آرزوها و شهوات بپردازی و ساحت دل را از خرو...

...نی سریع الزوال چنانکه باید پاک سازی تا لقوت ایمانی و توفیق سبحانی این درخت را

...برآورد و از جمله شهوتها و آرزوهای نفسانی که بمنزله ریشهای این درخت هفت شهوت است

...در طبایع جا گرفته و نهایت قوت پذیرفته است اول شهوت جاه و جلال دوم شهوت ملک و

۱۸ مال سوم شهوت عمارات رنگارنگ عالی بنا چهارم شهوت مباشرت و معاشرت شاهدان و امردان

خورشید لقا پنجم شهوت اطعمه و اشربه خوشگوار ششم شهوت البسه و اقمشه فاخره پرکار هفتم

شهوت مجالست و مصاحبت ظرفا و ندما و از دست ساقی شوخ و شنگ باده گلرنگ کشیدن و عمر

...ارو و سرود و لهو و لعب گذرانیدن و از جمله رزایل صفات و ذمایم اخلاق نیز که بمنزله شاخهای

...ن است که از ریشهای شهوات مذکوره آب کشیده و از کثرت برگ و بار قبایح و فضایح

دلهای غافلان را گرویده اول صفت کبر دوم دوم صفت ریا و سمعت

...ع و طمع پنجم صفت بخل ششم صفت ظلم هفتم صفت

...تکبر است ... سخن که هر یک در بر بیان ...

...ده و همچنین در بیان و تفصیل

...صفت گونه کلام بنابرین در این فصل

بتوفیق الله تعالی مبادرت نماید

…ت از دلهای چون سنگ مستعمل…

…شرح مصالح و مفاسد آن رفعت جو…

…یان مهم و منصب مشتاقان … تماشش سروری که پایه دولت خداداده
دخود سری زده گریبان خاطر بدست صد گونه … زندگی بچنگ هزار روز و وبال داده
وا منصب معزل درویشی و قناعت خود را معزول … ی فضیل مناصب نامناسب دنیا
مخفی نماند که حکومت مطلق و فرمانفرمائی لااصالة … حضرت مالک الملکی است جل
که هیچ ممکنی را از تشریف ایجادش امکان تجر… از اقتضای اراده اش مجال …
واحدی از ممکنات دران حقی و نصیبی نداده و مگر آنکه … ب او باین امر مامور و ممتاز و بمنشور
فرمان واجب الاذعانش برتبه حکومت و ریاست … شند و اتباع و اطاعت چند طا…
انبیا و رسل که اطاعت ایشان اطاعت خدا و عصیان ا… ب باز خواست …
دوم اوصیا و ائمه معصومین اند که بتصریح پیغمبر بخلافت ایشان دلیلی ساطع و کر…
و اولی الامر منکم بر ریاست ایشان برهانی قاطع است سوم جمعی که از قبل ایشان بحکومت …
و رتق و فتق مهمات منصوب باشند که انقیاد ایشان در اموری که جهة تمشیت آن معین…
بمنزله انقیاد پیغمبر و امام است چهارم جمعی که ایشان را بوجهی دیگر از وجوه شرعیه حکومت و سلطنت
بر جمعی باشد چون دین پروران عدالت آئین که منظورشان حفظ بیضه … ع ستم ظالمان
از مظلومین باشد و چون کسی که امر بمعروف و نهی از منکر کند و چون خواجه نسبت به بنده و شوهر نسبت
بزن که ایشان را نیز تسلطی خاص هست و جمعی دیگر از حکام و عمال که ایشان را نه حفظ دین و ترویج
آن و گرفتن داد مظلومان از ظالمان منظور بلکه همتشان همین بر جمع کردن ملک و …
وبال مقصور باشد پر ظاهر است که حاصلشان از آن جز خسران دنیا …
روز جزا چیزی نخواهد بود چه ارباب مناصب چنین باقتضای جر…
خدا را پاشنده و پیوسته بقتشه … لامه از ضعیف و …
خانه مسلمانان میکارند که خانه خود را آب…
کردن اعتبار افرازند چندین بر زلال دو…
دلها … باشند کوتر و منها نیند تا جا…

…شاه و زمان نیز اندیش…
…مارند و اکثر عدا و سفها و مخالفین…
…دولت شوم خود دست از دین آ… بدعوی باطل یا ما…
…ن امور شدند و آنچه از نمرود بی ایمان … ن بوقوع پیوست و آنکه فرعون کج راه بنهاد در میان …
کلیم الله نشست و آنچه … کافر بی ایمان یعنی ابابکر و عمر و عثمان جناب
…مطاب امیرالمؤمنین کشید و آنچه … ک پلید یعنی معویه و یزید بحضرت حسن مجتبی و حسین
شهید کربلا رسید و بر همین قیاس آنچه خ… مریه یعنی عباسی لعنهم الله با ذریت طاهرین او شرف
…نس کردند جنگی از مین را و مبتنی بر غلبه ج… ب جاه بود و با آنکه یقین میدانستند که خلافت کبری حق
آن برگزیدگان خداست چشم پوش… در نقض و قتل آن خاصان اله از دل و جان میکوشیدند
…شیخ صدوق رحمه الله … ده که روزی معاویه ملعون بعمرو بن عاص گفت که از من و تو کدام
…ن تر بیم عمرو گفت انا للبدیهة و انت للرویة یعنی در بدیهه من و بعد از فکر و تامل تو معویه گفت که تو
…در فکر من از تو زیرکترم و من در بدیهه نیز از تو زیرکترم عمرو گفت اگر چنین میبود کجا بود زیرکی تو آن روزی
…ما را امید کردی یعنی روز جنگ صفین که کار بر تو تنگ گردیده و سپاهت را از حملات مردانه مالک
…اشتر و مبارزان نامدار جان سپار پای ثبات و قرار لغزیده بود و من ترا آموختم که مصحفها بر سر نیزها
بسته بلند سازند و گویند که کتاب خدا میان ما و شما حاکم است دست از جنگ بردارید تا بدان عمل
نمائیم و باین حیله ترا از آن مهلکه رهانیدم معویه گفت درین تو بر من غالب شدی سوال دیگر از تو میکنم
…باید که در آن راست گوئی گفت بخدا سوگند که دروغ قبیح است هر چه خواهی بپرس که راست خواهم گفت
…من با آنکه طریق اخلاص و یکرنگی گردیده هرگز با من غش و نفاق ورزیده گفت نه معویه گفت
…نمکنم همه جا بلکه در یک موطن عمرو گفت در کدام موطن گفت آن روزی که علی بن
…ن در معرکه قتال و من با تو مشورت کردم که بجنگ او روم یا نه گفتی
…او بر تو تنگ و عا… یت بر دو تو میدانستی که او کیست
…او نمودی و با من غش ورزیدی
…دی عظیم الشرف جلیل القدر بزرگ…
…ت دریافتن بود یا او را میکشتی شرف…

١٩

...ت شهدا و صالحين ... همواي ...
...رسيد انم كه اگر او را ميكشتم بجهنم ميرفتم
...بيدم اهم بجهنم برفتم غم وغصه ... في پس حيرا ... وجنگ ... بيكي گون ما الملك
عيني براي خلافت با او اين قتال ميكنم واين جهاد ... كه درچنين مقامي مستحق ميشود وازجهت كه
براي حفظ ملك كاه است كه فرزند خود را ميكشد ... بيانند چنانكه جوهري در صحاح لغة
باهميني كرده است نظم ثمره دولتهاي چنين كه در ... س دين شده باشد بحسب عقبي امير
واما بحسب دنيا عمده مطالب عمال وارباب مناصب ... آن تحصيل عزت واعتبار وكسب شرف
وارجمندي درميان خلق روزگار است وانمطلب ... مي پيوند وكه بنصيب خود اكتفا نموده و بست
لقدي بگر بيان احوال مردم درازنا زد و برق حرص و ... سيت مسلمانان نبيند ازو وانفق
مردم كه باين صفت موفق باشند بغايت نادر وعزيز ... له از فخارت طبع بر
هر دوست مردمان و دوست طمعشان در كيسه اين و آن باشد ... كه بايشان ... انگشت
بر بالشان سبزه او بيوه زنان چره هر چند بمناصب عظيمه رسيده باشند همچنان در نظر
ارند وچه اعتبار خواهند بود نظم سفله عاليشان زمنصبهاي عالي كي شود ... گي قرايه قدر جاه
دلوار ها ... واما بحسب عيش ونشاط وگذرانيدن روزگار بشگفتگي وانبساط كه آن نيز از اعظم اغراض اين طبقه
اگر قطع نظر از شروط ولوازم منصب نموده بعيش وعشرت پردازند و دولت شا... و سپري و منصبداران
بسيار مغرور ... لي ... سفري خواهد گرديد واگر بكار وبار ضروري ورتق وفتق مهمات ان ... مشغولي پردازند
بر ظاهر است كه آن مطلب باشتغال كارگزاري وورود سر امور منصب داري جمع نميشود وبيچاره كه هر لحظه ذهن
خاطرش درچنگ انديشه ... خواهش مشغول گشودن عقده باشد چه گل شادماني از شاخسار ...
چيده وچه ميوه عيش وطرب از شجره مهم ومنصب ميتواند چشيد با كثرت مشاغل ...
مكاره چگونه ديده خرمي ميتوان گشود تا مهم ومنصب برقرار است بار ...
اوضاع روزگارش منقلب گرديده ودست حادثات از ...
زمان نمي بيند وچه كلهاي مكافات
حكومت گرفته تا فرومايه دست وگريبان
جفاي مشت ودرفش بيكره و نقد وجنس

...ودم حزن پر داغ والم درد ...
...بر چشم با آن واين ميشود و زخم ...
...ن سينه چاك ميابد ... با اينهمه خفت وآزار همچنان براي ...
...ن از احوال آسايشي نيابد شد حقا كه ... وجلال وشيفته اعتبارات
...ن نغضب نرسيده است چه جانها كه ... ش روي مطلب نديده و
...مقصود بحصول پيوست ولكين اين دل ... د وجه ركجانها كه در حسب وجوش ...
...عمر گاه گرفتار وشيفته خاطرش درچار موجه شغلها ... برقش مرادنشست روز وشب ...
...اني چهره خاطرش خست وشعله حس عزت واعتبارش ... چه حاصل مضطرب وبيقرار است وجود ...
...طلب حاكم و قاضي ميكرد وتا زنده است باين جان كندن گرفتار ... نشست بر كرك خود را ضي و آهن ...
قصاب اجل دست و پا ... ن برسن امراض مهلكه بسته تيغ مرگ بر گلويش نهاد و آتش
...ت منطفي گشته ديگ حرص از جوش ... افتاد خود اول حساب وآغاز سوال وجواب است
...ر غم ومحنت كي خواهد آسوده گرديد وسرشوريده اش چه وقت بالين راحت خواهد ديد سبحان الله
...بال وچه قهر خافلست كه براي اعتبار بي اعتبار دنيا اينهمه محنت وجهت عزت دوروزه اين سپنجي
سرا چنين ذلت ميكشد ودر تحصيل سعادت بزوال انجهاني وتسخير مملكت بي اشتغال جاوداني درزه ...
۲۰ و وا احسن ساخته ... نيا وشيفته عشوهاي اين پير زال ... گشته ديده التفات برعارض زيبا وجمال
دل آراي معشوقه باوفاي خوش براي عقبي اصلا نميگشايد چه ... احوال اين گروه باحوال
آن ... شاهزاده كه پدرش خواست او را داماد كند و پري چهره لطيف از خاندان شريف بحباله نكاحش
...اسباب سور سرانجام يافت و پرتو آن شادي وسرور بر در و ديوار خواطر هر زده ديك
...ار رواده وز در گنجينه احسان وانعام بروي عالميان گشادند از دود
وازگرمي هنگامه آن جشن غنچهاي ديرينه را در بوته دلهاي خلايق
شده ... ت امنذر زير و بم ساز باهم آشتي شدند
...ن اوج وحضيض نغمه باهم آميختند
...ب چون ضرب ونقل بانكدكر موافق
چون ني وبلبلان باهم يار شدند

دارا رچراغان بتماشای آن بزم
ستی بحجلهٔ خاص آورده کس بطلب داماد
سبب داماد و شراب بسیاری ... رش در عالم آب مانند چراغ بخشش
بود باقتضای کیفیت شراب ازان مجمع شهابسرور ... بدحجله بهوش افتاده همانا قانون ایشان
آن بوده که مردکان خود را در حجرهای عالی بنا کذا[شته] ... ع و چراغ انجای افروخته اند باد
بدر حجره رسید و روشنی چراغی دید در عالم ... ن را حجله عروس خیال کرده بدرون رفت
پیر زالی دران حجره کی مرده هنوز کالبدش ... و آن پیرزال مرده را عروس کمان کرده
در آغوش کشیده و از روی میل و رغبت تمام ... رد آن شب را العیشی چنین کذرانید
و صاحبان بطلبش بهر سوی شتافتند و اثری ازان خفته ... وت نمی یافتند چون صبح ...
واز خواب بیدار کردید خود را در چنان مقام پر وحشتی یافت ... غوش دید ...
نزدیک شد که هلاک شود و از نهایت انفعال و خجالت راضی بود که بزمین فرو رود و در ...
کسی بران اطلاع نشود یا بر و آن ننگ و عار بروز قیامت اندکی ناکاه بدر رو خدم و حشم
قبایح و فضایح همکی مطلع کردیدند بر طبق این مثال طالبان جاه و دولت دنیای هیچ اصل از ...
مست لایعقل کشته و پیرزال دنیای بیوفا تنک در آغوش رغبت کشیده و از معشوق خوش صور[ت]
و معنی حقیقی کذشته اند چون صبح صادق اجل دمد و مستی بادهٔ غفلت از سر ... خواهند دانست
که دامن وصل چکونه دلبری از دست داده و با چکونه کنده پیری لب بر لب نهاده اند و از چه سان پریوش
دلربائی قطع نظر نموده از لب و دهان چکونه عفریت کریه لقائی بوسه هوس بوده اند الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا الحکیم سنائی هست چون مار کرزه دولت دهر ∴ نرم و رنکین و اندر ...
کو اکنون درویش ∴ شاد همچون خیال کج اندیش ∴ هر که او سر ازکلاه ...
کانکه در عشق شمع رو باشد ∴ همچو شمع آتشین کله باشد
خود دان همیشه پیشی خویش ... ای دل جاه و طلب ...
... به از حکومت با استقلال سعادت
مکاره عالم روز فراغت کزینی ننظم و ...
دشمن قوی دست نفس اماره رابتن ...

دست خود کی حصار بمن ...
... مدازان آمال و امانی حراست فرمائی
... ره بحیز تسبیح و تهلیل ... سپاری و قاصدان فکر و خیال را کر
... ی رک وپی را از زوردان خواب و آسایش ... کران سلیمان اشتغال تعوی ازقلم و ...
... ق ربانی و تائید سبحانی مر دولتی چنین رسیدی ... و تاب خوف و خشیت امیر
... در کوش کشیدی و زنجیر بی نیازی بر در بار عزت ... ساد دیوان نفس و هوا را حلقهٔ ...
... انی شکست لمؤلفه دولت آن باشد که حق ... میتوانی بست و کلاه سروری و افتخار برکوشه
... الی حصل ارتکاب هر امری از امور دنیا هر کاه ضرر بعضی ... بنده فرمانی کنی ∴ بر سر فقر بنشینی ...
... است که عمر عزیز بی بدل را بهبهای آن توان داد و در تلاش ... تاشد هر چند عظیم باشد از ان ...
... س از مرتبه شایستکی ... سبا انجهانی توان افتاد چه بی اعتباری آن اصل اعتبارات
... ان آن و روشن و بی ثباتی عزت و تمکنش از عاقبت کذشتکان ثابت و بر همن
... ی هرون الرشید یمین سر حلقهٔ اهل دل بهلول عاقل را در رهکذاری دید پیش رفت و سلام
... س بندی نمود بهلول کفت ایها الامیر هذه قصورهم و هذه قبورهم یعنی مشاهده قصر های عالی
... ن و شهر یاران رفته و ملاحظه قبرها و کورخانهای ایشان تر اپندی کافی و نصیحتی وافی است در اینها نظر
و عبرت کیر چه آنقدر ... از ابنای جنس تو بوده اند عمری درین قصرها چون تو بساط عیش و نشاط کستر ده
و اکنون درین کورهای پر مار و مور خفته خاک حسرت بر سر کرده اند فرداست که بر تو نیز این ماجرا خواهد رفت
٣١ ... که فانی این دار خراب کرهی بر باد و نقشی بر آبست و عاقل هوشمند برای آن دست از سعادت
... کفته کاکر دنیا طلا بودی و آخرت سفال باقی عاقل بایستی که آن سفال را برین طلا ترجیح
... حالیست فانی و آخرت طلائی باقی را باین فانی در بازد و خود را مستحق
... سم فرموده که بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر و ابقی سازد
که برای جا ... ة دنیا و خلافت و بزرکی بی اتقا ...
... پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلیفه
... ت دنیا نخورده بهشت با پیران نزدند و چون
... ت ازان کذشتند و ازانکه

چون این طلا فانیست و آن سفال
باقی پس مرد خردمند چکونه آن ...

… الله گرد بید آورده اند که اسم …
…ت که خلافت حق اهل بیت پیغمبر است …
…روز جمعه بمنبر برآمد و بعد از گزارش حمد … … بر ایشان کسی شایسته‌تر …
…ام خلافت بمن نسبت ندارد و این کار را کم … بر حضرت رسالت پناهی این مضمون ادا کرد که …
…ندی را در و مجال طعنی نیست … نمی آید و خبر میدهم شما را که کسی که وارث باستحقاق …
…اگرچه میدانم که او قبول این امر نخواهد کرد … علی بن الحسین است علیهما السلم …
…وی خلایق بسته از خانه بیرون نیاید … اتمام این خطبه از منبر فرود آمده بمنزل خود رفت
…چون معاویه بن یزید را برسند خلافت … تا وقتی که بعالم بقا رحلت نمود و در کتاب کامل …
…بید ایشان بتر اگر … … نشانند بمنبر رفت و لعن بر پدر و جد خود یزید و معویه نمو…
…یعنی ای کاش … بر آشفت و با وی از روی عتاب گفت یا بنی لیتک کنت حیضة
… بر کوبی میبود تا تنگ دو دامن خود نگشتی معویه گفت لیتنی کنت کذلک مرادش …
میبودم و ننگ فرزندی یزید گرفتار نمیگردیدم و بعضی خطبه معویه مذکور را بدین وجه روایت …
انه جلد و عظم لاطاقة لهما علی النار فمن اراد البیعة الصحیحة فلیمض الی یثرب ولیبایع علی بن الحسین
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فهو اولی بها واحق من آل ابی سفیان حاصل معنی آنکه ای مردمان …
وجود من پوستی و استخوانیست و تاب آتش جهنم ندارد و هر که بیعت در … امام حق واجب
الاتباع میطلبد که بمدینه رفته با حضرت زین العابدین علی بن الحسین که دختر زاده پیغمبر خداست بیعت نماید
که بنام خلافت از آل ابی سفیان سزاوار تر است القصه عاقبت بخیر گشت و برای حکومت دو روزه باطل
از حق نگذشت بدلالت توفیق الهی راه از طریق گمراهی برتافت و بنور رسیدن دل از کمند خ…
بیحاصل پروانه رهائی یافت دیگر از آنجمله پسر هرون الرشید پلید بود که …
ملعون خود را دیده کرد حسن اعتقاد خود را از طوق اطاعت …
باری از طریقه آن سالک طریق جور و ستمکاری …
این اجمال آنکه هرون الرشـ…
ناپاک چون مروارید از آب تلخ و شور بر…
صحبت ایشان روی دل از خود برش…

…ب آگاهی از خس و خاشاک اندا…
…چون غبارش با رنگ اطلس …
…ر مستی و بران گلزار اعتبار … …ار مطلب منبری آستان نشیمن گورستان …
…مقامی که پدرش هرون با وزرا و خواص خود … …بازار زار گریستی روزی از روزها جمعه …
…هم گفتند که این پسر بسبب این وضع نامناسب … …ساخته بود و گذر نمود جمعی از حضار …
…نیاب با او عتاب نماید و از این وضع ناپسندیده باز… …پدر را در میان پادشاهان ننگ فرو برده …
…نید بگوش هرون رسید او را طلبید و از روی … پادشاهزادگان ارجمندش حرج فرمید ای …
…ید آن نوجوان عقل کهن و آن خرد سال بزرگ سخن … مهربانی در اثنای سخنان دلفریب بگوش …
گفت ای پدر عزت دنیا … دولت … البسیار چشیدم اکنون مرا بگذار که چندی نیز
…را بتحصیل سعادت آخرت … که عزت دنیا فانی و فنا پایدار است و عزت عقبی باقی و برقرار
…رو بوزیر خود کرد که ایالت مصر را بنام او بنویس که آنرا بوی مفوض داشتیم پسر گفت
…داری و این عزیز مصر ترک و فنا را البطور خود نگذاری از تو خواهم گریخت هرون گفت ای فرزند
…ل من در فراق تو چون خواهد گشت و روزگارم بی تو چگونه خواهد گذشت گفت ای پدر چون تو از من
…ی فرزندان دیگر داری که خود را بایشان تسلی میتوانی داد و اگر من از خالق خود جدائی کنم چه سازم
۲۲ که او را بدلی نیست و … بجای او تواند بود گویند آخر الامر از پدر جدائی کرده به بصره رفت و از مال دنیا جز مصحفی
با خود نبرد و در بصره مزدوری کردی و از ایام هفته جز در شنبه کار نکردی و اجرت یکدرهم و دانگی گرفتی و در باقی
ایام هفته بهمان معاش نمودی ابو عامر بصری گوید دیوار من افتاده بود و بطلب مزدوری که کار گل کند از خانه
… کرا خوش رویی دیدم زنبیلی در پیش نهاده و تلاوت قرآن مجید میکرد گفتم ای پسر کار گل میکنی
… آفریده شده ام ولیکن بگو مرا چه کار خواهی فرمود گفتم کار گل گفت با من
… نماز خفتن نماز نمائی قبول کردم و وی را بکار آوردم چون شب
… جدا کرده که خوبی … بل کرد و همان یکدرهم و دانگ را
…یدم گفتند او غیر شنبه کار نمیکند
…بیاز آرام آمدم وی را همچنان مشغول تلاوت
آمد او را بکار داشته خود از دور ملاحظه

هم کرد و براسه در هم و هم اصح ... باد و شخصی را اجر
انیا فقیم از احوالش تفتیش کر ... و نصف خشتی بزیر سر نهاده بر وسـ
چون رفتیم ویرا دیدیم در خرابه‌ئی در ... کردم او را شناخت سرش را بکنار گرفتم مرا
... بود اتفاقی تفرموده بار دیگر ... ینفد و النعم یزول؛ و اذا علمت بحال قوم ...
بیات خواند؛ یا صاحبی لا تغتر ... بانک بعدها محمول؛ پس گفت وصیت من ...
...هم مسئول؛ و اذا حملت الی القبور ... هرب من الدنیا الیک لیتقبله فاعف عنه و عن التقصیر
...م روی بر خاک گذاری و بگو ... وجاه آن گریخته رو بدرگاه تو آورده است که او را قبول
یعنی حذا و ذا این سنده لست و از دنیا ... او در گذر و چون مرا دفن کنی میزر و زنبیل الحفار ده ...
تقبل و رحمت خود او را قبول کرد و از ...
شتر او را برگرفته تر ...
وکویی با من ودیعتی است از جان عزیزتر و این پیغام بوی گزاری که لا تموتن علی غفلتک ...
که داری بمیری الیه این گفت و جان بجان آفرین سپرد سعدی جهان ای برادر نماند بکس
جهان آفرین بند و بس؛ چه آهنگ رفتن کند جان پاک؛ چه بر تخت مردن چه بر روی خاک.
صاحب توفیق با وجود سن جهل و جوانی و قوت شهوتها و هوسهای نفسانی چون دیده شورش ...
دور تمامی اندیشهای دور آن کار دنیای پر شر و شور را دیده و دست ... عبرت از کلش ... و فضائح
گوناگون جهان بوقلمون چیده بود و میدانست که طریقه پدرکم اهش ازان باطل است که برای آن چشم
از حق بپوشد و قیمت زخرف پارهای آن مطالب پوچ ازان نازلتر که دین را بآنها فروشد لهذا از ...
و ارقدم الستاد کی در وادی آزادگی افشرده بار تکاب آن امور تن در نداد و ...
ریزی مر نجات آن بدبخت ابتر از راه رفته بدام فریش نیفتاد ...
همت والا از آن راهزن طریق هدی گریزانید و بزاد تقوی
سعادت جاوید رسانید ذلک ...
نالود که بجهة رعایت جانب
و بقرابت و خویشی خلیفه زمان خود
... اجمال آنکه بهلول از ...

...بود و هرون ملعون متوجه است که
بدان و یقین نماید در آن باب با خوا...
...را شاید و تمشیت این امر بجـ...
فضل و کمال معروفست هرون ...
...رتق و فتق مهمات شـ...
...ل است که بر شد و کاردانی موصو... ...ین کار ندارم هرون گفت اهل بغداد و اقو...
...ای شیخ فقیه میباید در امر خلافت یاری بکنی و منصب ... من حال خود را باز و دیگران میدانم ...
...ول از قبول آن امر امتناع نمود و گفت من صلاحیت ... اگر صادقم و خود شایسته این امر خـ...
...تو صلاحیت این مهم داری بهلول گفت سبحان الله ... ایشان مبالغه کردند بهلول ...
...استم و دیگر آنکه درین سخن که میگویم یا صادقم یا کاذب
...ذب چگونه قابل مهم قضا باشد القصه هرچند بهلول مبالغه
...شان او در مرتبه کمال دیده و دانست که جز بقوت تدبیری دامن
...ایشان رهانی نمیتو... گفت مرا امشب مهلت دهید که در این باب تأملی کنم آنشب
...ند بهلول روز دیگر از غایت فرزانگی خود را بدیوانگی زد و چون کودکان بر اسب نی سوار شده
...ت از راه بکنار روید که مبادا اسبم شما را لگد زند چون خبر دیوانگی بهلول بهرون رسید گفت
٢٣ ...دیوانه شده است و لیکن این بهانه دین خود را از ما گریزانید و بعضی سبب دیوانگی اظهار
بهلول را بر این وجه نقل فرموده اند که هرون الرشید لعین برای حفظ ملک شوم خود دایم در مقام دفع حضرت
امام موسی کاظم ... بود و پیوسته در کمین قتل آن سالار دین نشسته بجهت وجوهی بهانه میجو... تا آنکه
آنحضرت را بداعیه خروج متهم ساخته از مفتیان آن زمان که یکی از آنجمله بهلول بود بر اباحت قتل آن سرور
استفتا نمود دیگران فتوی دادند و بهلول بخدمت حضرت امام علیه السلام رفته صورت واقعه را عرض نمود و
...های چاره و سؤال طریق مفری نمود آنحضرت فرمودند که بر دیوانگی زن و خود را ... ساخته جها...
...شاد امام واجب الانقیاد بر کوچه دیوانگی زده از قلم و تکلیف ما لا یطاق
خود را بسعی آن مصداق حدیث نبوی مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
... و نجا و ش...
...باد نفس و هوا اعتبارات ...
...ود و دشمن جانی و ایمانی نفسانیات
...اجل العاجل مستغرق شده و بتماشای
...ی همت سست ...

قوت دین اینچنین از بابی دها آورده
ور ظاهر است که اگر با هوای نفس ...

…ـت و ریاست برکردن فرمتشان ططر…
…ـت و دولت و نکبت زمانهٔ غدار در اندا…
…ـع رو…
…بیسان بهر آفتاب دولتی عن قریب سر کرد … …کشید و بهر شام تیره روزی در اندازد
زمانی بصبح فیروزی مبدل خواهد گردید و از آن خرم باید … …از آن شکفته باید شد و از این افسرده
فرداست که خامهٔ اجل ناگهان خط بطلان بر نقش هستی د… …ـید و بلندی و پستی مرتبه شاه و گدا
از تندی سیلاب فنا هموار و یکسان گردیده اسـ… (اسمعیل) …رحمه … جهانم همین پسند آمد
که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم ۞ گویند کی از ا… …ـش را در گورستانی دید که استخوانهای
پوسیدهٔ مردگان را که بمرور ایام از قبر بیرون افتاده بود بر… …بنظر تفتیش و تفحص در آنها می نگریست
سبب این از وی سوال کردند گفت میخواهم استخوان پادشـ… …ـیان را از استخوان گدایان …
کنم و اعضای بزرگان و سروران روزگار را از اعضای فقرا و درویشان بی اعتبار ا…
دهم چندانکه سعی میکنم و بنظر دقت و تامل در آنها مینگرم فرقی در میان این دو فرقه نمی بینم (میر معصـ…)
بزرگی که بنام اف… ـانند ۞ در دست زمانه همچو انگشت مانند ۞ امروز اگر بلند و پستی دارند ۞ فر…
همه یکسانند ۞ ای درویش بینوا و ای پادشاه اقلیم فقر و فنا قدر سفیدی خود بدان و شهد لذات
درویشی را با بهر انگشت تامل بمذاق جان بچشان و آل کار سروران روزگار را اندیشه نما و شکر گذار
نعمت عظمای حقارت و سکنت خود از دل و جان قیام فرما از قهقهه خنده مآلی تلخ دوروزه … خواهش مبند
و بر ناسهای کریه طفل مزاجان شیر محبت دنیا بکام دل مخند از اختلال احوال خود دلتنگ مباش و گونهٔ خاطر
با ناخن حسرت بزرگی و سروری مخراش که فرداست که ایام رنج و محنت بنهایت رسیده است
و صبح دولت و اقبال از افق احوال طالع گردیده عن قریب پستیها البته بلندی و خواریها…
گشت (مولوی) چونکه قلعه باز گردد از ورود ۞ پس فقد آن بزکه پیش آهنگ بود
باش ۞ وقت برگشتن تو پیش آهنگ باشی ۞ پنج رو…
و ناهمواری اوضاع زمانهٔ غدار ر… …کر باشد بر خو…
شد چه لازمست که خود را امور…
پوشیده تواند گردید چه افتاده است
(شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله ع…)

…ند و مشک ۞ خوش بود و…
…و آب ۞ در جا شد فرش ابریشم ط…
…ان و هم بجای خویش کام ۞ گر نبات… …ل پس ۞ دور باش نفرت حمو…
گویند ابراهیم ادهم که از ابنای ملوک خرا… …ـب حال در سلک سلاطین روزگار انتظام داشت
…ی از در بچه قصر خود چون نگاه ا… …ـد مردی با دید در سایهٔ قصر نانی برآورده و تناول نمود
…ی بر بالای آن آتش میدید و در بها بجا خواهید ا… …خود گفت ای نفس هرگاه بدین قدر که مشاهده شد قناعت
توان کرد چرا چندین در بند این … و آن… …ـال و امانی دنیای فانی نفس خود شدم آنگاه از قصر دولت
خود فرود آمده و پا بر ایوان فلک گشـ… …ـد و مرغ روحش بهوای اوج تجرد پر و بال شوق گشود
از دواه و علایق دنیوی بجا… …ـت کریم متعال و فا در منزل لا یزال و از ارکان جهانبان بود
محبت …ـتة دنیا را نیز با جهانبانی … …خود به منزل نجات رسانند و دشواری عقبات مرو آن های
…ـه سالکان طریق بندگی آستان کرد اند محمد و آله الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
…ـت اندوختن ملک و مال و افروختن آتش ایمان سوز زر و وبال و طلب ثروت دنیا را
…ساختن و در تحصیل سیم و زر هیچ حاصل سرمایهٔ دین و دل را در باختن ای حریص ملک و مال
٢٤ …ی اسیر سلسلهٔ این موج بحر فنا ای جاهل ناهوشمند و ای حمال زن و فرزند ای تهی دست سرمایهٔ
حسن عمل و ای بارکش … …ید بار طول امل که در جمع نمودن مال پیوسته احوالت مشوش است و در تو
متابی مانند زر همیشه نعل دولت در آتش ناخن درهم و دینار گونه خاطرت خسته و محبت سیم و زر چون
در دولت نشسته از جست و جوی سیم تن ناتوانت سیماب گردیده و در گرفتن زر مانند کاز زهر دم باتش
…صحرای فرصتی که جهة کشت و کار اعمال صالحه بتو فرستاده اند بانواع اخس و چوب بار زندگی را که
…ـند و در شوره زار فلک آب و زمین ضایع ساخته صفحهٔ ضمیر را که جهة تحریر ارقام معرفت
…ـرین کاری دنیا کرده و دانهٔ سخن را که برای ذکر الهی است هیچ و ار بتار نفس
…ـو آرزوی دو روزه را … چون مار گنج روز و شب بر سر آن نشسته
…ـاک کدورت فرو رفته گاهی جهة اندو…
…ـار عبد برای تفکر فرو میروی گاهی برای
…ـی و زنانی جهة اسب و استر توسن

ن کله ور، گرگ طمع را در ر...
ـته قماش از ریشه بکنی از حضرت
م صفت خاک بهزار گونه کلفت بر فر
... ست ماسف برهم ...
می افشانی همانا از آیات قرآنی و شبهات ... بستان در رود یافته سحرفی بگویـ
هوشت نرسیده و سرپنجه معانی اخبار و آثار رضاو ... ل طبعان و لبستان لتکلیف
عبارات بر آمده طپانچه تأثیری بر بنا گوش خاطرت ... رسانیده بچون جلب عظمت در سوره
فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولا ... الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون
حاصل مضمون کلام معجز نظام اینست که ای آنکسانی که ... ده اید که مشغول نسازد شما را مالهای
شما و فرزندان شما از خدا یعنی بسبب اشتغال بمال و فرزندان ... ان و از کثرت تعلق باولاد و فرط انهماک
در اموال ایشان خود را از یاد الهی غافل مسازید و برای این ... بی اعتبار خود را در ورطه
حضرت آفریدگار مینداز[ید] و هر که این کار کند یعنی بمال و اولاد مشغول گشته از حق باز ماند ...
کاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته و متاع سعادات جاودانی را بآتش شهوات نفـ...
و نیز در سوره تغابن فرموده که انما اموالکم واولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم ملخص معنی آیت ...
بنا بر قول بعضی از مفسرین آنست که جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما آزمایشی ایست تا ...
گردد که کدام از شما محبت و اطاعت الهی را بر ایشان اختیار میکنند و کدام دل بآ... بسته از بندگی
و فرمان برداری حق باز میمانند و نزد خدای عزوجل آماده است اجر عظیم از برای آنکسانی که از دوام علایق
مال و فرزند دم در اخسته دل بمحبت خالق یگانه بسته اند و نیز در سوره اقرأ فرموده است و عز ... تعالی کلا ان
الانسان لیطغی ان راه استغنی ظاهر معنی بر قول اکثر مفسرین آنست که بدرستی که آدم ... را
میکند و از فرمان الهی گردنکشی مینماید بسبب آنکه خود را مستغنی و بی نیاز ...
مال بسیار شده و اسباب حشمت و ثروت مهیا کرده دید و تو ...
بندگی بیرون رفته صاحب خود را ... بوادی عد...
علیه و آله مرویست که حب المال ...
و نیز گیاه میرویاند نفاق را در دل همچنا...
و شرف نور تقوی از دل برطرف...

ت مسلمانی او مانند مخافی...
ریافت محبت دنیا و عقبی جواب
ن نمی آمیزی و لی گرگرفتار قفـ
از غلبه خار خار حرص غنچه صفت
ز صراف نیک و بد اشـ...
... وای بندگی حق بطران نخواهد نموده ...
... مرده بنظاره گلشن عبودیت دیده شگفتگی نشود
... لی الله علیه و آله منقولست که ان الدینار والدرهم اهلکا من کان قبلکم و هما مهلکاکم خلاصه معنی ...
... هم هلاک ساختند پیشینیان از دین و ایمان ... ایشان را تباه نمودند و شما را نیز هلاک ...
... روز اول که درهم و دینار بهم رسید ابلیس از طرب ... دین ابلیس لعین بر گرفته بوسه ...
... دولت بی مردم فرا گرفته این شده بخروش درآمده و میگفت ... مشغول گشته از بندگی حق ...
... سبب این قسمهای دروغ در میان خلایق شایع شود و از عجیبه ... نامی حق در عالم ...
... ریا پدید و از عجز امت رو سیاه یعنی حضرت رسالت پناه
... ما اخاف علی امتی ان یکثر لهم المال فیتحاسدون و یقتتلون حاصل معنی آنکه امری
... بر امت خود بیش از همه چیز میترسم آنست که مال ایشان بسیار شود و بسبب آن
... سد برند و تیشه عداوت نخل حیات یکدیگر را از پای درآورند فتنه گری ملک و مال و بنا دو دو بهم لذا ای
۲۵ منت و ثروت این حادثه ... سر از آن ظاهرتر است که محتاج شرح و بیان و نیاز مند باقامت بینه و برهان
باشد کدام ... بیان دو کس بر سر آلی آتش جدال مشتعل نمیشود و کدام ساحت که میان
دو فرقه از شومی متاع غبار فتنه و نزاع بلند نمیگردد چه سینهای صاف یاران دیرینه که بناخن حسد و کینه
آینهای دل گراز نم نمایش ور زنگ کدورت نشسته گاهی بر سر دو دینار میراث دو برادر
... بر سر دو وجب زمین دو یار جانی الجون تشنه ساخته و لهذا ارباب تمیز
... دور بی اعتبار این جوهر را الجیفه تشبیه کرده اند و طالبانش را
... شن کم عداوت بجوا... یکدیگر می شنوند و بعضی نیز ثروت
... لعشقبازان که در محبتش و ال دولت
... امل کوتاه نظر همگی اغنیا بهم در قتال
... کند که گر فرض محال در مجموعه در ام روا...
... لم همسفر بوده ...

... بر دو آورد اشتند
جهة آشامیدن آب بر سر آن نهر رفته ...
این گرده را که برداشت گفت خبر ندارم پس ...
نبطر حضرت عیسی علیه السلم در آمدند آنحضرت ... ازان
نموده بخدمت حضرت روح الله آمد آنحضرت آنرا
رفیق تناول فرمود بعد ازان خطاب با آن آهو بره کرد

... داشت خوردن زمانی در آن مقام آرمید
... ل نموده یکی را که داشتند حضرت عیسی
... گرده را بر جا ندید از آنشخص سوال فرموده
... ند اتفاقا آهوی با دو آهو بره
... الصید بفرمان حق تعالی آهو بره
قطعه از گوشت آن بریان نموده با اتفاق
... و قم باذن الله آهو بره زنده گشته
... ت که از تو سوال میکنم بحق آنخداوندی
... ده گفت ندیده‌ام چون اثنا ...

براه خود رفت بعد از وقوع این چنین حضرت عیسی بر رفیق
که این آیت بجو نمود که آن گرده را که برداشت دیگر بار آنشخص
در گذشتند بر دو آبی رسیدند حضرت روح الله علیه السلم دست آنشخص را گرفته بر روی
گردید چون گذشتند آنحضرت فرمود که از تو سوال میکنم بحق آنخدایی که این معجزه ... نمود
که برداشت باز آنشخص گفت خبر ندارم از آنجا نیز تجاوز نموده در بیابانی نشستند حضرت عیسی
پاره خاک و ریگ فراهم آورده فرمود کن فیها باذن الله آنخاک و ریگ بفرمان الهی طلا گردید آن
سه حصه کرده فرمود که حصه از جمله از من و حصه دیگر از تو و حصه دیگر ازان کسی است که آن گرده نان را برداشته
است آن ابر سیاه دل و آن تیره بخت بیحاصل چهره حرص و طمع بران حصه دیگر سیاه نموده گفت آن
گرده را من برداشته بودم حضرت روح الله چون نقد کوهر آن قلب روسیاه را بر محک آزمایش طلا زده
بنقش محبت دنیا مغشوش دید تمام آن طلا را با و واگذاشته دامان الفت از لوث رفاقت ... شید
آن مرد با تمام آن خطر در بیابان تنها مانده بود که دو شخص باو رسیدند و لطع آن ما ...
ناچار زبان ملایمت گشوده گفت این مال را سه حصه میکنیم و هر یک حصه ...
از رفقا را بقریه که در آن حوالی بود فرستادند که جهة ایشان ...
با خود اندیشه نمود که این طعام را ... ماند آنکه و ...
آن طعام را بزهر آغشته روانه کردید
آن رفیق باز آمد با اتفاق هم او را بقتل
وقت ... رسانیدند و از آن طلا ...

... نمودند که بار دیگر حضرت عیسی را علی ...
... گرده فرموده و الله نیافاحذروا ...
... زشت خوی بر کنش اجتناب فرما ...
و مجمل آن اینست که حضرت ...
خورده در وقت باز خواست گفت ...
نموده فرمود بحق آنخدایی که چنین کرد که ...
... خشت طلا آنجا دیدند حضرت روح ...
رفیق گفت من جز زدیم مجملا حضرت ...

... و مطالعه این حکایه پوچ ...
... در بعضی از کتب بر وجهی مسطور است که حاصل
... علیه السلم در سفری سه قرص بر رفیق خود سپرد و او یکی از آنها را
... قرص بنمود حضرت عیسی بر جا کوری بینا کرد و گاو مرده را احیا
... دل آن یک قرص دیگر چه شد گفت خبر ندارم پس آنجا ...
... زمین سه خشت یکی از من و یکی از تو و ثالث از خورنده آن قرص
... ان هم سه خشت طلا را که داشته از توجه این نمود از مقتضای چهار روز و ...
رسیده و بطمع آن خشتهای طلا ... شد و دو نفر از ایشان از پی طعامی رفته آن طعام را بزهر آغشته
... شدند آن دو نفر دیگر برای آنکه آن خشتهای طلا مخصوص ایشان باشد برخواسته آن دو کس را
... ید مرد و خود نیز از آن طعام زهرآلود خورده در ساعت بدار البوار کشیدند دیگر بار حضرت روح الله
... رسید و آن کشته شدن آن پنج کس متعجب گردید وحی آمد که بر سر این خشتها هزار شش صد کس
... شده و که این خشتها از این موضع نجنبیده است فاعتبروا یا اولی الابصار اگر کتب تواریخ و سیر را
مطالعه نمایی و بر اخبار و آثار رهروزنکاری نظر اعتبار گشایی خواهی دانست که مشعبد دنیا ازینگونه نیرنگ
بسی بر آب زده و خیال باززمانه ازین دست لعبت از پس پرده تزویر بسیار برآورده است و بر همین
منوالست احوال هر دو نفری که بر سر سیم و زری که خصومت هم بسته و در نزاع آب و زمینی هر یک
... فریب گسترده پیوسته در کمین هم نشسته اند و عن قریب شمشیر مرگ هر دو را بر خاک هلاک خواهند
... مال متنازع فیه بر سر گور هر دو خواهد ماند و بهمین دستور تا آن مال بر جاست این فتنه و آشوب
... ت توحید و طیبه پرواز ان اوج تجرید از غوغای شر و شور دنیا رمیده و از هم
... عزلت و انزوا در خزیده اند نه از نیش افعی اهل دول دلشان آزار دیده
... غرور غباری ... از دشمنی زمانه با خلائق بیگانه در دوستی
... بلند مشهور است که اسکندر ذو القرنین
... ت هر سو میتاخت بقومی رسید که دست
... م و عادات ایشان این بود که ...

۲۶

... وادای نماز اشتغال میفرمو...
... بدست پادشاه ایشان فرس...
... سبب موجب جواب گفت که مرا با سکه ... و چون این خبر باسکندر رسید که
نزد او رفت و بعد از ملاقات از او سوال نمود که ... جبی نداریم و همت بر تحصیل
بسیم و زر میگمارید تا فواید آن بروزگار رسد عاید گردد و فرمو ... سره و میداریم و خانهٔ دل آ...
مجتنب میگردیم که او را که چاشنی لذاتش نفس ... سازد و بمهمان مالکی نمیشود بطلب
بهتر از آن گردن طمع می افرازد و اسکندر پرسید با جه ... و اید و هر صباح بر سر آن قبور
آنکه برفت و روب آن و ادای نماز مشغول میگردید فرمود برای ... بر تا آرزوی دنیا را از دل بیرون
میکند و تیشهٔ اندیشه بر دن گیاه هوا و هوس را از زمین خا... ال نمود که چرا گوشت ...
شده اید و گاو و گوسفند بهم نرسانید تا از شیر و گوشت آنها تمتع گ... ور از این تعجب نمان
اگر نمیخواهیم که شکمهای خود را قبور حیوانات کنیم و خوردن گیاه نیز آتش حرص را فرو مینشا...
بلاکت میرساند و از طعامها هر چه از کام و دهان گذشت دیگر احساس طعم آن نمیشود و خوب و بد
همه یکسان شوند بعد از آن دست دراز کرده کاسهٔ سری افتاده بود و بر داشته خطاب باسکندر نمو
ذوالقرنین میدانی که این کاسهٔ سر کیست اسکندر پرسید که کیست گفت کاسهٔ سر پادشاهی است
که خدای تعالی او را سلطنت بر اهل زمین داده بود و او در پادشاهی خود ظلم و ستم ... نمود خدای تعالی
او را هلاک ساخته بدست اجل از سر ملکش فرو کشید و اعمالش را ضبط نموده و روز حساب مکافات
آنرا در کنارش خواهد نهاد بعد از آن کاسهٔ سر پوسیدهٔ دیگر بر داشت و گفت یا ذوالقرنین این ... سر
کیست اسکندر پرسید کیست فرمود این نیز پادشاهی بوده که بعد از آن پادشا...
نشسته و از جور و ظلم و ستم عاقبت آن پادشاه سابق عبرت گرفته ...
عاقبت کار او نیز باینجا رسید و اعمال او را خدای تعالی ثبت ...
با و خواهد رسانید بعد از آن اشا...
فرمود راضی بمصاحبت من میشوی
که خدای تعالی بمن ارزانی داشته ترا ش...
... اگر ... برای آنکه همه مردما...



... ت با تو در مقام کینه و عدا...
... راغ مردمان نهاده و دشمنی ا...
... سوده ام همگی با تو در مقام خلافند ... ب و سبب این مباین
الفت هم در تکبر و مصاحبت ما... عقبه جهت ایمنی راضی بمصاحبت و مؤانست
یکدیگر گذشت و اسکندر او ... در گذشت و مخفی نماند که دشمن ترین جمیع دشمنان
باب بکشت و شتافتن مردمان بر ... و ثروت اولاد و اقارب اند که روز و شب چشم انتظار
در راه اجل خواجه دارند و در تأخیر حصول ... صبوری بر جگر میفشارند و هر چند در زندگی خواجه دست
تصرفشان بکیسه و صندوق او دراز ... و بنیس بقدر احتیاج صرف توانند نمود و در جمیع امور
و مهمات دخیل و صاحب اختیار بوده ... ی که پسند طبعشان باشد توانند لیکن همان دامن ضمیرشان
اختصاص استقلال ... دلربای خاطرشان از کشاکش حسرت خوابگی چاک چاک است از غ...
... وای جانشینی خواجه پیوسته در طپیدنست و دندان طمعشان در آرزوی کامرانی روز و شب
... حسرت گزیدن غنچه دلشان جز بنفس الپسین خواجه وانشود و گلشن خاطرشان جز بشبنم
... ت او تازه و خرم نگردد دیده خرمنشان برای اجل خواجه چون مرغ روحشان در پریدنست و قطع ...
... شان جهة عروسی عزای او در مثل رفیقین مشهور است که از پسری پرسیدند که میخواهی پدرت
بمیرد و ملک و اشیا ... بتو منتقل گردد گفت بلی میخواهم ولیکن بانیطریق که او را بکشند تا چنانکه از روی ...
میبرم خون بها نیز بستانم و اگر بر سبیل ندرت اولاد و اقارب از مرگ کسی سوگوار و متألم باشند
مصیبت آنکس گونه خاطر بناخن بی تابی خراشند چون نیک نظر نمائی و در حقیقت آن از روی
... معلوم میگردد که آن تعزیه برای خود میدارند و آن اشک خونین بر حال خود میبارند چنانکه
... هوش را روزنامه عمر بپایان رسیده و طومار حیاتش بحکم کل نفس ذائقة ...
... کوتاه ساخته و رنگ هستی از دهشت آن ورطه در باخته
... خولش ... نوحه کنان رو بمنزل اشتافتند آن
... شیون شنید و بر چیاپی آن دلسوختگان
... ی برای چه میکنید و فریاد و فغان از چه سبب
... مهربانی از ما میرود و مثل تو غمخوار

…ردو وسایه عطوفت بر سرها که خواه…
…یکی گفت چون کنم که از خدمت چون…
…ـت چون نوقرین و مونسی نجو… …قیت کار من چون خواهد گشت و روزگار…
عاجز هیکس هیچ چگونه خواهد گذشت آنکه مو… …و غبار گشته بدستور سبب اندوه و ملال
هر یک را پرسید و مضطراب سوال نیارا اندیشه و تحیر… …رسانید ایشان نیز همین پرده نو…
و هر یک از بیکسی و پریشان حالی خود قصّه پرداخت آ… …ـت پس شما همگی غم خود دارید و این شکسـ…
خود زین جهة اختلال احوال خود از دیده میبارید این نو… …نموده است و دل هیچ یک از شما…
بر من بسوخته ای انکه برای معاش اولاد و اوقات رب… …نلا حفظ حرام و حلال میدوزی و در تحصیل…
اسباب عیش و طرب ایشان صد گونه وزر و وبال می اندوز… …میبری که غرض ایشان حاصل…
کرده و آب روی خود میریزی تا آسیای مدار ایشان گردد در… …ان دین ابد بنیاد…
شربت خوشگوار ستان کاسه‌های زهر تلخی روزگار مینوشی جامه خود را بید نامی میدری…
شود و کار آخرت خود را خام میکنی تمامی ایشان پخته کرده دیده دل بگشا و در عاقبـ…
فرما که چون صیاد اجل کمند غرغره روح در گلوی افکند و تیشه نزعات جان کندن نخل کر…
از باغ هستی بر کندن زن و فرزند در ماتم مردی نتوانند رسانید و خویش و پیوند اناان
نتوانند رهانید فلولا اذا بلغت الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون ونحن اقرب الیه منکم و… …ن فلولا ان
کنتم غیر مدینین ترجعونها ان کنتم صادقین از سر و ر دنیا و دین و فریادرس لحظه بازپسین حضرت
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که چون آدمی را واقعه ناگزیر
مرگ پیش آید و شیر غرین اجل سر پنجه گیرندگی بخون وحشی غزال زندگی آلاید آثار او المغفـ…
من راق از ناصیه احوال ظاهر گردد و مضمون والتفت الساق بالساق ما…
خیر بر بخیز عجز و ناتوانی فرو بند و طومار امل بدست اجل در پیچد…
مال و اولاد و عملش را منظر پیش… آورند پس التفات…
فاذا عندک بخدا قسم که هر آینه من…
چه فایده میرسد و چه همراهی در بیوفت با…
از من بتو میرسد همین است لیس…

…عدکم یعنی بخدا سوگند که هر آینه…
…ستون چه یاری با من خواهید کرد…
…ـت عمل صالح خود گشته گویند آنکه گفته… …ـت فیک لزاهدا فاما اذا عندک…
…له تو بر من گران بودی و من در توئی رغبـ… …و اولادی در حق من میتوانی کرد عمل صالح گوید ای قرین
…بس تو ام در قبر و رفیق و مصا… …در… رشته وقتی که مرا و ترا بر پروردگار عرض نمایند
چون مرگ گشته گردن گردان در بند… …ـتر حجت از آن عرض کنند ۵ آن لحظه که دست اجل از… بگسلند
…نهال بعز باد در سند فرزند ۵ سخن کی از اکا… …ی ال از برای سر کسی جمع میکند که چه با او دشمنند
شوهر زن خود و زن پسر خود و شوهر… …هر بغرا از خون دل اندوخته و خرمن عمر را بر سر آن سوخته
معدا و نصیب این سرکس میشود… …با خود دشمن نیست چه با آنمال او بر مصارف خیر صرف نموده
…ـت خود کند و دشمنان از… …ـیران بر خود ترجیح نهد لهذا عمر خود ضایع مکن در جمع اسباب جهان
…مال کثیر نامزد ما باشد ۵ آورده اند که مطلق عجوزه دنیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة
…ـمانی گذر نمود و بر خفتگان فراش خاک خطاب فرمود که یا اهل التربة و یا اهل الغربة اما الدور
…ـنت واما الازواج فقد نکحت واما الاموال فقد قسمت ما حصل معنی آنکه ای مستوطنان خاک
…ی غریبان شهرستان این مغاک در خانهای شما سکنی کردند و زنان شما را بحبالهٔ نکاح در آوردند و مالهای
۲۸ شما را قسمت نمودند خبری که پیش ماست اینست کاش میدانستم که پیش شما چه خبرست بعد از آن
متوجه اصحاب خود شده فرمودند که اگر مردگان در جواب گفتن مأذون میبودند هر آینه میگفتند که ان خیر الزاد
التقوی و مضمون مذکور در روایت دیگر بر این وجه است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خطاب بمؤمنین
…ـر گورستان کرده فرمودند السلم علیکم و رحمة الله و برکاته راوی گوید آوازی شنیدیم که و علیک
…ـا امیر المؤمنین آنحضرت فرمودند ما شما را خبر دهیم یا شما ما را خبر میدهید از اخبار خود
…ـسین پس آنجناب فرمودند که ازواجکم فقد تزوجوا و اموالکم قسمها و ا…
…نعیدتم و بنیتم سکنها اعداءکم فی اخبارکم حاصل معنی
…ـقل متیمان شدند و فرزندان ما و خانهای…
…ـشدند پس خبرهای شما چیست پس جوا…
و انقطعت الجلود و سالت الاحداق

نگاه کردند و مالهاشان را…

ه و وجدناه و ما فقدناه در بجاه
نان یعنی جز در پیش ما نیـ
پوشیده و موها سپید گشته و   از هم جدا شد و سیاهیهای چشمها ابر
فرو ریخت و از سود احسامی یعنی دو نیمه چه   آنچه پیش فرستاده بودیم یعنی بر
صدقات آنرا یافتیم و آنچه نفقه کرده بودیم یعنی   نفقه اهل و عیال و امثال
خرج کرده بودیم در ان سود کردیم و آنچه واگذا   ی لیو جمع نموده در صدقه کردن و انفاق
رمساک ورزیدیم در ان زیان کردیم و ما در گرو   داریم که خدای تعالی کریم و اعیان خود
ارا بیامرزد و مجملا سیم و زری که آدمی نادان در طلب   نکند و در هم و دیناری که حریص نجبت
در جمع نمودنش نقد عمر گرامی را تلف میکند چون برگ   ای تقاوتنگ بوی گل عنا مانده
در دست صرصر فناست کریم که از تاراج حوادثش نگاه دار   سیاه نیش بروز وشـ
بر هم گذاری با غارتگر مرگ چه خواهی ساخت و با دست انداز اجل چه حیله خواهی باجـ
عالم صلی الله علیه و آله منقولست که ان الناس فی الدنیا ضیف و ما فی ایدیهم عار
و ان العاریة مردوده حاصل معنی آنکه مردمان در دار دنیا مهمانانند و مال و اسبابی که در دست
بر سبیل عاریتست و بر رسی که مهمان خواهد رفت و آن مال عاریت لابد بصاحبش باز خواهد گر
بر هر کسی که فی الجمله بهره از شعور داشته باشد ظاهر و روشنست که طالبان ما   ته در طلب خا
در عاقبت خود چه اندیشیدم بسبک مغز گران جانی از جمع نمودن سیم و زر واندوختن در و گوهر منظوری غیر از
نیست که از محنت فقر و فاقه برهند و خاطر از فکر معیشت جمع نموده بکام دل و ادعیش و کامرانی دهند
و نمیدانند که اگر در عقب نه دنیا و مانند سرای جهان بی اعتبار قاییتی ممکن و مقدور باشد
درو نیز تشکر ستان است و اهل دنیا را استقلال از ان نصیبی نیست لمؤلفه ما که
ابند رهم در سبب تنگی فراوان بوده است ه زیرا که ناس
ذره غمشان آماده گشته چه رنج که در تحصیل آن رخ
غربت میکشیدند گاه از سفر دریا چه
مبادرکشیده گاه از حدت گرما شمع
پای رفتار میباید باخت و مع هذا حصه

ـد مراتب دنیا حرص شدید نمیکرد
ـت بر تحصیل مرادی دیگر میکارد و چنان
ـست که لو کان لابن آدم و ادیان من ذ   ولا یملا جوف ابن آدم الا
ـصل معنی آنکه اگر فرزند آدم را د   ـبد ان اکتفا نموده طلب وادی دیگر کند
ـن آدمی را چیزی غیر خاک پر نکند   ـشی از خاک خار خار حرص غیر مرگ نیز نابد
که بازرگانی سرمایه عمر را در طلب دنیا با   ـکانیش شعله آمال و امانی سر باکدامته مورچـ
ـجهت اندوختن چرخش زر لیسی گوه وکم دوم   ـلبانچ مال و صحاری وجبال همه تن پا کرده تپیک
خیالش در بیابان آمال بگرد باد بال   ـیار روشبکیر شتابش در طلب اسباب کاروان
رو از الک فرسودی دل تنگ   قطع مراحل سالها پیش آهنگی قطار موج سراب نموده کشتی
ـبر آمد و رفت سفر دریا   ـر ساحل استراحت ناسوده بوده در یکی از سفر با صد و پنجاه
ـچند مسکار داشت روزی با رفیقان خود از رنج سفر شکایت میکرد و از سود دوات حاصل دنیا
ـماند که میخواهم گفت یک سفر دیگر خواهم کرد که گوگرد فارسی بچین برم و از آنجا کاسه چینی بروم
روم و از آنجا دیبای رومی بهند نقل نمایم و از آنجا فولاد هندی گرفته بحلب روم و از آنجا آبگینه حلبی
بحریر و روانه یمن شوم و از آنجا برد یمانی بفارس آورم و آنگاه ترک سفر نموده گوشه گزینم و از محنت روزگار
آسوده و فارغبال   استراحت نشینم یشیب ابن آدم ویشب فیه الخصلتان الحرص و طول الامل صاحب
۲۹ حریص را کمند بغفلت و دو عالم سیر ه همیشه آتش سوزنده اشتها دارد ه اگر بعد از این همه تعب و محنت
شوق رو داده کام دل بحصول پیوست و بی اندیشه فقر و احتیاج شاهد جمعیت در کنار خاطر نشست
ـفت آنمال بچنان میباید گذاشت و از بیم دست انداز صرصر حوادث پیوسته چون برگ
ـزال پشت بر دیوار آسایش که خواهند داد و پهلو بر بستر استراحت
ـسیم و زر طلبکار زحمتی اند ه همین رنج غصه که رشته پیچ و تاب برد
ـل که در سوره توبه میفرماید و لا تعجبک اموالهم و اولادهم انما
گفته اند که اگر چه در ظاهر خطاب با حضرت
ـبراز و شما را اما و فرزندان منافقان
ـث نزادان در دنیا که سبب جمع کردن

... برای چه ونی باحوال فرزندان وتهیه ...
... مهمای ایشان وحال آنکه ایشان کار ...
ما ... درم از دینار وبدنش معلوم شد که ...
... ثروت وپشت گرمان کثرت اولاد و ...
پیوسته در آزار وبعذاب الیم دنیوی نیز گرفتار ...
... بوالبست که الزاهد فی الدنیا یریح قلبه
ودیده والراغب فیها یتعب قلبه وبدنه حاصل معنی آنکه ...
... ست حرص وآز ازو امن خواهش ...
مال کشید ومرغ روحش بال وامن افشانی ازین ...
... هوس واوج عیبش علو همت پدیده است
از کرده امنی امل سلطین وفارغ البال ... ازین رنج گره ... گی وز دریا آسوده وهم فی الحال است ودر خلافت
این حریصی که چشم رغبتش از پی سیم وزر دوید ودیگر ... ای جیفه دنیا پدید است دلش از شور ...
واندیشه هرگز آسوده نمی نشیند وتنش از حرکات لغو وترددات ... استراحت نمی بیند عجبا ...
زرطلبان زرا بنود وحرص رنج .. خاک خورد ودریا لامی گنج جست وطالب زردان ... دون بیقرار در شکم ...
بوستان آل هاشم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ماثوراست که چنانکه در طلب عقبی رنج ...
تیز هست عاقل را رنج از برای چیزی برد که چون بدست آید باو بماند واز آن تمتع بردارد نه آنکه ...
نا بدست آرد وچون وقت تمتع شود بدیگری گذارد وجگلا دنیا طلب حسنه تن آسانی پیوسته در ...
کرده حضور روز وشب بالعبید کوه شهره شور میگذرانند واگر عشر عشیر این جفا در طلب عقبی کشیدی ...
ابدی یافتی با علی مرتبه مقربین رسیدی ولیکن دریغ وصد هزار دریغ که خواب گران غفلت ... بصیرت ... دل ...
نه چنان فرو گرفته که ملاحظه عاقبت خود توانیم کرد وحسن ساخته شده دنیا را که وقت نظران ابنای زمانه آنقدر واله
خود ساخته که روی عنبت بشاهد عقبی توانیم آورد واز تمنای آن واین که پروای دین داریم و ... در طلب ملک ودل
کجا اندیشه مال ... هیم از خزانه کنوز اسرار حضرت سید الابرار صلی الله علیه وآله منقول
زمان یحلو منهم المنهم ولسانهم فقلبهم ودنانیرهم دینهم وشرفهم متاعهم لا یبقی ...
الا درسه خلاصه مضمون خبر صدق اثر آنکه خواهد آمد بر مردمان روزگاری
خود را قبله همت گردانند وزنهای خود را دین خود سازند ومال ...
واز قرآن جز رسمی باقی نماند ای آنکه مال و ...
... سیم وزر شناخته بر خطای خود مطلع ...
حسرت خواهی کشید اما وقتی که کار از کار گذشته



... مد علیه وآله حدیثی منقولست
... روز پنج نوبت بخانه می آید وچون
بلیند پس که بابت مرگ احاطه او کنند ... دبیر وبعضی از اهل خانه
بر وی خورند واز اندوه وملال کرند ... ت ملک الموت با ایشان گوید وحکیم این جزع
شما برای چیست بخدا سوگند ... رشما را قطع نکردم واجل او را نزدیک نساختم
... دم نیاوردم وقبض روح او نکردم ومن ... وبار عود خواهم کرد تا از شما کس نگذارم پس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که ... ن در دست اوست که اگر مکان ملک الموت را ببینند وکلام
او را بشنوند هر آینه از میت خود غافل ... چون آن میت را در تابوت نهاده وبردارند روح او
... خنازه چون مرغی که بال بر هم زند ... ی شنید حرکت کند فریاد بر آورد که یا اهلی ویا ولدی لا تلعبن
... ی جمعته من حله وغیر حله ... فالمهنا لکم والتبعه علی فاحذروا مثل ما قد نزل بی ...
... نذان من بازی مخورید شما را دنیا چنانکه مرا بازی داد وجمع کردم مال دنیا را از حلال وحرام واز برای
... زان شما میر ... ورنج آنرا من کشیدم راحت آن بهر شماست وتعب حساب اخروی
... کنید از مثل آنچه بر من واقع شد که مبادا بر شما نیز واقع شود وجگلا مال دنیا غیر ندامت اثری
... ن سیم وصندوق خیر نهی دستی روز آخر ثمری ندارد لمؤلفه ندارد مال دنیا حاصلی غیر از پشیمانی
صدف دست تا سفر زد همه تا پر ز گوهر شد ... مسکین آدمی مال از برای زندگی بدست تلف می آورد وزندگی را
برای مال از دست میدهد ونفهمیده اند که مال بی عمر بکار نمی آید وعمر از مال نمی افزاید قال الله تبارک وتعالی
ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا وعدده یحسب ان ماله اخلده گفته اند یعنی وای بر غیبت کننده وبر خنده وطعن زننده
آنکسی را که جمع کرد مال را از جهت شدت محبت وفرط تعلق بآن شمرد آنرا مرة بعد اخری ... تمام
... ساخت از برای حوادث ایام می پندارد که مال او جاوید خواهد ساخت او را
... ولا یستغفلون عمر عزیزی که گنجهای عالم یک ساعت آنرا نتوان خرید
... ت سر افروشد بدرخشندگی درهم ودیناری که در نظر
... لمعان انوار غیبیه پوشد واگر فضا
... ب طاقت که از روی خزانه داران
... تعین شکلی معاش کشیده دارد وتهی ...

شمار و چه ظاهر است که هیچ عیب
... لذ و خوش درهم و دینار باید بان نمی ا...
... ت و القلوب از حضرت سید عالم صلی
... تی طویل در حسابگاه قیامت ... نزاره چشمانه تمام یعنی فقرا پیش از اغنیا
منقولست که یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیا ... سال دنیاست و نیز در کتاب ...
بهشت میشوند بنصف روز آن عالم و نصف ... که حاصل معنی آن اینست که چون روز قیامت
ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام روا ... حساب خواهند و او داشت کی فقیر و دیگری غنی
شود و دو بنده مومن اگه هر دو از اهل بهشت باشند ... رد قسم بعزت تو که هر آینه تو عالمی که من متولی
پس آن بنده فقیر گوید ای پروردگار من بر چه چیز از من ... ی که حق آن یعنی زکوة و امثال آن را ادا
حکومتی نشدم که دران عدل یا جور کرده باشم و بمن مالی ... عالی گوید راست گفت
یا نداده باشم و روزی بقدر کفاف بمن رسید خدای ...
داخل بهشت کردانید و آنکه در دنیا غنی و مالدار بوده در موقف حساب خواهد ماند تا چندان
کند که اگر چهل شتر آشامد سیراب شود و بعد از ان داخل بهشت گردد و آن بنده فقیر از و
باعث دیر آمدن تو شد گوید طول حساب خدای تعالی حساب اموال مرا یک یک میگرفت و ی
از ان حساب چیز دیگر میگرفت تا اگر رحمت او شامل حال من گردید تو کیستی آن فقیر گوید من آن کسم که
حساب با تو ایستاده بودم غنی گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده یعنی تر ابراه ... آنکه نشناختم که گفتم
و نعمت جنت خلقت ترا متغیر ساخته است و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی منقولست که
معنون آن اینست که چون روز قیامت شود گروهی از مردم برخیزند تا در بهشت آیند پس در بهشت را کو
با ایشان گویند شما کیستید گویند ما فقیرانیم گویند پیش از حساب داخل بهشت میشوید گویند مارا
که حساب آن را از ما خواهید پس خدای عز و جل فرماید که راست گفتند ایشان زاد اخا ...
دستان بینوا و خازنان گنجینه فقر و فنا را که اگر چه در ین عالم دورو...
سالها از همه در پیش خواهند بود و اکرام و زر در سرای ...
در دار بعا سر دفتر رستگاران خواهند ...
چه گوهرهای مقصود ... ا خواه
وانکه چه باغ تنگی احوال بچه کاشتند

بدار و نظر کن بانچه در عوض ... ست روایتی که ماحصل آن اینست
... حی که در دنیا محتاج بوده چنانکه بیاد ...
... بزرگی استغنی مع اعوضتنی حاصل انکه نیاری بیمن سایند ... برای آن محتاج کردم که بهر نزد من خوار ...
... جید کاینات صلی الله علیه و آله ما ثور است که اطلعت ... وا اماده کرده ام پس آن بنده فقیر ...
... س فیها احد اقل من الاغنیا و النسا محصن معنی آنکه ... بزرگی دنیا با چنین عوضی و در عدة ...
... ل کثر از اغنیا و زنان باشند و قطع نظر از اخبار مذکوره از ... علی الجنة فوجدت اکثر اهلها الفقراء و المسا ...
... ست که فقیر میشوند او در طریق حق پرستی از اغنیا بیشتر ... بیشتر اهل بهشت فقرا و مساکین ...
... ساکین بیشتر میشوند هر زمانی انبیا و اوصیا و معصومین انشئوم ... اوضاع هر روزگار و تتبع احوال ازمنه و ا ...
... نج قوم دین داری و مراط مستقیم حق پرستی را اقدم ... و شرع و دین در میان زمره فقر ...
که علم مخالفت حق افراشته و با غوای نفس و هوا پا از جاده استقامت بیرون گذاشته ... تر قرن بیشتر نموده ...
... و ثروت بوده اند چنانکه بسیاری از آیات قرآنی و اخبار آسمانی بر ینمعنا دالی شهادت
... دم بد شهوت عمارات عالیه طلا کار و ابنیه رفیعه پر نقش و نگار و عمر عزیز را در فکر سرا و منزل
... ن و خانه گوین ... از ... کرده طاق و رواق براوج رفعت بر افراختن ای خانه خراب عمارت دنیا و ای ٣١
معمار کنده ... ای خسته این ویرانه پر مار و مور و ای خوش نشین این خرابه پر شر و شور ای دیوار
پی گسسته و ای فرش این خانه تنگ که فکر و خیالت روز و شب در ساختن سرا و منزلست و چهار
... ست چون قالب خشت در بغل گیری اندیشه آب و گل تو ج ضمیرت از خطوط طول امل چون تخته شطرنج
... و عمارت از ریختن رنگ عمارت مانند سلیمان کار بنا این گشته بنچه خواست تا کونه
... و ... قرارت جهت ساختن طاق و رکاه مانند شاغول پیوسته بیوبی آو نخته دوست
... نگ بنا است و علم دود او جهت انار زوی فقر دایوان
... کلکام سرا یا دیده و گاهی در حسرت باغ و باغچه اند
... رسیده و معنی و انیما کو نو نظم خو
... نه کنایه هایی ساده و جور ... ش کرده
... سرو دیواری سیر کشش ابتداری نما

...ی سوال کن که تو
که بر خاک چند خلیفه تکبیر خوانده
ی فاتحه الیسب کوکوران ... ی صاحب دولتی چاک گریبانیست آه
عمارت که کهنه آئینه عمر تست و بهر دو بود ... ی شیر خسروان روزگار را خرابه
وکنگره و ایوان مداین تخیل برکش آرزو باز ... نعمت و کاخهای و ...
مذکور است که تفکر ساعه خیر من قیام لیله یعنی تفکر ... بهتر است از عبادت یکشبه از ...
مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق علیه السـ ... ا سوال نمودند آنحضرت فرمودند که بخرابها
با نجا مهار رفته مخاطب نماید که این ساکنوک و این بانوک ا ... نگار رفتند آنکسانی که در تو ساکن بودند
وکو آنجا جمعی که ترا بنا نمودند چیست ... که سخن نکفتی ... خ هیز و پهلو بر در که او شهان ...
رو ... دیدیم که بر کنگره اش فاخته بنشسته همیگفت که کو ... سیار کسان چون ...
دمنزل بخشند و آب زندگانی را در گلکاری این خرابه فانی بخاک کدورت آمیخته اکنون از ال...
بر جاست و نه بنا و نه کارگر پیدا است و نه کار فرما قال الله تبارک و تعالی فی سورة الدخان و غرمن
و عیون و زروع و مقام کریم معماران قضا و قدر برای باد و فوتر همین رنگ ریخته اند و کار کنان این
هر پادشاه و گدائی همین گل در آب گرفته اگر برکشی تواریخ و آثار رفتگان و گذشتگان بقدم هو
گذری و برگلهای تبدلات و تلونات اوضاع اطوار جهان بوقلمون بدیده اعتبار نگری خجل از دنبال دنیا دو
بفریاد در سایه عقل بازخوانی و دل در فراش غفلت خفته را از شیشه اندیشه گلاب عبرت بر چهره افشانی
هر آینه خواهی دانست که گذرگاه روزگار نه جای سکنی نمودن و کهنه دیر دنیای ناپایدار نه محل بار گشودن نشست
در دکاهیست که پیوسته در آن با جفا ... گود و بحکسته چیست که تعجیل از آن گذر باید نمود و جای ...
قرار مقام گسستن است نه مکان دل بستن خانه و منزلی که امروز در تصرف ...
بالاست غافل آن مه پنداری اندیشه کن که پیش از تو چند ... در ا...
بخیال ملکیت سکنی نموده چنانکه از ایشان بتو مانده ...
اجل ترا بجای پدرت نشانده و پسرت را نه ...
روزی بر در بار دولت خود نشسته ...
آمده صفوف خلایق را در هم شکافته ...

...ماقت حاجبان و سرهنگان ...
...میز نیند و این مسکین ناتوان را بچه کنا...
...ی دوستاخانه قدم در ساحت عظمت ... یش گفت من بسا فرموده این فر...
...طید اریه لحظه در آن آسایم و بر او خود و مرکز ... ن را اندری و سجده کاه و اعاظم و اکابر را بچه وجه کار...
...مذی و درویش پرسید که پیش از ... ساکن بود گفتند پرسش گفت پیش گفت پیش از ...
...ه بود گفتند پدر پرسش گفت پیشتر از ایشان ... ند گفتند آبا و اجداد ایشان درویش گفت پس من خطا...
...باشم و ایشان موضع را بموقع کار دانسته نخواهند باشد ... که هر روز در آن کسی نزول نماید چون او کوچ کند دیگری بجای او
فرود آید و این آمد و رفت در آن معمول ... شده کاروانسرای پیش نخواهد بود پس پدر خود منزل را که...
...چنین جایگاه را نشیمن توانند بود و ... این سرای شوم که دو روزه دیگر آشیان بوم خواهد گشت
...نباید نمود آنحضرت ... امام حضرت علی مرتضی علیه الصلوة والسلام منقول است که آنحضرت ملکی
...است که هر روز خطاب بخلایق نموده ندا میکند که لدوا للموت و اجمعوا للفناء و ابنوا للخراب
...ال و مال و اسباب جمع نمایید برای فانی شدن و عمارتها بنا کنید برای خراب گشتن مجملا
...را اسا از خلوت عدم به عرصه وجود میگذارد عاقبت خواهد رود و گل هستیش از صرصر خزان
...پژمرده و هر مالی که حریصان دنیا جمع مینمایند و در فراهم آوردن نقد و جنس آن نقد عمر عزیز را بباد میدهند آخر
۳۲ الامر برق فنا در خرمن جمعیتش خواهد افتاد و صرصر حوادث ایام ذره ذره اش را بباد نیستی خواهد داد و هر عمارتی که دو...
...بسیار خرابه دنیا بنا نمایند و خانه را بجا نه از ویران گذاشته کنگره و عقد و ایوانش بر کیوان رسانید عاقبت خراب
...گشت و موجه سیلاب ویرانی از سر دیوارش خواهد گذشت مشهور است که یکی از ملوک عجم عمارتی بس عالی
...و در و دیوارش را چون خانه دل ارباب تکلف بزخرف و نقش و نگار مزین نمود و چون باتمام
...علم اسباب عیش و طرب آماده کرد ارکان دولت و اعیان حضرت را خواست
...مجلس همگی حاضر گردیدند و بشرایط تهنیت تقدیم رسانیدند
...مصی در این عمارت یا بنا اغماض نکرده با ظهار آن ... بر
عنان ...یش آگاهی از در درآمد لحظه بر براق...
...دو عیب عظیم دارد و این سخن را بپادشاه...
...یکی عیب آنکه این عمارت عاقبت ...

ن شار شده دست ان
ت برد و فقری ... ازان قلم همه
خراب خواهد کرد ... از معمار مقصود
... سر حیات
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ... امر و یعنی در کار خدای تعالی با او
فرمایید و باجناب الهی در آنچه مقرر نموده طریق معاند ... بر زبان حکمت بیان آنحضرت
شد یعنی اختیار می نمایید زبان سؤال تحقیق ... ازان مخالفت تفتیش نمودند آنرو
این مضمون ادا فرمودند که خانهٔ دنیا که خدای تعالی خراب ... مقرر نموده شما در تعمیر آن سعی میکنید و
که بنای آنرا بر فانی نهاده و شما در آبادی آن کوشش مینما ... یک روان دنیای ناپایدار عمارت
بر میدارد و هرچند و هرچند در استحکام بنای مقرر و اوالتر ... روی بویرانی میگذارد و پس
پیش بینی و صاحب رای نیز چاید بنای کار خود را بر ... جناب استاد ...
نکند و نظر همت بر سواد اعظم دار القرار عالم باقی داشته و کهنه رباط جهان فانی رحل ا...
شریف را در فکر خشت و گل و اندیشه سرا و منزل نفرساید و از شهرت و مباهات بین الا...
چشم پوشیده از خانه و مسکن بقدر احتیاج اکتفا فرماید و مخفی نماند که مراد از اکتفا بقدر احتیاج
که از غایت تنگی مکان او و عیال او در تعب و آزار گذرانند و خود را در نظر اهل روزگار ذلیل و خوار گردانند
سهله سمحه تکلیف باین وارد نشده بلکه از احادیث و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام چنان مستفاد میگردد که
در توسعه سرا و مسکن ممدوح و مستحسن باشد چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام منقول
که فرموده اند من السعادة سعة المنزل یعنی از جمله سعادات آدمی وسعت منزل است و نیز در کتاب مذکور از حضرت
ابی عبد الله جعفر علیه السلام ماثور است که من شقاء العیش ضیق المنزل یعنی از جمله بدبختی
تنگی منزل است و هم در کافی مذکور است که مردی از انصار در خدمت حضرت سید ابرار صل...
خانهای را در میان گرفته اند یعنی خانهٔ من تنگ است و اطراف آن خانها ...
آنحضرت فرمودند که چندانکه توانی آواز خود را بلند کن و از ...
الحدیث و قدر وسعت مذکور بحسب عرف آن ...
و غیر شیمین البیوتات و متعلقات نظر بو...
که او و تبعهٔ او از آزار و زحمت تنگ نشوند و آن...

... رحمت آن بسیار و از
... که در خطبهٔ وداع این مضمون ادا فر
... بردارند و طوق آتشین بگردن کر
چنان مر در دوزخ در اندازند
... وسعت چگونه باشد آنحضرت فرمو ... باید بر دیگران مباهات نماید و مرویست که آنحضرت
... ارت بلندی دید ازان سوال فر ... از فلان انصاری مذکور بخدمت آنجناب صلی الله علیه و آله
آنه آنحضرت روی مبارک ازو گردانید ... از آنمعنی شکایت کرده گفتند آنحضرت قبه تراوید یعنی آن
عمارت تو باعث آزردگی و رنجش خاطر ... است آنرو بنا بر بن آن بنا را شکافته با زمین هموار کرد چون
این خبر بآن سرور رسید فرمودند ا... لی صاحبه الا الا بر منه یعنی بدانید و آگاه باشید که هر بنایی ... صاحب
احب خود مگر بنایی که ضروری باشد ... بر یعنی مجموعست حدیثی که در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
... ار لیس کفاف ... صاحبه یوم القیمه یعنی عمارتی که زیاده از قدر کفاف باشد وبال
... بش روز قیامت و مرویست که شخصی بخدمت مهر سپهر سعادت و آب و رنگ گلشن
ابی عبد الله الحسین علیه السلام آمده بعرض رسانید که خیست دار احسان ... عوالله حاصل
ساخته ام و دوست میدارم که قدوم مبارک بآنجا ارزانی دارید و بحجه برکت آنخانه یادر حق من دعا فرمایید
حضرت مسئول او را مبذول داشته تشریف بردند و بعد از ملاحظه آن عمارت فرمودند که اخرب دارک و عمرت
دار غیرک غرک ... فی الارض و مقتک من فی السماء حاصل مضمون آنکه خانه خود را که خانهٔ دین و آخرتست ویران
ساختی و عمارت خانهٔ که عن قریب بدیگران منتقل خواهد گردید پرداختی اهل زمین در ساختن این خانه ترا فریفتند
... سبب این بر تو خشم گرفتند ظاهر از او نیست که ترغیب و اغوای مردمان با جهة چشمی و اقتدا
... زت اکتفا نموده مال و عمر در این بنا صرف کرده و بسبب اسراف و تجاوز از حد کفاف سالکان
... گذرند و مذکور است که مجنون وادی ترک و فنا بهلول عاقل دیوانه نما روزی نزد
... تازه ساخته بود نشسته بود چون بهلول را دید التماس کرد که
... برگرفته بر آنجا نوشت که رفعت الطین و وضعت الدین
... لا یحب المسرفین و ان کان من مال غیرک
... او دل هشتی کج را بلند ساختی و نفس را الله
... تعالی سرفراز او دوست نمیدارد و اگر ...

انصاری است دفعی ...

٣٣

ت مینیدارد ای جاهل ستم پیشه
و تخریب خانه مسلمانان طاق و رواق
ت هر اجل اون دیوه و عمارتی که دید خواه بانجام رسد بدایع نقش و نگار
مانی رحمان روزگار بر در و دیوار چنانکه خواطر الوان فروش دلپذیر از کارگاه نقشبندان
عدیم النظیر بنوعی که باید دست آید و سایر لوازم لباد ی اسباب و ادوات نقش بدیعی
بر وفق مدعا آماده و مهیا کرده با وجود حساب کن گنج چندگاه مرل خواهی نشست و درین پنج روزه عمر کل
چه قدر کام دل از آن بحصول میتواند پیوست و گاه باشد عمارت هنوز باتمام نرسیده باشد که عمر
بانجام رسد و هنوز طاق در کار و بسته نشده باشد که صد و در زمین پیش از گرده گنبد و اساس گردون
بر چهره حیات نشسته و قبل از گستردن بساط کامرانی فراش قضا زند کافیت برچیند مجلس سور نساخته مجلس
ماتم و شور رسانند و تهنیت خانه نگفته تعزیت اهل خانه پردازند قصه دین عاد و باغ ساختن آ
و عمر او در اتمام آن سعی و رنج بردن و آخر الامر در آرزوی دیدن آن جهان ناپاک با حسرت سپرد
ستین و تذکیری دلنشین است بنا بر مجملی از آن مرقوم کلک بیان میگردد علمای تاریخ در کتب
در حل تفسیر آیه الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد بتقریب تفسیر ارم
اقوال مختلفه آن هر یک قصه مذکوره را بنحوی ذکر نموده و مسلک بیان آن بطریقی پیموده اند و منتخب ملخص اقوال
فریقین آنست که بقول بعضی لفظ ارم در آیه مذکوره نام شهریست که شداد بن عاد آن را ده و عاد را دو پسر
بوده یکی شداد و دیگری شدید هر دو پادشاه و صاحب تخت و کلاه بوده اند چون جلباد اجل شدید را از تیغ هلاک
گذرانید سلطنت جمیع ممالک بشداد قرار گرفت پادشاهی باستقلال شد و همه ملوک روزگار و گردنان
با اقتدار سر بر خط انقیاد وی نهادند گفته اند که جالوت با آن عظمت یکی از سپهسالاران او بود
غرور از نکوهش بنیم سرش سر کشیده دعوی الوهیت در کاخ دماغ آن تیره بخت شد
بعضی گویند حضرت داود علی نبینا و علیه السلام را باو فرستاد که از تیه ضلالت
برسالت پیغمبر نگرویده و آتش نخوت و غرورش بر شحات م
نکرده دید و چون وصف بهشت میشنید گفت مرا
آن ندیده باشد پس عمال خود را فرمود که م
شتافتند و مکانی خوش هوا و مرتفع

ستادان هنر ور از هر دیار و کس
مرو سیم و زر و در و گوهر و آنچه در دیار ا
ستی از طلا و خشتی از نقره بکار کرده اشد رمهای انهار و جواهر نصب نمودن
که هر روز چهار هزار شتر بار سیم و ز و بر سر بوستانی طرح کرده بودند که مشتمل بر هزار
و سنگ بود و دیوارها و سقفهای آن ن و زرین و بر دور آن هزار غرفه و هزار رواق و ایوان
بود و تمام دیوارهای آن مدور و لعل و فیروزه و در عنبر آن مرصع گشته و در پیش هر یک از غرفات و منظر
درختان طلا و نقره برافراخته و برگهای آ سبز ساخته و بجای برخوشه‌های مروارید از آن آویخته و بر زمین
آن مشک و عنبر و زعفران بیخته و این سیمین و زرین درخت میوه کاشته بودند که آن از برای
تفرج کردن باشد و این از برای خ القصه بعد از سیصد سال و پانصد سال علی اختلاف الاقوال چون
سید آن از گلستان ارم رد و شداد کفر نهاد را از انجام آن اعلام نمودند شداد با عظمت
ترا از دار الملک خود با خیل و حشم بشوق دیدن گلستان ارم نهضت نمود چون یکروزه آنجا راه
عالمین و جبار سموات و ارضین صیحه از آسمان بر ایشان فرستاد و غبار وجود آن قوم عاقبت نابود
د و بعضی از مورخین کیفیت هلاک آن ناپاک را بر نحوی ذکر نموده که چون شداد نزدیک ارم رسید
٣٤ دویست هزار غلام که از دمشق با خود برده بود ایشان را چهار فرقه ساخته در چهار میدان که در خارج ارم
ساخته بوده اشته خود با خواص خود سواره متوجه گردید چون اسب او خواست که قدم درون نهد
شخصی بانگی عظیم بر شداد زد چنانکه بر خود لرزید چون نظر کرد شخصی در کمال هیبت دید گفت کیستی گفت منم ملک
الموت شداد گفت اینجا بچه کار آمده گفت آمده ام که جان پلیدترا قبض کنم گفت مرا چندان مهلت ده که بهشت
حضرت ملک الموت گفت فرمان حق تعالی نیست شداد از ترس خواست که از اسب فرود آید یکپایی
نست بر زمین نهد که قابض ارواح جان ناپاک آن شقی را قبض نموده همانجا بر زمین
را که در میدان نهاد او داشته بود همه را سوخت و بادی بر خاسته خاکستر
کارت بفرمان الهی از نظر خلایق نهان گردید ای دل غفلت نژاد
روای مجد و قواعد شدادی که عمر بر باد داده
د بهشت شدادی ساخته آیه اذا جاء اجلهم
سجن المؤمن و جنة الکافر را بگوش هوش شنوا

…ل آفتاب عمر توانی برچید و…

…له و ادراک تحقیق شو اندر…

…ست ۵ زد و جریب زمینی بکه…

…این عجبست ۵ که در کیه … که موسس بنیان این مسکن جعفر

غافل ۵ که چه روز دگر خانه تو زده وجبست … اشتی نهاده و روزی انجناب

سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت … حل معنی آنکه آمدن اجل از ان زودتر که

از اصحاب برا دید که خانه با گچ و آجر بنا میکرد فرمود که الا … نت و استحکام بنا شود و حضرت نوح

موج سراب زندگی از ان پر شتابتر است که … ال عمر کرد و خانه نساخت و هر صباح

علی نبینا و علیه السلام مدتی طویل و بنا بر بعضی از روایات در … ح بخواهم رسید و در مجموعه در …

با خود میگفت امشب بخواهم رسید و هر شب اندیشه میکرد که … رد هر گاه او را میگفت …

که حضرت نوح نبی هزار و چهارصد سال در خیمه که از پلاس بود

چه شود اگر خانه از گل بسازی که در ان با وی نمانی فرمودی امامیست تا دا آنرا که یعنی من فر…

خواهم واگذاشت پس همچنان در ان خیمه بسر برد تا وقتی که از دنیا رحلت کرد حکیم سنائی داشته

کر بچی شک ۵ چون کلوکاه نامی بوسه بچنگ ۵ بو الفضولی سوال کرد از وی ۵ چیست این

در بست سفی ۵ روز یعنی با آفتاب اندر ۵ همه شب زان بریخ تاب اندر ۵ باد در سر چشم گریان پر

هذا المن بیوت کثیر ۵ در رباطی مقام من کذری ۵ بر سر پل سرا و من سفری ۵ … غ چه افزودم

پوستین پیش شیر چون دوزم ۵ بر فلک زان مسیح سر افراشت ۵ که برین خاک توده خانه نداشت

خالب زان کوچه هوا و لفتها و آن خرابه بنیاد در حکایت خانه خریدن شریح قاضی و مکالمه حضرت شاه اولیا

با وی و در انجناب تاملی باید نمود و در بحار معانی آن کلمات حقایق مبانی غوص نموده فرائد فواید آن …

هوش باید فرمود و آن حکایت در بسیاری از کتب معتبره مذکور و حاصل …

مذکور روایت کرده که خانه بهشتاد دینار خریدم و قباله در آنجا ب…

پس این خبر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید … مرا

آنحضرت رسیدم فرمود یا شریح خانه خر…

گفتم بلی فرمود یا شریح از خدا بترس که…

نکند و از گواه تو بپرسد تا اخراج فرماید…

…سی از دار دنیا و…

…ن ایمبادا این خانه را از غیر فضا حجر…

…زیانکار دنیا و آخرت شده و پس آنحضر… … هیمن

…ا دمی پس من از برای تو کتابی … می نوشتم چون مضمون آن بر سید

خانه را بدر و در هم بنظر می کن… … سی فرمود این نوشته را مینوشتم و عبارت

…ش فرمودند که چطور مضمون آن … الرحمن الرحیم این چیزیست که خریده است بنده

ذلیل از منتی که برکنده شده است از … یل خریده است از مرده ای که واقعست در دار

غرور و فریب و مسافت آن از طرف … الشکر ها لکان و این خانه محدود بچهار حد است حد اول

منتهی میشود … بمرداعی آفات و حدثانی … و با سباب … آفات و حد سوم انتهایش بمرداعی معصیات

…نهایت می پذیرد و بنهایت … کننده و بشیطان که او سازند و با این حد چهارم گشوده میشود

…نیده است این مضمون امل از ان برکنده از مسکان خود با جمیع این خانه را بتمن خروج از عرفان عجیبت

…سب لیکن این مشتری را در کی بهم رسید یعنی کسی برود دعوی نماید که این ملک از صفت … باع

…شنه و تو بغیر حق خریده پس بعهده منبدرس کننده اجسام پادشاهان است و سلب کننده جانهای

…ران مانند کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر پادشاهان یمن و هر کسی که مال جمع نموده و در تعظیم ۳۵

بسیار کردن آن در آمده و عمارات عالیه بنا کرده و مزین و طلاکار ساخته و مال و اسباب ذخیره نموده و گمان

آنکه برای فرزندانش خواهد بود یعنی بعهده مرگست که آن بایع و مشتری و صاحب دعوی را حکم کند و موقف

عرض احضار فرماید تا هم دعوی ایشان فیصل یابد روزی که انکار خواهند بود و در آن موقف آنکسانی که بر باطل

…کراهت بر خلاف مضمون عقل وقتی که از گرفتاری هوا و هوس آزاد شود و بچشم زوال و فنای اهل دنیا

…شنود که منادی زاهد در ساحت دنیا ندا میکند که چه ظاهر و هویداست حق از برای

…ماشند بر رستگی که رحیل از دنیا کی از دور و روز نیست یعنی چنانکه از برای آمدن

…زبود برای روز رحیل از اعمال صالحه توشه بردار …

…تمام شد موعظت انجام حضرت امام علیه الصلوة و السلام

…ل خریدن این ساده رخسار و از تحمل هوای

…ت دکاکل شاهان و امردان طره در رشته

ی پاکی و سینه چاکان خنجر هوا
هوا و با دوستان گنجینه حیات شکان
و شوخ و شکان شاه باز که جانب پارس
شیده اساس کاخ اتیانرا البیلاب شهوات
ت مباشرت زنان و شوق
ع الوربار کرد چرا غیست که شبستان
رخ من ایملانرا درهم میسوزد بی سعادت آن
ادمی پیمانی کسسته مهار سازد و به بخت
مخلاب فجورانرا از دو صدر شش برکه
شتکان من صاحب ...
راید ست هوس دریده اند و بر چهره ناموس
کنده و خار خار خوکالرخان جان در کریبان جان افگن
معاشرت سیم تنان آتش سوزانیست که چون بر و
دین را بری افروزد و الکر بخار و خس هوا و هوس
بوالهوسی که جلد ربقه القیاد شریعت نبویه نموده نفس
آن اعمی که چشم بصیرت از فضیلت تزویج پوشیده کورانه
اوانی و چابک سوار براق سبحان الذی اسرا صلی الله علیه و آله اند که شب معراج حم
گوشت پخته پاکیزه و پاره گوشت خام مردار در پیش ایشان نهاده بود و ایشان گوشت پخته
خام پلید را میخوردند حقیقت آنرا از حضرت جبرئیل سوال نمود گفت جماعت مردانی اند که زنان
ترک کرده مرتکب زنا میشوند و زنانی اند که شوهران خود را گذاشته بمردان اجنبی میل میکنند
باشد که عاقل صاحب تمیز از طیبات مواید خان شریعت دست کشیده بکل میته جنبنات رغبت
و از رحیق مختوم صحبت قاصرات الطرف بحجه عفاف قطع نظر نموده بکاسه لیسی اجاره داوباش که عبارت
از مباشرت شاهد ان بازاریست راضی گردد و دامی برابر می که بجهم آغوشی خو خس برابر است دامن صحبت
حوران پاک سرشت کامثال اللؤلؤ المکنون افشانده و خاک بر سر مهر می کم کرده در کشتن امردان هر جا چو خورا
از کرامت لطیف علیهم ولدان مخلدون محروم کرده اند ❊ صاحب دل عزیز برلب خط لبان چه دهی ❊
حو ور الکارو دان چه دهی ❊ ترا که زلف الان وقت خ اهد بود ❊ مهر نگار سکه فن
تو فرد وس نمیخوری ول خویش ❊ چه غنچه دل بتماشای بوستان چه دهی
دلیل بی عقلی و حماقت و شاهد بازی و راندن شهوت
بد بختی و شقاوت چه هر فاحشه را این شهوت
و اگر مراد ی عبارت از قوت باه و راندن
باشد مگر مرادی عبارت از النست که در

سد و در سعر که جهاد و نف
امای هوا و هوس را در هم
جواب حرلوس ی دعوی شیر مردی شوانی نمود و تا
راده ... در ریاض فرزانگی و تحمل برومند ده بندگی حق بر کردن کمنداری ز
مانی شد با دهوای نفس ثابت قدم در زد و ... شن هوا کی آن صاحب ...
قامت خوش خرامانرا چون سایه سر در پا نهند و ... زیر این نسیم میل طبیعی چون گیاه ضعیف
رطب شیرین لبان کسی کند و مذاق خاطرش شکر رخسار گلعذاران شمع صفت از پا در ...
چو دهان مرکز وار اسیر دایره سرکشی گردد و حلقه زلف شیرینی خوش کلامان و شاب ...
یرانی سر پنجه نرم کمان دراز دستی کریبان طاقت چاک نماید و ... سلسله مویان حلقه صفت سرگلاوه ...
تن بازو و پیانه از جا در ... سراب زلف بر آب بیابان رگ اند لبهای و در روده را از تشنه و
ی چهره گلگونه وار متاع دین و دل را از دست نهد بلکه در موج خیز هوسهای لغفانی سفینه دل
نشانی از گرداب تلفعات رهانده و فروغ جمال خورشید طلعتانرا در جنب اشعه انوار حق از کرم
بالمره داند در طریق بندگی خوش صورتان نگارخانه مجازرا چون نقش قدم پی سپر نا قوس شوق نموده
پی بر منزل حقیقت برد و در عراق عبودیت جبین ان فلک خوبی را چون ستاره بجبهه می بر خلاف ملک همت
گرفته رو بقبله حقیقه آورد و خلیل آسا در دیدن خورشید نشان افق جمال بزبان حال با نوای لا احب الآفلین
مترنم ساخته لوای وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض برافرازد و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بان محبت
سیمتنان جامه فریب را بدست یاری پای مردی اسد الله قوت ایمان از در و دیوار کعبه دل در انداز و از خانه
لمران دامن نگاه را یعقوب صفت برچیند و از آخر از آمیزش زلیخا طلعتان روزگار در مصر
ل شنیده بر وفق حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام نظر تامل باید گشود و با جرای آن غریز
نمود که چون زلیخا حلقه بندگیش در گوش و حاشیه محبتش بر دوش
دلنشینی حسن و جمالش بر بدیع معمار شوقش و تعمیر دل خراب
وصال یوسف بهر زمان جلیله فی الکیفیت تا آخر الامر
چون نور نظر کرده صفت پرده گو بر توبی
محوی گشود هر چند لابه و چاپلوسی را از حد

٣٦

مدس

… ف ازار بکتاب آن امر ش…

… ت که دران خانه بتی بود زلیخا در روی…

… شنید یوسف علیه السلام از … نمود زلیخا گفت جهته آن وی این بت

که بر حال او واقف نشود و این معنی باعث انفعال … سف علیه السلام فرمود فانا احق ان استحیی

الواحد القهار ما حصل معنی آنکه هر گاه تو از معبود خود … بر هیچ امری شکوه مزار و شرم

من چرا از معبود خود که یگانه قهار و دانای پنهان و آشکار … رازدم تمامیم و گویند انوشیروان در خانه که گل

نرگس بودی با زنان و کنیزان خود مباشرت نمو… از نرگس چشم نگرنده شما حیا هست

وم اشرم می آید که با وجود آن مرتکب این امر گردم آیی … مرگی نفس و هوا و امی تهی بست

سرا به حیا شرمست با دگه یگانگان دین از جا دو نبات … ذوقوبا دعوی مسلمانی از خدا…

وسموات آزرم تهی و با آنکه جناب الهی او رحنا و ما حاضر و ببر … در ضمایر و ذرات کا…

ازنا فراموش یکی نداشته باشی و دل خسته را از شیشه اندیشه گلاب عرق انفعال…

که در یکی از ازمنه سالفه آهنگری را دیدند که بی استعمال آلت کار آهن تفته را از کوره بیر…

منشا آن امر عجیب از وی استفسار نمودند گفت وقتی نایره قحط و غلا در مزرع معیشت…

بود و سموم گرسنگی و بی برگی خرمن هستی بینوایان را بباد نیستی برداده و اطفال نبات را از تشنگی

ابر زبان بکام خاک چسپیده و دانه گندم چون انگشت حیرت در دهان در حسرت … نم خشک گردیده از بخش

خودی در بازار روز گار خبر گرسنگی بهم رسیده و از قسم آشامیدنی در سینه کاسه زمانه غیر شربت مرگ

یافت نمیگردید از الوان نعمتها جز خون دل در چشم فقیران نگردیدی و از انواع شیر…

ناگاهان نرسیدی خبر زبان که از تشنگی بکام چسپیده بود و سوختنانی در شور…

که از آتش جوع در جوشش بود و کی در بازار میندیدند جز خوشه صفیفان ک…

عاجزان احدی قوتانی برخواستن نبود تشنه لبان را اگر…

بر می آوردند و گرسنه چشمان اگر نانی میدید اش…

برگان از سبزه زمرد قوت خوشه زدن…

مضطر اراهل آن دیار را دندان طمع…

مصداق ناگل بی تطوبهم ما اگر دیده خ…

۲۷

… آمیشد و تنگی معاش کلوی جو…

… ت بهم میداد و تسعیر اجناس به اوق … مسح

… ت همچنان با پا من صحرای عدم کشید … ان میدید کرده و گفت مرا از ان به

… در زمین سنگ و زنه امده و بود که لبسوی مساک … ع شاهین تر از و از صحبت دیرینه اجناس

… بان بالا رفته بود که لسلام کردن … ن سالی المحتاج وصرف و ریات من آمده و قدر خوار

… حنس ماکولات بقدر توسعه معاش معد … بود زن صاحب جمالی در همسایگی من بود و اطفال خرد سال

… داشت از غلبه عسرت واضطرار روزی نزد م… ن ضعیف حالی کشود و از بی برگی خود و اطفالش شمه اظهار

… نمود از یکسو با آتش جگرسوز شرح بر… و دلم را کباب کرده و از یکطرف لبان شادابی گل عارض

… ناله ها قیمتم را خراب ساخت از یگانه… عنان و لخراش گونه خاطرم خست و از دیگر سو ناوک دلدوز

… بهر طرف سینه را پر آتش… گفتم مدعای تو وقتی از من حاصل میگردد که مدعای من نیز از تو بحاصل

… تاج را آن زمان از تو دریغ ندارم که تو هم نقد وصال خود را از من دریغ نداری آن عفیفه با

… ن سخن از من شنید یاقوت لب الماس ریز و دندان سفتن گرفت و گلبرگ چهره بناخن حیا

… دران آغاز نمود چون نا امید گردید و از من رفت و مانند عرق شرم خویش روان گردید چند روز

… ن گذشت و از التهاب آتش گرسنگی خود و اطفال سپند آسا بیقرار گشت و دیگر باره نزد من آمد و از نشیمن

نمود در جوابش همان سخن گفتم و خاطر حزینش را مشبعه همان گفت و گو شفتم همچنان مأیوس بر گردید و دامن

عصمت از خشک خواهش گشید بجلا از غایت اضطرار مکرر نزد من آمده همین سخن شنیده آخر الامر

چوان جا قتش طاق گردیده و کار و کارروش باستخوان رسیده بود بحصول مطلب تن برداده گفت و قتی مکام

آنکه مرا بخلوتی بری که غیر او در آنجا کسی نباشد و دیگری بر معنی مطلع گردد و اتفاقا خانه درا

… اطلاع غیر مصئون و مانند مظلمه عدم از انحصار احاطه عالمیان بیرون او را با آنخانه آوردم

… خواستم که تحصیل مدعا پردازم و کام دل را از شربت وصال

… از روشن بصیرت گفت نه با من سزا کرده بودی که مرا بجایی

… محکمست که بر احوال ما اطلاع یابد گفت پروردگار

… بات دانا و خبیرست حاضر است و جهار

… ب این عمل شنیع نمودن کمال بی شرمی

ین گفت دکو برک خاطر
ت باوکه بادعوی مردانگی ار
قل عاقبت اندیشی از آینه خاطر … لت بر سه که زنگ
ی پ
شاندم واز تاختاج لقد بمقدور … بر چراغ هوای خود افشاندم و آتش شو
راچنانکه این بنده تو آتش شو … اوکرده در خرمن ساختم آن صالحه پاک اعتقاد در
ت به از حرارت آتش متاذی نکردم … بر خود سرده کرد تو نیز آتش دنیا و عقبی را بر و سرد کـ
الت طریق شقاوت پویی و نکی نیل سیا … ای غریق لجه آرزو وای بر افکنده بر افکنده برقع آب
حمت اطلاق ابروی بان پیاله شوق … روی کو بنی از چهره احوال بعرق شرم نشوی تا چند دل
ثروانه شیه کن که اگر فرصاد رو … نوشند و تاکی چهره آینه خاطرت در ماتم آب رو جامه سیاه
فجوری و اراده امر قبیحی کودکی از دور پیدا شود و اطلاع او بران … یچ امکان داشت
آن درکام خاطرت میشکند و آتش شوقت بعرق شرم منطفی میکردد ناچار لحظه دست
و تا آن کودک حاضر است کرد آن عمل نمیکردی، رویت سیاه که از حضرت بیچون و واقف
شرم نداری و پادشاه لم یزل و لا یزال را از آن کودک خرد سال کمتر شماری در نظر علم
ورزی و از صرصر باد قهاریتش مانند بید بر خود نلرزی اگر در خلا و ملا حاضرش میدانی چرا از مخالفت
و اگر حاضرش نمیدانی چرا ماتم ایمان خود نمیگیری و قدم به دعوی مسلمانی کردی … کشید که تعلق ایمان
فراموش کردن منی و آن زمان از تنک کوه سنکبار میتوانی کرد دیدکه تحمل بار تکلیفش تن در دهی و چون حلقه
در کوش کشیدی و از کزند نفس اماره بحفظ و حمایتش در خزیدی کردنکشان طبایع غلامت شوند
انی و اوال امت کرده صعوبت اجتناب مناهی در نظرت آسان شود و تلخی ترک لذات
و کوارا کردد اکر لذت ترک لذت بدانی ۵ دیگر لذت نفس لذت نخوانی ۵ حکایت
همان پرستی نفس کو می سعادت ربوده اند و سالکان طریق
ابواب فیض بر روی خود کشوده مستان باده تقوی
نوشیده اند و پاکدامنان آلایش
پوشیده اند چنانکه آورده اند که در حی
خاطرش از دست قطعات جهان



جمال … ف آلی در هم سوخته نقشا
دنای … یده دو مرآت ضمیر منیرش مانند
بعد سعادات تمردی داشت … سبد بافی را وسیله روزی سا
نخایت
بروی غرت خود بر روی حق تعالی و سیرا احمالی ادر … در آب باریک قناعت دارد
دبود روزی در محله جهت سبد فروختن میکشت … انتظام نموده و صورتی در خور
خود درآورده در خانه را محکم بسته بر صندوق خاطر … زنی میل جمال او کشته ببهانه سبد حریم
مان بهم آغوشیش تن درداد و خرد دست رد بر سینه … کشوده ولقد همت بها خود را برد عرض نمو
سوسی زبان لابه و چاپلوسی کشوده جوانرا بخود در رغبت نموده … اصول آن بیچاره نهاده دیگر بار آن س
بحفظ عفت نفس طریق راه زنی میمود و همچنان آن اراده سر … دسیم و زر آن پاک کوهر ا
ح و برک شجر آزادکیش بصرصر دمیدن آن فسونها اصلا متغیر نمی … را قدم مردانکی نمی
نچار ابرام آن زن را چنان قوی دید که جز بقوت مدبری دامن عفت از آن نتواند کشید
وش ران الفقدر شعله ور یافت که بسر وقتی سعفا انفه افزوده تواند کردید ناچار ببهانه قضای
ص شد و کنج باغچه رفته از آنجا خود را بر سر دیوار کشیده هلاک را بر ارتکاب عصیان ترجیح داده
سود خود را از آن دیوار انداخت بحکم من کان لله کان الله له حق تعالی محافظتش نموده اصلا المی
نیافت و بمقتضای … ن یتق الله یجعل له مخرجا از آن ورطه مستخلص کشته از آنجا بخانه خود شتافت
چون آن روز بتحصیل قوتی میسر نشده بود عیال را گفت که به دستور هر شب آتشی بر افروز که مبادا همسایکان
اطلاع کرفته و آن شب آب افطار کرده بعبادت اشتغال نموده و فرشته آسا بقوت روح که عبارت
اکتفا فرموده اتفاقا زنی از خانه همسایه جهت آتش بردن آمده بر سر تنور رفت و فریاد
کنه و کر نان خواهد سوخت چون زن بر سر تنور آمد تنور را پر نان دید دانسته
ر رعایت شده … دید ارسیت زبان بکفارش حمد و ثنا
را الکریزان سجدات شکر نموده منتقیان در درکاه حضرت
تقلبانش خدمت در دربار حضرت عزت
۵ دست از خرف لشو که کم نا امید مند
۵ کویند در بغداد مردی مرخزی

عقده بحر ...

سیدم ... هیچ تدبیری نمیگشود تا اتفاق

ـه همه کس شب با خدا ... الآن شیر بن شمایل چند دختر گفت

برکت جانش دو دید مجملا هر دو از هم هوای نفس ... نم و چون این سخن بشنید تشنه اش زائل

مشغول گشتند باد او پدر آن دختر دست دختر را ... اشره آن شب تا روز با دوای مراسم مکه

را صلی الله علیه و آله در خواب دیدم فرمود دختر را از زفاف ... دلفت دوش حضرت سید

در دنیا باز زدی وصال هم رسید تو در عقبی از آن ... س برده با و عقد کن العقده برکت تقوی و عبادت

قلوب شیخ محمد بن یعقوب رحمه الله در کتاب کافی از ... آلهی خلاص و ایمن گردیدند و قدوه ارباب

علیهما السلم حدیثی نقل فرموده که خلاصه مضمون آن با جاهل ... ین العابدین و فخر الساجدین علی بن الحسین

سفر دریا نمود قضا را کشتی ایشان شکست و اهل آن کشتی ... ت مطابق است که مردی با جماعتی

... ق لجه هلاک گشته بکا

دکشتی نشینان ارواحشان از زوارق اشباح بر ساحل عالم بقا نهاد مگر

قضا او را تخته پاره افکنده بجزیره رسانید و دشمنی قوی بدستگیری آن نوع از ظلم

رسانید اتفاقا در آن جزیره مردی بود دزدی و راهزنی را شغل خود ساخته و نقد زندگانی را در

در باخته و دامن احوالش باوساخ معاصی آلوده و قدم جرائتش طریق بی‌شناسی پیموده بود ناگاه

بر آن زن افتاد پرسید که انسانی یا پری گفت انسانم مرد را آتش شهوت سر زد ... آسا از جا برآمد و صحبت

وی آنکه گفت و گوی کند دروا او گفت چون خواست پرده ناموسش ... را و بدست بیحیائی در دو زن بر اضطراب

و هراسید حال دید از سبب آن استفسار نمود زن گفت از پروردگار عالم میترسم و از اشتعال عفتش

اندیشه مینمایم مرد گفت دیگر مرتکب چنین عملی گردیده و هرگز ذیل این و سیاهی بر چهره احوا

زن گفت بعزت خدا که هرگز دست بیگانه بذیل عصمتم نرسیده است و خا

مرد گفت هم کاو تو با این پاکدامنی بیک گناه که آن هم باختیار تو

اینهمه ترسان و هراسان باشی پس بخدا قسم که مر

حق در باخته و مرا در معصیت مجبور ساخ

عمل کشید و عازم توبه از مناهی و ملاهی

با راهبی اتفاق رفاقت افتاد و از جا

ـند که بر ما سایه انداز و واز تا س ... ـنیست که

ـه باشند که جسارت بر سؤال چیزی کند ... ـت گو مجمل

ـرد و آن جوان آمین میگفت فی الفور جز ... ـامی بر بر ایشان کشید و از جر

ـابی بخشید متفق باهم در سایه آن میرفتند ... ـیده و هریک راهی پیش گرفتند امیر با آن جوان

ـرفت راهب گفت معلوم شد که ... ـه و منزلت تو در درگاه آلهی بیشتر بوده است

و سایه انداختن این ابر برکت آمین ... ـته نمود تمامی من قصه تو در آنکه و عملی که سبب این قرب

گردیده است بیان کن جوان حکایت آ ... ـل گرد راهب گفت که بسبب خوفی که بر دولت راه

یافته و نور تقوایی که بر خاطرش تافته ا ... ـی تبارک و تعالی گناهان گذشته ترا بخشیده و قلم عفو

و شنجات ستیزه کشیده است ... ـبر مراقب احوال خود باید بود و حصن زندگانی را از دست انداز

ـرفی چراست باید نمود الف ... ـرا هنری که همه عیب آلوده و پایی عمرش در سلوک طریق

بیک عنان نفس کشیدن بسر منزل سعادتی چنین رسید و بیک چشم هوس پوشیدن از نامحرم

در سایه گرامی چنین کشیده تا شعله آتش خوف و خشیت و متحلیان حلیه صلاح و عفت

سرچشمه آرزوهای نفسانی را بخاک اعتبار انباشته و کشور ایمان را از شبیخون لشکر شهوات

دیدبانی دیدهای درونی پاس داشته اند بحجه کرامت فائز گردیده و از ریاض مثوبات جاودانی و نشأ خیار

سعادات دو جهان را بدست تقوی چه کلماتی را چیدند قوله تعالی فی سورة النازعات و اما من خاف مقام ربه

ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی محصل معنی آنکه کسی که از ایستادن در مقام عتاب آلهی

و مواخذه روز حساب ترسیده و نفس را از تمنای حرام نهی نموده باز داشته باشد هر آینه بهشت

ـت از مقاتل مرویست که این آیه در شان کسی است که در خلوت قصد معصیتی کند و بر آن

سوء از خدای تعالی ترسیده و مخالفت نفس نموده و از آن عمل شنیع دست باز دا

کرده ان و اما من خاف امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که میفرموده

ـعفت و پاکدامنی و منع خود از محرمات شهوات نفسانی

ـادة افضل عند الله من عفة بطن و فرج

ـم و فرج خود را از ناشروع نگاه دارد

محرمات نگذارد و حق سبحانه و تعالی مومنان را

دیده که این چه پوست اهل [illegible] م مرتبه کمال
ن مروج زنا کنند کالنست که بی توبه مرد [illegible] ن کیر
یشان لعنت کنند پس هیچ کس از [illegible] موید خداوند امر زنا کنند کالع
دیرک هوشیار جهته یکدم لذت جماع که [illegible] ین لو لکاهی لو لکاهی است خود را بعذابی چنین
تر اگر فقار رساند و برای را لغز [illegible] ام خواب غفلتی بیش نیست چگونه خود را در ورطه
عقوبتی چنین اندازد لذتی که [illegible] باشد مرا ارباب هوش چه سان گوارا گردد و در تحنین
آب پشت را که در تخریب بنیان امیاد [illegible] سیل و مالنست عاقل صاحب فطنت چگونه عیش و عشرت
نام نهد از حضرت امام بحق ناطق ام [illegible] ن علیه السلام روایت حدیثی که مضمون آن بر سبیل
احتمال اینست که چون زانی مباشر [illegible] مرد و روح ایمان که ایمان او بآن ایمانست از و بیرون برود
[illegible] دو از ان عمل شنیع [illegible] بت بدرگاه الهی آورد باز عود میکند و منقولست که در عهد
[illegible] ل انبیا و علیه السلام مردی برسد زنی مکرر آمدی و بآن ضعیفه عاجزه بجبر و اکراه نزدیکی کردی
[illegible] ام الهی با تمرد گفت هر وقت که پیش من می آیی مردی نیز پیش عیال تو میرود چون این سخن
[illegible] یانه خود آمد و چنانکه آن زن گفته بود مردی را با اهل خود دید او را گرفته بخدمت حضرت داود
[illegible] سلم آورد و ماجرا را معروض داشت خدای تعالی وحی کرد بداود که بگو باین مرد که کما تدین تدان یعنی این بی
ناموسی که بتو رسید مکافات آن بی ناموسیست که از تو نیز بدیگری رسید مولوی هر که با اهل کسان شد فسق جو
اهل خود را دان که قواد است او ؎ و بر طبق این روایت آن حکایت که شخصی نقد دل را از کف اختیار بعشقبازی
زنی باخته و سر گرمی محبت آن آتشین رخسار چند آسا بیقرارش ساخته بود شبی بهوای وصال با خند
نزد او البیر کوی آن زن رسانید و بقوت پرواز مرغ روح جسم ناتوان را بر سر دیوار خانه وی کشانید
[illegible] ار بزیر رود و بر متاع ناموس آن عفیفه کمین کشاید شحنه عقل رسید و بدست
[illegible] فرو کشید الفقه نادم و پشیمان بازگشته چون بخانه خود آمد دید شخصی
[illegible] رود و دانست که مکافات آن اراده اینست که او هم با دیگری
[illegible] نه تا سر دیوار پیش نرفته بودم مولف هما نقدر که سیم
[illegible] ن آلایش حفظ ملاحظه امثال این اخبار نمو
[illegible] شنگان خلوت توحید از شیم این کلمات سراپا

٤٠

ازارد [illegible] بار بم خود بهره وه فوز و فلاح
ع [illegible] هم حافظون الا علی ازواجهم او
لو منین من ابتغی وراء [illegible] روان محض معنی آیت وافی پرایه
که بتحقیق که رستگار شدند و بحصول مقام [illegible] مومنانی که از جمله صفات ایشان اینه
که فرجهای خود را محافظت مینمایند مگر از مباب [illegible] ن خود که بار لکتاب آن ملامتی
ایشان نیست و جمعی که غیر این دو طریق طریقی جویند [illegible] ن خود اکتفا نموده طریق فسق و فجور پیمو
پس ایشانند از حدود الهی تعدی کنندگان و پای [illegible] شریعت بیرون نهندگان و اما احادیث
و اخبار در مذمت این عمل شقاوت آثار از ان گذشته [illegible] مکشاف درج شده که [illegible] این آتش
خرمن عفاف بیش از ان وارد گشته است که قلم برق [illegible] پوی بیان [illegible] و اوی استیفا
آن میسر باشد بنابرین بذکر بعضی از ان اکتفا مینماید از آن [illegible] رخزاین اسرار
پناه صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که خلاصه مضمونش اینست که هیچ گناهی نزد
از ان نیست که کسی پیغمبری را بقتل رساند یا کعبه را که خدای تعالی قبله بندگان خود ساخته
یا آب پشت خود را در زنی بحرام فرو ریزد و هر که فی الجمله بهره از شعور داشته باشد میداند که
خبر وحشت اثر چه قدر تهدید معلوم میشود و از یکه زنا را با قتل پیغمبر و خراب کردن خانه کعبه قرین
چه مقدار وعید مفهوم میگردد و نیز از آن سرور صلی الله علیه و آله در خبر است که فرموده اند یا معشر المسلمین بپرهیزید
از زنا که در آن شش خصلت است سه از آنجمله در دنیا و سه در آخرت اما در دنیا بهای نور چهره را میبرد و موجب
فقر میگردد و عمر کوتاه میکند و اما در آخرت باعث خشم الهی میشود و سبب دشواری و سختی حساب
میگردد و در آتش مخلد میسازد و هم از آنجناب صلی الله علیه و آله ماثور است که
یا یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه خواه آن زن آزاد باشد و خواه بنده
بر آن مصر باشد تا بمیرد خدای تعالی سیصد در بقبر وی کشا
جهنم بقبر او در آیند و تا روز قیامت در آتش سوزد
کند او متاذی گردند و از فروزنده جیران
که خلاصه مضمونش اینست که چون
از بوی گند آن متاذی گردند و از

... جوئی ... کوشه اثر وا ازاهد

... ن ... روو شان طریق بی علاقگی

... دان ... زارمی واده صاحب فرهنکان با

بجز یک امثال این آثار تیغ ملامت برا ... روزان معارک مجاهدات تیغ بران

نفس ... را بخنجر قطع علایق ... ززمان حضرت رسول الثقلین

علیه وآله جوانی بود از اولاد انصار صورت احوالش ... صدا وآراسته وهمت بلندش از

بوسهای نفسانی برخاسته زبر دوستی قوت ... وار بزر دست خود کرده وروی دست وسا

شیطانی نخورده پشت پا بر لذات دنیای فانی زده بود ... نطاعات بر صحایف اوقات میکشید

ودر مضمار زندگی پا جراز عقب السبق بندگی روزگار میگذ ... زمان دعوی خلافت عمر بن الخطاب

لعنه الله سالی اراده حج کرده در وقت رحلت قافله کاروان اهل ... امیر المومنین علیه السـ

بامیر حاج نموده وباعزاز واکرام او وصیت فرمود خدای تعالی آن جوان را جمالی درخور آن کمال

آن سیرت کرامت فرموده بود از اهل قافله زنی وی را دیده عاشق جمالش گردید ودر ام

وصالش مرتی تعلگهای کند رانید تا شبی خود را بو رسانید وپرده از راز خود گشوده زبان

آغاز مراوده نمود جوان گفت دور شو از من ای ملعونه واگرنه فریاد کنم ودر میان اهل قافله برار

زن ناچار باز گشت ودر منزل دیگر آمده همان زمزمه ساز نمود ودر تحصیل مراد نفس دیگر باره افسونگری آغاز

نمود جوان همچنان امتناع کرد ودر منزل سیوم آن زن بر گوهر عصمت وی غبار زر و زرین بیدی و دو انگشتر

یاقوت سرخ که نام شوهرش بر آنها نقش بود با خود برداشته شب در وقتی که آن جوان مشغول نماز بود

نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن بدره را در میان بار وی انداخت وبمقام خود بازگشت

ووقت رحیل رسید زن فریاد بر آورد ودست بر سر زدن گرفت اهل ...

فریاد وبیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان قوی بود آن ...

بارهای مردم را گشودند وآن مال را در میان اسباب ...

حضرت امیر المومنین علیه السلم سفارش او کرد ...

آن طلعت منزه مسیدانستند بنا بر آن ش ...

تسلی خاطر آن زن نزد آن جوان آ ...

---

جیدا نمو کنیم مجملا چون تفحص ... نیست ال

... نها یکیک باز گفت آن ... وکه ...

... ست وظاهرش چنانچه در باطن بود ... بیارزد ومقصد کش

... ردند یکی از ایشان گفت این جوان را ... سپرده وسفارش کرده واست سزاوار آنست

گرا ورا مقید ساخته نگاه دارید ... بخدمت حضرت امیر المومنین برم واز علی گرده است

وی را اجبار کنیم تا حد شرعی بر وی جا ... دست پایش بسته وبر شتری افکندند چون بمکه رسیدند

اورا همچنان بسته در پای کوهی انداختند و ... باردن مناسک حج بر دو اخشند از تابش آفتاب تنش

چون کباب بر سنگ چسپیده واز حرا ... رتش حج ... عرق گردیده بود در چنین حالتی آن زن

حیا تر دوی آمده گفت کام من بر آر تا ... ن خطاب رهائی دهم جوان همچنان آبا نموده زن با یوس باز گردید

کوههای مکه میگشت اتفا ... سیاهی از مغیره وچار شده با او مقاربت نمود وبعد از چند

... م گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که این مرد زنا با من زنا کرده وکن

... فته چرا تا حال نگفتی گفت نخواستم خود را رسوا کنم والکنون که اثر حمل پیدا گردیده کار بفضیحت

... چار اظهار آن کردم تا شما را بران گواه کیرم الغصه اهل قافله کوچ کردند وآن جوان بیگناه را همچنان

... بر شتری افکنده می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیر المومنین علیه السلم باستقبال از شهر بیرون

41 آمده از پیشرو کاروان احوال آن جوان صالح پرسید گفت یا امیر المومنین صالح ملوکه او دزد وزانیست

وانیک از دنبال میرسد آنحضرت چون باخر قافله رسید وی را دید مقید ساخته وبر شتری انداخته اند

امیر المومنین علیه السلم آن شتر را امر انداختند تا بر در مسجد فرو خوابانیدند وآن جوان را بمسجد آوردند و ... لعین

تا امام حسن وامام حسین را علیهما السلم فرمود که بسقیفه بنی النجار روید آنجا در خانه بزرگی پیرزنی بینید گوئید

... ان آمده شمارا گوید مرحبا بکما یا سبطی رسول الله بگوئید قاضی نشسته است ومیخواهد

... بکسست بگوئید پدر ما علی بن ابی طالب مجملا چون زن اسم مبارک حضرت

... فضیحت دو همراه ایشان روانه شد چون بخدمت آن امام عادل

... م ... چه میگوئی زن گفت یا ابن عم رسول الله چگویم

... قافله همگی برین شاهد اند امیر المومنین علیه السلم

... الله علیه وآله رو وچوب دستی آنحضرت را

ن موه … ستی وحقه خاهم شد اس
ش … اد و فرمود بنام خدا و برکت ر
ن در … سلیم … ن بادر شکنهای رحم کو یا کردانید گفت
علیک یا ابن عم رسول الله امیر المؤمنین علیه … السلام یا عبدالله مرا خبر ده که پدرت
آزاد است یا بنده سیاه هست یا سفید از حلال … ی گفت گواهی میدهم که جز خدا
تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسول خداست و مر … رم غلام سیاه هست از مغیره و میا
من و او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا در رحم … امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بشهوت
مادرت بود یا بشهوت پدرت گفت بشهوت هر دو م … روند و در و بر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار م … ی که گر دیم و ظنی که برین جوان بیگناه
بردیم آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام آن حقه سربسته را بر گر … برداشت و آلتی منخشک
باد و حقه از آنجا برآورد حضار از حقیقت آن سوال نمودند فرمود آلت این جوانست
صلی الله علیه و آله روز جمعه بر منبر خطبه میگفت این آیه را تلاوت فرمود که والزانیة لا ینکحها
از مسجد بخانه رفته آلت خود را برید حضرت جبرئیل امین آن خبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت نزد او رفت خون از او روان گشته و آلت بریده در پیش وی افتاده بود
چنین کردی گفت چون آیه زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود قطع کردم پس آن طبیب
علتهای درون و مرهم ریش جگرهای پرخون صلی الله علیه و آله دست مبارک بر آن موضع مالیده در ساعت
آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را درین حقه نهاده فرمود یا علی عنقریب این جوان بعد از وفات
من بچنین کاری متهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه درین حقه است بمردمان
او معلوم کرد پس مخرب بنیان سنت و کتاب عمر بن الخطاب لعنه الله گفت ا …
که زنا کرده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را از آن حکم ناص …
رجم نتوان کرد چه وی آبستن است و رجم او باعث هلاک …
کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام شد کر …
خود در شریعت مطهره ممنوع و منه …
ناشی شده باشد و باعث بر ایراد این حک …

… م کردو … ن جاهلی و سیاه و س
ن از … تقوی از ارتکاب معاصی تا ح
… واندو ا … ن که عبارت از غلبه شهوانست
… آن نشست با قاضی بنی اسرائیل … ستور العمل غافلان و عصای کوردلا
… نداد و تفصیل این حکایت سراپا هدایت … گشته شدن دل نهاده و دا
… صادق علیه السلام منقولست و مضمون آن با جمل … نداهی از مسلم مخالف و موافق
… در بنی اسرائیل قاضی داشت و آن قاضی برادری … مضمون این عبارت مطابق است که
… نکاح خود از نسل انبیا معظمه با صلاح و عفاف داشت … بود که بصفت صدق و سداد الق
… ت پادشاه سفری ضرور افتاد و حلیله جلیله خود را بقاضی سفارش … وقتی برادر قاضی را جهة تمشیة
… از رفتن برادر بموجب وصیت تفقد احوال آن عفیفه میکرد و … الش وصیت فرمود
… ن نگاهش عارض آن در العالم گذر کرد و سیلاب استیلای محبت آن بانوی جلیله خشت بنیان
… ش از پای درآورد و گرمی هوای آن هوس غنچه آن را از ابر شاخ اظهار شکفانید و شد پی
… آن خیال خام را از و یک حوصله قاضی لبریز گردانید از در پیشرمی درآمده نخست از زبان
… و نرمی گفت و دریوزه سوال وصال کشود و آن مستوره پرده ناموس با بهم آغوشی خود تکلیف
۴۲ … مود چون امتناع آن نیک زن از قبول آن امر معلوم گردید و بزور ملایمت دست بسوخش براور گرفتن نتوا
… نست چه پیرا … در شتی و تهدید کرده گفت اگر بمرادم دست ندهی در طوق افتیادم کردن
نهی نزد پادشاه بزنا متهمت سازم زن گفت هر چه خواهی کن که این معنی صورت پذیر نیست قاضی پس
… در رفته معروض داشت که زن برادرم زنا کرده و پیش من ثابت گردیده است پادشاه
… گفت و گو رسید باجرای حکم شرعی فرمان داد قاضی نزد زن آمده گفت پادشاه
… محصول با مول من در نه دهی سنگسارت کنم آن شیرزن از کشتن پروا
… ود تا سنگسارش کردند و قاضی با مردمان از هلاک او خاطر جمع
… مسوده حیات آن نخل ناکشن جابا از سنگباران آن
… مجروح با آنهمه سنگ جان بدر برده بود چون
… ت شب بران جنبت وانه هستی آن

... آب حیات ... بر آمده و بهواداری نسیم ...
... و گرفت ... تو آنشب را در بیرون آن دیر گذرا ...
... ب لب صد آب و آب از جوبار ... ن گرفت دیرانی در دیر را گشوده آن
... ت نزا در پشت در دیر احوال پرسید ... فرا قفل کرده دیرانی را اول بر و سوخته و بر ابدرو
دیر در آورد و براهم عطوفت و مهربانی جراحاتش ... سالی داشت او را در حجره بیت
آن پاک دامن نهاد و دیرانی را خادمی بود عاشق جمال ... عقیده تلاش وصالش نمود و طریق تهدید فلذا
همو در رخنه در حصن حصین عفافش نتوانست کرد آخر ... آن کودک را بقتل رسانیده نزد دیرانی رفت و گفت
اعتماد و برین فاجره زانیه کرده فرزند خود را بدو سپرده‌ای انکار ... فته است دیرانی آمده فرزند خود را کشته
دیرا آغاز عتاب نمود و گفت با اینهمه نیکی که من در حق تو کرده‌ام چرا ... دی زن ماجری را بیان کرده دیرانی گفت
دیگر تو در اینمقام مرا خوش نمی‌آید بیست درهم بوی داده اخر ... ل فرمود زن میتوا شب از آن ... بودن حج
کردید و صبحگاه بدهی رسید شخصی را دید بر دار کشیده اند اما هنوز رمق عمرش نگسسته ...
از سبب آن تفتیش نمود گفتند این شخص بیست درهم قرض دارد و در آیین این ده که قرض ...
طلب را میرسد که او را مصلوب سازد تا وجه دین را ادا نماید زن بیست درهم دیرانی را بذل
را مستخلص کردانید چون آن شخص از مهلکه چنان رهائی یافت زن را گفت حق که ترا بر منست هیچکس ...
اکنون ملازمت تو اختیار میکنم و هر جا روی از تو جدا نمیشوم پس هر دو با هم میرفتند تا بساحل دریائی رسیدند
جمعی با کشتیها در آنمقام بودند مرد با زن گفت تو اینجا توقف کن تا من نزد اینجماعت رفته بوسیله تحفه
طعامی گرفته برای تو آورم پس آن توبحی دیار ناسپاسی و دین فروشی بازار حق ناشناسی نزد آن جماعت
رفته گفت جنس کثیر خطیری و متاع گران بهائی دارم که در میزان اعتبار برابر ... واجناس کشتی ...
گفتند چیست آن گفت کنیزی که هرگز مثل آن ندیده باید گفتند بما بفروش ... گفت ...
بعضی از شما رفته او را ببینند و بعد از آن آمده خریداری نمایند قیمت را مرا ...
که من بروم عجلا آن سر و جویبار آزادگی را به هزار درهم فروخته ...
در آمی گفت چرا گفتند ترا از موالی خود خریدیم زن بهر حیله ...
گریه نهاد و طریق تسلیم پیمود چون ایشان ...
سردار کشتی که اموال ایشان در آن بود که ...

عوایق ... ج از جا برانگیخته شد مجری ...
... ی القوم را غریق لجهٔ هلاک کرد
... سی ... آن عفو ... برنده آن کشتی کشیده و بحکم ...
... بریده در آمده آب و درختان میوه‌ها ... ل طوفان چنان نجات داده و بجزیره رسان ...
... این موضع بنده که حق تعالی میکنم عالم دقیق و جلیل ... با خود گفت از این آب تنور ...
... در آن پادشاه بود و ویرا بگو که در جزیره‌ای از جزایر ... ل جلاله پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
... بود و بر گناهان خود اقرار نموده از او طلب بخشایش ... جرم مخلوقی است باید که تو اهل حکم ...
... ولیهم الفتنه پادشاه با اهل مملکت خود بآن جزیره آمده تخت ... و غفران نماید پس اگر او شما را عفو ...
۴۲ ... شوده گفت قاضی بلده نزد من آمد و زن برادر خود را به زنا ... نخست پادشاه نزد آن زن زنبار
... بران شوهر قاضی را بر جم آن زن فرمان دادم میترسم در آنجا ... سند و من بی آنکه اقا ...
... م آمرزش مرا از درگاه الهی درخواهی زن گفت غفر الله لک بنشین بعد از آن
... زن خود را میشناخت گفت مرا زنی بود صالحه او را نگذاشته بسفری رفتم و او را منع
... زان برادرم مرا خبر داد که آن زن زنا کرده بوده و ویرا رجم کرده است و من میترسم که در حق
... یری کرده باشم جهت من استغفار کن زن برای او نیز طلب مغفرت کرده گفت بنشین و دیرا
در پهلوی پادشاه اجلاس فرمود پس از آن قاضی آمده گفت برادرم زنی داشت مایل او گشتم و بخویش
خواندم امتناع کرد نزد پادشاه بتهمتش متهم ساختم و بحکم پادشاه رجمش کردم برای من طلب آمرزش کن
زن جهت او نیز استغفار کرده شوهر خود را گفت بنشین آنچه برادرت گفت بعد از آن دیرانی آمده و ما اخراج ...
... را حکایت کرده گفت آن زن را شب اخراج فرمودم و میترسم سببی باو برخورده هلاکش
... استغفار نمود پس خادم دیرانی آمده قصه خود را باز گفت زن برای او نیز
... بعد از آن مصلوب آمده سرگذشت را گفت زن در حق او نفرین
... هر خود گشته گفت منم زن تو و آنچه شنیدی تمام بر من
... کشتی را با اموالی که در آن بود گرفته قطع علاقه
... م شوهرش قبول آن امر نموده کشتی و اموال
... ثان هر بیدهای زن دون ابود بجهه معانی این بیت

بانی ما
شاید

ستام عقل بزبین از رباحین
ستوده عفاف متمکن چه اثر ناوکی بر
سحاب هوس زخمخانه ان رحمة الله قریب
ازکارخانه ان اکرمکم عند الله اتقیکم متقیب
بی رسید که خالق زمین و آسمان
شاخه بنش ام نمود و جبین غمگین مصنا ده
او فرمود چه مردی بود که زنی کم بود اگو بیند چه
شانش از غبار سپیدی و الا در گذشت
الرفت و گفت یا یوسف ان الحرص الشهوة
شت حرص و شهوت

بشر ماست چه باد های هنجار
می پوشند و چه خلاع فاخره کرامت که پا
زنی را برکت صلاح و عفت از سلوک طریق تقوی
در حق او به پیغمبران وحی کرده پادشاه کشوری را با اهل
عصر را در پیش او بر خاک تذلل سوده رضای خود را فر
حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام عزیز مصر گشت و لوا
روزی زلیخا با دل حسنه و غبار ادبار بر چهره اقتدار نشسته
صیر الملوک عبیدا و ان الصبر و التقوی صیر العبید ملوکا یعنی ای یوسف
بنده کرد انیده و برکت صبر و پرهیزکاری بنده کار از مرتبه پادشاهی رسانید قال الله تبارک
من یتق الله و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین **موعظه** در پاس نظر داشتن و لبریز
نگاه حرام نام خود را در صحیفه اهل سعادت نگاشتن بدان ای رفیق طریق دین ابصرک الله
الیقین که معمار کاخ ابداع و استاد کارخانه اختراع جل شانه در کشور وجود انسانی قلعه دل نام
و عقل دوربین را کوتوالی آن قلعه خدا آفرین شرف اختصاص داده است که گنجینه اسرار در آن از نظر
جنود آمال و امانی و دست برد خیانتگران شهوات نفسانی محافظت نماید و عظیمتر رخنه که کوتوال عقل را احتراز
آن واجب و لازمست رخنه چشمست چه اجامره و اوباش هوا و هوس اجلب از آن رخنه بقلعه دل در آمده دست
تعدی بر می آورند و دزدان میل و رغبت به دستگیری کمند نگاه و کنج خاطر راه یافته نقد ورع را بغارت
شهوات نفسانی جلوه نظر سالکان طریق عبودیت را از لباس تقوی عریان می
شیطانی بجاسوسی نگاه آشوب در مملکت خاطرها می اندازند سوده چه
نظر کم راست می آید و هم آخوندی خیال با شاهان آمال درد
بهم میرسد چه از اقسام گناه که از اقلام نگاه در صحیفه اعما
دل تیره و چه چراغها که از نکاف دیده بجا
۱ دلبران سیمبر از این رخنه بکمند نظر شکید

ال هوش را از یاد بر
پر باید که قل للمؤمنین یغضوا من ابصا
چشمهای خود را از نامحرمان بپوش
سیر محافظت نمایند که این از برا
حضرت سید الانام علیه و آله
خدای تعالی چشم او را در قیامت از آتش
که هر که چشم خود را از حرام پر کند الله تعالی
صلی الله علیه و آله منقولست که زنهای حر
النظرة سهم من سهام ابلیس مسموم
بنفس بحرام از که

ل و نظ
یع

به عجوبه از نظر انسان می
در پاکی دامنشان از آلایش معاصی محترز
ده اند که هر که چشمهای خود را از حرام برساند
اب کرده و هم از آنسرور صلی الله علیه و آله منقولست
از میخهای آتشین چشم او را پر کند و نیز از آنحضرت
۱۰ ست و از منظور نظر آن حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست
الله عز و جل لا لغیره اعقبه الله ایمانا یجد طعمه ملخص معنی آنکه نظر
تیر زهر آلودیست از تیرهای شیطان که بانکس میرسد هر که
منظور نظرش در آن بر تحصیل رضای الهی و انقیاد فرمان او مقصور باشد خدای تعالی او را اجر
باید که طعم آنرا دریابد و لذت آن بمذاق جانش رسد و مؤید این معنی است حدیثی که حاصل از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مروی و خلاصه مضمون آن اینست که بپوشانید چشمهای خود را تا آنکه عجایب امور
مشاهده کنید حاصل آنکه بپوشیدن چشم ظاهر از امور ناشایسته ناملایم دیده بصیرت بر اشعه انوار حقایق
گشوده میشود و از بستن این دریچه ابواب فتوحات غیبیه بر روی دل مفتوح میگردد و هر چه بر تکان که از دیدن
نامحرمی فرو خوابانی بر فرق دل بال همای بیست و هر نگاه که از مشاهده بیگانه بر خویش دزدی دیده بصیرت را
مسالک تماشای **فوائد** در دل میگشاید چشم از اغیار پوشیدن کلید قفل دل است نگه بر خویش دزدیدن
وارد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است که کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة عین غضت
عن محارم الله و عین سهرت فی طاعة الله و عین بکت فی جوف اللیل من خشیة الله مفاد این خبر و مراد آن
خواهد بود مگر چشم کسی که از محرمات الهی پوشیده و از جای او
که در گذارش وظایف عبادات و نگارش ارقام سعادت
نمک سود سر بهم نیاورده باشد و هم چشمی
و گریسته باشد الحق معنی دیده وری
برار الغضب العین خاطر نموده دامن دیده را

٤٤

سخن بیچا دو گروهی کوچهای هوس
رخوناب جر دیده را که در ظلمت سرای روزگار
ها دهر اعتبار بدست شعور داده ا پرستی بپسندند و دست پیشی کر
آفرینش بکحل چینی آثار صنع نامزد فرموده ا سلسله مویان فرو نبندد از تیر باران غمزه
چون رگ چشم نگاهش از دریچه دیده سر برون ورده آن ریاض خوبی مانند قمری مرغ
نظر را از حلقه چشم طوق بر گردن ننهد و شیرازه بند بپایی سوزن نظاره را چون رشته ازین نزدو
و در تماشای جلوه نخلهای سیم غبغبان بر سر نگاه بنه ستن برق نگاه گرم آتش در خرمن طاقت
دل نفیند ازد و بباد دوستی نظر نشد گنجینه خاطر را از نقد آشنا ساز دو از نظره سیاه دیده هیچ حضرت
علی مرتضی علیه الصلوة والسلم منقولست که من اطلق ناظره خاطره و حاصل معنی این کلام صدق انتظام
آنست که هر که چشم خود را در مراتع لذات و مشارع شهوات مطلق العنان ساخت
و محرمات سرباز نفر بند ابواب رنج و تعب بر روی دل مفتوح و گونه خاطر را بناخن خار خار آرزو
و مجروح میسازد حکیم سنایی منگر ای جان که آخر کار ؛ نگرستن گریستن آرد بار ؛ دلبر
دیده را یوسف ودل الگرک ؛ گرچه از چهره عالم افروزند ؛ از نظر دل درند و جان دوزند ؛
حکلیفی ؛ ای کم از هیچ هیچ انگلیفی ؛ زان دل هچو سنگش اندر تن ؛ دل تو خون کرسه چون آهن ؛
روی موی قفاست ؛ عاقبت آدمست و دل حواست ؛ جعد مفتول جان گسل باشد ؛ زلف مرغول غول
دل باشد ؛ ونیز از محور سید رفعت و دین حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ماثور است که بر تو باد که چشم از حرم
نگاه داری که از نگرستن دل میل کند و از ان فتنه خیزد الحدیث پوشیده نماند که طریق رشد و جوینده کان سر منزل
سداد از تخته کیران نظر شوخ جولان زا عنان نگاه کشیده و در خاکدان روزگار از کرد و غبار
دیده بصیرت پوشیده اند چنانکه منهیان آثار انبیا و امم و منشیان دفاتر احوال
نقل فرموده اند که چون حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه السلم از بیم فر
حضرت شعیب علیه السلم نود رسید جمعی را دید که جهت گوس
آنجا عت دور ایشان توقف فرمود که گوسفندان
ایشان استفسار نمود گفتند چون پدر ما
گوسفندان میکردیم و از عجز و ناتوانی چندان

ن رفت ا زان دو دوشیزه حضرت کلیم الله
مد ذلیت عاجزه را اضطرار رسید چنانکه اول گوسفندان
ده ولو گوسفندان ایشانرا آب دو جسر را و بتنگ گفتند مالی ایشانرا آب نمید هیم
ن چهل تن باتفاق هم از چاه بر می آوردند تنها موسی علیه السلم از سر غیرت پیش رفته و ا
بنی چون حضرت کلیم الله از دحام مردم را بر سر شنیده گوسفندان ایشانرا سیراب
ست گفتند هست اما متروک است و سنگی بزرگ بر سر آن آنجا دید از ان دو زن پرسید که هیچ چاه
افتاده که چهل مرد بر میدارند فرمود آنجا و را عفتند آن سنگ را بتنهایی برداشته گفت دلو و رسن داریم
گفتند نه فرمود قدری آب دارید گفتند مشک هست آنرا از ایشان گرفته مضمضه فرمود و در چاه ریخت
بر سر چاه آمده گوسفندان ایشانرا سیراب ساخت و آن زمان دختران حضرت شعیب علی نبینا بشتافتند
دند خوشحال و شکفته گوسفندان بازماند و نزد پدر بزرگوار رفتند و ماجری را معروض دا
از ان دختران و بعضی گفته اند دختر بزرگ را بطلب حضرت موسی فرستاد و حضرت موسی
سفندان پرداخت جهت آسودگی از رنج راه در سایه درختی که در آنموضع بود ماوی ساخته بود
ب آمده گفت پدرم ترا میطلبد آنحضرت اجابت نموده آنجا که عفاف و پاکدامنی حضرت کلیم الله بود
٤٥ دو تو از دنبال بیا که مبادا نظر من بر تو افتد موسی از پیش و آن دختر از قفا میرفتند تا بمنزل حضرت شعیب
رسیدند بعد از ملاقات آن دو نامی طریق سداد و قران آن دو کوکب ثاقب فلک ارشاد چون بر امام
ضیافت بتقدیم رسید حضرت شعیب پرسید که من انت حضرت موسی نام و نسب و احوال خود را بیان فرمود
شعیب گفت دیگر از فرعون باک مدار چه او را بر ما تسلطی نیست چون دختر شعیب قوت حضرت موسی را در برداشتن
سر چاه دیده و شیوه عفاف و امانتش را از پیش رفتن در راه و در پی از دنبال افکندن مشاهده
حضرت رعی و رعایت گوسفندان ترغیب نمود چنانکه قرآن مجید از ان کفت و شنید
یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین القصه شعیب با طوار حضرت
من میخواهم یکی ازین دو دختر خود را بحباله نکاح تو در آورم بانکه
من ثمانی و اگر ده سال دیگر بران افزایی که مجموع
یکی ازان دختران و گفته اند دختر بزرگ
و قوی بخت چشم ازان پوشیده بود

…ی و … ر تو … تا کام خود تو هم نگذاری
…ر حضر… ید در نیکه زنی بر مردی بگذرد و آنم…
…فرمودند که هیچ یک از شما … عیال و عورتی که با او قرابت د…
ابو بصیر گفت که حضرت فرمودند که آنچه برای … ما از آنچه دیده و مفسرین در تفسیر کریمه
خائنة الاعین وما تخفی الصدور از ابن عباس … چشم آنست که مردی در میا…
جماعتی نشسته باشند و زنی بر ایشان گذرد و او پنهانی … ر حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که ما من الذین ینظرون فی ادبار النساء … ک فی لسانهم حاصل مضمون آنکه جمعی
که از دنبال زنان نظر میکنند ایمن نیستند از آنکه بمکافات … از دنبال زنان ایشان نظر کنند
حبیب بر نقش پای مور با آهستگی خرام … ز نخجیر میل … ی پاره است قطعه تحفی نماند که…
که بر شاهدان گلعذار یا پسران ساده رخسار از حیثیت … رزوی استلذاذ و…
نفسانی و طغیان قوت بهیمی ناشی و متولد میگردد و مانند شرر که از آتش خیزد این نظ…
میخیزد و حقیقت این سخن نزد ارباب وجدان صحیح ثابت و مبرهن و صبح صادق این مدعا
کالشمس فی وسط السماء تابان و روشن است چه در اوایل جوانی یا در وقت عزوبت و بی…
که آتش شهوت در نهایت اشتعالست خواهش اینمعنی قوی میباشد و نگاه گرسنه چشم از دنبال …
چپ باز میدود و چون خاکستر شیب بر اخگر شباب نشست یا سورت نایرهٔ آن ش… کثرت مباشرت
فرو شکست میل مذکور ضعیف میگردد و رغبت صورت پرستی روی بسستی میگذارد و اگر نه شوق نظر بازی
و شیوه صاحب مذاقی بر شهوت جماع منوط بودی بضعف و قوت آن کاستی و افزودی متوکد این قول
حدیثی است که از مبین حرام و حلال حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله منقولست ک…
النظرة من الشیطان فمن وجد من ذلک شیئا فلیات اهله حاصل معنی آنکه …
از جانب شیطانست و غیر این نیست پس هر که از خار خار نظر…
آن مشتاق باید که با عیال خود نزدیکی کند و بر بختن آب …
جز هدایت اثری بر آنچه مذکور شد …
نامعقیدی باک آنرا النظر زناء نام نهاده …
می اندازند و که قومی بوالهوس شهو…

…ستوند که گاهی بسر انگشت آه و ناک…
…شد کمر تنخجر نایم و ننگ مردم نکو…
…امام جعفر صادق علیه السلم از عشق … ت از عشق میخوانند مرو لیست که از آن…
…حاصل معنی آنست که جمعی که عاشقند دلهای ایشان … ند فرمود که قلوب غفلت من ذکر الله فاذا…
…ودند با آن دل چشانیده و بجهت فراموشی و غفلت … ید از آن خالی گردیده است پس خدا…
از حق بمرض محبت دیگران مبتلا گردانیده است … از اهل انصاف معلومست که فرس هوس در میدان
ناموس هر کس تاختن و عرض مردم را الغرض ته… بهای کوته نظر چشمی ساختن قطع نظر از آنکه در آیین شریعت
حرام باشد بدعوی آزرم و حیا جمع نمیشو… مردی بصورت صورت نمی بندد و منع او بر ظاهر است
…گی نفس لعین از نخچیر فربه سرین نگاه… له به بین الکفا کند و گرگ طبیعت سرکش از دره خوبان آهو وش
شا قناعت نماید بلکه از آمد… که لب بیاره تنها ناهمواری قبایح رفته رفته در نظر هموار و بیان ش
…طلعتان از روزن دیده طبعی آرزوهای خفته در شبستان خاطر بیدار میگردد تا روز بروز کار بجایی
…م شود هوس و کنار هم راضی نمیشود و بارتکاب عمل قوم لوط شهرستان دین و ایمانش خراب
…شهوت نفسانی متاع عافیت انجهانی را بسوزد و با آتش دنیا بوسه کاری آتش غضب جباری را
…ی افروزد و از سر چشمه زلال شرع دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ماثور است که من قبل غلاما
بشهوة عذبه الله الف عام فی النار و من جامعه لم یجد ریح الجنة و ریحها یوجد من مسیرة خمس مائة عام الا ان یتوب
خلاصهٔ مضمون آنکه هر که ببوسد پسری را از روی شهوت خدای تعالی هزار سال او را در آتش معذب سازد و
…مقاربت کند بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود مگر آنکه
…ت کرد سالار انبیا حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله را از مسوخات پرسید آنحضرت
…آنگاه تعداد او فرموده از آنجمله فیل و خرس را شمرده پس بیان اعمالی که سبب
…از آنجمله اینمضمون ادا فرمودند که اما فیل مردی بود که لواطه کردی
…و در حکایت مبالغه در نیابت حضرت شاه ولایت …
…فمن فعل ذلک وجب علیه الادب حاصل معنی
…پس هر که این کار کند واجبست بر والی که …
…رتبه مستجاوز نیست که احتیاج ب… استغفا…

47

...و نشست سیر در آب...
...طلبانه از انهم گونه محتجب بی نیاز
...مقصود است که صاحبان تقوی برابر ... القوم کلمات بیان کرده...
...باید داشت از آنجمله رو زن نظر بجای ... هم همت باید گماشت و قدم نظر را از دخول
...تجسس نمودن چنانکه از شیما ... مردم کشودن است و از کیفیت اوضاع...
...وه والسلام مروی و حاصل مضمون آن آنست ... اداب و کمالات جناب حضرت سید الانام علیه... ما ملک
...هر از اوصیای خود که از اولاد منند و تابعان ایشان ... که خدای تعالی شش خصلت از من کروه و ناخوش
...آنجمله بجانبهای مردم و دیده اطلاع کشودن ... مکروه میدارم پس آنحضرت آن شش خصلت را یکیک
...ع فی بیت جاره فنظر الی عورة ... راشمرده و همچنین در باب از آنجناب صلی الله علیه و آله منقول
...الذین کانوا یبتغوا ... مراد او شیئی من جسد ما کان حقا علی الله ان یدخله النار
فی الدنیا و لا یخرج من الدنیا حتی یفضحه الله و یبدی للناس عورته فی الآخرة حاصل...
و اطلاع بخانه همسایه خود کرد پس عورت مردی یا موی زنی یا چیزی از جسد او
که او را با منافقانی که در دار دنیا جست جوی عیوب و قبایح مردمان میکرده اند داخل آتش جهنم
بیرون نرود تا حق تعالی او را رسوا سازد و در آخرت عورت او را بر مردمان ظاهر کرده پرده از روی
براندازد و دیگر از جمله قبایحی که دامن نگاه بلوث آن آلوده در قانون شریعت مذموم است نظر بر عورت ...
کردن است چنانکه از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله منقولست که خدای عزوجل بیست و چهار خصلت را
مکروه داشته است و در تعداد آن خصال فرموده که مکروه میدارد نگاه در فرجهای زنان کردن را و او ... عیب
کوری میشود و دیگر از آنجمله نظر در مکتوب برادر مؤمن بی اذن او کردن است چه شاید...
باشد و نخواهد که غیری بران مطلع گردد پس در این صورت عدم صیانت نظر از...
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله در این باب منقولست که هر...
هر که نظر کند در نوشته برادر مؤمن بی رخصت او که خا...
خیانت مستحق عذاب میشود و در نوشته برادر...
و تشنیع از ذیل اطاعت شرع و شر...
خود را از ارتکاب قبایح مذکوره لازم...

...س عذاب الهی و مواخذه
...ی که زنش خود را آراسته
...یت و چون زن خود را آراسته و
...ران رود و سوم پس آن
...سوره و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم ... رهمی که آن زن رود خانه در جهنم
...تعلیم نکنید و سوره یوسف ایشان را میاموزید ... وند که زنان خود را در غرفها جای
...را تعلیم کنید و سبب نهی آنحضرت از نشستن زنان ... منزل یعنی چرخ یا دوک رشتن
...بان کسی را نبیند و از تعلیم کتابت غالبا بجهة آن منع ... در غرفها بجهت ظاهر آنست که مبادا ک...
...نکات راز و نیازی گرم شود و از تعلیم سوره یوسف همانا ... نموده که مبادا بتوسط خامه و نامه میان ایشان
...ی او شنیدنست مبادا زنان را از اطلاع بران خار... ... منع فرموده که چون بر فقره از...
...وده که چون بر جسد زنان و اندام زنان بپوشیدن ... نظر از نامحرمان ... بره نور ظاهر از...
...از اظهار زینت خود بر بیگانگان و امثال آن چنانکه انشاء الله تعالی مفصلا مذکور خواهم
...اطلاع بر آنها متصف بجمال اوصاف و متحلی بحلیه عفاف گردند و همچنانکه مردان را منع و ضبط...
...ه چنانچه نمود زنان را نیز اطاعت شوهران کردن و رضای الهی را در ضمن فرمان برداری ایشان
٤٧ و ستر بر خود ... در درون از حرکات نالایق دست بر خاطر گذاشتن و کنج گوشه خمول بپاس ناموس خود داشتن...
...نشسته کار کاوش ... حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله از بیرون رفتن زن از خانه بی رخصت شوهر
نهی کرده و فرموده است که اگر بیرون رود هر فرشته در آسمان و هر چیزی که آن زن بران گذرد از جن و انس
لعن کنند تا وقتی که بخانه خود باز گردد و مشهور است که مردی از انصار در زمان حضرت سید ابرار
...ی رفت و از زن خود عهد گرفت که تا زمان مراجعت او از خانه بیرون نرود و از قضا پدر آن
...ت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرستاد و معروض داشت که شوهرم بسفر رفته
...بیرون نروم و اکنون پدرم مریض شده آیا رخصت میفرمایند که بعیادت
...عت شوهر خود کن پس پدرش وفات یافت دیگر باره
...باز آنحضرت اذن آن نداده فرموده که
...دند حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله نزد
...اطاعتی که شوهر خود را نموده بود نزد او...

...ت تنگی ... دریشان نماند و با ...

...جان معمول بر بنیاد و رند و چون ... از فصاحت

... خانه تنهائی در خود ... مانند رسوائی ... به گویان نکرده اند اگر صفت در حجم کلبه ...

از اشتغال شهوت چون دود از هر روزنی ... در دل سنگ سخت جائی بسر برده ...

بر در زد وفی از خانه بیرون نزوند و نه جلال سان بهم ... از خود را انگشت نمای نور نظر ...

وآفتاب مثال بجلوه حسن و جمال آشوب در دوران ... دارند و ما نیند ازند بهر زخمه اندیشه چون نغمه

خارج از پرده بیرون نروند و بهر دمیدن افسون ... انی بسر کوچه نزوند چراغ خانه را حجه ...

متاع جمال بیغرو زند و نگاه و شوخ طبع از سر چشم شیوه ... رند چون عرق شرم بنای هستی خود را بر صفت

حیا گذارند و مانند قطره اشک در طریق سلوک قدم ننهاد ... از رشته ... ار خود را دست کش ... خدا

نسازند و ستون صفت هر لحظه تا رنگاهی بر جمال خود نه بیند ازند خو ... نام دنیا هر روز با کسی عهد

و چون دولت زمانه هر ساعت بروی دیگری نخندند قال الله تبارک و تعالی فی سورة ...

یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی

الآیه حاصل مضمون آیت سرایا هدایت آنکه امر کن یا محمد زنان مومنه را که چشمهای خود را از نامحرمان بپو...

خود را از زنا یا از نظر بیگانه محافظت نمایند و زینت باطنی خود را که گویند مراد خلخال است و دست برنجن و گو...

هر زیوری که ملاصق تن و دیدن آن مستلزم دیدن بدن باشد بنا محرمان ظاهر نسازند و مقنعهای

خود را بر چاکهای گریبان اندازند یعنی گردن و سینه خود را چنانکه در زمان جاهلیت عادت زنان بوده است

باز نگذارند و بعد از چند فقره دیگر از آیه مذکوره مسطور است که ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن یعنی

در زمان جاهلیت عادت زنان بوده است که پای خود را بر زمین میزده اند تا آواز خلخال ا...

حق سبحانه و تعالی ازین عادت ناپسند زنان مومنه را نهی کرده و فرموده است ...

بر زمین تا معلوم شود آنچه پنهان میدارند از زینت خود حاصل آنکه آ...

نرسانند چنانکه رسم جاهلیت بوده است تا باعث میل ...

آیه مذکوره ثابت شد که چنانکه مرد از زنان ...

روزن دیده بپوشیدم حکم ...

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بود ...

...شوهر خود با چشم پوشید یعنی ...

...ت رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجر ...

...النساء ... از نجاست و پنهان شد و ...

... آنحضرت بر سبیل ... ز این مکتوم چرا پنهان شدی و او چشم ...

...های عفاف فرموده اند که اگر او چشم ندارد من دارم

پس اگر او مرا نمی بیند من او را ... ت که قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و نیز از آیه ...

معلوم شد که زنان نیز خود را از نا ... پوشیده دارند و نمودن جمال نکردن و کشودن نگه را ...

در نظر بیگانگان منافی شیوه ... خالف ... و ناپسندیده شریعت شمارند و حضرت سید الانام

علیه وآله افضل الصلوة والسلام از ز ... های غیر شوهر خود نهی کرده و فرموده است که اگر این کار بکنید

حق آنست که خدای عز و جل ... رزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که لا

الا و اخرجت من ... ها او را روا نی نیست زیرا که چون از خانه بیرون رود جامه خود را

...سوگات صلاح و عفاف نمیزاید همین کفایتست که با وجود فضیلت مسجد و افضلیت نماز در آن

...را در خانه های خود افضل شمرده اند چنانکه در خبر آمده است که بهترین مساجد زنان خانهها ست

...ن در خانه در ... نماز گزارد افضلست از نمازی که در صفه گزارد و نمازی که در صفه گزارد بهتر است

...ی که در صحن خانه گزارد و نمازی که در صحن گزارد اولی است از نمازی که در بام خانه گزارد و بجا هر چند زنان

٤٨ از احتمال نظر مردان دورتر و صورت احوال ایشان در پرده نهفتگی مستورتر باشد بهتر خواهد بود گوهر پاک خود را

از غبار نظر نامحرم در پنبه پوشیدگی باید داشت و آئینه ننگ و نام را از نزدیکی نفس بدگویان در آئینه دان

گذاشت ... لبهای بیهوده گوئی قفل آب روی خود نباید ریخت و از غربال دیدهای نظارگیان خاک بدنامی

...خود نباید بیخت چه زنان را هیچ لباسی زیباتر از پرده حفاظ و هیچ زیوری بی بهاتر از گوهر حیا نیست

... کلیست گلاب گرفته و عارضی که نظر غیری در او کرده و با غیبت آفت رسیده ...

...شده باشد چنانکه شمع انجمن کسی ... دیگر بوده و شهد لبی که مکیدن

...فی مکش ... کجا ... سوز ... چه شکر گانی که هر روز در گریبان ... بار

...زد ... نگاهی کرده ... چه بوی عشق از ان آید گویند عفیفه

... رود و زلف جلیبای حلقه حلقه اش مقراض رشته سخن

... پیش بر سواد شبهای دراز خط ابطال کشیده

...از هم پاشیده...
...ظر بر من افتاد و سر من گشاد...
...از پنجهٔ تو تراشیدم گفتار...
...پم با مرحوم...
بوس من سر هر جایی نشستن بار شریعت ... سهٔ لذات و علیلان امر اصلی جهد
خفی و مستور نماند که تا مقتضی دوائی که آدمی را ... آرزوها میرماند و سود و ضر
داروئی که جرب خار خارش از ان شاهبازی کلمه ... مر ترویج و نکاحست که در اخراج ...
امانی و آمال از علم و فکر خیال تیر پیوست متین و در محافظ ... رستان اعیان از تاراج ترکان غمزهای
جان ستان حصنی حصین و در تقبیل چون فاسد ... ت حاذق و در تحلیل مادهٔ سودای زلف
و خط دوائیست موافق مخفیکان فراش چیزی را نسیم ... ست و تنی دستان کوهر آب رو را
سرمایهٔ توانگری فراش خاشاک هواست و پرده دار حرم سرای ... چنا فکر هرزه کرد را از علما
بند بر پا مینهد و نگاه و سر هموار از غم فوائد معاش تقلیم پیش پا دیدن میدهد و چنگ ...
در کورهٔ ریاضت نرم میکند و تشنیه نازک مزاج طبیعت را بسنگ سختی ایام در هم میشکند
بقطع مراحل بولیپ نرم و مقبول و تختی سرکش قوت بهیمی را بکشیدن بار شریعت رام و ذلول میسر
است که لآلی وجود بنین و بنات را از محیط عدم بر آورده زیور کردن مباهات آبا و امهات میکرد و ...
که نهال میلها را از آمیزش ذکور و اناث پیوند کرده ثمرة الفواد و اولاد در ایام تتبع پدر و مادر میرساند ...
کر آتش خللها را در خاکستر کدورات عیالمندی غوطه میدهد تا از زنگ اندیشهای نفسانی پردازد و آتش ...
که شرار هستی اطفال را از سنگ صلب رجال بر آورده در سیاهی ظلمت رحم می افکند تا چراغ دودمان را روشن
سازد و آیات و اخبار در ترغیب بر ترویج بسیار وارد یافته و اشجار شواهد عقلیه و نقلیه ...
کتب معتبره و شاخ در شاخ یافته است قال الله تبارک و تعالی در سورة النور و انکحوا الا...
ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله والله واسع علیم خلاصهٔ معنی ...
زنان بی شوهر را شوهر دهید و مردان بی زن را که ...
جهة غلامان زن خواستگاری کنید و کنیزان را ...
ترغیب بصلاحست چه هرگاه غلام و کنیزان ...
نکاح باشد پس معنی این خواهد بود که ترویج ...

...علم و تنگدستی و محرومی...
...تعالی جهة رفع توهم فرموده...
...فضل خود غنی میکردانند...
...فاقه دامن غیرت بر فضیلت...
...خزینهٔ نوال خود ابواب توسعه...
...بی را میبایدم ان نکاح نخواسید...
...ب لعفت و واهب فی من حبل ساله
...سان میکشاید و از شر بچاه فضل و احسان بی
انعام عامش قاف تا قاف امکان کشیده و احاطهٔ علم ... در وعسرت و احتیاج ایشان را...
...از چهره کشای عرایس احکام حضرت سید الانام صلی الله ... کیرش بکنه احوال هر غنی و محتاج...
...بر که یعنی که خدای کشاید از برای توسعهٔ روزی که زنان باعث ... علیه و آله مرویست که تزوجوا للرزق...
...دیگر که هم از آن سرور صلی الله علیه و آله ماثور است که اتخذوا ... امرو بر طبق همین خبر...
...بار فی الاسلام احب الی الله تعالی من التزویج یعنی بنا نهاده ... کم و نیز فرموده...
در دین اسلام هیچ قاعده و سنتی که نزد خدای تعالی خوشتر باشد از کدخدایی و هم از انجاب
منقولست که من تزوج احرز نصف دینه یعنی هر که ترویج کرد نصف دین خود را از شر وسواس
و فساد هوسهای نفسانی ایمن کردانید از ظاهر این حدیث سر این ارشاد چنین ظاهر و مستفاد
میشود که صفت عفت نصف ایمان و در میزان اعتبار با سایر ملکات مرضیه برابر و یکسان باشد
و نیز حدیث نبویست که اکثر اهل النار العزاب یعنی بیشتر اهل جهنم عزبانند همانا مراد آنست که عزبان از غلبهٔ
49 شهوات خود را در مهالک محرمات می اندازند و بدان سبب خود را مستحق عذاب خدا و گرفتار عقوبت
...میسازند منش آموز دیدهٔ خرد حضرت جعفر بن محمد از والد بزرگوار خود علیهما السلم نقل فرموده که دو رکعت
...بهتر است از هفتاد رکعت که عزب گزارد و وجه افضلیت نماز متزوج ظاهر این باشد
...خشوع و حضور قلبست و آن در متزوج بیشتر بحصول می پیوندد چه عزب ...
...از بسته و ابواب خلوت سرای باطن را بر آمد شد بسیاری
...شهوت و خاکساری و شکستگی عادت داده و نفس اماره را
...که کسی که مستغرق لذت غفلت مذکوره باشد باد...
...پیوسته در بیابان هوا و هوس سرگردان
...و نیز از جناب مقدس نبوی صلی الله

... ستی فلیس منی یعنی امر نکا...
... سنت و منقولست که آنحضرت از ...
... پرسید ...
ای ... پرسید که زن داری گفت نه یا رسول ... الله گفت نه پرسید توانگری گفت آری آنحضر...
فرمودند که کدخدایی کن و اگر نه از جمله گنه کاران و بر... که کدخدا که تزویج کن و اگر نه از رهبانان
النصارایی و بروایت دیگر فرمودند که تزویج کن و اگر نه از ... هم از آنسرور صلی الله علیه و آله ...
که نکاح کنید تا بسیار شوید که من در روز قیامت ببسیاری شما فخر خواهم کرد بر امتان دیگر و اگر چه بطفل
ناتمام از شکم افتاده باشد و پوشیده نیست که از اعظم ... نعم و الطف ثمرات این شجر بوستان ...
و صلاح توالد اولاد است که بر سر خوان نعمتهای جهان بکا... و در دیدن چهره مقصود و دیدن دل ...
همینک بسی فواید دینیه بر وجود ایشان مترتب میشود و بسی ... ات اخرویه از برکت ایشان بر و کا...
والدین عاید میگردد و از بهتر عالم وارث شد اولاد آدم صلی الله ... که ماثورست که خمسة فی...
یجری الی ذویهم من غرس نخلا و من حفر بئرا و من بنی مسجدا و من کتب مصحفا و من خلف ...
معنی آنکه پنج کس اند که بعد از انقطاع رشته حیات و خلع ربقه تکلیفات همچنان ثواب ال...
اعمالشان ثبت میگردد یکی آنکه نخلی نشاند و دیگر آنکه کسی که چاهی کند و آنکه مسجدی بنا کند و آنکه مصحفی ...
و آنکه پسر صالحی گذارد و آورده اند که حضرت عیسی را علی نبینا و علیه السلام بر قبری گذار افتاد و ملائکه عذاب
دید که مرده را عذاب میکنند حضرت روح الله از آنجا عبور فرموده در وقت بازگشت دیگر باره بر ان قبر گذر
ملائکه رحمت را با طبقهای نور در آن مقام مشاهده فرمود از اختلاف آن دو حالت و تبدل عذاب برحمت
متعجب گردیده بعد از ادای نماز متوجه درگاه بی نیاز شده استکشاف آن راز نمود و قفل آن مشکل را بمفتاح
دعا گشودن آغاز فرمود حضرت بیچون باین مضمون وحی بوی فرستاد که یا عیسی این بند...
آلوده و طریق نافرمانی پیموده بود زنی آبستن از و مانده بود و چون بار بنهاد آن طفل...
بمکتب فرستاد معلم او را بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کرد مرا از ...
گرفتار باشد و فرزندش در روی زمین ذکر نام من کند تحمل ...
یادو و برکت طاعت و بندگی از بنده مواخذه و امتحان ...
چه اجرهای جزیل که از آن رهگذر بمادر و پدر می...
الم جانگزای بکام جانشان میچشانند از حضرت ...

۱۵۰
... لقیه حتی ان السقط یجی محبنطا ...
... ش آنکه تزویج کنید تا بسبب توالد ...
... ن ... ست
... ات خواهم نمود حتی آنکه طفلی که تمام خلق...
... ر افتاده باشد خشمناک و آزرده بر در ب...
خواهد آمد پس او را خواهند گفت داخل ... خل نمیشوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل شوند
و در مسکن الفؤاد مذکور است ... پدر بی رغبت میرود امن بگریه می پیچید و کمند وحدت بگلو ...
حصار عافیت خود میشم و هر چند یاران صلاح ... دوستان شفیق از رخجات شوق انگیز دانه ریزی می نمودند
مرغ دلش بقبول تاهل رام نمی شد ... در بستر استراحت غنوده و روزن دیده را بتماشاه
عالم خواب گشوده بود چون بیدار ... حضور الکه برای من زنی خواستگاری کنید سبب آن
غریب و باعث آن اراده بی تحا... از و سوال نمودند گفت در خواب دیدم که قیامت قائم شده
... موقف حساب شدت ... تشنگی بیتاب کرده است ناگاه جمعی از پسران را دیدم با کوزهای زرین
... همین بمیان آن جمع در آمده بعضی از ایشان آب میدادند و بعضی دیگر را محروم ساخته دست
... میدادند من دست بجانب یکی از ایشان دراز کرده گفتم بمن نیز آب ده که تشنگی مرا هلاک ساخت
... غیر پدران خود کسی را آب نمیدهیم پرسیدم که شما چه کسانید گفتند ما اطفال مسلمانانیم که بسبب فوت خود
پدران را در آتش الم ساخته و بسوز فراق آتش حسرت در دل ایشان انداخته ایم غرض من از کدخدائی
آنست که شاید خدای تعالی فرزندی کرامت فرماید و یا زان عطیه را گرفته مرا بدرد مصیبتش مبتلا نماید تا از تیر
در روز رستخیز جهت آمرزش وسیله و تقربی و در ان عرصه از کاس کرامت الهی بهره و نصیبی باشد و حکایات
... آثار از این قبیل بسیار وارد و دیافته و بر تحقق صحیح و تبیین ان بنجوم زاهره احادیث ائمه طاهرین که شرف...
... ت و طوالع اشعه کرامت اند بر در و دیوار این مطالب بیارتافته است چنانکه انشاء الله
قلم موعظت رشیم جاری خواهد شد **مجلس پنجم** در شهوت اکل و شرب و مذمت
... لقمه داشته حلال و حرام از آن درندان و تیپ با یکسان شمردن
... دو روز در دیگ حلب عظیم موهبت نعمه و تعم وجود هر موجود
... ستون سند منور هر برپا کرده است و از انجمله ان
... انجای پیشتاانست پس آدمی تحصیل قوت لقمه
... طاحت نه از جانب بشیع و دین مدان که مقتضی

... ن و آشامیدن متوجه
... نت پس هر عاقل هوشمند
... بینه تا نپسندد بر خود اهتمام ... ت این دو صفت و ذکر طایها
آن واعی برایراد دو فضیلت **فصل اول** در ه ... ستان شکم پرور و صورت فرنجها
معنی لاغر که پشت بر محراب دل کرده و شکم پرستی ... بر سته چشمی طبیعت معده
آنرا از آب دهان پر کرده اشتهای الوان نعمتهای چاو ... حقی نماند که خوردن و آشامیدن
چراغ حیات را در فانوس بدن بمنزله روغنست و چنا ... وزیاده ی روغن هم دو عضو راست
حیات آدمی نیز از افراط و تفریط اکل و شرب در معرض ... ید از فرط گرسنگی قوایم قوی
و حواس سستی پذیرفته بجای چستی از پا در می آید از فرط ... ارکنان قلم و درون را از خذ ...
مرجوعه دست تدبیر و تصرف کوتاه گشته و سپاه امراض ... ن کاه اخلاط ...
پادشاه حیات ناچار از کشور تن فرار مینماید **حکیم سنایی** گر خوری لقمه زعادت بیش ۰ هیمه
باطعمه چون میوه و مرواری ۰ از گلو و کلفتنی دگر سازد ۰ باش کم خوار تا نمانی دیر ۰ که اجل گرسنه
قال الله تبارک و تعالی فی سورة الاعراف وهو اصدق القائلین وکلوا واشربوا ولا تسر ...
المفسرین گویند جمعی از مشرکین عرب در ایام احرام از خوردن حیوانی خود را نگاه میداشتند و آنرا
تعظیم کعبه دانسته عبادتی می انگاشتند مسلمانان نیز آن رسم را مستحسن شمرده ... شعار خود
سازند حق سبحانه و تعالی باین آیه ایشانرا ازان بازداشت و بعضی آیه را عام گرفته کافه انام را در حیز خطاب
داخل دانسته اند و بهر تقدیر خلاصه مضمون آیه مشهوره اینست که بخورید و بیاشامید و لکن
اسراف و تعدی از حد سیری مکنید که خدای تعالی صاحبان این صفت را دوست نمی ...
حد اکل و شرب آنست که طعام و شراب حامل آن کس باشد نه آنکه حا ...
که اسراف باشد آورده اند که هرون الرشید علیه اللعنه اطبه را ...
با علی بن حسین بن واقد که از دانشمندان آن عهد ...
که در کتاب شما یعنی قرآن چیزی از علم طب نیست ...
دو علمست که اشرف علوم اند و سایر علوم ...
در جواب گفت حق سبحانه و تعالی جمیع طب را ...

... وکلوا واشربوا ...
... ی الله علیه و آله تمام طب را در ا ...
... ل دوام و اعظم کل بدن معده ...
... همه دواهاست و مبدء هر بیماری آنچه عادت ... امتلاء طعام و شراب یا از تغذیه ...
با آن داده باشی آنرا از تغذ ... شما و غیر شما هیچ طبی اند برای جالینوس و آنکه مشهود ...
و مرویست که اکل نمودن بر سر ... میرد و تحقیقی نماند که آنچه پر خوردن با بدن میکند صد چندان
با دل میکند و چنانکه شعله حیات تن از کثرت اکل و شرب انطفا می پذیرد چراغ حیات دل نیز که عبارت
از نور ایمانست ازین صفت زشت ... فرو میمیرد و چه بسیار در وقت امتلا از ادای مراسم عبودیت
گران و کاهل و از مراقبه احوال خویش ... بسی کار و کیش غافل و ذاهل میباشد و چون از کثرت اکل و شرب
خواب غفلت و لشکر میل ... قوت گرفته بر کشور ضمیر استیلا یابند ناچار لوای آگاهی نگونسار
... علم و عمل از هم میپاشد و در بیوقت آیینه دل بمرتبه گرد و خاک کدورت بر سر می افشانند و از جنود
... دیار باطن دیار بر مینمایند و لهذا حضرت سید الانام علیه و آله افضل الصلوة والسلام فرموده اند که
... لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلب یموت کالزرع اذا کثر علیه الماء حاصل معنی آنکه نمیرانید
... دلهای خود را به بسیاری طعام و شراب که چنانکه کشت از بسیاری آب ضایع و ناچیز میشود دل نیز از بسیاری
طعام و شراب میمیرد و سرسبزی بوستان حیاتش از سیری معده و پر خوردگی به پژمردگی ... و نیز از آنجناب صلی الله
علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که هر که کم خورد شد رست و دلش روشن و صافی باشد
و هر که بسیار خورد بد ... شکم و قساوت قلب مبتلا گردد و از جمله مواعظی که حضرت لقمان پسر خود را نموده و در رساله
... هوشش نام دو فرموده اینست که یا بنی اذا امتلأت المعدة نامت الفکرة و خرست الحکمة و قعدت
... ان معده پر شود دیده فکر و هوش بخواب رود و زبان حکمت گنگ و لال گردد
... بندگی باز مانند آورده اند که سپند آتش خوف و تقوی حضرت یحیی بن زکریا
... ابلیس لعین وقتی اتفاق ملاقات افتاد از وی پرسید که فرزند
... خوردن و آتش شوق عبادتش ببسیاری اکل و شرب
... که حضرت یحیی از ابلیس پرسید که کدام ساعت
... میده باشد حضرت یحیی فرمود فعل و جهت

ت یافته ابلیس گفت نه آنحضر…
ه بودی تا بر سر اشتهای آن طعام
…ت خوردی و از و… … شدی یحیی فرمود بعد ازین هرگز…
خورد ابلیس گفت بعد ازین کسی را نصیحت … مضمون این حکایت محولست آن آ…
که ان الشیطان لیجری من ابن ادم مجری الدم … والعطش یعنی شیطان چو…
خون در رگ و ریشه آدمی میدود و پس تنگ سازید راه … بر گرسنگی و تشنگی و این کنایه از آنست
که شیطان در وقت سیری بیشتر تسلط دارد و … که خواهد در کشور خاطر میتواند کرد و در هنگام
گرسنگی دست تعلقش از نقود ایمان کوتاه میشود … ش از کنگره ایوان خاطر نارسا می افتد
و لهذا سرور عالمیان صلی الله علیه و آله فرموده اند که طبقه … ند الله تعالی کسی است که گرسنگی
بیشتر کشد و تفکر یعنی اندیشه در آلاء الهی و آثار صنایع نامتنا… … رکند و دشمن ترین شما نز…
هر کسی است که بسیار خوابد و بسیار خورد و آشامد و از نقطه دا… … سروری دانطق
اعنی حضرت عیسی روح الله علی نبینا و علیه السلام ماثور است که خطاب بنی اسرائیل کرده
که یا بنی اسرائیل لا تکثروا الاکل فانه من اکثر الاکل اکثر النوم اقل الصلوة و من اقل الصلوة
یعنی از بسیار خوردن احتراز کنید که هر که بسیار خورد بسیار خوابد و آنکه بسیار خوابد نماز کم کند
که نماز کم کند نامش در صحیفه غافلان ثبت میگردد و از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله از مومن و منافق
سؤال نمودند و بیان صفات و علامات این دو گروه دیده توقع گشودند آنحضرت لب … بان حکمت بیان
نقاب خفا از چهره امید عابر داشته فرمودند که ان المؤمن همته فی الصلوة والصیام والعبادة والمنافق همته
فی الطعام والشراب کالبهیمة خلاصه معنی آنکه همت مومن بر نماز و روزه و بندگی و همت منافق …
مانند چارپایان معروفست و نیز فرموده اند که المؤمن یاکل فی معاء واحد والمنافق یاکل …
یعنی مومن یک روده اکل میکند و منافق هفت روده و این عبارت کنا…
خوار و منافقان پرخوار میباشند مشهور است که در حلق …
علیه بمرتبه اکول و شکم پرست بود که در میان عرب …
الی البطنه کاماویه که … فی امعاء معویه و از …
که سنگ از تو دارد و بانده روزی با کل سر…

باهم طعام میخوردند آنحضرت …
…ت بهیمیت خورد و فرو میگذاشت معو…
…مان …
…اکل اکل زنانست و ضرب … جه عالم صلی الله علیه و آله غلامی خرید و…
٥١ پیش او نهاد و بسیار خورد و آنحضرت فرمود … بسیار خوار شوم باشد و گویند ابو جحیفه روزی
طعام غلیظ با جزا خورده بمجلس … بر عالمیان صلی الله علیه و آله آمد و هر لحظه آروغ
میزد آنحضرت او را از آروغ کردن منع … نموده فرمود که ان اکثرکم شبعا فی الدنیا اکثرکم جوعا فی الآخرة
یعنی هر که از شما در دنیا سیرتر خورد در آخر… گرسنه تر خواهد بود و هم از آنجناب صلی الله علیه و آله منقولست
که دشمن ترین مردمان نزد خدای تعا… اند که خورد از سیر خوردن تخمه و ممتلی سازند و ترک ننمایند
خوردنی را که خواهش آن داش… مگر آنکه او را درجه باشد در بهشت مجملا آدمی بشومی شکم از
سعادت منیعه و ترقی کسب … یاری از درجات رفیعه باز میماند و گرانی معده همای همتها را از زمین
…ت نموده از طیران اوج مراتب عالیه محروم میگرداند از دود گلخن درون دیده بصیرت ضعیف
…و دو بخار معده آینه دل سیاه و تیره میگردد گاهی قبض شدن طبیعت بدرد شکم مبتلا کرده
…فراموش بسیار زود زمانی علت اسهال بزور آورده مرکب تن را بتازیانه تقاضای حاجت بجانب
…بیارد گاهی اثر غذاهای بار دوست و پای طلب از سلوک طریق بندگی سست میکند و گاهی حدت
شهوتهای حار آتش اضطراب در خرمن آسودگی می افکند گاهی غلبه یبوست طراوت از نخل سرو برگ
عبادت می برد و گاهی زیادتی رطوبت شعله شوق حق پرستی را از پا در می آورد و مدام آدمی بیچاره را بتهیه
سفر آخرت کی خواهد پرداخت و از چنگ آلام و مکاره چه وقت رهایی یافته خود را بامن آباد بهشت بجای
…اخت حکیم سنایی اول این سده درره آدم * هست نای گلوی و طبل شکم * طبل و نای…
…او الگذار خود نگذرد * مرد پرخوار بی یقین باشد * سیر خورده گرسنه دین باشد
…جبرئیل باشی تو * هر که بسیار خوار باشد او * دان که بسیار
…الفت * خورش جان زخوان بی نانست * …
…آن چیزی میدید که طبعش بآن مایل میگشت با خود
…مفارقت آنچه آرزو کردی صبر کن و آنکه مرکام
…منزلت تست در نزد من چه بیشتر… که حصول

... مای جاودان باشد گوید ...
... ردین حضرت امیر المؤمنین ...
... آن گوشت ترغیب نمود آنجا ... ی کند گرد گوشت فرمود ا...
... کر داشته یعنی پنج خصلت را مو ... که من بر نخوردن گوشت صبر میکنم و خدای
... ی و خواری را در معصیت و ناگوه ... پنج خصلت دیگر ساخته است عزت را ...
... ی در قناعت و از مسلم مخالف و موافق ... و حکمت را در خالی بودن شکم و هیبت را در نماز شب
... ل مضمونش اینست که سه چیز است ... حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام منقولست
... د باشد دوم خندیدن بی آنکه تعجب ... که باعث خشم الهی میشود یکی خواب کردن بی آنکه بیدا...
... جمله آنچه خدای تعالی در شب ... باشد سوم اکل نمودن بی آنکه گرسنه باشد و مروی
... اهل دنیا را وحشر ... بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وحی نمود و اینست که ای احمد ...

و اهل آخرت ...

دار آنحضرت فرمودند که یا رب اهل دنیا و اهل آخرت کیانند الله تعالی بیان صفات اهل
فرمود که اهل دنیا کسی است که بسیار خورد و بسیار خندد و بسیار خوابد و گفته اند که هر
شکم معروف نماید بهمان ارزد که از شکم بر می آید جامی ای ز پی طبل شکم همچو نای ه جمله گه
نابجای ه کار تو از هر چه تصور کنی ه نیست بجز آنکه شکم پر کنی ه چون خر کناس ز بس ناخوشی ه خوی
نجاست کشی ه با من ازین حرف نباشی درشت ه تو بشکم میکشی و ام پشت فصل دوم در مذمت حرام
خوردن و مشوم فرمودن نفس شوم آب روی و رنگ از چهره ایمان بردن حضرت خلاق داور و رزاق بنده پرور
جل جلاله و عم نواله بمقتضای حکمت بالغه شیلان وفی ... کهزا در مطبخ کن فکان چنانکه باید مود...
وقت ... م رزاق عباد حصه هر یک از باریافتگان بعالم سرای ایجاد را در سر سفره عام انعام ...
جدا فرموده است تخم وجود هر موجودی که دهقان مشیت ربانی در زمین جا...
وظیفه اش بخط سبز بر ورق کشت زاری نوشته و نهال ...
نشو و نما بر افراخته میراب عنایت سبحانی آب رو...
ساخته دستگاه روزی حلال زخیان تنگ...
حرام باید آلوده و پرورش نفس شوم بد گهر
حق القدم که دو سعی باید نمود سوختگان آتش

... اشیر نخ ...
... مرد و نکاسه بشکم ... تابان سوخته داغ دل تن در ...
... د و سر و بند مالی همتائی که با انبیا و اولیا ...
... ت از نازه و نعیم دنیا شوانند نمود دیگر ... بیانی که از مطبخ قضا بقسمت تسلیم در ...
... ه نباید و شبهه ناک نگشت بینند و نه رنگ نزا اجتناب ... لب بر سر خوان فقر تنگ چشم نشنجائی قرار ...
که بی لذت نان خشک حلال بر دوا ... لقمه های حرام نیالایند ازین سلالة الاتقیاء حضرت علی النقی
علیه الصلوة والسلام ماثور است مضمونش اینست که صبر بجهود بر دو قسمت یکی صبری که بنده
در وقت حلول مصیبتی و نزول بلیتی نمود ... صعوبت آن طریق مردانگی مسلوک دارد و این صبر جمیل است
دیگر تر ازین آنست که چون حرامی پیش ... شد و چهره نماید نفس بهیمی را از ارتکاب آن منع فرماید اجتناب
مریکنارده و بجرع مرارت ترک آن ... ن صبوری بر جگر فشارد و ذکر نیز بر دو قسمت یکی آنکه در وقت
حق تعالی را یاد نموده و رضا بقضای او دهد و افضل ازین آنست که چون معصیتی پیش آید و نفس خو...
... ی دیده و هوس کشاید جناب الهی و عظمت و سلطنت پادشاهی او را بخاطر آورده و ترک آن
... ید و از تمییز میان حلال و حرام حضرت سید الانام علیه و آله الصلوة والسلام منقولست که لا یدخل

الحرام

... بت لحم من سحت النار اولی به یعنی داخل بهشت نمیشود کسی که گوشت او از لقمه حرام روئیده
... بد جهنم باو سزاوارتر است و مرویست که روزی معاذ بن جبل از حضرت سید الرسل صلی الله علیه و آله
از آیه یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا سوال نمود آنحضرت فرمودند از امر عظیمی پرسیدی پس اشک در چشم
مبارک گردانیده فرمودند که ده صنف از امت من در قیامت حشر کنند و ایشان از مؤمنان ممتاز گردانند

٧٣

بعضی بصورت بوزینگان باشند و بعضی بر هیئت خوکان و بعضی نگونساران که ایشان ابروی ... فرخ
بعضی نابینایان کوران و گنگان و بعضی زبانهای خود را میخایند و آن بر سینه های ایشان افتاده باشد
... سیلان کنند و اهل محشر را از ان کراهت باشد و بعضی دست و پا بریده باشند
... را بوی گندی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبه ها پوشانیده باشند
... آنگاه آنحضرت بیان افعال هر یک از اصناف عشره فرموده
... باشند جمعی اند که حرام خورده باشند و هم از ...
... ی قدم ... محشر گذارند و حسنات ایشان
... ل آن حسنات را هباء منثورا گردانیده امر فرم...

ت نزا آ … ت سؤال نموده آنحضرت

…یشان … اوقات شب نوای بندگی افرا…

…ن پان حرامی روی سپید او مجامی در … و با تخاذ آن حرام آغوش …

بدلالت این خبر پر از هراس و بمقتضا… … اساس نخود اعمال بی خلو…

از غش و زر و وبال در بازار قیامت بجز … … رابی آب روی ورع خانمان کنج

خانه تهی … بهیچ نپذیرند پیداست که عملی که بقوت حرام … ی لرود در عرضگاه اکبر چه محل خواهد داشت

و لقمه‌ای را که بجاری آب و نان شبه آلوده اند وخته شده … خود است در سینه نخواهند لذا است … بجا

کی طهارت دست از آلایش حرام شستن کرداری … کیرد و روزه که بدو بسته چشم … مال …

داری کجا رتبه قبول پذیرد از دانه شکری که بطمع از دنیا و مال … زرع زندگی افشانی چه بهره خواه…

و از نخل دعایی که تر آب پرهیزکاری از زمین دل سر کشیده چه بر … ماهی چند سر در عالم

فرموده اند که ان العبد لیرفع یده الی الله ومطعمه حرام وملبسه حرام فکیف یستجاب
معنی آنکه بنده هر آینه دست دعا برداشته مطلب خود را از درگاه الهی مسئلت مینماید
و پوشش او حرام و نه برفق رضای حضرت ملک علامست پس با این حال چگونه دعای او …
از آنجناب صلی الله علیه وآله مرویست که هر کی یک لقمه از حرام خورد تا چهل روز دعای او مستجاب نگردد در
الداعی مذکور است که شخصی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله عرض نمود که من دوست میدارم که دعای
من مستجاب شود آنحضرت فرمودند طهر ماکلک ولا تدخل بطنک الحرام یعنی خورش خود را پاکیزه ساز
و بشکم خود حرام داخل مکن و آورده اند که حضرت داود علی نبینا وعلیه السلم روزی بنی اسرائیل را جمع
نموده خطیب نطق و بیان برآورد منبر زبان بگشاد این دو کلمه حکمت کویا و کوش هوش …
شاهد از بنی تو مجلی کردانید که یا بنی اسرائیل لا یدخل افواهکم الا الطیب یعنی باید … ولا یخرج من افواهکم الا الطیب ع
حلال و از دهان شما بر نیاید مگر سخن شایسته کویند شخصی از جناب حضر…
کی یا رسول الله من المومن یعنی مومن کیست قال اهل الایمان …
ینظر الی رغیفه من این یکسبها حاصل معنی آنکه …
کسب نماید و در وجه معیشت خود اندیشه…
…ر مرویست که فرستاده حضرت باری صلی ال…

قول له الملك یا ابن آدم هذا رزق کما … اصل معنی …

ست که کردن اوراحم … زو یعنی در … مدار دو پس مسلو…

این رزق تست پس اندیشه کن و ببین … بت بچه انجامید پس در آنوقت بر…

له بنده و این دعا منطبق نماید که اللهم ارزقنی … م یعنی ای معبود بحق روزی مرا از حلال کن و از حرام

اجتناب فرما ناظر خرد و براهی میکذ… نه چون سنگخوارکان دید کورستان و مبرز و بر و

بانک بر زد کفت کی نظارکان نعمت دید … خواره بین این نعمت منش نعمت خوارکان کوینده مرد…
در بازاری میگذشت الوان میوه های لطیف … چیده و انواع نعمتهای دلکش بچشم … ن نظارکیان کم دیده
غضب بر سیبی در دست نگاه … حلیمی بود و چهره او بر بهی تقویت معده آرزوی بهی دوستی
معمود بهر امرودی چون شکوفه دیده … بار و بهر خوشه انکوری انداز نکاه کردن هوسی در از نار چون
… دار غنبهار اکرم میکرد و نارنج از غایت شادابی نخورده و آب بر بهنهای آورده آمد و آنکاه بنظر
… کرده بار فیق خود کفت هب ان هذه کانت بالامس یعنی انکار که این نعمتهای کوناکون
… وار آنها خورده و تمتع برده و اکنون آن لذتها کذشته و آن خوردن با نخوردن یکسان کشته است
… نشینان صفه پریشانی و رانده خواران سفره بینوائی خستکان سودای نان و آتش و تشنکان
… سامان معاش … از قسمت الهی شاکی و کله مند و از تنکدستی تنکدل و نا خرسند باشند که حضرت حکیم
علی الاطلاق بخواه و امل و امانی ایشان از نعمت باقی آنجهانی حواله نموده و در میزان عدل و داد هرچه ازین سر
کم کرده بران سر دیگر افزوده است در عوض دو روزه نعم بصد خون دل آلوده دنیا چه نازو نعمتهای جاویدان داده
و در ازای دو جرعه شربت بهزار زهر محنت آمیخته این سراچه … قدحهای سرشار کرامت مهیا کردیده قال الله
… سورة المرسلات ان المتقین فی ظلال وعیون وفواکه مما یشتهون کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم
… البشارت آنکه بدرستی که متقیان و پرهیزکاران در سایه‌های درختان بهشت
… و در میان میوه‌ها از آنچه میل کنند وخواهند در حالتی که فرح بهشت
… خوردنی و آشامیدنی کوارنده بی فایده مضرتی و آزاری بسبب
… لا یبغون عنها حولا اسیر فنون دیده اشتیاق … و در راه
… السموات والارض آغوش اشتیاق کشوده
… ت که شربت تو مهیاست از شراب طهور

٥٣

٥٤

ست روایتی که حاصلش ... بعدالله
بنحوی که گویا ازیشان عذر خواه ... ت وتعالی روز
تم نه ازانجهة بود که شما نزد من خوار بو ... م بعزت وجلال من که اینکه من در
دنیا با یکی ازشما احسانی کرده بنگاه ... خواهید دید که ام ورعه کرامتها درحق شما خوا
وردگار من اهل دنیا رغبت بر بنا کرده ... آن امروز دستش گرفته داخل بهشت کرده خواهید
لذت نکاح زنان دریافتند وجامهای نرم پوشیدند ... ها ممتد شده ودر خانهها وعمارتها سکنی
نمودند وبر مرکبان ازنهایت خوبی معروف ومشهور سواری کر ... ن اسند حال انست که مثل آن نعمتها بنج
عطا فرمایی خدای تبارک وتعالی گوید ترا وهر یک ازفقراء مؤمنین ... فقاد برابر آنچه ازبدایت آفرینش دنیا
تا نهایت باهل دنیا عطا کرده ام ودر کافی ازمحمد بن حسین بن ... ت که حضرت ابی عبدالله علیه السلم
بمن گفت که اذا دخل السوق ما تری الفاکهة تباع والشئ مما تشتهیه حاصل معنی آنکه اگر داخل بازار
بینی میوه که میفروشند وغیر آن ازآنچه ترا میل بآن میشود گفتم بلی پس فرمود ان لک ب
شراء حسنة یعنی آگاه باشی بدرستی که ترا است بهر چه بینی وقدرت بر خریدن آن نداری آن
مجملا ودعیره تذکر بر ملاحظه وعدههای الهی گشوده خاطر ازخار خار آرزوهای دنیاویش نباید داشت
پیچ ودنیا را سهل دانسته همت بر تحصیل ناز ونعیم سرمدی باید گماشت اگر گرسنه چشمی حرص وآز عطف
نباید خورد ومرتبه تجمد فقر ودرویشی را که سرمایه نجات بآن تجمد داشته تنگ خود نباید شمرد ودر کیفیت معاش
انبیاء واولیاء اندیشه باید نمود وبتصیقل مذاکرهٔ اوضاع واطوار شهریاران گشود هستی تنگ کلفت تنگ سوق
از آئینه خاطر باید زدود ودر بعضی ازآثار وارد است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلم فرمود که اللهم ارزقنی غدوة
رغیفا من شعیر وعشیة رغیفا من شعیر ولا ترزقنی فوق ذلک فاعطنی حاصل معنی آنکه ای معبود که
بامداد گرده جوین وشامگاه گرده جوین وازین بیشتر مکن چنین روزی مرا که اعطاء
ازفوقان کرده ودر روایتست که صاحب سفرهٔ موائد فوائد دین ودنیا اعنی
علیه وآله سه روز متوالی ازنان گندم چندان تناول نفرموده که
آنحضرت حکایت نموده که در بسکره مار پرویز نو
رحلت نمی که آرد آنرا آنچه باشد تناول نفرمو
تناول کردی وآن دیگرا تصدق نمودی از علف

رحمه الله تعالی
[illegible]

ق ازبر ... رت امیر المؤمنین علیه
ن وقیصا ... بسو حج که آن ظاهر بود در پ
ن بر ... ام داشت او ... بی معیشت وبانمک درشت تناو
ند که من اورا مامور باین ساخته ام که تقسیم ... ین را ازجهة امیر المؤمنین نتیجه آنحضرت
برداشت ومؤمنان چون برا باین صفت میبینند طریق ... یا امیر المؤمنین مرا فرموده باین نفس
ت خواهند گماشت وعبدالله بن رافع گوید روزی ... تا سی واقتدا اسلوک را داشته
بخدمت آنحضرت رفتم انبانی نزد او بود که سر آنرا مهر کرده بودند پس مهر آنرا گشود ودران نان جو خشک
بود که خرد کرده بودند پس گفتم ازان تناو ... من هم مشارکت کردم آنکه سر آنرا مهر کرده وبخادم سپرده
گفتم یا امیر المؤمنین سبب مهر کرد ... فرمود میترسم که حسن وحسین ازشفقتی که بمن دارند روغن زیت
ممزوج گشته ومن آنرا خورم ونفس من سرکش گردد ومشهور است که در بعضی از دعوات خود میفرمود
فقرا ولا تؤتنی غنیا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی خداوندا مرا فقیر بمیران وغنی مگردان ودر زمرهٔ
ن محشور گردان ونیز در بعضی ازخطب فرموده که کیف اشبع وحول الحجاز بطون غرثی وکیف ابیت
مؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة العیش وشدائد الفقر والبلوی خلاصه معنی آنکه چگونه سیر خورم
ن حجاز جمعی باشند که شکمهای ایشان گرسنه باشند وچون راضی باین شوم که نام من امیر مؤمنان باشد
ودر تلخی معیشت وسختیها با ایشان شریک نباشم ودر خبر است که روزی یکی ازمحبان طبقی حلوا برسم هدیه بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آورد وآنحضرت انگشت مبارک دران فرو برد وبیرون آورد ودران نگریست وفرمود
رنگ وبویش بهر دو نیکوست لهذا ام حلاوت وطعمش دیده میتوانست پس انگشت مبارک را ازان پاک کرد
این را ازپیش من بردارید گفتند یا امیر المؤمنین حلوا این بر تو حرامست فرمودند ولکن روا نیست
م ودر نهایت گرسنگی وفقر وفاقه باشند ومن شکم خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود
عی وفی والباد حری یعنی آیا شب را بروز آورم با شکم پر وحال آنکه بر گرد من شکمهای
واگر من سیر خوابم پس مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته و حسبک
یعنی همین درد ترا بس که شب سیر بخوابی ودر حوالی تو جگرها
ی که آنرا خایند ودر بعضی از کتب آثار از معجزات
تیلة نبی سلیم در بیابانی سوسماری صید کرده ودر آستین
صلی الله علیه وآله ملاقات کرد وچون هنوز شرف

55

بود زبان وفصاحت گشوده … … نو خورشت

… شته است صاحب زبانی راد … … ب که آسمان …

… م کنند باین شمشیر زبان که میساختم ودر میا … … ب ازین میکردم که دوم من …

آنحضرت وبرا متفق ساخته فرمودند … عالم لوای بزرگی می افراختم بعضی از حضار …

… درشتیها بدین نرمی ادا فرمودند … حلیم وبردبار نزدیکست که پیغمبر باشد پس متوجه اعرابی

… ش ربی مینمایند وسخن درشت برروی … که ای برادر بنی سلیم عربان چنین میکنند بمجالس …

میگویند ای اعرابی بآن خدایی که مرا بحق بپیغمبری فرستاده که هر که مرا در دنیا بیازارد فردا در آتشی باشد که زبانه

میزند ای اعرابی بآن خدایی که مرا بحق برسالت فرستاده که … سلمان مرا احمد صادق میخوانند ای اعرابی

مسلمان شو تا از آتش سلامت یابی اعرابی در خشم شده گفت بحق … عزی که بتو ایمان نیارم پس آستین افشانده

سوسمار از آستین انداخت سرور عالم صلی الله علیه وآله با سوسمار خطاب کرده فرمود که ای سوسمار من کیستم

آن حیوان بسته زبان همه تن انگشت شهادت گشته بزبان فصیح گفت تویی محمد بن عبد الله بن ع …

هاشم بن عبد مناف آنحضرت فرمود ای سوسمار که را میپرستی گفت آن خدایی را که دانه …

از آن برویانید وصورت آدمی آفرید وابراهیم را خلیل خود گرفت وترا حبیب خود خواند اعرابی چون …

وآن شهادت ظاهره بگوش هوش شنید گفت واعجبا سوسماری را در بیابان صید کردم ودر آستین …

نه چیزی میدانست ونه عقلی داشت با محمد چنین سخن میگوید وبرای او چنین گواهی میدهد اشهد ان لا اله الا الله

واشهد ان محمدا عبده ورسوله القصه آفتاب عنایت الهی بر ساحت خاطر آن گم گشته ظلمت گمراهی پرتو انداخت

دوست توفیق کردگار بسر انگشت زبان آن سوسمار دیده دلش را مالیده از خواب غفلت بیدار ساخت پس

صاحب دین حنیف ومعلم دبستان تکلیف صلی الله علیه وآله اصحاب را فرمود تا سوره چند از قرآن باو آموختند

وحالش استفسار نمود اعرابی گفت بآن خدایی که ترا بحق برسالت فرستاده که چهار هزار مرد

از من درویشتر کسی نیست آنجناب متوجه اصحاب شده فرمودند کیست …

دهد تا من ضامن شوم برای او ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت عبد الرحمن بن عوف …

دارم سرخ موی ده ماهه آبستن آنرا باو دادم آنحضرت فرمود …

این بتو خواهیم داد ای عبد الرحمن ناقه‌ایست از زر …

سرخ کردنش از زبرجد سبز گوشهایش از …

اصحاب شد فرمود کیست که اعرابی را تاج بر سر نهد …

… یر الب … … به الصلوة والسلم عمامه از …

… ن فارسی رحمه الله … اند حیث که اعرابی بالوش … بود تا مرد …

… به در کوفت حضرت فاطمه آواز داد که … یل ماکولی به حجره طاهره حضرت خیر النسا …

… ی وسوسمار و سبب آمدن خود را بان … عرض … برد رگفت سلمان فارسی فرمود یا سلمان …

رسانید فرمود یا سلمان بآن خدایی … ستا که سه روز است تا طعام نخورده ایم وحسن وحسین

از غایت گرسنگی اضطراب میکردند … باب رفتند ای سلمان پیراهن مرا بگیر وآنرا نزد شمعون یهودی بر

وبگو که فاطمه دختر محمد میگوید که صاعی خرما وصاعی جو قرض بمن ده سلمان چنانکه مامور شد پیراهن را نزد شمعون

برده آن پیغام رسانید شمعون آن … در دست میگردانید ومیگریست ومیگفت ای سلمان زهد وورع

انست ودامن عصمت از غبار زنا دور از فارا چرا چنین … که موسی بن عمران ما را بدان خبر داده است

… ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله حجاب پرده غفلت از پیش دیده بصیرتش باز وبرکت آن پیراهن والا …

اسلام سرافراز گردید پس صاعی خرما وصاعی جو تسلیم سلمان کرد واو نزد حضرت خیر النسا آورد وآن

حالت وآن مدار آسیای قناعت علیها السلم آن صاع جو را بدست مبارک خود آرد کرده نان پخت

… در سلمان گفت یا فاطمه از این جمله برای حسن وحسین بردار فرمود ای سلمان این از برای تحصیل رضای …

… شده از آن هیچ برنمیدارم سلمان آنرا بخدمت حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله آورد آنحضرت پرسید که این

از کجا آورده … سلمان گفت از نزد خیر النسا آنحضرت سه روز بود که طعام تناول نفرموده بود برخاسته بحجره فاطمه آمد

۵۶ آثار ضعف از آن … مشاهده نمود فرمود که این زردی چهره وتغیر بشره از چیست گفت ای پدر سه روز است

که طعام نخورده ایم واضطراب حضرت حسنین را از شدت گرسنگی بعرض رسانید آنحضرت ایشانرا … ساخته

کنار گرفت ودست در گردن ایشان کرد وخیر النسا را در پیش خود جای داد وحضرت امیر المؤمنین علیه السلم

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله حمایل نمود آن پنج کوکب فلک دین چون خوشه

… سرای … بسته گل فراهم آمدند پس بهتر عالم صلی الله علیه وآله باسمان

… اهل بیت منند خدایا رجس وآلودگی از ایشان دور کن وایشانرا پاک

… خانه رفت ودو رکعت نماز گزارد ودست دعا برداشت وگفت

… بعزت تو وانیک حسن وحسین دو نواده پیغمبر تو خداوندا

… ی ایشان خورند وبران کافر شدند خداوندا …

بهشتی ...

... جهان کلوخ شد خداوند ابر

... رسیده بوی کاسه بزرگ دید نهاده در

... آن گلستان صفه صفا و صدر نشینان مهمان ایمان آورده ایم این

... محمد صلی الله علیه و آله فرمود بخور و مپرس الا الحسن ... بوی مشک از عرق آن میوه ... آن که

رضا آورد امیر المومنین علیه السلم پرسید که یا فاطمه

... از کجا که ذکریا نزد او رفتی در محراب محمد و سپاس خداوند را که مرا درک نداد تا که فرزندی داد

پیش او روزی یافتی گفتی ای مریم از کجاست تو این گفتی ... خداست خدای تعالی ترا روزی دهد از آنجا

که خواهی بی حساب ۱۱۱ اعرابی آن توشه برگرفت و برفت ... شده بقبیله بنی سلیم رفت و در میان آن قوم

آواز بلند ذکر کرد که بگویید لا اله الا الله و محمد رسول الله اجابت کنید ... شیدند و گفتند بدین محمد سلام که ما

میل کردی اعرابی گفت او ساحر و کذاب نیست ای معاشر بنی سلیم من دیدم که خدای محمد بهترین خدایان و محمد

بهترین پیغمبران است نزد او رفتم گرسنه بودم مرا سیر کردانید برهنه بودم مرا بپوشانید پیاده بودم سوار

فقصه سوسمار و آن آیت بس برکشن و آشکار الحکایت نمود گویند آن روز چهار هزار کس شرف ...

و به دلالت قائد توفیق ربانی سالک منهج حق گشته رو از طریق باطل حوذ بر تافتند و در مجموعه ورام ...

که سلمان فارسی رضی الله عنه هرگز خوان طعامی در پیش حود نگسترده که شتن برو دوانجو زیش باشند

وقتی ابوذر غفاری را رحمة الله علیه ضیافت کرده نان جوینی با نمک پیش آورد ابوذر فرمود که میل است که اگر

داریم سلمان مطهره خود را مرهون ساخته تحصیل آن نمود چون از خوردن فارغ شدند ابوذر فرمود که الحمد لله

علی القناعه سلمان گفت اگر قناعت میکردی مطهره من بگرو نمیرفت ای درویش میوه دوانی چه ست کش نعمت

دنیا همراه انبیا و اولیا که شهریاران کشور امکان اند باین تنگی معاش گذرانیده و اهل بیت پیغمبر خدا که معصوم اند شش

اندسه روز گرسنه مانند شکایت او تو از تنگدستی حقا و بالیدن از بی برگی و توانایی چه است

کر بر قسمت خدای انگشت اعتراض نهیم و بحکم قضا از روی رضا تن در نرمی هم ... بس ... در ...

خوردو بجای نعمت الوان دنیا دندان صبوری بر جگر باید فشرد که ...

رسید و از نوشیدن شربت اجل گرسنگی و سیر ...

حکمت روزی نداشت ♦ اسباب شاهش مهیا ...

تنش سوگوار ♦ که از دیدن عیش شیرین ...

تیکافت ♦ عظام زنخدان پوسیده یافت ♦ ...



... وه الکفار چو ... دای خواجه بی نوا ای الیمان جو

... ت وعندلیب ... ت ... دین در تعلیف اب صبر و تسلیم ... انش

... ت درین مقام بهمین اکتفا نمود الله المو ... یم اران روضه رشک فرمای ارم بهمین

... ت افراط خود سازی ... مجلس ششم در تسکین شهوت لباس ... و رعنایی بر کودک

طبعان که پیوسته آرایش ظاهر ... شان بر زینت تن مقصور است پوشیده نماند که کلمه

کریمه ولباس التقوی ذلک خیر اشارت ... اف و با تفقه در حدیث خیر العباس للمومن لباس التقوی

کر دنیا ر تجاره که ... کار در کار و دام فتوت لباسی که بر بدنیکان انجمن تکلیف ... را ازان ناچار است لباس تقوی

است که عبارتست از پیراهن فروتنی و بردباری و ازار عفاف و پرهیز کاری و قبای امن از خارخار هوسهای

نفسانی برچیدن و ردای سبز بر بال شکستگی و کمر از میان گرفتن و خرقه پشمینه پوشی سالوس هدایت را

... شت بزال و نیاست از برکندن و قرقه و تمرزنک آمال و امانی را الملبوس خاره و ساده نفسانی

... سش افکندن نعلین بسادت بلا و محن بپای داشتن و عمامه سرخط تسلیم و رضا کلاه ... شتن

... ستین کوتاه و دستی برآوردن و کمربند کم نیندکی بر میان جان استوار کردن صاحب سعادت ...

... ت ولا ممتاز و تشریف دل ارای ان اکرمکم عند الله اتقیکم مشرف و سرافراز کرده چه پروای آن دارد که

... بافو ... شد یا کهنه و تن پوشیده باشد یا برهنه که چهره خجالت برافروختن برا ازندامت خطاهای نفس جامه

اطلس خطایی ندهد و کشیده بیداری بادرا دای مناسک مسلمانی بهنجار خواب محال قرنک برابر نکند جامه پاره پاره

در معرکه جهاد نفس اماره زره داودی داند و خاک ... که از ندامت در باختن فرصت طاعتی بر سر کند افسر ...

... خلد بسرخ و زرد جهان بوقلمون چشم طمع سیاه نمود و بصبغة الله دین پرداز و از جنگ خار خار سنجاب و سمور

... ارا مید الطلاق بندگی حق کردن مباهات افراد و ... عاقلی در قبای معنی کوش ♦ نقش دیبا ...

... ا هوس تن را ♦ جامه از بهر پوشش تن است ♦ ... حکم است ♦ عاقلان ...

... شند ♦ زینت الله نه اسب و زین باشد ♦ زینة الله جمال دین باشد

... الله علیه و آله منقولست که من لبس ثوبا ... الا آخرتیع زینة الدنیا

... ا میخواهد دست تصرف از زینت دنیا کشیده و دامن ...

... ی جناب رسالتماب بحضرت امیر المومنین

... ستة الاف من الغنم عنم او سته ...

... ی از علی ... هزار گوسفند با شش هزار دینار ... ثم ...

کری عشق جامه ... حرام

سته الاف من الغنم

...ه جهان بگلو شد خدا و خدا ... بی

...رسیده بوزکاسه بزرگ دید نهاده ... ن ایمان آورده ایم ای

...آن ممکنان صفه صفا و صدر نشینان ... بی مشک از عزازان سید سیده علیه آن ک

...محمد صلی الله علیه و آله فرمود بخورد و ... رضا آورد و امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که یا فاطمه

محمد و سپاس خداوندی را که مرا ارک نداد تا که فرزندی دا... رکاه که زکریا نزد او رفتی در محراب

پیش او می روزی یافتی گفتی ای مریم از کجاست ترا این گفتی ... خداست خدای تعالی هر که را روزی دهد

که خواهد بی حساب ... آن توشه بر گرفت و برشد ... شده بقیه بنی سلیم رفت و در میان آن قوم

آواز بلند ذکر کرد که بگوید لا اله الا الله و محمد رسول الله ... شنیدند و گفتند ... محمد ساحر کذاب

میل کردی اعرابی گفت او ساحر و کذاب نیست ای معاشر بنی سلیم ... که خدای محمد بهترین خدایان و محمد

بهترین پیغمبران است نزد او رفتم گرسنه بودم مرا سیر گردانید برهنه بودم مرا پوشانید پیاده بودم سو...

قصه سوسمار و آن آیت ... و آشکار احکایت نمود گویند آنروز چهار هزار کس شرف ...

و به دلالت قائد توفیق ربانی سالک منهج حق گشته رو از طریق باطل جو برتافتند و در محبوب ... اسلام

که سلمان فارسی رضی الله عنه هرگز خوان طعامی در پیش خود ننهاده که ... نخورده باشد

وقتی ابوذر غفاری را رحمة الله علیه ضیافت کرده نان جوینی با نمک پیش آورد ابوذر فرمود که ... که ...

دایم سلمان مطهره خود را مرهون ساخته و تحصیل آن نمود چون از خوردن فارغ شدند ابوذر فرمود که الحمد لله

علی القناعة سلمان گفت اگر قناعت میکردی مطهره من بگرو نرفتی ای ... ولیش ... کش نعمت

دنیا هرگاه انبیا و اولیا که شهریاران کشور امکانند بدین تنگی معاش گذرانند و اهل بیت پیغمبر خدا که معصوم ...

اند سه روز گرسنه مانند ... تشنگی ... خفا و الیدان ...

کرد به قسمت خدای ... نهیم و بحکم قضا از روی رضا ...

خورد و بجای نعمت الوان دنیا دندان صبوری بر جگر باید فشرد ...

رسیده و از نوشیدن شربت اجل گرسنگی و سیر...

تحت روزی نداشت ﴿ اسباب ... شامش مهیا ...

تنش سوگوار ﴿ که از دیدن عیش شیرین ...

نیکانت ﴿ عظام زنخدان ... رسید دریافت ﴿

---

...ده الکار ... ای خواجه با بینوایی ایمان ...

...ست و ... ران در تعریف باب صبر و تسلیم ...

...بست درین مقام بهمین اکتفا نموده الله ... یم اران روضه رشک فردوس ارم بهمین ...

**مجلس ششم در تسکین شهوت لباس ... ست و از خود سازی** و رعنائی برکودک

طبعانی که پوسته آرایش ظاهر ... رشان برزینت تن مقصور است پوشیده نماند که کلام

کریمه و لباس التقوی ذلک خیر اشارت ... وارد است و با تقدیر حدیث زین العباس للمؤمن لباس التقوی

که زیبا ترجامه که کارزار کار و فاخرترین لباسی که بابا فکنان انجمن تکلیف را از آن ناچار است لباس تقوی

است که عبارتست از پیراهن فروتنی و پرهیزکاری و ازار عفاف و پرهیزکاری و قبای ... ازار ... سهای

نفسانی برچیدن و ردای ... زیربال شکستگی و کرامی در کشیدن و جبه پشمینه پوشی ... باد ...

... شت پر ... ال و بناست از بر کندن ... تحقیق ... آل ... زن ... و ساده نفسانی

... ش افکندن ... صدمات بلایا و محن ... باشتن و عمامه بر خط تسلیم و رضا گذاشتن

... از آستین کوتاه دستی بیرون آوردن و کمربند کمر بندگی بر میان جان استوار کردن صاحب سعادت

... ولا ممتاز ... تشریف دل آگاهی ان اکرمکم عند الله اتقیکم مشرف و سرافراز کرده چه پروای آن دارد که

بلند ... یا کهنه و تن پوشیده باشد یا برهنه ... چهره و ... خجالت برافروختن یا از ... خطایای نفس ...

اطلس خطائی ... زیبا ... پیشه ... باد ... رها ... با مسلمانی مهمان خواب ... فرنگ ... کند جامه ... پاره

درو ... که جهاد نفس اماره زره داودی داند و ... که از ندامت ... فرصت ... کند افسر ...

... لبریز ... جهان ... چشم ... سیاه ... صبغة الله دین ... خنگ ... خار ... و ...

... بندگی حق کردن ... مباهات ... افراز ... عاقلی ... کوشش ... نقش ... بست

... هوس تن را ... جامه از مهر ... پوشش تمام است ... فخا ... بر ... جامه است ... عاقلان

... زینة الله ... اسب ... زین ... باشد ... زینة الله جمال این باشد

... الله علیه و آله منقولست که من ... کره الآخرة ... زینة الدنیا

... مهر ... دست تصرف از زینت دنیا کشیده ...

... تی حجاب به سالتماب بحضرت امیر المؤمنین

... الاف ستة الاف من الغنم ... و ستة

... زحل ... سس ... بگوسفند ... بشش هزار دینار ... شد ...



کرم عشق جامه ... ام

ط
ستة آلاف ... الغنم

... م نزد تو ...
... پان کشوده ولان ...
... بمضمون این سخنست که یا علی چون ...
... لات را اختیار فرموده اند آن ...
... موش بسر انگشت زبان شمردن ...
... گرده اند تو بزینت دین مشغول شو ...
خواجه تن بطلاق ... داده ... دین همه بویدانیست ... نسبت ... آنکه کابین دل بطلاق
منقولست که حق سبحانه و تعالی بموسی کلیم الله وحی ... باطن او باشد دشمن
حقا و هر که ظاهر و باطن او یکسان باشد مومنست حقا و هر ... ظاهرش آراسته تر باشد ولیست
حقا و در خبرست که چون آدمی را بجنازه که نهادند و ... ان کتا بجنازه نهند عبرت نامه کالبد انسانی را بخانه اجل گور
تخته تابوت نگاه دارند حق تعالی چهل سوال ازوی نماید از جمله آن سوالات یکی اینست که ای فرزند آدم ظاهر
خود را که منظور خلایق بود زینت کردی و باطن خود را که محل نظر من بود واگذاشتی مفیدان شیوه آن
پوشی و آیین جویندگان بازار جوفروشی که پیوسته همت بنقش و نگار تن مصروف داشته و آ...
دل را که جلوه گاه اشعه انوار حقیقت در زنگ اندیشهای باطل گذاشته اند نمیدانم که در جو...
چه گویند و آب شدن از تب انفعال نیل سیاه رویی از چهره احوال چگونه شویند مجملا زینت ...
و صفای خانه از کوچه ضرورتر است ... دل را بوسواس دنیا تیره و تار و تن را بلباس دیبا نقش
در درون خانه دود و در خانه را بطلا و لاجورد اندود کردنست یا آینه را در زنگار و آینه دان را از زنگار
یا شمع را خاموش و فانوس را پرنیان پوشش نمودن شعر جهد کن دل زنده کردن چه آید بزر
مرده را سود ندارد گور پر نقش و نگار خواجه گفت وگو آنکه عاقل دقیقه یاب ... باب حصول رضای
الهی و وصول درجات سعادات الجنانی را مقصود اصلی و علت غائی هستی خود دانسته اعتبارات
بی اعتبار دنیای فانی و تجملات دوروزه این سرای سست مبانی را از جمله توابع و زواید شمارد که اگر
بامور اخروی بحصول توانند پیوست فبها و الا ودیعه خواهشی از ادراک آن پوشش
آن البطوع و رغبت نوشد و همچنین در ام لباس نخست نظر در اباحت ...
و زیوری که تزیین بآن منافی شرع مبین و تلبس آن موجب ...
انسان لازم داند و بزنگینی و براقی آن فریفته نشده ...
و لباسی که در شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
با امر محض باشد چه از مبین حلال و حرام حضر...
هذان حرامان علی رجال امتی یعنی پوشیدن طلا و حریر بر مردان ام...

---

... ب حاصل م ... ن علیه السلم ماثور است که لا یلبس
... ی دو اهل طلا و دیبا زینت ... دیبا پوشیده مگر در جنگ و نیز از آنحضرت
... ماز گذاردن در آن او مخفی نیست که لباس ... ینه و پس ... ام ساخته است بر مردان
بر اهل کردن قدری ابریشم باشد ... منصب و مباح شود و طلاباف نیز ممکن است که بتقر
باف تبدیل کرده و در زینت اقتدا ... رنیست که آدمی بجبه آن خود را از حلیه تقوی عاری سازد
و از شایستگی تشریف یلبسون من سندس و استبرق متقابلین بیندازد و از زمره افسر بروری و برازنده حله
پیغمبری صلی الله علیه و آله منقولست که لو ان ثوبا من ثیاب اهل الجنة القی الی اهل الدنیا لم تحملها ابصارهم و لماتوا من شهوة
النظر الیه حاصل معنی آنکه اگر جامه از جامهای اهل بهشت بر اهل دنیا افکنند چشمهای ایشان تاب دیدن آن نیاورد
و هر آینه از خواهش و غلبه شوق دیدن آن بمیرند اگر منظور را از پوشش اطلس و دیبا و تزیین بحریر و طلا کسب اقتدا
... ن در نظر خلق روزگار است خود حضرت باری دهنده عزت و خواری تعالی شانه کم از کسی نیست
... ن از خواری او پروا نکنی و برای نظر التفات کسان خود را از نظر عنایت او افکنی مباد آنکه او کم ...
... ر او شدن کاریست دشوار رع هذا ممکن است که باندک اهتمامی مطلب تو از لباس ...
... یت شرع و دین منافاتی نداشته باشد مانند جامهای نقره باف و حریری که باندک ریسمان
... یا مثل آن آمیخته باشد اگر تن نازپرورده ات از درشتی لباس کرباس ابا مینماید و طبع نازکت را از پوشش
۱۵
درویشان و همکسوتی ایشان عاری می آید نیکو تامل کن که هر چند شریف قوم و عزیز خلق باشی از حضرت مصطفی
و علی مرتضی صلی الله علیهما و آلهما که اشرف کاینات و باعث ایجاد ارضین و سموات بوده اند عزیزتر نخواهی بود که عمری
چون غنچه سر بخرقه درویشی کشیده و سالها مانند مشک تتاری بخشن پوشی گذرانیده اند از لباس که ...
... ری بوده از جامه پینه دار بر خاطر مبارک ایشان غباری شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال ...
... معنی آن اینست که مردی بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و دوازده
... د امیر المومنین علیه السلم را فرمود که یا علی این درهمها را بگیر و بآن جامه برای من
... رفتم پیراهنی بدوازده درهم خریده نزد پیغمبر آوردم فرمود یا علی غیر این
... خوشتر بیع کند گفتم نمیدانم لیکن ببینم پس نزد صاحبش آمدم
... ن میخواهد فسخ بیع کن پس درهمها را بمن وا پس داد و نزد حضر...
... ند که پیراهنی خرد و جامه دید ... نشسته [?] ... نیست

سید گفت ... بادمه که برای ایشان حاجتی فرم
بسوی ایشان باز کردم پ ... یار درهم بود عطا کرده فرمود که بسوی ...
حضرت بیازار رفته پیراهنی بچهار درهم خرید ... اس آلهی بتقدیم رسانید و از بازار برآمد مردی
که میگفت هر که مرا بپوشاند خدای تعالی او را از جـ ... حضرت پیراهنی که خریده بود از بر کنده بآن
سائل پوشانید و بعد از ان بیازار برگشته بچهار ... ی خرید و پوشید و حمد خدای عز و جل
کرده بسوی منزل خود باز گردید همان جاریه را دید که بر سر راه ... گریه میکرد پرسید چیست ترا که نزد اهلت
نمیروی گفت یا رسول الله دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که پیش پیش
و مرا بر اهل خود دلالت کن و آنحضرت آمدند تا بر در خانهٔ ایشان ایستادند پس فرمودند السلام علیکم یا اهل الدار اهل خانه جواب سلام
آنحضرت نگفتند سلام را اعاده فرمود باز جواب نگفتند دیگر بار اعاده فرمود گفتند و علیکم السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
فرمود باعث چه بود که در سلام اول و ثانی ترک اجابت من کردید گفتند یا رسول الله سمعنا سلامک
منه یعنی سلام ترا شنیدیم و جهت آن مبادرت بجواب نکردیم که دوست داشتیم که سلام تو بر
در حق ما مکرر واقع شود پس آنحضرت فرمود که این جاریه دیر کرده است او را مواخذه مکنید گفتند یا
حرة لممشاک یعنی جهت قدم مبارک تو او را آزاد کردیم پس آنحضرت فرمود الحمد لله هیچ دوازده درم
که برکتش عظیمتر ازین باشد خدای تعالی دو برهنه را بآن پوشانید و بنده را آزاد کرد اینست و از فقر پوشش صوف
تسلیم و رضا علی مرتضی علیه الصلوة و السلام ماثور است که روز جمعه بر منبر بود و بشرافت قدم مبارک پایهٔ منبر را مزین ساخت
بر دوش رضیت مبصور جامهٔ کهنه پر پینه در بر داشت و بدست زبان حکمت بیان تخم شقایق حقایق در یاسمین مواعظ
دلنشین در زمین دلهای مستمعان میکاشت از انجمله میفرمود که لقد رقعت مرقعتی حتی استحییت من راقعها
ما لعلی و زینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی محصلش معنی آنکه بدرستی که چندان وصله بر رقعه
جامهٔ مرقع خود زدم که از دوزندهٔ آن شرمنده گشتم علی را با زینت دنیا چه کار چگونه
آن فناست و به نعیمی که نه پایدار و بی بقاست و نیز از آنحضرت علیه الصـ
پیراهنی بسه درم خرید و آستین و دامن آنرا آنچه زیاد از قد
فرمود که این بطهارت اقربست و این بتواضع ا
وای دلگیر چاک و پاره پاره خویش هر کاه سر در خلایق
ننگ و عار نداشته باشند مسلمانان ... نام و

ـدن کمال خویشتن نشنا ... ـت الهی فر
ارواح وی فلک کدورت بر فرق کل نیا ... ـمی و از جامها پوشید
علم فرمای صاحب پوشش چشم ز وضع جها ... ـد بر صبح کاینات و وحدت کن ... نه غیر ز
از لعبهای لباس پرست شد بجای نگر ... ـان مطلب از جملهٔ لباسهائی که شریعت بیضا و طریقت
حضرت مصطفی و مرتضی صلی الله علیهما ... ـی مذموست لباسی است که آدمی بآن مشهور و انگشت
نمای خلایق گردد چنانکه در کافی از حضرت ... عبد الله علیه السلام منقولست که ان الله یبغض شهرة اللباس
یعنی بدرستی که خدای تعالی دشمن میدارد شهرت لباس را و در همان کتاب از همان جناب مرویست که کفی بالمرء
خزیا ان یلبس ثوبا یشهره او یرکب دابة تشهره یعنی مرد را همین ننگ و عار بس که جامه پوشد یا چارپائی سوار شود
که باعث شهرت او گردد و نیز از آزاده سرو چمن امامت و خونین کفن عرصهٔ قیامت حضرت امام حسین علیه السلام
که من لبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبا من النار یعنی کسی که جامه پوشد که باعث شهرت
خدای تعالی روز قیامت جامهٔ از آتش و مخفی نماند که لباسی که باعث شهرت میشود بر چند قسمست
ـس گران بها باشد و از انجمله صاحب آن از زی امثال و اقران خود تفاوت بیرون رفته
ی مردمان گردد دوم آنکه از غایت درشتی و کثافت و کمال زبونی و فلاکت پوشند و خود را مشهور
سازد و در زبونیها افسانه چون پلاس و نمد بجای قبا پوشیدن غزل و ریسمان عوض کمربند بر میان بستن و امثال
آن چنانکه رسم بعضی از تمام فریبان بی بهره و ارباب شهرت طلبان مرید پرور است و ممکنست که احادیث
مذکوره شامل این هر دو قسم باشد پس لایق آنست که در امر لباس هر یک از اصناف ناس شیوهٔ تعادل
مرعی داشته دست از دامان اعتدال و میانه روی برندارد و سرکشی نفس فرمان نهاده و پیروی امثال و اقران
التقط را بنای جنس بر صحرای خود ... ی خود را بی تکلف نگذارد گویند عمر بن عبد العزیز که از خلفا و ملوک
سلوک امتیاز تمام داشت پسری بود انگشتری تمام کرد که نگین آنرا بهزار دینار
خریده بود چون این خبر بپدر رسید نامه بوی نوشت که آن انگشتری
وازدرهٔ فقره انگشتری لب زد و بران نقش کن که رحم الله امرء
خود شناسد و از حد خود تجاوز ننماید دیگر از جملهٔ لباسهای
ـت جامه ایست که باطن آن نه در خور ظاهر و میتنش
ـسان برید شده باشد و لباسی چنین که از دور نمایش

هم رفته وانواع ... باشد نزد اهل تمیز چون لباس کفن
ن مرض بود است وجامه ... پیراهنش در دست هزار گونه شبهه بوده
پوشیدن آن در نظر پاکدامنان مانند کشف ... قبای آلی که نخش از دوک پیرزالی بزرگ
شود در نظر سوختگان تقوی آتش سوزانست ... محمودی آب و رنگ پذیرد در دیده مردان خدا
حیف زنان مبارک قبایی که سوزن گزین والماد وخته شود ... بی انزوای با خلق جفا اندوخته کرده
چه بودی اگر این قوم وشوخ وشنگ چنانکه در باب آب ورنگ جامه ساعی اند در حلیت واباحت آن نیز میبودند
واینهمه سعی وتلاش که در خوبی طرح وقماش مینمایند صد یک آن در پاکی معنی مینمودند ای کاش دیده بصیرت
این جمع لاهی لبس آگاهی روشن شدی تا چنانکه نقاست ظاهر را می بینند نجاست باطن را نیز دیدندی و برهنگی
وکثافت صوری تن در داده دامن رغبت از آلایش معنوی برچیدندی سنایی دیده وقتی کی بر اکنده
زنده ها زیر جامه رشته‌ها گفت این جامه سخت خلقانست گفت هست آن من چنین بالنست چون
نه جهم دین جامه لابد نباشدم به ازین هست وپاک حلال وزنگین بروی نه حرام وپلید ونگ
چون نمازی و چون حلال بود آن ز ابریشم حلال بود **مجلس هفتم در شهوت مجالست حریفان** ظرافت چو
غفلت پیشکان بی آب رو وعمر عزیز را مانند عود شعله آواز رود وسرود ... سوختن وابطال کرده
ودلال تکلیف ساقی سعادت نشاه باقی را بنشاه هستی فروختن ... ای طالب حریم ... تحقیق
والهام من رحیق التوفیق که آدمی مدنی بالطبع را همیشه در گوشه تنهایی نشستن ودر آشنایی وآمیزش بر روی
خلایق بالکلیه بستن متعسر بلکه متعذر است چه هر کسی در امر معاش ومعاد با عقلان وانصار محتاج ودر اختلاط با جمعی
از عوام وخواص ناچار وبی علاجست لیکن عاقل با فراست وهوشمند صاحب کیاست چاره بنظر تحقیق وتمیز
گشوده از کمال قدرانم فرق بینی واز فرق خاص وعام همنشینی اختیار کند که مصاحبتش سبب تضییع ...
وآشناییش باعث بیگانگی از درگاه خدای عز وجل گردد بلکه بحسن موافقت وفیض مصاحبت
ساعی وزبان حالش نفس سر ... بوار از ... گمراهی لب ... همراه آگاهی ...
آفرینش حضرت سید الانام علیه وآله افضل الصلوة والسلام
من مجلس قال من یذکر الله رؤیته ویزید فی عملکم منطقه ...
حضرت عیسی بودند با آنحضرت گفتند که یا روح الله با که ...
او خدا را یاد دهد اندازه وگفتار او بر علم ودانش ...

کلک من ... **نیست که مثل الجلیس الصالح**
... نشین صالح چون عطار ... ب الکیر ان لم یحرقک من شرارها
... این بیماند صاحب کوره است چون حداد ... ره جوید بهر از مجالست او معطر وخوش
... ره روش بتو نرسد پر ظاهر است که سالکان ... صغار وامثال آن ایشان اگر بسبب ...
... عمر ذره زندگی نیست وچنانکه آدمی روز وشب ... طریق فنا وتا جوان مند در دنیا برای
درهم ودینار خود را از کیسه بیان حوادث ... نگاه پاس میدارد واگر پاره ازان بصرف ارکیسه او در غلطد
از آنجا بکیسه دل میگذارد سرمایه عمر وزندگی را نیز میباید از نظر آن نفس وهوا وراهزنان طریق هوی که از پی
محافظت نماید ودر فوت هر نفسی از انفاس عمر که نه بر یاد خدا گذرد که عمری است تأسف بر هم ساید واین جوهره
خطیره واین گوهر بی همتا ونظیر را از دو ... ربا بینده تر از مصاحب ناجنس وآفتی عظیمتر از مجالست شیاطین الانس نیست
در مبدأ احوال فکر کردار وگار واطوار ایشان باشد اما رفته رفته بر بایند کی لطایف وخوش آینده که
... رواز ادراک قبایح افعال واقوال ایشان چشم گوش دل را کور وکر میسازند ونرم نرم ابلیس را
... ساخته کشیده ودر ورطهای سخت سخت می اندازند وقتی خبردار میشود که سرمایه عمر عزیز را ضایع ساخته
... ایام را بقمار هوس بازی حریفان در باخته است **مولوی** ای برادر میگریز از یار بد یار بد بدتر بود
... مار بد یار بد زهرش تراب بر جان زند یار بد بر جان وبر ایمان زند **مجلا** آیینه دل که جلوه گاه یاد دوست ومظهر اشعه
انوار اوست وبنده بتوسط آن با خداوند خود آشنا وازان روزن در نظاره گلشن آثار عظمت وکبریات
از زنگار همنفسی این دشمنان دوست نما تیره واز شومی مصاحبتشان بلهو ولعب دلیر وخیره میشود وچشمی که در نگار
خانه کائنات جهة دیدن آثار صنع کردگار ودر گلشن روزگار برای چیدن گلهای اعتبار آفریده شده راه
... میکرد وگوشی که لایق گوشوار مواعظ ونصایح دلنشین وشایسته دری سخنان خدا ورسول
... اکابر دین است وادی نقل حرفهای باطل ومدخل هزار پی سلسله سخنان الاباطیل
... ذکر الهی وتکرار شکر آلاء نامتناهی شرف اختصاص یافته مسواک
... اسرایی میشود ودرج دهانی که بجهت پرده عیب پوشی
... پرده مردم بی ناموس واز هرزه گویی مانند دست
... همی انفرقه شقاوت آثار رو متضاد همنشینی
... دیده نماند که چند مفسده است که اغلب بر مصاحبت

۷۰

… در ترتیب میشو … ت اجتناب از لغو بی سعادت میشو…
بی دهر زه خندی که سیلاب … و قار و تمکین است و بنده بان از خفیف…
در حصار عافیت دین و دنیاست محروم … ول که اعظم جمیع مصیبهات مبتلا میکردد
زنده فکر است دل تا از سخن لب بسته ایم ■ … است آواز ما ■ حضرت عزت و متکلم فی ا…
جل شانه در سوره ق میفرماید ما یلفظ من قول الا … که بیرون نمیکند آدمی از دهن خود هیچ
سخنی یعنی هیچ کلامی تکلم نکند مگر آنکه نزد او باشد … نگهبانی است مهیا و آماده که ضبط آن مینماید گویند مراد آن
دو فرشته اند که بر یمین و شمال آدمی جا می دارند و افعال و اقوال او را ضبط کرده دقیقهٔ فرو نمیگذارند و حضرت امیر المومنین
علیه السلم از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت فرموده که ان ملکیک علی ثنیتیک لسانک قلمهما و ریقک
مدادهما و انت تجری فیما لا یعنیک و لا تستحیی من الله و لا منهما یعنی که نشیمن دو فرشتهٔ تو بر دندان پیش است
زبان تو قلم ایشانست و آب دهن تو مداد ایشان و تو جاری میشوی در آنچه بکار نمی آید یعنی …
و شرم نمیداری از خدا و نه از ایشان ■ و از حضرت امام زین العابدین علیه السلم … است که …
یشرف کل یوم علی جوارحه فیقول کیف اصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا یعنی زبان آدمی مشرف میشود بر …
او و میگوید چگونه صباح کردید میگویند صباح کردیم بخیر و خوبی اگر تو ما را بگذاری یعنی حال ما خوش است اگر …
خوشی و آسیبی نرسد وحشی زبان بسیار سر بر باد داده است ■ زبان سر را عدوی خانه زاد است ■ عدوی
خنجر تیز کرده ■ تو از خصم برون پرهیز کرده ■ … خموش کبک کوهساری ■ از آن شد طعمهٔ باز شکاری ■ اگر هیچ
زبان می بسته در کام ■ نه خود را در قفس صید … دام ■ خموشی پرده پوش راز باشد ■ زبانه سخن غماز باشد
شاهد حسن اخلاق بی زیور صمت بچشم اهل نظر نیاید و مختفر خوبی اطوار بی مهر خموشی در تکیهٔ شناسایی ارباب تمیز اعتماد
نشاید ■ از جمله فواید خاموشی هفت فایده است که هر یک از آنها نیز متضمن چندین فایده است اول …
بی رنج و عنا دوم زینتی است بی … برنوید های گران بها سیوم هیبتی است …
چهارم حصاریست بی احتیاج بحراست و پاسبانی پنجم آنکه آدمی را …
ایشان مستغنی میسازد ششم آنکه کرام الکاتبین را از رنج نوشت …
و خازن گنج خانهٔ قلوب ■ و از حضرت بهتر عالم صلی الله علیه و آله …
فضلات لسانه خالص یعنی آنکه خوشحال کسی که …
کرمن حفظ لقلقه و قبقبه و ذبذبه دخل الجنه یعنی کسی که …

… ز باد شاه ضبط کرده اند که … کی جا تنها از زبا…
… ن هوشیار از شنیده هیچ گفته هرگز … عام و بسی گفته که از …
… خاک و خون خفته ام و دیگری گفته که … پیشتر است از گفته آنچه نگفته ام میتوانم
گفت و آنچه گفتم دیگر نمیتوانم نهفت … گفتن سخت تر باشد از پشیمانی نگفتن
و دیگری گفته هر حرف که از زبان … رف مرا از خود ببسته و هر حرف که نگفته ام مالک
آنم خواهم گویم و خواهم نگویم مصحح این … خبر حضرت سید کاینات است صلی الله علیه و آله
که در حدیث معراج در طی ذکر عجایبی که در آن شب ملاحظه کرده بود فرموده اند که سوراخی دیدم که گاوی بزرگ
از آنجا بیرون آمد و میخواست باز بجای خود رود و نمیتوانست گفتم ای جبرئیل این چیست گفت این
مثال مردیست که سخن بزرگ از دهن بیرون اندازد و پشیمان شود و خواهد که بوضع خود باز گرداند نتوا…
… وصایای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که ابوذر غفاری را رحمه الله در آن مخاطب ساخته
… بیان کرده اند هست که فرموده اند علیک بالصمت الا من الخیر فانه مطردة للشیطان
… عنک و عون لک علی امر دینک ملخص معنی آنکه بر تو باد بخاموشی مگر آنکه سخن خیری گویی که خاموشی
… شیطان را از تو میراند و در امر دین یاری میدهد کار تست ابوذر گوید گفتم یا رسول الله زدنی
فرمود ایاک و کثرة الضحک فانه یمیت القلب و یذهب بنور الوجه یعنی حذر کن از بسیاری خنده
که آن دل را میمیراند و نور رو را زایل میسازد و در صحف موسی علی نبینا و علیه السلم مذکور است
که عجب لمن ایقن بالموت کیف یفرح و لمن ایقن بالنار کیف یضحک حاصل مضمون آنکه تعجب است
از حال کسی که یقین داند که خواهد مرد چون خرم و شادمان میشود و کسی که یقین داند که آتش جهنم خواهد
… دن میسگرد و در … امالی شیخ طوسی رحمه الله از حامی روز پرسش و ساقی کوثر امر نش
علیه السلام منقولست که خندهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسم بود یعنی …
… گروهی از جوانان انصار گذشت و ایشان با هم گفت و گو میکردند و خنده های
… لا من غره منکم امله و قصر به فی الخیر عمله فلیطلع فی القبور و لیعتبر
… صل معنی بخبط ظاهر آنکه ای جماعت از شما هر کرا آرزوش
… شته نظر کند در حشر مردگان از روی اعتبار
… ت یا ذکر مرگ ویران کننده بنای لذاتست در مجموعهٔ ورام …

٦١

با غرور هم

... الله علیه منقول ...

... فی الدنیا والموت یطلبه و ...

... رضاحک ملأ فیه لا یدری ا... خلاصه معنی آنکه سه چیز مرا تعجب آورد ...

آید یکی کسی که درآرزوی دنیا و کارها و امید بر این ... آنکه مرگ در طلب اوست وکسی که از آن ...

غافلست با آنکه مرگ از وغافل نیست وکسی ... که نداند که پروردگار عالم بر وخشنا کست

یا از و راضیست وسخن یکی ازهوشمندانست که چنانچه ... پل فرض در بهشت که جای شادی

وسرورست کمال تعجب دارد خندیدن اهل دنیا نیز در دنیا ... ره وغم وسرای مصیبت وماتم است

نهایت استبعاد وتعجب دارد ودرکافی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده که آنجناب میفرموده اند

که لا تبدین عن واضحة وقد عملت الاعمال الفاضحة ولا تأمن البیات وقد عملت السیئات خلاصه معنی آنکه

دندانهای خود را واکرده مخند وحال آنکه کردی عملهای که باعث رسوائیست در آخرت با در دنیا نیز وایمن مباش

از غافل رسیدن غضب الهی وسطوت پادشاهی وحال آنکه مرتکب گناهان شدی وهمانا از حضرت

علیه السلام مرویست که بر جوانی گذشت که میخندید آنحضرت بسر انگشت زبان حکمت بیان

ازخواب غفلت مالیدن آغاز کرده بمضمون ادا فرمودند که آیا از پل صراط گذشته گفت نه فرمود

خواهی رفت یا بدوزخ گفت نه فرمودند فما هذا الضحک یعنی چون از پل صراط نگذشته ودر اندیشه بهشت

فارغ البال گشته پس این خنده چیست گویند آن جوان را بعد از این نصیحت دیگر کسی خندان ندید ودر خبر آمده که بحضرت

مقدس نبوی صلی الله علیه وآله جبرئیل سؤال فرمود که مالی لم ار میکائیل ضاحکا قط ما حاصل آنکه سبب چیست که من

هرگز میکائیل را خندان ندیدم گفت ما ضحک میکائیل منذ خلقت النار یعنی نخندیده است میکائیل از آن وقت

باز که آتش جهنم آفریده شده است ومنقولست که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بقومی گذشت جوانان ...

شادی ونشاط مشغول بودند فرمود این چه حالست گفتند بیکاریم فرمودی نبیدارید که مکاه

کاریست که اگر بآن مشغول شوید یکساعت فارغ نباشید وازحضرت ...

ماثورست که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم علی انفسکم کثیرا عن ...

وبرحال خود بسیار بگریستید مجملا وقت تهیه سفر عقبی از آن ...

که مسافران را فرصت بایستن باشد بهر جای بعیش ...

وآمد اجل رسنده وشتابنده ودر قفا وچون طول ...

را آخرتی در کمین دارد بچه دست ودل کل نشاط ... ازجمن ساط تواند ...

... ردیم لمؤلفه درین باغ چوغنچه ... ناپسند ...

چو برگ ... که فردا شوی دست فرسوده مرگ ... هم از غیرت خویش آسوده تر ... که چون

... اک با دیده خون چکان بسازیم برگ ره ... آنجهان چو برگ خزان ترک خامی کنیم ... برون زین چمن شاد وکامی کنیم ... درین

گلشن از دیده اشکبار ... بگرییم بر خود چو ابر بهار ... دیگر از جمله مفاسدی که فرزند آتش ... بدان ودکل گلستان صحبت

بخزد آنست غیبت مومنان ... انست ... وانچه ازین قبیل باشد چون گمان بد در حق مردم بردن

ودر پی آن کردن عیوب کسان قدم ... تفتیش افشردن ودروغ گفتن وافترا بستن وبناخن فتنه

گری وسخن چینی خاطر برادران دینی را خستن اما غیبت عبارتست از غایبانه تصریح یا اشعار بعیب کسی کردن

بعنوانی که اگر آنکس بشنود آزرده شود واین صفت خبیثه ناپسند که در روزگار کمال بیکاران ونقل مجلس هرزه

نالان گردیده در مذاق اهل ایمان بنص صریح قرآن بمنزله خوردن گوشت میته است قال الله تبارک وتعالی

الحجرات ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا حاصل معنی بقول مفسرین آنکه

... نکند بعض شما بعضی را آیا دوست میدارد احدی از شما آنکه خورد گوشت برادر خود را در حالتی

... مده آن گوشت یا آن برادر یعنی غیبت کردن مانند گوشت برادر مرده خوردنست واز جناب

... ماب نبوی صلی الله علیه وآله منقولست که من اغتاب مسلما او مسلمة لم یقبل الله تعالی صلوته ولا صیامه

اربعین یوما ولیلة الا ان یغفر له صاحبه یعنی کسی که غیبت کند مردی یا زنی مسلمان را قبول نکند خدا تعالی

نماز وروزه او را چهل شبانه روز مگر آنکسی که غیبت او کرده او را بحل کند ونیز از آنحضرت صلی الله علیه وآله

ماثورست که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة

لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه یعنی حذر کنید از غیبت کننده را نمی آمرزد تا آنکسی که غیبت او کرده او را

... هم از آنحضرت صلی الله علیه وآله در خبرست که من اغتاب امرا مسلما بطل صومه ونقض وضوءه

... فه رائحة انتن من الجیفة یتاذی بها اهل الموقف یعنی کسی که غیبت کند مرد مسلمانی را

... بشکند ومی آید در روز قیامت بعرصه محشر در حالتی که آید ازو ...

... ان دمیدن بو با از آنکس آزرده ومتاذی گردند ونیز

... محفل نشینان قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه وآله

... که شب معراج که مرا بآسمان بردند بر قومی گذشتم که روی های

... مد از جبرئیل پرسیدم که ایشان چه کسانند گفت آنکسانند که غیبت

فان الغیبة ...

٦٢

[illegible]

بردم پسندیده هم از آنجا ... همون که خلاصه آن این است که در
بنده را می آورند و در پیش خدا ... حساب الهی بامیدوار زند و نامه عملش را باو میدهند
در نامه خود کرده حسنات خود را که در دنیا کرده بوده در آن نمی بیند میگوید الهی این نامه عمل من نیست
چه طاعات خود را درین نمی بینم میگویند در جواب او که ان ربک لا یضل ولا ینسی ذهب عملک باغتیاب
الناس یعنی بدرستی که پروردگار تو غلط نمیکند و فراموشی بر او روا نیست عمل تو بسبب غیبت کردن این
باطل شد بعد از آن دیگری را می آورند و نامه عملش را باو میدهند طاعات بسیار در آن می بیند میگوید
الهی این نامه عمل من نیست چه این طاعاتی که درین نامه ثبت شده من نکرده ام میگویند که فلان کس غیبت
تو کرده بود حسنات او بتو داده شد گویند شخصی غیبت یکی از زهاد کرده بود چون خبر بزاهد رسید طبقی رطب
از برای او فرستاد و رقعه نوشت که شنیده ام که تو حسنات خود را بجهت من هدیه کرده خواستم تلافی
احسان تو کنم چیزی که با هدیه تو برابری کند مقدور نبود معذور خواهی داشت عجب از ابنای زمان
و بسیار عجب که با کمال بخل و خست و نهایت پستی همت که از غم دیناری سالها بیمار
در همی عمرها در هم معنی جود بگرد وجود شان هرگز نگشته و اندیشه گذشتن از اموال خاطر
چگونه از طاعات و حسنات خود که حاصل مزرع زندگانی و سرمایه سعادت جاودانیست مفت و
میکنند و کیسه عمر عزیز که انبان را بباد دستی نفسهای لغو هرزه درا از نقود حسنات تهی ساخته جهت
روز بازار قیامت متاع حسرت و ندامت میخرند گویند یکی از ارباب هوش شخصی که یکی از دشمنان
و بدخواهان خود را غیبت کرده بود از روی نصیحت و نیکخواهی خطاب کرده گفت که ای مسکین از
دادن دنیای خود بدوستان بخل کرده بر سر یک دینار ارزیزی و در بذل آخرت خود بدشمنان مضایقه نکرده خود
و سخا و رندی عقلا در آن بخل معذورت نمی دارند و باین سخا از جمله کرمهات نمی شمارند و مخفی نماند
غیبت کردن غیر آنچه استثنا در موضع خود بیان کرده اند در آیین شریعت
آن نیز حرام و نامشروعست و چنانکه سر انگشت زبان را بزهر ش
رخنه گوش را نیز از تطرق این زخرفات باطل و سخنان بیهوده
از حضرت سید الانام علیه و آله افضل الصلوة والسلام مرویست
القائل والمستمع لها شریکان فی الاثم یعنی منزه دارید گوش
گوینده و شنونده آن هر دو در گناه شریکند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۶۳

... یعنی شنونده غیبت یکی ... گی گوید شبی در ... بر مردم
... نزد من آورده گفت بخور گفتم چون مرده ... غیبت فلانی میکردی گفتم نه اگر
... نام او را بخیر و شر نبردم گفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی گویند آن بزرگ بعد ازین
واقعه مجلسی را نگذاشت که در حضور او غیبت کنند تا وفات نمود مجملا ازین قبیل روایت و قصه
در مذمت این شیوه زشت خبیث بیش از آن وارد است که خامه بیان را استقصای آن میسر باشد
و قطع نظر از آن بر هر عاقل صاحب شعوری ظاهر و معلومست که خلق عالم همه اسباب هم و یکدیگر را
معین و نصیرند و در تمشیت امور و مهمات از یاری هم ناچار و ناگزیرند و معنی بی تشیید مبانی
دوستی و وداد و تاکید قواعد صداقت و اتحاد صورت نمی بندد و در دوستی و محبت بهم راعات شیوه
حفظ الغیب و احتراز از بد گویی و عیب جویی آنان هیچ دوستی بحصول نمی پیوندد بلکه بنای دوستیهای
هفت ساله مستحکم زیر و زبر و آتش بغض و کینها در کانون سینها روشن و شعله ور میگردد و بسی خطر
... ب از هم دریده است و بسا ابواب شناسایی که ازین جهت خاک ریز گرد کدورت گردیده
... ی که بمقراض دوزبانی رشته الفت بریده از هم گسسته اند و بسا دوستان قدیمی که دشمنی
... با هم گرو کرده کمر عداوت یکدیگر بسته اند حاصل این خوی زشت ناپسندیده دوستان را دشمن
میسازد و دشمنان را دشمن تر و هر گاه تو عیب ایشان گویی ایشان نیز عیب تو خواهند گفت و چنانکه تو عیب
ایشان نمیپوشی ایشان هم عیب تو نخواهند نهفت پس فی الحقیقه بعیب گویی کسان پرده افتادن خود را
رسوا ساختن و تیغ زبان بر دیگران آختن بر خود نواختن است مرد عاقبت اندیش میباید حفظ ناموس خویش
نماید و بکلید زبان درازی قفل دهان بسته مردمان را بر خود نگشاید لمولفه عیب تو خواهی نگویم چشم
تا خموشی میتوان خاموش کردن گوهر است :: دیگر آنکه چه عیب از برای دیگران اثبات میکنی که خود
اگر هم نباشد همین عیب ترا بس که اوقات شریف را رایگان بهرزه و گیلی
و عمر دراز را چون درگذران بمردار خواری غیبت کسان ضایع میسازی
... مردمان را کمال خود شماری و ندیدانی که هنر و کمال آنست که دیده
... یک چند باصلاح حال خویش پردازی و دست تعرض از گریبان
خود را بصیقل مجاهدات از زنگ عیوب عملی مصفا سازی لمولفه
... از غول خود عیب نمای دگران باش و اما بگمان در حق مردمان چون در فعال

واو... مرض المجلهای ... ارادست از پی بردن و همچنین ... 
شمردن نشان بد ذاتی و بدطینتی ... و شیطان سیرتی اهل ایمان را اجتناب ازین ...
ناصواب واجب و لازم است و متقیان را تطهیر دامن وجود از لوث این صفت نامحمود فرض و متحتم
قال الله تبارک و تعالی فی سورة الحجرات یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا
حاصل معنی آیت سرا پا هدایت بقول مفسرین آنکه ای کسانی که ایمان آورده اید اجتناب کنید و ترک
نمایید بسیاری را از ظن گفته اند مراد ظن بد است در حق برادران مومن بدرستی که بعض ظن گناه است
و تفتیش مکنید اموری را که بر شما مخفی باشد از عیوب و شوآت مردمان و از سیراب جویبار تبیین حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه وان یظن به ظن السوء یعنی
بدرستی که خدا تعالی حرام ساخته است از مسلمان خون او و عرض او را و آنکه گمان بد در حق او برده شود و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اذا اتهم المومن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث ا...
یعنی چون تهمت کند و گمان بد بری برد مومن به برادر دینی خود که در او نباشد بگدازد ایمان از ...
میگدازد نمک در آب و از باغبان گلشن دین حضرت امیر المومنین ماثورست حدیثی که حاصل ...
که کار برادر دینی خود را بر بهترین وجوه حمل کن تا ظاهر شود بر تو چیزی که ترا از آن برگرداند و سخنی که از برادر
تو سر زند و محمل نیکی برای آن یابی گمان بد بر آن مبر و منقولست که حضرت ابی عبد الله علیه السلام در توضیح معنی
حدیث مشهور عورة المومن علی المومن حرام فرموده اند که ما هو ان ینکشف فتری منه شیئا انما هو ان تروی
علیه او تعیبه یعنی مراد آن نیست که کشف عورت و اسافل بدن او شود و تو چیزی از آن را بینی مراد آنست
و غیر این نیست که روایتی کنی که فرو بکاهد آن مومن را یا عیب او را اظهار سازی و آورده اند که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام با حواریین بر سگ مرده گذشتند حواریون گفتند که چه گندیده است
سگ حضرت روح الله فرمودند که چه سفید است دندانهای آن همانا مراد آنحضرت ...
آن جماعت و تنبیه برین معنی بوده که بنده هاییر پیوسته نظر بر عیوبهای ...
و سوآت احدی ننهد و نفس پاک صفت را از عیب جویی هر آفریده ...
طبع را بدین فضایل و نفرین رذایل عادت دهد و از حضرت ابی ...
العبد الی الکفران یواخی الرجل الرجل علی الدین فیحصی علیه زلاته لیعیره ...
بنده بکفر آنست که شخصی با شخصی برادری دینی کند پس لغزشها در بر او ضبط کند ...

ملح م

... ید و از بهتر عالم صلی الله علیه و آله ... یت که متتبع ملکسید ...
... بی مر بر عثرات مومنان یعنی لغزشها و کار ... یمان را که بدرستی که کسی که متتبع کارها
ناشایست برادر مومن خود کند خدا تعالی نیز متتبع کارهای ناشایست او میکند یعنی آنها را منظور میدارد
و وا میگذارد و کسی که خدا تعالی متتبع افعال ناشایست او کند او را رسوا میسازد اگرچه در درون خانه خویش
باشد گویند مضیع سنت و کتاب عمر بن الخطاب لعنة الله علیه شبی در مدینه میگشت از خانه روشنی چراغی
دید و آوازی شنید از دیوار بالا رفته صاحبخانه را که امیة بن ربیعه بود دید با یاران خود بشرب
خمر مشغولند عمر ایشان را از آن نهی نمود و زبان بتهدید و تخویف ایشان گشود گفتند ای عمر
اگر ما مرتکب یک گناه شدیم تو بچند عمل منکر اقدام نمودی گفت چون گفتند اول آنکه حق سبحانه
و تعالی فرموده است که ولا تجسسوا و تو مخالفت آن کرده تجسس نمودی دوم فرموده که ولا تاتوا
... ت من ظهورها و تو برخلاف آن بدیوار برآمده داخل خانه شدی سوم فرموده که ولا تدخلوا
... تکم حتی تستانسوا و تو بی اذن ما در آمدی عمر از آن سخن ملزم و خجل شده بیرون رفت
... وغ گفتن بی آنکه ضرورتی شرعی داعی بران باشد خود صفتی است که آدمی را در دیدها خار و خوار ...
... رد و شیشه قدر و قیمت مرد را از طاق دلها می اندازد و زنگ بنای خواریست و سنگ اساس
بی اعتباری سرمایه اندوه و ملالت و سرچشمه عرق انفعال شکست قدر گفتگوست و آواز ریختن
آبرو و برق خرمن عزتست و سحاب عرق خجلت خط بطلان نیکوییهاست و دود دل زنگ سیاه دل و
ریشه نخل بیزاریست و میوه نهال بیماری خشک مغز است که ازین سموم جانسوز عافیت گداز غوطه در بحر صفا
خیر انجام سعادت آغاز زند و از مهلکه گرداب کجی و فساد خود را بسفینه راستی و سداد افکنده که حصار امن
... نت و فانوس چراغ ایمان آب گلشن حیاتست و راه کشور نجات است بکل کردن اقتدار است
... ارکلید در دولت و پرچم علم نصرت خازن گوهر آبروست و صف شکن معارک
... ... کان تیر سخنان آلت شکار دلهاست و ناخن گره‌گشای عقد ارباب
... ادی بدرقه راه سلامت و فلاخن سنگ ملامت سد راه کلاه‌سازیست و ...
... ... ست و جاده سر منزل انتعاش فراش بساط زندگی است و نهال گل شکفتگی
... ... بستان در رو نهانشاهد خوبی کردار است و مهر محضر گفتار زیور شعله ...
... ... های ازین است و جاروب خاشاک تشویش شانه طره سخن گویست و آینه

. … روی رو نکو جر … باران صبح نجست از در نکویی

بر چهره میکشند و صبح دوم از … بر گوشه سرشکند موج سراب از در دغلو

آواره بیابانها بکرده وقتیکه دل آب از صدق و صفا بر فرش گل و ریحان میغلطد گمان آنکه نهادی کس از کش

این در آتشست و نیز از راست خاکی دلنشین نشان همبزم آنکه سوختن را از راست و صفا از راستی نشین و پیوه

بنا آتش زند را آنکه نهادی پای بر سنگ می آید و شمع از راست زبانی با مهر تا بان هم چشمی می نماید

نقد روکش را از شافی چشکی در آتش می نشانند و شاهین ترازو را از راست زبانی سیم و زر

در قدم می فشانند چشم احول از آن عیب صورتها گشته که یکی را دو میگوید و آینه صافدل

از آن رو در کنار سیمبران جای کرده که طریق صفای پوید تخم نام و نیک در مرز و بوم دور و

نزدیک جز بدست راستی نتوان کشت و رقم عزت و اعتبار بر صحایف لیل و نهار بخط چلیپای

کجروی نتوان نوشت جامه نیکنامی بر قامت عمر گرامی جز بسوزن راستی نتوان دوخت و شمع

در شبستان روزگار جز بنور صدق نتوان افروخت حضرت یگانه بیچون و دانای

بیرون چل شانه در سوره توبه ببشارت صادقان و منع سیر و انقضا از ایشان اثر کرده فرمو

که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و از رسالت صدق و صفا حضرت مصطفی صلی

ماثور است که علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر والبر یهدی الی الجنة یعنی بر شما باد براست گویی که براستی

که راست گویی هدایت میکند این کس را به نیکی و نیکویی هدایت میکند بهشت و عمرو بن ابی المقدام روایت

کرده که بار اول که بمجلس حضرت ابی جعفر علیه السلام داخل شد بمن گفت که تعلموا الصدق قبل الحدیث

احتمال دو معنی دارد یکی اینکه مراد از حدیث معنی اصطلاحی باشد که عبارتست از کلام معصوم و چون راوی

مذکور در مجلس اول بوده که بشرف خدمت آنحضرت رسیده آنحضرت جهت تعلیم و تنبیه او که …

بیرون رود بهمان روش نقل نماید و از تغییر و تصرف احتراز لازم دانسته در روایت

نه بما یه فرموده باشد که تعلموا الصدق قبل الحدیث یعنی اول راست گویی را

خاطر و ملکه خود سازید و بعد از آن سخنان ما را دوم اینکه حدیث بمعنی لغ

و مراد آنجناب این باشد که اهتمام در رعایت شیوه صدق بکنید

که راست گویی آموزد و هنوز بزبان نیامده شمع زبان را بنور صدق برا …

ماثور است که لا تنظروا الی طول رکوع الرجل وسجوده فان ذلک شیء اعتا …



… صدق صدیقه وادا اما … رکوع و سجود …

… طوبی او سازید چه بدرستی که آن خبر … پس الزرک آن کند او را از حقیقی

از آن جهت رو سیه هر و بنا برین ترک آن نکنید و لیکن تزکی کنید بصدق کلام و ادای امانتش و این روایت

خوبی و بدی او را در یابید و از سید عالم صلی الله علیه و آله مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن است که هرگاه

چون دروغ گوید پیغمبر و ملک لعن کنند او را و هفتاد هزار فرشته و بیرون آید از دهن او بویی گندی

تا بعرش رسد پس حاملان عرش نیز او را لعن کنند الی آخر الحدیث و مرویست که اذا کذب

العبد تباعد عنه الملک میلا من نتن ما جاء به حاصل معنی آنکه چون بنده دروغ گوید دوری میکند از او

فرشته یک میل راه از بوی گند آن دروغی که گفته است و هم از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست

که دروغ دریست از درهای نفاق و از آنسرور صلی الله علیه و آله سؤال نمودند که آیا مؤمن جبان و بخیل

باشد فرمود آری گفتند بخیل میباشد فرمود آری گفتند کذاب میباشد فرمود نه و مرویست

… علی بن الحسین علیهما السلام بفرزندان خود میگفت که اتقوا الکذب الصغیر منه والکبیر فی کل جد

… ان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترئ علی الکبیر حاصل مضمون آنکه بپرهیزید از دروغ خواه دروغ کوچک

… و بزرگ و خواه بعنوان جد باشد و خواه بطریق هزل و مطایبه چه بدرستی که بنده چون در امر

کوچک سهل دروغ گوید دلیر میشود بر دروغ گویی بزرگ و از آنحضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست که ان

الکذب هو خراب الایمان حاصل معنی اینکه دروغ ویران کننده بنای ایمانست و از جناب ولایت

مآب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوه والسلام منقولست که لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب

هزله وجده یعنی نمی یابد بنده مزه ایمان را تا ترک کند دروغ را خواه دروغی که بعنوان هزل و مطایبه

باشد و خواه از روی جد و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله ماثور است که ویل للذی یحدث

… فیکذب به القوم ویل له ویل له ویل له خلاصه معنی اینکه وای بکسی که سخن کند و دروغ بگوید تا

… وای او را وای او را وای او را مخفی نماند که در چند موضع ارتکاب کذب را

… شرعی که در اول این بحث قید شد عبارت از آنهاست یکی آنکه ظالمی

… مثلا باشد و کوته خاطر را نباخن جور و ستم خراشد در آنوقت اگر کسی

… ن جورش را از چنگ بیداد آن بد اندیش رهانند نموم نخواهد بود دیگر آنکه

… را دوکس … نه اشتغال داشته و هنوز خاطرشان بآتش کینه یکدیگر تافته باشد سخن دروغی گوید

و باب این سخن را من خیر [illegible] در وقت جنگ و جدال و اشتعال نیران
که در هیجا بگرفتن انتقام ملک گیرا [illegible] صحبتها از تندی آتش کینها بر سر آمده باشد بمقتضای
الحرب خدعة مکری بازد و بدو حیله کند دروغی خصم زبردست را مغلوب و زیردست خود سازد دوم
آنکه کسی بحسب اقتضای وقت با اهل و کسان خود وعده کند که فلان چیز برای شما خواهم خرید یا خواهم آورد و با امتثال
آن و قصد وفا بآن وعده نداشته باشد مصداق آنچه مسطور گشت ذکر یافت در حدیث است که از امام بحق
ناطق حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام ماثور است و یکی در جامع الاخبار و دیگری در کافی مذکور است اما
اول آنکه فرموده الکذب مذموم الا فی امرین دفع شر الظلمة و اصلاح ذات البین یعنی دروغ مذموم است
مگر در دو چیز یکی دفع شر ظالمان دیگر اصلاح میان مردمان و دوم آنکه فرموده که کل کذب مسئول عنه صاحبه یوم
القیمة الا کذبا فی ثلثة رجل کائد فی حربه فهو موضوع عنه او رجل اصلح بین اثنین یلقی هذا بغیر ما یلقی به هذا یرید
بذلک الاصلاح ما بینهما او رجل وعد اهله شیئا و هو لا یرید ان یتم لهم حاصل معنی آنکه هر دروغی [illegible]
در روز قیامت از ان خواهند پرسید و بسبب ارتکاب آن مورد عتاب خواهد گردید [illegible]
در سه موضع یکی مردی که در حرب از روی کید و خدعه دروغی گوید پس آن دروغ را بر او نمیگیرند یا مرد
اصلاح کند میان دو کس و هر کدام از ایشان که ملاقات کند سخنی بدروغ گوید و غرضش از ان اصلاح
باشد یا مردی که وعده کند با اهلش چیزی و اراده انجام دادن آن نداشته باشد و اما افترا که بدترین
اقسام دروغست در مذمت آن همین بس که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که من بهت
مؤمنا او مؤمنة بما لیس فیه بعثه الله فی طینة خبال حتی یخرج مما قال یعنی کسی که بهتان کند مردی
یا زنی را از اهل ایمان بچیزی که در او نباشد مبعوث کند او را خدا تعالی در طینت خبال تا برون
آید از عهده آنچه گفته است یا بآیه معنی که از گناه آن پاک شود راوی گوید گفتم که طینت خبال چیست
آنحضرت فرمودند که چرک و خونیست که بیرون آید از فرجهای زنان زانیه و اعظم افتراها [illegible]
[illegible] و رسول و ائمه معصومین است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین چنانکه شیوه جها[illegible]
خود فروشان بازار شید و ریاست که در وقت سؤال مسائل شرعیه و گفتگوی [illegible]
خود کردن عار دانسته بی تامل در مقام افاده و جواب در می آیند و [illegible]
عوام و جهال مقصود ساخته و زبان هرزه گوی بیهوده نال را دوال طبل [illegible]
از مضمون آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون اندیشه نمینمایند از حضرت امام [illegible]

[illegible] علیه السلام ماثور است که الکذب علی [illegible] و آله من اکبر الکبایر یعنی دروغ بر
[illegible] پیغمبرش صلی الله علیه و آله بستن از جمله گناهان کبیر [illegible] است که در خدمت آنحضرت گفتگوی
حایک یعنی جولاه مذکور شد که او ملعونست آنجناب فرمودند که انما ذلک الذی یکذب الکذب
علی الله و علی رسوله صلی الله علیه و آله یعنی نیست و جز این نیست که حایکی که ملعونست آنکسی است که می‌بافد
دروغ بر خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و اما سخن چینی و بهم انداختن یاران و برادران دینی در کوره
طبایع شعله آتش [illegible] است عزت گذار و بر ناپاکی و خبث طینت آدمی شاهدیست بلند آواز
چه ظاهر است که سنگ درشت گوئی مردمان را فلاخن آسا بجان شکسته مرغ دلها را با آن از هم ربایند آن
و رشته سخنان را چون جولاهان گوش کش دو باره تا کرده از دو جانب سه سرهم بافتن [illegible]
در برانگیختن غبار کینه میان دو مصاحب در برینه مانند گرد باد در تک و پو بودن و در سپردن
غبار فساد انگیز بد و یار عزیز شاطری ابلیس خبث اساس نمودن نه کار مردم خوش ذات پاک
[illegible] نه شیوه ارباب صلاح و سداد است چنانکه در کافی از سرور انبیاء و رسید مختار صلی الله
[illegible] و آله مرویست که فرموده اند الا انبئکم بشرارکم یعنی آیا خبر دهم و اعلام نمایم شما را به بدان شما
گفتند بلی یا رسول الله فرمود المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبراء المعایب
حاصل معنی آنکه بدان شما کسانیند که میان مردم آمد و شد میکنند بسخن چینی و جدائی میافکنند
میان دوستان و میجویند از برای بی عیبان عیبها و هم در ان کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام
منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که بهشت حرام است بر سخن چینان و در ارشاد القلوب
مذکور است که مردی بحضرت علی بن الحسین علیهما السلام گفت که فلان کس در باب تو چنین و چنین میگوید
آنجناب عبارتی در جواب فرمودند که خلاصه معنی آن اینست که بخدا قسم که رعایت حق برادر خود نکردی
[illegible] ندانسته سخنی را در حضور تو گفته بود و تو خیانت کرده آن را با من رسانیدی و حرمت ما را
[illegible] که بکار ما نمی آمد بما شنوانیدی آیا ندانسته که سخن چینان سگان آتش دوزخ اند بگو
[illegible] در حق من چنین و چنان گفته که بدرستی که مرگ ما را فرو میگیرد و قبر ما را تنگ
[illegible] یعنی ما هر دو خواهیم مرد و هر دو در خاک خواهیم خفت و قیامت
[illegible] و الله تعالی حکم میکند در میان ما و آورده اند که در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام قحط و خشکسالی شد آنحضرت سه مرتبه بدعای باران بیرون رفته از قبل دعا ایشان فراغی

نه سیدرست امیرخان … رت کلیم الله در انابت مناجات
که این کلیم ما ما قالوا انتخب قلم عیبی … ما سخن چنین است بشنوی او دعای شما را استجابت
دماغ شعور از مضمون خبر مزبور استشمام نتواند که صاحب این صفت چه قدر از رحمت الهی دور است که از
مشاهدت همراهی او دوست رو بر سینه مدعای جمع نهاده و در فیض بر روی خود بسته اند و قطع نظر از اخبار
مذکوره بر ظاهر است که بهرزه نالی دو دوست را از هم رنجانیدن و شکر شیرین میان دو عزیز تلخی
بهم رسانیدن جز قلب خود بر محک شناسایی این و آن زدن و رسوا ساختن عاقبت در بوته
خجالت و آتش شرمندگی گداختن نتیجه ندارد سخن … است که در میان دو دشمن چنان سخن گوی
که اگر دوست گردند شرمنده و خجل نباشی سعدی میان دو کس جنگ چون آتش است : سخن چین بدبخت هیزم
کش است : کنند این و آن خوش دگر باره دل : وی اندر میان کوربخت و خجل : میان دو تن آتش افروختن
نه عقلست و خود در میان سوختن و اما سخریه و استهزا با خلق خدا نمودن و در مقام اهانت و استخفاف
مؤمنان بودن بتصریح یا کنایت هر دم خاطر بیچاره آزردن و بعبارت یا اشارت هر لحظه
بدرد آوردن بخشش کردنی و ستم ظریفی از نفس جگر خستن و بسنگ سخنان پهلودار هر ساعت
شکستن به تندی مطایبات خنک گلهای شگفتگی اهل مجلس را بباد دادن و این شیوه را خوش مشربی و آیات
شعر ده و شوخ طبعی و لطیفه گویی نام نهادن چنانکه طور ابنای زمان و تیر روی ترکش کمالات این … است
بلکه کمالشان منحصر در آن خصلت که با صفت شرم و حیا و ملکه خشیت و تقوی جمع تواند شد نه انم … با
با چندین دعوی شعور و ادراک آداب شرع و دین و احکام قرآن و احادیث ائمه طاهرین را در بیابانه
دوست ازلی نبرده اند با مخالفت آنها را سهل دانسته تهدیدات و تخویفات زهره شکاف کتاب و سنت
بازیچه شمرده اند بر فرض اول سخن خصیه کی بی معنی و نامقبولست و بر تقدیر ثانی دعوی مسلمانی بیصورت و بی معقول
قال الله تبارک تعالی و هو اصدق القائلین ویل لکل همزة لمزة بعضی از مفسرین گفته اند که ویل
و همز بمعنی غیبت و لمز طعن در حضور یعنی وای مر هر غیبت کننده در خفیه را و طعن زننده
نیز گفته اند و نیز گفته اند ویل نام درکه ایست از درکات جهنم یا نام چاه ایست
چاه از برای کسانیست که بصفات مذکوره موصوف باشند و در
امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا
و لا تنابزوا بالالقاب مفسرین سبب نزول صدر این آیه و حاصل معنی آن را چنین گفته اند که ثابت

من نساء

… رگاه بمجلس ساوی از رفقاس صلی … و را از جهت گرانی گوش در …
… می دادندی که کلام او را خوب تواند شنید روزی … که مردمان یکرکعت از نماز صبح گزارده
بودند بنماز مشغول شد و چون یکرکعت گزارد و مردمان از نماز فارغ شده بودند تا او از نماز فارغ میکرد …
هر یک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخاسته پا بر مردمان می نهاد و میرفت تا بجایی
رسید که میان او و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یک کس بیش نبود وی را گفت در شو جای مرا بمن گذار
او گفت اصبت مجلسا فاجلس یعنی همان جا که داری بنشین و وی خشمگین شده همانجا نشست چون
روز روشنتر شد ثابت در او نگریست و گفت کیستی گفت من فلان ثابت گفت پسر فلان
بن فلانه و این سخن را از باب کنایه و طعن گفت چه مادر آن شخص در زمان جاهلیت بزنا و فجور شهرت داشت
آن مرد از شنیدن آن تعریض و سرزنش خجل گشته سر بزیر انداخت خدای تعالی این کلمه را از [illegible]
آیه فرستاد و بعضی گفته اند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان و فقرای صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان
و ابوذر رحمهم الله تعالی استهزا میکردند حق سبحانه و تعالی ایشان را از آن ناشایست منع کرده فرمود
… کسانی که ایمان آورده اید باید که تسخر و استهزا نکنند گروهی نسبت بگروهی دیگر شاید که باشند آن گروه
که استهزا کرده شده بهتر از استهزا کننده کان الخاص اکثر خلایق اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال و از بواطن
٦٧ بیخبرند و ممکنست که قومی که بحسب ظاهر حقیر و بیقدر مینمایند نزد حضرت عزت عزیز و ارجمند و در درگاه کبریایی
او صاحب درجات بلند باشند چه مناط کرامت و اعتبار در حضرت آفریدگار تقوی و خشیت است
نه کثرت مال و ثروت قطعه اینجا تن ضعیف و دل خسته میخرند کس عاشق بقوت بازو نمیکند : پس نباید
که مؤمنان بنظر حقارت بهم نگرند … و استهزا بر وجه حرمت بکدیگر کرده اند و در شان نزول تتمه
آیه مزبوره فرموده اند که روزی ام سلمه رضی الله عنها ازاری بر میان بسته و گوشه آن را در قفا آویخته بود عایشه
… زبان بسخریه گشوده با حفصه ملعونه گفت که گوشه ازاری که ام سلمه از قفا میکشد گویا زبان سگیست
و بعضی گفته اند که جمعی از زنان ام سلمه را بکوتاهی قامت سرزنش و استهزا میکردند بر این تقدیر
… و استهزا نکنند بعضی زنان نسبت بزنان دیگر شاید که باشند آن زنان
… کننده و نیز نقل کرده اند که صفیه ام محترم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
… زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند ای یهودیه بنت یهودیین [illegible]
صلی الله علیه و آله فرمودند که بگو با ایشان که پدر من هارونست و عم من موسی و شوهر من محمد رسول الله خدای تعالی

منع ایشان کرده فرمود که [illegible] ی خود را یعنی اهل ایمان را که بنیز دنفر
و بعد می خوانید یکدیگر را بالقاب [illegible] م را بخوانید مثل اینکه شخصی که از کفر بر آمده و به ایمان
در آمده باشد او را یهودی یا نصرانی گویند یا کبر و ترسا خطاب نمایند چنانکه با صفیه میکردند و گفته اند که صغیره
و کبیره که در قول خدای عزوجل یا و یلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها واقع شده صغیره عبارت
از تبسمی که از روی استهزا بر مؤمنی باشد و کبیره عبارت از خنده قهقهه بود آورده اند که لقمان سیاه چهره
بود و لبهای کشیده داشت شخصی بر وی خندید لقمان فرمود که بر روی سیاهم مخند شاید که دلم سفید باشد
و بر لب کنده ام منگر بر سخنان باریکم نگر و از خواجه هم دو سرا حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله منقول است
که قال الله تبارک و تعالی من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی حاصل معنی آنکه فرموده است خدای تبارک و تعالی
که کسی که اهانت و خفت رساند به دوستی از دوستان من پس بتحقیق که خیانت کرده که در کمین محاربه با من و جنگ با
با من و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که کسی که تحقیر کند مؤمن مسکینی یا غیر مسکینی را پیوسته خدای
عزوجل تحقیر او کند و خشمناک باشد بر او تا از تحقیر شمردن آن مؤمن رجوع کند و توبه نماید و هم از آنحضرت
منقولست که من اتب مؤمنا انبه الله فی الدنیا و الآخرة یعنی کسی که ملامت و سرزنش کند مؤمنی را
کند خدا تعالی او را در دنیا و آخرت و نیز از آنجناب روایت کرده اند که من عیر مؤمنا بذنب لم یمت حتی
یعنی کسی که سرزنش کند مؤمنی را بگناهی نمیرد تا خود نیز مرتکب آن گناه شود و از این قبیل اخبار و آثار که متضمن نهی
از هتک حرمت مؤمنانست در کتب معتبره خصوصا کتاب کافی که برج اعظم حصن این دین و درج فواید ائمه
معصومین است بسیار مذکور گردیده و لیکن دیده شعور ابنای زمان از تماشاه امثال این سخنان غنوده است
و شوخی و تمسخر بعضی در سنگلاخ اخلاق ذمیمه عنان تامل از دست همگنان ربوده بنیان احکام دین که
هر لحظه بیچاره را در پیش دارند و از شمار عیوب خود عاجز گشته هر ساعت عیب دردمندی را می شمارند
از کیسه مردمان سنجند و از بیحاصلی نوبتش کالا در خرمن دیگران می نهند بسکه از ثقل خودی گرانبار
سبک میکرند و بسکه از ساحت قرب حق دورند نزدیکان آن درگاه را کوچک
نقصی کی وفری می پندارند و فضولی خاک ایشان را بهرزبانی و بیهوده گوئی بیشتر
نهاد آتشین دم و این فرقه بیکس نمای در حریم مقدم ناتوانی طرقو [illegible]
جواب دشمن بخواه میگویند شانه صفت در خموشی سرا پا تیغ زبانند و آیینه سان [illegible] شیه
عرق انفعالشان از خنده حریفان آس عرها را سیلاب قناعت و گردش هیچ و تابشان از تسخر

وکالکبیرة م

علقه کنند بلا زبان گزنده با این گر [illegible] در سخن سرود بر روی اهل درد
شاخ بر خود داری شیشه دلهای شکسته را فشردن [illegible] و در سنگ سخت جانی بلاکشان مجروح ان
شیشه هستی خود شکستن همچنین اطوار اهل روزگار و اوضاع این قوم مردم آزار بطور آن پادشاهزاده
که از خبث طینت و شوخی طبیعت ملازمان را امر میساخت که عقرب بسیاری گرفته در سبوها کنند و سر آنها را
محکم بسته بمجلس آورند آنگاه خود بر سریر بلندی یا غرفه ای به تفرج بر آمده بعد از آنکه اهل مجلس تماما جمع شده قرار میگرفتند
میفرمود که درهای آنخانه را می بستند و آن سبوها را میشکستند آن گزدمها بهر سو میدویدند و نیش بدنهای مظلوم
بطلان بر قسم جان آن بیچارگان میکشیدند بعضی فریاد و الامان بر داشته از غایت اضطراب
بر هم بر میجستند و جمعی کشاده در مرگ را غنیمت شمرده از آن ورطه بفضای امن آباد نیستی میگریختند
برخی تخته پاره سخت جانی افتاده از آن قلزم خون غوطه خوردار لکنار رسانیده دوقوچ بیکسهای
[illegible] ایمان در موج خیر خاطر بجان میشنا و کشته جان از ایاصل عدم میکشانیدند پادشاهزاده تفرج
[illegible] سور العیش و سرور نام کرده خنده نشاط مینمود و مشغلی آن جمع پریشان احوال را وسیله
[illegible] و رفع ملال دانسته با حاضران آن بیداد گره غم از خاطر قساوت نهاد خود میگشود و بهمین دستور
[illegible] طبعان روزگار رستم ظرفیان برودت آثار در مجالس و محافل دست از دهن برداشته سخنان
جانگزای و الفاظ کلمات کلفت فزای را که هر یک در گزیدن دلها گزدمی بلکه مار گوشه دمی است
بر گیان بیچارگان میدهند و برای گشایش خویش ابواب سرور بر روی خاطرها فرو بسته هر دم
بنیش زبان درازی دردمندی را از زندگی بیزار میکنند و این خوی بد در طبع این قوم بیجرد میراث
جبابره و زشت سیر و یادگار بیدینان بدگوهر است که پیوسته در مقام اهانت انبیا و اولیا بوده
[illegible] ایشان طریق سخریه و استهزا سلوک میداشتند و از خیرگی و جرات بر خاندان عصمت کردن بیجا بتمامت
[illegible] ت امری می اقرار شدند چنانکه ابولهب و عقبه که همسایه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] طینت و ناپاکی باقتضار الاناء یترشح بما فیه قاذورات و نجاسات بخانه
[illegible] ر اهانت و دل آزاری همواره غبار ملال و غم بر فرق خاطر اشرف آن
[illegible] نسفید که در پای جلیلان پاکی از آن ناپاکی نجاست بجو میکرد و دامان
[illegible] ملال [illegible] رده بوده ان اعمال الخبیث شمی نیز برد در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم مرویست
روایتی که حاصل آن اینست که حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و جامه های نو در بر داشت

۶۸

مشرکان مشیمهٔ ناقه بر وی انداخ[illegible] [illegible]ت را بآن آلوده ساختند وآن مهتر [illegible]

ازان اهانت وخواری آزرده [illegible] [illegible] ابوطالب رفت گفت یا عماه ما ذاک یا ابن اخی یعنی

گفت که چیست باین آلودگی چاره چیست ای پسر برادر من آنحضرت ابوطالب را ازان واقعه خبر داد ابوطالب

حمزه را طلبید وشمشیر برگرفت وحمزه را گفت مشیمه را بردار پس متوجه القوم مشرکین که آن اهانت بیان نموده

بودند گردید وپیغمبر صلی الله علیه وآله همراه بود وایشان برگرد خانهٔ کعبه بودند چون ابوطالب را دیدند

از روی او آثار شر دریافتند پس حمزه را گفت که این مشیمه را بگیر وتهای ایشان بمال حمزه آن مشیمه را

برو تهای آن جماعت همگی مالید بعد ازان ابوطالب ملتفت آنحضرت شده گفت یا ابن اخی هذا

حسبک فینا یعنی ای پسر برادر من این منزلت تست در میان ما ودر کشف الغمه مذکور است که

روزی هرون الرشید لعین طبقی رکین که با نجیر شباهتی داشت بیکی از معتمدان خود داده برای نوباوهٔ

بوستان آل هاشم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرستاد وغرض آن شقی ابتر استهزا واستخفاف

آنسرور بود چون خادم طبق را آورده پوشش ازان برگرفت تمام انجیر ب[illegible]

بود آنحضرت ازان تناول فرموده بجای که آن را آورده بود نیز خورانید وبعضی را نیز برای هرون

چون نزد هرون آوردند ازان انجیر برداشته در دهن نهاد همچنان در دهن وی رکین گردیده و هم

دران کتاب آورده که شعبذی هندی نزد متوکل عباسی لعنة الله آمده حقه بازی میکرد ودران فن چنان

ماهر بود که مثل او ندیده بودند آن ملعون شقی اراده کرد که با حضرت امام علی نقی علیه السلام یعنی بازدوان

مهر سپهر کرامات را خجل وشرمنده سازد متوکل با لطار گفت اگر این کار کنی هزار دینار ترا جایزه دهم شعبذه نمود

تا نان چند تنک که نقل چندان نداشته باشد بجهة مهیا سازند وچون خوان گسترد آن نانها را نیز آوردند او را

در پهلوی او یعنی حضرت امام علی نقی علیه السلام جای دهند بعد از تمهید مقدمات چون آنحضرت شرف حضور

ارزانی داشت جهة او بالشی که بران صورت شیری نقش کرده بودند گذاشتند وآن بازیگر آمده

آن بالش نشست چون حضرت امام علیه السلام دست بجانب یکی ازان نانها

یعنی باخته آن نان را پرواز داد وهمچنین سه مرتبه آن کار کرد واهل مجلس [illegible]

جلال مظهر قهر حضرت ذو الجلال علیه السلام دست بران صورت شیر زد [illegible] صورت

شیری شده از بالش برجست وآن بدبخت را فرو برده بجای خود معاودت [illegible] مجلس [illegible]

از دیدن آن خرق عادت حیران گشتند وآنحضرت از مجلس برخاست متوکل بسکان زبان بسؤال گشوده

[illegible] ابوطالب [illegible] ازان [illegible]

ان روا بعد ازین دیده نخواهد [illegible]م[illegible] یعنی وآن مرد را باز آوری [illegible]

ای مسلط سازی دشمنان خدا را بر دوستان خدا این [illegible] وهرون رفت وآنمرد باز نگردید

بعد ازان دیگر کسی ندید ومشابهت باین واقعه آنچه در میان حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیهما السلام

وملعونی از ندمای مامون الرشید پلید بوقوع پیوست ومفصل آن را شیخ صدوق رحمه الله در عیون

اخبار الرضا بر وجهی نقل فرموده که مجمل وحاصل مضمون آن اینست که چون مامون ملعون شهنشاه کشور

دین ودنیا حضرت امام رضا را علیه السلام ولی عهد خود گردانید مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان

مامون که از رحمت الهی دور واز غبار کینهٔ حضرت امام پیوسته زنده در گور بودند میگفتند که

تا علی بن موسی الرضا ولی عهد ما شده است خدای تعالی باران را از ما باز داشته یعنی نباریدن باران

از شآمت اوست این سخن بمامون رسیده بر خاطرش گران آمد واز آنحضرت استدعای دعای

[illegible]نمود مسئول درجه قبول یافته آن سحاب باران رحمت آلهی روز دوشنبه بصحرا رفتند وخلایق

[illegible]ستند ونظاره میکردند پس آنحضرت بمنبر برآمده بعد از گزارش حمد وثنای آلهی دعا فرمود

[illegible]ود بر حق ای پروردگار من تو عظیم ساختی حق ما اهل بیت را پس توسل جستند این خلق بتو

[illegible] که فرمودی وآرزو نمودند فضل ورحمت ترا وتوقع کردند احسان ونعمت ترا پس بباران ایشان را

یعنی باران ده وبخلایق را باران دادن که نافع باشد ونفعش همه جا با همه کس رسد ودیر آینده وزود

رساننده نباشد ومیبایست که ابتدای باران ایشان بعد ازان باشد که ازینجا باز گشته بمنازل ومراحل

خود رسیده باشند راوی گوید که قسم بآن خدای که مبعوث گردانید محمد را بحق پیغمبری که همان ساعت

بادها در هوا ابرها را بهم بافتند ورعد وبرق بهم رسانیدند ومردمان بحرکت درآمدند همانا میخواستند

که از باران خود را بکناری کشند پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که بحال خود باشید ای مردمان

[illegible] ای شما نیست از برای اهل فلان شهر است پس آن ابر گذشت وبعد ازان ابر دیگر

[illegible]ق بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند وباز آنحضرت فرمود که بحال خود باشید

[illegible] از برای اهل فلان شهر است وهمچنین تا ده ابر آمد وگذشت وامام علیه السلام میفرمود

[illegible] شما نیست از برای اهل فلان شهر است بعد ازان ابر یازدهم آمد آنجناب

[illegible]ین ابر را خدای تعالی برای شما فرستاده پس شکر کنید الله تعالی را بر تفضل او که

[illegible]ستاده است وبر شما منت بار زنانه بمنزلهای خود داخل شوید وبعد ازان خواهد آمد شما را از چیزی که لایق

۶۹

فرمود پس برخیزید وبسوی منزلها وخانها[illegible] کاین ابر در بالای شما [illegible]

کرم و بزرگی الله تعالی باشند و [illegible] مردمان بازگشتند و آن ابر بهمه [illegible]
خود نزدیک شدند بعد از آن بار [illegible] و دارها و حوضها و غدیرها و بیابانها پر آب کرده مردمان
میگفتند هنیئا لولد رسول الله صلی الله علیه وآله کرامات الله عز و جل یعنی گوارا باد بر فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه
کرامتهای خدای عز و جل بعد از آن آنحضرت از منزل بر آمده جمع کثیری از آن خلق حاضر شدند خطبه مشتمل
بر مواعظ و نصایح دلپذیر ادا نمود و ارض برات دلهای مستمعان را بباران آن سخنان احیا فرمود و جهة
رعایت اختصار و ایجاز کام و زبان خامه سخن پرداز از شهد ذکر خطبه مذکوره کامیاب نگردید القصه
بدعای آنحضرت خدای تبارک و تعالی عظیم گردانید برکت را در بلاد یکی از مقربان مأمون که هوای ولی‌عهدی
او در سر و خار حسد حضرت امام رضا علیه السلام در جگر داشت با مأمون گفت یا امیر المؤمنین اعیذک بالله ان
یکون تاریخ الخلفاء فی اخراجک هذا الشرف العمیم والفخر العظیم من بیت ولد العباس الی بیت ولد علی
حاصل معنی آنکه استعاذه میکنم برای تو از خدای تعالی که ترا پناه دهد و نگاهدارد از اینکه تاریخ خلفای
و مردمان عالم گویند که از خلفا مأمون این شرف عمیم و فخر عظیم یعنی خلافت و پادشاهی ر[illegible]
عباس بیرون کرده بخاندان علی نقل فرمود هر آینه بتحقیق که اعانت کردی بر خود و بر اهل خود یعنی با
خود دشمنی نمودی که این ساحر فرزند ساحران را آوردی و بتحقیق که بعید بود و کم نام بود ظاهرش کردی و پ[illegible]
بود بلند مرتبه اش گردانیدی و فراموش بود مذکورش ساختی و از این باب مزخرفات که تفصیل آن در عیون
اخبار الرضا مذکور است گفت مأمون ملعون گفت این مرد پنهان بود از ما و مردمان را ببیعت خود دعوت
مینمود خواستیم که او را ولی عهد خود سازیم تا مردمان را بسوی ما خواند و بپادشاهی و خلافت ما اعتراف
نماید و تا آنکسانی که مفتون او گردیده یعنی بوی گرویده اند اعتقاد نمایند که او در آنچه ادعا میکرد یعنی امر
خلافت اصلا حقی ندارد و آن مخصوص ماست و ترسیدیم که اگر او را همچنان بحال خود واگذاریم رخنه از او
در کار ما بهم رسد که آن را سد نتوانیم کرد و آید بر ما آنچه از او طاقت آن نداریم و اکنون که [illegible]
کردیم خطا کردیم و بسبب تعظیم او مشرف بر هلاک شدیم تهاون و سهل انگاری در کا[illegible]
نخواهیم بانکه اندک اندک مرتبه او را پست کنیم تا او را نزد رعیت چنان وانماییم [illegible]
ندارد و بعد از آن تدبیری در باب او کنیم که مواد بلای او را از ما منقطع و [illegible]
مجادله و مباحثه او را بعهده من گذار که بدرستی که من او و اصحاب او را ساکت میک[illegible]
چیزی کم نکنم و اگر نه هیبت تو در دل من بودی و از تو اندیشه نکردم هر آینه فرود می آوردم او را در منزلت [illegible]



[illegible] ما همیشه بر مردمان که او غایب [illegible] و دانشمندیست مأمون گفت هیچ چیز
نزد من محبوبتر و خوشتر از این نیست آن ملعون از [illegible] چاک غنچه بغض و حسد گفت که وجوه و اعیان
اهل مملکت خود را و سران سپاه و قاضیان و خیار فقها را جمع ساز تا در حضور ایشان نقص او را اظهار کنم تا بیشتر
باعث خفت و حط مرتبت او گردد و آن جماعت دانند که آنچه از اهانت و استخفاف از تو نسبت باو
صادر خواهد شد صواب و بجا است پس مأمون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلسی وسیع جمع کرده
خود بر نشست و حضرت امام رضا علیه السلام را در مرتبه که برای او قرار داده بود نشاند پس آن حاجب
لعین که متعهد اهانت آن سالار دین شده بود شروع کرده بآنحضرت گفت که مردمان از تو حکایتها بسیار
کرده‌اند و از حد گذرانیده‌اند وصف ترا بانچه گمان دارم که اگر تو واقف شوی بر آن از آن تبرا نمائی و بر ایشان
انکار کنی اول آنکه دعا کرده از خدای باران طلبیدی بارانی که همیشه میبارد و بارید پس این را از برای تو معجزه
[illegible] اند و بسبب آن ترا بی‌مثل و یگانه دنیا قرار داده‌اند و این امیر المؤمنین ادام الله ملکه و ابقاه با هیچکس او را
[illegible] مگر آنکه رواج آید وزرا برتبه رسانیده است که بسیاری پس از جمله حقوق او بر تو این نیست که چانه
[illegible] اری که در دو ملکویان ثنای تو و ذکر شان او در دو غها گویند حضرت امام رضا علیه السلام این مضمون
در جواب فرمودند که من منع نمیکنم بندگان خدا را از گفت و گو و مذاکره نعمتهای الهی که مرا داده و اگر چه
[illegible] نشاط و بآن کردن فرازی بر مشارلنکم و اما آنکه گفتی که صاحب تو مرا برتبه رسانیده او مرا
نرسانیده است مگر بمرتبه که عزیز مصر یوسف صدیق علیه السلام را رسانیده بود مراد آنحضرت این باشد
که چنانکه ولی عهدی عزیز مصر دون مرتبه حضرت یوسف بود ولی عهدی مأمون نیز دون مرتبه منست
با آنکه چنانکه عزیز مصر حضرت یوسف را در آن امر مجبور ساخت مأمون نیز بجبر این کار را بمن داد
در آن وقت آن حاجب بر آشفته گفت ای پسر موسی هر آینه از حد خود در گذشتی
[illegible] و نمودی با آنکه خدای تعالی بارانی فرستاد که وقت آن مقدر شده بود و از آن پیش
[illegible] ساختی که بآن کردن مباهات می افرازی گویا معجزه آورده مثل معجزه ابراهیم
[illegible] را بدست گرفت و اعضای آنها را که متفرق کرده بر سر کوهها گذاشته بود طلبید پس
[illegible] بحرکت در آمده پرواز نمودند باذن خدای تعالی پس اگر راست میگویی
کن این [illegible] دانها را بر من مسلط ساز که چون این کار را کنی آن معجزه باشد و بارانی که عادت
[illegible] بین آن جاری گشته تو سزاوارتر نیستی بآنکه بدعای تو باریده باشد از دیگری که دعا کرده چنانکه تو

دعاکرده بعضی دیگران تیزتر [illegible] ماند انکجا که باریدن باران بدعای توبه

وستاره بود صورت شیر کرده که بر مسند [illegible] نقش کرده بودند آن شحنهٔ سیاست قهاری بموجب

قلزم قهر جباری علی بن موسی الرضا علیهما السلام غضبناک گشته بانگ بران دو صورت زده که بگیر

این فاجر را واو را طعمهٔ خود سازید واز وعین واثر مگذارید پس آن دو صورت دو شیر شده

برجستند وآن حاجب خون گرفته را گرفته واعضای او را کوفته درهم شکستند وخوردند وخونش را

لیسیدند وآن قوم ازان متحیر مانده متفکر ایستادند چون آنکار را او بپرداختند رو بحضرت امام

علیه السلام کرده گفتند یا ولی الله فی ارضه چه میفرمایی ما را انچه با او کردیم با این نیز کنیم وستاره

بمامون میکردند مامون از شنیدن آن بیهوش گردید امام علیه السلام فرمود گلاب بر وی افشانند

وبوی خوش بکار برند وآن دو شیر دیگر باره بگفتند آیا رخصت میدهی ما را که او را ایضا

ملحق سازیم آنحضرت فرمودند نه زیرا که خدا تعالی را در وی تدبیریست که او مضای آن خواهد کرد بعد ازان

گفتند پس ما را چه میفرمایی فرمود بجای خود باز گردید چنانکه بودید ایشان بسوی مسند باز گشته

همچنان دو صورت شدند که بودند مجملا سلطان کفر نهاد و کرار ظلمان پیشه طغیان وعد

نیکو بسیار در صدد ایذا وآزار انبیا واولیا بوده دران باب حیلها ووسیلها انگیختند

وورد امانت عزیز کردگان حق بمشیت الهی طریق معارضه بیهوده جز آب روی خویش بر خاک

مذلت نریختند فی سورة التوبة یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره

الکافرون وبرهمین منوال کجا جلافت پیشگان بی شرم در دستابیان شهرستان فهمیدگی دارند هم بازو دیدن

دعوای اهل ایمان معمول میدارند عن قریب غیرت الهی جزای آن را خواهد داد واگر امروز نباشد فردا بینی

جزای مکافات آن را در کنارشان خواهد نهاد و دیگر از جمله مفاسدی که اغلب بر مصاحبت مردم نشه سر

ترتب میشود شرب خمرست برادر یا فقطان کیفیت باده حضور ولذت نشناسان شراب [illegible]

ظاهرست که باده هوش آور بیدردی که از درد عیب وملامت مشفق وازدرد سر خمار [illegible]

قیامت بریست باده روح فزای عشرت ای کیفیت بندگی وفرمان برداری [illegible] که ساقی [illegible]

از شیشه اندیشه در ساغر دل بخشیده بکام جان رسانند وغبار کدورت و ملال [illegible] یار آب [illegible]

شسته برخ روی دنیا وعقبی گردانند نه آب تلخ بر خرد شوری که بنیان تقوی را سیل دولت وفتوی

سعادات را آتش سوزان هر جرعه اش مایه فساد بغض وعداوت وهر قطره اش نطفه تکون فتنه وفساد

[illegible] خدای عز وجل در جمیع ادیان وملل حکم [illegible] هر عصر وزمانی کافه بندگان را از ان

منع فرموده است ودر کلام مجید واجب التعظیم خود جندین جا باجتناب ازان فرمان داده از انجمله در سوره

مبارکه مائده جنین گونه بجهره انهی ما کشوده است که یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب

والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء

فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون حاصل مضمون بقول مفسرین آنکه ای کسانی

که ایمان آورده اید نیست دیگر این نیست که شراب با هر چه مثل آن باشد در ازالهٔ عقل چون بنگ

وبوزه وامثال آنها وقمار وبتان وتیرها مراد ده تیریست که در زمان جاهلیت بآنها قمار میباختند

باسم تیری که بآنها استخاره مینمودند چنانکه در موضع خود تبیین شده این جمله پلیدیست ناشی از عمل شیطان پس اجتناب

کنید ازان تا شاید رستگار شوید نیست دیگر این نیست که میخواهد شیطان که اندازد در میان شما دشمنی

وکینه در شراب وقمار وباز دارد شما را از یاد خدا تعالی واز نماز پس آیا شما ترک کننده آنها

[illegible] رستید برخاطر عارفان طرق سخن گزاری ودقیقه کشان راه هوشیاری ظاهرست که خدا تعالی درین آیت

[illegible] هدایت چه قدر مبالغه وتاکید در مذمت شراب بکار برده که جمله را مصدر بلفظ انما ساخته وشراب را

رجس خوانده واز عمل شیطان شمرده وباجتناب ازان رستگاری امید واری ساخته وباردیگر ذکر آن را با قمار اتفاق

٧١ نموده مفاسد دینی ودنیوی آن را بیان فرموده ودیگر بار بطریق استفهام که ابلغ از نهی صریحست ازان نهی کرده

وازجمله بالا تر آنکه آن را قرین بتان ساخته یکجا ذکر فرموده است واما حضرت اقدس سید المرسلین وجناب

مستطاب امیر المومنین صلی الله علیهما وآلهما که بحکم حدیث شریف یا علی انا وانت ابوا هذه الامة است بلکه

پدر بلکه از پدر بر شفیق تر ومهربان تر بودند درین باب مبالغه واهتمام بیش ازان فرموده اند که اگر عاقل کامل

پیشه در معانی آنها فی الجمله غور واندیشه نماید ودیگر دامان طبیعت بلوث آن تواند آلود ودیده رغبت

[illegible] آن نظر تواند نمود از انجمله حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه وآله این مضمون فرموده اند که قسم

[illegible] مبعوث ساخته که شرابخوار تشنه میمیرد ودر قبر تشنه خواهد بود ودر روز قیامت تشنه

مبعوث خواهد شد وهزار سال فریاد کرده واعطشاه خواهد گفت وهم ازآنسرور صلی الله علیه وآله در خبر است

که چون بنده جرعه [illegible] از شراب آشامد دلش سخت شود ومرتبه دوم جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وجمیع ملائکه

ازو بیزار گردند ومرتبه سوم همه پیغمبران وائمه ازو بیزار شوند ودر چهارم خدای جل جلاله ازو بیزار گردد ونیز

آن هادی طریق هدی صلی الله علیه وآله این مضمون ادا فرموده اند که عذاب میکند خدا تعالی شرابخوار را بسیصد

وصفت نوع شراب و هم آنکه ... است همه شرها در خانه ذکر دانیده شد
شرب خمر را و اما عالی محمد و ساقی کوثر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که از معادن دانش بر ماید بیان
در مذمت خمر و قبح ارتکاب شرب آن بدین غایت مبالغه و تاکید نموده که فرموده است که لو وقعت
قطرة فی بئر فبنیت منارة مکانها لم اوذن علیها ولو وقعت فی بحر ثم جف ونبت فیه
الکلاء لم ارعه حاصل یعنی آنکه اگر چکد قطره از شراب در چاهی پس در جای آن مناره بنا شود بر آن
مناره اذان نگویم و اگر چکد قطره از آن در دریایی و بعد از آن آن دریا خشک گردد و در آن گیاه روید آن
گیاه را نچرانم و از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام مرویست که شارب الخمر
ان مرض فلا تعودوه وان مات فلا تشهدوه وان شهد فلا تزکوه وان خطب الیکم فلا تزوجوه
فان من زوج ابنته شارب الخمر فکانما قادها الی النار ملخص مضمون آنکه شرابخوار اگر بیمار
شود عیادت او مکنید و اگر بمیرد بجنازه او حاضر مشوید و اگر گواهی دهد اعتبار منمایید و اگر
خواستگاری زن از شما کند زن با وی مدهید که هر کس که تزویج کند دختر او را با شرابخوار
همانا که کشیده است او را بسوی آتش مجملا ازین قبیل تشدیدات و هوش بردار و تهدیدا
که از روا... بسیار شدیدتر در احادیث و روایات اهل بیت اطهار علیهم السلام بسیار وارد
و اینجا ره رسیده است انکار اخبار و آثار صحیحه در حدائق کتب معتبره مشایخ درج یافته است و آنچه
ذکر یافت از هزاران یکی و از بسیار آن اندکیست پس خداوندان صدق و سداد و خردمندان
درست اعتقاد همیشه باید که اینها را از باب مطایبه و افسانه ندانسته بزبان حال گوش
نفس اماره که او میر از دشمن دینی و جانیست خوانند و بدست تامل از ساغر کلمات صدق بیان نقش
باده خوشگوار معانی را بکام جان رسانند گوهر حقیقت عقل را که استادان ازل در نگین دل نهاده
بسیلانی شراب تبدیل نکنند و آینه خانه دل را که معمار صنع در سر چارخیابان قصر ...
عالم آب از صفا نشکنند و اگر فرضا ... مذمت از خدا و رسول و اهل بیت
نبودی ارباب عقل و خرد و ممیزان نیک و بد همان بس بستی که پرهیز و احتراز ازین آتش ... و آورده
شمارند و سر عقل خود را از تیغ بازی فتنه و فساد این شعله ... برق نهاد بدو دست نگاه دارند چه
عقل از شرف اشیا و سرمایه تحصیل سعادات دین و دنیاست آدمی بآن از سایر حیوانات ممتاز و مخلع
والای ولقد کرمنا بنی آدم شرف سرافراز است ... قوی بازو ... بقوت عقل توان یافت ...

علم را بجز چراغ عقل نتوان یافت ... عقل نتوان ... است و جای
شرور و فتن را بجز بعصای عقل نتوان گذشت عقل سر رشته سیل سعادات است و شیرازه اوراق کمالات
گلگونه حسن سیرت است و سرمه دیده بصیرت و لهذا سالار انبیا و سرور عقلا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که ما
قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل یعنی قسمت نکرده است خدا تعالی برای بندگان چیزی بهتر از عقل
و در کافی از سلیمان دیلمی منقولست که گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتم که فلان کس از عبادت
و دین و فضل او چنین و چنین یعنی شخصی را بصفات مذکوره ستودم فرمودند که عقلش چونست گفتم
نمیدانم آنحضرت بمضمون ادا فرمودند که ثواب بقدر عقلست بدرستی که مردی از بنی اسرائیل
در جزیره از جزایر دریا که سبز و خرم بود و درخت بسیار و آب پاکیزه داشت بندگی خدا تعالی
میکرد فرشته از فرشتگان بر او گذشت گفت خداوندا ثواب این بنده خود را بمن بنما خدای تعالی
ثواب او را بآن فرشته نمود بنظرش کم آمد خدا تعالی وحی کرد که با وی صحبت دار پس آن فرشته بصورت
... او آمد آن مرد عابد گفت که کیستی گفت مردی عابدم آوازه مکان تو و عبادت تو بمن
رسید نزد تو آمدم که با تو خدا را عبادت کنم پس آن روز با او بود چون صبح شد فرشته گفت مکان تو
... خوشیست و همین از برای بندگی خوبست عابد گفت این مکان ما عیبی دارد گفت چیست
آن عیب گفت پروردگار ما چارپایی ندارد اگر خری میداشت در این موضع میچرانیدیم چه این حشیش و علف
ضایع میشود فرشته گفت نیست پروردگار ترا خری گفت اگر او را خری میبود این علف ضایع نمیشد
پس خدا تعالی وحی کرد بآن فرشته که انما اثیبه علی قدر عقله اثبت و جزا این نیست که ثواب میدهم ۷۲
او را بقدر عقلش و هم در کافی از ... حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست
که دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم وبالعقل یکمل وهو دلیله ومبصره ومفتاح امره خلاصه
مضمون آنکه بنای کمالات او بآن برپاست عقلست و از عقل هم میرسد زیرکی و نگاهداشتن
... کامل میشود آدمی و عقل راهنمای او و آلت بینش دیده وری او و کلید کار بسته اوست
و در آن کتاب از مهر سپهر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ماثورست که صدیق کل امرئ
عقله و عدوه جهله یعنی دوست هر مردی عقل اوست و دشمن جهل اوست عقل او برادر ... انصاف ظاهر است
دوست خیرخواه چنین را بغفته گری شراب از خود راندن و دشمن بدانیشی جان را بخود ... نامیدن گوی
پس خواندن نشانی شعور و از طریقه مروت دور است گذشتگان وادی ارتکاب این امر مذمت آثار

وقت بوی شراب ... اکبر ... است همه شرها در خانه و کرد ... نیده شد
شرب خمر و اما عالی مجلد و ساقی کوثر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که از عمان دانش بر مایه ...
در مذمت خمر و قبح ارتکاب شرب آن بدین غایت مبالغه و تاکید نموده که فرموده است که لو وقعت
قطرة في بئر فبنيت منارة مكانها لم اؤذن عليها ولو وقعت في بحر ثم جف ونبت فيه
الكلاء لم ارعه حاصل معنی آنکه اگر چکید قطرهٔ از شراب در چاهی پس در جای آن مناره بنا شود بر آن
مناره اذان نگویم و اگر چکید قطرهٔ از آن در دریایی و بعد از آن آن دریا خشک گردد و در آن گیاه روید آن
گیاه را نچرانم و از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلم مرویست که شارب الخمر
ان مرض فلا تعودوه وان مات فلا تشهدوه وان شهد فلا تزكوه وان خطب اليكم فلا تزوجوه
فان من زوج ابنته شارب الخمر فكانما قادها الى النار ملخص مضمون آنکه شرابخوار اگر بیمار
شود عیادت او مکنید و اگر بمیرد بجنازهٔ او حاضر مشوید و اگر گواهی دهد اعتبار منمایید و اگر
خواستگاری زن از شما کند زن با وی مدهید که هر که تزویج کند دختر او را با شرابخوار
همانا که کشیده است او را بسوی آتش مجملا ازین قبیل تشدیدات هوش پرواز و تهدیدات
که از وارد شده بیشتر در احادیث و روایات اهل بیت اطهار علیهم السلم بسیار وارد و
واشجار ... است انهار اخبار و آثار صحیحه در حدایق کتب معتبره شاخ در شاخ بافته است و آنچه
ذکر یافت از هزاران یکی و از بسیار آن اندکیست پس خداوندان صدق و سداد و خردمندان
درست اعتقاد میباید که آنها را از باب مطایبه و افسانه ندانسته بزبان اعیان بگوش
نفس اماره که او میر ادشمن دینی و جانیست خوانده و بدست تامل از ساغر کلمات صدق بیاد نوش
باده خوشگوار معانی را بکام جان رسانند گوهر حقیقت عقل را که استاد ازل در نگین دل ... نهاده
بسیلابی شراب تبدیل نکنند و آینه خانهٔ دل را که معمار صنع در سر چار خیابان ...
عالم آب از صفا نیفکنند و اگر فرضا هیچگونه منع و مذمت از خدا و رسول و اهل بیت
واردوم نبودی ارباب عقل و خرد و ممیزان نیک و بد همان بایستی که پرهیز و احتراز ازین آتش سرکش لازم
شمارند و سر عقل خود را از تیغ بازی فتنه و فساد این شعلهٔ خونی برق نهاد بر دو دست نگاه دارند چه
عقل از شرف اشیا و سرمایه تحصیل سعادات دین و دنیاست آدمی بآن از سایر حیوانات ممتاز و مکلف
والا ی ولقد کرمنا بنی آدم شرف امتیاز افراست و شخص جاهل قوی بازو را بقوت عقل نتوان یافت که

علم را جز بچراغ عقل نتوان یافت ... ست عقل نتوان است و جا
سرور و فتن را جز بعصای عقل نتوان گذشت عقل سرسلسلهٔ سعادات است و شیرازهٔ اوراق کمالات
گلگونه حسن سیرت است و سرمه دیده بصیرت و لهذا سالار انبیا و سرور عقلا صلی الله علیه و آله فرموده اند که ما
قسم الله للعباد شيئا افضل من العقل یعنی قسمت نکرده است خدا تعالی برای بندگان چیزی بهتر از عقل
و در کافی از سلیمان دیلمی منقولست که گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتم که فلان کس از عبادت
و دین و فضل او چنین و چنین یعنی متصف بصفات مذکوره است فرمودند که عقلش چونست گفتم
نمیدانم آنحضرت این مضمون ادا فرموده اند که ثواب بقدر عقلست بدرستی که مردی از بنی اسرائیل
در جزیرهٔ از جزایر دریا که سبز و خرم بود و درخت بسیار و آب پاکیزه داشت بندگی خدا تعالی
میکرد فرشته از فرشتگان بر او گذشت گفت خداوندا ثواب این بنده خود را بمن نما خدای تعالی
ثواب او را بآن فرشته نمود بنظر فرشته کم آمد خدا تعالی وحی کرد که با وی مصاحبت دار پس آن فرشته بصورت
... او آمد آن مرد عابد گفت که کیستی گفت مردی عابدم آوازهٔ مکان تو و عبادت تو بمن
رسید نزد تو آمدم که با تو خدا را عبادت کنم پس آن روز با او بود چون صبح شد فرشته گفت مکان تو
پاکیزه است و همین از برای عبادت ... نیست عابد گفت این مکان عیبی دارد گفت چیست
آن عیب گفت پروردگار ما چارپایی ندارد اگر خری میداشت در این موضع میچرانیدیم چه این حشیش و علف
ضایع میشود فرشته گفت نیست پروردگار ترا خری گفت اگر او را خری میبود این علف ضایع نمیشد
پس خدا تعالی وحی کرد بآن فرشته که انما اثيبه على قدر عقله است و جزاین نیست که ثواب میدهم ۷۲
او را بقدر عقلش و هم در کافی از محیط دانش و خرد حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست
که دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم وبالعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح امره فلاصه
... ستون آدمی که بنای کمالات او بآن برپاست عقلست و از عقل بهم میرسد زیرکی و بخاطر گرفتن
... کامل میشود آدمی و عقل راهنمای او و آلت بینش و دیده وری او و کلید کار بسته اوست
و در آن کتاب از مهر سپهر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلم ماثور است که صدیق کل امرئ
عقله وعدوه جهله یعنی دوست هر مردی عقل اوست و دشمن بد اندیش او جهل و برادر اهل انصاف ظاهر است
دوست خیرخواه چنین را نفسته کری شراب از خود راندن و دشمن بد اندیش خیال را بخود راه دادن
پس خواندن نشانی شعور و از طریقهٔ مروت دور است بر گشتگان و ادی ارتکاب این امر مهست

هما تا نه اسسته اند که فغین کو هر س ... تر از خاتم جم است که تا آن برجاست ر
روانی بر باست و چون شراب فساد جثه مانند دیوار شیشه بر آمد آن خاتم را ربود و حش
و طیر صفات ملکی از دوام اطاعت جسته دور و دوام صفات سبعی زنجیر انقیاد گسسته تخت دولت
بندگی جناب سبحانی از دست میرود و هرج و مرج در مملکت ایمان به هم می آید و چون عیوب دختر بهای
دختر رز که حضرت مخبر صادق صلی الله علیه و آله ام الخبائثش لقب داده از آن ظاهر تر است که بتفصیل
ازین احتیاج تفصیل و تطویل داشته باشد و هوشمندان عاقل را همین قدر مذکر میتواند بود لهذا به همین
اکتفا نمود حضرت کریم منان و خداوند مهربان بفضل و کرم خود سرای دین و ایمان کافه عباد را
از شر این سیل دمان محافظت نماید و آلوده دامنان دنس ارتکاب آن را به آب توبه و انابت
از آن طهارت کرامت فرماید بمنه و کرمه دیگر از جمله مفاسده که بی تنفسی غفلت شیطان بی پروا
و خارج آهنگان قانون شریعت غرا مرتکب میگردد استماع غنا و سرود است که افسانه خواب
غفلت و بیخودی و نشتر بیمار نفس عامیرا از طرق معاصی بمنزله فصد است هر کاسه طنبوری
آگاهی دلها مشتی است و هر نی موسیقاری در گرفتن رگ خواب غفلت سرانگشتی چنبر دف
کمند صیادی شیطانست و تار قانون رسن بیدادی کردن ایمان ناله نی بسوختن خرمن صلاح
کمر بسته و عود کمانچه با فروختن آتش شهوات نفسانی بر سر زانو نشسته ضرب و نطق مغنیان از جور
دلها یکدل و یکزبان اند و زیر و بم سازها در زیر و زبر ساختن خانه تقوی با یکدیگر هم داستان
ناخن مضراب جهت رسوائی نیکنامان در پرده دریست و نی نبان برای تابیدن کوره خیالات
فاسده گرم دم گری در جامع الاخبار از نفس قانون این حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل
کرده که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست که آتش شهوت را شعله ور میسازد و بدام ارتکاب
زنا می اندازد و هم از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت نموده که ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله
شیطانین علی منکبیه یضربان باعقابهما علی صدره حتی یمسک حاصل معنی آنکه بلند نساخت هیچ
... خود را بسرود مگر آنکه برانگیزد خدای تعالی دو شیطان را که بر دوشهای او سوار شوند و با پاشنهای ...
او زنند تا وقتی که از آن باز ایستد و نیز از آن سرور صلی الله علیه و آله نقل کرده که مضمون او آنست
که محشور میشود صاحب طنبور روز قیامت سیاه رو و در دست او طنبوری از آتش باشد و بالای سر او هفتاد
هزار فرشته باشند در دست هر فرشته گرزی و بر سر و روی او میزنند گرده میشود و صاحب غنا از ...

...ه کور و لال و فرزند کرده میشود زنا کار نیز مثل ... بی حس ... همین طریق و دف نواز نیز به دستور ...
من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که من بقی فی بیته طنبورا اربعین صباحا
فقد باء بغضب من الله عز و جل یعنی کسی که بماند در خانه او طنبوری چهل صباح بتحقیق که مستوجب غضب عظیم میشود
از جانب خدای عز و جل و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب الاخبار از ثقه اخیار حضرت امام جعفر صادق ع
مرتبی روایت کرده که ماحصل معنی آن آنست که مردی بخدمت آنحضرت آمد و بعرض رسانید که مرا همسایگان
هستند و ایشان کنیزان دارند که تغنا خوانندگی میکنند و عود مینوازند و گاه به بیت الخلا میروم و برای
شنیدن آن نشستن را طول میدهم آنحضرت فرمودند این کار مکن آنمرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که
بپای خود بسوی آن روم بلکه شنیدن آن نمیروم بلکه بکار دیگر میروم و آن همین شنیده میشود که بگوش خود
میشنوم امام علیه السلم فرمودند تا لله انت اما سمعت الله یقول ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا حاصل معنی یعنی تقول بعضی از مفسرین آنکه هر یکی که گوش و چشم و دل هر یک از ایشان پرسیده خواهد شد
...ی که از او صادر شده و بعضی بوجوه دیگر تفسیر کرده اند آنمرد گفت گویا من نشنیده ام این آیه را از کتاب
...ی عز و جل از عربی و عجمی لاجرم ترک این عمل کردم و من از خدای تعالی طلب آمرزش میکنم پس آنحضرت فرمودند که
قم فاغتسل و صل ما بدا لک فقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک استغفر الله و اسئله التوبة من
کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح والقبیح دعه لاهله فان لکل اهلا یعنی برخیز و غسل کن و نماز گزار آنچه بخاطرت رسد
که بتحقیق که مقیم بوده بر امر عظیمی چه بد بود حال تو اگر بر آن حال میمردی آمرزش خواه از خدای تعالی و سوال کن از او
توفیق توبه از هر چه او ناخوش میدارد و چه او ناخوش نمیدارد مگر قبیح را و قبیح را برای اهلش گذار که هر دستی
که هر کاری اهل دارد ای گریه سنج هر بزم و انجمن وای پرده شناس قانون سخن ای هلاک نغمه و ساز وای
کباب شعله آواز ای پر درده هوای هوس رانی وای نمک سود شورش مستی و جوانی ای ناخن چنگ
...و عمل وای طنبور تار طول امل نیکو اندیشه کن که هرگاه بعضی از قدر احتیاج در بیت الخلا نشستن را
...شنیدن سرود و آواز عودی که در خانه همسایه باشد اینقدر ها بد داند و آن را گناه عظیم شمرده
...مرتکب آنرا باین حد تخویف و مذمت نماید و در حق او گوید که ما کان اسوء حالک لو مت علی
ذلک و از آن توبه و استغفار فرماید آیا چون خواهد بود حال جمعی که اکثر اوقات بسبع تمام در خانهای
خود از اصناف خوانندگان و سازندگان مجمعها میسازند و صبح و شام ایام عیش را که خلاصه
اوقات عمر و محل دعا و اوراد مومنان باصدق و صفا و هنگام گریه و سوز و گداز سوخته دلان آتش عشق

وشقوی است باستماع آواز رود و سرود در [illegible] بیا زند رشته عمر را چون ابر
آمد و رفت نغمات میکنند و خانه دل را که صد گونه اندیشه باطل در آن ساکن شده بسر انگشت مضراب [illegible]
چون خانه زنبور بر هم میزنند و روزن گوش را که برای تابش آفتاب عرفان بجانب دل گشوده شده و دود [illegible]
گلخن مجالس لهو میبا زند و کاخ دماغ را که شاهنشین قصر وجود و آرامگاه سودای محبت حضرت معبود است
از جوشش نغمات پرشور مانند کاسه طنبور میکردانند از کاسه کاسگنجه روز و شب باده غفلت
بر خود می پیمایند و انفاس عمر عزیز را صبح و شام مانند نی بر باد و هوای میدهند [illegible] در شناختن جاه
از راه همه کور اند و در تشخیص حسینی و دوکاه همه بینا در شنیدن فرمان معبود همگی کر ند و در استماع
آواز چنگ و عود همه تن گوش شنوا غافل از آنکه دل دادن و سر در شنیدن مصحف فروختن و طنبور
خریدن است و زندگانی بصدای مطربان صرف کردن بر نسخه نجات خود خط بطلان کشیدن از آن
که چنگ وار از گوشمال روزگار سر را با ناله خواهند بود و از تهی دستی عمل صالح و تلف کردن عمر خلف
مانند سنج و دف دست تاسف بر هم خواهند سود اگر دیده عبرت بینی باشد صورت صدق آن
در آینه احوال گذشتگان میتوانی دید و اگر گوش پند نیوش داری راستی این نوا را از چنگ زنان [illegible]
این رباعی میتوان شنید فردا زتو مشکلات حل طلبند از تو نه ترانه و نه غزل طلبند آواز
فکنده که کار [illegible] اینجا همه صورت عمل می طلبند دیگر از جمله مفاسد صحبت نجوم ضایع روزگار در باختن
نقد عمر گرامیست بقمار که شغل کودکان [illegible] است و پیشه بیدولتان نکبت شعار [illegible]
دل طبعان خسیس است و منصوبه [illegible] ابلیس [illegible] بساط دین و دل بازی ناکسانست و ششدر [illegible]
دلهای بوالهوسان کعبتین نرد شوم قرعه رمل بی عاقبتی و کم نامیست و اوراق گنجفه آتش در خرمن زده [illegible]
گرامی چه گوییم در مذمت امری که خدا تعالی در آیه انما الخمر و المیسر تا آخر چنانکه سبق ذکر یافت آن را
با شراب خوارگی و بت پرستی قرین ساخته و نیز در سوره بقره فرموده که یسئلونک عن الخمر و المیسر [illegible]
اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما یعنی می پرسند از تو ای محمد از حکم شراب و قمار بگو
گناه بزرگست و فایده هاست برای مردم گناه آنها بزرگتر یا بیشتر است از فایده آنها و بعضی گفته اند
فیهما اثم کبیر اشاره است بآنکه شرب خمر و باختن قمار از گناهان کبیره اند و مراد از منافع که در آنهاست
[illegible] مثل لذت و ترتیب دماغ و بهم رسیدن مال و بر هر کس که فی الجمله بهره از شعور داشته باشد
معلوم است که این فواید دو روزه عاجل برابری نمیکند با گناه بزرگ و عذاب آجل و لهذا اعدای تبار

[illegible] سوره که اثمهما اکبر من نفعهما و در کتاب [illegible] فیه مذکور است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از قول خدای عزوجل که در سوره حج فرموده است که فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور از آنحضرت
فرمودند که رجس از اوثان شطرنج است و قول زور غنا است و نرد بدتر از شطرنج است و اما شطرنج پس بدرستی
که فرا گرفتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و یاد دادن آن کبیره موبقه است و سلام کردن بر بازی کننده
آن معصیت است و گرداننده آن چون گرداننده گوشت خوک است و نظر کننده بآن مانند نظر کننده
در فرج مادر خود است و بازی کننده نرد بعنوان قمار مثل او مثل کسی است که گوشت خوک خورد
و مثل بازی کننده بآن نه بر وجه قمار مثل کسی است که دست در گوشت خوک یا خون آن کرده باشد [illegible] — و جایز نیست بازی کردن هم
وارد شده که آن بدترین از قمار بوده و همه اینها و هرچه با اینها شبیه باشد قمار است حتی
بازی کردن کودکان بگردکان قمار است حاصل اینکه هر گونه بازی که در آن برد و باختی باشد در قمار
داخل و اسم میسر آن را شامل است مگر تیر انداختن و اسب و شتر تاختن که از این حکم مستثنی و در شریعت
[illegible]ست چنانکه در محل خود بیان کرده اند و در کافی مذکور است که حضرت ابوالحسن علیه السلام فرستاده
[illegible] از تخم مرغ خرد غلام یک تخم یا دو تخم گرفته با آن قمار باخت چون آورد آنحضرت ادرا
اکل فرمود و بر او لایی بود گفت ان فیه من القمار یعنی با این قمار باخته شده پس آنحضرت طشتی
طلبیده قی کرد و آن را بر گردانید مرد صاحب شعور از روایت مذکور استنباط میتواند کرد که احتیاط
از این عمل ناصواب چه قدر مهم و تدارک ارتکاب آن تا چه غایت لازم است و در جامع الاخبار
٧٤ از حضرت سید اخیار صلی الله علیه و آله مرویست که بقومی گذشت که شطرنج می باختند فرمود ما هذه التماثیل
التی انتم لها عاکفون این آیه در سوره انبیاست و حکایت از قول ابراهیم است علی نبینا و علیه السلام
که با آزر و قوم خود که بتان بصورت انسان و بهایم و مرغان یا صورت کواکب و بعضی گفته اند
[illegible]رت علمای خود ساخته بودند و همیشه بپرستش آنها قیام مینمودند خطاب کرده فرمود چیست این
[illegible] و صورتها که شما مر آنها را ملازم اید یعنی بعبادت آنها پیوسته قیام مینمایید و خواندن آنحضرت سید الانام
[illegible] آیه را در مقام همانا مشعر است بر آنکه آلات شطرنج بمنزله بتانند و باختن آن مانند بت پرستی
و در بعضی از تفاسیر بهمین مضمون حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده [illegible]
بعد از قرائت آیه مذکوره فرموده اند که لقد عصیتم الله و رسوله یعنی بتحقیق که بباختن شطرنج نافرمانی
کردید خدا و پیغمبر خدا را و هم در جامع الاخبار از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله منقولست که لعب بالنرد

تقدیم نعمی نعیس کسی که نرد باخت بتحقیق که از فرمان خدا ... بیرون رفت و در همان کتاب از همانجناب جمل الله ...
حدیثی مرویست که مثال آن اینست که مومنست کسی که شطرنج بازد و نظر کننده بآن شغل خورنده گوشت خوک است
و در خبر دیگر چنین است که نظر کننده بآن شغل نظر کننده بفرج مادر خود است و در کنز العرفان از سید المرسلین
صلی الله علیه و آله روایت کرده که اللاعب بالنرد شیر کمن یغمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی بازی کننده بنرد مثل
کسی است که فرو برد دست خود را در گوشت خوک و خون آن و نیز در جامع الاخبار از نقل بردمند که از حضرت ابی الحسن الرضا
حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلم منقولست حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که وقتی که سر مبارک سرکرده
اهل بلا حضرت شهید کربلا را بشام بردند یزید پلید لعنه الله علیه فرمود آن سر را بر روی سفره گذاشتند
و با اصحاب خود از آن مائده میخوردند و فقاع می آشامیدند چون از آن فارغ شدند فرمود آن سر را در طشتی
نهادند و در پای تخت شومش با وزیران که نشسته و بساط شطرنج بر روی تخت گسترده بشطرنج بازی
نشست و ذکر حضرت امام حسین و پدر بزرگوار و جد عالیمقدار او صلوات الله علیهم میکرد و نسبت بایشان
سخریه و استهزا مینمود و هرگاه بر حریف خود قماری میباخت فقاع میگرفت و سه مرتبه می آشامید و
ته مانده آن را بجانب آن طشت بر زمین میریخت پس کسی که شیعه است میباید که از شرب فقاع و شطرنج
بازی اجتناب کند و کسی که ببیند فقاع یا شطرنج را باید که امام حسین را بخاطر رساند و بر یزید و آل زیاد لعن کند که خدا
محو میسازد باین گناهان او را اگر چه بعدد ستارگان باشد ای غافل هوشیار و ای فرزند روزگار که راه
محبت اهل بیت را بقدم صدق میروی و در دعوی شیعگی و یکرنگی ایشان از همه پیشتر میدوی چگونه راضی بآن
میتوانی شد که بعد از شنیدن خبری چنین این امر قبیح شنیع را ارتکاب نمایی و دامن خاطر بلوث ارادة همکاری
یزید پلید الالی الاف بیروی اهل بیت پیغمبر زنی و قدم بر قدم دشمنان ایشان گذاری برای شهید کربلا
گریی و رایت شعار یزید بر پا داری آب بلعن یزید ننوشی و در اجرای سنتش بجان کوشی رضای حق جویی
و طریق باطل پویی و عوی شیعگی خدا و اطاعت ائمه هدی از دست نگذاری و ذخیره آیات و احادیث و اقوال ... الا
بهیچ نشماری خود گو که روز و شب نرد مخالفت باختن و دین و دل را بکعبتین بستن از دست اند اختن را
و غل همیشه سر بسر نهادن و نقد ایمان و دین را در دادن و اول از دست دادن داغ باختگی با هر دم نقش مهره
دل نمودن و پای عمر گرامی را در قمار رو و قمار فرسودن کی لایق شان مردم صاحب تمکین و ارباب
وقارست و غیر از پشیمانی و پشت دست بدندان گزیدن چه نتیجه خواهد داد قریب زند که پیل از اسب
حیاتت پیاده کرده رخ بر خاک فنا خواهی نهاد و نراد روزگار رسیمهر در تخته سبز فام بالکعبتین ماه و مهر

بجواب چاره جویی بر برودیت بسته مهره وجود ... شش شدر مات خواهد افتاد و برگ عیشی که بسالها از دولت بی
ورزیده اندوخته بحکم قضا چون اوراق گنجفه در میان داوزنان قسمت خواهد گشت و عاقبت نقد دین با خود بر سر
عرض ضایع ساخته دامن فشان و آه حسرت کشان از بساط زندگی خواهی در گذشت الحاصل هر یک از ذمایم خصال
و قبایح اقوال که کتاب بیان با سر انگشت خامه در زبان شمرده و در بساط بسط و تفصیل هر کدام بمقدار
مقدور قدم استمام افشرده آتشی است خانه دین و ایمان را سوزنده و در ابنیه تار بر غضب الهی
بر افروزنده پاکان را از آن بر حذر بودن و آلودگان را بجا طبیعت افزاد و سایغ آن تطهیر نمودن
بغایت ضرورست و آن بی جناب از آمیزش مردم ناپاک و بر چیدن دامن الفت از آلایش صحبت
دامنان ناپاک سیرتست چه اخلاق و اطوار زشت این قوم بتفاوت سرشت مانند علت برص و جذام
سرایت و با اختلاط شبانه روزی از آن سلم جستن بسیار مستبعد است و قطع نظر از آنکه آدمی را در رنگ زمانی
برنگ خود مبتلا میکردانند و در یکشب بروز خود مینشانند با این طبقه معاشرت نمودن و در مجالس
اهل فساق و اهل معاصی داخل بودن در آیین شرع و دین مذموم است و نهی عنه است چنانکه در کافی از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم مرویست که فرموده اند لا ینبغی للمومن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره یعنی
سزاوار نیست مومنی را که در مجلسی نشیند که در آن نافرمانی خدا کرده شود و قدرت بر تغییر و برطرف کردن آن
نداشته باشد یعنی اگر قدرت داشته باشد میباید که اهل مجلس را از ارتکاب آن نا مشروع باز دارد و الا خود ٧٥
در آن مجلس نشیند و در همان کتاب از همانجناب علیه السلم منقولست که من کان یومن بالله والیوم الآخر
فلا یجلس مجلسا ینتقص فیه امام او یعاب فیه مومن یعنی حاصل معنی آنکه کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد نمی
باید که نشیند در مجلسی که در آن امامی را نقص یا عیب مومنی گویند و نیز از حضرت امیر المومنین
علیه السلام نقل کرده که من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یقوم مکان ریبة یعنی آنکسی که ایمان بخدا و آخرت
آورده نمی ایستد در مکانی که مردم او را بشک افکنند و در حق او بدگمان کردند و هم در کافی از صاحب ... و خفیه
حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثورست که ان الله لیعذب الجعل فی جحرها یحبس المطر عن الارض التی هی
بمحلها بخطایا من یحضرتها و قد جعل الله لها السبیل فی مسلک سوی محله اهل المعاصی قال ثم قال ابو جعفر علیه
السلام فاعتبروا یا اولی الابصار حاصل معنی آنکه بدرستی که خدا تعالی هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخ خود باین طریق که
باران نمی بارانند بر زمینی که آن جعل در آنجا مکان کرده بشوم گناهان بندگانی که در آن موضع میباشند چه خدا تعالی
آن جعل را قدرت داده که از میان آن قوم عاصی بیرون رفته و جای دیگر ماوای کند و مع هذا بیرون رفتن را ...

کناره شود و پس شیوع آن جماعت بعذاب ... ل گرفتار میشود و بعد از ان آنحضرت فرمودند
کبریا ای صاحبان بصیرتها که هرگاه جانوران بسبب مجاورت اهل معاصی معذب شوند و ببلای ایشان
گرفتار گردند حال بنی آدم از معاشرت و آمیزش فساق چگونه خواهد بود و حدیث مذکور طولی است و از آن
بذکر آنچه درین مقام بود اکتفا نمود و نیز در کافی حدیثی مذکور است که ملخص و مجمل مضمون آن بر سبیل اجمال آنست
که حضرت ابو الحسن علیه السلام شخصی را از مجالست غالوی او عبد الرحمن بن یعقوب که از اهل ضلالت بود
منع فرمود جعفری که راوی این حدیث است گوید گفتم هو یقول ما شاء ای شیء علی منه اذا لم اقل ما یقول
یعنی عبد الرحمن هر آنچه خواهد گوید و بهر اعتقادی که خواهد باشد مرا از ان چه زیان هرگاه آنچه او گوید
من قایل آن نباشم آنحضرت فرمودند که آیا نمیترسی که بلائی برو نازل شود و همه را شامل رسد آیا نمیدانستی
احوال آن شخصی را که از اصحاب موسی بود و پدرش از اصحاب فرعون وقتی که خیل سپاه فرعون از دنبال
موسی رسیدند آن شخص از موسی جدا گشته توقف کرد که پدر خود را نصیحت نموده بحضرت موسی ملحق سازد
پس پدرش برفت و او با وی گفتگو و درشتی میکرد تا بطرفی از دریا رسیده هردو غرق شدند این
بموسی رسید فرمود که او در رحمت خداست ولیکن بلا چون نازل شود ناچار کسی که نزدیک گنهکار
باشد هم فرا رسد پس آشنایی بیگانگان درگاه عزت و نزدیکی دور گردان رحمت که پیوسته در معرض عذاب
و غرض سهام سطوات پادشاهی اند جز بآتش ایشان سوختن نتیجه ندارد حضرت خالق یگانه و بی نیاز از هر
آشنایی و بیگانه عز شانه ما بستگان زنجیر علایق و خستگان زهر آمیزش خلایق را از همه بیگانگی و با خود آشنایی
کرامت فرماید و دریچه خانه دلهای ما را از هر کوچه پر گرد و غبار کثرت فرو بسته بمفتاح جانفزای وحدت
گشاید بلطفه الخفی بعزت از ماده و نجوم اهل دنیا را اگر ره نمیدهد کسی در دل غبار کینه ما را المجلس هشتم در مذمت صفت خبیثه
کبر و سربلندی و ملامت شیوه ناپسندیده عجب و خودپسندی که از جمله فروع شجره ملعونه حب دنیاست چنانکه
سابقا تشریح آن بزبان بیان واضح گزارش و تصویر آن بکلک تقریر دلپذیر نگارش یافت و این مجلس
مشتمل بر دو فصل فصل اول در مذمت تکبر بر تصرف سودای جاه و دولت و مستیقان
و نخوت روشنگران آینه خودبینی و متجبران تلاش بالانشینی که کام و زبان از خودستایی و
خودپرستی ساخته و از ترک کردن علم مخالفت با جناب مالک الملک برافراخته اند مخفی نماند که بحکم
ردائی والعظمة ازاری عظمت و کبریا بخصوص ذات پاک حضرت خداوندیست جل شانه که کنه وصفش از
تعدی هر شبهه را از تصرف دلهای آگاه فروبسته و باز دستیش هرگز باشایبه صدوف در خلوتخانه خاکی

عاقل نشسته سودای کسی را رسد کبریا و فخر که ... بیت وزایش غنی و دستی عدم زادگان بی نام و نشان
و بی سر و پایان عالم امکان غریبان دیار وجود و خوشه چینان کشور نمود روستائیان شهرستان کمال
و زنده بگوران غبار رمال سبک وزنان میزان قدر و اعتبار و خاکساران مضمار موج خیز حوادث روزگار
که عمرها سراب بیابان نیستی بوده و در قله قاف عدم با عنقا هم آشیانی نموده در تخطفلی سالها
از خجلت ناقابلی در پس پشت پدر رو پنهان کرده و در منفعلی از ننگ ناتمامی مدتها در ظلمت رحم
بی چراغ جان بسر برده از فشار تنگی مضیق مشیمه دیده شعور نگشوده و از الوان نعمتها روزگاری
بخون حیض مادر تعیش نموده از تخت سیاه چال رحم بجان رسیده و در شکنجه قبول هستی جاریخ عام
کشیده کوچه گردی دو راه بول کرده و از زیر آب منجلاب دو جسم کثافت نهاد سر برآورده در وقت
گرسنگی خوناب اشک حسرت از دیده چکانیده و در مکیدن پستان بطلب شیر لب سؤال جنبانیده
در خور دیگ بوستر نجاست خود غلطیده و در سن شعور روز و شب جهة قضای حاجت سراسیمه وار بپاخوان
... دویده در جوانی بر صد ارجاع خدمات همیشه در برابر نفس اماره بنده وار دست بر سینه کرده نشسته و
در پیری از غایت ضعف و ناتوانی دیوار بی گسسته تن را دو سه روزی بچوب بست عصا بر پای
داشته در زندگی حمال جیفه طغیان میباید نمود در مردگی بار دوش چهار حمال میباید بود نمیرسد که از طوق
ادب عبودیت و تذلل گردنکشی نموده دعوی بزرگی نمایند و پا از اندازه گلیم خود بیرون نهاده با حضرت
٧٦ آفریدگار عالم در حقیقی طریق منازعت و همچشمی پیمایند از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مروی است
که یقول الله تعالی الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما القیته فی جهنم حاصل معنی آنکه حضرت حق
سبحانه میفرماید که بزرگی و عظمت مخصوص منست پس کسی که منازعه کند با من در یکی ازین دو صفت می اندازم او را در جهنم
و نیز از آنسرور صلی الله علیه و آله در خبر است که لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر
یعنی داخل بهشت نمیشود کسی که بوده باشد در دل او بوزن یکدانه خردل از کبر و در کافی از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام منقولست که ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین یقال له سقر شکا الی الله عز و جل شدة
حره و سأله ان یأذن له ان یتنفس فاحرق جهنم حاصل معنی آنکه بدرستی که در دوزخ هر آینه وادیست
مهیا از برای اهل تکبر که آن را سقر میگویند و سختی عذاب و گرمی آن وادی بحدیست که از شدت
حرارت خود بجناب متعال شکایت کرده سوال نمود که او را رخصت نفس کشیدن دهد پس دستوری
یافته نفس کشید پس بحرارت نفس سوخت جهنم را و در همان کتاب از آنجناب علیه السلام ماثوراست

که ان المتکبرین یجعلون فی صور الذر یتوطاهم الناس حتی یفرغ الله من الحساب حاصل مضمون آنکه بدرستی که متکبران
در روز قیامت بصورت مورچگان گردیده مردمان پای بر ایشان میگذارند و همچنان پامال مردمان خواهند
بود تا وقتی که خدای تعالی از حساب خلایق بپردازد و نیز در کافی از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
در خبر است که ثلثه لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک
جبار و مقل مختال خلاصه معنی بر سبیل اجمال آنکه سه کس اند که خدای تعالی روز قیامت با ایشان سخن نگوید و نظر رحمت
بسوی ایشان نیفگند و از دنس ذمایم اخلاق و قبایح اعمال ایشان را پاک نگرداند و مر ایشان راست
عذابی دردناک شیخ زناکار دوم پادشاه جبار سوم درویش صاحب استکبار و نیز در کتاب مذکور از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام همضمون ماثور است که از جمله آنچه خدای عز و جل بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام وحی
فرموده اینست که یا داود کما ان اقرب الناس الی الله المتواضعون کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون
یعنی چنانکه نزدیکترین مردمان بخدای تعالی متواضعانند همچنان دورترین مردمان از خدای تعالی متکبرانند
و در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله مرویست که من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله عز و جل
الیه یوم القیمة یعنی کسی که در وقت رفتار دامن جامه خود بر زمین کشد از روی تکبر نظر شفقت نمیکند خدای
بسوی او در روز قیامت گویند از عادات متکبران عرب این بود که جامهای دراز میپوشیدند و دامن آن
بر زمین میکشیدند و این شیوه را نشان بزرگی و رفعت شان خود میشمردند و آن معلم سنن و آداب آن
عادت ناصواب را که طریقه متکبران بود درین حدیث مذمت فرموده اند چنانکه حق تعالی نیز در سوره مدثر
بکریمه و ثیابک فطهر آنحضرت را بر چیدن دامن یا کوتاه کردن آن مامور ساخته بنا بر آنکه مراد از تطهیر جامه
جمع کردن دامن یا کوتاه نمودن آن باشد چنانکه بعضی از مفسرین گفته اند چه اگر دراز باشد بر زمین سوده
و بنجاسات و امثال آن آلوده میگردد و در سوره بنی اسرائیل حضرت سید عالم را صلی الله علیه و آله مخاطب
ساخته گوشکش عالمیان گردانیده است که و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال
طولا ملخص معنی آنکه در رفتار بتکبر خرام که تو نه آنی که از رفتار تو زمین شکافته شود و در بلندی قامت
و گردن فرازی با کوهها برابری توانی کرد بلکه بنده ذلیل حقیری و از تو بجز تواضع و فروتنی نشاید
هوشمندی صاحب بصیرت یکی از سیاه مستان شراب نخوت را دید جبه از خز پوشیده از روی تکبر میخرامد
گفت ای بنده خدا این رفتاریست که خدا و رسول خدا با آن دشمنند گفت آیا مرا نمیشناسی گفت خوب
اولک نطفة قذرة و آخرک جیفة مذرة و انت بین ذلک تحمل العذرة یعنی میشناسم ترا اولت آب پلیدی

آخرت مردار گندیده ایست و در میانه که سرا سر خوشیت متصل کار تو بر گرفتن کثیفیست و در مجموعه ورام از حضرت
سید الانام صلی الله علیه و آله ماثور است که من تعظم فی نفسه و اختال فی مشیته لقی الله و هو علیه غضبان
حاصل معنی آنکه کسی که خود را در پیش خود بزرگ شمارد و در رفتار از روی تکبر خرامد ملاقات کند با خدای تعالی
در حالتی که او بر آنکس غضبناک باشد مخفی نماند که بدلالت اخبار و آثار مذکوره آتش نخوت و استکبار بجز اشتعال
نایره غضب کردگار اثری و نخل گردنکشی و غرور بغیر عذاب و نکال یوم النشور ثمری ندارد بلکه در دنیا نیز
این صفت زشت ناپسند صاحبان خود را از طاق دلها می افکند و آنچه مقصود این قوم و منظور این طایفه است
که در نظرها معزز و مکرم و مخدوم و مطاع اهل عالم باشند هرگز بحصول نمی پیوندد و تلاش عزت و اعتبار
شان خواری قرات و ترتیب مقدمات شان نتیجه نقیض مدعا چنانکه خبر حضرت صادق علیه السلم در کافی
بر همین معنی ناطق است که ما من عبد الا و فی راسه حکمة و ملک یمسکها فاذا تکبر قال له اتضع وضعک الله
فلا یزال اعظم الناس فی نفسه و اصغر الناس فی اعین الناس و اذا تواضع رفعها الله عز و جل ثم
قال له انتعش نعشک الله فلا یزال اصغر الناس فی نفسه و ارفع الناس فی اعین الناس خلاصه معنی بر سبیل
اجمال آنکه هیچ بنده نیست مگر آنکه در سر او حکمه ایست و فرشته آن را نگاه میدارد و حکمه در اصل لغت مقدمه دهنه
لجام است که برای منع دواب از سرکشی موضوعست و حاصل معنی همانا اینست که خدای تعالی بهر بنده
فرشته گماشته که چون توسن نفسش با غرور بدماغ افکنده از مراعات شیوه تواضع و فروتنی بر سرکشی افتاده
و از طریقه آداب بندگی و منهج خاکساری و افکندگی انحراف ورزیده منهج سیرت جبابره و متکبرین برداشته و بر انگیخته
و مفتول کند و نشان بزرگی و نخوتش را در هم شکند پس چون بنده تکبر نماید آن فرشته او را گوید پست مرتبه
شو خدای ترا پست مرتبه گرداند پس پیوسته آن بنده در پیش خود بزرگترین مردمان و در نظر مردمان کوچکترین ۷۷
و حقیرترین مردمانست و چون تواضع و فروتنی کند خدای تعالی آن حکمه را از سر او بردارد چه او را احتیاج بآن
بعد از آن آن فرشته او را گوید بلند مرتبه شو خدای ترا بلند مرتبه گرداند پس همیشه در نزد خود کوچکترین مردمان
و در چشم مردمان بلند مرتبه ترین مردمانست و میتواند بود که مراد از رفعها الله این باشد که چون بنده فروتنی
و سر افکندگی کند حق تعالی آن حکمه را بالا کشد و این کنایه از آن باشد که او را عزیز و سر بلند و مرتبه اش رفیع و ارجمند
سازد و قریب باینست روایتی که در ارشاد القلوب مذکور است که ان علی العبد الموکلین بران تواضع
رفعاه ان تکبر وضعاه مضمون آنکه آن دو فرشته که بر بنده موکلند اگر تواضع کند او را بلند مرتبه و بزرگوار
و اگر تکبر نماید و پراپست و بیمقدار میسازند و نقل نماید که آنچه اهل غرور بآن میبالند و بسبب آن در میان خلایق

کردن بمباهات و افتخار بر برتری نفس ازند غالب ... رعات از چند وجه است اول زادگی و نسب دوم
حکومت و منصب سوم حسن صوری که عبارتست از حسن و جمال چهارم حسن معنوی که عبارت از دانش و
وکمال پنجم کثرت مال و ثروت ششم شدت توانائی و قوت و هیچ یک ازینها منشا مباهات
و افتخار نمیتواند بود اما زادگی و نسب که از آن نجابت تعبیر میکنند خود ظاهر است که کافه بنی نوع
انسان را پدر آدم و مادر حواست و در حقیقت همه با هم برابر و جملگی با یکدیگر برادرند چنانکه حضرت
رب العالمین و اصدق القائلین در سوره حجرات فرموده است که یا ایها الناس انا خلقناکم
من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم در سبب نزول
این آیه آورده اند که چون رافع لوای پیغمبری و فاتح اقالیم دین پرور حضرت صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود بلال را
فرمود که بر بام کعبه معظمه رفته اذان گفت جمعی از اهل کبر و نخوت و گروهی از ظاهر بینان بی بصیرت
آن را ناپسندیده زبان طعن بروی گشودند از آنجمله حارث بن هشام قدح در نسب بلال نموده گفت
آیا محمد کس دیگر ندارد که بانگ نماز گوید بجز این کلاغ سیاه و دیگری گفت الحمد لله پدرم زنده نیست
شنود و چند دیگری گفت اگر خواست خدا باشد این را تغییر دهد و بر طرف سازد ابوسفیان گفت من هیچ
نمیگویم میترسم که خدای آسمان محمد را آن خبر دهد فی الحال جبرئیل آمده پیغمبر صلی الله علیه و آله را از آن اخبار نمود
آنحضرت ایشان را طلبید و گفت شما چنین و چنین گفته اید ایشان اعتراف کردند پس آیه مذکوره نازل شد
و حاصل مضمون آن بقول مفسرین اینست که ای گروه مردمان بدرستی که آفریدیم ما شما را از مردی و زنی که آدم
و حواست یعنی همه از یک پدر و مادر اید پس باصل و نسب بر هم افتخار نمودن و دیگران را بدنائت نسب تشنیع
ساختن زبان طعن و تعرض بر ایشان گشودن وجهی نداشته باشد و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا بشناسید
یکدیگر را یعنی غرض از تفرق قبائل و تشعب شعوب آنست که یکدیگر را شناخته از هم ممتاز گردید و دو
شخص که هر دو بیک نام موسوم باشند چون باسم قبیله و طایفه مذکور گردند اشتباهی نماند و از هم شناخته
شوند نه آنکه بسبب آن بر هم مفاخرت نمایید بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شماست
و هر که را تقوی بیشتر در درگاه قرب الهی مقربتر است و بعضی در سبب نزول آیه مذکوره گفته اند که ثابت بن
بشخصی از روی سرزنش گفت انت ابن فلانه یعنی تو پسر فلان زنی و همانا مادر او از ادانی و مردم فرومایه
این سخن بگوش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسیده فرمودند کیست که نام فلانه میبرد ثابت گفت
منم یا رسول الله آن جناب فرمود که در روی این مردمان نظر کن چون نگاه کرد فرمود چه دیدی گفت تو رنگ مختلف

۷۸

الالوان بعضی سیاه چرده و بعضی سفید چهره و ... رنگ و بعضی زرد فام فرمود فانک لا تفضلهم الا بالتقوی
والدین یعنی ترا بر ایشان زیادتی و رجحان نیست مگر به پرهیزکاری و دینداری پس آیه مذکوره نازل شد و نیز گفته اند
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بازار مدینه میگذشت غلام سیاهی دید که میفروختند و او میگفت هر
که مرا میخرد باین شرط خرد که مرا از نماز یومیه در عقب رسول منع نکند چون همیشه نماز یومیه را در عقب آنحضرت
گزارده و در هیچ جای دیگر بآن اقدام ننموده ام مردی او را باین شرط خرید و رسول صلی الله علیه و آله هر وقت نماز
آن غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد و بعد از چند روز آن غلام را ندید از احوال او استفسار فرمود عرض ساختند که تب
دارد آن رحمت بی غایت یزدانی و آن چشمه زلال شفقت و مهربانی بعیادت وی قدم مبارک رنجه داشته
در قدر و تربیت آن شجر ... چند روزی بر او گذشته و بعد از سه روز دیگر احوال او پرسید
مولای او گفت که وفات نمود آنجناب بر خانه بنفس نفیس خود متولی تغسیل و تکفین وی گردیده مهاجر و انصار
از آن مهربانی بسیار نسبت بغلام سیاه بیقدار تعجب کردند حق سبحانه و تعالی آیه مذکوره را فرستاد و در آن
بیان فرمود که زادگی و نسب را اثری نیست و فضیلت و کرامت بتقوی و پرهیزکاریست و شیخ [illegible]
روایتی که از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام ماثور است در کنز المطالب مذکور است و حاصل
مضمون آنست که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود بود که ناگاه سیاهی
بجای خود چهار نفر از زنگیان بر داشته بجانب قبرش میبردند آن جناب فرمودند که علی بالاسود یعنی آن
سیاه را نزد من آورید پس او را در پیش آنحضرت گذاشتند روی ویرا گشودند و خطاب بحضرت امیر المؤمنین
فرمود که یا علی هذا رباح غلام آل النجار میتوانند که کلمه بعد از هذا رباح باشد بر این نقطه منقوطه و باء یک نقطه
و الف و حاء بی نقطه و نام آن غلام باشد یعنی یا علی این رباحست غلام آل نجار که قبیله از انصار بوده اند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ما رآنی الا و حجل فی قیوده قال یا علی انی احبک میتوان بود که آن غلام را بجهت
منع گریزپای یا غیر آن بند ها بر پا نهاده باشند و بنا برین حاصل معنی کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
این باشد که هر وقت که آن غلام مرا دیده در آن بسته پای لنگان جستن نزد من آمده گفتی که یا علی بدرستی که من ترا
دوست میدارم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بغسل او فرمان داد و در جامه از جامهای خود او را کفن کرد و چون
گذاردند مسلمانان تا قبرش تشییع نمودند و مردمان آوازی سخت مانند آواز وزیدن باد یا آواز پرواز مرغان
در آسمان شنیدند جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که انه قد شیعه الف قبیل من الملائکة کل قبیل
سبعون الف ملک والله ما نال ذلک الا بحبک یا علی حاصل معنی آنکه بدرستی و تحقیق که تشییع جنازه این سیاه

گروند هزار گروه از فرشتگان و هر گروهی [illegible] هزار فرشته بودند بخدا قسم که باین مرتبه نرسیده و این فت
واین کرامت را در دنیا یافته است مگر بدوستی تو ای علی ملا کاشی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعد از نزول
فرموده بعد از زمانی روی از وی برتافت و پس از زمانی دیگر خنده بروی حبشی کرد پس گفتند یا رسول الله
دیدیم ترا که ساعتی روی از آن سیاه برتافتی و بعد از آن خنده بروی کردی فرمود آری بدرستی که دوست
خدا از دنیا بیرون رفت و تشنه بود پس زنان او از حور العین با شرابی از بهشت بسوی او شتافتند و دوست
خدا غیور است پس ناخوش داشتم که او را بسبب نظر بسوی زنانش آزرده خاطر سازم برای این روی از او گردانیدم
ذخیره در زهرة الریاض حکایتی بنظر رسیده که محصل مضمون آن اینست که وقتی در مکه معظمه قحط شد و اهل مکه جهت
دعای باران بعرفات رفتند از نخل دعاهای ایشان ثمر اجابت ندمید و در کشت امید ایشان جز سراب حرمان
نگردید راوی گفته هفته دیگر بعرفات رفته در میان آن جمع مردی سیاه فام ضعیف اندامی دیدم که آمد و
دو رکعت نماز گزارد و دعا کرده بسجده رفت و گفت بعزتک لا ارفع راسی من السجود ما لم تسق عبادک
یعنی خداوندا قسم بعزت تو که سر از سجده بر نمیدارم تا بندگان خود را باران ندهی پس قطعه ابری بقدر
سپری پیدا شد و قطعات دیگر بآن پیوست و باریدن گرفت آنگاه حمد الهی تقدیم رسانیده بمکه بازگشت
و من بر اثر او میرفتم تا بخانه برده فروشی رفت و من بازگشتم و در روز دیگر دینار و درهم چند با خود برداشته
بدر خانه آن برده فروش رفتم و گفتم غلامی میخواهم وی تا شصت غلام بر من عرض کرد و من منتظر آن غلام
بودم وی را بیرون نیاورد گفتم غیر این غلامان غلام دیگر داری گفت شصت غلام بر تو عرض کردم که در مکه
نظیر خود ندارند آنگاه گفت نزد من غلام سیاه شومی نیز هست که با کسی سخن نمیگوید گفتم که او را بمن بنما که آن غلام
سیاه روشن بصیرت و آن خال عارض حسن سیرت را بر آورده بر من عرض کرد گفتم این غلام را بچند خریده
بهفت دینار و لیکن به دو دینار هم نمی ارزد پس هفت دینار بوی داده آن در شب بها و آن گوهر بی بها
خریدم غلام گفت ای مولای مرا برای چه خریدی و من خدمت تو نمیتوانم کرد گفتم ترا نه جهت آن خریده ام
که تو خدمت من کنی بلکه برای این که من خدمت تو کنم گفت چرا گفتم برای منزلتی که ترا نزد خدا تعالی هست
و آنچه از وی مشاهده کرده بودم مذکور ساختم گفت مرا آزاد کن گفتم انت حر لوجه الله گفت الحمد لله
عتق مولای الاصغر فلیت یکون عتق مولای [illegible] آزادی آقای مجازی آیا آزادی آقای حقیقی
شود بعد از آن وضو ساخته دو رکعت نماز گزارد و دست برداشته گفت الهی تو آگاهی که از وقتی
که ترا شناخته ام نافرمانی تو نکرده ام و همیشه از تو سوال نموده ام که سر مرا فاش نسازی و چون فاش ساختی



از تو نیز خواهم که جان مرا قبض کرده بسوی خود بری پس همان ساعت مرغ روحش بفضای جهان باقی طیران کرد و جان
پاکش از ظلمت بدن چون نور نگاه از سواد مردمک بر آمده رو بگلگشت چمن همیشه بهار عالم قدس آورد و بتجهیز
و تکفین او کرده بروی نماز گزاردم و لیکن در غایت حزن مبالغه و اهتمام نمودم چون شب شد حضرت
سید انبیا و سید ابرار بخش دیده دلها را در خواب دیدم بردی پوشیده و شیخی خوش روی در پهلوی او بود
و حله سفیدی در بر داشت و دست مبارک آنحضرت بر دوش آن شیخ بود پس روی بمن آورده اکرامم
نمود و آنگاه فرمود که از خدا شرم دار و از من آزرم نکنی گفتم تو کیستی گفت من محمدم و این پدر من ابراهیم
گفتم چگونه شرم نمیکنم و من خود صلوات بر تو بسیار میفرستم فرمود دوستی از دوستان خدا وفات کرد
و تو کفن او را نیکو نکردی آیا ندانستی که او رفیق من و رفیق ابراهیم است در بهشت الحاصل حضرت
آفریدگار عالم را اصلا نظر بسفیدی و نیکی صورت نه بر سیاهی چهره و زشتی رو و قرب درگاه
حضرتش به بندگی و آزادگیست نه بنجابت و بزرگ زادگی و پوشیده نیست که نسبی پیغمبر و نژادی
از پیغمبرزادگی در بسیار است نیست و آن پسر حضرت نوح را علی نبینا و علیه السلام از ورطه هلاکت دنیوی
و اخروی نرهانید و کمال جعفر کذاب که فرزند بی واسطه حضرت امام علی نقی علیه السلام بود فایده نرسانید
و از حضرت فخر الساجدین امام زین العابدین علیه السلام منقولست که انما خلقت النار لمن عصی الله
ولو کان سیدا قرشیا والجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا یعنی آتش دوزخ مخلوق نشده
مگر برای کسی که نافرمانی خدا کند اگر چه آنکس سید قرشی نسب باشد و بهشت خلق نگشته مگر برای کسی
که فرمان برداری الله تعالی کند اگر چه آنکس بنده حبشی باشد اصمعی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم
جوانی دیدم جامه کعبه را گرفته میگفت یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم یا کاشف الضر والبلوی مع السقم
قد نام وفدک حول البیت وانتبهوا وانت یا حی یا قیوم لم تنم ادعوک رب حزینا هائما قلقا فارحم بکائی بحق
البیت والحرم ان کان جودک لا یرجوه ذو سفه فمن یجود علی العاصین بالکرم حاصل معنی این کلمات درد خیز و
محصل مضمون این ابیات غم انگیز که در لفظ بلندش از بوستان خوف و خشیت نهالی هر صبح برای شبه
نها بطلب پرده گوشها را والیت میتواند این باشد که ای آنکسی که اجابت میکنی دعای کسی را که در ظلمات
ت و گناه فرو مانده و ای آنکسی که اجابت میکنی دعای بیچاره بکار خود فرو مانده را که در تاریکیهای شب میکند
ای زایل کننده ناخوشی حال و بلا و رنج همیشه که خفتند کسانی که بحضرت تو آمده اند در گرد خانه کعبه و بیدار
شده اند و تو ای زنده پاینده نخفتی میخوانم ترا ای پروردگار من اندوهگین و شوریده وار و مضطرب حال

پس رحم کن بر گریستن من یعنی خانه و حرم کعبه اگر [illegible] مرا بگو و نوامید نشده باشد پس کو جود میکند بر کمال
بکرم و بزرگواری بعد از این مناجات دیگر باره بنمود الا ایها المقصود فی کل حاجة شکوت الیک الضر
فارحم شکایتی الا یا رجائی انت تکشف کربتی فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی اتیت باعمال قباح ردیة
وما فی الوری عبد جنی کجنایتی اتحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی ثم این مخافتی حاصل مضمون این سخنان
خون چکان همانا اینست که ای آنکسی که بندگان در هر حاجتی رو بدرگاه تو می آورند شکایت آورده‌ام بسوی
تو از ناخوشی احوال خود پس رحم کن بشکایت من ای امیدگاه من تو زایل میکنی اندوه بسیار مرا پس ببخش
بر من همه گناهان مرا و حاجت مرا روا کن آورده‌ام بدرگاه تو عملهای زشت تباه و نیست در میان خلق
بنده که کاری کرده مثل من آیا بسوزی مرا بآتش ای نهایت آرزوهای بندگان پس کو امیدواری من بتو
و کو ترسیدن من از غضب تو آنگاه افتاد و بیهوش گردید نزدیک وی شدم حضرت زین العابدین
علی بن الحسین علیهما السلام بود پس سر مبارک آنسرور را بکنار گرفتم و گریستم قطره از اشک من بر صفحه رخسار
او چکید چشم باز کرده فرمود من هذا الذی یهجم علینا یعنی کیست اینکه بر سر ما آمده گفتم بنده حقیر تو اصمعی ای سید
من این گریه و بیتابی چیست و تو از اهل بیت نبوت و معدن رسالتی نه خدا تعالی میفرماید که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی خدا تعالی درین آیه اهل بیت پیغمبر را صلی الله علیه وآله بپاکی یاد فرموده
و تو از جمله ایشانی پس چرا چنین گریه و زاری را از حد میبری و فرزندی پیغمبر خدا استظهار نمیباشی هیهات
اصمعی میپنداشته که شما طهارت و عصمت فرزندی پیغمبر و از اهل بیت او بودنست و هر که از اولاد
خاندان او باشد بمحض همان درین آیه داخل شرف طهارت و عصمت او را شامل خواهد بود آنحضرت
فرمود هیهات ای اصمعی بدرستی که الله تعالی خلق کرده است بهشت را برای کسی که فرمان او برد و اگرچه
آنکس بنده حبشی باشد و خلق کرده آتش را برای کسی که نافرمانی او کند اگرچه شریف قرشی باشد نه خدا تعالی
میگوید که فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون
ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون این آیه در سوره مؤمنون است
و مفسرین در تفسیر آن فرموده‌اند که پس چون دمیده شود در صور پس نباشد نسبها در میان ایشان آن روز
با بعضی که از وحشت آن روز شفقت و مهربانی خویشیها را منقطع خواهد ساخت و اقربا و خویشان بحال
و احوال هم نخواهند پرداخت یا بعضی که از نسبهای که بآن تفاخر میکنند در آن روز کسی را سودی نخواهد
بود و بزرگ زادگی و والا تباری رعایت جانب احدی نخواهند نمود و نپرسند یکدیگر را از حال هم بحکم

مشغول هر یک بخود پس هر که گران آید ترازوهای او یعنی بایمان و اعمال صالحه پس آن گروه ایشانند رستگاران
و هر که سبک باشد ترازوهای او یعنی برای عدم ایمان و عملهای صالح پس آن گروه آنانند که زیان کردند بر خود
در دوزخ مخلد و جاوید خواهند بود پس بحکم آیات و اخبار مذکوره بشرافت آبا و اجداد نسبت کرم نباید بود
و بنسب و نژاد و هرچند پیغمبرزادگان باشند بر خلق خدا بچشم حقارت نظر نباید نمود بلی بر دیگران لازمست
که در تعظیم و توقیر زمره سادات که نور دیده روزگار و از خاندان عصمت و کرامت یادگارند کوتاهی
نکنند و مضمون چو نکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که یابی از گلاب از فروع شجره
ائمه طاهرین که بعضی در فراش رحمت الهی خفته‌اند و بعضی چهره ظهور در پرده غیبت و خفا نهفته
ملاحظت سادات نور النسل چند مجملا چنانکه وظیفه سایر مردمان آنست که با سادات کرام طریقه
اعزاز و احترام سلوک دارند وظیفه سادات نیز آنست که از طریقه تواضع و انکسار که شیوه پدران بزرگوار
ایشانست پا بیرون نگذارند که پا از آن طریقه بیرون نهادن و صفت نمرود و شداد را بر سیرت آبا
و اجداد رجحان دادن در وقت مفاخرت نسب به پیغمبر و استحکام سلوک نسبت بجابره و ملوک درست
نمودن و از باد غرور و نخوت میوه آفت زده شجره سیادت بودن نه شایسته رتبه آزادگی و لایق
شان سیادت و بزرگ زادگیست گویند عمر بن عبد العزیز علوی را دید که از روی تکبر براه میرفت
گفت آنکس که تو خود را بنسبت بیکی یعنی حضرت مصطفی یا مرتضی صلی الله علیه وآله او رفتار چنین را
دشمن میداشت و با متکبر هرگز براه نمیرفت و در اخبار و آثاری که در شرح تواضع و وصف انکسار
ائمه اطهار علیهم السلام و طرق سلوک ایشان با فرق خواص و عوام وارد و یافته انشاء الله تعالی عنقریب
در فصل ستودن صفت تواضع بسر کلک قلم صدق رقم گوشزد مستمعان خواهد گشت و از کلمات بدایع
سمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب یعنی حاصل
آنکه بلندی رتبه و برتری منزلت بصفات حمیده و اخلاق پسندیده است نه باصل و نسب لمؤلفه
نسب چه سود دهد چون تو بی‌هنر باشی ز آب چه چه بری تشنه‌ای چو بی رسن مشهورست که یکی از اغنیا
غریب سقراط را بمجهول النسب و عدم نجابت سرزنش کرد سقراط گفت الیک انتهی شرف نسبک
ومنی ابتدا شرف قومی فانا فخر قومی وانت عار قومک یعنی شرف آبا و اجداد تو چون بتو
رسید بر طرف شد و شرف اولاد من از من شروع شد پس من فخر اولاد خودم و تو ننگ اجداد
خود لمؤلفه چه فضله است که میزاید از غذای لطیف کسی که فخر کند بر نسب ز بی‌هنری و سلمان فارسی رحمة الله علیه

چه خوش فرموده است: ابی الاسلام لا اب لی سواه اذا افتخروا بقیس او تمیم یعنی چون قبیله بنی قیس فخر زنند بی
قیس نازند و بنی تمیم به پدری تمیم گردن افتخار افرازند من بر سلمانی و دین حق پدری ندارم و آن را سعادت
و شرف روزگار خود میشمارم و در امالی ابن بابویه رحمه الله علیه مذکور است که میان سلمان فارسی و شخصی گفتگو
و خصومتی واقع شد آن شخص گفت تو کیستی ای سلمان یعنی ترا نسب و حسبی نیست سلمان در جواب آن شخص
ادا فرمود که اول من و تو هر دو آب نجسی بود و آخر من و تو جیفه گندیده خواهد بود و چون قیامت
شود و ترازوهای اعمال نصب کرده هر کرا ترازوها از حسنات گران باشد کریم و هر که را سبک باشد
لئیم خواهد بود و گویند در زمان صاحب بن عباد مردی را با علویی معارضه بود و علوی بر وی تعدی و ستم مینمود
آن مرد شکایت وی نزد صاحب برد صاحب این دو بیت نوشته نزد آن علوی فرستاد لعمرک ما الانسان
الا بدینه فلا تترک التقوی اتکالا علی النسب فقد رفع الاسلام سلمان فارس و قد وضع الشرک الشریف ابا لهب یعنی
بزندگی تو که انسان نیست مگر بدین و دینداری او پس شیوه تقوی و پرهیزکاری بسبب اعتماد بر نسب دست
از تقوی برمدار و طریقه دین داری را از کف مگذار که اسلام مرتبه سلمان فارسی را با وجود دنائت نسب
بلند ساخت و شرک ابولهب را با آن شرافت از درجه عزت و ارجمندی انداخت و منقول است که در عهد
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام دو مرد بر یکدیگر مفاخرت کردند یکی گفت من پسر فلان بن فلانم
و تا نه نفر از پدران خود را شمرد که جمله کافر بودند آن دیگر گفت من پسر فلانم و اگر پدرم مسلمان نبودی
او را نیز نام نبردمی پس بحضرت موسی وحی آمد باین مضمون که آنکه نه کس از پدران مشرک خود شمرد لازمست
بر الله تعالی که او را دهم ایشان گرداند در آتش و آنکه به پدر مسلمان منتهی شد لازمست بر الله تعالی که او را با پدر
مسلمانش به بهشت برد فجملا از مشرق اخبار و آثار مذکوره آفتاب این معنی بر ساحت خواطر ارباب شعور
پرتو تصدیق می افکند که مناط سعادت و کرامات ایمان و بندگی معبود است نه فلان بن فلان بودن
و پیشوای مستکبران ابلیس لعین چون بسجده حضرت ابو البشر مامور گشت بهمین شبهه مستند شده گفت خلقتنی
من نار و خلقته من طین مراد آن ملعون آنست که خداوند مرا از آتش نورانی آفریده و آدم را از گل ظلمانی و
اصل من از اصل او خوبتر است چرا سجده وی کنم پس بسبب تفاخر باصل و نژاد گردن تسلیم و انقیاد از طوق
فرمان الهی کشیده خود را لعنت ابدی گرفتار ساخت و شناعت خود پسندی خود را از اعلا مرتبه اوج
با دنی درکه شقاوت سرمدی انداخت و آن شقی ازل و ابد خود باین شبهه مستند بود و بزعم شرافت آتش
بر خاک مفاخرت و مباهات بر حضرت آدم می‌نمود ندانم که زمره آدمیان که جملگی از خاک آفریده و از یک اصل

بهره رسیده اند و احتمال تفاوت را در سنخ اصلشان راه نیست و مساوات نسب و نژاد ایشان بجمال مجسم و مشتبه
چگونه بیان در معنی هم مفاخرت بسجویند و بچه خیال خود را از زمره اقران و امثال نجیب تر شمرده طریق پیروی
ابلیس می پویند اینک نکته عجیب دیگر بگوش هوش شنو تا فیض عالم شوی ببین سیرت ابلیس بگذار تا آدم شوی مرویست که
شخصی از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضلند آنحضرت دو قبضه خاک برداشته فرمود
هیچکدام ازین دو قبضه بر یکدیگر رجحان ندارند بلکه هر دو مساوی اند مردمان نیز چون همه از خاک مخلوق شده اند
در اصل خلقت هیچکدام بر هم رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی است که پرهیزکارتر باشند شعر ز خاک
آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک حریص و جهانسوز و سرکش مباش ز خاک آفریدت
چو آتش مباش اما فرمان روائی و حکومت که آن نیز از اسباب غرور و نخوت در مجلس اول که جهة تنبیه
ارباب دول موضوع گشته بزبان قلم صدق رقم گزارش و بمداد شفقت گونه نگارش یافت که نظایر آن
پیوسته چشم طمع بر دست درویشان و دست تعدی در کیسه ایشان بیا شد بزرگیشان از دولت
کوچکانست و حصول مرادشان از زحمت نامرادان و در میان این قوم ستمگر و گدایان دربدر فرقی جز
این نیست که گدایان بزاری میگیرند و حکام بمردم آزاری صاحبان شعور و فرهنگ امری باین همه
عار و ننگ را چگونه مناط اعتبار و سرمایه افتخار می‌پندارند و خلق خدا را بچشم حقارت دیده فقرا
دور درویشان را که پادشاهان اقلیم فنا و شهریاران کشور تسلیم و رضا یند از خود کمتر میشمارند گویند یکی از
ملوک بر سقراط گذر کرد و او در خواب بود سر پای بر روی زده گفت برخیز سقراط برخاست و از کوکبه ٨١
پادشاهی پروا نکرده التفات بوی ننمود پادشاه گفت مرا میشناسی گفت نه و لیکن در تو طبع چار
پایان میبینم چه لگد زدن کار ایشانست پادشاه گفت با من چنین گستاخانه سخن میکنی و تو بنده
و رعیت منی سقراط گفت نه چنین است بلکه تو بنده بنده منی گفت چون گفت برای آنکه شهوتها
و آرزوها ترا بنده و فرمان بردار خود ساخته اند و من شهوات را بنده و محکوم خود گردانیده ام گفت
من پادشاه روم و پدران من جملگی پادشاهان صاحبقران بوده اند و از بلاد و ممالک عالم فلان
کشور و فلان کشور در تحت تصرف و قبضه اقتدار منست سقراط گفت آنچه مذکور ساختی و بآن ناز
و افتخار بر افراختی جمله امور خارجیه اعتباریه اند و برسم عاریه چند روزی با تو خواهند بود و بنفس الامر
کمال حاصل نگردد و اگر خواهی بر حقیقت این سخن مطلع گردی بیا تا ما و تو جامه‌ها از برکنده بدرون این
نهر رویم و بلباس آب ملتبس گشته با هم گفتگو نماییم تا علم و جهل و کمال و نقصان هر یک ظاهر گردد پادشاه

ازان سخن خجل گشته از انعام در گذشت و در عمدة الداعی مذکورست که داخل مجلس هرون الرشید رفت هرون
ویرا گفت که مرا پندی ده واعظ بنا بر سوال هرون غنچه سیراب مضمون را از شاخ زبان شکفانید که ای هرون
اگر فرضا تشنگی بر تو غلبه کند و تحصیل آبی که آتش العطش را فرو نشاند بهیچگونه نتوانی کرد در ان حالت دم آبی
بچند میخری گفت بنصف پادشاهی خود گفت بعد از انکه آن آب را آشامیدی اگر بمرض حبس البول مبتلا گردی و دفع
آن نتوانی کرد چه میدهی که کسی علاج آن نموده ترا ازان بلیه رهاند گفت نصف دیگر پادشاهی خود را واعظ
گفت پس مغرور مباش بپادشاهی که قیمت آشامیدن آبی بیش نیست و اما حسن و جمال و دلربایی خط و خال
که باعث ناز گلچهرگان خوش نگاه و سرمایه غرور خود فروشان صباحت و نظافت بر ظاهرست که جز
عارضی و مستعار و امری بغایت زودگسل و بی اعتبار نیست چه شگفتگی و طراوت گلشن جمال در فصل بهار شباب و نمو
کاخ حسن صورت مانند بنای خانهٔ آینه بر آب و چون بهار جوانی گذشته خزان پیری رسید ارکان
شاداب اجزای صورت بزلزلهٔ عجز پیری منهدم گردید پردهٔ ارغوانی دامن پژمردگی بر روشنی صفای
بشره افکنده و گردباد بالا رفتن عمر نخل رعونت قامت را از ریشه بر کند ترکتاز سفیدی موی ... حسن را بخاک
تنگی انباشت و نشاط نشو و نمای جوانی دست از غازه کاری چهرهٔ ارغوانی برداشت آن گاه بعکس گردد
که سرخی گونه و لب نقشی بر آب و پیچش زلف و کاکل ... از موج سراب بوده و قابل آن نبوده که اینقدر بآن
نازند و آن را مناط اعتبار و منشا افتخار سازند و گلشن صباحت و نوجوانی را آفتی عظیمتر از پیری و ناتوانی
سموم مرگست که جویبار را ابدا از آب طراوت خشک میسازد و سروران قامت خوش خرامان را
بر خاک نیستی می اندازد بسیار صفوف ناکوش نوخطان ستون قضا فرو باطل و قرمستی خود ساخته و بسی سره
بر تاب سیمبران را حمله مرگ چون پیچ سم علم شکر شکسته نگونسار بخاک خون انداخته بلا و اجل بتیر آرشیه
تاب ابروهای خون ریز چه تیغها که در خاک کرده و آتش جانسوز قضا از سبزه فرارها چه دودها که از دودمان
زلف و خط خوبرویان بر آورده چه عقد درهای دندان که دست بازی حوادث دوران بکشاکش رشته جانش
از هم پاشیده و چه سبزه خطهای ریحانی که باغبان مشیت ربانی بر پس سرور نمایش در هم نوشته و چه خطان
قضا از نقطه خال محبوبان دلربا و چه تختهای عنبرانبار که در خاک هر دیار گشته و کاتب قدر در بیاض گردن ان
سیمبران نصیحت نامها که بخط غبار نوشته کدام گل زمین است که چون دامن کوهسار گلهای عنبر بار را از تربت
نشکفته و کدام سرمنزل است که مانند کان ... لعل لب شیرین سخنی در خاک نهفته کدام مکانست که در حسرتی قمری ...
از فراق آتشین خساری نخسته و کدام موضعست که صفای چهره آینه صفت زنگ سختی دوران درهم نشکسته کدام

جوش مو

۸۲

زمین است که نازنینی را بجای طره عنبرین بسیاه ماری بر گردن نه پیچیده و کدام کف خاکست که ساده رولی در آن
نوخطان جوش سودا ان نگردیده چه چشمه که نمیزاید ازین خاکدان آه اشک یتیمان دل افگاران که رسیش مبتلا نبود هر بهار
انکه برویدت چو بیار چه چشم بناست که گردون دون ... با مرچوب آورد از گل برون مجملا اشغال این
ظاهره آشیانه نهایت ستگیز و بی ثباتست و تاج حسن صورت در بازار بعض شناسان بسیار کاسد و ناروا
بلکه بنای سعادت دو جهانی بر حسن سیرتست نه بر حسن صورت و حضرت آفریدگار عالم را غرض از نظر
بر شکستگی دلست نه بر درستی شکل و رعونت قامت و اما فضایل و کمالات معنوی از ملکات و اخلاق
زکیه و فنون علوم عقلیه و نقلیه و انچه ازان قابلیت و استعداد تعبیر میکنند این جمله دوقی کمال و سرمایه
سعادت و اقبالند که بعجب و غرور فاسد نگردیده و قلم تکبری و ناخود ستایی از رگ گردن خط بطلان
بران نکشیده باشند و چون آدمی از تحصیل علوم و کسب کمالات خود را بنظر خود پسندی دیده و شمایم
گلزار مکارم اخلاق و اطوارش بعفونت کبر دماغش مخلوط گردید و پیراهن ... آن را نیاز قدر و قیمتی
نماند و بدایع نقوش معارف و کمالاتش را که بر در و دیوار خانهٔ دل نگاشته اشتعال آتش غرور
و نخوت و صعود دود گردنکشی و رعونت باطل و ناچیز گرداند چه ظاهرست که از فنون علوم آنچه بکار
می آید و صاحب آن تعظیم و توقیر را شاید علوم دینیه است و انچه سرمایه تحصیل آن تواند بود و غرض اصلی
از تحصیل علوم دینیه تهذیب اخلاق و عمل و تقرب بدرگاه خدای عز و جل است و از انجمله تجرد از لباس
ما و منی و تحلی بحلیهٔ تواضع و فروتنی است که از اعظم اعمال دل و اشرف عبادات باطنست و چون
غرض مذکور بر علوم دینیه مترتب نشود و شجرهٔ دانش و کمال بثمر محامد اخلاق و اعمال بارور نگردد و صفات حسنه را
ازان فایده چندان نخواهد بود و خود را در زمرهٔ مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا
داخل خواهد نمود حکیم سنایی علم کز تو ترا نستاند جهل ازان علم به بود صد بار آب حیوان چه شد که در حلق
زهر گشت ار چه بود نوش گوارا نه بدان لفظ گفت برادر حسین که بماند همین یقین بشمار زان بر و لعنت است
کاندرین علم دارد و عمل نکند کار آنکه مید حضرت باری و صدر نشین مسند خاکساری اعنی جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله ماثورست که اشد الناس عذابا فی یوم القیمه عالم لم ینفعه علمه حاصل معنی آنکه عالمی
که از علم خود منتفع و بهره مند نباشد عذاب او در روز قیامت سختتر از عذاب مردمان خواهد بود و نیز ازان
سرور صلی الله علیه و آله ماثورست که شر الناس العلماء السوء یعنی بدترین مردمان علمای بد
سیرند و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که بعضی از علما دو

میدارد که علم خود را مخزون دارد و از او اخذ نکنند یعنی در تعلیم آن بخل میورزد و میخواهد که این علم مختص او
و از دیگران ممتاز داشته باشد پس این عالم در درک اول جهنم خواهد بود و بعضی از علما کسی است که چون او را
پندی گویند عارش آید و چون او کسی را پند گوید درشتی نماید و این عالم در درک دوم جهنم باشد و بعضی
از علما کسی است که میخواهد که اظهار علم خود نزد صاحبان مال و ثروت کند نه فقرا و مساکین و این
عالم در طبقه سوم آتش خواهد بود و بعضی از علما کسی است که در علم خود طریق جباره و سلاطین را سلوک
میدارد و بعضی تکبر و غرور است پس اگر چیزی از سخن او رد شود و یا در چیزی از فرمان او تقصیری رو دهد
بر آشفته میگردد و این عالم چنین در طبقه چهارم خواهد بود از آتش و بعضی از علما تتبع احادیث و سخنان یهود
و نصاری میکند تا علم خود را بدان افزاید جای وی در درک پنجم خواهد بود از آتش و بعضی از علما
خود را بر مسند فتوی نشانده میگوید احکام دین را از من سؤال کنید و شاید یک حرف درست نگوید و حقتعالی
کسی را که صفتی بر خود بسته باشد و از آن بی بهره باشد دوست نمیدارد پس جای او در طبقه ششم است از آتش
و بعضی از علما کسی است که علم خود را وسیله حصول بعضی از امور دنیای خاصه دنیویه میسازد جای وی در طبقه هفتم
از آتش و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام بمضمون مرویست که هر که طلب علم کند برای اینکه با آن
بر علما مباهات کند یا با آن با سفها بحث و جدال نماید یا روهای مردمان را با آن بسوی خود گرداند پس باید
که نزول نماید در منزلی که آماده گشته برای او از آتش یعنی جای او در جهنم است و هم در کافی از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام ماثور است که اطلبوا العلم وتزینوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا
لمن طلبتم منه العلم ولا تکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم حاصل معنی میتواند این باشد که طلب علم نمائید
و بیان خود را بصفت حلم و وقار زینت بیارائید و با شاگردان و استاد خود طریق تواضع سلوک دارید و علمای جبار
متکبر مباشید که تکبر شما فضیلت علم شما را زائل و فواید آن را باطل میگرداند یا باینمعنی که چون جباران از غایت
غرور سخن خود را هر چند باطل باشد پیش میبرید که این شیوه سخنان حق شما را نیز از درجه اعتبار می اندازد و دیگر
در کافی مذکور است روایتی که مضمون آن اینست که حضرت عیسی بن مریم بحواریین گفت مرا بشما حاجتیست
آن را روا کنید گفتند روا باد حاجت تو یا روح الله فرمود بدرستی که سزاوارترین مردمان بخدمت
عالمست بدینگونه تواضع برای همین کردم که تواضع کنید بعد از من در میان مردمان مثل تواضع من
شما یعنی مراد تعلیم شما بود بعد از آن فرمود عیسی علیه السلام که بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر وکذلک
فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل یعنی بتواضع آباد میشود حکمت نه بتکبر و همچنین در زمین هموار نرم میروید

پس حضرت عیسی برخاست
و پاهای ایشان را شست
گفتند ما سزاوارتر بودیم
بگذاردن این خدمت یا روح الله

تواضع
آنچه میکارند نه در کوه مراد اینست که چون زمین نرم هموار است و تکبر مانند کوهسار و چنانکه تخم در زمین نرم هموار سبز
میشود نه در سنگستان و کوه حکمت و دانش نیز از شیوه خاکساری و فروتنی نشو و نما میکند نه از تکبر و ما و منی
و در همان کتاب از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بمضمون مرویست که علما دو قسمند یکی عالمی که بعلم خود
عمل کند و او ناجیست و دیگر عالمی که دست از علم خود برداشته بمقتضای آن عمل نکند و او هالکست و بدرستی
که اهل آتش یعنی آتش جهنم هر آینه متاذی میشوند از بوی عالمی که بعلم خود عمل نکند و بدرستی که پشیمانترین اهل جهنم
در ندامت و حسرت مردیست که بنده را بسوی خدای تعالی خوانده باشد و آن بنده اجابت او کرده
و از او قبول نموده طریق فرمان برداری و اطاعت الهی سلوک داشته باشد پس خدای تعالی او را ببهشت
و آن مرد خواننده را چون بعلم خود عمل ننموده و تابع هوای نفس و طول امل نموده بجهنم داخل سازد حکیم سنائی
چو علمت هست خدمت کن که بی علمان که زشت آید گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا چو علم آموختی
از حرص آنگه ترس کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا و اما مال و ثروت که آتش درون
شرح بیقدری دنیای بی اعتباری آن در مجلس دوم به نحوی گزارش و صورت احوال آن بر لوح بیان نیز روشن
نگارش یافت که اگر ارباب تمیز و شعور بنظر خریداری در آن نگرند و علیلان مرض کبر و غرور را دوایست عظیم
بالغ آن را کما ینبغی بکار برند دیگر اثری از این مرض کشنده و نشانی از این صفت ناپسند باقی نماند و مجملی
از زلال آن سخنان که در مقام تازه کاری گلهای اظهار از چشمه خامه بیان میجوشد و شاید خوش ادای مدعا
در این مجلس جهت فرو آرایی کسوت دو لالی تکرار آن میپوشد آنست که در دیده بصیرت عاقلان کامل
و غواصان محیط اندیشه عبرت نگاهان تجربه کار و روشن سوادان دفتر لیل و نهار از آفتاب روشنتر است
که سیم و زر دنیا از دست چون رنگ خاکستر زینت و زر در کوهرش از چهره احوال مانند عرق انفعال بر زبان آن
هرروزه در کیسه تصرف کسی است و این از حرف در رشته آرزوی ناکسی از گشت و زر غش که زنان جیب رسیده
که جان طیب رسیده و از باغ و بوستانش که میوه چشیده که صد گونه تلخکامی نکشیده از چرب و شیرینش خورشید
که رنگی خاطر نزاید و از حلوای شکرینش غیر صفرای زر در دل عجبی تولد نماید قصر و ایوانش بنیاد آشیان بوم است
و قبه و خرگاهش حباب هوای نفس شوم شانست در و دیوارش اساس ایمان را شکستن است و طاق در واقش
کورد نیاپرستی خواب مخمل دامنش شکوهی دل است و نرمی بالین و بسترش همه کورش نفس غافل حریص دنیا
مهر عفر حسیبست و هر درهمش حجابی هست را که ... جزئی که حضرت آفریدگار در وقتیکه جبرئیل در عرش آن
قل متاع الدنیا قلیل فرموده و حضرت سید انبیا به بیان لو کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة لما سقی

-۸۳

کافی اضافت شده با قدر وقت افزا باز نموده و سیاق گوهر علوم سخن را لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق
خنزیر فی ید مجذوم طریق توصیف آن را پیموده باشد چگونه شاید که باعتبار دنیا افتخار میتوان نمود و اگر غنا
و مالداری شایسته مفاخرت بودی حضرت پیغمبر عالم الفقر فخری نمودی و اگر آرایش شاهد دنیا خاک تنگ الفقر فخری
بر تارک اطهار انبیا اندی مرد درویش و در بهشت الملک غنی از خود راندی از پیغمبری برفت عیسی فلک
در برابری برفت قارون مدرک گر آنکه کسی نزد به بودی عیسی مرگ رفتن وقارون بفلک طرفه
اینکه آنچه بی دوصی دست رد بران نهاده اند مرکران محبت دنیا تکش در بر دارند وآنچه مردان خدا
از آن عار میدارند این قوم بی بصیرت وسیله مباهات خود میشمارند آنچه دوستان خدا از آن گریخته اند
دشمنان در آن گریخته وآنچه صاحب همتان پشت با بران زده اند دنی طبعان بدو دست [illegible] او گرفته
در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست روایتی که حاصل معنی آن اینست که مردی مالدار جامه
پاکیزه پوشیده بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله آمد و نشست و مردی درویش جامه چرکینی نیز آمده
در پهلوی او نشست آن غنی دامن جامه خود را جمع نمود حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه واله فرمودند که ترسیدی
که از فقر او بر تو چیزی بچسبد گفت نه فرمودند که ترسیدی که از غنا و مالداری تو چیزی باو رسد
گفت نه فرمودند پس ترسیدی که جامه ترا چرکین کند گفت نه فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که اینکار
کردی گفت یا رسول الله بدرستی که مرا قرینی است یعنی شیطانی که هر قبیحی را حسن می آراید و هر نیکی را
در نظر من زشت مینماید وتحقیق که من نصف مال خود را باو دادم آن جناب بآن مرد فقیر خطاب کرده
که قبول میکنی گفت نه مرد غنی گفت چرا گفت میترسم که کبر وغروری که ترا از آن بهم رسیده مرا نیز
بهم رسد :: زنهار بجاه و ملک و مال شاد مکن :: از حرف جهان بخیره فنا یاد مکن :: مانند حباب بهر لحظه حیات ::
از کبر وغرور کله پر باد مکن :: ای توانا بزور که او تو یا دیگر تنومندان را سرمایه مباهات و غرورات آن
نیز امریست مستعار و صفتی بغایت ناپایدار چه بنای آن بر تندرستی وجوانیست وآن هر دو در معرض زوال
و هبای ارتحال آن بیک پروزه تب زایل واین یک بپنج روزه عمر باطل میگردد اگر رستم دستان
با عارضه بیماری درست و گریبان گردد بزور دستی نه بنوعی از بالینش در می آورد که جرم پست
گیری دیگران از پهلو به پهلو تواند گردید و اگر سام سوار بزال پیری دچار گشته سراپای
گردد به نیزه عصای از مرکب جوانی نه چنانش در می افکند که دیگر تواند جنبید عنقریب است که سیل
تند قضا بر تک تیزی اخلاط فاسده چون صورت دیبا بستر بیماریت می افکند و فردا

که دیوار تن را از تنگی سپری پی گسسته به چوب عصای چاره کاری ضرورت افتد و اگر بیان از جنگ اجل
خلاص کنی و در پیری و ناتوانی جانی برکنی با مبارز اجل چه میتوانی کرد که بسی زورمندان را کمند تقدیرت
وگردن بسته و بسیار صفهای صف شکنان را بیک حمله در هم شکسته چه بسی تخت جانان را بقفار آغوش لحد زدم صح
و استخوان کالبد بسیار پیلان را لطمه بهای سکرات موت از مغز جان پرداخته برگشتن عالم را از نبد
تسخیرش پای گریز نیست و از زه کمان روزگار را بازگرفت و گیرش مجال ستیز نه مجال شیر اجل را
بسر پنجه مردی چاره و در میان مرکز افکنده زوری بازو نمیتوان کرد لمؤلفه با گرد شیر افکن وپیل زور ::
که سر رفتنش آخر بباد غرور :: ز ضحاک خوردی سر مردمان :: چه سان خورد آخر سرش را جهان :: چه شد شوکت
شان افراسیاب :: نشان زو ندارد جهان خراب :: چه شد زال زر آن یل شیرگیر :: چه سان کرد ز آل نهنگش
اسیر :: تهمتن که گردی از و شیر رم :: پلنگ اجل چون نمودش رهم :: که آمد برون همچو از جاه و نبد :: اجل
باز در چاه گورش فکند :: ز دور زمان نگذر اندکی :: که خواهی تو هم بود از ایشان یکی :: الحاصل هیچیک از امور سته
مذکوره که خامه بیان بر دفتر اعتبار یکان یکان خط البطلان کشیده گنجایش ندارد که صاحبان عقل و شعور بآن مفتخر
و مغرور گردند تحقیق این مقام و مؤید این کلام حدیثی است که از حضرت خیر الانام صلی الله علیه واله منقول و حاصل
معنی آن بر سبیل اجمال اینست که افتخار مردمان در دنیا بر شش صفت اول بروی نیکو دوم بفصاحت سوم
باصل و نسب چهارم بمال پنجم بفرزند ششم بقوت بپادشاهی پس الله تعالی فرموده که ای محمد بگو بآنکسی که بروی
نیکو مینازد که تلفح وجوههم النار یعنی کسانی که ترا از روی کردار ایشان از حسنات نیک باشد میسوزد ۸۴
روبهای ایشان را آتش و بگو بآنکسی که بفصاحت مینازد که الیوم نختم علی افواههم یعنی در روز قیامت مهر نهیم
بر دهنهای اهل محشر و بگو بآنکسی که باصل و نسب مینازد که فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یعنی چون دمیده
شود در صور پس نباشد نسبها در میان ایشان یکی از دو معنی که مذکور شده و بگو بآن کسی که بمال و فرزند فخر میکند
که یوم لا ینفع مال ولا بنون یعنی روزی که فایده نرساند هیچ مالی و بکار کسی نیاید پسران و بگو بآن کسی که
بقوت و زور مینازد که علیها ملائکة غلاظ شداد یعنی موکلند بر آتش جهنم و شعلهای درشت کلام با قدرت
اندام سخت کاران و توانایان در تعذیب دوزخیان که با ایشان جنگ و ستیز و از جنگ ایشان رهائی
را امکان نداشته باشد و بگو بآنکسی که بپادشاهی فخر میکند که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار آورده اند
که حق سبحانه و تعالی در روز رستخیز همه مردمان را در تل سفید که مانند نقره خام باشد جمع کند پس اول چیزی که با آن
تکلم نماید این باشد که ندا کند بهمه ایشان که لمن الملک الیوم از آن کیست پادشاهی و فرمان روائی امروز پس همه

در جواب گویند لله الواحد القهار مر خدا راست که یگانه بی‌مثل و نظیر است و غالب بر جمیع گردن‌کشان و مدعیان
ملک و سریر و گویند چون ندای لمن الملک الیوم برآید هیچکس از اهل محشر را توانائی جواب گفتن نباشد حضرت
رب الارباب خود سؤال خود را جواب گوید که لله الواحد القهار و نیز گفته‌اند که این ندا در میان نفخه اولی و ثانیه
باشد که خلایق همه فانی شده باشند و چون جواب دهنده غیر ذات بیزوال احدی نباشد هم خود در جواب
فرماید که لله الواحد القهار و این قول را ضعیف شمرده‌اند چه سیاق کلام مقتضی آنست که این سؤال و جواب
در روز حساب شده باشد چنانکه از ملاحظه سابق و لاحق آن ظاهر میگردد و با وجود آنکه پایان وادی لاف و تهی دستان
سرمایه انصاف نرسیدگان منزل رسیدگی و نفهمیدگان لذت فهمیدگی که از آن رشته مذکوره چنین بر خود
چیده و از نخوت کژدمان اندیشهای باطل به باد نخوت گردیده‌اند چرا که مطلقا بر ملاحظه آنچه کمال خود میدانسته‌اند
مقصور داشته گاهی نیز بشمار نقصان خود نمی‌پردازند و چنانکه از فخر هنرها بر خودی بالند از ننگ عیوب
در آتش خجالت نمیگدازند چه هیچکس نیست جز خدا و خاصانش که در برابر هر کمالش نقصانی نبوده باشد
و هیچ آفریده که هر هنری در جیب هستی ندارد که دامن اخلاقش بلوث صد گونه عیب نیالوده باشد بلکه اکثر
ابنای زمان را که سینه وجود از نقد هنر خالیست و کمالاتشان منحصر در صاحب کمالیست و معهذا از اهل هنر بیش خود
هیچ تر خود پسندیده‌ترند و در وصف گردنکشان دعوی کمال یکسو کرده از همه بلندتر نشسته‌اند که با کمال بی‌کمالی
چنین خود را ستودن و با نهایت خودنشناسی بسته‌ترین معنی خود بودن بجای خرد باد در دماغ داشتن و رگ گردن
را بغیرت پنهانی نتافتن با پستی فطرت برتری جستن و با همه سبکمغزی بلنگر نشستن با هیچمدانی همه‌دان بودن و با کمال
دوری از مرتبه همسری دم زدن با دعوی پیشگر خود را با غرور دادن و با همه پیش خرامی سر در پی نفس اماره نهادن
با همه خودبینی خود را گم کردن و با چنین سرکشی بسجده خودپرستی سر فرو آوردن چون گردباد با همه آلودگی سر بر
بر فلک سودن و مانند موج سراب با وجود عدم داشتن خود خالی نمودن با کمال سرشستی چون حشو قاین
بناز و غنج سخن گفتن و با نهایت کندی فهم ملطهای بیچارگان را بسبب زبان درازی سفتن در مجالس و محافل
با همه بیباکی بزرگی فروختن و در تعظیم خلایق با همه بلند پروازی خود را بر زمین دوختن آنچه نه کار جهان آزمایان
و نه شیوه آزادگان با فرهنگ بلکه نتیجه خامت عقلا بر خود … مضحکه هوشمندان
نوله خاصیت از درخت حماقت رگ غرور خوردن … کم میکند فصل دوم در مدح صفت
و نامرادی و ستودن شیوه خاکساری و در … که آبرنگ گلشن حسن … قطع …
کمال معراج … و دره التاج فرق سربلندی … چهره آدمیت است و …

گردن خود آرا است و تنگ شده گوارای آتش گرمی خونها است و راه خلوت در رو نهانشان بی‌رنگی
گوهر است و بر آن اصالت جوهر شکن آتش عنادست و طوق سلسله وداد جاروب گرد کنجهاست
و صیقل آئینه سینه‌ها ترجمه کتاب فضیلت و نقطه انتخاب برگزیدگی خرقه زنده است پادشاه و گدا را
لایق و جامه زیبنده است بر اندام بزرگ و کوچک و موافق و دشمن که گلهای … از آن توان چید
و خاکی که بر دیده دشمن بدخواه توان افشاند خاکساری کلیدی که بآن در بهشت عافیت بروی خود توان
گشود و خشکی است در خنه که از آن غرور اشجار آسودگی توان افکند … خات از تواضع
در جهاد نفس اماره شمشیریست قاطع و گسستن زنار رگ گردن بر دعوی مسلمانی برهانی ساطع هر سرکشان
تسخیر ملک دلها را افتادگی شعله علم کشورستانی است و دلیران معارک مجاهدات را سر افکندگی تاج
فرق پهلوانی پاک گوهرانی که از عیب عصبیت منزه‌اند چادر زمین در دامن دلها دارند و افتادگانی که قدم
تلاش بمرقد نشینی در صف نعال میفشارند با رواق دلها میگذارند نوله خواهی که سرنشینه شوی خاکسار بیا
راهی جز آستان نبود صدر خانه را بمصداق این فقرات و تحقیق این کلمات کلام حضرت فخر الانام علیه
و آله افضل الصلوة والسلام است که فرموده‌اند ان التواضع لا یزید العبد الا رفعة فتواضعوا یرحمکم الله یعنی
از تواضع و انکسار بنده را بغیر بلندی مرتبه و اعتبار نمی‌افزاید و شیوه فروتنی و خاکساری باعث مذلت و خواری
نمیگردد چنانکه زعم متکبران نادان و طلاب کهتران گرانجانست که پیوسته در مجالس و محافل دامن اعتبار از پهلونشینی
۸۵ درویشان بمقدار کشیده میداشته و در خلا و ملا بانگاه حقارت نازیسته را بر همین و سیار شمرده میکرده‌اند که
مبادا از … نیارند رفعت خانشان قصوری و بمبادا بر بسته خود و آئینشان فتوری راه یابد گویند
حجاج بن ارطاة را گفتند چرا بنماز جماعت نمی‌آئی و از فضیلت و ثواب جماعت خود را محروم میگردانی گفت
دشوار می‌آید که هم صحبت بقال و قصاب گردم هیهات این گروه بد نهاد و بادکاران فرعون و شداد نشنیده‌اند
که آورده‌اند نقل مستی و خوان … آداب حق پرستی جناب مستطاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وقتی طعام
تناول میفرمود شخصی سیاه فامی که آبله بر آورده و پوستش پوست افکنده بود درآمد و در پهلوی هر کس که نشست
متنفر شده از پهلوی او برخاست آن ذات ستوده صفات از روی شفقت و مهربانی وی را در پهلوی خود جای داد
و نیز خبر است که آنجناب با جمعی از اصحاب در خانه خود طعام میخوردند سائلی بر در ایستاده برخی که …
و کراهت طبایع میگفت مبتلا بود در سرور انبیا وی را بار داده چون داخل شد بر ران مبارک خود او را نشانده
و فرموده طعام بخور مردی از قریش از آن واقعه با از آن حال … در هم کشیده از طعمی که در روی بود کراهت نمود

ومرد

تا خود نیز بنجبان عشق مبتلا گردید و مرویست که مهر سپهر سعادت و لاله بوستان شهادت حضرت ابی عبد الله الحسین
علیهما السلام میگذشت جمعی درویشان نشسته بودند و نان پاره‌ها که از درها گرفته بودند میخوردند گفتند ای فرزند
رسول خدا در چاشت خوردن با ما موافقت کن آن شهسوار قلمرو آفاق و سابق مضمار حسن اخلاق از اسب پیاده
گشته فرمود که خدا تعالی متکبران را دشمن میدارد و با ایشان نان خورد و بعد از ان فرمود که شما نیز مرا اجابت
کنید پس با آنحضرت بخانه رفتند و طعام خوردند و در کافی روایتی مذکورست که حاصل آن اینست
که مهر سپهر کرامات و احترام حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بر جمعی که بعلت جذام مبتلا بودند گذر کرد و دراز
گوشی که داشت سوار بود و آن جماعت چاشت میخوردند وی را دعوت نمودند آنحضرت اجابت نمودند فرمود که اگر
روزه نمیبودم شما را اجابت مینمودم پس چون بمنزل خود رفت فرمود طعامی ساختند و امر کرد که آن را نیکو
و پسندیده بسرانجام نمایند بعد از ان ایشان را طلبید و با ایشان طعام تناول فرمود و در مجموعه ورام آورده
که حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و علیهما السلام چون صباح میکرد از جوانب و اطراف وجوه اغنیا
و اشراف را نظر در می آورد تا بمساکین و درویشان میرسید پس با ایشان می نشست و میفرمود که مسکین
مع المساکین یعنی من درویشم با درویشان و با مسکینان همنشینی میکنم و در آثار آمده که چون نخل حیات جناب ولایت
مآب امیر المؤمنین علیه السلام بتیغ کین ابن ملجم لعین از پای درافتاد و داغ فراق بر جگر عالم و عالمیان نهاد
آن زمان رسید که نعش حضرت امام حسن و امام حسین نعش والد بزرگوار خود را بموجب وصیت وی از کوفه بیرون
بردند و آن گنج بزرگی و شرف را در زمین نجف بخاک سپردند آن دو در یتیم بجانب شهر مانند ...
روان گشتند چون بویرانهای کوفه رسیدند ناله زاری شنیدند و بر اثر آن ناله رفتند غریب ناتوانی دیدند
که در خرابه بر خاک افتاده و خشتی زیر سر نهاده بسوز و زاری مینالید و اشک حسرت از دیده میبارید
گفتند چه کسی گفت مردی غریب و بیمارم و عاجزی بیخویش و بی یار گفتند پس تیمار تو که میکند گفت
که یکسال است من درین شهرم مردی هر روز می آمد و بر بالین من می نشست و چون پدر شفیق و برادر مهربان
غمخواری من میکرد گفتند آن کس را میدانی که بود گفت نمیدانم فرمودند هرگز نام وی نپرسیدی گفت پرسیدم
گفت ترا با نام من چکار من بتعهد حال تو از برای خدا میکنم پرسیدند که رنگ و هیأت او چگونه بود گفت
نابینایم و از ان نشانی نتوانم داد وی سه روز است که نزد من نیامده و تفقد احوال من ننموده ندانم او را
چه پیش آمده باشد گفتند ای بیمار از گفتار او نشان داری گفت پیوسته تکبیر و تهلیل میکرد و چون نزد من می نشست
میگفت مسکین جالس مسکینا غریب جالس غریبا حاصل آنکه درویشی با درویشی می نشیند و غریبی با غریبی همنشینی میکند

فرمودند ای پیر او علی بن ابی طالب بوده وصی مصطفی گفت آنحضرت را چه شد که درین سه روز پیدا نیست گفتند ای
پیر بدبختی او را ضربتی زده و از دنیا رحلت فرموده و اکنون ما از دفن او باز میگردیم پیر چون استماع آن واقعه هائله
خروشیدن آغاز کرد و خود را بر زمین میزد و میگفت مرا چه قدر و منزلت آن که امیر المؤمنین تعهد حال من
کند حضرت حسنین آن پیر غریب را تسلی میدادند و او اضطراب میکرد پس گفت بحق جد بزرگوار و برادر حق
پدر شما شما را قسم میدهم که مرا بر سر قبر او برید تا زیارت کنم آن دو امام رهنما و آن دو دستگیر روز جزا هر کدام
یکدست او گرفته بر سر تربت انور آن سرور آوردند پیر خود را بر سر قبر افکنده زاری بسیار کرد و گفت خداوندا
بحق صاحب این قبر که جانم بستان که من طاقت مفارقت او ندارم دست دعای آن پیر صاف اعتقاد
بر دامن ادراک آن سعادت مراد رسیده نقد جان را از طبق اخلاص بر مرقد مطهر آن قبله گاه عام و خاص
نثار نمود و از ویرانه وحشت خیز عالم فانی رسته در فراش سبز جنت جا کرد و در آن آسود حضرت حسنین تجهیز
وی پرداختند و در جوار جهان شهید شور مرقدش ساختند الحاصل فرقه انبیا و اوصیا و زمره برگزیدگان حق
که بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم از ماه تا ماهی در زیر نگین پادشاهی ایشان بوده و با همه علم
سربلندی شان بر سپهر برین ارجمندی جسته و از همنشینی گدایان بینوا و همکاسگی دردمندان مبتلا عار نداشته
و چون عار نشستگان سرای دولت و سر خود بستگان دعوی بزرگی و عزت شیوه تواضع و شکستگی اکثر شان
خود نمی بینند نشستند بلکه بمفتاح این صفت خجسته ابواب سعادات کونین بروی خود گشاده و نیز دولت
شکستگی و افتادگی را با سایر ملکات رضیه برابر ایوان خاص تقرب الهی نهاده اند چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام مرویست که خدای عز و جل وحی کرد بموسی علی نبینا و علیه السلام که یا موسی أتدری لم اصطفیتک بکلامی
دون خلقی حاصل یعنی که ای موسی آیا میدانی که چرا ترا از میان خلق خود برگزیده بکلام خود اختصاص دادم حضرت
موسی گفت یا رب لم ذاک خدای تبارک و تعالی وحی فرمود که یا موسی انی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم اجد فیهم احدا
اذل لی نفسا منک یا موسی انک اذا صلیت وضعت خدک علی التراب و قال علی الارض حاصل معنی آنکه
ای موسی بدرستی که من بندگان خود را پشت و رو گردانیدم یعنی بر جمیع جهات ایشان نظر کردم در میان
ایشان یکی را نیافتم که نفس برای من ذلیل تر و تواضع و خاکساری بیشتر باشد از تو یا موسی
بدرستی که تو چون نماز میگذاری جانب روی خود را بر خاک میگذاری یا فرمود بر زمین میگذاری بنابر
راوی و در عدة الداعی مذکورست که الله سبحانه و تعالی بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود که از برای
مناجات من بر فراز کوه برآ و در آن مقام کوهها بودند گردن کشیدند و هر یک طمع نمود که حضرت موسی

٨٦

دی برآید غیر کوهی که جلک یعنی کوه طور که خود را حقیر شمرده گفت من کمتر ازانم که پیغمبر خدای برای مناجات حضرت
رب العالمین بر فراز من برآید پس خدای تعالی بوسی وحی کرد که صعد ذلک الجبل فانه لا یری لنفسه مکانا یعنی
برین کوه برآ که او برای خود مرتبه قرار ننهاده و خود را بنظر حقارت می بیند و نیز مرویست که حضرت نوح
علی نبینا و علیه السلام بعد ازانکه مدتی عجیب بشت آبی در کشتی بود خدای تعالی وحی فرستاده بکوهها که انی
واضع سفینة نوح عبدی علی جبل منکن یعنی بدرستی که من خواهم که بنشانم کشتی نوح بنده خود را بر کوهی
از جمله شما پس کوهها تطاول نمودند و گردن کشیدند غیر کوه جودی که تواضع و فروتنی کرد پس کشتی سینه
بر کوه جودی زده آنجا فرود آمد و مضمون سطور از حدیثی طویل که در کافی مذکورست استخراج شده و در عدة
الداعی از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله حدیثی روایت کرده که حاصل مضمون آن اینست که سه
صفت که زیاد نکند خدای تعالی بآن صفتها جز خیر و خوبی را یکی تواضع زیاد نگردانند خدای تعالی بآن
مگر رفعت و سربلندی را دیگر ذل نفس و شکستگی زیاد نکند بآن مگر عزت و ارجمندی را دیگر تعفف و
و پاکدامنی نمی افزاید خدای تعالی بآن جز غنا و بی نیازی را و بهمین انتقال صورت احوال حضرت
یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلم که وقتی صورت خود را در آینه دیده بخاطر مبارکش رسید که اینجا
اگر مرا فروشند آیا در عالم کسی یافت شود که قیمت مرا تواند داد بنابرین وی را ببهای اندکی که بیست
یا هیجده یا هفده درم بوده علی اختلاف الاقوال فروختند و چون وی را بمصر آورده کاشتکان عزیز
او را دیدند و آوازه حسن و جمال آن آفتاب سپهر کمال بعزیز مصر رسانیدند عزیز فرمان داد که او را بامداد
ببازار آورند روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخت و آن گوهر بی قیمت را ببازار آورده از شعشعه
آفتاب جمالش ذره صفت آشوب در ذرات خرد و بزرگ مصریان انداخت و دلال چنانکه رسم بود ندا
کرد که من یشتری عبدا لطیفا ظریفا لیس فی الدنیا مثله یعنی که میخرد بنده پاکیزه یا لطیف نازک اندامی که
در دنیا مثل او نیست درین وقت یوسف این ندای را گرفته فرمود دیگر چنین ندا مکن که نه چنین است که تو
میگوئی و طریق توصیف من نه آنست که تو می پولی ندا می کنی پس چگویم گفت بگو من یشتری عبدا ضعیفا
نحیفا غریبا مظلوما حقیرا یعنی که میخرد بنده ناتوانی نزاری غریبی ستمدیده بیمقداری منادی گفت ای غلام هم
فروختن نه آنست که تو گفتی بلکه چنانست که من گفتم القصه خریداران فراوان شدند و قیمت می افزودند
فروتنی و مسکنت که خود را بچشم حقارت دید عزیز هم سنگ او زر و نقره و مشک و عنبر داده وی را خرید مجملا صفت
تواضع و افکندگی یورث سعادت و فرخندگیست و آب و رنگ این شیوه خجسته گوهر قدر مرد را سرمایه ارجمندی

خاکساری پایه بنای عزتست و افتادگی نردبان بام دولت نامرادی سبب افزونی مقدارست و بیچارگی
قوت بازوی حشمت بار لمؤلفه خواهی که بود بر زحلت مسکن اول بدر خاک قدم نهاده گشتن تا آب بپای نخل
نگذارد بسر کی بر شاخ حشم اند رفتن سید عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله فرموده اند که التواضع زینة
الحسب یعنی فروتنی و درویشی پیرایه زینت قدر و شرفست و گویند یکی از هوشمندان بهرون [illegible]
گفت ان تواضعک فی شرفک اشرف لک من شرفک یعنی شرف تواضع که با وجود این بزرگی
کنی برای تو بیش از شرف بزرگیست هرون تحسین این سخن کرده و دیگر گفت ان امرا آتاه الله جمالا
فی خلقه و موضعا فی حسبه و بسط له فی ذات یده فعفت فی جماله و واسی فی ماله و تواضع فی حسبه
فی دیوان الله من خالصة الله مضمون آنکه کسی که خدای تعالی او را در صفت حسن صورتی و در حسب قدر و منزلتی و در
مال وسعتی کرامت کرده باشد و او در جمال عفت ورزیده دامان پاکدامانی را بجنس هوس نیالاید و در مال
شیوه سخا را شعار خود ساخته با دوستان و بندگان مهربانی نماید و در حسب طریقه تواضع را سلوک داشته
با کافه خلق خدا شکستگی و فروتنی سلوک فرماید نام وی در دیوان الهی از زمره خاصان حق نوشته میشود
گویند هرون کاغذ و دوات طلبید و این کلمات را بدست خود نوشت و یکی از شعرای عرب تمثیلی
بس عجیب درین مطلب کرده گفته است شعر تواضع تکن کالنجم لاح لناظر علی صفحات الماء و هو رفیع
و لا تک کالدخان یرفع نفسه الی طبقات الجو و هو وضیع مضمون یعنی آنکه تواضع بزرگان و سروران و افتادگی
۸۷ مردم عالیشان چون نمودن ستاره در آبست که چنانکه نمودن ستاره در آب سبب پستی مرتبه آن نمیشود فروتنی
بزرگان نیز باعث کسر شان ایشان نمیگردد و تکبر مردم دون پایه و گردن کشی سفلگان فرومایه مانند بلند شدن
دودست که چنانکه دود از بالا رفتن کسب منزلتی نمینماید سفله را نیز از گردنکشی و نخوت قدر و قیمتی
نمیفزاید و تحقیق بعضی از اکابرست که تواضع از همه طبقات خلایق نیکوست و از طبقه اغنیا نیکوتر و تکبر از جمله
اصناف مردم زشتست و از صنف فقرا زشت تر پس بر هر یک از آحاد بشر که شعور تمیز خیر و شر
داشته باشد ضرورست که کجنه ناقصانه در کمین خود بوده عیوب و سوآت خود را دست آویز برد
و با چراغ عقل و شعور کنج کاوی حفاخانه درون خویش پرداخته در احوال و اوضاع خود بدیده تامل
نگرد و چون از صفت کبر و غرور که سرچشمه اکثر عیوب و سوآت و سرکرده بسیاری از ذمایم صفات
در خود اثری بیند همت بر دفع آن گمارد و سعی خود را در چاره آن مقصور و معاف ندارد و طریق
دفع این صفت ناپسند و نسخه علاج این مرض کشنده آنست که در اخبار و آثاری که در مذمت تکبر و

و نصیحت تواضع ورود یافته و بعضی از آن بر زبان قلم صدق رقم جاری گشت بنظر تامل نگریسته و فایده
آن را چنانکه باید خاطرنشان خود کنند و آب صدق آن معانی را از جویبار تفکر بغنچه دل بسته از سموم
ایمان سوز باد غرور دل ناتوان را در آن غوطه دهد زخم گزیدن زنبور غرور را باستعمال تریاق سخنان
حق مداوا نموده ورم باد نخوت را فرونشاند و دمل بکوه بالیدن نفس را بانگشت تاثیر کلام اکابر منفجر
ساخته بعصب بیلچه و تاب اندیشه مواد خودپسندی را از خود منفرع گرداند و زکام سر بهوای تسبیح را
بافیون مذمت کبر تسکین دهد و تنگی سینه خودستایی نفس را بشربت خشخاش صیف کوچک دلی مداوا
کند اوضاع و اطوار انبیا و اوصیا را که دستور علمای شیعه قدوه دانند و پیروی اولیا و اتقیا را که راست
روان طریق سلوکند پیش نهاد همت گردانند روزی چند طبع سرکشش را بارتکاب اموری که مستلزم کسر شان
وی باشد زجر کنند و توسن نفس را که سالها در صحرای خودسری چریده نرم نرم زیر بار تحمل آن امور
نارفته رفته بآن تن در دهد و شیوه تواضع و فروتنی عادت و ملکه وی گردد و آن امور عبارت
ازین است که از خلق خدا هیچ کس را بچشم کم نبیند و در مجالس و محافل از مرتبه خود فروتر نشیند و بر وضیع
و شریف تلاش پیش سلامی نماید و دوست و دشمن را در رفتن بر خود تقدیم فرماید و چون در سن از خود بزرگی
بیند با خود گوید که وی پیش از من شرف اسلام و ایمان دریافته و پیش از من خدا را بندگی کرده و از آنجهت
وی را تعظیم کند و چون از خود کوچکتری بیند با خویشتن اندیشه نماید که من عصیان پروردگار و فرمان حضرت
آفریدگار پیش از وی کرده ام و بدان سبب او را بر خود ترجیح دهد و چون با همسالان خود ملاقات نماید گوید
زشتی اطوار و زبونی کردار من مرا معلوم و متیقن است و احوال او بر من پوشیده و مشتبه شاید که وی را الله تعالی
منزلتی باشد وازین راه او را نیز از خود بهتر داند و چون بیند که جمعی تعظیم وی میکنند و با وی طریقه تواضع
سلوک میدارند گوید که این از غایت اشفاق و حسن اخلاق ایشانست نه از جهت لیاقت و استحقاق من
و چون بیند که با وی التفات نمیکنند و بروی بنظر خواری مینگرند گوید که این بجهت زشتی و ناقابلیت
من است نه از بدخصلتی و جاهلی ایشان و چون از خود غنی تری بیند گوید که حکیم علی الاطلاق وی را لایق آن دیده
و چون مفلس تری بیند گوید که بقیش انبیا و اولیا او را روزی کرده دیگر آنکه در جامه و پوشش چندان
اهتمام و کوشش لازم ندانسته بهرچه رو دهد و میسر باشد بسازد و چون کودک طبعان روز
و شبعان صورت دیوار چین بتلاش رخوت رنگین و قماش آن ننموده طاوس وش از لباس نقش
کردن افتخار نیفرازد و از جمله وصایای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که با بوذر رحمه الله خطاب فرموده

و در امالی شیخ طوسی بتفصیل مذکور است اینست که یا اباذر من ترک لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعاً لله
حلّة الکرامة یعنی اگر کسی که ترک پوشیدن لباس فاخر کند با آنکه قدرت بر آن داشته باشد و
غرضش تواضع و تذلل بدرگاه الهی باشد خدا تعالی او را حله کرامت بپوشاند گویند از سلمان فارسی
رحمه الله پرسیدند که چرا جامه نیکو نمی پوشی گفت انما انا عبد فاذا اعتقت یوما لبست یعنی جز این نیست
که من بنده ام و بنده را این جامه لایق است و چون آزاد شوم روزی خواهم پوشید یعنی در روز قیامت
دیگر آنکه با غلام و خدمتکار خود مشفقانه و پدرانه سلوک نموده از تمام حوایجی خود و بندگی ایشان خود را
کم نکند بلکه خود و ایشان همگی را بنده یک درگاه دانسته فرمان روایی خود و خدمت گذاری ایشان را از اتفاقات
الهی داند و در خلا و ملا بر پای ایستادن و دست ادب بر سینه نهادن جا بجا ازا برضرور نشمارد و مخصوص ایستادن
خیل پرستاران اراده در پای تخت سرافگندگی خود نگذارد و از پرستش دست ادب بر سینه نهادن متمنی و فریفته نگردد
دست بر خاطر ننهد و از آمد و رفت یوسف و کنعان سرشته ادب بندگی را از دست ننهد و گوید بندگی از آداب
دانان رسوم بندگی درویشان پیغمبران چراغ دل نزدیکی در وقت طعام خوردن با غلام خود را طلبیده هم سفره
خویشتن میساخت شخصی از مقیدان رسوم تعارف در آن باب وی را ملامت کرده گفت غلامی که از جامه خود در
ره بیند و با او هم کاسه و هم زانو نشیند ضایع و بی ادب برمی آید گفت چنین است که میگوئی ولیکن غلام در خدمت
من بی ادب و ضایع روزگار برآید بهتر از آنست که من در بندگی حضرت آفریدگار دیگر آنکه اگر بردن متاعی از بازار
بخانه ضرور افتد و طبع را از آن استنکاف باشد خود را بارتکاب آن زجر کند و فیل نفس مجرد را بچنگ تواضع درون
رام و فرمان بردار ساخته به برداشتن آن بار خود را از دوش افکند چنانکه جناب مستطاب نبوی صلی الله
علیه و آله در وصایای مذکوره فرموده که یا اباذر من حمل بضاعته فقد برئ من الکبر مضمون آنکه کسی که خود متاع
برداشتن بال خود شود از کبر بری و منزه میگردد و مشهور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی از حوایج
۸۸
خانه خریده و خود برداشته بود خادم وی پیش آمده گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام این را بمن ده تا بردارم
فرمود ابو العیال احق ان یحمل یعنی صاحب عیال به برداشتن سزاوار تر است بحلال تن در دادن
این امور بقصد تادیب نفس مغرور صفتی حمیده و شیوه پسندیده است مگر آنکه از اقتضای وضع زمانه ارتکاب
آن باعث مفاسده و سبب ملامت اقارب و اباعد باشد چنانکه در کافی مذکور است که حضرت ابو عبد الله
علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که برای عیال خود چیزی خریده و خود برداشته بود و آن مرد چون حضرت را
دید شرمنده گردید آنجناب فرمودند که اشتریته لعیالک و حملته الیهم اما والله لولا اهل المدینة لاحببت ان

ان اشتری لعیالی الشیء ثم احمله الیهم حاصل معنی آنکه این را برای عیال خود خریده و برداشته بسوی ایشان ببرم
بدان جهة قسم که اگر اهل بیت بی بوده باشند بعضی اندیشه از طعن و سرزنش ایشان نکردم و از اینجهة دوست میداشتم که من برای
عیال خود چیزی خرم و خود برداشته بسوی ایشان برم و باید دانست که رعایت امثال این مصلحتها که مبنی بر حفظ
عرض خویش و بستن زبان هرزه گویان بد اندیش باشد با ملکه تواضع و شکستگی نفس منافات ندارد چنانکه بر ارباب
صاحب شعور مخفی و مستور نیست دیگر آنکه وقت رفتار در کوچه و بازار از بوی کنده و مانند آن که در کوچه‌ها
از خود نرماند و از بالیدن آماس باد نخوت و پهنای سینه نفس ملعنت راه را بر آینده و رونده مردم تنگ
نگرداند چنانکه در کافی آورده که حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله در بعضی از راههای مدینه عبور میفرمود
زنی سیاه سرگین برمیچید وی را گفتند که از راه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برکنار رو گفت راه فراخ است
خواستند وی را گرفته از راه برکنار کنند آنحضرت فرمود که واگذارید او را که او جبار است زنی را
با شغل خسیس سرگین چینی بسبب نخوت و خودبینی که در طبع شوم داشت سر پیچید که از سر راه بهترین عالم و عالمیان
یکسو رود و جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین علیه السلام با بزرگی صوری و معنوی و سلطنت دینی و دنیوی
از غایت تواضع و انکسار و گریز از شهرت گردنکشان چنان پیاده از بازارها میگذشت و مردم بمعاملات
خود مشغول بوده چون فرستن عمر زندگانی از حضور آن عالم ربانی کسی وقوف نیافت تا میفرمود که راه دهید
امیر خود را مردم آواز مبارکش را شنیده راه بر روی میگشودند دیگر آنکه بهر کس از وضیع و شریف که ملاقات
کند بسلام کردن مبادرت نماید و بچوگان تواضع و سرافکندگی در ربودن گوی این سعادت و فرخندگی جای
و پیش دستی فرماید چنانکه از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که بهر کس که برمیخورد از بزرگ
و کوچک و درویش و توانگر سلام میکرد و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است که من التواضع ان
تسلم علی من لقیت یعنی از تواضع است اینکه بهر کس که ملاقات نمائی سلام کنی و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
این مضمون مرویست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه از آن کسی است که ابتدا بسلام کرده و یکی از جواب
دهنده است دیگر آنکه اگر در سلک اهل دانش منخرط باشد و مسئله از وی پرسند که در آن عالم نباشد بجهل خود
اقرار نماید و چون علمای گردنکش مغرور که سر نخوت ایشان بتسلیم ندانستن امری از امور فرو نمی آید بی تامل بر تمام
جواب در نیاید بلکه در هر حالی بدانستن مسئله چنانچه مغرور گشته خود را از نادانان شمارد و خطاب الهی را در قرآن
بی علم از علامت مردمان سهلتر نپندارد گویند از شعبی مسئله پرسیدند گفت نمیدانم گفتند شرمنده نمیشوی
که چنین میگویی و تو فقیه عراقینی گفت فرشتگان شرمنده نگشتند که بجهل اقرار نموده گفتند سبحانک لا علم لنا

الا ما علمتنا پس چرا شرمنده شوم یعنی اگر اقرار بنادانی قبیح میبود ملائکه با آن جلالت قدر ارتکاب نمینمودند دیگر آنکه
اگر با کسی در علوم دینی یا امور دنیوی مناظره رود و مجرای گفتگو تحقیق بوده باشد بر چسبیدن بر سخن خود نگاه ندارد و از اقرار
سخن حق اگر چه کودک خردسالی گوید استنکاف ننموده رگ گردن را ستون کاخ سرکشی نشمارد که انه الکبر
الاستکبار در کافی از عبدالاعلی مرویست که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام گفتم که کبر چیست فرمود اعظم الکبر
ان تسفه الحق و تغمص الناس گفتم سفه الحق یعنی چه فرمود که بهترین اقسام کبر آنست که حق را سهل و سبک گیری و مردمان را
حقیر شماری گفتم سبک گرفتن حق کدام است فرمود تجهل الحق و تطعن علی اهله میتواند مراد این باشد که سبک گرفتن
حق آنست که حق را ندانی و بر آن کسان که حق را دانسته اند طعن کنی و قول ایشان را بسمع قبول نشنوی پس حیف
عارف صاحب هوش که از خودنمائی خلق را از روش انداخته و مرآت خاطر را از زنگ عجب و غرور چنانکه
باید پرداخته است میباید اهل حق را در جمیع امور تابع و گردن کشش در قبول طوق اذعان آن خاضع باشد
بلکه اگر در سخن خود محق نیز باشد و خصم از قبول آن امتناع و ترک کردن نموده جدال آغاز و ترک گفتگو کرده بجای
خموشی که جواب ابلهانست وی را ساکت سازد و در کافی از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ماثور است
حدیثی که مضمون آن اینست که سه صفت است که هر که با آن صفات با خدای تعالی ملاقات نماید داخل بهشت شود از
هر دری که خواهد کسی که خلق او نیکو باشد و در غیبت و حضور مردم از خدای تعالی ترسد و ترک جدال نماید و اگر چه محق
باشد دیگر آنکه اگر از اهل عبادت باشد و پیوسته بدست زهد و ورع خاک ملامت بر دیده حرص و طمع پاشد
بآن مغرور گشته از جوش مریدان و شیخنا شیخنا گفتن ایشان باد بر خود نکند و از التماس فاتحه و استدعای دعا کم نهاد
فریب شیطان نخورده از فرود و پستی مقدار خود را در مغاک عجب و پندار نیفکند بلکه حسن ظن خلق را در حق خود نقش
برآب و گره بر باد دانسته در درگاه الهی خوشبوه تواضع و تذلل نورد زد و از هر اندیشه رود و قبول حسنات
خویش پیوسته چون برگ بید بر خود لرزد چنانکه آورده اند که وقتی زلزله شد و بادی سخت پدید آمد که سبب وحشت
مردم و باعث شورش و اضطراب خلایق گردید شیخی زاهد و گوشه گیری عابد در آن عهد بود نزد وی رفته چهره رفع
آن بلا استدعای دعا نمودند شیخ گریان گشته گفت لیتنی لم اکن سبب هلاککم یعنی ای کاش من باعث هلاک
شما نباشم و نزول بلا بر شما از شومی من نباشد بسط و تفصیل تمام این مطلب در فصل مذمت صفت عجب انشاءالله تعالی
مذکور خواهد شد دیگر آنکه اگر مؤمن مسکینی را عارضه بیماری یا مصیبتی پیش آید عیادت و پرسش او را اگر شان خود نداند
و اجرای این سنت را عوض صحت اعتقاد دانسته بآن خود را از مرض انانیت رهاند صاحب زکوة صحبت
خسته پرسید نگاهبانی عزت بیش باید بدین در امالی شیخ طوسی رحمه الله از حضرت بهترین عالم صلی الله علیه و آله مرویست

۸۹

[illegible] كه حاصل آن اينست كه خداى عز و جل بنده‌اى از بندگان خود را در روز قيامت پرسش كرده ميفرمايد كه
ما منعك اذ مرضت ان تعودنى اى بنده من چه مانع شد ترا وقتى كه بيمار شدم از عيادت من كن آن
بنده ميگويد سبحانك انت رب العباد لا تألم و لا تمرض پاك و منزه ميدانم ترا از عيوب و نقايص تو خداوند
بندگانى الم و مرض بر تو روا نيست حق تعالى ميفرمايد كه برادر مومن تو بيمار شد و تو عيادت او نكردى قسم بعزت
و جلال من كه اگر عيادت او ميكردى هر آينه مى‌يافتى مرا نزد او و پس از آن متكفل حوايج تو گشته آنها را روا
ميكردم و اين از كرامت بنده مؤمن نيست و من رحمن و رحيمم از سياق اين خبر صريحا معلوم ميگردد
كه عيادت مومنان چه قدر لازم و افادت آن تا چه غايت مهم است كه جناب احديت آن را تعبير از
عيادت خود كرده و وسيله حاجت گذارى بندگان شمرده است ديگر آنكه اگر فقير و بى‌نوا را بكلبه خود تكليف
نمايد و در ما جاى نقش انگشت بر ديده و دست بر خود گذارد و همكاسگى نامرادان را نعمتى دانسته سفره حقير شان را موج
درياى رحمت شمارد و نان خشك درويشان را نان خورش نان برخوردارى داند و آتش گرسنگى ايشان را
آتش خارستى نعمت و خود دارى از كاسه سفالينشان شربت خوشگوار خرسندى نوشد و از قدح چوبين ايشان
آب حيات لذت دردمندى از بورياى خشن‌شان پسند شكستگى تكيه زند و از پستى سقفشان سر نخوت
بزير افكند تنگى سر رشته‌شان را هنر بوستان سراى آسودگى و خوشحالى داند و تاريكى كلبه محقرشان را سايه
بال هماى فال زخيال اقبال اجابت دعوت بينوايان را فوزى عظيم شمرده بزرگ و بار كوچك دل بودن و كمال
سركشى نفس را از رشته اشتمال شكستگان زه بسته شكار دلهاى خسته نمودن از اخلاق انبيا و اوليا و از آداب
شريعت غراست چنانكه در امالى شيخ طوسى رحمة الله عليه از ابن عباس مرويست كه كان رسول الله صلى الله عليه
و آله يجلس على الارض و ياكل على الارض و يعتقل الشاة و يجيب دعوة المملوك على خبز الشعير يعنى آنكه حضرت
رسالت پناه صلى الله عليه و آله از غايت فروتنى بى تعينى بر روى زمين مى‌نشست و بر روى زمين اكل مى‌نمود
و گوسفند ميدوشيد و اگر بنده‌اى او را بضيافت ميخواند اگر چه بر نان جو بود اجابتش مينمود مجملا بر همين دستور در ساير
از امورى كه متضمن تأديب و اصلاح طبع مغرور باشد و توسن نفس از قبول آن امتناع ورزيدن و در عقبه دشوارى آن
بجنبش و حرونى نمايد بناز يا به اكراه و اجبار آن سركش ضايع روزگار را بر عقبه ارتكاب آن امر كه از طبع
كودك خصال او كه انفع باد دور و دستگير بنوع بيچ و تاب خاطر [illegible] و اقبال بر گرفتار است و دواى [illegible]
تعينى و بيمقدارى و [illegible] سود شد تواضع و خاكسارى در كلوه ريخته از آن مرض مهلك جانكاهش رهانده كه
تا اين مرض زايل و اين طبع را از آن مخالفت حاصل نگردد دقيقه عقل باصلاح نمى‌آيد و از نعمت بندگى ادراك كند

نستانيد در مجموعه ورام از حضرت سيد الانام صلى الله عليه و آله مرويست كه فرمودند ما لى لا ارى عليكم حلاوة
العبادة يعنى چيست مرا كه نمى‌بينم بر شما شيرينى عبادت را گفتند شيرينى عبادت چيست فرمود تواضع [illegible]
كه شيوه افتادگى و تواضع مايه آفرينه‌اى نيكو و مستحسن است بلكه مگر با متكبران كه با آن قوم تكبر نمودن در صفت
با ايشان طريق معارضه پيمودن اولى و انسب است چه جواب عزى عزى و سزاى بى ادبان بى ادبى است و علاج
كه زشتى اين صفت از ديدن آن در ديگران ايشان را حاصل و انبان طبع نخوت سرشتشان بسوزن خجلت
آن منش از باد غرور خالى گردد تو پيدا اين گفتار كلام حضرت سيد ابرار است صلى الله عليه و آله كه در مجموعه ورام مذكور است
كه اذا رايتم المتواضعين من امتى فتواضعوا لهم و اذا رايتم المتكبرين فتكبروا عليهم فان ذلك لهم مذلة و صغار يعنى
چون ببينيد متواضعان را از امت من براى ايشان تواضع كنيد و چون ببينيد متكبران را بديشان تكبر
نماييد كه تكبر با متكبران سبب خوارى و مذلت و باعث شكست شان بزرگى و نخوت ايشان ميگردد مطلب ششم
در مذمت صفت ريا و سمعت كه آن نيز از آثار شقاوت حب دنيا و فرزند رشيد آن عجوزه مكاره غدار است
بر آرندگان مزرع زندگى و سالكان مسالك بندگى پوشيده نماند كه دو صفت كه گفته شد از عكس
اشعال برق فروزان نيرو خرمن صفات كمال و آتش سوزان تيرازان دو صفت يكى ريا و سمعت و ديگر
عجب كه با هر يك از اين دو صفت كوه كوه طاعت در ميزان حساب كم از كاهيست و با هر كدام از اين دو عجب
تمام عالم گرد آرد در نظر قبول حضرت كردگار حسرت كش نگاهى است و اين دو دشمن خانگى چون پشت به پشت هم دهند
خوب نسبيان ستمكار بنده و اين دو [illegible] و دو بانى چون زبان بيكر گسسته متوافق شده اميدوارى
بلكه در ويران كردن خانه ايمان بيارى هم نيز احتياج ندارند و تنهايى هر كدام كمر بر هدم حصن عمل از پا در
آورند و بيان آن ذمايم اين دو صفت و طريق دفع هر يك از اين دو آفت محتاج بايراد دو فصل است فصل اول
در بيان ريا و سمعت ريا عبارت از آنست كه بنده طاعتى كند بقصد آنكه مردمان ببينند و سمعت آنكه خواهند
آوازه آن را بشنوند تا در دنيا [illegible] بانفس و بنوعى بوى رسانند و اين قصدها منافى نيت قربت و اخلاص است
كه از شروط صحت عبادت است و مذمت اين صفت طاعت سوز در آيات و اخبار بسيار است و دامان
بيان كتاب وسعت براى [illegible] دلهاى در خاك ظلمت نشسته اهل ريا از زنگ شامت لبريز و [illegible]
مرست چون خوشا نه در سوره ماعون ميفرمايد كه فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون الذين هم
يراؤن حاصل معنى آنكه واى بر نماز گذارندگان آنكه ايشان از نماز خود فراموش كاران و غافلانند آنكسانند
كه ايشان ريا ميكنند يعنى طاعت خود را براى نشان دادن فايده ديگر از فوايد دنيويه بخلق مينمايند و در نظر ايشان جلوه

جلوه میدهند و نیز در سوره کهف فرموده است که فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة
ربه احدا حاصل معنی آنکه هرکه امید وارد که ادراک ثواب پروردگار خود کند یا از عذاب او بترسد علی اختلاف
الاقوال پس باید که کند عمل شایسته و شریک نسازد بعبادت پروردگار خود احدی را و در کافی از حضرت امام
ابی عبد الله علیه السلم در بیان معنی آیه مذکوره مرویست که فرموده اند الرجل یعمل شیئا من الثواب لا یطلب به وجه الله انما
یطلب تزکیة الناس یشتهی ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه یعنی مضمون آنکه آدمی عملی میکند
و طلبش از آن تحصیل رضای الهی نیست و همین میخواهد که او را مردم صالح و نیکو دانند و آوازه طاعت او را شنوند و شخصی
که باین صفت باشد آنکسی است که دیگری را بعبادت پروردگار خود شریک ساخته و در عدة الداعی از نور دیده
عالم و فخر دودمان آدم صلی الله علیه وآله ماثور است که فرمودند من صلی صلوة یرائی بها فقد اشرک یعنی کسی که نمازی
بریا گزارد پس بتحقیق که برای خدا تعالی شریکی قرار داده است بعد از آن آنحضرت آیه مذکوره را قرائت
فرمودند و نیز از آنجناب صلی الله علیه وآله منقولست که فرموده اند که اتقوا الشرک الاصغر گفتند یا رسول الله
شرک مخفی چیست فرمود ریا و سمعت و هم از آن سرور صلی الله علیه وآله مرویست که ان اخوف ما اخاف
علیکم الشرک الاصغر یعنی خوفناکترین آنچه میترسم بر شما شرک مخفی است گفتند شرک مخفی چیست یا رسول الله فرمود
ریا آنگاه بمضمون ادا فرمودند که خدای عز وجل در روز قیامت وقتی که پاداش اعمال بندگان را میدهد بأهل
ریا میگوید که اذهبوا الی الذین کنتم تراؤن فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم ثواب اعمالکم یعنی بروید
بسوی کسانی که ریا میکردید و عملهای خود را در نظر ایشان بقصد اشتهار جلوه میدادید در دنیا پس ببینید آیا
می یابید نزد ایشان مزد و پاداش عملهای خود را و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم مرویست که کل
ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس ومن عمل لله کان ثوابه علی الله یعنی هر ریائی شرک است بدرستی
کسی که طاعتی کند از برای مردمان ثواب او بر مردمان است یعنی باید ثواب خود را از ایشان خواهد و کسی که عمل
برای خدا تعالی کند ثواب او بر خدا تعالی است و از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله روایت کرده اند آنچه
خلاصه مضمون آن اینست که در روز قیامت پیش از همه کس را نزد خدا تعالی برند مردی که قرآن حفظ کرده باشد
و شخصی که او را در راه خدا کشته باشند و کسی که او را مال داده باشند و او بذل کرده باشد حق تعالی خطاب بصاحب
قرآن یعنی بآن مرد قاری کرده گوید ترا توفیق دادم تا قرآن آموختی گوید بلی ای خداوند و مولای من گوید پس
چه کردی گوید یا رب خدایا آن را در نماز قرائت کردم و در اناء لیل تلاوت نمودم حق تعالی میفرماید بلی چنین است
اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند که فلانکس قاری است و قرآن میخواند تا امروز برین حق نیست

واجر العمل همان مع تو بود پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم بآن چه کردی گوید یا رب خدایا انفاق کردم
و صدقه دادم گوید چنین است ولیکن قصد تو بآن این بود که مردمان گویند فلان مردی سخی است پس ترا
امروز نصیبی نباشد و مزد تو همان ثنای مردمان بود و بآن شهید خطاب فرماید که من ترا قوت و شجاعت
دادم گوید بلی بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو در جهاد آن بود که مردمان گویند فلان
مردی شجاعست پس ترا امروز از آن جهت نصیبی نیست پس فرمان دهد تا هر سه را بروی بر زمین افکنند و بدوزخ برند و در عدة الداعی
هم از جناب ختمی مآب نبوی صلی الله علیه وآله حدیثی مرویست که ملخص و حاصل مضمون آن بر سبیل اجمال
اینست که خدای تبارک و تعالی پیش از آنکه آسمانها خلق کند هفت فرشته آفرید و بر هر آسمان فرشته موکل
فرمود که بعظمت خود آن آسمان را فرو گرفت و بر هر دری از درهای آسمانها فرشته را دربان کرد پس فرشتگان
که حافظان و ضابطان اعمال اند عمل بنده را مینویسند از صباح تا شب و بعد از آن بجانب بالا میبرند و آن را
نوریست چون نور آفتاب تا باسمان دنیا میرسد و حفظه آن را نیکو و بسیار میشمارند پس آن فرشته که در آن
آسمان دنیاست میگوید بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید من فرشته غیبتم هرکه غیبت کرده
نمیگذارم که عمل او از من درگذرد و پروردگار من مرا باین مأمور ساخته است بعد از آن فردا حفظه اعمال
نیکی بنده و با ایشان عمل صالحیست و آن را میگذرانند و میبرند و نیکو و بسیار میشمرند تا باسمان دوم
میرسند فرشته که در آسمان دوم است میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که وی باین عمل
جز متاع دنیا قصدی نداشته و من صاحب دنیایم یعنی خدا تعالی مرا موکل کرده است که هر عمل که برای
۹۱ دنیا کرده باشند آن را در گذرم نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و نزد ما به بسوی غیر من فرموده بعد از آن حفظه
بالا میبرند عمل بنده را مبتهج و مسرور با صدقه و نماز و بآن میستایند و آن را از آسمان اول و دوم میگذرانند
تا باسمان سوم میرسند فرشته که بر آن آسمانست میگوید توقف کنید و بزنید این عمل را بر روی و پشت صاحب
من صاحب کبرم یعنی برای این موکلم که اعمال متکبران را رد کنم صاحب این عمل در مجالس بر مردمان تکبر کرده است
پروردگار من مرا امر کرده که عمل او را نگذارم که از من درگذرد و بسوی دیگری فرموده حفظه بالا میبرند عمل بنده را
که میدرخشد چون ستاره درخشنده در آسمان و آن را آوازی و زمزمه باشد بسبب تسبیح و روزه و حج پس
میرسانند آن عمل را تا باسمان چهارم میرسند فرشته آن آسمان میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی
و شکم صاحبش من ملک عجبم صاحب این عمل معجب و خودپسند بوده و طاعت کرده و بآن عجب و خودپسندی
نموده پروردگار من مرا مأمور ساخته است که عمل او را نگذارم که از من بگذرد و بسوی غیر من حفظه بالا میبرند

عمل بنده را مانند عروسی که بسوی داماد برند پس بر وی عرضه نمایند آن را تا بفلک آسمان پنجم برسند و آن
عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه و امثال آن و آن را روشنی باشد چون روشنی آفتاب پس آن ملک
گوید توقف کنید که من فرشته حسدم بزنید این عمل را بر روی صاحبش و آن را بر دوش وی بگذارید برای
آنکه او حسد میورزید با کسی که علم می آموخت یا عملی برای خدا میکرد بسبب طاعت وی و چون میدید
که احدی را در علم و عبادت فضلی حاصل گشته بر وی حسد میبرد و در پوست وی می افتاد پس حفظه آن عمل را بر دوش
صاحبش بار کنند و عملش او را لعن نماید و دیگر فرموده که حفظه بالا میبرند عمل بنده را با نماز و زکوة و حج و عمره
و از آسمانها در میگذرند تا باسمان ششم میرسند فرشته آن آسمان میگوید بایستید من صاحب رحمم بزنید
این عمل را بر روی صاحبش و کور گردانید چشمهای او را برای آنکه صاحب این عمل بر چیزی رحم نمیکند چون بنده
از بندگان خدا بگناه اخروی یا فقر دنیوی مبتلا گشت بر وی شماتت مینماید پروردگار من مرا امر کرده که
نگذارم عمل او از من درگذرد و فرموده حافظان اعمال عمل بنده را بالا میبرند با فقه و اجتهاد و ورع و آن را
آوازی باشد چون آواز رعد و روشنی مانند روشنی برق و با آن عمل سه هزار فرشته باشند پس حفظه آن
فرشتگان میروند تا نزد فرشته آسمان هفتم آن فرشته میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
من فرشته حجابم منع میکنم هر عملی را که برای خدا نباشد مراد صاحب این عمل غیر این نبوده که نزد امرا بلند
مرتبه شود و در مجالس ذکر او کنند و آوازه وی در شهرها منتشر گردد پروردگار من مرا فرموده که نگذارم
عمل او از من درگذرد بسوی غیر من و دیگر فرموده حفظه بالا میبرند عمل بنده را با تسبیح و سرور با آن عمل از نماز و زکوة
و روزه و حج و عمره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر بسیار و ملائکه آسمانها و آن هفت ملک که به هفت آسمان موکلند
جملگی متابعت آن عمل میکنند پس از همه حجابها در میگذرند تا نزد خدای سبحانه می ایستند پس گواهی میدهند از برای
آن بنده که چنین عملی نیک و دعای شایسته کرده است حق تعالی میفرماید که شما حافظان عمل بنده من و من نگاهبانم
بر آنچه در ضمیر اوست بدرستی که این بنده مرا اراده نکرده باین عمل یعنی مرادش از این عمل تحصیل رضای من نبوده بر او باد
لعنت من پس فرشتگان میگویند بر او باد لعنت تو و لعنت ما و حدیث مذکور طویلست و از آن بآنچه در مقام
محتاج الیه بود اکتفا شد پس بحکم این آیات و اخبار زهره کدام هوشمند است که برای قبول عمل در درگاه حضرت
عز و جل کثرت نماز و روزه و خواندن دعا و اوراد هر روزه بی نیت و نفس آراستگی ظاهر کرده و پای
جبه و دستار در ورطه کبر و ریا در افتد و از شمار فریاد رسی آنکه تا نقد عمل را بوته یقین محک نزند و در دین از غش
ریا خالص نشود در سکه خانه غایت ربانی سکه قبول نرسد و تا سالک طریق بندگی خرقه صدرنگ اعراض

دنیویه را از دوش خاطر نیفکند در آن حضرت شایسته خلعت کرامت نگردد و گوهر طاعت را در بازار قیامت
بی آب و رنگ اخلاص چیزی بها ننهند و تحفه اعمال را در درگاه حضرت ذو الجلال با آلایش خواهش
تحسین خلق جز دست رد بر سینه نهند نخل بندگی که در جویبار زندگی نه از آب اخلاص سرکشیده شکوفه جز
چشم حسرت بر رحمت الهی نگشاید و حسن کرداری که چون شاهد جوان بازاری هر لحظه از دریچه اظهاری
در نظر این و آن جلوه خودنمائی کند هم آغوشی قبول حق را نشاید و مخفی نماند که غش ریا و شعبت در نقد
طاعت بغایت خفی است چنانکه از حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله منقولست که ایاکم والشرک الخفی فان
الشرک اخفی فی امتی من دبیب النمل علی الصفا فی لیل الظلماء یعنی دور باشید و بپرهیزید از شرک نهانی
که بدرستی که شرک خفی در امت من از رفتار مورچه بر سنگ نرم در شب تار دو گاه باشد که
از غایت غبار بر صاحب خود نیز پوشیده باشد و بسهولت ادراک آن نتوانند نمود بسا کسان که
خود عمل خالص اندوخته و چشم امید بر ادراک درجات بلند آنجهانی دوخته اند و چون پرده از روی کارها
برداشته شود خواهند دانست که آن صلاح و تقید بنس زرق و تلبیس آلوده است و بسیاری از زهاد
و عباد که جهت خرید متاع ثواب در بازار یوم الحساب نقود رکوع و سجود ذخیره و آماده ساخته اند و فردا
که کلک قبول ورد هر نیک و بد را از هم جدا سازد معلوم خواهد گشت که آن جمله قلب و غل و روی اندود
حسن عمل بوده مثل این قوم عاقبت نامحمود مثل کسی است که برنج و محنت بسیار در طی نشیب و فراز سختی
روزگار مالی اندوخته و آن را در کیسه مضبوط ساخته باشد تا در روز سختی بآن خود را از درماندگی رهاند
و بستن آن کیسه غبار احتیاج از چهره احوال فشاند اتفاقا طراری دیر آفاق ساخته از کین خرده
در هم و دینار آن کیسه را ربوده سنگریزه و خزف پاره چند بجای آن ریزد و آن کیسه را
همچنان بر زر و خود را غنی و توانگر خیال کند تا روزی بجهة فرو رفتن کیسه را برگرفته بیازار شتابد
و سر کیسه را گشوده در آن بجز سنگ و سفال چیزی نیابد خروش و فغان بردارد و خوناب حسرت از دیده
فرو بارد برهمین منوال مرائیان مفلس نما و خود فروشان بازار شیدند و بانکه یکساعت از گزارش
وظایف طاعت نمی آسایند و پای زندگی را جز در طی طریق بندگی نمی فرسایند کمال سعی و جهد در ساختن
مسجد و برگ کار میبرند و در شوارع سبل بنای رباط و پل بر ذمت همت لازم میشمرند و بدیده رغبت
برشته طول قیام شبها میدوزند و آتش تشنگی روزه را بدامان وسعت روزهای دراز بر خود بر افروزند
مجملا در هر نوعی از انواع طاعات سعی موفور بتقدیم رسانیده در لیالی و ایام دقیقه از قیام و صیام فرو نگذارند

وکیسهٔ حیات را از نقود طاعات پر کرده جهت خرید متاع نجات در روز بازار عرصات سرمایهٔ خود ساخته‌اند
که ناگاه طرار دنیای دین ربا بوسیلهٔ کمند سمعت و ریا بنهانخانهٔ اعمالشان راه یافته کیسهٔ عمرشان را از نقود
حسنات بپرداز دوار شهرت و ثنای خلق که در بازار قیامت ناروا تر از سنگ و سفالست پر میسازد
و آن بیچارگان مسکین باد او خوش که ذخیرهٔ طاعتی اندوخته و شمع زندگانی را بنور سعادت الجنانی بر افروخته‌اند
و فردای حساب که عاملان وعده و وعید الهی گردد که آن ثواب و عقاب گشایند و منادیان عدل ازلی ندا
کافهٔ عباد را ابعثون الیوم تجزون بما کنتم تعملون ندا فرمایند مشتریان امیدها بخریداری متاع نعیم سرمدی
از جای خیزند و نقود اعمال از کیسهٔ زندگی در معرکهٔ ان وعد الله حق فرو ریزند آنگاه آگاه خواهند شد
که کردها همه هیچ و سعیها جمله باطل بوده و کیسهٔ پر خواهش دنیا بدستیاری شیطان سرمایهٔ اعمال بخون دل اندوخته
تمام ربوده است پس در آن وقت بدست حسرت خاک ناامیدی بر سر خواهند کرد و لب افسوس بخواهند گزید
بی‌نوایی خامیده نالهٔ یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله خواهند بر آورد و فردا که عاملان هر فرقه طلبند حسن
عمل از شیخ برهمن طلبند و آنها که در روده جویی نشسته‌اند و آنها که گذشته بخوردن طلبند قال الله تبارک و تعالی فی
سورة هود من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین
لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون حاصل معنی کلام صدق نظام بنا بر قول
بعضی از مفسرین آنکه هر کس از اعمال حسنه اراده تحصیل دنیا و زینت آن نموده طاعات و عبادات خود را
وسیلهٔ حصول مرادات دنیویه گردانده و منظور نظرش از آن تحصیل ثواب و تقرب بجناب رب الارباب نباشد
پاداش اعمال ایشان را بالتمام در دنیا بایشان برسانیم و چیزی از مزد و مثوبت ایشان کم نگردد آن گروه
آنانند که نیست برای ایشان در آخرت غیر از آتش و تباه و ناچیز شد آنچه کردند در دنیا یعنی از اعمال حسنه
و باطلست آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعت و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله مرویست که ان المرائی یدعی یوم القیمة باربعة اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل اجرک
و لا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له حاصل معنی آنکه کسی که عمل بریا کند خوانده میشود روز قیامت
بچهار نام ای کافر یعنی ای بیدین یا ای منکر نعمتهای الهی ای فاجر یعنی ای فاسق یا ای دروغگو ای غادر یعنی
ای بیوفا ای خاسر یعنی ای زیانکار عمل تو فاسد و اجر تو باطل شد و ترا امروز نصیبی از ثواب نیست
از آنکس بخواه که عمل را برای او میکردی و باید دانست که چنانکه هر یک از علل و امراض بدن را علامات و اسبابیست
که طبیب از آن علامات چون سرخی لون و سرعت نبض و امثال آن استدلال بر آن مرض نموده در دفع اسباب آن

میکوشد علت ریا و سمعت را نیز که از مهلکات امراض اهل دل ناتوان و از آن جان بدر بردن بغایت مشکل
علامتها و سببهاست که طبیب عقل با اعتبار ادراک علامات در دفع اسباب آن بحذاقت بکار بردن
و در علاج اهل دل درمانده از آن مرض شفا شده قدم سعی و اهتمام افشردن بسیار ضرور است اما علامات مرض ریا در کافی
از طبیب دار الشفای دین مبین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که فرموده اند که سه علامت مرائی را
ینشط اذا رای الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره حاصل مضمون آنکه مرائی را
سه نشانست یکی آنکه چون در نظر مردمان عبادتی کند و بیرون از ناطق شده و آن عبادت را از روی شوق
بجا آورد دوم آنکه چون تنها باشد در عبادت کاهلی کند و گذارش آن بروی گران نماید سوم آنکه
در هر امری از امور دوست دارد که مردمان او را بستایند و ثنای وی نمایند پس هر هوشمند
باخبری که از علامات مذکوره در خود اثری بیابد باید که خود را بمرض ریا مبتلا دانسته بمعالجه
شتابد و لیکن بسیاری از مردمان را در یافتن این علامات در خود دشوار و موقوف بامعان نظر
و تامل بسیار است اما سبب این مرض مهلک هیجان سودای جاه و مال و غلبهٔ حب دنیای غدار است زیرا که باعث بر
ریا و سمعت چنانکه گذارش یافت عبارت از نیت که بنده عبادتی کند و خواهد که مردمان بدین سبب
بر اطلاع گشته و برا نیکو خوانند و از فضلا و اخیارش دانند و از این راه کسب اعتبار و تحصیل مرتبه و مقدار کرده
خود را در نزد وضیع و شریف معزز و مکرم سازد و تکیه درازی او را دام صید خلایق نموده باطبل آوازهٔ
صلاح و علم بلند نام مسخر کشور دلهای خواص و عوام بر دارد و تا بدین وسیله مشتهیات و مستلذات نفس شوم خویش
٩٣ میسر گردد و مرادات دنیایش بسهل و بی‌تعب حاصل بوده غافل از آنکه کلید ابواب مقاصد و مطالب در کف
مشیت ربانی و شخواه روزی کبر و سلمان موقوف بقسم تقدیر و ارادهٔ سبحانیست و جز او هر کرا بینی
و در وکش در مانده کار خویش است امید عطای این و آن مایهٔ سرگردانیست و دست سخا و جود شان
شانهٔ طرهٔ پریشانی و سعت دستگاهشان از وعده‌های دروغ بیجا بافیست پر سراب و خمیدن قامتشان
از تواضعات رسمی پیمست الظرف آب از چشمهٔ نظر التفاتشان چون سراب نومیدی تراید و از کلید
زبان چاپلوسشان غیر ابواب تنگی بر روی دلها نگشاید سنائی را لفضل فضول خلق جسته دل از همه
ستی ارغم و نبدا کار تو جز خدای نگشاید بخدا اگر ز خلق هیچ آید تا توانی جز او بیار مگیر خلق را هیچ در شمار
مگیر مثل توحید او نه کهنه نه نوست همه هستند هیچ اوست که اوست و اگر قضا پادشاهان روزگار
و سلاطین هر بار با خیل و حشم بلکه همهٔ خلق عالم جملگی با هم اتفاق کنند و خواهند که بکسی فایده یا بکس رسانند

بکسی رسانند بی قضا و قدر الهی و بدون اذن و مشیت پادشاهی نتوانند در کافی مذکور است که ان الله
جل و عز یقول و عزتی و جلالی و مجدی و ارتفاعی علی عرشی لاقطعن امل کل مؤمل غیری بالیاس و لاکسونه
ثوب المذلة عند الناس و لانحینه من قربی و لابعدنه عن وصلی ایؤمل غیری فی الشدائد و الشدائد
بیدی و یرجو غیری و یقرع باب غیری و بیدی مفاتیح الابواب و هی مغلقة یعنی اگر خدای عز
و جل میفرماید که قسم بعزت و جلال من و سوگند به بزرگی و سلطنت و اقتدار من که هر آینه که هر کسی که بغیر
من امید دارد قطع امید وی کرده نا امیدش میگردانم و جامه مذلت و خواری در نزد مردمانش میپوشانم
و از مقام قرب خود دورش میرانم و از کمال نزدیکی خودم دورش میگردانم آیا امید بغیر من میدارد در سختیها
که ویرا از آن رهاند و حال آنکه سختیها بدست منست یعنی بغیر من کسی بر دفع آن قادر نیست و [illegible]
و امید بغیر من میدارد و در دیگری را میکوبد یعنی حاجت خود را از دیگران میجوید و حال آنکه کلید درهای [illegible]
در دست من و گشاد کارها در قبضه قدرت منست و روایت مذکور طولی است و از آن با آنچه
در این مقام مناسب بود اکتفا نمود و تمام آن در گفتگوی توکل انشاء الله تعالی مرقوم قلم صدق رقم
خواهد شد مجملا منشأ ضعف [illegible] و ربا غلبه حرص و طمع و فرط تعلق باهل دنیا و سبب مرض رزق
و خشیه عدم توکل بر خدا و اعتماد بر عمرو و زید است و هوشمندان آگاه چاره این درد را چنین جسته و طبیبان
امراض قلبیه نسخه علاج این مرض را بدینگونه نوشته اند که بیچاره که باین مرض مبتلا باشد میباید که [illegible]
تأمل در عواقب امور بی وفائی دنیای پر شر و شور مداومت نماید و [illegible] فکر دوران و اندیشه مرگ جان
کندن قمع مواد حرص و آز و دفع اخلاط آرزوهای دور و دراز کرده دماغ دل را از سودای جاه و مال [illegible]
تنقیه فرماید و تبهای محرق گرسنگیهای بیاران نظام مشفق را بمبردات مواعظ دلنشین تسکین داده خود را از عجب
سرد سازد و جهة دفع هوازدگی دل از بادهای وعدههای دروغ اهل زمانه بیاشوی دست از همه شستن [illegible]
در عرق انفعال اندازد و طپش دل را از تشویش روزی بتجمیع دل بر کرم الهی بستن مداوا کند و [illegible]
دوستی خلایق را بصندل اشتغال بدرگاه حضرت خالق تسکین بخشد الحاصل میباید که اوراق لیالی و ایام کتاب
روزگار را بر نگاشته نظر اعتبار گردانیده شرح احوال گذشتگان از طبقات پادشاهان جور پیشه و تجار [illegible]
و مضاف فقرا و درویشان بیچاره یک یک بنظر داره خواند و بحکم کریمه و من یتوکل علی الله فهو حسبه [illegible]
و اخباری که در توکل وارد و یافته در ان باب انشاء الله تعالی مذکور خواهد گشت از دیوار بی گسسته امید آن این
پشت بر کوه عنایت حضرت رب العالمین داده کافه خلایق را در هر وادی بازی [illegible] حاجت گذاری از خود [illegible]

دیوار گسترده اند و چون مضامین مذکوره دال بر احوال و مسرای خاطر از وقع التفات خلایق خالی گشت بتوفیق الهی
مرض مذکور روی ببهبودی گذارد و لیکن مرد خردپیشه میباید به همین خاطر جمع گردد از عکس این مرض کمال اندیشه
نماید و دل ناتوان را پیوسته از غذای لذیذ تحسین و ثنای مردمان پرهیز فرماید چه تحسین و ثنای خلق اکثر
طبایع را خوش می آید و باعث عود مرض ریا و شعف میگردد و طریق پرهیز از ثنای خلق آنست که پیوسته
در خفای عمل خود کوشند و طاعات و حسنات خویش را از نظر اطلاع غیر پوشیده چنانکه در عدة الداعی از حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام مرویست که بحواریین میگفته که اذا کان صوم احدکم فلیدهن راسه و لحیته و یمسح شفتیه
بالزیت لئلا یری الناس انه صائم و اذا اعطی بیمینه فلیخف عن شماله و اذا صلی فلیرخ ستر بابه فان الله
یقسم الثناء کما یقسم الرزق حاصل مضمون آنکه روزی که احدی از شما بروزه باشد باید که سر و ریش
و لبهای خود را چرب کند تا مردمان در نیابند که او روزه است و چون بدست راست خود عطائی کند
از دست چپ خود مخفی دارد یعنی در اخفای صدقه نهایت مبالغه نماید و بعضی گفته اند بود مراد این باشد
که بدست راست اگر صدقه دهد چنان مخفی دهد که اگر کسی در جانب چپ او باشد واقف نگردد و چون
نماز گذارد پرده در را فرو افکند که خدا تعالی چنانکه رزق را در میان خلایق تقسیم میفرماید مدح و ثنا را
نیز بدستور در میان ایشان تقسیم نموده بهر کس نصیبی میرساند یعنی در تحصیل آن احتیاج باین نیست که کسی [illegible]
نماید و عبادت بپردازد و نماز و روزه را وسیله تقرب این و آن سازد و در بحار کتاب از جناب
مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که ان فی ظل العرش ثلثة یظلهم الله بظله یوم لا ظل الا
ظله رجلان تحابا فی الله و افترقا علیه و رجل تصدق بیمینه و اخفاها عن شماله و رجل دعته امرأة
ذات جمال فقال انی اخاف الله رب العالمین حاصل مضمون آنکه سه کس اند که روز قیامت هیچ سایه
غیر سایه رحمت الهی نیست خدا تعالی ایشان را در سایه عرش و پناه حمایت خود جای داده از تابش
آفتاب طاقت گداز آن روز محافظت میفرماید دو مرد که با هم دوستی کنند و آن دوستی از برای
خدا باشد نه جهت حصول مقاصد دنیا و همچنان بر آن دوستی از هم جدا گردند دوم مردی که بدست راست خود تصدق
کند و آن صدقه را از دست چپ خود پنهان دارد چنانکه مذکور شد سوم مردی که زن صاحب جمالی او را
بخود خواند و او گوید که من از خدا میترسم یعنی از خوف الهی و اندیشه مواخذه پادشاهی بگرد آن عمل نگردد و از هر
[illegible] و امتثال حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ماثور است که کن مستور الطاعة و لا تکن مضیعها
فان البذر اذا اختفی نبت و اذا ظهر لم ینبت حاصل مضمون آنکه طاعت خود را از خلق بپوشان و باظهار در نزد

[illegible] اذا کان یوم صوم احدکم

٩٤

این و آن عمل خود را ضایع و ناچیز مگردان که بخشم ما چون در خاک پنهان کنند میرویم و چون از خاک بیرون کنند
نمیرویم یعنی بندگی تو چون مخفی باشد مثمر ثواب و نتیجهٔ رستگاری روز حساب است و چون ظاهر کنی و از خاک اخفا
بیرون افکنی ضایع و باطل و در قیامت که هنگام درویدن کشتهاست بیفایده و بیحاصل خواهد بود و در امالی
شیخ طوسی رحمه الله در جملهٔ کلمات هدایت سمات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که خطاب با بی ذر غفاری
رحمه الله فرموده اند مذکور است که یا اباذر ان الصلوة النافلة تفضل فی السر علی العلانیة کفضل الفریضة علی النافلة
یعنی بدرستی که نماز سنتی که پنهان کرده شود زیادتی و رجحان دارد بر آنکه آشکارا کرده شود مانند زیادتی
و رجحانی که نماز واجبی بر سنتی دارد یا اباذر ما یتقرب العبد الی الله بشیء افضل من السجود الخفی یعنی نزدیکی نمیجوید بنده
بسوی خدا تعالی بچیزی بهتر از سجود پنهانی یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا یعنی ذکر کن خدا تعالی را ذکر خامل
گفتم یا رسول الله ذکر خامل چیست فرمود ذکر خفی و نیز از جملهٔ کلمات مذکوره است آنچه ملخص معنی آنست که یا اباذر
بدرستی که پروردگار تو عز و جل مباهات میکند بر ملائکه بسه نفر مردی که در زمین قفری یعنی در بیابانی بی آب
و علف یا در مکان خالی و خلوتی باشد پس اذان و اقامت گوید و بعد از آن نماز گزارد پس پروردگار تو عز
و جل میگوید بملائکه که نظر کنید بسوی بندهٔ من که نماز میکند و هیچکس غیر من او را نمی بیند پس هفتاد هزار فرشته
فرود می آیند که در قفای او نماز میگزارند و برای او استغفار میکنند تا فردای آن روز دوم مردی که در شب از
برخواسته تنها نماز گزارد پس سجده نماید و همچنان در سجده باشد که بخواب رود پس الله تعالی گوید که نظر کنید
بسوی بندهٔ من که روح او نزد منست و جسد او در طاعت من ساجد است سوم مردی که در لشکری باشد پس لشکر
او فرار نمایند و او ثبات قدم ورزیده جنگ کند تا کشته شود و در عیون اخبار الرضا از ابی الصلت عبد السلام
بن صالح هروی ماثور است روایتی که ملخص و حاصل مضمون آن اینست که شنیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود
که خدای عز و جل وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران خود که چون صباح کنی هر چه اول ترا پیش آید آن را بخور و دوم را پنهان کن
و سوم را قبول کن و چهارم را نا امید مگردان و از پنجم بگریز آن پیغمبر چون صباح کرد روانه شد کوه سیاه عظیمی پیش
آمد توقف نموده گفت پروردگار من مرا مامور ساخته که این کوه را بخورم و متحیر گردید که کوه را چگونه توان خورد
دیگر باره با خود گفت که پروردگار من جل جلاله مرا امر نمیکند مگر بچیزی که طاقت آن داشته باشم پس بسوی آن کوه
روان گشت که آن را بخورد چندانکه بآن نزدیک میشد آن کوه کوچکتر میگردید تا بآن رسید دید لقمه ایست آن را خورد و
خوشترین طعامها یافت بعد از آن روانه گشت طشتی دید از طلا با خود گفت که پروردگار من مرا امر کرده که این را
پنهان نمایم پس گودی کنده آن طشت طلا را در آن نهاد و خاک بر آن ریخت و روانه شد بر قفا نظر کرده دید که آن طشت

از خاک بیرون افتاده است گفت من امتثال فرمان الهی کردم و آنچه مرا امر کرده بود بجا آوردم پس دیگر بار روانه
شد مرغی دید و بازی در دنبال او نهاده آن مرغ بر گرد وی گردید گفت پروردگار من مرا فرموده که این را قبول نمایم
آستین خود را گشوده آن مرغ بآستین وی در آمد باز گفت که تو صید مرا گرفتی و من چند روز است که در دنبال
آنم پس گفت که پروردگار من مرا فرمان داده که این را نا امید نگردانم پس قطعه از ران خود بریده بسوی
باز انداخت بعد از آن روانه گردید گوشت مردهٔ دید گندیده و کرم بر آن افتاده گفت رب من مرا
امر کرده که از این بگریزم پس از آن گریزان گشت و بمقام خود مراجعت فرمود در خواب دید که گویا بوی
گفتند که آنچه بآن مامور گشته بودی بجای آوردی آیا میدانی که حقیقت آن چیست گفت نه گفتند
اما کوه خشم است بنده چون خشمناک شد از شدت غضب خود را نمی بیند و مرتبه و مقدار خود را نمیداند
و چون خود را محافظت نمود و مرتبه خود را دانست و غضبش فرو نشست عاقبت مانند لقمه طیبه میگردد حاصل
اینکه چون غضب بر آدمی مستولی شد او را ویرا حالتی عارض میگردد که صبر کردن و خشم خود را فرو بردن بر
وی چون خوردن کوه ممتنع می نماید و چون لحظهٔ دست تامل بخاطر نهاد و آتش هیجان خشم را آب صبر
فرو نشاند دید که آن نه کوه عظیم است بلکه لقمهٔ خوشگوار و پسندیده بوده است و اما آن طشت عمل صالح است
که چون بنده آن را از نظر خلق پنهان نماید خدا تعالی آن را ظاهر میکند تا زینت آن بنده گردیده و برای او
آراسته با آنچه مدخر میسازد برای او از ثواب اخروی و اما آن مرغ مردیست که نزد تو می آید و نسبت بتو
خیرخواهی و نصیحتی میکند پس نصیحت او را قبول کن و اما باز مردیست که جهت حاجتی نزد تو می آید پس او را
نا امید مگردان و اما گوشت گندیده غیبت است از آن بگریز پس بدلالت این حدیث شریف آنچه شیادان
۹۵ خودنما و درست فروشان سبحه ور از اظهار زهد و صلاح توقع میدارند که نزد مردم محبوب و موسوم و مشهور و در سلک
و داخل متقیان و دینداران مذکور گردند سالکان طریق اخلاص را که در فضای طاعات و حسنات بخشش
و سوات خود اهتمام نمایند بی من وجهی حاصل میگردد بلکه از بعضی مخصوص نقصانست و مرایان را از آن اصلا
بهره نیست چنانکه در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که من اراد الله عز و جل بالقلیل من عمله اظهر الله
و من اراده له اکثر مما اراد و من اراد الناس بالکثیر من عمله فی تعب من بدنه و سهر من لیله ابی الله عز و جل الا ان یقلله فی عین
من سمعه ملخص معنی آنکه کسی که طاعت کمی کند و مقصودش از آن تحصیل رضای الهی باشد خدا تعالی آن را بیش از آن
در نظر خلایق جلوه دهد و کسی که عمل بسیاری کند و تن خود را در گزارش آن عمل ریاضت فرماید و شب خود را بیدار
کند و مرادش از آن مردم باشند خدا تعالی آن عمل بسیار را در نظر هر که بشنود کم و اندک نماید و در عدة الداعی

مذکورست حکایتی که مضمون آن اینست که مردی از بنی اسرائیل برای اینکه در زمانه شهرت کند و از کثرت
عبادت در روزگار نام برآورد مدتها متحمل مشقت عبادت میبود و سنگلاخ بوادی ریاضت را بقدم
مبالغه و اهتمام می پیمود و در مسجد وی میبود و از صبح تا شب بسر میبرد و مکرر اینکه میگفتند که مرائی و ریاکارست
تا آنکه وقتی سبزه شعورش از آب توفیق رویید از خواب غفلت در اهتزاز آمد و خاطر گشته اش بدلالت
عنایت سبحانی از طریق آن عزم ناشایست باز آمده با خود گفت که ای نفس تا کی عبث خود را بتو
ریاضت گداختی و عمر عزیز بی ضعف را در تحصیل ضایع و تلف سازی اکنون سزاوارست که چندی از حسن
عمل کوشیده شهد طاعت را بزلال اخلاص از درد اغراض فاسده پالایی و کمر خلوص عقیدت بر میان
جان بسته پیش از این دامن ضمیر ملوث ریا و سمعت را بالای القصه نیت خود را تغییر داده سالک طریق
اخلاص گردید و بعد از آن هیچ قولی نشنید مگر اینکه نامش بخوبی میبردند و از اهل تقوی و ورعش میشمردند و
از موجبات این کیفیت آنچه جناب الهی بعضی از پیغمبران وحی فرموده است که عملک الصالح علیک ستره
و علی اظهاره یعنی بر تست که عمل صالح خود را از خلق بپوشی و بر منست که آن را ظاهر سازم وقیقی نماند که تخفا
عمل همین نیست که در خلوت گذارده شود و در وقت گذارش کسی بر آن مطلع نگردد بلکه میباید که تا نفس بازپسین
طاعات خود را چون راز صاحب وصلکان در ذرا و پنهان نهفته و پرده کیان جستجو را مانند تا کوش خوش
در حرم سرای پوشیدگی نهفته دارد چنانکه داب نوکیسگان نفقه و بندگیست که بتقریبات ذکر آن میکنند
که شب چنین بر خواستم و روز چنان روزه داشتم و بفلان درویش فلان مبلغ دادم و در فلان موضع فلان
مسجد یا رباط بنا نهادم خیرات و مبرات خود را هر روز برابر ... آن را شمارد در کافی از حضرت
ابی جعفر علیه السلام منقولست که الابقاء علی العمل اشد من العمل یعنی رعایت عمل و نگاه داشتن آن از شوائب دشوار
تر است از عمل پرسیدند که نگاه داشتن عمل چیست فرمود که یصل الرجل بصلة و ینفق نفقة لله وحده لا شریک
له فکتبت له سرا ثم یذکرها فتمحى فتکتب له علانیة ثم یذکرها فتمحى و تکتب له ریاء حاصل یعنی آنکه شخصی
با قوم و خویشان یا برادر مؤمن خویش صله بجای آورده و مالی در مصارف خیر صرف نماید و آن را برای غیر از
و جز تحصیل رضای الهی از آن منظوری و مدعائی ندارد پس آن صله و نفقه برای او عمل پنهانی نوشته
میشود و بعد از آن ذکر آن میکند یعنی در حضور خلق میگوید که صله چنین کردم و نفقه چنان نمودم پس
اظهار ثواب و فضیلت خشکی را باطل ساخته آن صله و نفقه که برای او عبادت پنهانی نوشته
شده از نامه عمل محو میگردد و عبادت آشکار نوشته میشود و بعد از آن باز ذکر آن میکنند در آن

چنانچه پس دیگر باره از نامه عمل محو میگردد و عمل ریا نوشته میشود و مضمون حدیث مذکور در عدة الداعی نیز از حضرت
صادق علیه السلام ماثورست الحاصل در گنجینه کردار را از نظر اطلاع خلق روزگار پوشیده قفل خموشی بر آن زدن
و بود و نبود ابنای زمانه و زبان وسوسه این آشنا رویان بیگانه را در جنب عنایات الهی موج سراب
و نقش بر آب دانستن بسیار دشوارست حضرت گذارنده چون دو واقف احوال درون و بیرون آن را
بر جمیع سالکان طریق بندگی آسان گرداند گشت اعمال همگنان را بزلال رحمت خود خرم و از سموم ایمان
سوز شیطه در یا ایمن گرداند و قوافل حسنات کافه بندگان را بدرقه توفیق خویش از عقبات
پر خوف و خطر شهوات نفس کیش گذرانیده سلامت بمنزل قبول رساناد **فصل دوم** در مذمت عجب و مراد
از آن در مقام خود پسندی و مغروریست که بنده را از رسیدن اعمال و صفات و بسیار دانستن خیرات و حسنات
خویش در کاخ دماغ بهم رسد و بدان سبب خود را از بندگان خاص خدا بلکه مرادم اولیا و اتقیا میشمارد و این
صفت چنانکه سابقا اشعاری بر آن رفت از اعظم اسباب تکبر و ماده علت ماشرای سر بزرگی و تجبرات
طول نمایم و مقصود از اثر این صفت نامحمود تخلیست بسرا برده و کثرت رکوع و سجود از گردن فرازی نفس مردود
فالیز میت کل راه آورده در عدة الداعی از رنگ و بوی گلشن هستی و معلم آداب حق پرستی افضل جناب رسالت پناه
صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که سه چیز هلاک کننده اند یکی بخل با حرص که بمقتضای
آن عمل کنند دیگر هوا و هوسی که پیروی آن نمایند دیگر عجب و خود پسندی و آن عمل کننده ثواب عمل را
و باعث خشم خدای عز و جل و از رساله ارانقیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة و السلام بمضمون مرویست که سیئه که ترا
۹۷ و دیگر وارده باشی به از حسنه ایست که باعث عجب تو گردد و نیز ماثورست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
بحواریین خطاب کرده فرمود که کم من سراج اطفاته الریح و کم من عابد افسده العجب خلاصه یعنی آنکه چنانکه
باد چراغ افروخته را میکشد عجب نیز عبادت را فاسده و ناچیز میگرداند و در کافی از عبد الرحمن بن حجاج منقولست
که حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتم که الرجل یعمل العمل و هو خائف مشفق ثم یعمل شیئا من البر فیدخله شبه العجب
حاصل یعنی آنکه شخصی کار ناشایستی میکند و از آن خائف و ترسانست و بعد از آن عمل صالحی میکند و عجب گونه
او را از آن بهم میرسد این دو حالت نسبت بهم چگونه اند آنحضرت فرمودند که هو فی حالة الاولی و هو خائف
احسن حالا منه فی حال عجبه یعنی حال اول آن شخص که از گناه خود خائف باشد بهتر است از حالی که بحسنه خود مغرور
باشد و در همان کتاب از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که خدای عز و جل بحضرت داود علی
نبینا و علیه السلام گفت که یا داود مژده ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را حضرت داود گفت چگونه مژده

وهم گنهکاران را و بشارت صدیقان را فرمود یا داود بشارت ده گنهکاران را بانکه من توبه را می پذیرم
وگناهرا عفو میکنم و بترسان صدیقین را که باعمال خود عجب و مغرور نگردند که من کسی که بنده [illegible] که او را از برای
حساب وا دارم مگر اینکه هلاک گردد همانا مراد اینست که بنده هرچند در عبادت معبود خود کوشد و ثنا و عمر [illegible] گذارد
برای جنس عمل پوشد چون ترازوی مکافات در میان آید و حساب عدل و رود حسنات او را با نعمتهای الهی
که از این انفاس زاده حق شکر و ستایش هر یک از آنها قاصر بود [illegible] بنده چاره جز از شرم تقصیر غرق
خجلت بودن و از انفعال تهی دستی خبر پا کردن فا بدان چیزی در دست نباشد آورده اند که یکی از زهاد پنجاه
سال خدا را بندگی نموده و پای سعی در طریق عبادت فرسوده بود اعتماد تمام بر طاعات خود داشت و علم [illegible]
برکوع و سجود خویش همه تن رگ گردن گشته علم مباهات برمی افراشت حضرت حکیم علی الاطلاق بسبب لطف
شامل خواست آن مرض مهلک را از وی زایل گرداند روزی گذارش بر بیابانی از بیابانها افتاد تشنگی بروی غالب
گردید و شدت آتش عطش آب حیاتش را از رگ بدن لبریز کرده کارش بهلاکت انجامید در آن حال فرشته قدحی
آب زلال بفرمان حضرت ذوالجلال برو ظاهر گشت زاهد از وی دم آبی طلبید گفت بی بها آب نه هم زاهد
گفت چیزی با خود ندارم فرشته گفت طاعات و حسنات خود را بده گفت ده ساله طاعت خود بتو دادم فرشته
گفت تا همه طاعات خود را نه هی آب نه هم زاهد دید که گفتگو نفایده و جان عزیز است ناچار پنجاه ساله عبادت
خود را داده دم آبی آشامید و کشتی هستی خویش را از گرداب آن مهلکه رهانید فرشته گفت [illegible] که بهای قدح
آب باشد شایسته آن نیست که اینهمه بآن نازی و از عجب و خودپسندی چنین باد غرور در دماغ اندازی
دل غفلت شعار و ای سیاه مست باده پندار ای ناموس [illegible] و ای مردک دیده خودبین که طبع خفت
پیشه است بپنج روزه نماز و روزه چنین بسپرده و چراغ خوف و اندیشه ات از تند باد عجب و غرور فرو مرده
با خود حساب کن که هیچ روزی بوده که کام از دست از قدحهای بیشمار کرم الهی آب مراد ننوشیده و هیچ شبی
بر تو گذشته که جرعه آبیاری بوستان حیات چشمهای نعمت از کوهسار کرمش ننوشیده و کدام ساعت که
طفل خواهشت از ممکن بستان حیاتش شیر مرحمت ننموده و کدام لحظه است که زبان امتنانش از رشته
آمالت عقده از دل نگشوده و در دوره روزی معاش بر خواص و عوام متواتر است و باران عطای بیشمارش بر کشت
حیات هر خفته و بیدار متقاطر از ورق وجود جهان مستغرق بحر جودش گشته و قامت طول عمرت را که
آب نفس از سر گذشته که اگر تمام عمر بشکر گذاری ادنی نعمتی از آن برداری و جبهه در سجده شکر گذاری عطای از آن
خاک سازی همان در تحسین بازی ناسپاسی مانده باشی [illegible] غبار تقصیر از جبهه سعی نفشانده باشی و [illegible]

شیخ صدوق رحمه الله از سید آتش عزای حسین آب دو دمان آل و [illegible] یعنی حضرت فخر العابدین امام
العابدین علیه السلام روایت کرده این دعا میخوانده که الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی منذ بدعت
فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلایق وشکرهم
اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک علی ولو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی
وحرثت ارضیها باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا
فی کثیر ما یجب من حقک علی ولو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلایق اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی
وملات جهنم واطباقها منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری ولا یکون لجهنم حطب سوای لکان ذلک
بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک حاصل معنی این کلمات جانگداز و ملخص مضمون این نکات
هوش پرداز بر سبیل اجمال آنکه الهی قسم بعزت و بزرگواری تو که اگر من از آنگاه باز که ابداع آفرینش من
کرده از عدم بوجود آوردی از ابتدای زمان یعنی از روز الست بندگی تو میکردم چندانکه خدایی تو جاوید
و برقرار است بهر مویی که در بدن دارم در هر چشم بهم زدن عبادت سرمدی و دائمی با حمد و شکری که
همه خلایق میکنند با وجود این هر آینه در اداء شکر پنهان ترین نعمتی از نعمتهای تو که بر منست صاحب
تقصیر بودم و اگر کانهای آهن دنیا را بدندانهای خود میکندم و زمینها را با طرف پلک چشمهای
خود شخم میکردم و از ترس تو بقدر دریاهایی که در آسمانها و زمینهاست خون و خوناب میگریستم
هر آینه این اندکی بود از حق بسیار تو که بر من واجبست و اگر تو ای معبود من بعد از این همه عذاب میکردی
مرا بعذاب همه خلایق و بزرگ میساختی برای آتش جسم مرا و پر میکردی جهنم و طبقات آن را از من تا در آتش
معذبی غیر من نباشد و جهنم را هیزمی غیر من نبود هر آینه ای معبود این بعدل تو بر من اندکی از بسیار آنچه من مستوجب
آنم از عقوبت تو اگر دماغ ادراک از گلدسته این سخنان درد ناک استشمام روایح معانی نماید و دیده شعور را
کحل بینش تحریر این الفاظ پر شور از خواب گران غفلت بگشاید معلوم میگردد که حقوق خدایی بر ذمه بندگی
بیش از آنست که با این نماز و روزه ناقص ادای آن توان نمود و طریق گزارش بندگی و ستایش از آن دور
تر است که بپای شکسته خویش این طاقتها مرحله از مراحل آن توان پیمود طایر همت بشر را پر و بال کم و سعی
از آن ناتوان تر است که بقله قاف حق پرستی تواند پرید و کشتی عزیمت خلایق را با اهوال و انتقال علایق
از آن گران تر که بساحل انجام خدمت گذاری تواند رسید جایی که ملائکه مقربین و زمره کروبین را در ادای
حق بندگی عاجز خود قایل و پیکی سواران مراکب سعی و کوشش در قطع بوادی عبودیت را حل بشنیده ما

ما بیچارگان بیدست و پا و خود پرستان خدا پرست نما را باندک عبادتی که بهزار عیب و ریا آلوده و کوشش
از نکردن اندکی در پیش بوده یا نبوده باشد چندین مغرور بودن و از قبول و لا قبولش در دیوان یوم الحساب اندیشه
نکرده اینهمه اعتماد بران نمودن کمال بی عقلی و سفاهت و نهایت بیشعوری و بلاهت است ای مسکین و فقیر بیچاره زنهار زنهار
وی بر زحام کاسه و کوزه ما بیخته؛ و در روزگار دیگر چه جستی؛ بر طاعت و بر نماز و بر روزه ما؛ در بعضی از احادیث قدسیه
عبارتی وارد است که حاصل مضمون آن اینست که بعضی از بندگان من هست که سعی تمام در عبادت من و بر خواستن شب
بجا آورد پس من مستولی گردانم خواب را از شفقتی که مرا با او هست پس میخوابد تا صبح میشود و چون بر میخیزد از خود آزرده است
و نفس خود را معاتب میسازد یعنی بسبب آنکه خواب و باز ماندن از سعادت بندگی خود را ملامت میکند و اگر وا
گذارم او را که آنچه خواهد کند یعنی بکام دل بندگی نماید هر آینه او را بدان عجب بهم میرسد و بسبب عجب و خود پسندی
هلاک میگردد پس من نمیدارد که بر آید عابدان گشته و سبق ... و خود از حد مقصرین در گذشته پس در آن وقت از من
دوری میکند و گمانش آنکه بسوی من تقرب میجوید پس میباید که عمل کنندگان بر عملهای خود تکیه نکنند هر چند
که نیکو و پسندیده باشد و گنه کاران از آمرزش من نا امید نگردند و اگرچه گناهان ایشان بسیار باشد لیکن میباید
برحمت من اعتماد کنند و بفضل من امیدوار باشند و ... من القوی دارند چه من تدبیر بندگان خود میکنم با آنچه
صلاح کار ایشان در آنست و من به بندگان خود نیکو کارم و از احوال ایشان خبردارم و در عدة الداعی از سلیمان بن خالد
و ... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرموده اند علیک بالجد و لا تخرج نفسک
من حد التقصیر فی عبادة الله و طاعته فان الله تعالی لا یعبد حق عبادته حاصل معنی آنکه بر تو باد که در همه جا
سعی و کوشش نمایی و خیال نکنی که در عبادت و فرمان برداری الله تعالی از تقصیر بر آمده که کسی حق عبادت او را
ادا نمیتواند کرد از سخنان هدایت نشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه مذکور است اینست که
وانهم علی مکانهم منک و منزلتهم عندک و استجماع اهوائهم فیک و کثرة طاعتهم لک و قلة غفلتهم عن امرک لو عاینوا
کنه ما خفی علیهم منک لحقروا اعمالهم و لازروا علی انفسهم و لعرفوا انهم لم یعبدوک حق عبادتک و لم یطیعوک
حق طاعتک ملخص معنی آنکه خداوندا فرشتگان با وجود قدر و منزلتی که نزد تو دارند و خواهشهای ایشان منحصر در ذکر
و بندگی تست و با وجود اینکه طاعت تو بسیار میکنند و از امر تو کم غافل میشوند اگر مشاهده میکردند آنچه پنهان است
بر ایشان از تو هر آینه حقیر میشمردند عملهای خود را و عیب و ملامت مینمودند خویشتن را و هر آینه میدانستند که حق عبادت
ترا ادا نکرده و حق فرمان برداری تو را بجا نیاورده اند و مشهور است که حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله بزبان معجزه بیان
ذکرش میفرموده اند که ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک یعنی خداوندا نشناختیم ترا حق شناختن

و بندگی نکردیم ترا حق بندگی تو هرگاه سید عالم و فخر بنی آدم میگونه از روی عجز در آید و بتقصیر خود اقرار نماید دیگر ما
بچه عمل شاد و بکدام طاعت دل نهاد میتوانیم بود جز آنکه زبان عجز بنالد و نوحه ستان نفس را بریده از لاف
گزاف تن زنیم و گوشه عجز و شکستگی در گزیده از ناشایستگی اعمال بر انفعال خویش اعتراف کنیم همواره بجاروب
خاکساری و دردمندی خس و خاشاک عجب و خود پسندی را از خانه دل روبیم و پیوسته عصای ملامت و سرزنش
بر فرق و تارک نفس بی کنش کوبیم تا مگر در صف محشر از سر افکندگی سری توانیم افراشت و طلب آنچه نجات روی
سرخ توانیم داشت که عبرات شیشه ... پسند جناب احدی و جز عرق شرم نثاری شایسته درگاه صمدی
شکل کم تواند بود مؤلف ... زند صبح ... بر محک نقد عملها را؛ همین از گردها ... خجالت سرخ رو باشند
که عابدی ... و سالی ... در آن صیام نهار و قیام لیل بسر آورده بود حاجتی از درگاه الهی طلبیده
روا نگشت متوجه نفس خود شده گفت من قبلک اتیت لو کان عندک خیر لقضیت حاجتک حاصل معنی آنکه
ای نفس از شومی تو هلاک شدم اگر نزد تو خیری میبود حاجت تو روا میگشت پس بفرمان الهی فرشته بر او نازل
شده گفت یا ابن آدم ساعتک التی ازریت فیها علی نفسک خیر من عبادتک التی مضت مضمون آنکه
ای فرزند آدم ساعتی که نفس خود را در آن توبیخ و سرزنش نمودی بهتر است از عبادتی که در مدت کرده ...
که اکثر سهوها و جهال ... اعمال و افعال خود نظر بر امور ظاهریه است که عبارت از محافظت ظواهر حدود و ادا
و رعایت دقایق وجوب و استحباب مثل آنکه در نماز جامه سفید پاک در بر کنند و تحت الحنک بندد و ...
موضعی نظیف با مکان ... و اذان و اقامت را بلند و نیکو گوید نمازها را در اول وقت گذارد و در سجود و رکوع
شیوه خضوع و خشوع را از دست نگذارد و در قرائت دقایق تجوید و قواعد ترتیل را فوت نکند و در قیام و قعود از
اذکار و ادعیه ماثوره غافل نگردد و جمیع افعال را بسکون و وقار بجا آورد و در هیچ حالی از احوال بر یمین و شمال
نگاه نکند و در ادای زکوة و صیام نیز بهمین نظام و در مناسک عمره و حج نیز بر همین نهج عمل نماید و از جمله آداب
آداب ظاهریه و افعال جوارحند و اکثر مردم را بادنی التفات رعایت آنها میسر است و بندگی حق تعالی را ورای این
آداب و شروط دیگر هست که کار دل و متعلق باحوال باطن است و از آنجمله اخلاص است و آن عبارت از این است
که در گزاردن عمل جز تحصیل رضای خدای عز و جل قصدی دیگر نکند و متاع بندگی را در دکان خود فروشی بیستکاری
نگاه ... و آن از آنها را مستعد قبول نکند شهد سعادت عبادت را از ثقل اغراض دنیویه بر بالای پرده
دل بالایه ... نماز ... وسعت نباشد و بنده را در تحصیل عبادت از نیتی ناچار است
و تحصیل آن با آن جستگی برخی هوا و وابستگی علایق دنیا بسیار دشوار به حصول آن چنانکه در فضیلت نیت ...

مذکور شد موقوف بر مجاهده با نفس اماره و قطع زد و خورد این دیو وارونه کار خونخواره است و آن نگاه
داشتن نهادن هیچ هر وقت در خور درست و پای رحمت طلبان نفس پرورست و اگر مردم را امکان نیک و این
ضمیر از غبار اغراض دنیویه رها نبیده و نقش طاعت خود را باکسیر اخلاص بها نبیده اند و از تجربه عمل خود دل بسته و از دیو نفس
مواخذه روز جزا فارغ نشسته اند و نمیدانند که رحمت و سعت امر ضعایت خفی و پنهان است و دیده شعور از
ادراک کنه آن عاجز و ناتوان فردا که صیرفیان اعمال مواد و دریا بازار یوم المعاد در دکان مکافات کشایند
و نقد کردار هر نیک و بد را بر محک قبول و رد عرض نمایند آنگاه معلوم خواهد شد که هیچ نیندوخته و متاع عمر
گران بها را بعیب روکش عطا فروخته اند پس از جمله تهی دستان بیحاصل و در زمره الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا داخل خواهند بود و دیگر از جمله آداب باطنی عبادت حضور قلبست که روی دل
از فکرهای باطل و خیالات بیحاصل بر تافته خود را متوجه بندگی سازد و پرده فراموشی و نسیان بر ابواب اندیشه
این و آن فرو هشته در خلوتسرای خاطر بذکر جناب الهی پردازد و این سعادت نه بر کسی را میسرست که از دام تعلق
دنیا رسته و از خارست دلبستگی بباغ و گلشن او از رستگی جسته باشد چه آدمی هر چه تعلق دارد و پیوسته در فکر
آنست و از خاطرش نمیرود و آرزوی که رسته چشمش در هر حال از دنبال آن میدود و همچنین در حال بندگی نیز از آن
غافل نمیتواند بود و آمد و رفت خیال آن از خانه دل منع نمیتواند نمود بیچاره که صیاد دنیا بدام علایقش کشیده
و قلاب لذت عیش شیرین آن در کام ماهی دلش محکم گردیده باشد چگونه مستغرق دریای ذکر و حلاوت
آن میتواند گردید و بعضی از اکابر دین در مقام سخن سنجی و تمثیل نشین ذکر فرموده که خواهش دنیا مانند سرگین است
که در زمین دل ریخته و فکرها و خیالها چون مگسانند که از آن بهم میرسند و بر سر آن هجوم می آورند و بهر
جرانی باز می آیند و تا آن نجاست از خوش خروش آن مگسان نمیتوان رست پس چاره آن است که بجاروب
همت و الا سرگین محبت دنیا را رفته خانه دل را از آن پاک سازی و از هجوم مگسان اندیشه و خیال آسوده
و فارغ بال گشته بر سر خوان حضور بکام دل نشنا و دل نعمت بندگی پردازی و لیکن این همت کمالست و صاحب
این همت کو من خود ندیده ام تو اگر دیده بگو مجملا باید عملی که بصفت آداب و شروط مذکوره آراسته و از عیوب
ظاهری و باطنی [illegible] پیراسته باشد بغایت نادر و کمیاب و مخصوص خاصان حق و نزدیکان آن جناب
و ما زهد فروشان اهل بک و فریب خوردگان بشانه و مسواک را از آن بهره نیست و بر فرض که این سعادت اهل
اصدبرا حاصل و هلال یکهیج [illegible] از نور آفتاب توفیق بدر کامل گردد چگونه خاطر جمع میتوان کرد که تا آخر عمر چنین خواهد بود
و سیلاب مخاطراتی که سالک را در طریق بندگی پیش باشد خانه دین و ایمانش را زیر و زبر نخواهد نمود و چون میتوان

دانست که در راه زندگی غارت زده راهزنان نفس و هوا نخواهد گردید و بار خانه حسن عمل را از کروه [illegible]
اجل بسلامت خواهد گذرانید غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه بسیار بریده اند مگر نشنیده که [illegible]
گوهر نفیس چون ابلیس لعین پیش از آنکه براینه درگاه احدی گرفتار لعنت ابدی گردد سالها در میان ملائکه بوده و از طاعت
و عبادت طرفة العینی غافل نبوده گویند که در هفت آسمان سجده گاهی نمانده بود که او سجده حق تعالی آنجا نکرده باشد
و در نهج البلاغه در خطبه که مشهورست بقاصعه مذکورست که فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ احبط عمله الطویل
وجهده الجهید وقد کان عبد الله ستة آلاف سنة لا یدری امن سنی الدنیا ام من سنی الآخرة عن کبر ساعة واحدة
حاصل معنی آنکه عبرت گیرید و پند گیرید از آنچه خدای تعالی با ابلیس کرد که عمل دور و دراز و کوشش بسیار او را باطل
ساخت و حال آنکه او شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود و معلوم نیست که آیا از سالهای دنیا بود یا
از سالهای آخرت اینهمه عبادت او را خدای تعالی باطل کرد بر تکبر نمودن یکساعت و منقولست که هر روز بر منبری
از نور که در زیر عرش بود بر آمدی و ملائکه را موعظه گفتی و ششصد هزار فرشته پای منبر او حاضر شدندی
و تقرب او در پایه بود که روزی یکی از ملائکه مقرب میگفت که اگر عیاذا بالله از من جریمه صادر شود و فعل
قبیحی سرزند عزازیل را شفیع خود سازم تا برای من شفاعت کند و حضرت آمرزگار بشفاعت او از
گناه من درگذرد و القصه با عبادت چنان و تقرب چنین عاقبت بسبب یک نافرمانی مرتع سیاه رویی
99 موسوم و بخطاب فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین از درگاه قرب الهی مردود گردید
و بسیاری از عباد دوره هم درین نیز نشان نیز عمرها سالک طریق ریاضت بوده در قطع مراحل عبودیت
چالاکیها نموده اند و سرانجام باغوای نفس هوا باز جاده هدی بیرون نهاده و سرمایه ایمان و ذخیره
اعمال بیچون دل اندوخته را بباد فنا داده اند و از آنجمله برصیصای عابد است که از دنیا و از نعیم دنیا
کناره کرده و کثرت طاعت و عبادتش زیرکان را بشگفت آورده بود روزی ابلیس لعین مکر نهاد
بقصد تخریب خانه ایمان آن سست بنیاد در زی عابدی پلاس پوشیده بصومعه وی آمد برصیصا پرسید
که کیستی و چه میخواهی گفت من نیز از اهل عبادتم و میخواهم که با تو همراه بطاعت حق تعالی بپردازم و در عبادت
معین و یار تو باشم برصیصا گفت هر که اینه که حق تعالی هوالست حق تعالی یار و مصاحب او بس است
پس ابلیس بعبادت مشغول گشته سه روز اصلا نخوابید و نخورد و نیاشامید برصیصا چون آن سعی و کوشش
بسیار از آن فساد پیشه بدید متعجب گردید ابلیس گفت منشا این ریاضت و نخوردن و نخوابیدن من آنست که گناهی
کرده ام و هرگاه بخاطرم میرسد از ندامت آن خورد و خواب بر من تلخ میگردد برصیصا گفت چاره چیست که من نیز

شنو گفت برو و گناهی کن و آنگاه توبه نمای که حق تعالی رحیمست تا حلاوت طاعت دریابی برصیصا گفت
بچه گناه اقدام نمایم گفت زنا گفت زنا نکنم گفت پس شرب مسکر کن که آن سهل ترست عابد گفت کجا
بهم رسانم گفت بفلان ده که آنجا بهم رسد القصه برصیصا بزور کلان آن تزویر بسوی آن قریه چند
تیر روان شد چون رسید زنی صاحب جمالی دید بغایت خوب از وی شراب خرید و بدست آن نامی در کشید
چون اساس کاخ اجتنابش بسیلاب شراب از هم ریخت و رشته ... در کارگاه خدا ... بزور
باده بر شور گسیخت با آن زن زنا نیز کرد اتفاقا آن زن شوهری داشت در آنوقت آمد عابد برخواسته
نیز وی را بقتل آورد در آنحال شیطان بصورت انسانی نزد حاکم رفته سعایت نمود حاکم برصیصا را
گرفته هشتاد تازیانه بجهت شراب خوردن و صد تازیانه برای زنا کردن برو زد و آنگاه برای خون کردن
بصلب وی فرمان داد و چون بر دارش کشیدند ابلیس بهمان صورت نخستین نزد وی رفته گفت حال
خود را چگونه می بینی گفت هر که اطاعت همچنین کسی کند اینش جزاست ابلیس گفت دویست سالست
که زحمت تو میکشم تا بر دارت کشیدم اکنون میخواهی که ترا ازین بلیه رها نم گفت میخواهم و هر چه ارشاد
کنی بتو میدهم ابلیس گفت مرا یکسجده کن برصیصا گفت چگونه سجده کنم و من بر دارم گفت باشاره سجده کن
القصه برصیصا باشاره سجده ابلیس کرده یکبار رکاکا فروانه و خسته ... سالها را بیک خطا ... سوخته بی زاد و ایمان
بسوی دیار عدم مسافر گردید و نیز آورده اند که یکی از عابدان بنی اسرائیل چهل سال از خلق عزلت گزیده و از ...
... شوره ... بنج ... از خزینه بود صبح و شام ... ... کلهای ... میدمید و روز و شب
آب روان ... ... ... ... در شکار وحشی ... فرصت ... قیام و رکوع ...
... در تن ... ... ... ... ... بسوی ... ... از سرخوان رضا از گرسنه
... ... ... از نوای تسبیح و تهلیل ... ... ... ... ... زندگی کرده ... ... ...
... ... ... ... از ... ... ... ... ... ... ... ... ...
پیوسته در ... ... ... ... ... ... ... ... از ... گرسنگی ...
... ... روز از چشم ... ... و ... ... ... ... سینه ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... بر خاک ... ... و سعادت
قبول است ... ... ... ... ... ... ... ... استجابت دعای او معلوم کرده و ...
آوازه ... ... ... ... و ... ... ... ... خسته دیار ... ... ... وی آورده ...

دعا بجهت شفای ایشان بکردند و آن بیماران بدست دعای او از بند امراض و علل رسته و از بند قبض انتقام باز
رسته روی بدیار خود می آوردند و آنجا ابلیس ... ... ... از خاک نهان ... بتزویر پوشیده ... داشت و در
کمین وی می بود تا وقتی دختر پادشاه را مرض صعب عارض گشت و کار مرض از معالجه طبیبان حاذق و استعمال دواهای
موافق درگذشت لاعلاج برادرانش وی را بصومعه آن عابد بردند و علاج آن علت را ملتمس دعای او شدند چون عابد
بر مدعای ایشان آگاهی یافت گفت دعا را وقتیست خاص که در آنوقت بتوقیع قبول میرسد و چون آنوقت
رسد دعا دریغ ندارم برادران خواهر خود را بوی سپردند و تا رسیدن وقت دعا بسیر دشت و گشت صحرا
غنیمت شمردند چون صومعه از وجود ایشان پرداخته و پرده ... ایشان انداخته شد عابد را نظر بجمال دختر افتاده
دل از دست داد و نخل ... ... ریشه ... ابلیس لعین از پای در افتاد ... میل ...
... آن نگاه ... ... ... ... ... تحریک وسوسه شیطانی
از کشور خاطرش غبار رفته را انگیختند ... بصفیر ترغیب شیطان ... وصال دختر ...
... ... ... ... از دو غمان ... ... القصه عابد برگشته بخت دست خیانت
بآن امانت دراز و ابواب ... ... بر روی خود باز کرد بعد از قصد در آن خطای ... و خود
آتش آن ... شیطان بصورت پیری بروی ظاهر گشته از سبب ارتکاب این عمل استفسار نمود
زاهد تمامی احوال گفت شیطان گفت آزرده مباش که کرم الهی از آن زیاده و در توبه گشاده است ۱۰۰
لیکن تدبیری باید کرد که برادران دختر مطلع نگردند زاهد گفت چه سازم و در خفای این کار چه حیله بر دارم
ابلیس گفت آسانست دختر را بکش و در خاک نهان ساز و چون برادران آیند بگو من در نماز بودم او ...
رفت و ندانستم چه شد عابد ... ... آن ... ... بقتل رسانید و در بیرون صومعه در
خاک کرد و چون برادرانش رسیدند و احوال خواهر پرسیدند زاهد جوابی که ابلیس تعلیم کرده بود گفت چون
ایشان بزاهد اعتقاد و بقولش اعتماد داشتند قبول کرده روبرتافتند و در طلب خواهر ... شتافتند
در آنحال شیطان بصورت عجوزه پیدا شد از وی احوال پرسیدند گفت همانا دختر پادشاه را ... پیدا ...
با وی زنا کرد و آنگاه بقتلش رسانید و در خاکش پنهان ساخت پس ایشان را بر سر آن خاک آورد و چون
خاک را شکافتند خواهر را کشته و بخاک و خون آغشته یافتند جامها چاک و بر سر خاک کردند و عابد را مقید
ساخته بشهر در آوردند خلق از وقوع آن امر غریب متحیر و آب خروش اعتقاد شان در غدیر ضمیر از بوی
آن عمل متغیر گردید جمعی که آب وضوی زاهد تبرک میجستند بجوش ... گشتند و گروهی که خاک پایش را

بجای سرمه در چشم میکشید و دامنها بر سنگ کرده تقویه سنگ از خس سپید و بد دیس دارنی نصب کرده زاهد را بر دار کشید
در آنوقت ابلیس بصورت پیری باصفا بر وظاهر گشته گفت ای عابد من خدای رحیمم و الکه تو چندین سال بندگی
کردی خدای آسمانست جزای عبودیت چندین ساله تو این داد که ترا بر سر دار فرستاد یکبار مرا سجده کن تا ترا
ازین ورطه برهانم عابد باشاره ابلیس را سجده کرد ابلیس سنگبارانش کرده و کرکس جان نا پاکش را با آن سنگها از جنگ
کالبدش رهانیده بدرکات جهنم فرستاد فعلا شیطان این رباعی بیان شکار در هر عصری از اعصار
ازین گونه مکر و لعب بسیار باخته و بسی نامداران صاحب سعادت و چابک سواران میدان عبادت را
از مرکب حسن عمل بمزبله حرمان و بستان طول امل بر خاک هلاک انداخته و برهمین دستور همیشه چنین غرور آن
لعین از کمین بنی آدم بر چنین است و پیوسته اشتغالش جهة راهزنی سالکان طریق صواب بزور و بین
ازینه تذویر و کمند تسخیرش تا نفس واپسین این نمیتوان بود و از تشنیر تسخیرش خرانسوی کرد نکاه مرکب
نمیتوان آسوده پس مرد آخر بین چاپه که در سلوک راه دین خریده رقه عبادت الهی را نشمرده و شمار روزه
بسیار و بگریه و زاری شبهای تار بر روی نفس اماره نخندد و بر تقدیری که غرور از دو انکار مکر و حیله شیطان
رهان و متاع ایمان و اعمال را از دستبرد امانی و امال سلامت تنزل بسلامت بخود اندیشد کی که عبادتی
که در تمام عمر کرده و خرمن علم و عملی که بدست سعی و اهتمام فراهم آورده در پیش طاعات انبیا و اوصیا
در برابر حسنات مقربین و اولیا چه خواهد نمود مگر نشنیده که بهتر عالم و ارشد اولاد آدم صلی الله علیه و آله
منهج بندگی را بقدم اهتمام چگونه پیموده و در گزارش وظایف عبودیت و اقامت مراسم واجب و سنت چه
مقدار مبالغه فرموده مجملی از مفصل آن احوال و حکایتش از جویبار بخاری احوال بی زمزمه ذکر و سپاس الهی
نگذشتی اوقات را سه قسم کرده قسمی را باداء وظایف بندگی بگذرانیدی و قسمی را بتفقد احوال اهل و عیال
گذران نیز قسمی از عبادت صرف کرده از خوان التفات خود هر یک را نصیبی رسانیدی و قسم دیگر را بکار رسیدگی
خلایق توزیع نموده قضای حوایج سلطان نمودی و تبلیغ واجب و سنت و تبیین طریق مستقیم شریعت پرداختی با
اجرای احکام الهی آبیاری گلشن دین فرمودی اکثر ایامش بروزه گذشتی و چشم غنیمش از نعمت گرسنگی سیر
گشتی پیوسته بتنگی و قناعت صبر بردی و سه روز متوالی از نان گندم سیر نخوردی و از روایتی که در امالی
شیخ صدوق مذکور است چنین مستفاد میگردد که آنسرور هرگز نان گندم تناول نکرده و از نان جو هرگز سیر نخورده
بود چون دو پیراهن خریدی غلام خود را در انها اختیار دادی که هر کدام را خواهد بپوشد و آن دیگر را خود پوشیدی
چون غریبان بر فرش حصیر خفتی و نقش حصیر به پهلوی مبارکش جای گرفتی گویند روزی عمر بن خطاب علیه اللعنه در آن

و پایه از گلشن آن اخلاق
و اعمال آنکه در قعود و قیام از انبیا
حضرت ملک علام عز و جل تلقی
و زلال مع

سخن گفت فرمود مهلا یا حمیرا اطعمها کسرة یعنی بس کن ای عایشه مگر نمیدانی که پیغمبری با پادشاهی است
که منعم گذرانم و مرویست که بستر آنحضرت عبای وی بود و بالش چرمی آکنده بلیف خرما شبی عبا را دو ته جهت
آنجناب انداخته بودند صباح فرمود که لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی نرمی بستر امشب مرا از نماز
باز داشت پس فرمود که من بعد آن را یک لا کنند و از غایت زهد در دنیا و عدم رغبت بنقد
و جنس این عاریت سرا به مرتبه حضرت جبرئیل امین کلیدهای خزاین زمین را نزد وی آورده آن
جناب را در قبول آن ابا ابی آنکه از مراتب اخروی چیزی کم شود مخیر کرد آنحضرت قبول نفرموده و بسیاری
از شبها را احیا کرده داد بندگی دادی و لوای بیداریش بکلیه سیاه خواب از بام دیده‌ها بر افراشتی و ماثور است
که شبها از بس بعبادت قیام کرده و بعضی گفته اند که بر سر انگشتان بزرگ پا بها ایستاده بود پاهای
مبارکش آماس کرده بود تا در شان وی نازل شد که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی حاصل مضمون بقول
بعضی از مفسرین آنکه ای محمد ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را برای اینکه تو مشقت و آزار کشی کثرت طاعات
و عبادات آن سرور و شدت ریاضات و مجاهدات آن دین پرور از آن متجاوز است که شرح آن احاطه را
مقدور تواند بود و جیب و دامن کتب اخبار و آثار از گلهای محامد اوضاع و اطوار آن سید ابرار از آن پر تر
که سر انگشت قلم بار رشته سخن گلدسته بندی آن تواند نمود و بعد از آنحضرت کسی که در گزارش بندگی مسلم
عالمیان گشته و لوای صیت فضایل و مقاماتش از قبه سپهر برین درگذشته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است
که شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی و بروایتی از خلوت او شبی هزار تکبیر احرام شنیده شدی و اهتمامش
در اقامت مراسم بندگی بحدی که در وقت اشتغال بمعرکه جنگ و قتال نیز که ابطال رجال را دل در سینه از بیم آن
دلیران را در چهرها بی ثبات لغزیدی در میان رو صف جنگ وی فرش مصلی گسترده و باداء وظایف عبادت
قیام مینمود و از تیر باران سپاه دشمن اندیشه نکرده طریق معتاد خود را در نماز و اوراد تغییر نمیداد و در لیلة الهریر که
یکی از لیالی مشهور جنگ صفین است و آن شبی بود که بسی شجاع و سوار کس از طرفین کشته شدند و آنحضرت خود پانصد و بیست
و سه کس را بضرب ذوالفقار صاعقه کردار بجهنم فرستاد و با وجود اشتعال آتش فتنه چنین نماز را از اول وقت در این وقت
نکرد و مشهور است که روزی در جنگ صفین در حین اشتغال بحرب و قتال ملاحظه آفتاب مینمود ابن عباس از آن
استفسار کرد فرمود انظر الی الزوال حتی نصلی یعنی میخواهم ببینم که چنین شده است که نماز گذاریم ابن عباس بعرض رسانید
او اگر که این چه وقت نماز است که مشغول جنگیم آنحضرت فرمودند که علی ما نقاتلهم انما نقاتلهم علی الصلوة یعنی با برخی
با این قوم جنگ میکنیم بر سر همین جنگ میکنیم که نماز بر پای داشته شود مراد آنجناب آنکه غرض ما ازین جنگ اقامه

کو از لیف خرما ۴

۱۰۱

بین و برادر خویشتن ادای ... کی حضرت رب العالمین است و هزار بنده که دو هزار چنین بهم رسانیده در راه خدا
آزاد نمود و خود جامه کرباس و نان خشک جوین بکفاف بسر مینمود و صدقهای عدیده سر و در سوال از زنان جو سخن بخرید و
و سیر نمود حسبی من الطعام ما یقیم ظهری بس است از طعام مرا آن قدر که پشت مرا راست دارد و مرویست که چون مشرف
بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام وقتی نزد جد بزرگوار خود حضرت امام زین العابدین علی آمد آنحضرت را دید
که رنگش از کثرت بیداری زرد گشته و چشمهای مبارکش از گریه چرک کرده و جبین انور و بینی اش بسیار بسجود
مجروح گردیده و ساقها و قدمهای مبارکش از بسکه در نماز ایستاده ورم کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آنحضرت را باین حال دید خود را از گریه نتوانست نگاه داشت و از غایت دلسوزی و مهربانی نسبت بجناب
گریست آنحضرت متفکر گشته بعد از اندک زمانی ملتفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام گردیده فرمود یا بنی اعطنی بعض
تلک الصحف التی فیها عبادة علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی بمن ده بعضی از این صحیفها و نوشتجاتی که عبادت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در آن نوشته است پس در آنها نظر فرموده مضطرب حال از دست گذاشت و فرمود ای یا بنی
و عبادة علی یعنی کیست که بپای تو بعبادت علی بن ابی طالب رسد و در اخبار و آثار وارد است که حضرت امام
زین العابدین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی و چون بنماز ایستادی رنگ رخسار مبارکش
متغیر گشتی و چنان ایستادی که بنده ذلیل نزد پادشاه جلیل ایستد و اعضایش از خوف الهی لرزیدی و چنان
نماز گذاردی که گویا نماز آخرین اوست روزی در نماز ردا از کتف مبارکش آنحضرت افتاد آن را راست نکرد تا از نماز
فارغ شد بعضی از یاران سبب آن را پرسیدند فرمود ویحک میدانی که در پیش که بودم و مرویست که ...
کرات ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کودکی بر سر چاهی که در سرای آنحضرت بود خزیده بچاه افتاد والده
ماجده اش واقف گشته فریاد بر آورد و حضرت علی بن الحسین را از آن واقعه اخبار کرد آنحضرت در نماز بود نماز را
قطع ننمود و در اتمام نماز نیز اضطراب و تعجیل ننمود وی بار گشته بر سر چاه آمد و میگریست و فریاد میکرد و در جای گریست
و باز نزد پدرش میرفت و دیگر بار بر سر چاه می آمد تا از غایت بیتابی و غلبه اندوه ضعف بر آن ضعیفه غالب گشت
و این کلمات بر زبان مبارکش گذشت که چگونه درشت است جگرهای شما ای جماعت بنی هاشم چون حضرت
زین العابدین نماز را اتمام کرده بر سر چاه آمد و دست دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام از چاه بر آورد
و مادرش را گفت بگیر ای ضعیف یقین و در کشف الغمه سبب ملقب گشتن آنحضرت بزین العابدین بر نهجی مذکور
که آنجناب شبی در محراب خود ایستاده بود و بادای تهجد قیام مینمود شیطان بصورت اژدهای خود را بر وی ظاهر
ساخت که شاید از هجوم خوف و هراس رخنه در سد محکم اساس قوت قلبش کند و رشته تفرقه حواسش

در آئینه گیتی نمای ضمیر خاطرش افکند آن امام معصوم و آن ... از صدمه آن صدمه اصلا پروا ننمود و آن
التفات نفرمود تا آنکه نزدیک وی آمده انگشت بزرگ پای مبارکش را بدهن گرفت باز ملتفت نشد آن گزیدن کار بر
آنحضرت همچنان قطع نماز ننمود و چون از نماز فارغ گشت بالهام الهی دانست که شیطانست دشنام داده وی را سیلی زده دور
دور شو ای لعین پس آن لعین با باک از انعام فیضناک دور شد آنحضرت باتمام ورد خود قیام فرمود پس آوازی
شنید و گوینده آن را ندید که سه بار گفت انت زین العابدین این خطاب مشهور گشته بزین العابدین ملقب گردید
و نیز در کشف الغمه آورده که در خانه که آن نور دیده بتواب و سوخته آتش شب ابی مشغول نماز بود آتش افتاد
و آن حضرت در سجده بود آواز دادند که یا ابن رسول الله النار النار و وی همچنان مستغرق بندگی بود سر از سجود
بر نداشت تا وقتی که آتش را فرو نشاندند بعد از فراغ از وی سؤال کردند که چه چیز شما را مشغول ساخته بود که از آن
بیرون نیامدی فرمود آتش آخرت و در جود و احسان و تفقد احوال فقرا و شکسته دلان چنان بود که شبهای ظلمانی آن
آفتاب نورانی از خانه بر آمده انبانی که در آن کیسهای درهم و دینار بودی و گاه نیز طعام یا هیزم بر دوش مبارک
خود برداشته بدر خانهای فقیران و در کوفتی و کسی که بیرون آمدی دادی و در وقت دادن روی انور خود را پوشیدی
که وی را نشناسد و همچنین در زمان در خفی بود و نمیدانستند که کیست که این کار میکند تا وقتی که از دار دنیا رحلت
فرمود و آن فقرا منقطع گردیده دانستند که آن شخص حضرت علی بن الحسین بوده و در وقت غسل دادن پشت مبارکش را دیدند که از
زانوی شتر پینه بسته بود از بسکه طعام و غیره چنانکه مذکور شد بر پشت خود بخانهای فقرا و مساکین کشیده بود و در کشف الغمه
مذکور است که پسر عمی داشت شبها بنزد وی رفته که وی را نشناسد می آمد و مبلغی از زر سرخ بوی میداد و او شکایت آنحضرت
میکرد و میگفت لکن علی بن الحسین لا جزاه الله عنی خیرا یعنی تو با من این احسان میکنی اما علی بن الحسین بن
صله رحم نمیکند و باحوال من نمی پرسد خدا او را از من جزای خیر ندهاد و آنجناب این سخن از وی میشنید و تحمل آن
نموده صبر مینمود و خود را باو نمی شناسانید تا بعد از وفات او که آن مقرری قطع شد دانست که آنحضرت بوده
پس بر سر قبر انور آن سرور آمده بر وی گریست و زاری مینمود گویند از خز گرانبها قبائی از بالا پوشش است بر دوشش داشت
سائلی بر خورده بالا پوش وی را گرفت آنحضرت بالا پوشش را با سائل داده گذرد و رفت و روزی بعیادت محمد بن اسامة
بن زید قدم مبارک رنجه فرمودند محمد میگریست آنحضرت سبب گریه پرسیدند گفت پانزده هزار مثقال طلا قرض دارم
جناب تعهد آن مبلغ نموده که حساب این زر کار ترتیب به دو هزار تومان تبریزی باشد ادا فرمودند و صد خانه وار
از فقرای مدینه را عیال خود ساخته تکفل احوال ایشان مینمود و رعایت ... که نمی پسندید که از طعام
خوردن با والده خود اباء میکرد گفتند یا ابن رسول الله تو رعایت بر و صله رحم بیش از همه کس میکنی سبب

۱۰۲

که با مادر خود همراه اکل نمیفرمائی فرمود انی اکره ان تسبق یدی الی ما سبقت عینها الیه یعنی ناخوش میدارم که دست
من سبقت کند و زودتر برگیرد لقمه را که چشم او پیشتر بران افتاده باشد و هیچ با یک ناقه کرده بود
و یکتازیانه بران نزده بود و روزی جمعی غیبت او میکردند آنحضرت رسید فرمود ان کنتم صادقین فغفر الله لی
وان کنتم کاذبین فغفر الله لکم یعنی اگر در آنچه میگفتید صادق بودید خدا تعالی مرا بیامرزد و آن عیوب مرا بر نگیرد
و اگر کاذب بودید خدا تعالی شما را بیامرزد و آن کذب را بر شما نگیرد و از کثرت نماز هر سال هفت پوست
از مواضع سجود آن حضرت یکبار در خریطه وجودی افتاد و آن را جمع میکرد تا بعد از وفات با جسد مطهر آن والا گهر دفن کردند
و احوال عبادت و بندگی آن ماه سپهر فرخندگی را از کنیزی که بسعادت خدمت آنحضرت فائز بود پرسیدند گفت
اطناب کنم یا اختصار نمایم گفتند اختصار کن گفت هرگز برای او در روز طعام نبردم و هرگز شب جهت وی رخت
خواب نگستردم و مرویست که چون وقت نماز میشد رنگ در روی آنحضرت زرد میشد و لرزه بر اندام مبارکش
می افتاد و در زیر آسمان می ایستاد و اشک بر رخسارش روان میگشت و مضمون ادا میفرمود که اگر بنده میداند
که با که مناجات میکند از نماز رو بر نمیتافت و نیز از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثورست که چون وقت نماز
میشد حضرت علی بن الحسین علیه السلام برهنه پای بزیر آسمان میرفت و رنگش متغیر میگردید و مانند شاخ درخت
از باد میلرزید و چون گفتگوی بهشت می شنید صدا بلند میکرد چنانکه گویا او را در بهشت افراح میکنند و چون ذکر
دوزخ می شنید آوازی بر می آورد چنانکه گویا او را بدوزخ میبرند و یکی از موالی آنحضرت حکایت کرده که روزی
آن آفتاب عالم آرا بسوی صحرا بیرون رفت من نیز از دنبال او رفتم و او را یافتم بر سنگ درشتی سجده کرده
ایستادم و ناله و گریه وی می شنیدم و میشمردم که هزار بار گفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله
الا الله ایمانا و تصدیقا آنگاه سر از سجود برداشت و محاسن شریف و روی مبارکش از اشک چشم فرو گرفته بود گفتم
ای سید من وقت آن نشد که اندوه تو بسر آید و گریه تو کم گردد آن جناب در جواب فرمودند که وای بر تو
بدرستی که یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام پیغمبری و پسر پیغمبری بود دوازده پسر داشت خدا تعالی یکی از ایشان را
غایب ساخت موی سر او از اندوه سفید شد و پشتش از غم خمیده و چشمش از گریه نابینا گردید و پسرش زنده بود در دار دنیا
و من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را دیدم که کشته افتاده بودند پس چگونه اندوه من تمام شود و گریه
من کم گردد و در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه مذکورست حدیثی که مجمل مضمون آن اینست که فاطمه بنت علی بن ابی
طالب علیه السلام چون دید که علی بن الحسین از کوشش در عبادت و بندگی چه با جان خود میکند نزد جابر بن عبدالله انصاری
آمده فرمود ای صاحب رسول الله بدرستی که ما را بر شما حقوقهاست و از جمله حقوق ما بر شما آنست که چون احدی از ما ببینید

که از اجتهادها و بعضی از نهایت کوشش در بندگی خود را هلاک میسازد خدا را بیاد وی آورید و بترسانیدش که بر خود
رحم نماید و این علی بن الحسین که بقیه پدرش حضرت امام حسین است بینی مبارکش مجروح و سوراخ شده پیشانی و زانوها و کف
دستهای وی یعنی از کثرت سجود پینه کرده و از آن خود را رنج و تعب انداخته است جابر بن عبدالله
بسرای آن ابن بناه رفته بعد از ادراک سعادت ملاقات حضرت امام محمد باقر علیه السلام برده و تبلیغ سلام
حضرت خیر الانام با آنسرور بطریقی که در حدیث نزول تفصیل مذکورست یافته آن جناب را دید در محراب عبادت
خویش دو تا ساخته و جسم پاکش در بوته بندگی گداخته آنحضرت بتعظیم جابر از جای برخاسته پرسش احوال
وی را در پهلوی خود اجلاس فرمود آنگاه جابر گفت یا ابن رسول الله اما علمت ان الله تعالی انما خلق الجنة
لکم و لمن احبکم و خلق النار لمن ابغضکم و عاداکم فما هذا الجهد الذی کلفته نفسک حاصل معنی آنکه یا ابن رسول الله آیا ندانستی
که خدا تعالی بهشت را همین برای شما و دوستان شما و جهنم را بجهت دشمنان شما خلق کرده و هرگاه چنین باشد
این ریاضت و مشقت چیست که بر جان خود گذاشته آنحضرت فرمودند که یا صاحب رسول الله اما علمت
ان جدی رسول الله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر فلم یدع الاجتهاد له و تعبد بابی هو و امی حتی
انتفخ الساق و ورم القدم و قیل له اتفعل هذا و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر قال افلا
اکون عبدا شکورا حاصل مضمون آنکه ای صاحب رسول خدا آیا ندانسته که جد من پیغمبر خدا با تحقیق که سابق
و لاحق گناهان او را اگر بقول بعضی ترک مندوب و ارتکاب خلاف اولی باشد خدا تعالی آمرزیده بود
و با وجود این اجتهاد و کوشش عبادت را برای خدا تعالی وانگذاشت و بندگی نمود پدر و مادرم فدای وی گردد ١٠٣
چندانکه ساق قدمش آماس کرد و گفتند بآن جناب که تو این ریاضت میکشی و حال آنکه خدا تعالی سابق
و لاحق گناهان ترا آمرزیده است فرمود که آیا پس بنده شکور نباشم یعنی غرض از این مبالغه و اهتمام در بندگی
حضرت ملک علام اظهار تذلل و خاکساری است و ادراک مرتبه بنده شکرگذاری جابر رضی الله عنه چون دید که گفت
وگو با آن قبله احرار در باب تخفیف آن ریاضت و آزار بی اثر است گفت یا ابن رسول الله البقیا علی نفسک
فانک من اسرة بهم یستدفع البلاء و یستکشف اللاواء و بهم یستمطر السماء یعنی یا ابن رسول الله بر خود رحم
کن که بدرستی که تو از آن قومی که خلایق ببرکت ایشان طلب دفع بلا و رفع شدت از خود مینمایند و بآبروی
ایشان باران از آسمان میخواهند آنحضرت فرمودند که ای جابر پیوسته بر منهج ابوین خود یعنی رسول خدا
و علی مرتضی میمانم و طریق تاسی و پیروی ایشان را صلوات الله علیهما مسلوک میدارم تا وقتی که با ایشان
ملاقات نمایم مجملا هر یک از اهل بیت نبوت و امامت و والا گوهران محیط شرف و کرامت بدستور

ساخته
روز و شب با قامت مراسم بندگی پرداخته و آبروان حیات خود را فزون گلستان صحو حسنات جاری
و اگر تفاوتی در انجاح عبادت این نجوم فلک سعادت باشد همانا از آنست که بحسب تقضاء هر وقت
و زمان بعضی از شدت تقیه و خوف دشمنان سر بگریبان خمول و خفا در دامن عزلت و انزوا کشیده
از بستن ابواب آمیزش آن و این درهای سعادت و عبادت بر روی خود بسته‌اند و از آتش سوز
و گداز خود را در بوتهٔ ریاضت کثرت روزه و نماز گداخته استعداد زندگی را رشتهٔ صفت در جواهر اتمام
بندگی غوطه میداده‌اند و بعضی نیز بحکم رفت تقیه گاهی خورشید آسا از سحاب خفا چهره ظهور نموده پرتو هدایت
بر گمشتگان ظلمات غوایت می انداختند و تعلیم فرض و سنت و تبیین منهاج این دین و ملت بقدر مقدور
کوشیده از بحور دانش بیکران با مواج بیان سواحل خواطر خلایق را لبریز جواهر حقایق میساختند و بدین سبب
طریق بندگی را هر یک بعنوانی پیموده و گوی سعادت را در مضمار عبادت هر کس بچوگانی ربوده الحق هیچ
که بمرض عجب مبتلا گردیده دیده و نادیده بیش از دو روزه عمل ناقص بخود کرده باشد اگر دیده شعور بر طاعات
و عبادات که مجملی از آن بزبان قلم صدق رقم گذشت و شاه راه بیان بر کثرت تفصیل آن تنگی نموده
هنوز از هزاران یکی مذکور نگشت بر گشاید و انبان پر باد کردار خود را با کوههای اعمال مقربین سینه آن
انصاف موازنه نماید هر آینه خواهد دانست که در دست سعیش جز تهی دستی چیزی نیست و در زیر عرق
انفعال بر حقارت و زشتی اعمالش زار زار خواهد گریست چنانکه در دعاهای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله که ابوذر غفاری را رحمه الله در آن مخاطب ساخته مذکور است که یا ابا ذر ان الله عز و جل ملائکة قیاما من
خیفته لا یرفعون رؤوسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الاخیره فیقولون جمیعا سبحانک و بحمدک ما عبدناک کما ینبغی
لک ان نعبد فلو کان لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة ما یری یومئذ حاصل معنی آنکه خدا تعالی را
فرشتگان هستند که از ترس او بر پا ایستاده‌اند و سر بالا نمیکنند تا وقتی که نفخهٔ آخرین صور دمیده شود پس همگی
میگویند که پاک و منزه میدانیم خداوندا ترا از عیبها و نقصها پاک داشتن و بحمد و سپاس تو قیام مینماییم مانندگی
نکردیم ترا چنان بندگی که ترا سزاوار و لایق باشد پس اگر مردی را عمل و طاعت هفتاد پیغمبر باشد که هر آینه آن عمل
و کردار خود را اندک و حقیر خواهد شمرد از سختی آنچه در آن روز می بیند یعنی چون شدت حساب و دهشت عقاب روز
قیامت را مشاهده و ترازوی عدل و انصاف و کیفر در آن عرصه زهره شکاف را ملاحظه میکند میداند که ادای
حق بندگی نکرده خود را از تقصیر رهانیده است پس حسب احوال ما نادیدگان نقود طاعت و زنگیان کم بضاعت
با احوال آن عربی بدوی که همیشه در دریا با نهایی بسر برده بود و چون مردم دیده پیوسته آب تلخ و شور بقعیش منفور

جوشش دایم در سر شکوه امواج بر آب طپیده و نخل عمرش چون گرداب در جوی با سرگذار دیگ روان گردیده و حق
و اعضایش چون لیقهٔ دوات بیکاران جسری بخشکی سر کرده و آنی حلقومش مانند قلم کالاان گاه گاهی از تیره جامی
کام او تر نگردیده و قرابه پای خویش هرگز قدم بچشمه ساری نهاده و غیر از عرق خود هرگز نظرش بآب روان افتاده
بغیلان صفت پای تعلق در بیابان خاشاک فشرده و شراب پیوسته در سنگستانها بسر برده روزی گذارش بغدیری
افتاد که از آب باران بهم رسیده و بمرور زمان متغیر و متعفن گردیده بود وی از آن آشامیده چون هرگز آبی چنان
ندیده بود آن را از آبهای بهشت گمان نمود با خود گفت که اگر از این آب بجهت خلیفهٔ بغداد برم مرا بتشریف کرامت
سرافراز و از زلال عطایای نیاز خواهد ساخت پس مشکی از آن پر کرده بدوش اهتمام بر داشت و بپای شتاب
راه بغداد سر کرده رو بدرگاه خلیفه گذاشت اتفاقا بحوالی بغداد وقتی رسید که خلیفه با فوجی از پیاده و سوار بعزم
شکار از شهر برآمده بود اعرابی آن کوکبه و حشمت دیده دانست که خلیفه است پیش رفته زبان بدعا گشود و آن
تحفه را عرض نمود خلیفه جام طلبید و جرعه از آن آشامید چون از آن آب متعفن بر حلق نگاه حال مشتغل گشت اصلا
اظهار کراهت از آن ننموده و غیر تعریف آن آب و تحسین اعرابی بر زبانش نگذشت پس بحضور وی آن مشک را
باهتمام تمام بیکی از خدام سپرده و اعرابی را بخلعت فاخره و جوایز لایقه نواخته از همانجا باز گردانید بعد از آن جمعی
از ندما و خواص که دماغ شعورشان از ناخوشی و گندگی آن آب بو برده بود از آن سوال نمودند خلیفه گفت
این مرد مارا گفته راه دوری طی کرده بود و باعتقاد خود آب بهشت برای ما آورده در این جمع اگر روی او را
۱۰۴ که از مذمت آن آب آبروی وی بریزیم و خاک ناامیدی بر تارک طمعش بیزیم و اینکه در همان موضع اورا
بمطلب رسانیدیم و براهی که آمده بود باز گردانیدیم برای این بود که نخواستیم که با ما آمده شط بغداد را ببیند و از
کرده خود خجل گشته گرد انفعال بر چهره احوالش نشیند بر همین دستور است احوال ما بیابان نشینان جهل و غرور
که عمری آب تلخ و شور هوس از چاه سار فکرهای عمیق دنیا خورده و پیوسته بمقتضای حرص و وسواس طول امل
زندگانی بسر برده بمعموره شهر پاکان نرسیده و در دجله و فرات طاعات حسنات انبیا و اولیا راه
نیافته بآب گندهٔ اعمال پر از عیب آلوده که از مغاک خاکدان دنیا بر داشته‌ایم چنین مباهات و نازش داریم
و از غایت سفاهت و بیخردی آن را تحفه لایق دوست گمان میکنیم شایسته درگاه صمدی می شماریم اگر پرده
از روی کار و بر جملهٔ اعمال پاکان گذار افتد معلوم میشود که چه کرده‌ایم و از راه دور چه تحفه بدرگاه کبریا آورده‌ایم
و لیکن امیدواریم که پادشاه پادشاهان پرده پوش تقصیر روسیاهان که هزاران همچو خلیفهٔ بغداد بر درگاه
جلالش جبهه‌سای و نم سخاوتشان در یم بیکران کرمش پنهان است از ناپسندی زشتی اعمال ما نکرده و کرده ناپسند

تهی دستان دردمند را بر روی ما نیاورد لمؤلفه درگاه لطف تو ای پادشاه نیاوردم تحفه جز گناه بغض و حسد
آورده‌ام هیچ حاصلی بجز تهی دستی آورده‌ام تهی دست از آن آمدم بدرت که کریم تو را دامن رحمت است خادم بجز خود فروشی خود بجای سخن
بار امید تقصیرم نیارم بجز جبهه‌ای خلقی کرج جسته را علاج اسیرم مرا از من آزاد کن کریمی بفضل خود شاد کن ذلیلم بحالی
خویشتن راهم مده ذلیلم ز خجلت پناهم بده ز سوز غمت شمع سان سوختم گدای توام پادشاه توام گدای توام دارم خجلتی
بجز درگهت نایدم سر فرود تو هستی پناه کس کو مباش میا کرم هست خس کو مباش توام بی‌نیازی روا ای نیاز
توام دستگیری کنی ای کارساز ز بیمی که هستی به بیمن راهم کریمی کرمی کن یارم که خوش سستم و بخت افتاده‌ام
جوانی ز کف داده‌ام عصیان مرا از اعتقاد درست که جان من هست و ایمان درست نیکی کن
گه از سخت در وحشت و کار است سخت از این سستی درختیم نیست باک قبول تو بر داردم گر ز خاک **مجلس دهم**

**در ذم صفت بغض و حسد** که آن نیز از فروع شجره خبیثه حب دنیای دون و از اخلاق و اطوار پستان سیاه
درون است و بیان اینمطلب بفعل حاجت بگزارش دو فصل **فصل اول** در صفت بغض و مراد از آن در پیغام مقام آن
که دشمنی بر امری از امور دنیوی باشد چه عداوت دینی چون عداوت طوایف کفار و مشرکین و اصناف فجار و فساق
و منکران امامت ائمه معصومین از جهت که کافر و فاسق‌اند از شرط مسلمانی و وسیله رستگاری و نجات است و دعوی
ایمان بخدا و رسول با محبت این قوم فضول سخنی است اف بر روی اهل بیت پیغمبر بالفت این گروه تیره
عین نفاق و گمراهی و حضرت حق سبحانه و تعالی زمره مؤمنان سعادت قرین را از تودد و دوستی دشمنان این
منع نموده و در سوره ممتحنه فرموده است که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء مفسرین در سبب
نزول این آیت در آن روایت آورده‌اند که وقتی که رافع لوای ولای پیغمبری و فاتح اقالیم بزرگی و سروری
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بعد از مراجعت از مدینه دو سال غربت که مکه معظمه فرمود بخوبی که خبر آن
چه گوهر از درج کوکب همایون آن سرور وقف نباشند حاطب بن ابی بلتعه نامه مشتمل بر آن خبر با اهل مکه
نوشته مصحوب زنی ساره نام که در آن وقت روانه مکه بود ارسال داشت جبرئیل علیه السلام نازل گشته حضرت را بر آن
از آن واقف گردانید آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با جمعی از دنبال آن زن فرستاده فرمود که در فلان موضع
زنی را بیابید و با وی نامه چنین هست آن را ازو گرفته بیاورید امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه آنحضرت خبر داده بود
در همان موضع بساره رسیده و طلب نامه کردند ساره بگریه درآمده و انکار نمود او را و متاع او را جستند نیافتند خواستند
که باز گردند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بخدا قسم که رسول خدا به دروغ نگفته و نگفته فرموده باخبار جبرئیل بوده شمشیر
کشیده نزد وی رفت و گفت مرا خبر شناسی بخدا که اگر نامه را بدر نیاری گردنت بزنم زن ترسیده نامه را از میان گیسوی

خود برآورده و بآنحضرت داد و او نیز بحضرت رسول آورد جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بمنبر برآمده بعد از
خطبه فرمودند که یکی از شما نامه باهل مکه نوشته که ایشان را از قصد ما آگاه سازد اگر برخیزد و بآن اعتراف کند
فهو المراد و الا او را رسوا گردانم دو نوبت این سخن فرمود و کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب برخاسته
اعتراف کرد و جهت اقدام بر آن عمل قبیح عذری آورد و آن سید انس و جان و رحمت عالمیان عذر وی را پذیرفته
خط عفو بر گرده او کشید در روایتی آنست که فرمان داد که او را از مسجد اخراج کنند و مردمان دست بر پشت
او نیزه وی را اندا خیشند و او بر قفا مینگریست که شاید پیغمبر بر او رحم کند چون بدر مسجد رسید آنجناب فرمود
که وی را باز گردانیدند و او را توبه داد و حق تعالی آیه مذکوره را فرو فرستاد و حاصل معنی آن آیت که ای مؤمنان
دشمنان خدا و دشمنان خود را دوست مگیرید و با ایشان محبت و صداقت مورزید و نیز در سوره مجادله فرموده است
که الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم ولا منهم ویحلفون علی الکذب وهم یعلمون اعد الله لهم
عذابا شدیدا گویند این آیه در حق جمعی وارد گشته که بزبان مدعی ایمان بودند و با یهود محبت و آمیزش
مینمودند و حاصل مضمون آن اینکه آیا نظر نکردی بسوی آن کسان که دوست گرفتند قومی را که خدا تعالی
بر ایشان غضب کرده و خشم گرفته است نیستند آن کسان یعنی منافقان که با یهودان در درگاه الهی دوستی
نمودند از شما که مؤمنانید و نه از ایشان یعنی یهود و در این میان سرگردانند نگرویده‌اند و نه بهمین دین ذلک و نیز
و سوگند میخورند بدروغ که ما مسلمانیم و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند آماده کرده است خدا تعالی
برای ایشان عذابی سخت و هم در سوره مذکوره فرموده است که لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون ۱۰۵
من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان معنی
بر قول مفسرین آنکه ممتنع و محالست که بیابی قومی را که ایمان بخدا و روز قیامت می‌آورند که دوستی کنند با کسانی
که مخالفت میورزند با خدا و رسول و یعنی هرگز مؤمنان کافران و مخالفان را دوست نمیدارند و اگر چه باشند
آن مخالفان پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا اقربا و خویشان ایشان آن گروه که با مخالفان
دوستی نمیکنند نوشته و ثابت گردانیده است خدا تعالی در دلهای ایشان ایمان را و این مضمون در آیات قرآنی
و تنبیهات آسمانی بسیار است و بجهت رعایت ایجاز زبان خامه سخن پرداز بتلاوت این دو سه آیه از آن جمله
اکتفا نمود پس بدلالت این آیات هدایت سمات صاحب توفیقی که طومار ضمیرش بطغرای ایمان معنون و صحیفه
پاکی نهادش برقم صحت اعتقاد مزین گشته بر سر دامن فطرت طرازش لوث محبت مخالفان کشیده و ابواب دوستی
و وداد بر روی اهل کفر و عناد پوشیده میدارد و بلکه بغض و کین آن قوم بدین را تیر روی ترکش تمام صفات و کل

رسید طاعات و حسنات خود بیشماره دارد و از جمله کسانی که با خدا و رسول مخالفت ورزیده‌اند و مصداق من حاد الله و رسوله
گردیده‌اند فرق نواصب و خوارج‌اند که در مرتبه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و اولاد طیبین طاهرین او بنیه کرده‌اند حضرت
فرمان واجب الاذعان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین از حبل المتین تولا و اعتصام به اهل بیت
عصمت علیهم السلام گسسته و کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا را وقف و صورت انگاشته ظالمان ... مصطفی و مجتبی
حق زهرا پیوسته‌اند و کافه مؤمنان با صدق و صفا را با دشمنان اولاد مصطفی دشمن می‌دانند و بغض و عناد این قوم
به اعتقاد ایشان سرمایه نجات خود لازم و واجب ملزوم و دعوی بزرگی آل عبا بی عداوت این کافران مسلمان نما بر من حق
طاق و طاقهای خلایق بی کرده لیکن این گروه منافق به شبه نور ایمان مزین نگردد و قال الشاعر تو عدوی علی و تزعم
انی لا صدیقک ان الرای عنک لعازب یا خارجی که با دبرو زندگی حرام انگشت بر رنگ دهر شهنشاها مزن انگشت در
تو چراغ آفرینه یعنی که بر بد امن آل عبا مزن از بیسن طرق سوء و زبان و محمد و جهات کفر و دیا بان حضرت
سید کائنات صلی الله علیه و آله مرویست که حب علی عباده و النظر الی علی عباده و لا یقبل الله ایمان عبد
الا بولایته و البرائه من اعدائه یعنی دوستی علی ابن ابی طالب عبادت و نگاه کردن از روی محبت بسوی او عبادت است
و قبول نمیکند خدا تعالی ایمان هیچ بنده را مگر به دوستی او و بیزاری از دشمنان او و هم از آنجناب صلی الله علیه و آله
منقولست که روزی بعضی از اصحاب گفت که یا عبد الله احب فی الله و وال فی الله و عاد فی الله فانه لا
تنال ولایة الله الا بذلک و لا یجد رجل طعم الایمان و ان کثرت صلوته و صیامه حتی یکون کذلک یعنی ... انکه
ای باید دوستی و دشمنی تو با مردم در راه خدا و بر طبق رضای او باشد که بمرتبه ولایت نمیرسی و از جمله دوستان
خدا نگردی مگر بدین صفت و هیچکس مزه ایمان را در نمی‌یابد و اگر چه نماز و روزه او بسیار باشد تا وقتی که متصف
بدین صفت بود آن مرد گفت یا رسول الله چگونه دانم که دوستی و دشمنی در راه خدا کرده‌ام و دوست خدا کیست
تا با او دوستی کنم و دشمن او کیست تا با وی دشمنی نمایم جناب اقدس نبوی اشاره بسوی حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه الصلوة و السلام کرده فرمود که می‌بینی این را گفت آری فرمود ولی هذا ولی الله فواله و عدو هذا عدو الله
فعاده و وال ولی هذا و لو انه قاتل ابیک و ولدک و عاد عدو هذا و لو انه ابوک و ولدک یعنی دوست علی ابن
ابی طالب دوست خداست پس با دوست او دوستی کن و دشمن او دشمن خداست پس با دشمن وی دشمنی نما
و دوستی کن با دوست علی و اگر چه کشنده پدر و فرزند تو باشد و دشمنی کن با دشمن او و اگر چه پدر و فرزند تو باشد
توجیه مخفی نماند که آیات و اخبار مذکوره خصوصا کریمه لا تجد قوما تا آخر و حدیث و عاد عدو هذا و لو انه ابوک و ولدک
بحسب ظاهر مناقض و منافی مینماید با احادیثی که در سفارش رعایت والدین و صله ارحام که مخالف مذهب حق باشند

وارد گشته و از آن جمله حدیثی است که شیخ کلینی رحمه الله در کافی در باب بر الوالدین از جابر روایت کرده که
سمعت رجلا یقول لابی عبد الله علیه السلام ان لی ابوین مخالفین فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا
حاصل معنی آنکه شنیدم که مردی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض مینمود که پدر و مادری دارم
که مخالف مذهبند آنحضرت فرمودند که با ایشان نیکویی کن چنانکه با مسلمانانی که ما را دوست میدارند و شیعه‌اند
نیکویی میکنی و نیز در باب صله رحم از جهم بن حمید نقل نموده که گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که یکون لی القرابة
علی غیر امری الهم علی حق یعنی خویشان دارم که بر غیر مذهب منند آیا ایشان را بر من حقی هست که مراعات
آن باید نمود آنحضرت فرمود آری حق الرحم لا یقطعه شیء و اذا کانوا علی امرک کان لهم حقان حق الرحم و
حق الاسلام یعنی حق قرابت و خویشی را چیزی قطع نمیکند و مخالف مذهب بودن آن را برطرف نمیسازد و چون
بر دین تو باشند و از اهل ایمان گردند ایشان را بر تو دو حق خواهد بود یکی حق خویشی و دیگری حق اسلام و در شان
این دو حدیث که هر یک در موضع خود انشاء الله تعالی ثبت ذکر خواهد یافت وجه جمع و توفیق میتوان داد این بود
که مراد از عدم محبت مؤمنان با مخالفین در آیات شریفه عدم محبت باطنی باشد یعنی میباید که مؤمنان در دل
دوست و هواخواه مخالفان گمراه نباشند و وصف مودت آن قوم بی سعادت را اگر نگه بیزاری از ایشان
خاطر نشان سازند اگر چه در میان ایشان ربط پدر و فرزندی یا برادری یا خویشی باشد و همچنین در دو حدیث نبوی
که شمه ذکر آنها حلاوت بخش کام و دهان خامه بیان گردید مراد از عداوت عداوت باطنی باشد یعنی در دل
بغض و کین دشمنان امیرالمؤمنین باید داشت و منکر اعتقاد و کار و اطوار آن گروه ضلالت شعار بوده سر شیشه
سینه صافی را به غبار کینه القوم جانی باید انباشت اگر چه پدر و فرزند باشند و مقصود از بر ابوین و رعایت
حق ایشان در دو حدیثی که از کافی نقل شد نیکویی و رعایت آداب ظاهری است یعنی باید پدر و مادر و خویشان
اگر چه نه بر مذهب حق باشند بحسب ظاهر طریقه نیکی و خوش سلوکی باید داشت و ضابطه بر و صله رحم را از دست
نباید گذاشت و دیگر ظاهر است که رعایت آداب ظاهری با عداوت و عدم محبت باطنی منافات ندارد و از جمله
مصلحتها در رعایت آداب ظاهری با ایشان میتواند این باشد که مؤمنان به سبب عقوق والدین و قطع رحم
مخالفان را از طریقه خود متنفر نسازند و خود را بر زبان طعن و ملامت ایشان نیندازند که شیعه چه طایفه بی مروت
و طریقه ایشان چه طریقه زشتی است که اقارب خود را چون عقارب می‌گزند و بجای ادای حقوق والدین عقوق
می‌ورزند بلکه بمحامد اطوار و محاسن اخلاق داغ رشک بر دل اهل شقاق نهند و بنداء ای صیت فضائل و آوازه نکوکاری
آن نیکیشان را به خوان هدایت و نجات صلا دهند چنانکه در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است

کونوا دعاة للناس بغیر السنتکم یعنی آنکه بخوانید مردمان را بسوی خیر و صلاح بازبان حال و چنان
باشید که از دیدن اطوار شما از اجتهاد و صدق و ورع بسوی خیر و صلاح رغبت نمایند و احتیاج بگفتن و نصیحت
زبانی نباشد و در همان کتاب از همان جناب علیه السلام مرویست که انا لا نعد الرجل مومنا حتی یکون بجمیع
امرنا متبعا مریدا الا و ان من اتباع امرنا و ارادته الورع فتزینوا به یرحمکم الله و کیدوا اعدائنا به ینعشکم الله
حاصل آنکه ما کسی را مومن نمی شماریم تا وقتی که جمیع امر ما را تابع باشد و از آن جمله ورع یعنی اجتناب از محرمات
پس بزیور این صفت متزین و آراسته گردید خدای شما را رحمت کناد و باین زینت و آراستگی مکر دشمنان
ما را خسته و مجروح سازید خدای قدر و منزلت شما را بلند گرداناد و مجملا بحقانیت چون صورت احوال مومنان
بزیور صفات کمال آراسته می بینند از آن در تاب میروند و گاه باشد که از حسن اطوار ایشان نور
ایمان بر ساحت خاطرشان تافته از ظلمت غوایت نجات یابند چنانکه در کافی در باب بر والدین
از زکریا بن ابرهیم که وقتی نصرانی بوده و ثانی الحال ادراک شرف اسلام نموده و توفیق حج یافته بسعادت
ملازمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام فایز گشته و در میان ایشان مکالمات گذشته بود بتفصیل که در آنجا
مذکورست روایت کرده که بخدمت آن جناب صلی الله علیه و آله معروض داشتم که پدر و مادر و اهل خانه
من بر دین نصرانیت اند و مادر من نابیناست و من با ایشان همیباشم و در آنیه یعنی ظروف ایشان
اکل میکنم آنحضرت فرمودند که ایشان گوشت خوک میخورند گفتم نه و مس آن نیز نمیکنند فرمود باکی نیست
پس محافظت و غمخواری مادر خود نموده با او نیکوئی کن و چون بمیرد او را بدیگری وامگذار و خود بتجهیز
وی قیام نمای و از اینکه تو نزد من آمده کسی را اخبار مکن تا در منی ان شاء الله نزد من آئی زکریا گفت پس
در منی بخدمت آنحضرت آمدم و مردمان بر گرد وی در آمده سوال مسائل مینمودند چنانکه کودکان از معلم کنند
پس چون بکوفه آمدم با مادر خود ملاطفت سلوک داشتم و طعام بوی میخورانیدم و جامه و سر وی را از شپش پاک
میکردم و خدمت او مینمودم پس مادر بمن گفت که ای پسر وقتی که بر دین من بودی این خدمت و مهربانی با من
نمینمودی و از آنگاه باز که بدین مسلمانی داخل شده این ملاطفت چیست که از تو می بینم یعنی چه چیز باعث آن
گردیده گفتم مردی از فرزندان پیغمبر ما را باین امر کرده است گفت این مرد پیغمبرست گفتم نه ولیکن پسر پیغمبرست
گفت تو ای پسرک من این پیغمبرست زیرا که این شیوه ها وصیتهای پیغمبرانست پس گفتم ای مادر بعد از پیغمبر ما
پیغمبری نمیباشد ولیکن این مرد پسر پیغمبرست پس گفت ای پسرک من این دین تو بهترین دینهاست آنرا
بر من عرض کن عرض کردم پس مسلمان شد و تعلیمش کردم نماز ظهر و عصر و شام و خفتن را گزارده بعد از آن او را

عارضه روحی داده گفت ای بنی اعاده کن بر من آنچه مرا تعلیم کردی یعنی آنچه از دین و آداب دین گفته
و مرا آموخته بودی باره دیگر بگو پس باره دیگر آن را گفتم اقرار بآن کرده وفات نمود مجملا از دیدن شیوه
پسندیده بر والدین آن نصرانیه نابینا را دیده دل روشن گشته از بادیه گمراهی بشارع آگاهی راه یافت
و سایق رحمتش از مهلکه تکلیف برستن نفس نفیس را بایمان بسته بروضه رضوان شتافت پس حکمت
که غرض حضرت شارع از امر برعایت بر با والدین مادر خویشانی که از دین بیگانه اند بر و نیکوئی بحسب ظاهر
چون مشتمل بر چنین فایده است و این خود چنانکه مذکور شد منافی عداوت باطنی نیست اگر گویند که هرگاه
با خویشان کافر قاعده نیکوئی و مهربانی را بحسب ظاهر رعایه داشت پس چرا حضرت اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن
ابی طالب در غزای بدر بعضی از مشرکین را که از اقارب آن شهسوار مشارق و مغارب بودند بقتل رسانید
چنانکه آورده اند که در آن روز بعد از تسویه صفین از سپاه کفار سه کس بمیدان کارزار در آمده مبارز طلبیدند
یکی عتبة بن ربیعه دوم برادرش شیبه سوم پسرش ولید سه جوان از انصار بقتال ایشان مبادرت نمودند
قبول نکردند که ما بنی اعمام خود را میخواهیم جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله که از غیرت و حمیت قریش بتنگ
امیر المومنین علیه السلام را با حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب بجنگ ایشان فرستاد
و عبیده مذکور را چون کهن سال بود بمقابله عتبه که او نیز در سن شیخوخت بود تعیین نمود و حمزه را که در سن کهولت بود
بمعارضه شیبه که او هم میانه سال بود مقرر فرمود و امیر المومنین علیه السلام را که در آن وقت بیست و هفت سال از عمر
شریفش گذشته بود بهم آوردی ولید که او نیز نو رسیده بود فرمان داد القصه این سه شیر عرین بجلادت آن
سه کافر بیدین پرداختند و امیر المومنین و حمزه هم نبردان خود را از تیغ گذرانیده لوای زندگیشان را نگونسار
ساختند و عبیده و عتبه هم مجروح کرده چون زخم عبیده بر ساق بود و استخوان شکافته و مغز بیرون آمده بود
از پای در افتاد و امیر المومنین و حمزه متوجه گشته عتبه را از تیغ گذرانیدند و عبیده را برداشته بخدمت حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله رسانیدند عبیده چشم گشوده نظرش بر جمال انور آن سرور افتاد و گفت یا رسول الله
آیا شهید نیستم فرمود بلی تو از شهیدانی و سرافراز سعدائی و در حق او دعا فرمود بعد از آن رخت زندگانی
بسرای جاودانی کشید و روح پاکش بفردوس برین خرامید و کیفیت مقاتله مذکوره در بعضی از کتب معتبره
بر نهج مسطور است که گفت امیر المومنین علیه السلام هم آورد خود ولید را بشمشیری بر سر زده مغزش از زیر بغلش
بیرون آمد و حمزه و شیبه با هم در آویخته بودند شیبه گردن حمزه را گرفته بود مسلمانان گفتند یا ابا الحسن
آن لعین را نمی بینی که رگ گردن عم ترا گرفته است صاحب ذو الفقار حمله بر آن نابکار کرده حمزه را گفت ای

عم سرفرود آرد حمزه سر خود در زد به آنحضرت ضربتی بر سر شیبه زده بجهنمش فرستاد و آن کافر مغرور عتبه کشته شد ان
ناپاک او را نیز بمقر سقر روانه ساخت و باتفاق حمزه عبیده را از آن معرکه نجدت بهتر عالم صلی الله علیه و آله
رسانیدند چنانکه مذکور گشت القصه آن سه ابتر ناپاک جهلکیش بتیغ جانستان سرور مردان بر خاک هلاک
افتادند و نیز بعضی از شارحین احادیث نبویه صلی الله علیه و آله در طی شرح حدیث المؤمن اخو المؤمن
نقل کرده که وقتی که عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب اسیر شدند یعنی در جنگ بدر عباس فدیه
خود داده مستخلص گردید و بجانب مکه رفت و عقیل مالی نداشت که فدیه خود سازد حضرت رسالت
او را با میر المؤمنین علیه السلام تسلیم کرده فرمود که شانک باخیک حاصل معنی آنکه اختیار برادرت را بتو
گذاشتم آنچه سزاوار باشد با او بکن پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست عقیل را گرفته اسلام برو
عرض نمود و ویرا بدان دعوت فرمود عقیل ابا کرد آنحضرت دست وی رها کرده موی سرش گرفت
و بجا زارش آورده و نشاندند و شمشیر کشید که ویرا بکشد عقیل گفت ای برادر بحق آن کسی که قسم بتو باد
که مرا خواهی کشت آنحضرت فرمودند که آری قسم بانکسی که نیست معبود بحق غیر او اگر ایمان نیاوری عقیل
گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان هذا الدین الذی هو دین الاسلام حق امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که بترغیب و ترهیب ترا باسلام خواندم اجابت نکردی پس چه بخاطرت رسید گفت
در جدی که تو در کشتن من داشتی بسبب امتناع من از اسلام تامل کردم دانستم که اگر این دین بر حق نمیبود
مثل تو کسی چون من برادر را نمیکشت این سبب اسلام من گردید پس آنحضرت دست در گردن عقیل کرده فرمود
که تو حالا برادر منی چه بدرستی که برادری حق و ثبت نه برادری نسب الحاصل اگر با خویشان کافر صله رحم جایز بودی
ظاهر مبالغت کرد جناب ولایت مآب که در جمیع سنن و آداب دستور عالمیان بود چرا غضبناک شمشیر در ویرا میکشت و چگونه در قتل برادر خود عقیل چندین جد بوده قسم میخورد که اگر مسلمان نشود ویرا بکشد جواب آنست
که آنچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور شد در حین اشتعال نایره قتال و جهاد و ثوران غبار فتنه و فساد
بوقوع پیوسته و تسکین آن همانا که بجز ریزش خنجر کین خویشی و قرابت را منظور ندارند و آشنا و بیگانه را
در آن معنی یکسان شمارند موقوف بوده و حفظ بیضه اسلام و ترویج دین جز باهتمام و سخت گیری چنین بجنگ شکسته
چه آنوقت دین اسلام را آغاز ظهور و عنفوان جوانی و شجره سعادت فرق پرستی در جویبار هستی نوخیز و در کمال
ناتوانی بوده و در چنین صورتی قتل خویشان واقربا اگر در شریعت جایز و روا و از کلیه صله ارحام خارج و
مستثنی باشد مستبعد نیست چنانکه کشتن زنان و اطفال مسلمین را نیز که کفار در جنگ سپر خود ساخته باشند در وقت

برادر ع

ضرورت تجویز فرموده اند و نظیر این حکم در احکام شرعیه بسیار است والله اعلم بالصواب واما عداوت که اهل
دنیا بر سر ملک و مال این عاریت سرا با هم میورزند و حقوق اخوت دینی را که رعایت آن بر کافه اهل ایمان
لازم است برای هر ارزنی یکسو نهاده از دیدن هم بر خود میلرزند مخفی است که آینه دلها را از گرد کدورت
بر خاک نشانند و خبار کلفت و ملال بر تارک آسودگی و فراغبال فشانند دل که پیوسته غبار عداوت در و خلیده
کی چه آسایش تواند نمود و خاطری که روز و شب در غبار کینه دشمن در سینه غوطه خورد ظاهر است که چگونه دیده شگفتگی
تواند گشود نخل مردمی کسانی که این صفت را ثمری جز دل خوردن نیست و کام غبت گرفتاران این بلا را
لقمه غیر دندان از خشم بر هم فشردن نی در بستان دنیا از اهل خرد سر گرانی با یاران نشان سبکمغزی
و نادانی ست و در نظر باریک بینان رسوم مسلمانی زنار بستن به که کمر عداوت برادران دینی و ایمانی
عقده بر گشودن آن و این را بدل گرفتن در گل طینت تخم شقاوت کاشتن است و دل کج نهاد با خلق
خدا چشم بسته را در سینه کشتن خاج زنسابان در غل داشتن در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
منقولست که اذا کان یوم القیامة نادی مناد این الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال
هؤلاء الذین آذوا المؤمنین ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم حاصل معنی آنکه
چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند آن کسانی که ضد و معاند دوستان من بودند پس قومی
برخیزند که بر روهای ایشان هیچ گوشت نباشد گویند ایشان آن کسانند که مؤمنان را آزرده و با
عداوت و عناد کرده و ایشان را در دین ایشان ملامت و سرزنش نموده اند بعد از آن فرمان رسد
که ایشان را بدوزخ برند و نیز رسول کتاب از آنجناب صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده اند من زرع العداوة
حصد ما بذر مخلص معنی آنکه هر که تخم دشمنی کارد حاصل جان دشمنی بردارد و هم در کافی از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله مأثور است که ما کان جبرئیل یاتینی الا قال یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتهم خلاصه مضمون
که ظاهرا آنکه هیچ بار جبرئیل نزد من نیامد مگر آنکه گفت ای محمد بپرهیز از کینه با کسان و عداوت و دشمنی ایشان
و نیز در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک
فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب
اهل معصیته فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء مع من احب حاصل معنی آنکه چون خواهی بدانی که در تو خیری هست
نظر بدل خود کن پس اگر اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت را دشمن دارد بدانکه در تو خیری هست
و اگر بعکس آن کسانی را که امر و نهی الهی را فرمان بردار و در طی طریق بندگی بخود سوارند دوست میداری و با اهل معصیت دشمنی داری پس در تو خیری هست و خدا

۱۰۸

ترا دوست میدارد و چون اهل طاعت و صلحا را دشمن و اهل معصیت و فاسقان را دوست میداری پس ترا توفیری نیست
و خدای تعالی با تو دشمن است و آدمی هرکه را دوست میدارد و از نیک و بد حشرش با اوست پس بحکم روایات
مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و کینه وری نمودن و برای سراب آب نمای مطالب دنیوی بهم پیوستن و از
هم گسسته بودن سبب خشم جناب باری و خلاف شیوه تقوی و دینداریست و اگر قضا با قتضای ارزش رنجشی
میان دو برادر مؤمن اتفاق افتد تا گفتگوی درشت و سخن ناصواب و فتنه گری دنیای پر شر و شور تلخی و شکرابی
واقع شود سالها کینه آن را در دل نباید داشت و این صفت خبیثه را غیرت و رگ مردی نباید پنداشت
بلکه همان لحظه آن را فراموش و زهر مرارت آن را بشربت نوشین مبدل باید نمود و از تلاش صلح و گفتن حرف
آشتی ابواب فیوضات دو جهانی بر روی خود باید گشود در کافی از صفوان جمال منقول است روایتی
که حاصل مجمل معنی آن اینست که میان حضرت ابی عبد الله علیه السلام و عبد الله بن الحسن گفتگوی واقع شد
و شب همچنان آزرده از هم جدا گشتند و صبح من بجهة کاری بیرون آمدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بر در
خانه عبد الله بن الحسن دیدم که میفرمود ای جاریه بگو با بی محمد که بیرون آید پس عبد الله بن الحسن بیرون آمده گفت
یا ابا عبد الله چه چیز در این صبح ترا از خانه برآورده است آنحضرت فرمودند که دوش من آیه از کتاب خدا تلاوت
کردم پس مرا اضطراب آورد گفت کدام است آن آنحضرت فرمودند که قول خدای جل ذکره الذین یصلون ما امر الله
به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب آیه در سوره رعد در وصف اولو الالباب است که قبل از آن ذکر
گشته و حاصل مضمون آن بقول مفسرین آنکه آن کسانی که وصل میکنند آنچه را که امر کرده است خدای تعالی بوصل آن یعنی
صله رحم و صله مؤمنان و امثال آن را بجای آورند و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند از سختی
حساب روز قیامت عبد الله گفت راست گفتی گویا من این آیه را در کتاب خدا هرگز نخوانده بودم پس دست
در گردن یکدیگر کرده گریستند و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار و او
از جناب اقدس سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا
کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی الکلام لاخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب ملخص
مضمون آنکه هر دو مسلمان که از هم خشم گیرند و سه روز همچنان بر آن خشم باقی بوده با یکدیگر آشتی نکنند از مسلمانی بیرون شده
و در میان ایشان دوستی نیست پس هر کدام از ایشان با آن دیگری زودتر سخن گوید یعنی بآشتی سبقت نماید روز حساب
زودتر به بهشت خواهد رفت و نیز در کافی از امام دین پناه حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که لا یزال
ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت رکبتاه و تخلعت اوصاله و نادی یا ویله ما لقی من الثبور حاصل معنی

اگر چه آنکه دو مسلمان از هم خشم باشند شیطان فرحناک و خوشحال است و چون هم بهم ملاقات نمود و صلح کردند شیطان
بر خود میلرزد و چنانکه زانوهای او بر هم میخورد و بندهای اندامش از هم جدا میشود و فریاد میکند که ای وای بر من
هلاک شدم و در همان کتاب از همان جناب علیه السلام مرویست که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما
البراءة واللعنة و ربما استحق ذلک کلاهما یعنی دو مرد بخشم از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی از ایشان مستوجب لعنت
گردد و گاه باشد که هر دو مستحق لعن شوند معتب که یکی از حضار بود گفت جعلت فداک هذا الظالم فما بال المظلوم
حاصل معنی آنکه فدای تو گردم از آن دو کس آنکه ظالم و در آن نافتنه بر جانب خود سزاوار لعنت است اما آن دیگر
که مظلوم است و حق بر طرف اوست چرا مستحق لعن باشد آنحضرت فرمودند که لانه لا یدعو اخاه الی الصلة و لا یتغامس له عن
کلامه یعنی سبب ظاهر آنکه این مظلوم برای آن سزاوار لعنت که نخوانده برادر مؤمن خود را بصله خود و با او
در صلح نیامده و از گفتگو فراموش ننموده شنیدم از پدر خود علیه السلام که میگفت اذا تنازع اثنان فعاز احدهما الآخر
فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی یقطع الهجران بینه و بین صاحبه فان الله تبارک
و تعالی حکم عدل یاخذ للمظلوم من الظالم حاصل مضمون آنکه چون دو کس با هم نزاع کنند و یکی از ایشان بر آن
دیگر زیادتی و ستم نماید پس باید که آنکه مظلوم است بسوی آن دیگر رجوع کرده گوید که ای برادر من بد کردم
بر تو تا از میان ایشان خشم و رنجش برطرف گردد چه بدرستی که خدای تعالی حاکم عادلست انتقام مظلوم را از ظالم
میکشد و هر چند ظلم نموده بجهة رفع کدورت با آن منافات ندارد پس زهره صوفیانی که بجهة مطالب
109
دنیوی از هم نفور داز کرد و کدورت بجهة پیوسته زنده در گور ند حیا باید کرد باینکه مصلحان خیر اندیش روایات
مذکوره خبک رالصلح بدل نموده از کردها و گفتهای نابسند بید ارکی خاطر یکدیگر پردازند و خس و خاشاک بهجرا
با تشن گرمی و مهربانی سوخته شکرابی را که در میان دارند در دیگ ضمیر حلوای آشتی سازند آینه سینها را از زنگ
کینها بصیقل آمدند سخنان معذرت آمیز جلا دهند و از توهمات افعال و اقوال هم را در صفحه ضمیرها باغارت نسیان
خط بطلان کشند غبار عداوت هم را بدست اخوت در طریق دوستی از پای سلوک برآورند و خاشاک از میان
باطل را یکبار روب مضمون الصلح خیر از خانه دل نفته بیرون بزند تبر انگشت عذر خواهی گره از جبین هم گشوده
روا بر و پیوسته با هم نشینند و بدست خوش خولی آینه کنا دوره دل هم را از آینه داران عبوس برآورده چهره
حسن سیرت خود در آن بینند و اگر کسی از روی تشنی و به خاطرش و دست و پای تیزه و تلاش شیطان برآید او
نهاد کفر کیش و با نفس اماره شرارت پیشه فساد اندیش نکنند که پیوسته مگر کین بر هلاک این کس بسته و در ورود
در کمین دین و ایمان این کس نشسته اند ابلیس شیطان لعین بر ظاهر است که دودمان آدم را دشمن دیرین است

ترا دوست میدارد و چون اهل طاعت و صلحا را دشمن و اهل معصیت و فاسقان را دوست میداری پس تو فریفتنی
و خدا تعالی با تو دشمن است و آدمی هرکه را دوست میدارد و از نیک و بد حشرش با اوست پس بحکم روایات
مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و کینه وری نمودن و برای سر آب نمای مطالب دنیوی بهم پیوسته بجان
هم تشنه بودن بسبب خشم جناب باری و خلاف شیوه تقوی و دینداریست و اگر و قضا باقتضاء بشریت
میان دو برادر مؤمن احیاناً گفتگوی درشت و سخنان ناهموار و فتنه گری دنیای پر شر و شور تلخی و شکر آب
واقع شود سالها کینه آن را در دل نباید داشت و این صفت خبیثه را غیرت و رگ مردی نباید پنداشت
بلکه همان لحظه آن را فراموش و زهر مرارت آن را برغبت نوش جان باید نمود و از تلاش صلح و کوفتن
آشتی ابواب فیوضات دو جهانی بر روی خود باید گشود در کافی از صفوان جمال منقول است روایتی
که حاصل و محل معنی آن اینست که میان حضرت ابی عبد الله علیه السلام و عبد الله بن الحسن گفتگو واقع شد
و شب همچنان آزرده از هم جدا گشتند و صبح من بجهة کاری بیرون آمدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بر در
خانه عبد الله بن الحسن دیدم که بغیر فرمودهای جاریه بگو با بی محمد که بیرون آید پس عبد الله بن الحسن بیرون آمده گفت
یا ابا عبد الله چه چیز در این صبح ترا از خانه برآورده است آنحضرت فرمودند که دوش این آیه از کتاب خدا تلاوت
کردم پس مرا اضطراب آورد گفت کدام است آن آنحضرت فرمودند که قول خدای جل ذکره الذین یصلون ما امر الله
به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب آیه در سوره رعد در وصف اولوا الالباب است که قبل از این ذکر
گشته و حاصل مضمون آن بقول مفسرین آنکه آن کسانی که وصل میکنند آنچه را که امر کرده است خدا تعالی بوصل آن یعنی
صله رحم و صله مؤمنان و امثال آن را بجای می آورند و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند از سختی
حساب روز قیامت عبد الله گفت راست گفتی گویا من این آیه را در کتاب خدا هرگز نخوانده بودم پس دست
در گردن یکدیگر کرده گریستند و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت ع از پدر بزرگوار و او
از جناب اقدس سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا
کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی الکلام لاخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب
مضمون آنکه هر دو مسلمان که از هم خشم گیرند و سه روز همچنان بر آن خشم باقی بوده با یکدیگر آشتی نکنند از مسلمانی بیرون رفته
و در میان ایشان دوستی نیست پس هرکدام از ایشان با آن دیگر زودتر سخن گوید یعنی بآشتی سبقت نماید روز قیامت
زودتر بهشت خواهد رفت و نیز در کافی از امام دین پناه حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که لا یزال
ابلیس فرحاً ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت رکبتاه و تخلعت اوصاله و نادی یا ویله ما لقی من الثبور حاصل معنی



اگر چه آنکه دو مسلمان از هم بخشم باشند شیطان فرحناک و خوشحال است و چون بهم ملاقات نموده صلح کرده شیطان
بر خود میلرزد و چنانکه زانوهای او بر هم میخورد و بندهای اندامش از هم جدا میشود و فریاد میکند که ای وای بر من
هلاک شدم و در همان کتاب از همانجناب علیه السلام مرویست که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما
البرائة واللعنة و ربما استحق ذلک کلاهما یعنی دو مرد بخشم از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی از ایشان مستوجب لعنت
گردد و گاه باشد که هر دو مستحق لعن شوند معتب که یکی از خاصان بود گفت جعلت فداک هذا الظالم فما بال المظلوم
حاصل معنی آنکه فدای تو گردم از آن دو کس آنکه ظالم و در آن منافقه بر جانب خود سزاوار لعنت است اما آن دیگر
که مظلوم است و حق بطرف اوست چرا مستحق لعن باشد آنحضرت فرمودند که لانه لا یدعو اخاه الی الصلة ولا یتغامس له عن
کلامه مخفی یعنی سبب ظاهر آنکه آن مظلوم برای آن سزاوار لعنت است که نمیخواند برادر مؤمن خود را بسوی خود و با او
در صلح نمیزند و از گفتگو خاموش نمیشود و شنیدم از پدر خود علیه السلام که میگفت اذا تنازع اثنان فعاز احدهما الاخر
فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی یقطع الهجران بینه و بین صاحبه فان الله تبارک
و تعالی حکم عدل یاخذ للمظلوم من الظالم حاصل مضمون آنکه چون دو کس با هم تنازع کنند و یکی از ایشان بر آن
دیگر زیادتی و ستم نماید پس باید که آنکه مظلوم است بسوی آن دیگر رجوع کرده گوید که ای برادر من بد و بیجا کردم
بر تو تا از میان ایشان خشم و رنجش برطرف گردد چه بدرستی که خدا تعالی حاکم عادلست انتقام مظلوم را از ظالم
میکشد و بسزای ظلم بجز برنج کدورت با آن منافات ندارد پس زمره مؤمنان که بتحریک مطالب پوچ
دنیوی از هم نفور و از گرد کدورت بیکدیگر پیوسته زنده در گورند باید که بیان خبر مصلحان خیر اندیش روایات
مذکوره چنگ بدامن الصلح خیر زده از گردها و گفتگوهای ناپسند تیرگی خاطر یکدیگر پردازند و خس و خار تکبر را
باتش گرمی و مهربانی سوخته شکرابی را که در میان دارند در دیگ ضمیر حلوای آشتی سازند آینه سینهها را از زنگ
کینها بصیقل آمد شد سخنان معذرت آمیز جلا دهند و نتیجات افعال و اقوال هم را در صحیفه ضمیرها با خار نسیان
خط بطلان کشند خار عداوت هم را بدست اخوت در طریق دوستی از پای سلوک برآورند و خاشاک از میان
باطل را بجاروب مضمون الصلح خیر از خانه دل فتنه بیرون برند تیر انگشت عذرخواهی گره از جبین هم گشوده
دو ابروی پیوسته با هم نشینند و بدست خوش خوئی آینه گشاده روئی هم را از آینه دل عبوس برآورده صورت
حسن سیرت خود در آن بینند و اگر کسی را برو دشمنی و بر خلافش دوست و یا کی ستیزه و تلاش شیطان بر آن چون او
نهاد کفر کیش و با نفس اماره شرارت پیشه فساد اندیش نکنند که پیوسته کمر کین بر هلاک این کس بسته و در روز و شب
در کمین دین و ایمان این کس نشسته اند از شیطان لعین بر ظاهر است که دودمان آدم را دشمن دیرین است

ترا دوست میدارد و چون اهل طاعت و صلحا را دشمن و اهل معصیت و فاسقان را دوست میداری پس او تو خیری است
و خدا تعالی با تو دشمن است و آدمی هر که را دوست میدارد و از رنگ و در جنس از او است پس بحکم روایات
مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و کینه وری نمودن و برای سرآب آب نمای مطالب دنیوی بهم پیوسته بجوان
هم تشنه بودن بسبب خشم جناب باری و خلاف شیوه تقوی و دینداری است و اگر قضا با اقتضای ضرب بشریت
میان دو برادر مؤمن احیانا گفتگوی درشت و سخن ناصواب و فتنه گری دنیای بر غرور شود تلخی و شکراب
واقع شود سالها کینه آن را در دل نباید داشت و این صفت خبیثه را غیرت و رگ مردی نباید پنداشت
بلکه همان لحظه آن را فراموش نموده مرارت آن را برغبت نوش جان باید نمود و از تلاش صلح و کوفتن در
آشتی ابواب فیوضات دو جهانی بر روی خود باید گشود در کافی از صفوان جمال منقول است روایتی
که حاصل مجمل معنی آن اینست که میان حضرت ابی عبد الله علیه السلام و عبد الله بن الحسن گفتگوی واقع شد
و شب همچنان آزرده از هم جدا گشتند و صبح من بحاجه کاری بیرون آمدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بر در
خانه عبد الله بن الحسن دیدم که میفرمود ای جاریه بگو با بی محمد که بیرون آید پس عبد الله بن الحسن بیرون آمده گفت
یا ابا عبد الله چه چیز درین صبح ترا از خانه برآورده است آنحضرت فرمودند که دوش من آیه از کتاب خدا تلاوت
کردم پس مرا اضطراب آورد گفت کدام است آن آنحضرت فرمودند که قول خدای جل ذکره الذین یصلون ما امر الله
به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب آیه در سوره رعد در وصف اولوا الالباب که قبل از این گذشت
گذشته و حاصل مضمون آن بقول مفسرین آنکه آن کسانی که وصل میکنند آنچه را که امر کرده است خدا تعالی بصله آن یعنی
صله رحم و صله مؤمنان و امثال آن را بجا می آورند و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند از سختی
حساب روز قیامت عبد الله گفت راست گفتی گویا من این آیه را در کتاب خدا هرگز نخوانده بودم پس دست
در گردن یکدیگر کرده گریستند دوم در کافی از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار و او
از جناب اقدس سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا
کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی الکلام لاخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب یعنی
مضمون آنکه هر دو مسلمان که از هم خشم گیرند و سه روز همچنان بر آن قهر باقی بوده با یکدیگر آشتی نکنند از مسلمانی بیرون رفته
و در میان ایشان این دوستی نیست پس هر کدام از ایشان با آن دیگر زودتر سخن گوید یعنی بآشتی سبقت نماید روز قیامت
زودتر بهشت خواهد رفت و نیز در کافی از امام دین پناه حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که لا یزال
ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت رکبتاه و تخلعت اوصاله و نادی یا ویله ما لقی من الثبور حاصل معنی

۱۰۹

اگر چه آنکه دو مسلمان از هم بخشم بشنیدند شیطان فرحناک و خوشحال است و چون هم ملاقات نموده صلح کردند شیطان
بر خود میلرزد و چنانکه زانوهای او بر هم میخورد و پیوندهای اندامش از هم جدا میشود و فریاد میکند که ای وای بر من
هلاک شدم و در همان کتاب از همان جناب علیه السلام مرویست که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما
البراءة و اللعنة و ربما استحق ذلک کلاهما یعنی دو مرد بخشم از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی از ایشان مستوجب لعنت
گردد و گاه باشد که هر دو مستحق لعن شوند معتب که یکی از حضار بود گفت جعلت فداک هذا الظالم فما بال المظلوم
حاصل معنی آنکه فدای تو گردم از آن دو کس آنکه ظالم و در آن منافقه بر جانب خود سزاوار لعنت است اما آن دیگر
که مظلوم است و حق بر طرف او است چرا مستحق لعن باشد آنحضرت فرمودند که لانه لا یدعو اخاه الی الصلة و لا یتغامس له عن
کلامه یعنی بسبب آنکه آن مظلوم برای آن سزاوار لعنت که نمیخواند برادر مؤمن خود را بصله خود و با او
در صلح نمیزند و از گفتگوی او چشم نمیپوشد شنیدم از پدر خود علیه السلام که میگفت اذا تنازع اثنان فعاز احدهما الآخر
فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی یقطع الهجران بینه و بین صاحبه فان الله تبارک
و تعالی حکم عدل یأخذ للمظلوم من الظالم حاصل مضمون آنکه چون دو کس با هم نزاع کنند و یکی از ایشان بر آن
دیگری زیادتی و ستم نماید پس باید که آنکه مظلوم است بسوی آن دیگر رجوع کرده گوید که ای برادر من بد کردم و گناه
بر تو نمودم تا از میان ایشان خشم و رنجش برطرف گردد چه بدرستی که خدا تعالی حاکم عادلست انتقام مظلوم را از ظالم
میکشد و به سبب ظلم بخود بجهت رفع کدورت با آن مناقشات ندارد پس زمره مؤمنان که بخیر یک دو مطالب پوچ
دنیوی از هم نفور و از گرد کدورت بیکدیگر پیوسته زنده و در گوینده جمادی کر ببیان نجح مطلعان خیر المرسلین روایات
مذکوره و شنیدن الصلح خیر عمل نموده از گردها و گفتگوهای ناپسندیده بندار گرفته خاطر یکدیگر پردازند و خس و خاشاک کینه را
بآتش گرمی و مهربانی سوخته شکرابها را که در میان دارند در دیگ ضمیر حلوای آشتی سازند آیینه سینهها را از زنگ
کینهها بصیقل آمد شد سخنان معذرت آمیز جلا دهند و دو تحیات افعال و اقوال هم را در صفحه ضمیرها با خار نسیان
خط بطلان کشند خار عداوت هم را بدست اخوت در طریق دوستی از پای سلوک برآورند و خاشاک آن از زمین
باطن را بجاروب مضمون الصلح خیر از خانه دل نفته بیرون برند بسر انگشت عذر خواهی گره از جبین هم گشوده چو
دو ابرو پیوسته با هم نشینند و بدست خوش خوئی آیینه کن دو روی هم را از آیینه دان عبوس برآورده چون
حسن و سیرت خود در آن نشینند و اگر کسی از تیرگی دشمنی و بد نهادی آشتی دوست و با کسی نستیزه و تلاش بشیمه براه شیطان رود
نهاد کفر کیش و با نفس اماره شرارت پیشه فساد اندیش نگذند که پیوسته گرگین بر هلاک این کس لب بسته در دو روز و شب
در کمین دین و ایمان این گریشته اند همه شیطان لعین بر ظاهر است که دو دمان آدم را دشمن دیرین است چه

ترا دوست میدارد و چون اهل طاعت و صلحا را دشمن و اهل معصیت و فاسقان را دوست میداری پس تو [illegible]
و خدا تعالی با تو دشمن است و آدمی هرکه را دوست میدارد و از نیک و بد حشر او با اوست پس بحکم روایات
مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و کینه وری نمودن و برای سر آب آب تمامی مطالب دنیوی پیوسته بخون
هم تشنه بودن سبب خشم جناب باری و خلاف شیوه تقوی و دینداریست و اگر قضا با قتضاء بشریت
میان دو برادر مؤمن احیانا گفتگوی درشت و سخن ناصوابی و فتنه گری دنیای پر شر و شور تلخی و شکرابی
واقع شود مسامحه کنند آن را در دل نباید داشت و این صفت خبیثه را غیرت و رگ مروی نباید پنداشت
بلکه همان لحظه آن را فراموش و زهر مرارت آن را برغبت نوش جان باید نمود و از تلافی صلح و گشودن
آشتی ابواب فیوضات دو جهانی بر روی خود باید گشود و در کافی از صفوان جمال منقول است روایتی
که حاصل مجمل معنی آن اینست که میان حضرت ابی عبد الله علیه السلام و عبد الله بن الحسن گفتگوی واقع شد
و شب همچنان آزرده از هم جدا گشتند و صبح من بجهة کاری بیرون آمدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بر در
خانه عبد الله بن الحسن دیدم که میفرمود ای جاریه بگو با بی محمد که بیرون آید پس عبد الله بن الحسن بیرون آمده گفت
یا ابا عبد الله چه چیز در این صبح ترا از خانه برآورده است آنحضرت فرمودند که دوش من آیه از کتاب خدا تلاوت
کردم پس مرا اضطراب آورد گفت کدام است آن آنحضرت فرمودند که قول خدای جل ذکره الذین یصلون ما امر الله
به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب آیه در سوره رعد در وصف اولوا الالباب که قبل از این ذکر
گذشته و حاصل مضمون آن بقول بعضی از مفسران آن کسانی که وصل میکنند آنچه را که امر کرده است خدا تعالی بوصل آن یعنی
صله رحم و صله مؤمنان و امثال آن را بجای آورند و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند از سوء
حساب روز قیامت عبد الله گفت راست گفتی گویا من این آیه را در کتاب خدا هرگز نخوانده بودم پس دست
در گردن یکدیگر کرده گریستند و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار او
از جناب اقدس سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا
کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی الکلام لاخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب یعنی
مضمون آنکه هر دو مسلمان که از هم خشم گیرند و سه روز همچنان بر آن [illegible] باقی بوده با یکدیگر آشتی نکنند از مسلمانی بیرون رفته
و در میان ایشان این دوستی نیست پس هرکدام از ایشان با آن دیگر زودتر سخن گوید یعنی بآشتی سبقت نماید روز قیامت
زودتر بهشت خواهد رفت و نیز در کافی از امام بر حق حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که لا یزال
ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت رکبتاه و تخلعت اوصاله و نادی یا ویله ما لقی من الثبور حاصل معنی

اگر چند آنکه دو مسلمان از هم خشم باشند شیطان فرحناک و خوشحال است و چون هم بهم ملاقات نموده صلح کردند شیطان
بر خود میلرزد و چنانکه زانوهای او بر هم میخورد و پیوندهای اندامش از هم جدا میشود و فریاد میکند که ای وای بر من
هلاک شدم و در همان کتاب از همانجناب علیه السلام مرویست که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما
البرائة واللعنة و ربما استحق ذلک کلاهما یعنی دو مرد بخشم از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی از ایشان مستوجب لعنت
گردد و گاه باشد که هر دو مستحق لعن شوند معتب که یکی از خدام بود گفت جعلت فداک هذا الظالم فما بال المظلوم
حاصل معنی آنکه فدای تو گردم از آن دو کس آنکه ظالم و در آن منافقه بر جلیت خود سزاوار لعنت است اما آن دیگر
که مظلومست و حق بر طرف اوست چرا مستحق لعن باشد آنحضرت فرمودند که لانه لا یدعو اخاه الی الصلة و لا یتغامس له عن
کلامه یعنی سبب ظاهر آنکه آن مظلوم برای آن سزاوار لعنتست که نمیخواند برادر مؤمن خود را بصله خود و با او
در صلح نمیزند و از گفتگو فراموشش نمیشود شنیدم از پدر خود علیه السلام که میگفت اذا تنازع اثنان فعاز احدهما الآخر
فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی ینقطع الهجران بینه و بین صاحبه فان الله تبارک
و تعالی حکم عدل یاخذ للمظلوم من الظالم حاصل مضمون آنکه چون دو کس با هم تنازع کنند و یکی از ایشان بر آن
دیگر زیادتی و ستم نماید پس باید که آنکه مظلومست بسوی آن دیگر رجوع کرده گوید که ای برادر من بد کردم
بر تو تا از میان ایشان خشم و رنجش بر طرف گردد چه بدرستی که خدا تعالی حاکم عادلست انتقام مظلوم را از ظالم
میکشد و بسا ظلم که خود بخود رفع کدورت با آن منافات ندارد پس زمره مؤمنان که بجهة مطالب هیچ
دنیوی از هم نفور دار گرد و کدورت یکدیگر پیوسته زنده در گور هند باید که بنابر نصیحت خیراندیش روایات
۱۰۹
مذکوره جنگ را بصلح بدل نموده از گردها و گفتگوهای ناپسند تنبه لازم گشته خاطر یکدیگر پرداخته خس و خاشاک
باتش گرمی و مهربانی سوخته شکرابی را که در میان دارند در دو یک [illegible] حلوای آشتی سازند و آینه سینهها را از زنگ
کینها بصیقل آمد شد سخنان معذرت آمیز جلا دهند و در [illegible] تجلیات افعال و اقوال هم را در صفحه ضمیرها با خاطر نشان
خطوط بطلان کشند و خار عداوت هم را بدست اخوت در طریق دوستی از پای سلوک برآورند و خاشاک [illegible] از زمین
باطن را بجاروب مضمون الصلح خیر از خانه دل فتنه بیرون برند و بسر انگشت عذرخواهی گره از جبین هم گشوده
دو ابرو پیوسته با هم نشینند و بدست خوش خوئی آینه کدورت دل هم را از آینه دان عبوس برآورده بجلوه
حسن سیرت خود در آن ببینند و اگر کسی را بر غضب و بر خاطر دوست و پای ستیزه و تلاش نشیند بر آن شیطان [illegible]
نهاد و کفر کیش و با نفس اماره شرارت پیشه فساد اندیش نکند که پیوسته کمر کین بر هلاک این کس بسته و روز و شب
در کمین دین و ایمان این کس نشسته اند انه الشیطان لعین بر ظاهرست که دو دمان آدم را دشمن دیرینست [illegible]

غرورش از خشم بنی نوع انسان بر چین پیوسته تیغ کینش بر میان بخون ابن سبیل است و همیشه ناوک بلا در کیش
بر چله کمان کجنهادی بقصد سینه ایمان پیوسته کشیده تیر تسخیرش جهت شکار دلهای روز و شب در بازو بست
دشمنه تزویرش برای راهزنی کاروان اعمال گاه و بیگاه در تکاپو رایت عداوتش دایم بجنگ ایمان
بر افراخته است و شمشیر ستیزش متصل بر فرق مسلمانان آخته دست نیرنگش جهت ساختن بنیاد هر لحظه
در رنگ ریختن است و مهر تمردیدن فسونش هر نفس در غبار فتنه بر انگیختن در بیان بغض و عناد
آن لعین همین بس که سوگند خورده که اولاد آدم را گمراه کند و از صراط المستقیم بندگی و فرمان برداری که
به بیابان خونخوار معصیت و نافرمانی و هد چنانکه حضرت رب العالمین و اصدق القائلین در سوره
ص از آن خبر داده که قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین حاصل معنی آنکه گفت
شیطان که خداوندا بعزت تو قسم که هر آینه گمراه کردنم اولاد آدم را همگی مگر بندگان ترا از جمله ایشان
که پاک کرده شدگان باشند از لوث و دنس معاصی که مرا بر ایشان دست نیست چون انبیا و ائمه
معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و جناب الهی چندین جا از قرآن مجید آن لعین پلید را
نسبت به بنی آدم عدو مبین گفته از آنجمله در سوره یسین فرموده است که الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان
لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم و لقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا
تعقلون ملخص مضمون این کلام هدایت فرجام بنا بر قول مفسرین آنکه آیا عهد نکردم و سفارش ننمودم شما را
ای فرزندان آدم اینکه عبادت و اطاعت شیطان مکنید که بدرستی که او شما را دشمنی است آشکارا و اینکه
بندگی و فرمان برداری من کنید که این راهیست راست که سالک خود را بمنزل فوز و فلاح میرساند و بعد از آن
با وجود ظهور عداوت شیطان دیگر باره بیان آن و تنبیه بر آن کرده میفرماید که هر آینه بتحقیق گمراه کرد شیطان
از شما آدمیان جمعی بسیار را آیا نبودید که تعقل کنید ضلال او را و بدام فریب او نیفتید و ابلیس اماره
بدکنش و این دیو داروغه کار کردش که خلیفه بزرگ ابلیس و پهلوان پایتخت آن لعین پر تلبیس است خود از اول
دشمنی است خانگی و عفریت خونخواری در لباس جانانگی پیوسته آدمی را از طریق مناهی و معصیت در وزر و وبال
در ضلال و اهلاک مساعی و لوعان بی باک مجد و ساعی چنانکه حضرت ملک علام عز شانه در سوره یوسف حکایت
از قول حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام کرده فرموده است که و ما ابرئ نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا
ما رحم ربی و در روایت است که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک دشمن ترین دشمنان تو نفس تست که در میان
دو پهلوی تو جای گرفته و از غایت قرب و کمال اتحاد با تو در پیراهن یکی بدن خفته است و در کتب معتبره



مذکور است که جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فوجی از سپاه نصرت پناه بجهادی فرستاد و چون مراجعت نمودند
آنحضرت فرمودند که مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر حاصل معنی بسبیل اجمال آنکه شاد
خاطر و شگفته دل شدم بسبب آمدن قومی که گزاردند جهاد کوچکتر را و باقیست بر ذمه ایشان جهاد بزرگتر پرسیدند
که یا رسول الله جهاد بزرگتر چیست آنجناب فرمودند که جهاد النفس یعنی بزرگترین جهادها جهاد نفس است که چون
سپهبد نفس اماره با لشکر جرار شهوات و آرزوها بقصد تسخیر دار الملک ایمان در حرکت آید و دست تعدی
بنهب و غارت اعمال صالحه و اخلاق حسنه بر آورده در خرابی مرز و بوم دل جرگی و خیرگی نماید همواره در مقام
دفع وی در آمده قدم جرات و جلادت بسو که کارزار این عدوی ناپاک بی سعادت گذارده و مردانه رکاب
تحمل و کار دانی در قلب سپاه آمال و امانی تاخته با نیزه نگاه بینش بینی و شمشیر خارا شگاف غیرت دینی دمار از روزگار
دشمن بدخواه بر آرد الحاصل کسی را که چون شیطان لعین عدوی در کمین و مانند نفس اماره بد خواهی هم خانه و هم قرین
باشد چون فرصت دشمنی با دیگران دارد و چگونه از مکر و نیرنگ این دو دشمن تیز چنگ فراغت یافته با
برادران دینی طرح دشمنی میسپارد حاجب با خلق صلح کل کن و با خود بجنگ باش و فیروز جنگ بجو که نام و ننگ
باش و عداوت پیشگان جانی و ناشسته رویان جریده جهانی آلودگان غبار کلفتها و جوکیان خاکستر
کدورتها بی سوادان دفتر دانش و بینش و نچشیدگان لذت الفت و آمیزش همانا ندانسته اند که با خلق خدا
دوستی نمودن و زنگ کجیش آن و این را از آینه خاطر زدودن صورت چه اثرها است و نهال عمر و زندگانی
از پیوند الفت برادران دینی و ایمانی ثمر چگونه ثمرها از باغ دلگشای صحبت مشرب چه گلهای شگفتگی و
طرب که میتوان چید و از خیابان فرح فزای درست خانگی و درستی روی چه گلشنهای سعادات دینی و دنیوی
میتوان رسید آثار حسن اخلاق را بی آفتاب شیوه کرمی و انفاق جز غافل نخواهد و نادیده مجلسی مردی که نکته گیر
حق نمک بند اق سینه مردم فرو شده است نباید و لهذا آنحضرت سید ابرار و ائمه اطهار علیهم الصلوة والسلام که
اقتفای آثارشان ستوده و طریق صواب و متبع اطوارشان بهره حسن مآبست در باب تودد و دوستی برادران
مؤمن اهتمام تمام نموده و در بسیاری از احادیث شریفه خود بر اتصاف این شیوه خجسته وصیت فرموده اند
از آن جمله در کافی از حضرت سید کونین و رسول ثقلین صلی الله علیه و آله منقولست که ود المؤمن للمؤمن فی الله
من اعظم شعب الایمان الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله
ملخص معنی آنکه دوست داشتن مؤمن مؤمن را در راه خدا از بزرگترین شاخهای درخت ایمانست بدانکه هر کس
دوست دارد در راه خدا و دشمن دارد در راه خدا و عطا کند در راه خدا و از بذل مال خود را باز دارد در راه خدا پس

او از برگزیدگان خداست و در همان کتاب از جناب رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که از اصحاب خود پرسید که ای
عری الایمان اوثق یعنی کدام دسته از دستهای ایمان محکم‌ترست که مومنان را در گرفتن و نگاهداشتن آن اهتمام
بیشتر باید نمود گفتند که الله و رسوله اعلم یعنی خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و بعضی گفتند نماز و بعضی گفتند زکوة
و بعضی دیگر گفتند روزه و بعضی گفتند حج و عمره و بعضی گفتند جهاد آن سرور فرمودند که لکل ما قلتم فضل و لیس و لکن
اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله و توالی اولیاء الله والتبری من اعداء الله حاصل مضمون آنکه
هر یک از آنچه گفتید فضیلتی دارد اما آنچه گفتم آن نیست لیکن محکم‌ترین دستهای ایمان دوستی و دشمنی است از برای
خدا و موالات با دوستان خدا که ائمه معصومین و اشیاع ایشان باشند و بیزاری از دشمنان خدا که مخالفان
دین و اتباع ایشان باشند و نیز در کافی از [illegible] آنحضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثورست که ان المسلمین
یلتقیان فافضلهما اشدهما حبا لصاحبه یعنی بدرستی که دو مسلمان با هم ملاقات میکنند پس فاضل‌ترین ایشان
آن کسیست که آن دیگری را بیشتر دوست دارد و هم در کافی از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که ان المتحابین
فی الله یوم القیمة علی منابر من نور قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم و نور منابرهم کل شیء حتی یعرفوا فیقال
هؤلاء المتحابون فی الله حاصل معنی آنکه بدرستی که جمعی که در راه خدا با هم دوستی میکنند روز قیامت بر منبرهای
نور خواهند بود و هر آینه روشن خواهد ساخت نور روهای ایشان و نور بدنهای ایشان و نور منبرهای ایشان
هر چیزی را تا بآن در عرصه محشر ایشان را بشناسند پس گفته شود که این جماعت دوستی کنندگانند با هم در راه
خدا و در همان کتاب از جناب ختمی مآب نبوی صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که مجمل ملخص مضمون آن اینست که
آن کسانی که در راه خدا با هم دوستی مینمایند در روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خدا از جانب
راست آن خواهند بود و روهای ایشان سفیدتر و درخشنده‌تر از آفتاب تابان تمنای منزلت ایشان کنند هر فرشته
مقرب و هر پیغمبر مرسل و مردمان گویند که این جماعت کیانند در جواب گفته شود که اینجماعت دوستی کنندگانند
با هم در راه خدا و هم در کافی از نور دیده کونین حضرت علی بن الحسین علیهما السلم مرویست روایتی که حاصل آن
اینست که چون خدای عز و جل جمع کند خلق اولین و آخرین را یعنی در روز جزا منادی بر خواسته ندا کند چنانکه
بمردمان بشنواند و گوید کجایند آن کسانی که در راه خدا با هم دوستی میکرده‌اند پس گروهی از مردمان برخیزند
پس گفته شود با ایشان که بروید بسوی بهشت بیحساب پس فرشتگان با ایشان برخورند و گویند کجا میروید
گویند به بهشت میرویم بیحساب ملائکه گویند شما کدام طایفه اید از مردمان گویند ما دوستی کنندگانیم با یکدیگر در راه
خدا گویند چه چیز بود عملهای شما گویند دوست میداشتیم در راه خدا یعنی کسانی را که دوست میبایست داشت

و دشمن میداشتیم در راه خدا یعنی کسانی را که دشمن میبایست داشت پس فرشتگان گویند نعم اجر العاملین حاصل آنکه
دخول بهشت بیحساب نیکو اجریست برای عمل کنندگان و نیز در کتاب مذکور از جناب اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله ماثورست که ان انسک الناس نسکا انصحهم جیبا و اسلمهم قلبا لجمیع المسلمین حاصل معنی آنکه عابدترین مردمان
کسیست که جیبش از عیوب نفاق و کین صاف و دلش از غرض بغض و حسد سالم باشد با همه مسلمانان و نیز در کافی
از حفص بن البختری روایت کرده که گفت بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم مردی داخل شد
آنحضرت بمن گفت که دوست میداری او را گفتم آری فرمودند که و لم لا تحبه و هو اخوک و شریکک فی دینک
و عونک علی عدوک و رزقه علی غیرک یعنی چرا دوست نداری او را و حال آنکه او برادرست و شریکست
در دین تو و مددکارست بر دفع دشمن تو و روزی او بر تو نیست بر دیگریست و هم از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که المسلم اخو المسلم هو عینه و مرآته و دلیله لا یخونه و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه
و لا یغتابه حاصل معنی بر سبیل اجمال آنکه مسلمان برادر مسلمانست و بمنزله چشم اوست که باو خیر و شر و نیک
و بد را میتواند دید و بمنزله آینه اوست که باو بر عیب و هنر خود مطلع میتواند گردید و راهنمای اوست
بطرق خیرات و حسنات می باید که با او خیانت نکند و مکر و حیله نبازد و در حق او ظلم و ستم ننماید و با او
دروغ نگوید و غیبت او نکند و نیز از صاحب مناقب منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام حکایتی نقل
کرده که خلاصه مضمون آن اینست که چند کس از مسلمانان بسفری رفتند و راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان غلبه
کرد چنانکه دل بر مرگ نهاده کفنها پوشیدند و در زیر درختان وادی که بودند در این حالت شیخی جامهای سفید
پوشیده نزد ایشان آمد و گفت برخیزید که بر شما باکی نیست این آبست پس برخواستند و آب آشامیدند
و سیراب گشتند پس گفتند تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من از آن جماعت جنم که بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌اند بدرستی که من شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله که میگفت مؤمن برادر مؤمنست
چشم اوست و راهنمای اوست بنابرین گنجایش نداشت که گذارم شما در حوالی سرمنزل هلاک گردید و هم از معلی
بن خنیس روایت نموده که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که حق مسلمان بر مسلمان چیست آن جناب فرمودند
که له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا و هو علیه واجب ان ضیع منها حقا خرج من ولایة الله و طاعته و لم
یکن لله فیه من نصیب حاصل معنی آنکه مسلمان را بر مسلمان هفت حق است که رعایت آنها واجبست اگر کسی از آنها را
ضایع کند در رعایت تقصیر نماید از ولایت و فرمان برداری خدا تعالی بیرون رود و خدا تعالی را در او نصیبی نیست
یعنی همه او از شیطان خواهد بود گفتم فدای تو گردم چیست آن هفت حق که رعایت آنها واجبست فرمودند که

ان عملك بخيق افاف ان تضيع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل حاصل آنكه اى معلى من بر تو مشفقم ميترسم كه بيان آن حقوق
كنم و تو رعايت نكنى و بدانى و بآن عمل نمائى گفتم لا قوة الا بالله مراد اينكه بيارى خدا تعالى و توفيق او عمل خواهم آورد
آنحضرت فرمود كه اليسر حق منهاان تحب له ما تحب لنفسك الى آخر الحديث چون عبارت حديث فى الجمله طولى
داشت ازان بذكر حاصل معنى الفاظ بنا بر دو آن اينست كه سهلترين حق ازجمله آن حقوق كه رعايت آنها واجبست
اينست كه دوست دارى براى مسلمان آنچه براى خود دوست ميدارى و مكروه دارى براى او آنچه براى خود
مكروه ميدارى و حق دوم اينست كه از چيزى كه باعث آزردگى او شود اجتناب كنى و رضاى وى جوئى و
اطاعت فرمان وى نمائى و حق سوم اينكه بنفس خود و بمال خود و بزبان و دست و پاى خود اعانت و يارى
او كنى و حق چهارم اينكه بمنزله چشم او باشى كه تو خير او از شر و راه او از چاه تواند شناخت و دليل او باشى كه راه نجات
و طريق خير و صلاح و منهج فوز و فلاح را تواند يافت و آينه او باشى كه اگر عيبى و نقصى در رو يابى از روى صداقت
و يارى بنماز طريق ستر طريقى و خاطر آزارى و يرا بران مطلع سازى و حق پنجم اينكه سير نگردى و حال آنكه
او گرسنه باشد و سيراب نشوى و حال آنكه او تشنه باشد و جامه نپوشى و حال آنكه او برهنه باشد يعنى در خوردنى
و پوشش برادر مسلمان خود را هرگاه محتاج بآن باشد با خود شريك دانى نه اينكه از گرسنگى و برهنگى وى چشم
پوشيده همت بر سير كردن شكم و پوشيدن بدن خويش مقصور گردانى و حق ششم آنكه اگر ترا خادمى باشد و برادر
دينى تو خدمتكار نداشته باشد خادم خود را فرستى كه جامهاى وى شويد و طعامش را سرانجام نمايد و فراشش را
گسترد و حق هفتم آنكه سوگند او را راست دانى و دعوتش را اجابت نمائى و بيمارش را عيادت كنى و بر جنازه اش
حاضر گردى و هرگاه دانى كه ويرا حاجتى هست به برآوردن آن حاجت مبادرت نمائى و نگذارى كه بطلب آن حاجت
از تو ملجأ و الحاح گردد بلكه پيش از طلب بگزارش آن مسارعت نمائى پس چون اين كارها كردى و حقوق مذكوره را
رعايت نمودى وصل كردى دوستى خود را بدوستى او و دوستى او را بدوستى خود يعنى صداقت و دوستى ميان تو و او
باين چند چيز منوط و برادرى دينى بر رعايت حقوق مذكوره موقوف و مشروطست پس اگر آن بعمل آيد
سخن دوستى راست و دعوى برادرى بجايست و الا محض دعوى و لاف و سرا سر كذب و خلاف خواهد بود
و نيز ازجمله موجبات فضيلت دوستى و خلت و از مؤكدات قواعد آشنائى و الفت احاديث و اخبار است
كه در باب زيارت برادران مؤمن وارد گشته و ازانجمله در كافى از سرور عالم و اشرف ذريت آدم صلى الله عليه
و آله مرويست كه من زار اخاه فى بيته قال الله عز و جل له انت ضيفى و زائرى على قراك و قد اوجبت لك الجنة
بحبك اياه يعنى كسى كه زيارت كند برادر دينى خود را در خانه وى خداى عز و جل گويد كه تو مهمان من و زيارت

كننده منى حق جانست كه بزيارت من آمده باشى بهشت بعطا دارى تو بر وجهى بيكو و تحقيق كه واجب كرده ام
براى تو بهشت را بسبب دوستى تو برادر مؤمن را و در كتاب مذكور از حضرت ابى جعفر عليه السلم ماثور است حديثى
كه ملخص مضمون آن اينست كه مؤمن هرآينه بيرون مى آيد از منزل خود كه برادر خود را زيارت كند پس خداى عز و جل
فرشته را موكل ميگرداند و آن فرشته بالى از بالهاى خود را بر زمين يعنى در زير قدم او مى افكند و بالى ديگر
سايه بان او ميكند پس چون بمنزل آن برادر مؤمن داخل شد خداى تبارك و تعالى او را ندا ميفرمايد كه
اى بنده تعظيم كننده حق من و پيروى نماينده آثار پيغمبر من لازم است بر من كه تعظيم تو كنم بخواه از من تا عطا
نمايم بخوان مرا تا اجابت تو فرمايم ساكت شو تا بى طلب حاجت ترا برآورم پس چون مراجعت نمود
آن فرشته مشايعت او كرده همچنان بال خود را سايه بان او ميسازد تا بمنزل خود داخل گردد بعد ازان
خداى تبارك و تعالى او را ندا ميفرمايد كه اى بنده تعظيم كننده حق من اكرام تو بر من لازم است بتحقيق كه واجب
گردانيدم براى تو بهشت خود را و ترا اذن شفاعت دادم در بندگان خود و در همان كتاب از حضرت
رسالتمآب صلى الله عليه و آله منقولست حديثى كه حاصل آن اينست كه حديث كرد براى من جبرئيل كه خداى عز
و جل فرو فرستاد فرشته بزمين پس آن فرشته برفت تا بدر خانه رسيد كه مردى ايستاده بار طلبيد
كه داخل شود فرشته گفت بصاحب اين خانه چه كار دارى آن مرد گفت برادر مسلمان هست در راه
خداى تبارك و تعالى بزيارت او آمده ام فرشته گفت براى همين آمده و مقصدى ديگر ندارى گفت
۱۱۲ براى همين آمده ام فرشته گفت پس بدرستى كه من فرستاده خداوندم بسوى تو و خدا تعالى ترا سلام ميرساند
و ميگويد كه بهشت از براى تو واجب شد و فرشته گفت كه بدرستى كه خداى عز و جل ميگويد كه هر مسلمانى كه
زيارت مسلمانى كند نه اينست كه او را زيارت كرده مرا زيارت كرده است و ثواب او بر من بهشت است
و نيز شيخ كلينى رحمه الله حديثى از حضرت ابى جعفر يا ابى عبد الله عليهما السلام در كافى ذكر كرده است كه حاصل معنى
آن اينست كه هر مؤمنى كه از منزل خود برآيد كه زيارت برادر مؤمن خود نمايد و عارف بحق او باشد بنويسد
خدا تعالى براى او بهر گامى حسنه و محو كرده شود ازو سيئه و بلند كرده شود براى او درجه پس چون در خانه
ويرا كوبد گشوده شود براى او درهاى آسمان و چون بهم ملاقات نمايند و مصافحه كنند و دست
بگردن يكديگر افكنند الله تعالى متوجه ايشان گردد بعد ازان بسبب ايشان بر ملائكه مباهات فرموده
گويد نظر كنيد بسوى اين دو بنده من كه زيارت هم كردند و با يكديگر دوستى نمودند در راه من لازم است
بر من كه عذاب نكنم ايشان را باتش بعد ازين چون باز گردد فرشتگان بعدد انفاس او و بعدد گامها

او و تجدید کلام او و شناعت وی کرده و او را از بلای دنیا و شدت آخرت محافظت نمایند تا شخص آن غضب از زایل
آید پس اگر در اثنای آن سال بمیرد از حساب روز قیامت معاف باشد و اگر آن مومن زیارت کرده شده
نیز عارف بوده باشد از حق آن زیارت کننده بانچه او عارفست از حق وی او را نیز مانند اجر آن زیارت
کننده باشد و دیگر از جمله اخبار و آثاری که زمره مؤمنین سعادت قرین را به دوستی و الفت یکدیگر ترغیب
و بیگانه خویان از هم رمیده را بر خوان نعمت این صفت حمیده صلا داده بادراک این نعمت عظمی تکلیف میفرماید
اخبار و احادیثی است که در باب مصافحه و معانقه ورود یافته و از آن جمله در کافی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که ان المؤمنین اذا التقیا و تصافحا ادخل الله یده بین ایدیهما فصافح اشدهما حبا لصاحبه
حاصل معنی آنکه چون دو مومن بهم ملاقات کنند و مصافحه نمایند خدا تعالی دست خود را میان دستهای
ایشان داخل کرده با آنکه محبت با آن دیگر بیشتر دارد مصافحه فرماید همانا مراد این است که مصافحه برادران دینی
با محبت خویش از غایت فضل و ثواب بمنزله مصافحه با جناب رب الارباب است و نیز در کافی از ابی عبیده
حذاء روایت شده که خلاصه مضمون آن اینست که من با حضرت ابی جعفر علیه السلام در سفری بودم هم کجاوه یا
ردیف بودم و اول من سوار میشدم بعد از آن آنحضرت و چون درست می‌نشستیم آنحضرت سلام
میکرد و پرسش میفرمود مثل پرسش کسی که یار خود را از دیرگاه باز ندیده باشد و مصافحه مینمود و در فرود
آمدن او پیش از من فرود می آمد و چون من و او بر زمین درست قرار میگرفتیم باز سلام میکرد و پرسش
مینمود چون پرسش کسی که یار خود را ندیده باشد گفتم یا ابن رسول الله تو کاری میکنی که در پیش ما کسی آن را ببکنی
نمیکند و اگر یکبار کنند آن را بسیار میشمرد آنحضرت فرمودند که آیا ندانسته که در مصافحه چه فایده است بدرستیکه
چون دو مومن باهم ملاقات میکنند پس یکی از ایشان با آن دیگر مصافحه میکند پس پیوسته گناهان ایشان فرو
میریزد چنانکه برگ از درخت فرو میریزد و خدا تعالی نظر میکند بسوی ایشان تا وقتی که از هم جدا گردند و هم
در آن کتاب از ابو عبیده از آن جناب روایت نموده که فرمود ینبغی للمؤمنین اذا توارى احدهما عن صاحبه
بشجرة ثم التقیا ان یتصافحا حاصل معنی آنکه هرگاه درختی در میان دو مومن حایل گردد و بعد از آن باز باهم
ملاقات کنند سزاوار است آنکه با یکدیگر مصافحه نمایند و ایضا در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که تصافحوا فانها تذهب بالسخیمة یعنی مصافحه کنید که مصافحه کینه را از دلها میبرد و نیز در آن کتاب مرویست
که مصافحة المؤمن افضل من مصافحة الملائکة یعنی مصافحه با مؤمن بهتر از مصافحه با فرشتگان است و هم در کافی
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حدیثی نقل کرده که حاصل معنی آن اینست که جناب مقدس نبوی صلی الله علیه واله

بحذیفة بن الیمان ملاقات فرمود و دست مبارک خود را دراز کرد که با وی مصافحه نماید حذیفه دست خود را [illegible]
آنحضرت فرمودند که ای حذیفه من دست خود را بجانب تو دراز کردم و تو دست خود را از من باز پس کشیدی
حذیفه گفت یا رسول الله بلا رست مبارک تو رغبت بود ولیکن جنب بودم و نخواستم که با جنابت دست من بدست
تو مالیده شود آنحضرت فرمودند که آیا نمیدانی آنکه دو مسلمان چون باهم ملاقات کنند بیکدیگر مصافحه
نمایند فرو میریزد گناهان ایشان چنانکه فرو میریزد برگ درخت و نیز در آن کتاب در باب مصافحه از اسحق بن عمار
مرویست روایتی که حاصل معنی آن اینست که گفت بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رفتم آنحضرت ترش رو و چین
برابرو بسوی من نگریست گفتم چه چیز ترا باین تغیر و خاطر مبارک ترا از من منحرف ساخته فرمود آن چیزی که ترا
با برادران تو متغیر ساخته یعنی بسبب تغیر و آزردگی من از تو آنست که تو با برادران دینی خود تغیر سلوک داده
بمن رسیده است ای اسحق که تو بر در خانه خود دربانی نشانده که فقرای شیعه را از تو باز میگرداند یعنی نمیگذارد
که نزد تو آیند گفتم فدای تو گردم من از شهرت ترسیدم فرمود افلا خفت البلیة یعنی از بلا نترسیدی
که بسبب منع فقرا بر تو نازل شود او ما علمت ان المؤمنین اذا التقیا فتصافحا انزل الله عز وجل الرحمة علیهما
فکانت تسعة وتسعین لاشدهما حبا لصاحبه فاذا توافقا غمرتهما الرحمة واذا قعدا یتناجیان قالت الحفظة
بعضها لبعض اعتزلوا بنا فلعل لهما سرا وقد ستر الله علیهما خلاصه معنی بر سبیل اجمال آنکه آیا ندانسته که دو مومن
چون بهم ملاقات کرده با یکدیگر مصافحه نمایند خدای عز وجل رحمت بر ایشان فرو میفرستد و نود و نه
آن رحمت از آن کسیست که محبت با آن دیگری بیشتر دارد پس چون بهم رفیق شوند رحمت هر دو را
فرو میگیرد و چون بنشینند و باهم سخن گویند حفظه یعنی فرشتگانی که حافظان و ضابطان اعمالند با هم گویند
بیایید کناری گیریم که شاید این دو مومن را سری باشد و تحقیق که خدا تعالی پرده بر روی کار ایشان پوشیده ۱۱۳
و نخواهد که کسی بر راز ایشان مطلع گردد اسحق گوید گفتم که نه خدای عز وجل میفرماید که ما یلفظ من قول الا لدیه
رقیب عتید یعنی بیرون نمی افکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی مگر آنکه نزد او پاسبانیست مهیا که ضبط
آن مینماید همانا اسحق می پنداشته که نگهبانان البته میباید که از فرشتگان باشند آنحضرت فرمودند که یا اسحق
ان کانت الحفظة لاتسمع فان عالم السر یسمع ویری یعنی اگر فرشتگان که حافظانند سخن ایشان را نشنوند
که ضبط کننده جناب الهی که بر همه اسرار آگاهی دارد میشنود و افعال هر کدام را میبیند و نزدیک بمضمون این روایت
مضمون روایتی که نیز ثقة در باب علو شیخ محمد بن یعقوب در کافی در باب معانقه هم از اسحق بن عمار نقل نموده
و او در مسکن مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده و حاصل معنی آن اینست که

دو مؤمن چون [stained] نمایند یعنی دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و چون هوا
در آغوش کشند و ازان غرض رضای الهی نخواهند و غرضشان غرض از غرض دنیا نباشد گفته شود با ایشان
یعنی از جانب الهی که مغفور لکما فاستانفا العمل که گناهان شما آمرزیده شد پس عمل از سر گیرید پس چون
اقبال بپرسش یکدیگر نمایند فرشتگان که حفظه اعمال‌اند هم را گویند که دور شوید از ایشان که ایشان را سری است و خدا تعالی
پوشانیده است بر ایشان یعنی نمی‌پسندد که کسی بر سر ایشان مطلع گردد اسحق گوید گفتم فدای تو گردم پس سخن ایشان
نوشته نمیشود بر ایشان و حال آنکه خدای عز و جل فرموده است که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس آن حضرت
نفس بلندی بر آورد چنانکه در وقت دل‌تنگی و غلبه اندوه شعار رفت و بعد ازان گریست چندانکه محاسن
مبارکش از اشک تر شد و فرمود ای اسحق ان الله تبارک و تعالی انما امر الملائکة ان تعتزل عن المؤمنین
اذا التقیا اجلالا لهما وانه وان کانت الملائکة لا تکتب لفظهما ولا تعرف کلامهما فانه یعرفه ویحفظه علیهما
عالم السر واخفی حاصل مضمون آنکه بدرستی که خدای تبارک و تعالی فرا این فرمود که برای تعظیم آن دو مؤمن
فرشتگان را میفرماید که از ایشان کناره کنید چون باهم ملاقات نمایند و اگرچه فرشتگان عبارت
ایشان را نمی‌نویسند و سخن ایشان را نمیدانند حضرت عالم السر والخفیات آن را میداند و ضبط
آن مینماید و نیز از جمله شواهد این مدعا اخبار و آثاری است که در باب ضیافت و ثواب عیادت
و اجابت دعوت و تعزیت اهل مصیبت و امثال آنها چنانکه در کتب معتبره مذکور است ورود یافته
چه ظاهر است که غرض حضرت شارع از ترغیب بر امور مذکوره این باشد که مؤمنان بدین تقریبات
باهم ملاقات نموده بدست مهربانی و غمگساری تخم صداقت و یاری در زمین دلهای یکدیگر کارند و به آب
اجرای سنن مذکوره گلشن آشنایی و دوستی هم را سیراب داشته از تیرگی چون اوراق گل برازگر بیان
برازند الکامل نموده و به استسلام مؤمنان سعادت فرجام جسم امر رتبت بهم و رعایت حقوق اخوت
دینی و ایمانی برزنند همت مقیدان آیین مسلمانی لازم پوینده‌گان طریق دینداری و جوینده‌گان کعبه
رستگاری چنان باید که خود را ازین مذکور بری الذمه گردانیده و از مضموضات سینها خط پاکی از هم بستانند و در مقام
اخوان مؤمنین را متضمن خوشنودی حضرت رب العالمین دانسته از زینه پایه مراتب آشنایی آن و این خود را
بقصر جهان‌نمای مقام تقرب برسانند و اگر یکی از ایشان را در سلوک طریق آشنایی لغزشی واقع شود بخورده گیری
او را بدان مؤاخذه ننمایند و اگر احدی را باقتضای تقلبات اوضاع جهان بوقلمون در مراتب اعتبارات
دنیا تنزلی روی دهد چنانکه سنت ابنای زمانست وی را از نظر اعتبار نیندازند و کمر بسته در مقام اعزاز و اکرام و در صدد توقیر

و تعظیم هم باشند و از طریقه حسن اخلاق عبیر مهربانی و شفقت در گریبان احوال یکدیگر باشند بدست ستم طریق پرده حرمت
هم ندرند و از دیده مشوم چشمی نظر حقارت در هم نگرند از خشکی هوای بی‌سلیمی برگ و بار نخل ایمان خود را افسرده و درو
امانت عزیز گرد کان غدر آتش خشم الهی را برخویشتن نیفروزند از غرور کثرت مال فقیر درویشان ضعیف الحال را
کم نخواهند و از بی‌پروایی در توقیر مساکین مؤمنین خود را مستوجب سخط جبار سموات و ارضین نگردانند در کافی
از زراره سر و چمن ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عن ابیه منقول است که حاصل مضمون آن است
که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر در منزل یکی از ایشان مجتمع گشته مناظره در میان داشتند که
نفر چهارم آمده در کوفت غلام بیرون آمد گفت مولای تو کجاست غلام گفت در خانه نیست آن مرد بازگشت
و غلام داخل گشته نزد مولای خود رفت مولای او پرسید که که بود در کوفت گفت فلان بود من گفتم که در خانه
نیست وی ساکت شد و پروا نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچیک از ایشان از بازگشتن آن مؤمن اندوه
نکشتند و متوجه گفتگوئی که داشتند گردیدند چون فردا شد دیگر باره آن مرد اول صبح آمد و ایشان را دریافت
در حالتی که بیرون آمده بودند و اراده داشتند که بمزرعه گلستان که متعلق ببعضی از ایشان بود روند پس سلام
کرد و گفت من نیز با شما رفیقم گفتند آری و از وی معذرت نخواستند و آن مرد محتاج ضعیف الحال بود یعنی
بجهة درویشی وی ایشان وی را حقیر شمردند و بایستی عذرخواهی غبار رنجش آن گرد را از چهره احوال وی نشستند
در راه ابری بر ایشان سایه انداخت گمان کردند که باران است شتافتند پس چون ابر بر سر ایشان رسیده ایستاد
ناگاه منادی از جوف آن ابر ندا میکرد که ای آتش بگیر ایشان را و من جبرئیلم فرستاده خدا پس آتشی از جوف 114
آن ابر جسته آن سه نفر را در ربود و آن مرد دیگر ترسان ماند از آنچه بر آن قوم نازل شد تعجب مینمود و نمیدانست
که سبب نزول آن بلا چیست پس بشهر عود کرده بحضرت یوشع بن نون علی نبینا و علیه السلام ملاقات نمود و
ازان خبر و آنچه دیده و شنیده بود اخبار فرمود حضرت یوشع گفت آیا ندانستی که خدای تعالی بر ایشان غضب کرد
بعد از آنکه از ایشان خوشنود بود و آن بسبب فعلی بود که با تو کردند آن مرد گفت با من چه کردند حضرت یوشع آنچه
گذشته بود برای او حدیث فرمود آن مرد گفت که من ایشان را بحل کردم و از ایشان عفو نمایم گفت اگر این کل
کردن پیش از نزول عذاب بود هر آینه فایده بحال ایشان میرسانید یعنی از ورطه بلا ایشان را میرهانید اما حالا که بلا نازل
گشته فایده ندارد و شاید که بعد ازین یعنی در آن عالم فایده بایشان رساند عاقلان تامل نمایند و در گوش هوش
کتاب اندیشه از مطالعه مضمون این حکایت سراپا هدایت استعلام و استنشاق روایح نصایح این خبر موعظت
از استشمام چنین نمایند که شان مؤمنان در درگاه جناب احدیت تا چه حد عظیم و بلند و خاطرشان در آن حضرت

تا چه غایت عزیز و ارجمند است که بیک بروال و سهل انگاری که در مراعات خاطر احدی از ایشان واقع شده آتش
قهار غیرتش برافروخته و شعله غضب خرمن حسنات جماعتی را در هم سوخته است تا حال آنکسانی که برای دو روزه ملک
و مال این عالم خیال سالها دشمنی و کینه اهل دین را ذخیره خاطر میسازند و تیغ زبان تندی و ناخوشی از نیام
تغافل و خاموشی کشیده بر ترک و تارک عرض و ناموس یکدیگر میتوازند چگونه باشد حضرت خالق یگانه و الفت
بخش طبایع متضاده و چاره کار ناخواسته کافه اهل ایمان را با هم دوست و مهربان نسازند و آئینه ضمیر جلا بخش مومنان سعادت
مصیر را بصیقل توفیق از زنگ کدورت یکدیگر پردازد **فصل دوم** در مذمت صفت حسد و آن عبارت از رشک ص
بردن بر کسی است بسبب نعمتی که خدا تعالی بوی عطا کرده باشد بنظریکه طلب زوال آن نعمت از خدا نماید و اگر
زوال آن نعمت را ازو نخواهد و مثل آن نعمت برای خود آرزو نماید آن را حسد نمیگویند بلکه غبطه مینامند و آن از صفات
ایمان و احدی مستوجب مذمت برای آن نیست بر خلاف حسد که از آفات دین و از صفات منافقین است
و خبر حضرت صادق علیه السلام در کافی بر اثبات این مدعا دلیلیست و آن که ان المومن یغبط و لا یحسد و المنافق
یحسد و لا یغبط یعنی مومن غبطه میکند و حسد نمیکند و منافق حسد میکند و غبطه نمیکند حاصل آنکه آرزوی بعض
نعمت کسان بی آنکه زوال آن از ایشان منظور باشد در مومنان یافت میگردد و با ایمان ایشان منافات
ندارد و اما طلب انتقال نعمتی از دیگری بوی آن را حسد میگویند چنانکه مذکور شد از خواص منافقانست و جوهر
احوال مومنان سعادتمند از ذیل این صفت ناپسند پاک و مبرا و نقد که هر این فرقه نیکو سیر از غش این خصلت
شقاوت اثر خالص و صاف است و هم در آن کتاب از آنجناب علیه السلام مرویست که ان الحسد یاکل آتش ص
الایمان کما تاکل النار الحطب یعنی بدرستی که حسد میخورد و معدوم و ناچیز میسازد ایمان را چنانکه میخورد هیزم را
و در احادیث ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بمضمون مذکور است که بر هر دری از درهای آسمانها فرشته
دربانی وکالت که اعمال بندگان را بر ایشان میگذرانند و فرشته که دربان آسمان پنجمست عملی را که آورند که ازو
در گذرانند و آن عملی مشتمل باشد بر جهاد و صدقه ما بین الصلوتین و آن را نوری باشد چون نور آفتاب ولی
آن عمل السبب آنکه صاحبش متصف بحسد بوده رد نماید و گوید بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بر دوش وی
بار کنید پس بر دوش صاحبش بار کنند و عملش او را لعن نماید و در شرح اصل این حدیث در مجلس سابق بعضی از آن گذشت
و در امالی صدوق رحمه الله از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مذکور است که اصول کفر سه صفت حرص و استکبار و حسد
واقع در کلمات حضرت امیر المومنین علیه السلامست که الایمان ابرئ من الحسد یعنی ایمان از حسد بیزار و صاحب
ایمان از آن صفت بر کنار است پس بحکم اخبار مذکوره حسد دشمن ایمان و رخنه گر دین است و هر چه با ایمان

دشمنی و آن در دین از دو وجه است اول آنکه از معظم ارکان ایمان راضی بودن بقسمت ارزاق و تن در دادن
بقضا و قدر حضرت حکیم علی الاطلاق است که سهو و خطا را در حریم منع و عطای او راه نیست و ساحت علم عالم
گیرش را مجال غلط و اشتباه نی است کاتب ایجاد وی در تحریر ارقام مصالح عباد هرگز لغزیده و قدم قلم تقدیرش
از سطر جاده عدل و داد هیچ باب نلغزیده مانند کافران هیچ مدان راه عدم رضا بر گرده قضا خلاف قاعده
انقیاد و امتثالست و انگشت اعتراض بر حرف سرنوشت علم مخالفت و جدال با پادشاه لم یزل و لا یزال
زنهار گشت آزرده کن خطا باشد که چنین جریمه ازو خدا باشد و بر ظاهر است که حسد بر احوال ارباب
نعمت بردن و در خاطر انتقال آن نعمت از ایشان روز و شب دل خوردن منافی تسلیم و رضاست
که رکنی از ارکان دین و ایمانست چنانکه در کافی از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که قال
الله عز و جل لموسی بن عمران یا ابن عمران لا تحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضلی و لا تمدن عینیک
الی ذلک و لا تتبعه نفسک فان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی و من یک
کذلک فلست منه و لیس منی یعنی مضمون بسبیل اجمال آنکه خدای عز و جل بموسی علی نبینا و علیه السلام
خطاب فرمود که ای پسر عمران زنهار حسد مبر بر مردمان بر آنچه از فضل خود بایشان داده ام و چشم بر آن
سیاه مکن و پیروی آن منما یعنی اگر از حسد تو آثار غباری در باطن بهم رسد از پی آن مرو و بمقتضای
آن عمل مکن بدرستی که حاسد ناراضی است بنعمتهای من و منع کننده است قسمت مرا که در میان بندگان
خود کرده ام و کسی که چنین باشد من ازو نیستم و او از من نیست و از جناب ولایتمآب امیر المومنین علی
ماثور است که الحسود غضبان علی القدر یعنی صاحب حسد بر تقدیر الهی خشمناک و از آن ناراضی است دوم
115
انفعال آنکه حسد در قاموس صحاح عقل و خرد خرابی شیء که چرا مال و زر و ملکی که بعمرو و زید داده شده بمن
داده نشده یا قدر و منزلتی که بکر و خالد را روزی گشته مرا روزی نگشته فضل و کمالی که فلان راست
بایستی که مرا باشد نه او را عزت و اعتباری که بهمان را هست مرا شایسته است نه وی را و امثال این خیالات
هیچ و اندیشهای واهی که مبنی بر عدم رضا بمقتضای الهیت چنانکه گاهی نیز از ظرف باطن او بدهان نجواه
و سخت و لان سست اعتقاد بیرون تراویده بر زبان هرزه نالشان میگذرد و که چشم آسمان کور است یا نیز
عالم بالا هم معلوم شد و مانند این زخرفات که نقل آن نیز زند مکیست که خروج از طریقه ادب باشد و ناشنیده
شعرا و ظرفا بان هرزه درا خود امثال این لاطائلات کفر آمیز را اشعار خود ساخته از گفتن آنها نظم
و نثر مهلا به و اندارند و مضمون که بنجاطر ایشان رسد برای اندک لطافت شعری که در آن گمان کنند هر چند

منتسل بکفر ورده باشند دست رد بر آن نگذارند گاه با آسمان در جنگند که چرا چنان و چنین کرده و زمانی با دور فلک
در عتاب و خطابند که چرا کام ایشان را بر نیاورده بعضی قضا و قدر را طوری نام میبرند و برخی عرش و کرسی را
فروتر پایه مرتبه ممدوح خود میشمرند گروهی موسی و عیسی را مورد اعتراض میسازند و جمعی بلاغت خضر و الیاس
بیهوده دانند و اندیشه نمیکنند که رتبه برگزیدگان خدا و ایشان سفیران حرم کبریا از آن برترست که امثال ما
بی نام و نشان چنین گستاخ نام ایشان بر زبان توانیم آورد و کاتبان قضا و قدر و کارکنان زمین غبرا
و سپهر خضرا در تمشیت امور و نظم و نسق مهمات عالم نه مطلق العنان و خود سرند که برای هوای دل کسی که نزد فی
خواهش با جاهلان بیخبر رود و به ایشان ظلم و خطا بر آنها توانیم کرد بلکه گردش آسیای فلک دوار به آب اجرای
فرمان حکیمی نور افشانه و مهار قطار لیل و نهار در قبضه اقتدار عظیم السلطانی است که دقایق حقایق امور در بیان
بی پایان علمش بیقدرتر از ریگ بهم ریخته و دست قدرتش در کارخانه وجود صاف مصالح را از نخاله مفاسد
بپرویزن حکمت بیخته است و هر گاه سر رشته قبض و بسط احوال عالم و میانه تقسیم هر چیز حکم در دست ارادت و مشیت
سبحانی باشد و خدمتگزاران عالم علوی و سفلی و اوراق علوم و دفتر اشیا رو بنده فرمان بردار باشند نسبت
جور و غلط بر ایشان فی الحقیقه نسبت دادن بخدا و اعتراض بر کارکنان اعتراض بر کارفرمای ایشان خواهد بود تعالی الله
عما یقول الظالمون علوا کبیرا پس رهبانان سلوک و بیداری و گردن نهادگان طوق تسلیم و فرمان برداری
سزاست که در هر حالی از دولت و نکبت و خواری و عزت و بیماری و صحت و مالداری و عسرت بداده خدا
خرسند بوده دیده تنگ چشمی بجمال نعمت کسی نیفکنند و آئینه ضمیر را از زنگ این و آن بصیقل قناعت
پاک نموده هر لحظه گونه خاطر بناخن حسد نخراشند گفته اند که اگر هر چند باز و نعیم دنیا لقمه شود و به دهان کسی
فرو رود نوش جان سزاست که از آن آشفته و در هم نگردد وجه دوم آنکه آدمی بتقاضای این صفت همواره از جاده
استقامت و اعتدال بیرون نهاده در ارتکاب بسی اعمال ناشایست که هر یک قفل باب نجات را چون پره
قفل بوده دین و ایمان را بشبانه از دست نهاده و بشامت این صفت سراپا مذمت دست تنگداری
از آستین خود داری بر آورده حلقه بیدادی شرارت و کینه خواهی ابواب سخط الهی را بر روی خود میگشاید چنانکه قابیل
بن آدم علی نبینا و علیه السلام با برادرش هابیل بوقوع پیوست که بسبب حسدی که با او ورزید جرات بر قتل وی کرد
مستوجب لعنت الهی گردید و تفصیل حکایت ایشان در صحایف السنه و افواه عالمیان نه بر وجهی مضبوط است
که زبان خامه بیان را احتیاج بتذکار و تکرار آن باشد و نیز از جمله شواهد این کلام جفای برادران حضرت
یوسف است علی نبینا و علیه السلام که بسبب حسدی که بر وی بردند آنچه با وی بعمل در آوردند و آزار روحی رسانیده تخت

۱۱۴

زبان مکر و حیله بوسی گشوده و بمکرگی از کنار عطوفت چه مهربانیش ربوده اند گاه از مهر گزیدنش چنانچه بینند و بپایان
غرضش دوانیده از دوش اعتبارش در اندازند خسته و بطپانچه دست تعدی چهره آسایش نیلی ساخته پیراهن
عافیت از برش کنند و بچاه تیره روزیش در افکنند و با چندین ستم که بستم فرود آمدند به کذب نیز گوید را
گرگ خورده اقدام نمودند مجملا این همه قبایح و فضایح نتیجه حسد مشوم و ثمره شجره این صفت مذموم است و نظایر این
دو حکایت در کتب تواریخ و سیر بیش از آن مذکور گشته و وقوع امثال این وقایع در هر عصری از اعصار
از آن گذشته است که سر انگشت قلم را یارای سطور ضبط حساب آن مقدور باشد بلکه هر یک از آحاد ناس
که از جمله سواد شعورش روشن و دیده ادراکش باز باشد از صفحه روزگار خود نیز بسی از این حکایات مطالعه
وارد و فضایح و اطوار ابنای زمانه بسیار از این قضایا مشاهده و سیر توانند نمود الحاصل صفت خبیثه حسد آدمی را
بانواع معاصی وا میدارد و در سیلاب گناهان خانه دین و ایمان روی بویرانی میگذارد و قطع نظر از آنکه
حسد آفت بوستان ایمان و تیشه نخل سرفرازی آن جهان است در دنیا نیز آدمی را در نظر شناسایان
و آن زشت و خوار و در میزان امتیاز عالمیان سبک و بیمقدار میگرداند و سیلاب این صفت امواج
خاشاک وجود حسود را از فراز شرف و کرامت بنشیب مذلت و حقارت میدواند چه جای آنکه از رتبه
خود ترقی نماید و از حضیض دنائت و بیقدری بر ایوان بزرگی و برتری بر آید از جمله کلمات هدایت سمات
قاید طریق نجات و معدن جواهر مکارم صفات امیر المؤمنین علیه السلام است که الحسود لایسود یعنی صاحب حسد
بزرگ و بلند مرتبه نمیشود و خداوند شرف و ارجمندی نمیگردد و نیز صاحب این صفت ذمیمه پیوسته
در چنگ غم اسیر و از خوردن غصه جانکاه همیشه در پیچ زنجیر است از جام مراد خلق زهر ناکامی می نوشد
و از بنای گردن فرازی مردم سر کوبیدنش بوی میخیزد و شد خار حسد گونه تشویشش روز و شب در
گریبان فکر و خیالش و دل پر دردش صبح و شام در فشار تنگی و دلتنگی و ملال دست زمانه از پای
هر که خاری کشد در دل وی خلد و گردش چرخ دوار بر رشته کار هر کس دامن گم نماید شیرازه جمعیت خاطر او
از هم گسسته دل نخوتش از رشته حیات کسان در غیب بسته بال و درون پر خونش از شیرینی عیش این
و آن کاسه از زهر غصه مالامال خرسندیش بهیچ افسون نا خرسندی از زمین دل کنده و خاطر غم فرسایش
در شکوه گردون بلباس کدورت بر گردن افکنده حسود بدبخت بمرض همیشه رنجور است و بی سبب بی سبب
در ماتم و شور در حلقه جمعیت یاران با هم نزدیکی و تهنیت دل خورده و معنی هر روز دست با یکدیگر در غم
مقراضی رشته زندگانی نیز در بیابان اندیشهای دور و دراز چون موج سراب همه روز با فلک بی دم ساز است

و از شعله این خوی زشت شمع صفت هر شب در گداز از سخنان حکمت بنیان حضرت سید انس و جان که در اواخر
کتاب من لا یحضره الفقیه بتفصیل مذکور است اینست که اقل الناس لذة الحسود مراد از این عبارت همانا اینست
که حسود از نعمتهای دنیا کمتر از دیگران بهره مند میگردد چه مذاق طبع بتلخی زهر حسد همیشه متغیر و ادراک لذت
تنعم از این جهت دیر استعداد است و بر طبق این کلام است آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که الحسود
مغموم و نیز فرموده اند که الحسد حبس الروح و نیز از فرائد فواید آن جناب است که الحسد یذیب الجسد و حاصل
معانی این کلمات صدق مبانی اینست که حسد آدمی را بغم و اندوه مبتلا میسازد و تنش را در بوته غصه و ملال
میگدازد و هم از سخنان آنحضرت ماخوذ است روحی فداه که چه عادل و منصف است حسد که ابتدا بصاحب
خود کرده اول وی را از غم و غصه هلاک میگرداند و حکما گفته اند که هیچ ظالمی از حسود شبیه تر بمظلوم نیست
ارسطاطالیس را پرسیدند که چونست که حسود از همه کس غمگین تر است گفت برای آنکه آنقدر غم که از خلایق
میخورند او نیز میخورد و از شادمانی مردمان نیز غمگین میگردد لمؤلفه روزن فانوس را ماند حسود تنگ چشم
هر کرا سوزد چراغ او را کدورت میرسد الحاصل صفت حسد موجب عذاب و نکال اخروی و مایه اندوه
و ملال دنیوی است و آدمی را صفتی از این ناپسندتر و دل بیچاره را مرضی از این کشنده تر نیست مرد خردمند
پیشه را با آب اندیشه دامان وجود از لوث این صفت مذموم شستن و از دار الشفای عنایات
ربانی و توفیقات سبحانی دوای این مرض مهلک جستن نهایت ضرور است و از جمله دواهائی که گرفتاران
این مرض را نافع و این دردمندان را سودمند و درد افزاست یاد مرگ و تأمل در بی اعتباری این سرای سست
بنیاد بی ثبات چه سبب این مرض هیجان اخلاط حرص و آز و امتلای معده هوس است اگر مال و جاه و هرگاه
جان کداز است و رفع این سبب محتاج است باشامیدن شربت ذکر موت و اندیشه تلخی جان کندن
و سستی عهدی روزگار بی اعتبار و گریز پائی دولت و اقبال این عجوزه سراسر مکار معنی که خاطرنشان خود
کردن و چون این معنی چنانکه باید دلنشین و حال کرده و اثر شربت یاد مرگ در درون بعروق دل و دماغ که
شاید دواید اخلاط حرص و طمع منع و مواد سیلها و شهوتهای نفسانی منقطع میگردد و مرض حسد که از اخلاط
مذکوره بهم رسیده بهبودی می یابد بالحق صاحبان این صفت را جای شکست بر حال صاحب سعادتی که دامن
خرد پیچک خار حسد نداده خود را باین مرض مهلک مبتلا نگردانیده باشند یا در استخلاص و استعلاج خود بجان
کوشیده خود را از آن بلیات رهانیده باشند چه آزادی از حسد نشان نیکی آنست و دوری از این صفت
باعث نزدیکی آن درگاهست در ارشاد القلوب روایتی مذکور است که حاصل معنی آن اینست که حضرت
عیسی

علی نبینا و علیه السلام مردی را در زیر عرش دید و آرزوی مقام و مرتبه وی نمود گفت یا رب چرا و بچه عمل این مرد
باین مرتبه رسیده است که در سایه عرش تو ساکن گردیده الله تعالی فرمود که وی نبود که بر مردمان حسد برد
و در مجموعه ورام روایتی ذکر نموده که ملخص مضمون آن اینست که راوی گوید که نزد حضرت رسالت نشسته بودیم آن
جناب فرمودند که در می آید بر شما الان از این راه مردی از اهل بهشت پس مردی از انصار در آمد آب وضو
از محاسنش میچکید و نعلین خود را بدست چپ آویخته بود پس سلام کرد و فردای آن روز نیز آنسرور آن سخن
فرمود و همان مرد در آمد و روز سوم نیز بهمین دستور چون آنحضرت از مجلس برخاست شد عبد الله بن عمرو بن عاص
از دنبال آن مرد انصاری رفته گفت که میان من و پدرم گفتگوئی درشت واقع شده و من قسم خورده ام
که سه شب نزد وی نروم اگر صلاح بینی تا انقضای این سه شب مرا نزد خود جای ده گفت چنین باشد
پس سه شب نزد وی بسر برد و از و بیداری و عبادتی ندید غیر از اینکه چون بر جامه خواب میرفتی ذکر
خدای کردی و همچنان خفته بود تا برای نماز صبح برخاستی و لیکن از وی جز سخن خیر نشنیدی عبد الله گوید
که چون سه شب گذشت وی را گفتم که میان من و پدرم خشمی نبود و لیکن از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق تو چنین
سخنی شنیدم خواستم که بر عمل و عبادت تو مطلع گردم از تو عمل بسیاری ندیدم پس چه چیز ترا باین مرتبه رسانیده
و از اهل بهشت گردانیده است انصاری گفت غیر آنچه دیدی از من عملی نیست پس چون بازگشت
گردانیدم گفت عملی من غیر آنچه دیدی نیست جز آنکه بر هیچ احدی از مسلمانان در خود غشی نمی یابم و بر خیر
و خوبی که خدا تعالی بوی عطا کرده باشد حسدی در نفس خود نمی بینم عبد الله گفت اینست که ترا باین مرتبه
۲۱۷ رسانیده و این خصلتی است که ما را طاقت آن نیست و تحصیل آن از ما نمی آید تتمه برای دقیقه
یاب اولی البصایر و الالباب پوشیده نماند که از بعضی اخبار چنین مستفاد میگردد که گریبان خاطر
هیچکس از چنگ حسد رها و دامن ضمیر احدی از دنس این صفت خبیثه پاک و مبرا نیست از آنجمله حدیثی است
که در مجموعه ورام از حضرت سید انام صلی الله علیه و آله مرویست که ثلث لا ینجو منهن احد الظن و الطیرة و الحسد
و سأحدثکم بالمخرج من ذلک اذا ظننت فلا تحقق و اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ حاصل
معنی آنکه سه صفت که هیچکس از آن خلاصی ندارد یکی گمان بد بردن بمردمان دوم شگون بد زدن سوم
رشک و حسد بگویم و بیان کنم از برای شما طریق نجات و بیرون شدن از این صفات را چون ظن
بکسی بردی آنرا غلط و خلاف واقع شمار و چون چیزی را شگون بد گرفتی ملتفت مشو و از آن پروا
مدار و چون رشک بکسی بری باقتضای آن بغی و ستم بروی مکن و در ازاله آن سعی قدم از طریق حق

برون نگذارد پس عبارت لا نجوم من احد دلالت میکند بر آنکه هیچکس از مومن و غیر مومن از حسد خالی نیست
و این در ظاهر منافی و مخالف با حدیث ان المؤمن یغبط و لا یحسد که در کافی در صدد این بحث مذکور شده وجه
جمع و دفع منافات همانا این است که حسد را دو مرتبه است یکی آنکه محض وسوسه حسد و هیجان خاطر باشد
و توطین نفس و قرار در خاطر بآن منضم نشود و اثری در خارج از فعل و قول که دفع و ازاله نعمت محسود است
باشد بر آن مترتب نگردد و این مرتبه حسد در مومنان نیز جایز باشد و ضرری با ایمان ایشان نرساند چه مقتضی
طبیعت ایشان و بیرون از اختیار ایشان است و مانند تصور کفر است مثلا که تا تصدیق و اذعان بآن منضم نشود
فاعل آن مستحق لوم و عذاب نگردد دوم آنکه دل بنهاد وسوسه مذکوره گشته در باطن عطای آن نعمت را
بمحسود بیجا شمرد و در ظاهر دست و زبان را بازاله آن نعمت از وی گماشته بمقتضای طبع شوم را از فعل
و قول در آن باب بعمل آورد و این مرتبه حسد مخصوص اهل نفاق و طغیان و آتش خرمن دین و ایمانست
حضرت حکیم ذو المنن در وقت سر و طمن خانه دین اهل ایمان را از سیلاب این صفت آتش نگاه
دارد و کافه خستگان امراض قلبیه را بعنایت بی غایت خود تکفل و غمخواری کناد بمحمد و آله الامجاد فصل سیوم

در مذمت صفت طمع که آن تیز شرار آتش راحت سوز حرص آمال و روغن شعله غیرت گداز زبان

سؤال و بیان طمع شعار و بادستان گنجینه غبار که بال همتشان از طیران اوج غیرت بر شکسته نگاه
طمع محکم بسته و گدای طمع شان ها کاسه دریوزه چشم توقع پیوسته بر سر راه التفات میرود و در نشسته است همانا
نمیدانند که دیده امید بشاه همگدا از درگاه عطای کریمی کامجو و جیب و دامان آرزو از بخشش دست
احسان منعمی مملو بستوانند شد که ابواب حاجت گذارش کام دیگاه بر روی طالبان گشاده و پیک التفات خود
و بزرگ راهیه و فرق مطالب او جهانیان بجرم قرب خود بار داده است هر که آید گو بیا و هر چه خواهد گو بخواه
نازو کبر و حاجب و دربان در این درگاه نیست جذبه التفاتش دست از گریبان احتیاج نیکان بر ندارد
تا مرسوم بندگیشان در دامن زندگی نگذارد و سفره بان جودش از مهمانخانه وجود هیچ آفریده را از خوان [illegible]
تا خوان روزی مقرریش در پیش ننهد کاسه بحر بخشش را دیده تفقد بر خشک لبان سواحل حاجت همیشه
باز است و گوهر بار کرمش را دست سیلاب نعم بر دامان صحرای تهی دستی پیوسته دراز هر جان طلب بخشی
که روی نیاز از درگاه بنده نوازی چنین تافته کام دل از در ایمن و آن جسته بیابد و خواری نیاز ای بی سعادتی
که دست سوال از دامن نوال کریم متعالی چنین بر گشته بر عطا وجود منت آلود اشخاص خود کف دریوزه گشاید
بی دو دارو دری که بیه زنگی و توقف طبیبان [illegible] نیفته و نا بید [illegible] که بغربال [illegible]

طمع از خرابهای شهرستان امکان برچیند سر در کم تفقد شکلی که کنارش نا یافتن همه مردم حواله شود و در زمین روزی
و دانه هوسی که بهر گرد دشت بدام صحرای وسعت احوال خلق گذاشته کرده با اهل امیدی که بر راه وفای تو
کسان نشسته همانقدر خیال که جلب جوی سراب طعام گزینند خراب خانه تماشی که بر خاکستر دل سوزی ایشان
خواهش بنا نهند واقف ده دیوار امل که پشتبان هری خلق روزگارش تکیه جهند از خلق مرحبی ایشان
کرامت با خاک سیر کر هیچ آشنا نگویی که به الیس الله بکاف عبده را نشنیده یا باور نکرده و بر وعده
و من یتوکل علی الله فهو حسبه اعتماد ننموده روی طلب بر درگاه صاحبان جاه و منصب آورده تکیه بر [illegible]
خلق میش از خدا داری و ناصحبت اشتشان مردم را از حبل المتین عنایت الهی گسسته میشماری هیهات
هیهات شاها [illegible] ان خشم در بار عظمت خداوند عالم از آن بیوجود ترند که تکفل روزی موری توانند
نمود و دیوار پشت گرمی خواتین سکندر نشان در هرز و بوم عالم امکان از آن شکسته تر است که سر یاجوج غمهای
روزگار توانند بود جام تمنا نشان بر لب آرزو رسیده در نجیده است و حلوای چرب زبانیشان زهر چند گونه
بلا آمیخته لیولقه زهر است عطای خلق هر چند روا باشد حاجت زکه میخواهی جاهل که خدا باشد گویند یکی از عقلا
بهلول عاقل دیوانه نما را گفت راضی میشوی که وجه معاش ترا متکفل شده هر روز باث و ما یحتاج ترا
از خزانه مقرر داریم تا از فکر آن آسوده هر روز نزد ما آیی بهلول گفت اگر چند عیب در این نبودی راضی میشدم
118
اول آنکه تو نمیدانی که من بچه محتاجم تا آن را برای من مهیا سازی دوم آنکه نمیدانی بچه مقدار محتاجم
چه وقت محتاجم تا در آنوقت بدادن آن پردازی سوم آنکه نمیدانی هم
تا همانقدر را از بخشی و کم آن مرا در ورطه بلا نیندازی و خداوندی که تکفل روزی من است این همه را میداند
و آنچه با و محتاجم در وقتی که میباید و بقدری که می شاید بمن میرساند و نیز ممکن است که وقتی بسبب حرکت
ناخوشی که از من صادر گردد بر من غضب نمایی و آن وظیفه مقرری را قطع فرمایی و لیکن خداوند با لا و بسیار
بعصیان در رزق بر کس نبسته و نیز از مقوله این مقالات آنچه یکی از اهل حال با پادشاه زمان خود گفته
در وقتی که پادشاه بوی میگفت که چرا پیش ما نمی آیی و از صحبت ما کناره میجویی زاهد گفت چرا نزد تو
آیم که آمدن بنزد تو مستلزم کمی از دو مفسده است اگر کرمی و التفات بنمایی در مسند قرب جایم دهی
از آن بعضی اوقات فهم و خانه دینم خراب میگردد و اگر نامهربانی میکنی و نظر شفقت بسویم نمی افکنی از آن
آزرده و دلفگار و از زندگی خود بیزار میگردم و نیز از من امری صادر نمیگردد که بدان سبب از تو ترسم و جهت
تدارک آن نزد تو آیم و از تو چیزی منظور نیست که بطمع آن میل صحبت تو نمایم پادشاه گفت چرا حاجت خود نمی
بری رفع نمایی زاهد گفت قد رفعتها الی من هو اقدر منک علیها فما اعطانی منها قبلت و ما [illegible]

تنها رضیت یعنی حوایج خود را بکسی نفکرده ام و مطالب خود را بدرگاه پادشاهی عرض نموده ام که بر انجاح آن او
تواناتر است پس از جمله آن حاجتها آنچه روا نموده و عطا فرموده است قبول کرده ام و آنچه باقتضای مصلحت بآن
وفا نداده راضی گشته و گردن نهاده ام پادشاه ازین سخنان متاثر و گریان شد و بعد از مفارقت
بجهت وی ارسال داشت آن مال را باز پس فرستاده پیغام داد که والله لا ارضاه لک فکیف ارضاه لنفسی
یعنی بخدا سوگند که این مال را برای تو راضی نیستم که داشته باشی پس برای خود چگونه راضی باشم رباعی
خست طبع و دنائت همت که بوظیفه روزی پادشاه پادشاهان خرسند نبوده بعطای منعمان گمراه
دل بست کرم باشی و جاروب صفت صبح و شام روبر آستان این و آن سوده خاک ذلت بر فرق
همت باشی الحق پای خیال که بدر خانه صاحب مال بقصد طلب آمد شد نماید بمقراض [illegible]
و گردن هر تمنا که بعطای اهل دنیا برای طمع کشیده گردد بتیغ حاجت حرمان زدن سری که بر آستان
ارباب دولت سجده تملق کند بسنگ سرزنش کوفتن را در خور است و چشمی که بمال صاحبان ثروت
سیاه باشد از انتظار حصول مراد سفید گردیدنش بهتر چهره که بجای عرق شرم آبروی پیش کسان
ریزد ندیدن را سزاست و دستی که بجای دامن کرم الهی دامن جهان خلق گیرد در کمند غیرت بریدنش
روا گویند یکی از عباد را که پیوسته در گوشه بی نیازی بسر برده و روی احتیاجش هرگز بسیل منت اهل
روزگار نخورده بود وقتی شکستگی و اضطراری روی نمود و دست بسوال رو زن و کشاد پیش اهل کرم دست
امید و ضعیفه در پرده عفاف داشت گفت برو گدائی کن تا بفروختن آب رو شاید جان خود را از تنگی
توانیم خرید عابد گفت مرا شرم می آید که دست طلب پیش کسی دراز کنم زن گفت روی خود بپوش تا ترا
نشناسند القصه عابد برگشته روزگار بگدائی با چادر زن در راه و در محل استغنای طمع بنشاندن گفتار
از پای در افتاد و روی خود بست و بر سر راهی نشست اتفاقا در آن روزها طراری درهمی چند از کسی ربوده
بود و شحنه بجد جست و جوی او مینمود ناگاه عابد بخسته را چنان روبسته دیدند و بآن طرز مشغولش متهم ساخته
یکدستش بریدند عابد دست بریده را بدست دیگر برگرفته بخانه رفت زن گفت این چیست گفت سیاست
که بسوی غیر خدا دراز شده لمؤلفه برای یک لب نان در بدر چه میگردی تو راه در که حق را اگر خندانی بنده
حق شناس هرچند بجهت پریشانی و افلاس مبتلا باشد سزاوار است که گستردن دست را از تحمل انجمن
دشوارتر دانسته پای طرقش برای یک دندان بر راه خانه دو نان نرود و تا مقدور باشد یک دیدن و جوع حبس
نان خشک تحصیل نموده کوه محن بر شانه اش چون منت سعیت زدگان از پرده چشم حق بینی بر دامن طمع

دل تنگیش از هجوم درست شکل چون غنچه پیکان نشانه تیغ گشتن نمانده و مرغ نگاهش از سیر چمن نعمت استغنا وا نه
ریزش اهل زمانه طمع بی دانه شوانده داغ دل را از تاب آتش احتیاج الا صفت پیش هر خسی بر کف
دست اظهار ننهد و در تند باد حوادث روزگار از غایت تنگ ظرفی چون گل آفتاب دیده و عرضه
پریشانی بهر طرف روان نکند و روزن قصر دل را از فرو بستن اهل دنیا بسته مبلغ جانفزای کرم عمیم خدا
کریم کشاده و خط بندگی ارباب دولت را دست همت در دیده و خیل روزی خود را از خزانه کرم
که فرج عالمیان از آن است طلب نماید گویند درویشی بینوا بدر خانه یکی از اهل دنیا برای حاجتی رفت اتفاقا
خواجه در معبد خود بود و بگذارش وظایف بندگی قیام مینمود درویش گوشه گرفت تا خواجه چون از نماز
وارد و پرداخته از معبد بر آید مطلب خود را بوی عرض نماید در آن حالت آواز خواجه را از درون آن
خلوت شنید که بسوز و زاری میگفت که خداوندا فلان حاجتم بر آر و در فلان و در طعام درمانده و گرفتار
بفلان مطلبم برسان و از فلان آرزو ناامیدم مگردان که تو ولی دلنواز بندگان و کارساز درماندگان
و ازین قبیل سخنان دردناک میگفت و مینالید و روی تضرع بر خاک میمالید درویش از آن متنبه گشته
با خود گفت ای نادان حاجت خود پیش کسی آورده که او نیز حاجت خود از دیگری طلب مینماید و حصول
مراد خویش از نامرادی امید میداری که وی نیز کف دریوزه نزد دیگری میگشاید چرا عرض حال خود پیش
کسی نبری که خواجه نیز محتاج او و از گنج عطای وی کامیاب است بلکه همه محتاجان عالم از گدایان درگاه او و سرمایه
۱۱۹ توانگری اندوخته و جهانیان روزگار را از کرم روز بیضاعتیش چراغ کامگاری بر افروخته اند لمؤلفه
چه دست بروی رود عالم تو افشان که جهان گدای در او دست تو گدای که خواجه پادشاه و گدا بدست
افضال خداوند متعال متعرفند و گبر و مسلمان با زبان حال بگدائی درگاه جلالش معترف هر دو عت صحرای کرمش
ابر عطای او در ریزش است با ذره و هرکسا بر بی بسوی محیط کرمش کردنی دراز جویبار احوال تشنگان فیضان عطا
هم از چشمه فضل و انعام او است و شنیدست گریبان را در فشانی احسان تنبانه توفیق و الهام او نجم
خورشید جودش در کارخانه وجود هر روز در رشته روزی خلق تافتن است و خواص نزل جنتش از محیط امکان
هر شب در گوهر احتیاج بندگان یافتن پس دیده امید داری از کرم و عطای چنین پروردگاری بستن و گوهر
مراد خویش از رشته ریگ روان بزرگی ابنای زمان جستن نهایت کوری و نهایت بی شعوری است
آورده اند که وقتی درویشی تنگدست بدر خانه منعمی تنگ چشم رفته گفت شنیده ام که مالی نذر کرده که در راه خدا
بدرویشان دهی اگر مرا نیز از آن نصیبی شود بنوا رسانده بود خواجه گفت آری چنین است اما نذر کرده ام که بکوران دهم

دتو کور نیستی درویش گفت ای خواجه کور حقیقی منم که درگاه خدای کریم را گذاشته بدر خانه چون تو گدائی لئیم
آمده ام این گفت و روان شد و برتافت خواجه از این سخن متأثر گشته از دنبال وی شتافت و هر چند
کوشید که چیزی بوی دهد قبول ننمود و دامن همت بوی نیالود الحاصل صفت خسیس طمع و
سوال از غیر درگاه حضرت ذو الجلال در شرع شریف بغایت مذموم و اخبار و آثار و روایات اثنا
در مذمت این صفت خفت قرار در کتب معتبره بسیار مرقوم است از آنجمله در عدة الداعی مذکور است که چون
دیده کونین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روز عرفه جمعی را دید که از مردمان سوال میکردند فرمود هولاء
شرار من خلق الله الناس مقبلون علی الله وهم مقبلون علی الناس مضمون یعنی اکثر اینجماعت بدان خلق
خدا اند چه مردمان درین روز رو بخدا آورده حوایج خود را از آن درگاه مسئلت مینمایند و این جماعت رو
بمردمان آورده نزد ایشان زبان سوال میگشایند و هم در عده از حاکم مکه خبر داده از حضرت خیر البشر صلی الله
علیه وآله مرویست که فرموده اند شهادة الذی یسال فی کفه ترد حاصل یعنی آنکه گواهی آنکسی که دست
پیش کسان دراز کرده سوال کند مقبول نیست و در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلی الله علیه وآله مرویست
که لو یعلم السائل ما فی المسئلة ما سأل احد احدا ولو یعلم المعطی ما فی العطیة ما رد احد احدا خلاصه مضمون آنکه اگر سائل
دانستی مفاسد و ذمایم سوال را هیچکس از هیچکس سوال نکردی و اگر عطاکننده دانستی فضائل و فواید عطا را
هیچ کس هیچکس را محروم باز نگردانیدی و نیز در مجموعه مذکوره از چهره گشای عرایس احکام حضرت ابی عبد الله علیه السلام
روایتی ذکر کرده که حاصل مضمون آن اینست که قومی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده گفتند یا رسول الله
ضامن شو برای ما بهشت را آن جناب فرمودند بشرط آنکه یاری من کنید بطول سجود آن قوم قبول
شرط مذکور کرده آنحضرت برای ایشان بهشت را ضامن گردید این خبر بقومی از انصار رسیده بشرف
خدمت آن سرور فایز گشتند و استدعا ضمان بهشت برای خود نمودند جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله
فرمودند باین شرط ضامن بهشت برای شما میشوم که از هیچکس هیچ چیز طلب نکنید ایشان قبول آن شرط کردند
وآنحضرت برای ایشان ضامن بهشت گردید و بعد از آن چنین بود که مردی از ایشان را در حالت سواری
تازیانه از دست می افتاد خود فرود آمده بر میداشت جهه اینکه مبادا از کسی سوال کند که آن را برداشته
بوی دهد و نسبت بنعلین بروی ایشان باره عیشه مکروه میداشت که از کسی نسبت نعلین طلبد و در عدة الداعی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که اقسم بالله لهو حق ما فتح رجل علی نفسه باب مسئلة الا
فتح الله علیه باب فقر حاصل یعنی اگر سوگند بخدا که آنچه میگویم حق است هیچکس نگشود در سوالی بر خود مگر آنکه خدا گشاید

بر وی در فقری کشاید و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که من سأل من غیر فقر فکانما
یاکل الجمر یعنی کسی که سوال کند بی آنکه فقیر و محتاج باشد چنان است که اخگر خورده مجملا زبان سوال پیش کسان
گشودن و زر و ریال طلب از غیران خنده مختلف طبع شوم نمودن مطلقا مذموم است خصوصا از کسی که بسبب
افلاس و پریشانی برو زور نیاورده و سلطان فقر و احتیاج بارتکاب آن او را مضطر و بیعلاج نکرده باشد
بلکه بی طلب نیز قبول صدقات و اموال که بقصد رعایت از جهه استحقاق بذل نمایند هرگاه محتاج و مستحق آن نباشد
قبیح و مذموم است و با استحقاق نیز هرگاه دهنده آن از شرار خلایق و ممنون او گشتن شان آزادگی را
نه سزاوار و لایق باشد قبول آن دلیل بی غیرتی و نشان دون همتی است و طغرا اشد بیان کیش غیرت و عنقا
نشان قاف قناعت بر طبق مضمون اللهم لا تجعل لفاسق علی یدا و لا منة دست رغبت از زر سنگ
عطایا و جوایز فساق خلق میکشیده و دوش همت از زیر بار منت جبابره ملوک میدزدیده اند
چنانکه در مجموعه ورام مذکور است که تیشه بوستان دین و ریشه مغیلان بغض و کین عثمان بن عفان لعین
وقتی دویست دینار به دو نفر از موالی خود داده برای اباذر غفاری رحمه الله علیه فرستاد ابوذر
همانا گمان کرده بود که آن از بیت المال و از جمله اموالیست که سایر مسلمین را در آن حصه است فرمود که آیا
عثمان باحدی از مسلمانان داده است مثل آنچه بمن داده گفتند نه فرمود انما انا رجل من المسلمین یصیبنی
ما یصیب المسلمین یعنی غیر این نیست که من هم مردی از جمله مسلمانانم آنچه گنجایش دارد که بمسلمانان داده
شود بمن نیز همان گنجایش دارد گفتند عثمان میگوید که این از مال خاص منست و قسم بآنکسی که خدای الهی
نیست که مال حرامی باین مخلوط نگردیده و بجز از حلال برای تو فرستاده نشده است ابوذر فرمود مرا احتیاجی
درین مال نیست و بتحقیق که من صباح کردم امروز و از غنی ترین مردمانم گفتند عافاک الله ما در خانه تو
از آنچه در امر معاش تمتع از آن توان برد نه کم و نه بسیار چیزی نمی بینیم یعنی پس چگونه خود را از غنی ترین
مردمان میشماری گفت در زیر این پالان کری میبینید دو گرده جوین است که چند روز بر آن گذشته
پس با معاش چنین این دینارها را چه میکنم نه بخدا قسم نمیگیرم با آنکه خدای تعالی داند که من قادر بر چیزی از قلیل
و کثیر نیستم و هر آینه صباح کردم در حالی که غنی و بی نیازم بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت او
یعنی نعمت دوستی آنجناب مرا از هر گونه نعمت مستغنی ساخته و دوری بخش لذات نعمت کیش فانیه و زخارف
دنیوی پرداخته است پس ابوذر رحمه الله نظیره چند در فضل و کمال آن برگزیدگان حضرت ذو الجلال مذکور
ساخت و فضلی از رفعت شان و جلالت قدر شان که از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله شنیده بود

١٢٠

پرداخت بعد از آن فرمود که این مال را بر عثمان باز گردانید و او را اعلام کنید که مرا با این مال و آنچه نزد او
حاجتی نیست تا وقتی که با خدای خود ملاقات کنم و او در میان من و عثمان حاکم باشد و آنچه سمت ذکر پذیرفت
مجمل و حاصل مفهوم عبارتیست که در کتاب مذکور مسطور است الحاصل بهمین نسبت ناکسان بودن را بهانه دست
عطای دهندگان ز هر جا کرامی قیمت بر خود نمودن بر ارباب غیرت بغایت دشوار است تا طمع و گدائی
چه رسد **لمؤلفه** زیر گل بودن بسی خوشتر که زیر منتی وای اگر در عهده امید و جیب همتی **في ذمّ** که از وجوه معایب
و مفاسد صفت طمع و سؤال که در کشش مخالطه مضالت است که آدمی بشومی آن در نظرها خوار و نزد اکابر
و اصاغر خفیف و بی اعتبار گردد چنانکه در کافی از منظور نظر آن حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است
که طلب الحوائج الی الناس استلاب للعزة و مذهبة للحیاء و الیأس مما فی ایدی الناس عزّ للمؤمن فی دینه والطمع
هو الفقر الحاضر حاصل مضمون آنکه رفع حوائج خود بر مردمان و طلب برآوردن آن از ایشان موجب خواری
و بیقدری و مورث بیحیائی و بیشرمیست و ناامیدی از مال مردمان و قطع نظر کردن از آن مؤمن را
در دین خویش مایه ارجمندی و پایه سربلندیست و طمع فقریست حاضر چه عظیم شدائد فقر احتیاج بخلق و چشم
بدست کسان داشتن است و آن در اهل طمع هر چند مالدار باشند متحقق است بر خلاف صاحب همتانی
که چشم توقع از جهان خلق دوخته و خار و خس بازی آرزو را بآتش استغنا سوخته اند که هر چند مفلس
و تنگدست باشند در شمار اغنیا و در سلک توانگران خواهند بود چنانکه از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
مرویست که لیس الغنی کثرة العرض انما الغنی غنی النفس یعنی بی نیازی به بسیاری مال نیست بی نیازی همین
بی نیازی نفس و رضای طبع است و در طی این مضمون است نغمه حاتم طائی شعر اذا ما عرفت الیأس الفیته الغنی
اذا عرفته النفس والطمع الفقر و در وصایای لقمان که پسر خود را کرده مذکور است که یا بنی اغنی الناس من
قنع بما فی یدیه وافقرهم من مدّ عینیه الی ما فی ایدی الناس وعلیک یا بنی بالیأس مما فی ایدی الناس
والوثوق بوعد الله ملخص آنکه غنی ترین مردمان کسی است که بآنچه دارد قناعت کند و فقیرترین ایشان
کسی است که چشم طمع بمال مردمان افکند و بر تو باد که از آنچه در تصرف مردمان است مأیوس باشی و قطع
نظر نمائی و بوعده الهی که کفایت امور بندگان میکند واثق و خاطر جمع باشی و نیز از جمله وصایای مذکوره است
که یا بنی اجعل غناک فی قلبک و اذا افتقرت فلا تحدث الناس بفقرک فتهون علیهم ولکن سل الله
من فضله حاصل یعنی ای پسرک من چنان کن که دل غنی باشی و امید بخشش و فیض و نوازش از کسی
نداشته باشی و چون محتاج و تنگدست شوی احتیاج خود را بمردمان مگو و طریق اظهار آن مپوی که نزد

ایشان خوار و بی اعتبار گردی و لیکن حاجت خود را از فضل الهی و نقد مدعای خود را از آن خزانه
نامتناهی مسئلت کن و گاه گاه اظهار تنگدستی نزد خلق موجب خفت و سنگ شکسته عزت بشیشه
زبان اظهار بحرف سؤال گشودن و گردن طمع بر سفره نعمتشان دراز نمودن چگونه خواهد بود **لمؤلفه**
چو پیش خلق گشائی دهان بحرف طلب که هیچ رنگ نمی آبرو بجنبش لب **و له في ذمّه** و ز خفت طلبکردن
جبینت را شود ... ز شرم نکو نامی دامن شمرد ما قلّ و دلّ **و از فوائد** حضرت امام المتقین علیه السلام است که لا تذل
انفسکم من الطمع و ایضا از جمله کلمات آنحضرتست که اشتیمه اذل من الطمع و نیز از آنجناب فرموده
که لا ذل کذل الطلب حاصل مضمون این کلمات صدق مشحون که هر حرفی از آن دیده دل را کحل توتیا و هر کلمه
گوش جان را گنج ... است آنکه هیچ خواری و ذلتی عظیمتر و دشوارتر از خواری طمع و ذلت طلب
نیست حیفی ناعاقلان که مذاق شورشان از مغز بهوست ساخته و دیده ادراکشان خواری از عزت
نشناخته است می پندارند که قدر و شرف در مالداریست و فقر و تنگدستی که سید عالم صلی الله
علیه و آله بآن افتخار میفرموده باعث ذلت و خواریست بلکه خواری را منحصر در پریشانی میدانند
و در بند کی جامه و دستار را از میان پرده عزت میخواهند و از عجب تا اندک عسرتی روی داد جامه و دستار
رو بکهنگی نهاد بی تأمل مرغان آن و این میدوند و از بخیلان نامرد صفت گونه سخن سر میشنوند گاه از
گرسنگی عیال عالمی را از جان سیر میکنند و گاه از شرح بی برگی اطفال نخل آسایش جهانی را از ریشه
میکنند لطف است ... شکوه تنگدستی میزنند و زمانی از عجز کشش گریبان جلاس شکایت در دامان
بر گردن می اندازند گاهی با زبان ریشه دستار پاره پاره حرف بی سر و سامانی میگویند و گاهی ١٢١
بجای سخن دریدگی کفش و موزه طریق ستایشگران اظهار سختی می پویند تا بصدگونه اظهار پریشانی
دو سه دیناری جمع کرده جامه و دستار را نو میزنند و بهزار جر ثقیل کوه منت دونان بخیل را برگرفته
بر فرق سربلندی خود مینوازند و منظورشان از تجدید لباس پوشیدن عیب پریشانی و افلاس است
غافل از آنکه نهفتن این عیب موجب پیدا شدن عیب دیگر و گریز از این خواری مستلزم گرفتاری بخواری
از آن بدتر است **لمؤلفه** ز بس پر جر طمع با سر روی بر در دونان ز کفش خویش کردی کهنه تر دستار عزت را
مثل این جمع ساده لوح مثل آن زن روستائیست که بغیر از یک پیراهن لباسی دیگر نداشت تا گاه برهنگی جسم
بغور دران بغایت حیا کرده است که از آن روی هر چند دامن پیراهن خود بر گرفته روی خود بپوشید عورت
که از آن حجاب چگونه نشسته ... لازم می آید **صاحب نظران** هوشیار و قدر دانان گوهر اعتبار ... پیدا کرد

دست طراران مال و منال دنیوی نخورده پیوسته در پاس عزت خود بکمال کوشند و در آن جهد فرمایند
اندیشه جهان پیرو زیر افشانده قطره از ابر دستی خویش بدریا در یا در و گوهر نخورند و نوشند چنانکه زبان
مضمون صدق مشحون کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصدیق این معنی میفرماید که من کرم علیه عرضه
هان علیه المال مضمون معنی آنکه کسی که عرض خود را کریم و عزیز میدارد مال دنیا را سهل شمرده برای آن عرض
و اعتبار خود را از دست نمیگذارد لمؤلفه خون خود را میتوان در پای دشمن بخت لیک آبروی خویش
پیش دست خوان ریختن نه مفسده دیگر آنکه صفت خبث طمع مخدوم را خادم میسازد و آزاده را به بندگی می
اندازد و چنانکه از صاحبان این صفت مشاهده میگردد که پیوسته در رکاب ارباب جاه و دولت
میدوند و در برابر اهل دنیا دست ادب بر سینه مینهند و اگر باعتقاد ایشان طالع یاری کرده بارجاع
خدمتی سرافراز گردند چون نور نظر از افتخار بر فلک میسایند و مانند سگ نفس در تمشیت آن روز و
نمی آسایند تا گر بنسیم آن نمک و بو غنچه انقباض طبع خواجه بر روی ایشان خندد و میوه مراد شان از شاخ
کشیدن گردن طمع بحصول پیوندد از سخنان حقایق بنیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است
لا یسترقنک الطمع و قد جعلک الله حرا حاصل معنی آنکه خدای تعالی ترا آزاد آفریده زینهار خود را برای طمع
بنده کسان مساز و نیز بعضی از اکابر فرموده‌اند که العبید ثلثة عبد رق و عبد شهوة و عبد طمع یعنی
بندگان سه قسمند یکی بنده رق که خرید و فروخت در و جاریست دوم بنده شهوت که خواهش نفس
شوم اسیر و مقهورش ساخته و طوق بندگی بر گردن خودسری و اختیارش انداخته سوم بنده طمع که
برای سیم و زر دنیا خط غلامی بکسان داده و سر اطاعت بر خط فرمان ناکسان نهاده است و نیز سخن
بعضی از هوشمندانست که الیاس حر و الرجاء عبد گویند که زنی هوشیار دو کودک در رهگذاری دید
هر یک نانی در دست داشت و بر نان یکی قدری عسل و بر نان دیگری کامه بود کودکی که کامه داشت
از آن دیگر عسل خواست گفت سگ من شو تا من ترا عسل دهم گفت سگ تو شدم آن کودک رشته به
او داد تا بدندان گرفت و بدنبال او افتاد و بهر جانبش میکشید و او از عقب میدوید و بانگ سگ میکرد آن زن
آگاه متوجه همراه خود گشته گفت اگر این کودک بکامه خود ساخته طمع در عسل آن دیگر نکردی سگ وی نگردیدی
لمؤلفه تا نخوردش نبرش روی زمانه نیاز شکر تلخی ممنون شدن نمی ارزد و کاهست که طاعت
و فرمان برداری ظلمه و طواغیت روزگار برای طمع بکالا پی رسد که بالکلیه دست از بندگی حق برداشته
و از ارتکاب اقبح قبایح و اعظم فضایح پروا ننموده‌اند و در گرفتن دامان مقصود سر رشته آشنایی حضرت معبود را



رها کرده برای رضای حکام و سلاطین مخالف حضرت رب العالمین را سهل و بی‌بها شمرده‌اند شنیده که
بشومی طمع از نعمه و جان فشانان خلفای اثنی عشری با خاندان کرام نبوی از ظلم و ستم چها بوقوع پیوست و از کلمات
کج نهادی هواخواهان عباسیان چه تیرهای جور و جفا بر تن و جان اولاد مصطفی صلی الله علیه و آله نشست از آنجمله
در عیون اخبار الرضا مذکور است حکایتی که ملخص مضمون آن اینست که آواره بیابان کفر و ضلال هرون الرشید
پلید بدسگال وقتی که دامان پاک خاک خراسان را بلوث وجود خود آلوده در طوس بود شبی از شبها کس نزد
حمید بن قحطبه طائی فرستاده و برا طلبید آن لعین چون حاضر شد دید شمع میسوزد و شمشیر برهنه در پیش
وی نهاده و خادمی بر پا ایستاده هرون متوجه وی گشته گفت کیف طاعتک لامیرالمؤمنین یعنی
اطاعت و فرمان برداری تو مرا در چه مرتبه و تا چه غایتست حمید گفت در مرتبه که جان و مال در راه
تو فدا کنم هرون سر نظر پیش افکنده وی را رخصت رجعت داد حمید بمنزل خود بازگشته هنوز قرار نگرفته بود
که هرون باز کس فرستاده او را طلبید چون حاضر شد دیگر باره همان سوال از او کرد حمید گفت اطاعت
و بندگی من نسبت بتو در این مرتبه است که جان و مال در راه تو نثار و اهل و اولاد خود را برای تو فدا سازم
هرون تبسم کرده دیگر باره وی را رخصت گردانید و همچنان بعد از اندک زمانی باز باحضار حمید فرمان
داد چون داخل شد بار دیگر انگشت امتحان بر لب انتقاد وی زده همان سوال را اعاده نمود حمید
گفت فرمان برداری و اخلاص من تو تا این غایتست که جان و مال و فرزند در راه تو دهم و دین
و ایمان نیز گذارم هرون پلید چون این سخن از وی شنید گلهای خنده و سرور از دمن طبع ناپاک
آن مغرور شگفته گفت این شمشیر را برگیر و آنچه این خادم میفرماید بتقدیم رسان آن سرشته طینت ناپاکی
آن تیغ را بدست بی باکی گرفته با خادم روان شد تا بدر خانه رسیدند خادم در گشوده داخل گردید
چاهی دید در میان خانه و بر اطراف آن خانه سه خانه دیگر که درهای آن بسته بود خادم در یک خانه را
گشود بیست نفر جمله سادات علوی و فاطمی در آنخانه بودند گیسوان افکنده بعضی پیر و بعضی میانه سال و بعضی
جوان خادم گفت امیرالمؤمنین یعنی هرون میفرماید که این جماعت را بقتل رسانی پس ایشان را یک
یک بیرون می آورد و آن کافر سنگدل گردن میزد تا مجموع آن بیست نفر از جوی شمشیر آن بدگوهر آب حیات
جاودانی نوشیدند و از شاهراه آن تیغ بیدریغ بروضه جنت خرامیده خلعت کرامت پوشیدند آن
گاه خادم روسیاه سرها و جثه‌های پاک آن قوم بیگناه را در آن چاه انداخت پس در خانه دیگر گشود
همچنان بیست نفر دیگر همگی از نسل پاک علی و فاطمه مقید در آن خانه بودند خادم گفت این جماعت را نیز بر

خلیفه عباسی بقتل سادات پس ایشان را نیز یگان یگان از آنخانه بیرون کشید و آن شقی بیمروت آن گلهای بستان
نبوت را بداس ستم درسم تیر کشید و خادم در چاه می انداخت پس در خانه سوم را گشوده آنجا نیز بیست
بیست نفر از سادات عالیه درجات علوی و فاطمی بودند ذوائب گیسوان افتاده و بند بر ایشان نهاده خادم
بقتل ایشان نیز اشاره کرده یکیک را بر می آورد و حمید لعین نخل حیات ایشان را از پا در می آورد تا نوزده نفر
از ایشان شربت هلاک چشید نیز حمید گوید که چون نوبت به بیستمین شد و آن شیخ معمر بود خطاب بمن کرده
گفت وای بر تو ای شوم چه عذر خواهی داشت در روز قیامت چون نزد جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله
آیی و حال آنکه شصت نفر از اولاد او را بقتل آوردی که از نسل علی و فاطمه بودند چون این سخن از وی شنیدم
رعشه بر اعضای من افتاد خادم از روی غضب بمن نگریسته بر قتل وی تحریص نمود پس آن شیخ را هم
نیز بقتل رسانیدم الحاصل امتثال فرمان هرون بدین غایت و ارتکاب عمل باین شناعت بالطبع مال و جاه
میتهالک با انضمام طمع بوده که چون آن خدمت بتقدیم رسانید از خشم و غضب هرون و مامون محفوظ و از عطایا
و جوایز او بهره مند و محظوظ گردید و اگر هم در خصوص انجیل منظور جایزه نبوده و ارتکاب آن برای طمع نبوده
باشد پر ظاهر است که حمید مذکور و امثال او در هر جزو زمان اولا اختیار ملازمت جابره و فراعنه بطمع مال
و جاه کرده و میکنند که شاید بوسیله نوکری و چاکری بمناصب عالیه و انعامات متوالیه برسند و بنابرین
همگی همت بر این میگمارند که وقت و بیوقت در دربار باشند و لحظه از نظر غایب نگردند تحمل امور شاقه نمایند
و خدمات مشکله بتقدیم رسانند تا باین که بمزید تقرب حضرت و شایسته هرگونه خدمت میشوند و در آن
مرتبه چنین نشاء ارتکاب عمل چنان که عبارت از قتل شصت نفر سید بیگناه باشد میگردد پس باعث
اصلی بر صدور امثال این قبایح حرص و طمعست و با این صفت زشت غلامی از چنگ حکامی متعسر بلکه متعذر
ولهذا جناب ولایت مآب امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند کیف یملک الورع من یملکه الطمع یحاصل
یعنی آنکه چگونه مالک میتواند شد ورع و پرهیزکاری را کسیکه طمع مالک او شده و در اسیر خود گردانیده
طهرنا الله تعالی و سایر المومنین من ادناس امثال هذه الرذایل بمحمد و آله ذوی المناقب والفضایل
مفسده دیگر آنکه این صفت همه جزبه گوهر انسانیت عقل و خرد را که سرمایه سعادات دنیوی و اخروی
و بضاعت حیات آدمی بآن قویست از کیسه تصرف این کس میرباید و در وادی ضلالت طی سبقات آرزوهای
دور و دراز خیالات باطله که ببازار حرمان منتهی میشود دلالت مینماید چنانکه از اوضاع و اطوار صاحبان
این صفت مستنبط و مشاهده میگردد که برای انگشتی عسل ده کاسه زهر هلاهل مینوشند و بطمع جامه لباس صد رنگ

رسوائی مینوشند از پی سراب وعده در وادی عمری در بادیه انتظار گرسنه میباشند و در تحصیل برخی ساعتها
سینه خاطر بناخن حسرت میخراشند برای کلاهی دستار بجیبا زنند و جهت نعلین کفش پاره میبازند هر جا
دو کس با هم رازی گویند بامید آنکه شاید تمهید مطالب باشند گردن طمع میکشند و هر سخنی که در آن حرف
نفعی بود هرچند محال باشد بی تامل باور میکنند از شعب طماع که باین صفت خبیثه در عالم مثل است پرسیدند
که طمع تو در چه پایه و حرص تو تا چه غایت گفت هرگاه از خانه کسی دود بر می آید من از آن خیمه میباشم که
شاید از آن مطبوخ حصه بجهت من فرستند و اگر در غربال دو کس با هم مشورتی کنند جزم میکنم که بیت
وصیتی برای من کرده و پیوسته دامن گشوده دارم که اگر کسی از بام یکجائی چیزی اندازد یا مرغی هو
زخمی خورده باشد بدامن من افتد و چون از بازار مسکران گذرم سفارش کنم که مطرقه بقوت کوبند تا قرص
بزرگتر گردد بامید آنکه اگر روزی در آن طعام کنند و نزد من آرند سیر گردم و مجملا امثال این افعال
ابلهانه و اطوار احمقانه از صاحبان حرص و طمع بسیار صادر میگردد و بعضی از آنها کار بر دین مقام بنحو
بس تمام ذکر نموده که وقتی صیادی مرغکی که آن را بفارسی چکاوک گویند صید کرد و مرغ از صیاد خود
پرسید که مرا چه خواهی کرد گفت ترا ذبح کرده گوشت ترا خواهم خورد گفت گوشت من آنقدر نیست
که ترا سیر کند ولیکن من ترا نصیحت یاد دهم که آن ترا بیش از خوردن گوشت من بکار آید یکی
از آن سه سخن را الحال میگویم که در دست تو ام و دوم را وقتی که مرا رها کنی و بر شاخ درخت نشینم
وسوم را چون بر قله کوه مقام گزینم صیاد گفت اکنون نصیحت اول را بگو گفت لاتاسفن علی ما فاتک
یعنی بر آنچه از تو فوت شود از مال دنیا دریغ مخور پس صیاد وی را آزاد کرده چون بر شاخ درخت نشست ۱۲۳
گفت آنچه محال باشد وقوع آن را باور مکن و چون از آنجا بقله کوه پرید گفت ای نادان اگر مرا ذبح میکردی
هر آینه از حوصله من دو دانه گوهر بیرون آوردی که هر یک بوزن بیست مثقال است صیاد چون این سخن شنید
از غایت سفاهت و نادانی آغاز افسوس و پشیمانی نموده لب حسرت بدندان گزیدن گرفت پس گفت
خصلت سوم را بگو گفت چگویم که دو سخن که اکنون ترا آموختم فراموش کردی نه ترا گفتم که بر آنچه از تو فوت
شد افسوس مخور و نه ترا نصیحت کردم که وقوع آنچه محال باشد باور مکن تمول که جثه من از گوشت و پوست
و پر و بال همه بیست مثقال نیست چگونه در حوصله من دو گوهر که هر یک بیست مثقال باشد میتواند بود آنگاه بپرید
و رفت و این مثال احوال جمعیت که در وقت طمع دیده بصیرت ایشان از ادراک حق کور و از غفلت دود
این صفت نامحمود چراغ عقل و شعور ایشان بی نور میگردد چنانکه جناب ولایتماب حضرت امیرالمومنین علیه السلام

فرموده اند که اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع حاصل معنی آنکه جاهائی که قطعا در آن از پای در می آیند
و بر خاک هلاک می افتند بیشتر زیر تیغهای درخشان طمعهاست مراد آنست که هیچ چیز عقل آدمی آن قدر تباه
و از هیچ غباری آینه وجدان آنچنان تیره و سیاه نمیگردد که از طمع بالجمله مفاسد و عیوب مذکوره صفت طمع و
سوال را لازم و صاحبان عقل و فرهنگ را برچیدن دو دامان نام و ننگ از جنس آن فرض و متحتم است و قطع
نظر از مفاسدی که بانگشت قلم صدق رقم اشارت بآنها شد حریصان طامع را اغلب اوقات از امید و القیه
مدعا خالی و دست کشان بازی خلق را مضمون این بیت پیوسته حال حال ایشان باشد لمؤلفه حاصل نصیب نمیرسد امید
ما نشد: هرچند ریختیم بخاک آبروی خویش مصدق این گفتار روایتیست که شیخ کلینی رحمة الله علیه در کافی
از حسین بن علوان ذکر نموده و حاصل مضمون آن آنست که وقتی برای طلب علم در یکی از مجالس درس بودیم و خرجی
من در بعضی از سفرها تمام شده بود یکی از یاران گفت درین عسرت و پریشانی که ترا روی داده امید
بکه میداری که تدارک احوال تو کند گفتم بفلانی گفت چون چنین است بخدا قسم که او حاجت ترا بر نمی آورد
و مطلوب تو از و بحصول نمی پیوندد گفتم چه میدانی گفت بدرستی که حضرت ابی عبدالله علیه السلام برای من نقل
کرد که در بعضی از کتب یعنی کتب سماوی خوانده که الله تبارک و تعالی میفرماید که بعزتی و جلالی و مجدی و ارتفاعی
علی عرشی لاقطعن امل کل مؤمل غیری بالیاس ولاکسونه ثوب المذلة عند الناس ولانحینه من قربی ولابعدنه
من وصلی چون کلام مذکور طولی است جهت رعایت اختصار عنان کمیت قلم را از وادی تحریر آن منعطف ساختن
و بذکر حاصل معنی و خلاصه مضمون آن پرداختن مناسب خواهد بود و آن آنست که قسم بعزت و جلال و بزرگی و ارتفاع
من که هر آینه قطع میکنم امید هر کسی را که بغیر من امیدوار باشد بنا امیدی و می پوشانم او را جامه مذلت و خواری
نزد مردمان و از قرب خود دورش میگردانم و از کمال نزدیکی خودم دورش میکردانم آیا امید بغیر من میدارد در سختیها
و حال آنکه سختیها بدست منست یعنی غیر من کسی رفع آن نمیتواند کرد و امید بغیر من میدارد و در غیر مرا میکوبد
یعنی حاجت خود را از در دیگران میجوید و حال آنکه کلید درهای بسته در دست منست و در کرم و حاجت گزاری
من بازست برای کسی که مرا خواند پس کیست آن کسی که برای رفع نوایب خود امید بمن داشته باشد که من امید
ساخته باشم امیدهای بندگان خود را نزد خود حفظ و ضبط کردم یعنی بعضی از مقاصد ایشان را در دنیا برای
مصلحتی بر نیاورده نگاه داشتم که ذخیره عقبای ایشان باشد بنگاه داشتن من راضی نشدند و پر کردم آسمانهای
خود را از کسانی که ملول و مانده نمیشوند از تسبیح من یعنی از فرشتگان و فرمان دادم ایشان را که نبندند
درهای وسایل میان من و بندگان من پس اعتماد بقول من ننمودند آیا نمیدانند کسی که او را مصیبتی از مصیبتهای

که من نفع آن نکرده قطع امیدش
کرده باشم و کیست آنکه در واقعه صعب
چشم امید بمن دوخت از من نومید گشته

من پیش می آمد که هیچکس جز من مالک کشف آن نیست و قادر بر رفع آن نیست مگر بعد از اذن من پس چرا
مرا گذاشته بغیر من امید میدارد عطا کردم و برا بجود و بخشش خود آنچه از من سوال نکرده بود یعنی بی طلب نعمتی
بوی دادم و بعد از آن از و باز گرفتم از من سوال ننمود که آن را دیگر باره بوی دهم و از غیر من سوال کرد آیا
مرا چنین میدانند که پیش از سوال عطا میکنم و بعد از آنکه سوال کرده شوم سائل خود را اجابت نمیکنم آیا من بخیلم که بنده
من مرا بخیل می شمرد آیا نیست جود و کرم از من آیا نیست عفو و رحمت بدست من آیا نیست آنکه من محل
آمال بندگانم یعنی منبع عطای امیدهای ایشان در دست منست پس کیست که قطع آنها میکند غیر من یعنی قطع امیدهای
که از خلق دارند و روا نکرده از جانب منست پس نمیترسند امیدواران از امید داشتن بغیر من که ایشانرا
نا امید گردانم پس اگر اهل آسمانهای من و اهل زمینهای من همگی امیدها و آرزوها کنند بعد از آن هر
از ایشان را عطا کنم مثل آنچه همه ایشان آرزو کرده اند از پادشاهی من بقدر عضو مورچه کم نمیشود و چون
کم شود پادشاهی که من قیم آنم پس ای بد احوال آنکسانی که از رحمت من ناامیدند و بد احوال آنکسی که عصیان
من کرده و از من آزرم ننموده الحدیث و نظیر این حدیث شریف در کتب معتبره بسیار وارد است و قطع
نظر از آنها بر هر ذی شعوری که فی الجمله تتبع اوضاع و اطوار روزگار نموده و راه آشنائی ابنای زمان را بقدم
تجربه و امتحان پیموده معلوم است که تخم آرزو را در شوره زار وعده خلق جز در خاک فراموشی پوسیدن
و نخل تمنا را از دم سردی که سیمای ظاهری ایشان کریم نما خزان پاس بی برگی و بی باری پژمردن
نیست پس سزاوار آنست که آدمی نقش امید آن و این را بکلک توکل و یقین از صفحه خاطر محو
سازد و رشته آشنائی بیرون و ذیل بفوت رسیدن گسسته خود را بگلشن جانفزای و من یتوکل علی الله
فهو حسبه اندازد و مراد خود از دری جوید که جز قفل بستگی همه را بدان در باز است و در یوزه مقصود
از درگاه معبودی کند که غیر نومیدی همه را از و مطلب کونین در کنار و در بندی از کرم نه فاقه نناله
که دست رحمت الهی خار احتیاجش از دل بر نکند و بنوال از دست دعا و عرضه پریشانی بلند نسازد
که گنجور اجابتش دست در کیسه حاجت گذاری نکند مور ضعیف را بروزی سلیمانیش پشت امید قوی است
و عنکبوت ناتوان بکمند بهره وری نشیں کرم بالا دوی کرم چه دست و پا را در طلب رزق بهم تنیدن
دست و پا کرده و پشه لاغر را از نوخیش از جا پرسان را بدان خلایق لبریز بر آورده آورده اند که وقتی
فرمان فرمای جن و بشر حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام در کنار دریا نشسته بود و مور را
دید که دانه گندمی بر گرفته بجانب دریا میبرد تا بکنار آب رسید ناگاه کشتی سر از آب بر آورده دهان

٩٢٤

خود گشود وآن مورچه بدهان وی رفت وکشف سر در آب فرو برد تا زمانی طویل بیرون برآمد حضرت سلیمان
ازان امر غریب متعجب گشته غریق بحر تفکر گردید تا بعد از زمانی آن کشف از آب برآمد ودهان گشود و
آن مورچه بیرون آمد ودانه گندم با او نبود حضرت سلیمان آن مورچه را طلبیده استکشاف آن را نمود
گفت یا نبی الله در قعر این دریا سنگی مجوف ودر جوف آن سنگ کرمیست نابینا وخدا تعالی آن کرم را آنجا
خلق کرده وتوانائی ندارد که جهت طلب معاش از آنجا بیرون آید ومرا متکفل روزی او ساخته که دانه گندم
بسوی وی میبرم واین کشف را مسخر وی گردانیده که مرا در کام خود جای داده بی گزند آب بآن سنگ
میرساند ودهن بر رخنه آن سنگ گذاشته من از دهان او برمی آیم وبجوف آن سنگ میروم وچون
روزی او را باو رسانیدم دیگر باره بدهان کشف برمی آیم وما را بکنار میرساند حضرت سلیمان پرسید
که آیا از ان کرم تسبیحی شنیدی گفت آری میگوید که یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه
اللجة برزقک لا تنس عبادک المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین حاصل معنی آنکه ای آنکسی که فراموش
نمیکنی مرا در جوف این سنگ در قعر این دریا وروزی بمن میرسانی فراموش مکن بندگان مومن خود را
وبر ایشان رحمت کن ای رحم کننده ترین رحم کنندگان ودر بعضی از احادیث مذکورست که جناب
اقدس محمدی صلی الله علیه وآله وقتی بشعبی از کوهسار مدینه رفتند راوی گوید که من نیز در خدمت
آن جناب بودم آنحضرت داخل وادی شدند وبعد از ان بدست مبارک اشاره فرموده مرا طلبیدند
رفتم ناگاه مرغی دیدم بر درختی نشسته ومنقار برهم میزد آن سرور فرمودند که میدانی این مرغ چه میگوید
گفتم نه فرمودند که میگوید اللهم انت العدل الذی لا تجور حجبت عنی بصری وقد جعت فاطعمنی یعنی ای
معبود بر حق تو آن عادلی که ستم نمیکنی مرا نابینا ساخته ومن گرسنه شده ام مرا طعمه ده در وقت
ملخی متوجه وی شده بدهان او رفت بعد از ان دیگر باره آن مرغ منقار برهم میزد آنحضرت فرمودند
که میدانی چه میگوید گفتم نه فرمود میگوید من توکل علی الله کفاه ومن ذکره نجاه یعنی کسی که توکل بر خدا نمود
کار خود را باو انداخت وکفایت وی کرده کارش را ساخت وکسی که یاد حضرت او نمود او نیز وی را [illegible]
نکرده تدارک احوالش بپرداخت پس حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وآله این مضمون ادا فرمودند که بیت
آنکسی کز بن بعد برای روزی دیگر کرد روزی بجوید صاحب خود را زیاد از آنکه وی روزی خود را بجوید جامی
بی کس هرگز نماند عنکبوت ؛ رزق را روزی رسان پر میدهد ؛ ونیز از جمله غرایب آثار رزاقیت الهی که تسلی
بخش خواطر تنگ دلان اندیشه روزی میتواند شد خلقت مرغ سقاست وآن مرغی قوی وبزرگ جثه

ملا رزق را آرام جز در کام روزی خوار نیست ؛ رو بسوراخ دهن مور رود بر دانه ؛

وچنانکه مشاهده شده در زیر حلقوم آن پرده مانند مشک مخلوق گردیده واز جمله آن مرغ را سقا میگویند که بر مرغان
طفیل که در بیابانهای بی آب میباشند آب میرساند وکیفیت آن را بر این وجه نقل کرده اند که آن مرغان
بالهام حضرت حکیم فعال آن پرده های شبیه بمشک را که در زیر حلقوم ایشانست از آب پر کرده به بیابانهای
بی آب میروند وآن مرغان ضعیف ایشان را میشناسند وچون از دور پیدا میشوند بر گرد ایشان
جمعیت مینمایند وایشان نیز چون آن مرغان را دیدند بزمین فرود می آیند وحلقوم خود را بر زمین نهاده
منقار میگشایند وآن مرغان فوج فوج آمده از منقار ایشان آب می آشامند تا سیراب میگردند و[illegible]
کار ایشان [illegible] فتبارک الله احسن الخالقین الحاصل حضرت خلاق دادار ورزاق بنده پرور
جهت نطفه [illegible] هر که را جان داده نان داده وهر آفریده را که رخنه دهن گشاده لقمه در خوردن
نهاده است حکیم سنایی جان بی نان بکس نداد خدای ؛ زانکه از نان بماند بر جای ؛ با تو زانجا که لطف
یزدانست ؛ گر ترا نان بدست تو جانست ؛ این گرو سخت دار ونان میخور ؛ چون گرو رفت قوت جان
میخور ؛ روزی تو اگر چنین باشد ؛ اسب کسب تو زیر زین باشد ؛ تا ترا نزد او برد بشتاب ؛ ورنه او را
ببرد تو در خواب ؛ کار روزی چو روز دان بدرست ؛ که ره آورد روز روزی تست ؛ قال الله تبارک وتعالی
فی سوره هود وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها حاصل معنی آنکه نیست هیچ رونده در زمین یعنی
هیچ ذی حیاتی مگر آنکه بر الله تعالی است روزی آن صاحبان شعور وآگاهی ومقصد قرآن وعدهای الهی را
اگر خود حبل المتین این آیه شریفه هیچ مستمسکی کرده است اعتقاد بران نموده خود را از جستجوی عمیق
١٢٥
تلاش معاش رهانند همین آیه ایشان را کافی ومرض اندیشه روزی ایشان را شافی بودی [illegible]
وحی الهی برای تسلی ماشوش خاطران اندیشه رزق ازین مقوله سخن بیش از آن گفته وکلهای [illegible]
وجهان جهت تقویت دماغ ایمان اهل توکلان از ریاض کتاب وسنت زیاده از آن شکفته است
که از غایت کثرت گنجایش شرح وبیان [illegible] واقلام را بازشته طول کلام گلدسته بندی آن امکان
داشته باشد از الجمله در عدة الداعی مذکورست که جناب اقدس سبحانی در بعضی از وحیهای آسمانی
فرموده که یا ابن آدم خلقتک من تراب ثم من نطفة فلم اعی بخلقک ایعیینی رغیف اسوقه الیک
فی حینه حاصل معنی آنکه ای فرزند آدم ترا از خاک وبعد از ان از نطفه خلق کردم پس در ان عاجز نگشتم
آیا عاجز خواهد کرد مرا گرده نانی که آن بسوی تو رانده در وقتش بتو رسانم ودر وصایای حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه وآله که ابوذر رحمه الله را در ان مخاطب ساخته مذکورست که یا اباذر لو ان ابن آدم

فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت مضمون آنکه اگر فرزند آدم از روزی خود
گریزد چنانکه از مرگ میگریزد هرآینه دریابد او را روزی او چنانکه در می یابد او را مرگ و گفته اند
وقتی حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام گفت ارزق فرعون و هو یدعی الربوبیة یعنی خداوندا
آیا روزی میدهی فرعون را و حال آنکه او دعوی خدائی میکند حضرت واهب ذو المنن و روزی دهنده
دوست و دشمن تعالی شانه فرموده یا موسی اگر فرعون ترک عبودیت کرد من ترک ربوبیت نمیکنم
لمؤلفه نمیدانیم اگر ما راه و رسم بندگی کردن خدای ما نکو میداند آیین خدائی را و طرفه آنکه آدمی نادان
با دعوی تصدیق و ایمان بهمه اخبار و آثار خاطر جمع نکرده برای نان و آب پیوسته در تفرقه و اضطراب
میباشد و با چندین امور غریبه و آثار عجیبه که از رزاقیت الهی در مدت عمر دیده و شنیده و هیچ صبح و شامی
نبوده که زلال نوالی از منبع احسان کریم متعال در جدول حیاتش روان نکردیده روز و شب دل بخواهش
برای معاش کدر از خاک کدورت بر سری باشد لمؤلفه دایم رسیده روزیت از مطبخ کرم روزی
چه میخوری غم روزی چه میخوری ای چه شبیه است احوال آدمی با احوال آنجانوری که نقل کرده اند که در پشت
کوه قاف مقام دارد و در گرما و سرما صبیر است و هر روز گیاه هفت صحرا را میچرد و آب هفت دریا را
می آشامد و هر شب در اندیشه است که فردا چه خواهد خورد و بعضی از مفسرین در تفسیر کریمه ان الانسان خلق
هلوعا گفته که هیچ جانور مذکور است و حق سبحانه و تعالی آدمیرا در بی صبری و اندیشه روزی تشبیه به آن
کرده است و بعضی دیگر ما بعد آنرا که اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا است تفسیر هلوع گرفته اند مجملا
راتبه روزی کسان در کارخانه جهان خداوند روزی رسان مرتب و مهیا و با پی حوصلگان را دل در بوته
اندیشه آن گداختن و جان شیرین را طعمه غصه آن ساختن عبث و بیجا است لیکن مصلحت الهی هر کس را
شایسته قدری از آن شناخته و در دست حکمت بالغه اش در خور هر یک هانی لقمه ساخته است پس اگر آدمی
وظیفه روزی نه باندازه خواهش نفس باشد و معاش به تنگی گذرد چون سررشته آن در کف کفایت حضرت
حکیم علیم است غمخوار نمی باید بود بآن خرسند و راضی گشته از دل و زبانش بجز حمد و شکر سر نزند و در خط بندگی
خود را از جبین چین خط بطلان نکشد الم تکه لیرا سر با محنت تنگدستی نکرداند و تنگی کار خود را الکن در دری
گذرانند و در هر امری از امور دامن توکل از دست ننهد و کار خود را در هر باب بدامن کفایت حضرت سبحانی
نهد لمؤلفه و انفط معاش غافل و محکم بگیر کار ببینی که واگذاری بحق کار خویش را و حق نگه دارد که مراد از توکل آن نیست
که آدمی بالکلیه دست از جستجوی رزق کشیده پای طلبکاری بدامن بیکاری پیچیده در کنج آسایش رو در

منتظر گنج بادآورد روزی بی گمان نشیند چه این شیوه در آیین شرع ناپسند و مذموم و صاحب این صفت از نیل مقصود
ناامید و محروم است چنانکه در کتاب دعای کافی روایت حدیثی که ملخص معنی آن اینست که کسیکه دعای
ایشان مردود میگردد و بدعا اجابت نمیرسد یکی مردی که خدا تعالی او را مالی روزی کرده باشد و وی
آن را بیجا و در غیر مصرف صرف نماید و بعد از آن گوید یا رب ارزقنی خداوندا روزی ده مرا پس گفته شود
در جواب او که آیا روزی ندادم ترا دوم مردی که زن خود را بیجا نفرین کند پس در جواب او گفته
شود که الم اجعل امرها بیدک یعنی آیا اختیار طلاق او را بدست تو ندادم سوم مردی که در خانه خود
نشیند و گوید خداوندا مرا روزی ده پس در جواب او گفته شود که الم اجعل لک السبیل الی الطلب الرزق
یعنی آیا راه طلب روزی بر تو گشاده و قدرت سلوک آن طریق ترا داده نشده است و در کتاب معیشت
کافی از علی بن عبد العزیز منقولست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت ابوعبدالله علیه السلام احوال
عمر بن مسلم را از من پرسیده گفتم فدای تو گردم رو بعبادت آورده و ترک تجارت کرده است فرمودند ویحه
اما علم ان تارک الطلب لا یستجاب له یعنی وای بر او آیا ندانسته است که دعای ترک کننده طلب روزی مستجاب
نمیگردد بدرستی که قومی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من
١٢٦ حیث لا یحتسب نازل شد در خانها یا دکانهای خود بستند یعنی ترک معاملات نموده در خانها نشستند و رو بعبادت
آورده و گفتند قد کفینا یعنی خدا تعالی کفایت امر ما نمود و روزی ما را تعهد فرموده دیگر چه حاجت که ما
در طلب آن رنج بریم این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و بسوی ایشان فرستاده فرمود که چه چیز شما را
برین داشته گفتند یا رسول الله تکفل لنا بارزاقنا فاقبلنا علی العبادة یعنی چون تکفل روزی ما شده
بنابرین رو بعبادت آورده مشغول بندگی شدیم آن جناب فرمودند که انه من فعل ذلک لم یستجب له علیکم بالطلب
بدرستی که کسی که این کار کند یعنی دست از طلب رزق کشیده از خدا رزق خواهد دعای او مستجاب نمیگردد
بر شما باد که طلب نمایید و تقدیم جهت و جو طریق کسب معاش بجا آید پس آدمی را در کسب وجه معاش از تحمل
سعی و تلاش ناچار است و خداوند عالم جل جلاله راههای تحصیل آنرا بر خلق گشوده و قوت جسم را به نیروی شعور آن
راهها دلالت فرموده است و از آنجمله زراعت و دهقانیست که آب و زرع و کشت و بی نیازیست و تخم خوشنودی
عزت و سرفرازی بزمین سخن ایام را تخم است و حاصل کسب عزت را تخم و دهقان خانه زار بر پیشانی اقبال
و خرمن اندوز جمعیت حواس است از آن کشت زار امیدواریست و هر چشمه جویبار کامکاری باغبان گلشن عز و
اقبالست و در بستان صحرای وسعت احوال بقدر فائدت روزیست و آبیار بوستان فیروزی در کتاب

معیشت کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که کیمیای اکبر زراعت است وهم در آن کتاب از حضرت
علیه السلام ماثورست که در حق زارعان فرموده که وهم یوم القیمة احسن الناس مقاما واقربهم منزلة یدعون
المبارکین یعنی زراعت کنندگان در روز قیامت بحسب جاه ومقام از مردمان نیک تر وبحسب قدر
ومنزلت از ایشان بدرگاه الهی نزدیکترند وخوانده میشوند صاحبان برکت ونیز در همان کتاب از حضرت
ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که پدرم میگفت خیر الاعمال الحرث تزرعه فیاکل منه البر والفاجر اما البر
فما اکل من شیء استغفر لک واما الفاجر فما اکل منه من شیء لعنه ویاکل منه البهایم والطیر خلاصه مضمون
آنکه بهترین کارها زراعت است چنان اینکه زراعت میکنی ونیک وبد از آن میخورند آنچه نیکان میخورند
برای تو استغفار میکنند وآنچه بدان میخورند ایشان را لعنت میکنند ونیز چهارپایان وپرندگان از آن میخورند و
منتفع میگردند ونیز در کافی از علی بن ابی حمزه مرویست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که دیدم حضرت ابا الحسن
علیه السلام را که کار میکرد در زمینی که متعلق بسرکار آنحضرت بود وقدمهای مبارک آنحضرت از عرق فرو رفته بود
گفتم جعلت فداک این الرجال یعنی فدای تو گردم غلامان وچاکران با علم وفعله این کار کجا اند که شما خود بنفس
این کار را متحمل این آزار میشوید فرمود یا علی قد عمل بالید من هو خیر منی فی ارضه ومن ابی یعنی تحقیق که کار کرده است
بدست در زمین خود کسی که از من واز پدر من بهتر بود گفتم کیست آنکه از تو واز پدر تو بهتر بود فرمود رسول صلی الله
علیه وآله وامیر المومنین علیه السلام وپدران من همگی بدست خود کار میکردند واین از کارهای انبیا ومرسلین است
واز اعمال اوصیا وصالحین وهم در کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثورست حدیثی که مضمون
آن اینست که امیر المومنین علیه السلام بیل میزد وزمین را کو میکرد ورسول خدا صلی الله علیه وآله تخم خرما را بدهان
مبارک میمکید ودر زمین میکشت ودر همان ساعت سبز گشته از خاک بیرون آمد وامیر المومنین علیه السلام هزار بنده از مال خود کسب
و رنج دست خود آزاد کرده ودر همان کتاب از ابی عمرو شیبانی روایت شده که گفت حضرت ابی عبدالله علیه السلام را
دیدم بیلی در دست وازاری درشتی در بر داشت ودر حصاری که متعلق بسرکار وی بود کار میکرد وعرق از پشت
مبارک آنحضرت میریخت گفتم فدای تو گردم بیل را بمن ده که ترا کفایت کنم یعنی آنچه باید کرد من بتقدیم رسانم
فرمود که انی احب ان یتاذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشة یعنی بدرستی که من دوست میدارم که آزار کشد
مرد بسبب گرمی آفتاب در طلب وجه معاش واز این قبیل اخبار وآثار از ائمه اطهار علیهم السلام که در زمان
تحصیل معارف وحقایق در باغبان گلشن معاش ومعاد وغلام یقین اند در فضیلت زراعت ودهقانی بسیار ماثورست
وکشت زار این عمل سنت آثار را همین حاصل وفایده بس که آدمی بآن مستغنی از التفات عوام وخواص گردیدن

طلبش از جنگ صفت خسیسه طمع وکدای خلاص بیستوان نشینا در این دور روزگار که از عنقری بقا نامست بجز در ملک قناعت
اگر مقام کنی یکی درکار و بدست آوری ومزرعه یکی ابیروی را وزیر نام کنی بنان خشک حلال که از آن شود حاصل
قناعت از شکرین لقمه حرام کنی هزار مرتبه بهتر که پیش هیچ خودی ننهی سینه ودو دست از ادب سلام کنی دیگر از وجوه
طرق تحصیل وجه معیشت تجارتست که سرمایه خرید متاع ارجمندیست وتوشه سفر طلب سربلندی نیدد قماش
بی نیازیست وکیسه غنی درویش نوازی در قطع بیابان زندگی مرکبی است رهوار ودر عبور قلزم خود نگاری چون
روزگار سفینه محکم ودستوار در باران نوایب دهر خیمه ایست از سفرهای دور ودراز نیش خطاب وارتند با
نگارده شهر عجزه ایست کشاده روی بیابانش فتح الابواب مرحله بیابان راه کسب معیشت را هرکجاوه ومحمل
قصر جهان نماییست چهلستون قوایم مراکبش اساس وراه نوردان بوادی سیاحت را هر وادی صحرا
از گلهای تجربه بوستان سرسبز خانه زینش کرباس چه گلهای عجب بسیار که این گروه از رفت وآمد بیست
وبلند اوضاع روزگار میتوانند چید وچه گوهرهای تجربه که این طایفه با سرانگشت نگاه بصیرت بر رشته عمر
میتوانند کشید بخت یار این قوم جوهرشناس که تجربه امتعه واجناس خود را از فقر وغنی گوهر آب رو مستغنی
میسازند ودر سفید این فرقه صاحب دیده که بخاکستر شام غربت آینه حرمت خود را از زنگ نکبت
دونان مبرا دارند در کافی از فاطمه روایان اهل یقین حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که تعرضوا
للتجارة فان فیها غنی لکم عما فی ایدی الناس حاصل معنی آنکه تجارت کنید که بدرستی که در تجارت بی نیازیست
۳۷ شما را از اموال مردمان وهم در آن کتاب محمد زعفرانی از حضرت امام همام ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده
که فرمودند من طلب التجارة استغنی عن الناس یعنی هر که طلب تجارت کرد ودر پی آن کار رفت از مردمان
مستغنی شد گفتم واگرچه عیالمند باشد فرمودند واگرچه عیالمند باشد بدرستی که نه عشر رزق یعنی از ده حصه رزق
نه حصه در تجارتست ونیز در کتاب مذکور از عذافر مرویست که حضرت ابو عبدالله علیه السلام هفتصد دینار بمن
داده فرمود یا عذافر اصرفه فی شیء اما علی ذلک ما بی شره ولکنی احببت ان یرانی الله متعرضا لفوائده خلاصه مضمون
آنکه ای عذافر باین هفتصد دینار متاع خریده برای من تجارت کن وآگاه باش که من بنا بر حرص نیستم یعنی داعی
من بر تجارت مرا نه حرص وآز ودوستی مالست لیکن دوست میدارم که خداتعالی مرا ببیند که متعرض فواید
فضل واحسان او ایم عذافر گوید که صد دینار در آن فایده کردم پس در وقت طواف بآنحضرت گفتم که فدای
تو گردم خداتعالی در آن مال صد دینار روزی کرده است فرمود که اثبتها فی رأس مالی یعنی آن را داخل سرمایه من کن
وهم در کافی از اسباط بن سالم منقولست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام

رفتم آنجناب احوال عمر بن مسلم پرسیدند گفتم باصلاح و نیکوکاری و اوقاتش برنج خیر دعوات است لیکن ترک تجارت
کرده است آن حضرت سه مرتبه فرمودند که عمل شیطان یعنی ترک تجارت کردن او کار شیطان و وسوسه آن
لعین خبث و منشأ آنست آیا ندانسته که رسول خدا صلی الله علیه و آله تجارتی از شام آمده بود خرید یعنی
برای تجارت و دران نفعی یافت که قرض خود ادا نمود و در میان اقربا و خویشان خود تقسیم فرمود مراد آنکه
اگر شغل تجارت نیکو و مستحسن نبودی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله که در هر امری از امور عالمیان را
دستور است ارتکاب آن نفرمودی تتمه حدیث آنکه الله عز و جل میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله الی آخر الآیه یقول القصاص ان القوم لم یکونوا یتجرون کذبوا و لکنهم لم یکونوا یدعون الصلوة
فی میقاتها و هو افضل ممن حضر الصلوة و لم یتجر آیه مذکوره در سوره نور است و خدا تعالی دران وصف
قومی میفرماید که از غایت جانبی و اهتمام در گزارش بندگی حضرت ملک علام مشغول نمیسازد ایشان را
خرید و فروخت از ذکر خدا تعالی حضرت امام علیه السلام فرمودند که قصه خوانان و هرزه گویان میگویند
که این قوم که خدا تعالی درین آیه ذکر ایشان کرده تجارت نمیکرده اند یعنی آیه را برین حمل میکنند که
از غایت اشتغال بذکر الهی مرتکب تجارت نمیشده اند دروغ گفته اند تجارت میکرده اند ولیکن وا
نمیگذاشته اند نماز را در وقتش یعنی چون وقت نماز میشده سودا و معاملات را انداخته بگزارش
بندگی می پرداخته اند و چنین کس افضل است از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکرده باشد الحاصل شغل تجارت
کاربنی و ملی و برکت و میمنت آن بغایت واضح و جلی است ولیکن بجا آوردن این امر میباید که در طی طرق
آن توسن نفس سرکشش را آنقدر ارخای عنان نکنند که از شاهراه شرع قویم بیرون رفته بوادی خونخوار
بوادی شبهات و محرمات شان اندازد و باغوای حرص و آز رفته رفته از منزل مقصود که عبارت از تحصیل
وجه معیشت و بی نیازی از ارباب جاه و ثروت و گذشته بپایان مرگ املهای دور و دراز بنیان
سازد چه مال دنیای پر شر و شور چنانکه گزارش یافته مانند آب شور است که کس هر چند بیشتری آشامد
تشنه تر میگردد و شوق طلب آن آدمی را در رگ و پی چون آتش درین است که چندانکه شعله آن بالا گیرد
اطفاء آن مشکل تر صورت می پذیرد الوقعه هست خود واری بحال آن را اگر فکر زر بوده بانگیرد دگر خاری صح
که سیل از جای کند ولهذا اکثر این قوم را فکری جز رونق حجره و بازار نیست و ذکری غیر شمار درهم و دینار نی
بجای صدقه و زکوة نقد فرصت بر دامن عدم میفشانند و از شروط و آداب روزه نخوردن را نیکو مرعی میدارند
برای مال شوم سفر فرنگ و روم را بسفر یثرب و حجاز نسبه میدهند و گذاردن حج و عمره را بر قوت وصی وا داده


حوالت میکنند برای روز مرگ زادی خوش تهیه نمی اندوزند و چه بسیار در طلوع غبار دین و آخرت خود
نمیورزند از وسوسها جز فریب نفسشان از دست نیاید و از خود تنها غیر سوگند دروغشان گوار است مادر
امید فقرا جز از عرق جبینشان در تلاش دنیا رزق نخش ندیده و گوش گدایان جوابی سخن ولاوان از زبانشان
غیر نه آیه بود نشنیده اگر گاهی بوی طعامشان بره رود بگاه همسایه حساب گیرند و چون بر سر خوان خود
پنج انگشت خویش میخسند بادکاسه سرنگون در دماغ افکنند از خواب راحت بخواب غفلت ساخته اند و تکیه گاه
غیر بالش زر نشناخته و این اخلاق زشت جبلی نتیجه سهل انکاری و ارخای عنانیست که از روز اول بالنفس اهل
کرده اند پس سالک این طرق میباید بیش از آنکه توسن نفس بجر و عنان اختیار از دست ستاند بلگام
ذکر مرگ و اندیشه بازخواست روز حسابش سر باز زده از بیابان بی پایان زیاده طلبی و حرص بجاده
توسط و اقتصادش باز گرداند و تقسیم مراتب طلب دنیا و تبیین ممدوح آن از مذموم در فصل اول این
مفصلا مرقوم گردیده و درست فکر و اندیشه با دو انگشت خامه سخن پیشه برقع اشتباه و خفا از عارض
شاهد امید عاکشیده است اگر احدی را خار خار گلچینی فواید این تحقیق در خاطر پدید آید گویا قدم نظر کتبا
تأمل بران روضه جانفزای پر لاله و گل دامن شوق در کف عبور نماید دیگر از جمله طرق کسب معاش
که او میرا از ذلت طلب و منت اهل منصب میرهاند و به بهیم خودسری و بی نیازی سرافراز ساخته
بر سریر آسایش کونین می نشاند حرفت و پیشه و ربست که استاد صنعت خود ساز نیست و خلیفه و کمان
زنگ از دل پردازی نقش بند کارخانه و صنعت و مخمل باف چهار بالش خواب راحت خیاط جامه
عافیت دوجهانیست و علاقه بند دستار سرافکندگی و پریشانی نداف پنبه ملایمت و هموار است
و شعرباف حریر نامرادی و کم آزاری جوهری آبله دستهاست و صیرفی شناسای دین و دنیا حداد
آهن سختی دوران است و نجار در سرای امن و امان سپر ساز امنیت و در و پشتیبانست و کلاه گر فقیه کلی و صمر
درویشی است زره ساز دیدهای بخواب است و دیگر کلاوک دعای مستجاب سیاف شمشیر نفس کشی است و
روشنگر آینه دلفروزی رسن تاب رشته روزیست و خیمه دوز سراپرده فیروزی لشکر نیزه جنانی است
و گلاب گیر عرق جبین نیشکر از نه بنده اوراق برگ دولت است و رنگ رز صبغ دولت دنیا و خلاصه سران
حرفت و صناعت و عرق ریزان کرم خانه کسب در یافت بحکم حدیث نبوی ان الله یحب المؤمن المحترف
دوستان خدا و پسندیدگان حضرت عز شانه چه این قوم پاک گوهر درون قبا و این طایفه زرکش
کوچک نام بتقاطر عرق جبین آتش جانسوز احتیاج خود را فرو مینشانند و بعرق صحت آبله دست خود را

از مرفق جان کاه بطبع تیرها نند در کتاب شریف کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل
معنی آن اینست که خدای عز و جل بحضرت داود علیه السلام وحی نمود که انک نعم العبد لولا انک تاکل من بیت المال
و لا تعمل بیدک شیئا یعنی بدرستی که تو نیکو بنده اگر این صفت در تو نمی بود که از بیت المال میخوری و عملی بدست
خود و کسبی نمیکنی پس حضرت داود علیه السلام چهل صباح گریست خدای عز و جل وحی نمود باهن که نرم
شو برای بنده من داود پس خدا تعالی آهن را برای او نرم کرده وی هر روز یک زره میساخت
و بهزار درهم میفروخت پس سیصد و شصت زره ساخته بسیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال
مستغنی گردید و در مجموعه ورام مذکورست که انصاری را فقر و حاجتی روداده احوال خود را بحضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله عرض نمود آن جناب فرمودند که آنچه در خانه تو هست یعنی از اثاث البیت و غیره بیار و چیزی را
از آنها حقیر شمار [illegible] و قدحی آورد آنحضرت فرمودند که اینها را میخرد مردی گفت من این هر دو را
بیک درهم میخرم آنحضرت فرمود که زیاد میکند مردی گفت من به دو درهم میخرم فرمود از شما [illegible] و قیمت
به انصاری [illegible] آن مرد انصاری گشته فرمودند که یکی از این دو درهم طعامی برای عیال خود بخر
و بدرهم دیگر تبری ابتیاع کن پس آمد تبری خریده نزد آن سرور آورد فرمودند دسته برای این تبر نزد که
هست مردی گفت نزد من پس آنحضرت آن دسته را گرفته بدست مبارک خود آن نصب نمودند و فرمودند
که برو و هیزم گرد کن و هیچ خار و تر و خشک را سهل شمار یعنی هر چه بینی جمع کن و چیزی وامگذار پس آمد و پانزده
شب این کار کرده بخدمت حضرت مصطفی و آن رهنمای دین و دنیا آمد حالش بخوبی گشته و پشت
طاقتش بهیزم کشی از بار احتیاج سبکبار گردیده آنحضرت فرمودند که هذا خیر من ان تجیء یوم القیمة و فی
وجهک کدوح الصدقة حاصل مضمون آنکه بکد یمین و عرق جبین کسب معاش کردن به از آنست که روز
قیامت بعرصه محشر آیی و در روی تو اثر ذلت صدقه مردمان باشد و در جامع الاخبار حدیثی مذکورست
که حاصل معنی آن اینست که هر که از رنج دست خود بخورد از صراط چون برق خاطف بگذرد و هم در مجموعه ورام
آورده که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام بلقمان روزی گذشت فرمود یا هذا اعمل و کل فان الله یحب من
یعمل و یاکل و لا یحب من یاکل و لا یعمل یعنی کار کن و بخور که خدا تعالی دوست میدارد کسی را که کار میکند و میخورد
و دوست نمیدارد کسی را که میخورد و کار نمیکند و مشهورست که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام که جمله ممالک
روی زمین چون نگین خاتم در زیر نگین وی بود و ماهچه رایت قدرتش با مهر و ماه هم چشمی مینمود مراتب بزرگی
عظمتش طناب شهرت بشرق و غرب کشیده و زبان دعوی گردنکشان روزگار از صدای آوازه [illegible] سر

علی ع

بگریبان خموشی در زده بود با اینهمه حشمت و جاه از برگ خرما زنبیل و امثال آن بافتی و بقیمت آن معاش
کردی [illegible] الاکل صنعت گری و پیشه وری شغل نیکو و کاری پسندیده است بشرطی که قاعده امانت
و دیانت را مرعی دارند و از منهج عدل و انصاف پا بیرون نگذارند با زندگی و حیله [illegible] شده و کار روائی
تمام نکنند و [illegible] راستی خود را [illegible] دروغ و باد بهای از پا نفکنند عیوب کالای خود را در پرده [illegible]
بجا پنهان [illegible] نهند و [illegible] کسب حلال خود را بلوث اکل شبهه و حرام نیالایند و حضرت یگانه صمد در وقت
اعمال هر یک [illegible] جل جلاله در کلام مجید خود چندین جا این طایفه را تعلیم راستی نموده و از دزدی و خیانت
پرهیز و اجتناب فرموده است از انجمله در سوره هود حکایت قول حضرت شعیب علی نبینا و علیه السلام
کرده که بقوم خود گفت که یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم بخیر و انی
اخاف علیکم عذاب یوم محیط ای قوم بپرستید خدا را نیست شما را الهی و مستحق عبادتی غیر او و کم مکنید
پیمانه و ترازو را یعنی اجناس را درست بپیمایید و درست بسنجید بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت
یعنی درمانده و محتاج نیستید که آن شما را داعی باشد بخیانت بلکه منعم و توانگرید و بدرستی که من میترسم بر شما
از عذاب روزی که احاطه کننده است یعنی از عذاب آن روز شما را مجال بیرون شدن نباشد و نیز
بعد از این کلام از غایت تاکید و اهتمام فرموده که یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس
اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین ای قوم تمام کنید پیمانه و ترازو را بعدل و سویت یعنی درست
بپیمایید و درست بسنجید و حقوق مردمان را ناقص و کم مکنید و فساد مکنید در زمین در حالتی که فساد
کنندگان باشید گفته اند که فایده قید مفسدین اخراج چیزیست که بصورت فساد داشته باشد اما مقصود از آن
اصلاح باشد و وجوه دیگر نیز گفته اند والله اعلم و هم در سوره الرحمن فرموده است و عز من قائل که و اوفوا الکیل
اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم و در سوره مطففین فرموده که ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی
الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الی غیر ذلک یعنی آیه اخیره بقول مفسرین آنکه وای مر مطففین را
که چون پیمانه میکنند برای خود یعنی در وقت گرفتن تمام میگیرند و چون می پیمایند یا می سنجند برای مردمان
یعنی در وقت دادن بمردمان ناقص میدهند و گفته اند ویل نام وادیست در جهنم که اگر کوهها را بآن
وادی اندازند هر آینه از گرمی آن بگدازند و در آثار آمده که اهل مدینه همگی تاجر بودند و این کار زشت را
ارتکاب مینمودند چون این سوره نازل شد هادی طریق سداد و ناصب میزان عدل و داد یعنی جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بمیان ایشان آمده بر ایشان خواند و بعد از آن فرمود که خمس بخمس [illegible]

۱۲۹

و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان
و در سوره بنی اسرائیل فرموده [illegible]

از مزد جان کاه طبع نیز ما نند و سؤال در کتاب معیشت کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل
معنی آن اینست که خدای عز و جل بحضرت داود علیه السلام وحی نمود که انک نعم العبد لولا انک تأکل من بیت المال
ولا تعمل بیدک شیئا یعنی بدرستی که تو نیکو بنده اگر این صفت در تو نمی بود که از بیت المال میخوری و عملی بدست
خود و کسبی نمیکنی پس حضرت داود علیه السلام چهل صباح گریست خدای عز و جل وحی نمود با آهن که نرم عملی ۲
شو برای بنده من داود پس خدا تعالی آهن را برای او نرم کرده وی هر روز یک زره میساخت
و بهزار درهم میفروخت پس سیصد و شصت زره ساخته بسیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال
مستغنی گردید و در مجموعه ورام مذکورست که انصاری را فقر و احتیاجی روداده احوال خود را بحضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله عرض نمود آنجناب فرمودند که آنچه در خانه تو هست یعنی از اثاث البیت و غیره بیار و چیزی را
از آنها حصیر شمار وی تمیذ بنی و قدحی آورد آنحضرت فرمودند که اینها را میخرد مردی گفت من این هر دو
بیک درهم میخرم آنحضرت فرمود که زیاده میکند مردی گفت من بدو درهم میخرم فرمود آنست بر دار و قیمت
به او پس آن که بگرفته بآن توجه آن مرد انصاری گشته فرمودند که یکی از این دو درهم طعامی برای عیال خود بخر
و بدرهم دیگر تبری احتیاج کن پس آن مرد تبری خریده نزد آن سرور آورد فرمودند دسته برای این تبر نزد که
هست مردی گفت نزد من پس آنحضرت آن دسته را گرفته بدست مبارک خود آن را نصب نمودند و فرمودند
که برو و هیزم بکن و هیچ خار تر و خشک را مهمل مشمار یعنی هر چه ببینی جمع کن و چیزی و الفظ از پس آن مرد بازده
شب این کار کرده بخدمت حضرت مصطفی و آن رهنمای دین و دنیا آمد حالش بخوبی گشته و پشت
طاقتش بهیزم کشی از بار احتیاج سبکبار گردیده آنحضرت فرمودند که هذا خیر من ان تجیئ یوم القیمة و فی
وجهک کدوح الصدقة حاصل مضمون آنکه بهمین و عرق جبین کسب معاش کردن به از آنست که روز
قیامت بعرصه محشر آیی و در روی تو اثر ذلت صدقه مردمان باشد و در جامع الاخبار حدیثی مذکورست
که حاصل معنی آن اینست که هر که از رنج دست خود بخورد از صراط چون برق خاطف و هم در مجموعه ورام
آورده که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام بکفش دوزی گذشت فرمود یا هذا اعمل و کل فان الله یحب من
یعمل و یاکل و لا یحب من یاکل و لا یعمل یعنی کار کن و بخور که خدا تعالی دوست میدارد کسی را که کار میکند و میخورد
و دوست نمیدارد کسی را که میخورد و کار نمیکند و مشهور است که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام که جمله ملک
روی زمین چون نگین خانه در زیر نگین وی بود و ماهیچه رایت قدرتش با مهر و ماه همچشمی مینمود و مراتب بزرگی
عظمتش طناب شهرت بمشرق و مغرب کشیده و زبان دعوی گردنکشان روزگار از صرصر آوازه نقشش سر



بگریبان خموشی فرو دیده بود با اینهمه حشمت و جاه از برگ خرما زنبیل و امثال آن بافتی و بقیمت آن معاش
گذرانیدی الحاصل صنعت گری و پیشه وری شغل نیکو و کاری پسندیده است بشرط آنکه قاعده امانت
و دیانت را مرعی دارند و از منهج عدل و انصاف پا بیرون نگذارند با زندگی و حیله و ربا رشته و کار روانی
نام نکنند و نخل راستی خود را بصرصر دروغ و باد بهتانی از پا نیفکنند عیوب کالای خود را در پرده بیهوده
بجا پنهان نمایند و زلال کسب حلال خود را بگل ولای شبهه و حرام نیالایند و حضرت یگانه صمد در وقت
اعمال هر یک و به جل جلاله در کلام مجید خود چندین جا این طایفه را تعلیم راستی نموده و از دزدی و خیانت
پرهیز و اجتناب فرموده است از آنجمله در سوره هود حکایت قول حضرت شعیب علی نبینا و علیه السلام
کرده که بقوم خود گفت که یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم بخیر و انی
اخاف علیکم عذاب یوم محیط ای قوم بپرستید خدا را نیست شما را الهی و مستحق عبادتی بجز او و کم مکنید
پیمانه و ترازو را یعنی اجناس را درست به پیمایید و درست بسنجید بدرستی که من میبینم شما را با توانگری و نعمت
یعنی در مانده و محتاج نیستید که آن شما را داعی باشد بخیانت بلکه منعم و توانگرید و بدرستی که من میترسم بر شما
از عذاب روزی که احاطه کننده است یعنی از عذاب آن روز شما را مجال بیرون شدن نباشد و نیز
بعد از این کلام از غایت تأکید و اهتمام فرموده که یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس
اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین ای قوم تمام کنید پیمانه و ترازو را بعدل و سویت یعنی درست
بپیمایید و درست بکشید و حقوق مردمان را ناقص و کم مکنید و فساد مکنید در زمین در حالتی که فساد
کننده گان باشید گفته اند که فایده قید مفسدین اخراج چیزیست که بصورت فساد داشته باشد اما مقصود از آن
اصلاح باشد و وجوه دیگر نیز گفته اند و الله اعلم و هم در سوره الرحمن فرموده است و غیر من قائل که و اوفوا الکیل
اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم و در سوره مطففین فرموده که ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی
الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الی غفلت یعنی تا آیه اخیره بقول مفسرین آنکه وای بر مطففین را
که چون پیمانه میکنند برای خود یعنی در وقت گرفتن تمام میگیرند و چون میپیمایند یا میسنجند برای مردمان
یعنی در وقت دادن بمردمان ناقص میدهند و گفته اند که ویل نام وادیست در جهنم که اگر کوهها را بآن
وادی اندازند هر آینه از گرمی آن بگدازند و در آثار آمده که اهل مدینه همگی تاجر بودند و این کار زشت را
ارتکاب مینمودند چون این سوره نازل شد همگی طریق سداد و ناهب میزان عدل و داد گرفتی حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بیان شأن آمده بر ایشان خواند و بعد از آن فرمود که خمس بخمس

و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان
و در سوره بنی اسرائیل فرموده است

که قرین نجابت است گفتند یا رسول الله ما خمس بخمس فرمود ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم
وما حکموا بغیر ما انزل الله الا فشا فیهم الفقر وما ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا فیهم الموت ولا طففوا الکیل
الا منعوا النبات واخذوا بالسنین ولا منعوا الزکوة الا حبس عنهم القطر حاصل مضمون آنکه هیچ قومی عهد را نشکنند
مگر اینکه خدا تعالی دشمن ایشان را برایشان مسلط سازد و هیچ گروهی حکم بغیر ما انزل الله نکنند مگر اینکه در میان
ایشان تنگدستی ظاهر شود و هیچ جماعتی در میان ایشان زنا بالمطلق فاحشه ظاهر نشود مگر اینکه مرگ در ایشان
منتشر گردد و هیچ فرقه پیمانه را ناقص نکنند مگر اینکه از نباتات محروم و ممنوع شوند و مبتلای قحط گردیده
کردند و هیچ قومی منع زکوة و ترک آن نکنند مگر اینکه باران از ایشان بازداشته شود و در کافی از حضرت
بهتر عالم صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که من باع واشتری فلیحفظ خمس خصال والا فلا یشترین ولا
یبیعن الربا والحلف وکتمان العیب والحمد اذا باع والذم اذا اشتری حاصل معنی آنکه کسی که خرید و فروخت
میکند میباید پنج خصلت را مراقب باشد که پیرامون آنها نگردد والا زنهار خرید و فروخت نکنند
ربا و سوگند خوردن و عیب متاع خود پنهان کردن و در وقت فروختن متاع را ستودن و در وقت خریدن
آن را مذمت نمودن و در همان کتاب از [illegible] جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده آنچه محصل و مجمل مضمون آن اینست که آنحضرت هر روز صبح در بازارهای کوفه بازار به بازار میگشت و دره
که آن را سبیبه مینامیدند بر دوش مبارک میگذاشت و بر اهل هر بازاری می‌ایستاد و ندا
میکرد که ای جماعت تجار بترسید از خدا و چون اهل بازار آواز آن بزرگوار را می‌شنیدند آنچه در دست
داشتند می‌انداختند و بهوش گوش متوجه آنحضرت میساختند پس آنحضرت بازار دینداری و روائی
ده متاع پرهیزکاری رشحات این کلمات از روی اشفاق و رفق بر چهره کارخانه ابنای غفلت
میفشاند و جواهر این سخنان با نزاکت زبان وحی ترجمان در نگین خواطر مردمان می‌نشاند که قدموا
الاستخارة وتبرکوا بالسهولة واقتربوا من المتبایعین وتزینوا بالحلم وتناهوا عن الیمین وجانبوا الکذب
وتجافوا عن الظلم وانصفوا المظلومین ولا تقربوا الربا واوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا
تعثوا فی الارض مفسدین خلاصه مضمون آنکه پیش از شروع در سودا از خدا تعالی طلب خیر و خوبی کنید و اگر
قدموا الاستجارة بجیم باشد چنانچه در بعض نسخ است معنی چنان این خواهد بود که قبل از داد و ستد پناه جوئید
بجناب الهی از شامت آن یا از شر فریب شیطان و طلب برکت کنید بسهل البیع بودن و سخت گیری ننمودن
و نزدیکی و مهربانی کنید به مشتریان و آراسته گردید بصفت حلم و باز ایستید از سوگند و کناره کنید از دروغ

و پهلو تهی سازید از ظلم و انصاف ورزید با مظلومان و نزدیک مگردید بربا و تمام کنید پیمانه و ترازو را
الی آخره چنانکه در آیه سوره هود مذکور شد و از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله مرویست
که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورند و در میان دو کوه آتشین جای دهند و گویند
این دو کوه را کیل و وزن کن و او همیشه باین کار مشغول باشد شخصی گوید که مرا همسایه بود بیمار شد
بعیادت وی رفتم در حالت نزع بود و فریاد میکرد که دو کوه آتش قصد من میکنند گفتم این محض خیالیست که
ترا مینماید گفت نه چنین است بلکه واقعست زیرا که مرا دو پیمانه بود یکی ناقص و یکی زاید بناقص میدادم و بزاید
میگرفتم این عقوبت آنست و در مجموعه ورام مذکور است که مرشد طریق راستی و امانت و استاد دبستان
تقوی و دیانت امیر المؤمنین علیه السلام بخیاطی خطاب نمود و جامه آگاهی براندام خاطرش بسوزن این
سخنان دلنشین خیاطت فرمود که ثکلتک الثواکل صلب الخیوط ودق الدروز وقارب الغرز فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یحشر الله الخیاط الخائن وعلیه قمیص ورداء مما خاط وخان فیه واحذروا السقاط
صاحب الثوب احق بها الی آخره حاصل معنی آنکه رشته را محکم و پر تاب کن و درزها را باریک بدوز و
سوزن را نزدیک بهم فرو بر که بدرستی که من شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که میگفت که حشر کرده میشود
یعنی روز قیامت خیاط خیانت کننده و بر او باشد پیراهنی و ردائی از آنچه دوخته و در آن خیانت
نموده است یعنی تا باعث فضیحت و رسوائی او گردد و حذر کنید از پاره‌هائی که در بریدن می‌افتد
که صاحب جامه با آنها سزاوارتر است و در کافی از سرور عالم و عالمیان صلی الله علیه وآله منقولست که بردی
۱۳۰ که فرمایش فروخت خطاب کرده فرمود که یا فلان اما علمت انه لیس من المسلمین من غشهم یعنی آیا ندانسته
آنکه بدرستی که نیست از جمله مسلمین کسی که با مسلمانان غش و خیانت کند و نیز در کافی از هشام بن الحکم منقولست
که گفت من سابری که قسمی از جامه‌های نازک است در سایه و جائی تاریک میفروختم حضرت ابوالحسن علیه السلام
بر من گذشت پس فرمود که یا هشام ان البیع فی الظلال غش والغش لا یحل یعنی فروختن در سایه غش است و غش
حلال نیست مجملا آثار و اخبار در مدح راستی و دیانت و مذمت غش و خیانت بر السنه و افواه اعلام و اکابر
دایر و مضمون این سخن در چهار بازار کتب اربعه حدیث و سایر مصنفات اکابر بسیار دوار است و قطع نظر
از آن از راه عقل نیز معلومست که اهل خیانت در اندک روزی پیش خلق انگشت نما و مشهور باین صفت
زبان زد هر نزدیک و دور میگردند چه سودا و معامله محک عیار مرد و معرف عیب و هنر آدمیت و شهرت
ایشان بناراستی باعث نفرت خلق از ایشان و سبب ترک سودای بیگانگان و خویشان میشود و رونق

را ده‌خل و نقصان روز بروز مسدود و مال دنیایی که برای فزودن ان از ایمان خود میکاهند رفته رفته
ضایع و مفقود میگردد و پس بحکم نقل و عقل خیانت و ناراستی موجب خسران دین و دنیا و مورث خزی و رسوایی
هر دو سراست و جمعی نادان بیهوش و گروهی گندم نمای جو فروش می پندارند که کم کردن حق کسان باعث
افزونی مال و ترقی احوال میگردد و نمیدانند که خیانت برق خرمن ثروت و کمی راس المال بیشتر و برگشت مال کم بخت
اند و خسته کرده همان بخیانت از دست میرود هرچه باد آورد باد برد باد آورده گویند شخصی جامه دزدید و به بازار
برده به دلال داد که بفروشد اتفاقا جامه را از دلال دزدیدند چون باز آمد یارانش پرسیدند که جامه را بچند
فروختی گفت بانچه خریده بودم در کافی مذکور است که مردی که پیشه او آرد فروشی بود بمجلس نبی حضرت او صلی الله
علیه السلام مشرف دخول یافت آن جناب فرمودند که ایاک والغش فان من غش غش فی ماله فان لم
یکن له مال غش فی اهله حاصل معنی انکه احتراز و پرهیز کن از خیانت که بدرستی که کسی که خیانت کند خیانت
کرده میشود در مال او پس اگر ویرا مالی نباشد خیانت کرده میشود در اهلش کریمه انما نعلمکم علی الاسلم موید این
مقام و حدیث شریف کما تدین تدان مقوی این کلام است: اگر سنگ کمی داری ترازو را فزون کن
که انجا محتسب پیوسته در بازار میگردد: اصناف تجار و محترفه را در طلب سود راهی بهتر از راستی و امانت نیست
امانت کیمیای اقبال و سعادت و چشمه افزونی و زیادت پایه علو درجات و بهار نو برکات مشکوة
مصباح رجات و مرآت چهره ومن یتق الله یجعل له مخرجا عاقلان چراغ این صفت خجسته که گوهر مراد دو گیتی
جسته اند و هوشمندان در چشمه این شیوه حمیده رخ از گرد ناکامی دو عالم شسته چه سودهای بیشمار که دیده
وران بازار روزگار به دلالی صدق و راستی برده اند چه میوه های مقصود که خشک لبان بیابان وجود از شجر
نیکو ثمر امانت خورده آورده اند که وقتی در فرانه یکی از پادشاهان سلف خوشه گندمی دیدند که هزار دانه داشت
چون از حقیقت آن استفسار نمودند گفتند شخصی از شخصی زمین زراعتی خریده بود چون خواست شخم کند کنجی پیدا
شد مالک اول را اعلام نموده گفت این گنج از آن تست چه من از تو جز زمین نخریده ام وی گفت من زمین
با هرچه در آن بوده بتو فروخته ام و اکنون این مال از تست و مرا در آن حقی نیست پس آن دو شیر مرد صفت
و آن دو پلنگ کوهسار علو همت در آن باب منازعه نموده نزد قاضی رفتند قاضی چون احتیاط ایشان را
از قبول آن مال معلوم کرد و در همت هیچیک را تصرف آن ننوشت فرو آورد صلاح چنان دید که با پسر و دختر خود را
به پسر مشتری داده آن مال را با ایشان سپارند حضرت وهاب ذوالمنن برکات راستی و امانت ایشان را اصلاح
داد که در هر خوشه هزار دانه گندم بود از غایت تعجب زد پادشاهان جهر زند و ایشان نگر انها چه گرد ند بیلاد دانه

با خبر بدیده خرم و احتیاط گنج ایمان و درج خود را از گنج کاوی حرص وطمع بدینگونه پاسبانی مینموده اند و کاری گران
سرا با جوهر ... بس قطع نظر از گشت زار عنایت الهی چنین حاصلهای نامتناهی میدرو ده اند حضرت خداوند تعالی
و رهایی بخش گرفتاران تیه ضلال جمله گمگشتگان کوچه پیچ و خم کجی را بشارع مستقیم راستی رسانده و نخل حیات
انام را از شاخ و برگ ذمایم صفات پیراسته بثمر سعادات دو جهانی گردانند **مجلس دوازدهم در ذم**
**صفت بخل و خست که سرمایه آز و تنگنائی و دار نخل سرفرازی دو دوستکامیست** واین مجلس مشتمل بر دو
فصل است **فصل اول** در مذمت بخل که غرض اصلی از این مقام است بر خستگان درغرض عشق مال و دوستکامی گرفتاران
زنجیر طول امال که اطبعان منعم نما و تهی دستان سرمایه سخا دنیا طلبان کوه وقارون مستوجبان صلابت
قارون مال خود بران ناپاک ورشت لبستگان رسن امساک و تنگ حوصلگان دار فنا و آمادگان تیرباران ملامت
عقلا چنین آزادان بجان اسیر قصورتمان جیبش ضمیر فرمان بران خواجه دنیا و باج گزاران سلطان نفس و هوا که تبر
دل بر درمشان تفرقه جمعیت گرفتار است و رست تصرفشان در مال خویش ازخستگی و نکار مفیق نماند گزر
دنیای ناپایدار مانند کشت زاری است و اصناف و طبقات خلایق در آن بمنزله اراضی و قطعات تند و مال
دنیای که ازان جاری بجوای آب و انست و چنانکه هر یک از اراضی وقطعات کشت زار میباید نصیبی از آب
داشته باشند تا بان تازه و خرم تواند بود و سازبرگ نشو و نمای تواند نمود هر یک از اصناف خلایق را
نیز از مال دنیا که روان تر از آب جاری وشتابان تر از سیلاب بهاریست قدری شایسته ضرورت تا
برگ معیشت خود ساز دو سبزه حیاتش از تشنگی احتیاج رنگ خرمی نبازد و چنانکه زمینها بلند و پست باشند
و بلندیها از آب بیش از قدر حاجت نگرفته زیادی را از خود میکذرانند و پستیها بقدر پستی وگنجایش ظرف
خود ضبط آن نمایند از مردمان نیز آنکه قدرش بلند و پایه همتش رفیع و ارجمند است از مال دنیا بقدر حاجت
اکتفا نموده زیادی را بزیردستان میبخشد و دل نمی‌بندد و هر که پستی همت و دنائت مرتبت موصوف است
چون آب روان مال دنیا بمغاک حوزه تصرف وی در آید دیگر از آنجا بیرون نمیگذارد و چنانکه بلندی و
پستی زمینها از رفتن و ایستادن آب معلوم میگردد و بلندی و پستی همتها و مرتبها نیز از خرج و امساک مال
بتحقیق می پیوندد مصراع: باهمت والا زر دنیا نشود جمع: باران که بکهسار رسد جمع نگردد: پس بخیلان روزگار و
خواجگان خست شعار که جمعیت مال را مناط احتیار و پایه ایوان بلندی مرتبه و مقدار میدانند بدلیل
مذکور نازلترین خلق و پست مرتبه ترین اهل روزگار خواهند بود و باشان بخل و خست دعوی شرف
و عزت نمیتوانند نمود چنانکه کلام صدق نظام پیشوای اهل کرم و مقتدای ارباب همم امیرالمومنین علیه السلام

بر بندها ادای شهادت بنا به که فرموده اند که من لم یسخ لم یسد حاصل معنی آنکه کسی که از حلیه جود و بخشش عاری
بی نصیب از مرتبه سیادت و بزرگواریست و نیز از کلمات کثیرة البرکات آنحضرت است که البخل یزری بصاحبه
یعنی صفت خسیسه بخل حقیر و بیقدر میسازد صاحب خود را و نیز از نتایج دانش آن جنابست این کلمه در خوشاب
که احذروا البخل فانه لوم و مسبة یعنی بپرهیزید از بخل که بدرستی که این صفت سبب ملامت و موجب دشنام
و سرزنش انکس میگردد و نیز از شقایق حقایق که دست نتیجه از گلزار گفتار آن پیشوای خلایق چیده
این سخن است که جود الرجل یحببه الی اضداده و بخله یبغضه الی اولاده ملخص مضمون آنکه صفت بخشش مرد را
محبوب دشمنان میسازد و بخل دشمنی وی در دل فرزندانش می اندازد و نیز از اقوال انبقیال نیز از
فواید آن قبله اهل کمالست که البخل الناس بعرضه اسخاهم بعرضه بخیل ترین مردمان بمتاع و مال خود سخی ترین
مردمانست بعرض و ناموس خود یعنی از بخل و امساک مال دنیا عرض انکس بر باد فنا میرود و این جوهر
روح پرور هوش آور از مخزن کلمات ساقی کوثر است که احذروا الشح فانه یکسب المقت و یشین
المحاسن و یشیع العیوب حاصل معنی آنکه بپرهیزید از بخلی که با حرص آمیخته که این صفت باعث دشمنی خلق
میشود و عیبهای آدمی را در نظر مردمان زشت و قبیح میسازد و عیبها را شایع کرده بر زبانها می اندازد و آن
گل زیبا نیز از گلشن مقالات آن پیشواست که لیس لبخیل حبیب یعنی نیست هیچ بخیل را دوستی و این گوهر
بی بها نیز از آن معدن سخاوت است که لو رایتم البخل رجلا لرایتموه مشوها یغض عنه کل بصر و ینصرف عنه کل
قلب ملخص مضمون آنکه اگر صفت بخل بصورت مردی مصور میشد و بنظری آمد هر اینه بصورت بسیار زشت
و منظری کریه و ناخوش بود که چشمها از و پوشیده کردند و دلها از و نفرت نمایند پس بحکم اخبار مذکوره
صفت خسیسه بخل مایه بیقدری و خواری دنیا و بیقدری و بی اعتباریست و بخیلان احمق را گمان آنکه جمع کردن
دنیا رود رهم خود را ارجمند و از نهادن مال بر روی هم پایه مقدار خویش بلند میسازند و نمیدانند
که چنانکه ایستادن آب در پای عمارت خشت و گل باعث انهدام آن میشود از اجتماع مال و امساک آن
نیز حصار رفیعه پاس ننگ و نام آدمی ویران و قصر عزت و اعتبار وی با خاک تیره یکسان میگردد و بحکم
نتیجه اشتمال خلق با ارباب ثروت اغنیا از راه توقعست و اگر پاس خاطری طایفه را دارند و تعظیم
و توقیری نسبت با ایشان بعمل آرند اگر معلل بغرض و از روی احتیاجست و هرگاه این شیوه حاجتگذاری از ایشان
مفقود و امید منفعتشان را راه خرج بسته صفت بخل مسدود باشد بالضروره خلق نیز روی دل از ایشان برتابند
پاس خاطری نخواهند داشت و وجود و عدمشان را یکسان خواهند انگاشت و جمعی دیگر از خلق که ایشان را

بانبساط نفس بازاری و از راه توقع و احتیاج و صلاح کاری نیست چون بحاصل دنیا جوانمردی این کسان را
پاکیزان مشاهده میکنند که عداوت ایشان بسته باز و ملامت و تیشه سرزنش نهال سرافرازی این قوم را
کنش را از پای می افکنند بخیلان نابکار را در نزد خلق روزگار قدر و قیمت این واما فرق تعیش زندگانی
و کیفیت تنعم و تن آسانی آنکه نان خشک شان هرگز هم سفره نانخورش نگردیده و مطعوم اشتهاشان ناطب
نرسیده بوی حیوانی نشنیده و کام آرزوشان از شهد تمنا شربت مرگ ساخته و دندان طمعشان از مزه
بخجلت تلخی زندگی برو دخشنده و دست منبطشان نه بجوی که جوشیدن از آتشدان چیزی تواند خورد
و مصالح طعامشان نه بقدری که شامه مطبخی از بوی آن نصیبی تواند برد بهر کی آتشدان از بیم خرجست
ذر افسرده است و دیگ طعامشان از اندیشه هم کاسگی باصره فکر مال در خاطر بر ملامشان نه چنان هجوم
گشته که یاد لذتی تواند گذشت و دست امساک راه گلوشان نه بجوی تنگ فشرده که رشته روزی
با آسانی تواند گذشت گویند یکی از ظرفا را یاری بود که بسنادی بخل پی میکرد نه روزی بخانه او رفت و او
در تب بود گفتند هر چند او را گرم میداریم عرق نمیکند گفت از مال و نانی بخورید و در حضور او بگوئید
که فی الفور در عرق افتد وقت خورش بخیل هست شراکت عیال او و دل خود بخورد که تو خوردی آن
و نیز گویند از بخیلی پرسیدند که دلیرترین مردمان کیست گفت کسی که آواز دهان جمعی که نان او
خورند بشنود و زهره اش آب نشود مجملا روزگار این قوم نکبت شعار با وجود مکنت بسختی و با جیزش
وسعت به تنگی میگذرد چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که عجبت لشقی البخیل
یستعجل الفقر الذی منه هرب و یفوته الغنی الذی ایاه طلب فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب ۱۳۲
فی الآخرة حساب الاغنیا حاصل معنی آنکه عجب آمد مرا از حال بدبخت بخیل که فقری که از آن گریخته
بآن شتابد و توانگری که در طلب آن بوده از و فوت میگردد پس زندگانی میکند در دنیا چون
زندگانی فقرا و حساب گرفته میشود در آخرت مانند حساب اغنیا و هم از آنحضرت علیه السلام منقولست
که افقر الناس من قتر علی نفسه مع الغنی و السعة و خلفه لغیره ملخص معنی آنکه فقیرترین مردمان کسی است که با وجود
داشتن مال و وسعت احوال بر خود تنگ گیرد و آن را نگاه دارد و بمیرد و برای دیگری گذارد و گویند کسری انوشیروان
خود پرسید که چه چیز است که آدمی را از آن بدتر نباشد گفتند فقر و احتیاج کسری گفت بخل از آن بدتر است
زیرا که چون فقیر مال یابد بحالش نیکو شود و بخیل هرگز از تنگی خلاص نشود آنچه مذکور شد از خواری و خفت و بی
و نکبت جمله احوال دنیای این گروه نکوهیده بود و اما احوال آخرت و قدر و قیمت این طایفه در درگاه حضرت

عزت آنکه کان کرم و محیط سخا حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام فرموده اند که ابعد الخلایق من الله تعالی
البخیل الغنی حاصل معنی آنکه دورترین خلایق از درگاه الهی و محرومترین کسان از نظر رحمت نامتناهی بخیل مالدار
دار است و هم حقه کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام در کتاب من لا یحضره الفقیه منقولست که شاب سخی مرهق فی
الذنوب احب الی الله عز و جل من شیخ عابد بخیل مراد آنکه تا فهمیت که با وجود آنکه پیران را سبب کبر سن
قدرت و منزلتی دیگر و عابدان را آب روی عبادت عزت دیگر است بیشتر میباشد جوانی سخی که در گناهان
شتابان دنیا مایل باشد محبوب تر است نزد خدا تعالی از پیر عابدی که بخیل شده باشد و هم در آن کتاب از پیغمبر
افتخار است در خورشید سخاوت فروغ فلک رفعت اعنی جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
که ما محق الاسلام محق الشح شیء یعنی هیچ چیز مسلمانی این کس را چنان باطل و نا چیز نمیکند که بخل با حرص
توضیح این حدیث شریف آنکه آدمی بشومی بخل از ادای بسی حقوق چون خمس و زکوة و صله ارحام و نفقات
و امثال آنها باز میماند و بکثیره خواری حرص و طمع مزاده عمر را از توشه تقوی و ورع خالی کرده از جمع
اموال حرام و لقمهای شبهه ناک پر میگرداند و این دو صفت زشت چون [illegible] تا بکسی جمع
شود در وی دین و ایمان نماند و چون دل کسی بانها متوافق شده امید واری آن چنان [illegible]
هم از جناب اقدس رسول الله صلی الله علیه و آله ماثور است که ان السخاء شجرة من اشجار الجنة لها اغصان
متدلیة فی الدنیا فمن کان سخیا تعلق بغصن من اغصانها فساقه ذلک الغصن الی الجنة و البخل شجرة من اشجار
النار لها اغصان متدلیة فی الدنیا فمن کان بخیلا تعلق بغصن من اغصانها فساقه ذلک الغصن الی النار یعنی
مضمون آنکه بدرستی که سخا درختیست از درختهای بهشت و آن را شاخهاست که آویخته است در دنیا اگر
سخی است شاخی از آن شاخها گرفته و خود را بآن در آویخته است و آن شاخ او را به بهشت میرساند و بخل
درختیست از درختهای جهنم و شاخها دارد که آویزانست در دنیا هر که بخیل است بشاخی از آن چسبیده است
و آن شاخ وی را بجهنم داخل میگرداند و در ریاض القلوب هم از آنسرور صلی الله علیه و آله مرویست که رایت
علی باب الجنة مکتوبا انت محرمة علی کل بخیل و مرائی و عاق و قتات و نمام یعنی دیدم بر در بهشت نوشته که تو
حرامی بر هر بخیلی و بر هر کسی که عبادت بریا کند و هر که پدر و مادر عاق باشد و هر که سخن چینی نماید الحاصل
بخیلان در دنیا خوار و زار و در عقبی بعذاب الیم گرفتار نه درین سرشان انتفاعی از حیات و نه در آن
جهان سرمایه برای نجات آری صرف زر نگه داشتن کوه تنگ دلی شعار است و ماهی را از شوق فلس [illegible]
سوزان سرد کار چشم علیل از بخل نور نگاه و خود را بخاک ذلت سر می اندازد و جسم رنجور از هسا که عرق روز

و شب در آتش تب میگدازد از حماقت این بیخردان کار خود مدار همین بس که مالی که بان تحصیل مرتبه عالی
دنیا و ارجمندی عقبی میتوان نمود چند وقت چنگ در اسراف کشیده اند و دینار و درهمی که بان
متاع سعادت جاوید میتوان خرید مانند سکه بران چسبیده گوئی هرگز انفکاک نپذیرد خاطرشان نگشته
و این اندیشه از حوالی ضمیر پریشان نگذشته که زیاده ازین مال پر سنگ و سفال جز این نیست که بار زر و جو
تن را راحت خوردن و پوشیدن و جان را لذت دادن و بخشیدن میسر و در عقبی بوسیله آن ادای حقوق
شرعیه آن مال و کینه دستگیری افتادگان و چاره کار پریشان احوال خود را بایوان سعادت خانه
قرب الهی رسانیدن مقدور است و هرگاه فواید مذکوره بران مترتب نگردد و محض نگاه داشتن و برای دیگران
گذاشتن باشد پس برای نهادن چه سنگ و چه زر از مطلق عجوزه دنیا حضرت علی مرتضی علیه السلام
مرویست که درهمی بر دست مبارک گرفته خطاب بآن فرمودند که اما انک ان لم تخرج عنی لا تنفعنی
حاصل مضمون آنکه ای مال دنیا تا از دست من بیرون نروی فایده بمن نمیرسانی و دیگر از جمله
غلطهای این قوم بی شعور است که نمیدانند مال از بذل و انفاق کم و از بخل و امساک زیاد میشود
و نمیدانند که در مصارف خیر صرف کردن مال بمنزله بریدن تاک و پیراستن نهالست که نشو و نما افزوده
برگ و بار و سبب قوت نشو و نما میگردد چنانکه شاعر گفته نماند حاتم طائی ولیک تا با بد بماند نام
بلندش بنیکوی مشهور زکوة مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و اگر بذل و انفاق
باعث افزونی مال نشود سبب کمی آن نمیگردد چه وسعت دستگاه توانگران بتنها بخیلی نیست که بخط
۱۳۳ سبکران کن فکان بسته است با کمیری که قمر [illegible] ان فضل و کرم الهی پیوسته بر سیل
از ینجا برگیرند بخوبش از آنجائی آید و هر چه ازین سر کم سازند بلطف ایزد از سر منبع آید و در خصوص
انفاق را سبب نقصان مال نداشتن و تهمت بخل بر خداوند کریم گذاشتن است و بر سر قطره
ازین اکثر چون موج لرزیدن از کیسه آن دریا امساک ورزیدن بخشش تو و مایه بخشش خدا اگر آب
شوی دست تو در کیسه دریاست شاهد این مدعی کلام حضرت حق تعالی است که در سوره سبا فرموده
که و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین حاصل معنی بقول مفسرین آنست که آنچه نفقه کردید و در راه
خدا صرف نمودید از چیزی که شما را بود پس خدا تعالی عوض آنرا میدهد و او بهترین روزی دهندگانست
و نیز در سوره بقره فرموده که الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا
و الله واسع علیم مفسرین در تفسیر این آیه شریفه چنین گفته اند که شیطان در نفقه کردن مال وعده

میکند شما را از فقر و تنگدستی یعنی وسوسه میکند و شما را بر آن میدارد که از نفقه کردن مال محتاج و پریشان
احوال خواهید شد و امر میکند یعنی اغوا و تحریص مینماید شما را به بخل و معاصی و خدا تعالی وعده میفرماید شما را
آمرزشی از جانب او و فضلی یعنی اینکه گناهان شما را بیامرزد و آنچه انفاق کنید عوضی که بهتر از آن
باشد بشما دهد در دنیا یا در آخرت و در ارشاد القلوب مرویست که ان الشمس تطلع فی کل یوم علی
قرن ملک ینادی اللهم عجل لکل منفق خلفا و لکل ممسک تلفا حاصل معنی آنکه هر روز در وقت طلوع آفتاب فرشته
ندا میکند که خدایا هر کس نفقه کند مال خود را عوض آن را بزودی بوی برسان و هر که امساک نماید مال او را
بزودی تلف گردان و در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که من یبسط یده بالمعروف
اذا وجده یخلف الله له ما انفق فی دنیاه و یضاعف له فی آخرته مضمون آنکه کسی که گشاده دست
خود را باحسان در وقتی که مقدور باشد خدا تعالی عوض آنچه انفاق کرده است میدهد بوی در دنیا و زیاده
میگرداند برای او در آخرت و هم در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام یا ابی جعفر علیهما السلام منقول است
که ینزل الله المعونة من السماء الی العبد بقدر المؤنة فمن ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة حاصل معنی آنکه
خدا تعالی فضل را بقدر خرج از آسمان بسوی بنده فرو میفرستد پس کسی که یقین کند و اعتقاد نماید
که آنچه خرج میکند عوض آن میرسد نفسش در انفاق سخی و دلش در آن قوی میگردد و هم در آن کتاب
مذکور است روایتی که محصل آن اینست که سوالی از جناب اشرف ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
با دراک خدمت آنحضرت فائز شد فرمودند امروز چیزی انفاق کرده گفت لا والله حضرت امام علیه السلام
فرمودند که فمن این یخلف الله علینا انفق ولو بدرهم واحد مراد همانا اینست که خدا خلف و عوض
انفاقست و هرگاه آن نباشد پس از کجا خدا تعالی خلف برما فرو میفرستد نفقه کن واگرچه یکدرهم باشد
و نیز در کافی مذکور است روایتی که حاصل معنی آن اینست که حضرت ابو عبد الله علیه السلام به پسر خود محمد گفت
یا محمد از آن خرجی چند نزد تو زیاده مانده است گفت چهل دینار فرمود بیرون رو و آن را صدقه کن گفت
غیر آن با من نمانده فرمود صدقه کن آن را بدرستی که خدای عز و جل عوض آن را میدهد آیا ندانسته که هر
چیز را کلیدیست و کلید رزق صدقه است پس آن را صدقه کن محمد آن چهل دینار را تصدق نمود پس بیش
از ده روز بر آن نگذشت که از جائی چهار هزار دینار جهت آنحضرت آمد پس فرمود یا بنی اعطینا لله اربعین
دینارا فاعطانا الله اربعة آلاف دینار یعنی ما برای خدا چهل دینار دادیم پس خدا تعالی چهار هزار دینار
با عطا فرمود و هم در آن کتاب از ابن ابی نصر روایت نموده که در نامه که حضرت امام رضا علیه السلام بامام محمد تقی علیه السلام نوشته بوده

خواندم که یا ابا جعفر یعنی ان السؤال اذا کثب اخرجوک من الباب الصغیر چون ذکر تمام عبارت مذکور باعث
تطویل میشد از آن بذکر حاصل معنی آن اکتفا مینماید و آن اینست که یا ابا جعفر بمن رسیده است که غلامان و نوکران
که سوار شوی ترا از در کوچک بیرون میبرند همانا دولت سرای آنحضرت را دو در بوده یکی در بزرگ که آمد
و رفت مردمان از آن و جمعیت محتاجان و سائلان در آن در متعارف بوده بنا برین سوال آنجناب آنحضرت
هست آن و الا تهمت [illegible] نموده موکب همایون وی را از در دیگر که خلوت بوده عبور میفرموده اند این خبر
بوالد ماجد آن سرور رسیده در آن باب آن جناب نوشته که غلامان خبر میکنند و این از کلیت(?)
که دارند تا احدی از تو بچیزی نرسد و سوال میکنم از تو بحقی که مرا برتست که میباید دخول و خروج تو
نباشد مگر از آن در بزرگ و چون سوار شوی میباید زری از طلا و نقره با تو باشد و هیچکس از تو سوال
نکند مگر اینکه بوی عطا نمائی و هر کس از اعمام تو سوال احسان از تو کند کمتر از پنجاه دینار که عبارت از پنجاه
زر سرخست باو مده و بیش از آن مختاری و هر که از عمه های تو از تو سوال کند کمتر از بیست و پنج دینار بوی
عطا مکن و بیشتر اختیار داری بدرستی که مراد من باین خبر این نیست که خدا تعالی ترا رفیع و بلند مرتبه
گرداند پس انفاق کن و مترس از صاحب عرش خداوند ملک که ترا مفلس و تنگدست سازد یعنی خدا تعالی
ببذل و عطا بنده را به تنگدستی مبتلا نمیگرداند و در ارشاد القلوب از حضرت سرور عالمیان صلی الله
علیه و آله منقولست که الرزق الی السخی اسرع من السکین الی ذروة البعیر [illegible] سخی
و تند تر می آید از کارد بکوهان شتر و از غرایب حکایات اینمقام که اغنیا را بر خوان فیض رزاق
١٣٤ فقرا میخوانند و دنیا داران را از صدقه خسران این معامله میرهانند حکایتیست که هم در ارشاد القلوب
روایت شده و محصل مجمل معنی آن اینست که در زمان حضرت داود علی نبینا و علیه السلام زنی از خانه خود
بیرون آمده و سه گرده نان و سه رطل جو همراه داشت فقیری از وی سوال نمود آن سه گرده را باو داده با خود گفت
جو را آسیا میکنم و بان معاش مینمایم و آن جو در ظرفی بود و بر سر داشت ناگاه تند بادی وزیده آن را
از سر او برد زن از آن غمگین گشته بخدمت حضرت داود رفت و از آن واقعه شکایت نمود حضرت
داود فرمود نزد فرزندم سلیمان رو و این واقعه را برای او حکایت کن زن بخدمت حضرت سلیمان علی
نبینا و علیه السلام رفته آنحضرت هزار درهم جهت تسکین اضطراب الضعیفه بوی عطا فرمود زن باز گشته
نزد حضرت داود آمده وی را از ماجرا اخبار نمود حضرت نبی الله فرمود درهمها را بسلیمان واپس ده و بگوی
نمیخواهم مگر اینکه خبر دهی مرا که باد جو مرا گرفت چرا زن باز نزد سلیمان رفته آنحضرت هزار درهم دیگر آن

افزود زن همچنان بخدمت حضرت داود مراجعت کرد آنحضرت دیگر بار فرمود که درهمها را باز گردان
و بگو چیزی نگیرم بلکه میخواهم که از خدا تعالی سوال نمائی که فرشته را که بباد موکلست برای تو حاضر
سازد تا سر این واقعه منکشف گردد پس پادشاه صورت و معنی حضرت سلیمان نبی استدعا حضار
فرشته باد از درگاه رب العباد نموده چون حاضر شد احوال پرسید فرشته گفت تاجری چند
با بار بسیار همراه داشت و توشه وی تمام شده بود یعنی در دریا بالی و نذر کرده بود که از توشه
هر که خورد نصف اموال که با آن جارها یافت از او باشد و ما چو آن زن را بدین عطا کردیم بخود
و بر دو واجب شد که وفا بنذر مذکور نماید پس حضرت سلیمان آن تاجر را حاضر ساخته از وی سوال
فرمود تاجر بآن معترف گشته از آنحضرت استدعا نمود که آن زن صاحب جود را حاضر گرداند
چون زن حاضر شد تاجر گفت نصف بارها بان من بتو متعلق است و آن سیصد و شصت هزار
دینار است حضرت داود متوجه حضرت سلیمان گشته این مضمون ادا فرمودند که یا بنی هر که معامله خواهد
که از آن سود برد باید معامله با این رب کریم کند القصه آن زن از سوالی که با خداوند عالم کرد
چنین سودی برد و در عوض کرده چندی دل درویش مستمندی را بآن بدست آورده سیصد و شصت
هزار دینار که بحساب این روزگار قریب بپنجاه هزار تومان باشد از خزانه کرم الهی گرفت و هم
در آن کتاب مذکور است که ابودلف که از اعظم امرای نامدار و در جود و کرم مشهور روزگار بود
وقتی طبقی خرما بصدقه داد و در آن سه هزار و شصت عدد خرما بود حضرت کریم متعال سه هزار و شصت ده
بهر خرمائی از آن دهی بوی کرامت فرمود الحاصل آنچه حریصان بدبخت و بخیلان جان سخت خیال کنند
که انفاق مال باعث پریشانی احوال میگردد محض غلط و خطا و ناشی از سوء ظن بحضرت کریم تعالی
بلکه بر خلاف اعتقاد این قوم سست نهاد غالب آنست که مال از آنکه داشتن و ذخیره کرده نشستن
تلف و مانند پشته ریگ روان که بر رهگذر تند باد باشد از هبوب صرصر حوادث دوران
در اندک فرصتی پراکنده و برطرف میگردد لولو بخیل برون میرود از دست منعم مال ازانکه آب در دست کسی
هرگز باقی نماند و مؤید این سخن حدیثی است که از حسین بن ایمن در کافی منقولست که از حضرت
ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمودند من ایقن بالخلف من الله فانه لم یبخل عبد ولا
امة بنفقة فیما یرضی الله عزوجل الا انفق اضعافها فیما یسخط الله عزوجل حاصل معنی آنکه نفقه کن و یقین آن
که عوض از جانب خدا تعالی میرسد که بدرستی که هیچ بنده از مرد و زن بخیل نمیشود بنفقه کردن در چیزی

که تحصیل رضای الهی بآن میشود مگر آنکه نفقه کرده چند برابر آن در چیزی که باعث خشم و غضب الهی میگردد
یعنی هر که در صرف کردن قدری از مال در مصرف خیری که رو دهد امساک نماید در راه مصرف خرج ناشروعی
پیش آید که اضعاف آن از دست وی بیرون رود و در این صورت هم اضعاف مالی که در راه نکرده داشتن
آن رفت از تحصیل رضای الهی بر داشته از وی فوت گردیده و هم از سعادت خشنودی حضرت باری
تعالی محروم شده خود را بسخط و غضب جباری مستحق گردانیده خواهد بود و همانا آنست معنی ای توفیقی
و خذلان که خداوند انس و جان در سوره و اللیل امر و ضمان این صفت خبیثه نموده در حق ایشان
فرموده است که و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسنیسره للعسری و ما یغنی عنه ماله اذا تردی یعنی
مضمون بقول مفسرین آنکه و اما کسی که بخل کرده در دادن حقوق الهی و طلب غنا نموده یعنی مراد ایشان از
بخل و منع حقوق الهی آن بود که غنی و صاحب ثروت گردد یا خود را از جناب الهی و از رحمت و ثواب
او بی نیاز گرفت و تکذیب کرد کلمه توحید را یا بهشت و ثواب و وعده عوض را پس زود باشد که
میسر گردانیم او را برای اعمالی که موجب عذاب باشد یعنی نظر شفقت و توفیق از او باز داریم و وی را در تیه
خذلان وا گذاریم تا از شرور و سیئات اعمالی که باعث عذاب و نکالست آنچه اراده کند باسانی برا
مقصود باشد و دفع نکند از او عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون افتد در آتش جهنم در شأن نزول
این آیه سوره شریفه نقل کرده اند که در خانه مردی از انصار درخت خرمائی بود که شاخهای آن بخانه درویشی
فقیر عیالمند آویخته بود و چون آن انصاری برای چیدن خرما بر آن درخت بر آمدی گاه بودی که خرما
افتادی و کودکان آن همسایه فقیر آن را برگرفتندی آن مرد از درخت فرود آمدی و آن خرما
از دست ایشان بستدی و اگر یکی از ایشان آن را در دهن داشتی انگشت در دهان وی کرده بر آوردی
پس آن مرد فقیر بینوا شکایت نزد حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله برد آنحضرت صاحب درخت را
طلبیده فرمود نخله با ثمر خود را که شاخهای آن در خانه فلانست بمن میدهی که ترا در عوض آن نخله در بهشت
باشد آن لعین رو سیاه دل و آن بخیل بی حاصل گفت مرا درخت خرما بسیار است و هیچ کدام در خوبی
میوه نزد من بهتر از این درخت نیست یعنی خاطر من بآن متعلق است و نمیتوانم داد پس آن مرد بیرون رفت
یکی از انصار که ابو دحداح نام داشت گفت یا رسول الله اگر من این نخله را از او بخرم تو از من بستانی با آن
نخله که در بهشت بوعده دادی فرمود آری پس ابو دحداح نزد آن مرد رفته از وی طلب بیع آن نمود آن انصاری
گفت تو واقفی که بغیر از آن نخله در بهشت بمن داده و من چنین و چنین گفتم یعنی بجهت آنکه این نخله بهتر من

۱۳۵

نخلات من بود و دلبستگی تمام بآن داشتم با و ندادم اما اگر تو بر وفق مدعای من بخری بتو میفروشم
ابو دحداح گفت مدعای تو چیست گفت آنکه آن را بکمتر از چهل نخله نفروشم ابو دحداح هرچند مبالغه کرد بکمتر
ازان راضی نشد آخر الامر نخلستانی که در مدینه داشت و مشتمل بر چهل درخت بود آن را از وی خرید و جمعی را
بران گواه گرفت بعد ازان بخدمت حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله رفته گفت یا رسول الله آن نخله را
از صاحبش خریدم آن را بمن بطریق فوز و فلاح آن نخله را از ابو دحداح خرید بدرختی که در بهشت بوی دهم پس
بسرای آن همسایه رفته فرمود که این نخله را بتو و بعیالات تو بخشیدم پس حق سبحانه و تعالی این سوره را فرو
فرستاد و در ان ذکر اختلاف سعی آدمی نمود که بعضی برای دنیاست چون سعی انصاری و بعضی برای عقبی
مانند سعی ابو دحداح و احوال هر یک ازین دو فرقه و مآل هر کدام ازین دو طایفه را بیان فرمود و آیات
و اخبار در مذمت این صفت زشت و بیان عقوبت این قوم بدسرشت بسیار وارد است ولیکن
سالک قلم چابک قدم را اگر بر جناح سمند مطلب دور و دراز نیست جهت استقصای آن در هر مقام بیش
ازین مجال توقف نیست و بعضی ازانها هم درین مجلس در بیان احوال مانعین زکوة انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و قطع نظر ازان بخیلان ناکس را همین خسارت بس که از لذت جود و کرم محروم و تهی دست
در صف خلق خدا مکسر و کردن از همه پیشه چه الذ لذات مال و ثروت بخشش و داد و دهش است و دام
فواید آن نجاح در درهم و دینار گره از جبین غنچه بستان گشادن است اغنیا چه گل شکفته شود
که خوشبو و بوتر از گشودن خاطر فقرا باشد و از جویبار آب روان مال کدام نهال برکشد که غبار تر
از نخل اجابت ثمر دعای شکسته دلان بی برگ و نوا بود کار روانیان مصر وجود را در برآوردن یوسف دل
از تیره چاه کدورات بحاصل هستی ملکم از ریزش زر بر دامن محتاجان نیست و هیه افگنان چمن ثروت
وسعت احوال را برای شکار رهای سعادت و اقبال چاره تیزپرتر از شاهین نظر رحمت بر حال عاجزان
شکسته بال تهی دست کشاده کریمان را سر علم رایت بلندی نامت و رشته انتهای فقیران ناتوان ... حسن
سبزتر از نام ... نگاه عطوفت بر زیر دستان ... زلف ... و فیض دعای درویشان ...
درویشان ... کیسوی ... سعادت ... گلشن ... سرفرازی دارین ... شکوفه شاخ ...
زلال روسفیدی کونین بس مردم ناقابل از دل دور که از رعایت درویشان غبار در دلها کشاده ...
و سبا فرومایگان بی سر و پا که بدستگیری افتادگان بینوا بر سر ... نهاده آری این صفت
خجسته زینت جمال گشت و ثروت و زینه ایوان بزرگی و رفعت چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام

فرموده اند که شیم الشرف التواضع و السخاء یعنی نردبانی که بآن از حضیض حقوری و ذل اعتباری باوج رفعت
و بزرگواری توان برآمد دو صفت تواضع و سخاوت است و بخشش دست آور گردی از چند نکته
بر دست شهان از زنگ دادن زر دخاه و نیز آن یکتا در بحر وجود در وصف صفت جود فرموده
که من جاد ساد یعنی هر که جود ورزید بزرگ گردید حال خود منعم سیمین از شیشه ساعت عیان است
تا بیکسی از نشیب اوج برتری و هم آن جناب در باب فرموده اند که انما سادة اهل الدنیا
و الاخرة الاجواد حاصل معنی آنکه آنکسان که در دنیا و آخرت بزرگند و اطلاق اسم بزرگی
بر ایشان از روی استحقاقست که بصفت جود موصوف باشند و هم از درر سخنانی که ازان بحر فیاض
بر ساحل روزگار افتاده اینست که عجبت لمن یشتری العبید بماله فیعتقهم کیف لا یشتری الاحرار
باحسانه نیست فهم مفهم مضمون آنکه شگفت آمد مرا از کسی که بندگان را بمال خود میخرد و آزاد میکند
چون آزادان را باحسان خود نمیخرد که بنده خود سازد و در فضل صفت این در کافی مذکور است
که ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا رسول الله ای الناس افضلهم ایمانا فقال ابسطهم کفا
خلاصه معنی آنکه مردی بحضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله از مردمان
کدام بحسب ایمان فاضلتر است فرمودند آنکه دست او گشاده تر باشد و هم در آن کتاب از حضرت
ابو الحسن علیه السلام ماثور است که السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس یعنی
۱۳۶ صاحب سخا بخدا نزدیک و بهشت نزدیک و بمردمان نزدیک است و نیز از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام
حدیثی ذکر نموده که حاصل آن اینست که صاحب سخا را که خلق او نیکو باشد در پناه خداست خدا
او را در پناه خود دارد و دست عنایت از و برنمیدارد تا داخل بهشتش میگرداند و مبعوث نساخته
خدا تعالی هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبر را غیر سخی و هیچیک از صالحین نبوده مگر سخی و همیشه پدر من
مرا بسخا سفارش مینمود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود الی آخر الحدیث و هم در آن کتاب شریف
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست آنچه خلاصه مضمون آن اینست که جمعی از یمن بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و در میان ایشان مردی بود که در گفتگو از ایشان عظیمتر بود و در حجت
آوردن و مباحثه کردن با آن جناب بیشتر استقصا و مبالغه مینمود آنحضرت ازان خشمناک شد
تا حدی که رگ غضب در میان دو چشم وی بهیجان در آمد روی مبارکش متغیر گردید و چشم
بسوی زمین انداخت پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ربک یقرئک السلام و یقول لک

هو ارحم جل بمحی تطعیم الطعام یعنی خداوند تو ترا اسلام میرساند و میگوید این مرد سخی و نان ده است
پس خشم آنحضرت فرو نشست و سر بالا کرده فرمود که اگر نه این میبود که جبرئیل از جانب خدا تعالی مرا
اخبار نمود که تو سخی نان دهی هر آینه ترا عقوبت میکردم آن مرد گفت خداوند تو سخا را دوست میدارد
فرمود آری پس آن مرد گفت انی اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله والذی بعثک بالحق ما رددت
من مالی احدا الحاصل از استشمام رایحهٔ صدق ازان خبر ضمیر دل سیاه مستش از بیهوشی غفلت هشیار
و از صبح ظهور دلالت آن معجزهٔ باهره دیدهٔ ضمیرش از خواب گران کفر بیدار گشته از گفتار کلمتین
شهادتین بسعادت این ذات فاخر گردید و گفت سوگند بآنکسی که ترا بحق برگزیده که من هیچ احدی را
از مال خود رد نکرده یعنی محروم باز نگردانیده‌ام و نیز در کافی مذکور است که اوحی الله عز و جل الی موسی علی نبینا و
علیه السلم ان لا تقتل السامری فانه سخی یعنی حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم میخواسته که سامری
که جمعی کثیر از بنی اسرائیل را گوساله پرست ساخته و در فتنه بکار دین انداخته بود بقتل رساند خدای
عز و جل باو وحی فرموده که سامری را مکش که او سخیست صاحبان طبع لطیف ازین دو حدیث شریف
میتوانند دریافت که متاع جود و سخا را در عالم بالا چه قدر و قیمت و در رعایت خاطر صاحبان این صفت
دران درگاه تا چه غایت و هم دران کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی روایت شده
که ملخص مضمون آن اینست که آنجناب ببعضی از همنشینان خود خطاب فرمودند که آیا اخبار نکنم ترا بچیزی که بنده را
بخدا و بهشت نزدیک میسازد و از آتش دور میگرداند گفت بلی فرمود بر تو باد بسخا که بدرستی که خدا تعالی
خلق کرده است مخلوقی از رحمت خود برای رحمت خود یعنی برای اینکه بوساطت ایشان رحمت خود را شامل
حال بندگان سازد پس ایشان را اهل احسان و موضع خیر گردانیده و شریف و بزرگ مردمان کرده که
در حوایج خود بسوی ایشان بشتابند تا احیا کنند مردمان را یعنی احوال ایشان را باصلاح آورند چنانکه
باران احیا میکند زمین و کشور را که دران خشکی و گرانی باشد آن جماعت ایشانند مؤمنانی که
ایمن اند در روز قیامت یعنی از مواخذه و عذاب آن روز آسوده و خاطر جمع خواهند بود و در ارشاد
دیلمی مذکور است که از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله پرسیدند که از عملها کدام افضل است فرمودند
سخا و حسن خلق پس لازم باشید این دو صفت را یعنی دست از آنها بر مدارید تا رستگار شوید
و ازین قبیل اخبار و آثار در فضیلت صفت خجستهٔ سخا بسیار در جیب دامن کتب معتبره از گلهای همیشه
بهار این سخن پرور نثار است شعرای عرب و عجم در مدح خداوندان جود و کرم سخنان گفته اند و نشان

دفاتر احوال روزگار جهت آرایش شاهد دلفریب این صفت گوهرهای آبدار معانی سفته صفات متقدمین را
از زلال مدح این قوم سعادت قرین مطری بوبیت و قصاید متاخرین را جهت اشارت ثنای [illegible]
هر مصرعی ابروی دهان سخنوران خوش زبان چون در خانهٔ کریمان بتوصیف ایشان همیشه باز است
و زبان نکته سرایان فصیح بیان بتعریف اهل جود و احسان مانند دست درویشان بسفرهٔ ایشان پیوسته
دراز انواع ثنای این قوم از بحار افکار بر سواحل گفتار گاه و بیگاه چون عطای ایشان متواتر است باران
مدایحشان از سحاب سیاهی مداد بر مزارع صحایف شب و روز مانند فیض ایشان متقاطر گلهای مضامین
رنگین در [illegible] از اراضی طبایع ارباب طبع در هر عصری چون خون عطوفت جوانمردان در جوش است
و عندلیب ناطقهٔ هر صاحب سخن زمزمهٔ ذکر فضایل این صفت حمیده در هر عصری مانند آوازهٔ
جود کریمان در خروش [illegible] این شیوهٔ خجسته نزد خالق و مخلوق مستحسن بلکه از احسن صفات و اشرف
ملکات و در دنیا و عقبی باعث سرفرازی و وسیلهٔ نجات و لهذا طالبان سر منزل سعادت و
کرامت دو جهان همواره سالک این طریقه میبوده‌اند و برگشت احوال بابرکان پیوسته سخاوت مینموده
فکر خود را که داشته بفکر بینوایان می پرداخته‌اند و نان خود را بگرسنگان داده خود بلذت آن
دادن میساخته‌اند چنانکه از منبع جود و احسان و مفخر بنی نوع انسان اعنی جناب مستطاب نبوی صلی الله
علیه و آله مأثور است که سه روز متوالی چندان اکل نمیفرمود که سیر شود تا ازین دار فانی بسرای جاودانی
۱۳۷ انتقال کرد از نجهه که آنچه داشت ایثار مینمود و گرسنگان دیگر را دران بر خود تقدیم فرمود و از مکارم
اخلاق آن قبلهٔ آفاق این بود که چون کسی از وی حاجتی خواستی تا مقدور بودی همانجا حاجت
گزاری او نمودی و بزمان دیگر و روز دیگر وعده نفرمودی و مأثور است که روزی عربی بخدمت آنسرور آمده
طلبی نمود و میان دو کوه پر گوسفند بود آن قدوهٔ اهل کرم و بخشش آموز اهل عالم جملهٔ آن گوسفندان را
باو بخشید وی نزد قوم خود رفت و گفت مسلمان شوید که محمد چنان عطا میدهد که از درویشی نترسد
و بعضی چنین نقل کرده‌اند که وی گوسفندان را میراند و میرفت تا بخانه رسید و میگفت ای قوم مسلمان
شوید که پیغمبر چنان عطا میدهد که خوف فقر و اندیشهٔ تنگدستی نمی‌نماید و از علو همت آن سرور بمقداری
مال دنیا در نظر اشرف آن پاک گوهر همین بس که خدا تعالی جبرئیل امین علیه السلام را فرستاد تا خزاین
دنیا را بوی عرض کرد و گفت یا محمد هذه خزاین الدنیا و لا ینقصک من حظک عند ربک یعنی این خزاین
دنیاست و اگر دران تصرف نمائی از نصیب تو که نزد خداوند است یعنی از نعمتهای جاودانی و مرتبهٔ [illegible]

خبری کم نمیشود آنجناب چشم رغبت از آن پوشیده و دامن خاطر از آلایش هوس آن کشیده و فرمود
حسبی جبرئیل لا حاجة فیها اذ جئت برسالات الله بل رداً شبعت شکرته یعنی ای دوست من جبرئیل مرا
در آن حاجتی نیست چون گرسنه شوم از خداوند خود رزق میطلبم و چون سیر گردم شکر او بجا میآورم
و نیز ماثور است که جبرئیل بآنحضرت نازل گشته گفت یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید
که اگر میخواهی کوهها را طلا و نقره کنم و هر جا که باشی با تو باشد آن جناب زمانی درنگ فرموده
گفت یا جبرئیل این دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و مال دنیا مال کسی که مال ندارد و کسی جمع دنیا
کند که او را عقل نباشد جبرئیل گفت حق تعالی ترا برین قول ثابت دارد و مجملا با وجود اینکه
مال دنیا را از آن سرور دریغ نمیداشتند و کلید خزاین عالم را بر دامن اختیارش میگذاشتند دیده
التفات بآن باز ندوخت و رغبت بسوی آن دراز ننموده ایام زندگانی را بنوعی گذرانید که چون
ازین کوچگاه بار سفر بست و طایر روح پاکش بر شاخسار ریاض قدس نشست زره وی پیش یهودی
بنفقه عیال مرهون بود و بعد از آن حضرت کسی که داد دهش داد و جود سخا را بر طاق بلند همت والا
نهاد جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و بعد از او اولاد طیبین طاهرین او علیهم السلام که
این صفت ستوده را از جد بزرگوار و پدر نامدار خود بمیراث داشتند و خواهند داشت و بر سر گران
نظر عموم عالم را تا انقراض عالم خالی نگذاشتند و نخواهند گذاشت اگرچه بیک آوازه بذل وجود
آن برگزیدگان حضرت معبود نیز چنان باقطار عالم شتافته و آفتاب جهانتاب ذره پروری
و درویش نوازی ایشان نه بنوعی پرتو اشتهار بر در و دیوار روزگار تافته است که احتیاج بشرح
و بیان داشته باشد ولیکن قلم پر غفلت شیم را درین مقام جهة تجدید اسم و رسم کرم که در روزگار از آن
نشانی نمانده بذکر بعضی از آن پرداختن و بیذکره مجملی از بذل و عطای آن پیشوایان دین و دنیا
گرسنگان بوادی بخل و امساک را بوادی تأسی و اقتدای ایشان انداختن ضرور است و از آنجمله
حکایت اطعامیست که سبب نزول سوره مبارکه هل اتی شد و کیفیت آن در بعضی از کتب معتبره بر
وجهی مسطور است که حاصل معنی آن اینست که وقتی دو نور دیده کونین حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را
عارضه بیماری روی نمود و از خفت بدن و فراق آن دو یگانه آفاق مبتلا گشته از حرکت کشان نیز
قرب جهود جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله با جمعی از اصحاب بعیادت ایشان رفته فرمود یا ابا الحسن
برای این دو فرزند خود نذری کن پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نذر کرد که اگر حق سبحانه و تعالی ایشان را

شفا کرامت فرماید سه روز بشکرانه آن روزه دارد و حضرت خیرالنسا نیز با آن دو فرزند عزیز و خادمه
ایشان که فضه نام داشت جملگی در آن نذر موافقت نمودند و طریق اقتدا بآنحضرت شاه اولیا پیمودند
و چون جناب الهی از خزانه کرم نامتناهی آن ایشان را لباس عافیت پوشانید و از دار الشفای رحمت
بخلعت شربت شفا و صحت نوشانیده خواستند که بنذر خود وفا نمایند در حجره طاهره از خوردنی چیزی
نبود که بآن افطار فرمایند حضرت سرور اولیا چنانکه در بعضی از روایات مذکور است نزد شمعون یهودی
که همسایه آنحضرت بود رفته فرمود که هل لک ان تعطینی جزة من صوف تغزلها لک بنت محمد
صلی الله علیه وآله بثلثة اصوع من شعیر خلاصه معنی آنکه آیا ترا رغبت هست باینکه پاره پشم بمن دهی
که دختر محمد صلی الله علیه وآله آن را برای تو بریسد و سه صاع جو اجرت دهی شمعون گفت آری پس آن
پشم و سه صاع جو را تسلیم کرده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بحجره خیرالنسا آورد و بعضی چنین
نقل کرده اند که آنجناب شبی تا صباح مزدوری کرده نخلستانی را آب داد و قدری جو باجرت گرفته
بخانه آورد و بر هر تقدیر اهل بیت بوفای نذر پرداخته روزه داشتند و حضرت خیرالنسا روز اول ثلث
آن جو را آرد کرده پنج قرص مهیا فرمود چون شب شد نماز شام گزاردند و خواستند افطار نمایند که
آوازی شنیدند که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین مرا اطعام کنید تا خدا تعالی شما را از خوان
جنت اطعام کند سرور نجبا قرص خود را بوی عطا فرمود و باقی اهل بیت نیز تأسی بآن جناب جسته و هر یک
١٣٨ خود را دادند و آن شب همه بیطعام ماندند و با آب خالص افطار فرمودند و در روز دوم نیز حضرت فاطمه ثلث دیگر
پنج قرص مهیا ساخت و چون شب شد و خواستند که افطار نمایند آوازی بگوش ایشان رسید که یا
اهل بیت محمد یتیمی ام در سرای نباشت و بیکس درمانده و گرسنه هست تواند بود که او را طعامی دهید
تا خدا تعالی شما را از اطعمه بهشت بهره مند گرداند و در روایت دیگر چنین است که یتیمی از ایتام مهاجرین
آمده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد پدر من در روز عقبه شهید شده مرا اطعام دهید تا خدا تعالی شما را
از مائده های بهشت طعام دهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر باره قرص خود را بوی تصدق کرده اهل
بیت و فضه نیز متابعت نمودند و آن شب نیز با آب خالص افطار فرمودند و در روز سوم نیز آن رسید و بجا آورد
بر همان نهج پنج قرص پخت و چون شب خواستند که روزه گشایند آوازی شنیدند که من اسیری
از اسیران محمدم و در اینجا غریب و مضطر و گرسنه ام مرا طعامی دهید تا خدا تعالی شما را از خوان بهشت
طعام دهد شاه ولایت پناه قرص خود را بوی تصدق نمود و فاطمه و حسن و حسین و فضه نیز بدستور فرمودند

خورد اعطا فرمودند و آن شب نیز بآب خالص روزه گشودند القصه سه روز و سه شب گرسنگی کشیدند
و غیر آب خالص چیزی نچشیدند و چون روز چهارم شد حضرت سرور اولیا و آن دستگیر روز جزا دست
دو فرزند دلبند خود حسن و حسین را گرفته بخدمت حضرت رسالت پناه رفت و آن دو تازه نهال باغ
کرم و فتوت از شدت جوع و قلت قوت میلرزیدند چون حضرت اقدس نبوی را چشم مبارک
برایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن بریشان را چه شده است که چنین ضعیف و ناتوانند امیر المومنین علیه السلام
احوال را بعرض رسانید آنحضرت بسوی خانه فاطمه روان شد و چون بحجره طاهره در آمد حضرت زهرا
در مصلای خود بنماز مشغول بود و از شدت گرسنگی شکمش بپشت چسبیده و بر روایتی چشمهای مبارکش
بر مغاک افتاده بود چون حضرت رسالت قرة العین خود را بآن حالت دید فرمود واغوثاه یا الله اهل
بیت محمد یموتون جوعا یعنی الها اهل بیت محمد از گرسنگی میمیرند در روایت دیگر چون آنحضرت اهل
خود را چنان دید ایشان را جمع کرده خود را بر ایشان افکنده و بگریست و بگفت انتم منذ ثلاث
فیما اری و انا غافل عنکم حاصل مضمون آنکه شما سه روز است که گرسنه و ناتوانید و من از شما غافل
بوده ام پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل گشته سوره مبارکه هل اتی را در شان ایشان آورد و بعضی از
کتب اوایل و اواخر روشن و ظاهر است که اخبار و آثار در نزول آیات این سوره در شان امیر المومنین
و اهل بیت او علیهم السلم از طرق مخالف و موافق بیش از آنست که شک و ریب را در خاطر احدی مجال
خلجان باشد و جمعی از اهل عناد و انکار که دست از همه اخبار و آثار بر چیده اند و با قلم کج تعصب
و مداد سیاه دلی نقطه شک بر آنها میگذارند همانا نمیدانند که برای مطلب خود در امر ظاهری چنین قدح
نمودن و نقیصه اطفاء نور حق و دهان به باد بهانه گشودن بجاء مرد مرتقب کردن و بچراغ آفتاب پف
کردنست یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و منه در التفاضل الی الائمه و حتی متی اعاتب فی حب هذا الفتی و هل زوجت
فاطمه غیره و فی غیره هل اتی هل اتی و مخفی نماند که نزول آیات مذکوره در شان امیر المومنین و اهل بیت
او بسبب ایثاری که نمودند منافات ندارد با اینکه هر مومنی که از روی اخلاص آن شیوه را معمول دارد آن
طریقه را سلوک دارد نیز مصداق این آیات داخل باشد و دیگر از آنها حکایات بذل الایثار رسالة اخبار
حضرت امیر المومنین علیه السلام که غالبان را بر مائده لذت جود و صلا میزند حکایات ایثاریست که بنا بر بعضی
روایات سبب نزول کریمه و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة گردیده مجمل آن اینست که شبی حضرت

رسالت و آفتاب سپهر جلالت چون از نماز خفتن فارغ گشت مردی از میان صفوف برخاست و گفت ای
مهاجر و انصار مردی غریبم و هیچ چیز ندارم سیر مرا طعامی دهید جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند
کای درویش ذکر غریب مگو که دل مرا اندوهگین ساختی بعد از آن فرمودند غریبان چهار اند یکی مسجدی
که در میان قومی باشد که بآنجا نروند و نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد اهل آنخانه از آن تلاوت
نکنند سیم عالمی که در میان خلق باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسایل دینی از او نپرسند چهارم
اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس فرمودند که کیست که مونت این مرد را کفایت
کند تا در فردوس اعلا او را جای دهند خوان سالار موائد فواید دین اعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام برخاست
و دست آن سائل گرفته بحجره طاهره در آورد و بحضرت خیر النسا نموده گفت که ای دختر رسول خدای در کار
این مهمان فکری کن حضرت فاطمه فرمود که یا ابن عم در خانه طعام اندکیست و حسن و حسین گرسنه اند
و تو روزه داری و آن طعام یک کس را بیش کفایت نکند فرمود آن را حاضر ساز حضرت خیر النسا آن را
پیش آورد و آنجناب آن را پیش مهمان گذاشت و با خود گفت اگر من طعام خورم مهمان را کافی نباشد
و اگر نخورم باعث انفعال وی گردد پس آن مراعی شیوه و آن جبلی وفور ند چراغ کرم روی
دست بچراغ دراز کرده بایهام اینکه آن را اصلاح میکنیم آن را فرو نشاند فاطمه را فرمود که در افروختن
چراغ تاخیر کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ گردد و خود لبهای مبارک را بر هم میزد تا مهمان گمان برد
١٣٩ باشد که طعام میخورد بعد از فراغ از اکل چون چراغ آوردند دیدند که طعام همچنان بر جاست امیر المومنین
فرمودند که ای درویش چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین
و فضه و همسایگان از آن طعام تناول فرمودند هنوز باقی بود روز دیگر که آن قانون مهمان نوازی
و جهان بخدمت حضرت سید عالمیان صلی الله علیه و آله آمد فرمود یا علی دوش چون گذرانیدی
گفت بخیر و خوبی پس جناب اقدس نبوی خاموش کردن چراغ و طعام نخوردن وی و چنان نمودن
که طعام میخورد و برکت یافتن طعام جمله را با امیر المومنین علیه السلام حکایت نمود آنحضرت پرسید
که یا رسول الله که ترا اعلام کرد فرمود که جبرئیل نزد من آمد و اظهار تعجب کرده این آیه آورد که و یوثرون
علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة آیه شریفه در سوره حشر است و حاصل مضمون آن اینست که و اختیار
میکنند و مقدم میدارند دیگران را بر خود و اگر چه خود فقیر و محتاج باشند و تتمه آن اینست که و من یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون و هر که نگاه داشته شود از حرص و بخل نفس خود یعنی در دین وصفت که نفس

شوم وای براینهاست فرمان نفس نبرد و تقضای آنها را بعمل نیاورد پس اگر و اینها باشند رستکاران و فیروزی
یافتکان باشند دیگر آنکه از جمله حکایاتی که از آن معلوم میکردد که اهتمام آن امام همام در بذل و کرم تا چه
حد بوده و از محروم باز کردانیدن سائلان تا چه غایت احتراز میفرموده اند حکایت تصدق خاتمست
در رکوع که سبب نزول کریمهٔ انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون کردید و اخبار و آثار در آن باب چند کونه وارد است ازانجمله شیخ طبرسی طاب ثراه در مجمع البیان
از ابی ذر غفاری رحمه الله حدیثی ذکر نموده که حاصل مضمون آن اینست که شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله باین دو کوش و اکر نه کر شوند و دیدم آنحضرت را باین دو چشم و اکر نه کور کردند که میفرمود
علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله آکاه باشید که چه میکویم بدرستی که
من روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر کذاردم سایلی در مسجد رسول سوال کرد هیچ
کس با وچیزی نداد سایل دست خود بسوی آسمان برداشته کفت اللهم انی اسئلک فی مسجد رسول الله
فلم یعطنی احد شیئا یعنی خداوندا من در مسجد رسول الله سوال کردم و هیچکس بمن چیزی نداد و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام در رکوع بود و برا اشاره بانکشت کوچک راست خود نمود و طریقه آنحضرت بود که خاتم بانکشت
دست راست میکرد پس سائل رو بسوی او آمد تا انکشتر از آن انکشت کوچک او کرفت و جناب اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله آن را مشاهده فرمود پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد سر بسوی
آسمان کرده کفت اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری فانزلت
علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما اللهم و انا محمد صفیک
و نبیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری خلاصه معنی آنکه
آلهی بدرستی که برادر من موسی از تو درخواست کرده کفت خداوندا کشاده کردان برای من سینه را
یعنی حوصله کرامت کن که متحمل وحی توانم شد و از هر سخنی دلتنگ نشوم و آسان کن برای من
کار مرا که تبلیغ رسالت و بکشا کره و کرفتکی را از زبان من تا سخن مرا فهم کنند و از اهل من برادر من
هرون را وزیر من کردان یعنی یاری دهنده یا بار بردارنده من کن قوی کردان بوی پشت مرا و شریک
ساز او را در کار من پس فرو فرستادی بر وی که زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بقرابیم قوت ترا
ببرادر تو و بدهیم شمارا غلبه و تسلط بر اعادی پس نرسند ایشان بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تعدی

بشما نرسد آلها بدرستی که من محمد برکزیده تو و پیغمبر توام پس کشاده ساز سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا
و از اهل من برادر من علی را وزیر من کردان قوی کن باو پشت مرا یعنی چنانچه موسی از درکاه تو
آن استدعا نمود من نیز این استدعا مینمایم ابوذر رحمه الله کفت بخدا قسم که آنحضرت سخن را تمام
نکرده بود که جبرئیل از نزد الله تعالی بروی نازل شد کفت یا محمد بخوان کفت چه چیز بخوانم کفت
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
آیه شریفه در سوره مائده است و حاصل معنی آن اینست که جز این نیست که صاحب اختیار و فرمان
فرمای شما خداست و رسول او و مؤمنان آن مؤمنانی که برپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را
در حالی که ایشان در رکوع اند و شیخ صدوق محمد بن بابویه نور الله مرقده در امالی از حضرت ابی جعفر
علیه السلام در شان نزول این آیه شریفه حدیثی ذکر نموده که حاصل آن اینست که جمعی از یهود
که از جمله ایشان عبد الله بن سلام بود و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بشرف اسلام
در یافته بخدمت حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله آمدند پس کفتند یا رسول الله موسی علیه السلام
وصیت کرده بیوشع بن نون یعنی او را وصی و جانشین خود کردانیده وصی تو کیست یعنی
بعد از تو ولی ما یعنی امام و پیشوای ما که خواهد بود پس این آیه نازل شد که انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
١٤٠ فرمودند برخیزید برخواستند و بمسجد آمدند سایلی از مسجد بیرون می آمد آنحضرت فرمود ای سائل آیا کسی هیچ
چیزی بتو داد و عطا نکرد کفت آری این انکشتر را فرمود که عطا کرد کفت این مردی که نماز میکذارد فرمود
بر چه حال بود که عطا کرد کفت در رکوع بود آنحضرت تکبیر کفت و اهل مسجد تکبیر کفتند پس پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من ولی شماست کفتند رضینا بالله ربا
و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بعلی بن ابی طالب ولیا خلاصه مضمون آنکه راضی شدیم و
کردن نهادیم بربوبیت الله تعالی و باینکه اسلام دین ما باشد و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و بولایت
علی بن ابی طالب علیه السلام پس خدای تعالی این آیه فرو فرستاد که و من یتول الله و رسوله والذین
آمنوا فان حزب الله هم الغالبون خلاصه معنی آنکه کسی که ولی و صاحب اختیار میداند خدا و رسول
او را و آن مؤمنانی را که در رکوع زکوة میدهند یعنی علی بن ابی طالب را ایشان لشکر خدایند و لشکر
خدای ایشانند غلبه کننده کان بر اعدا و از مایهٔ حسد و کین عمر بن الخطاب لعین مرویست که کفت

والله لقد تصدقت باربعين خاتما وانا راكع لينزل فيّ ما نزل في علي بن ابي طالب فما نزل يعني بخدا قسم

که چهل انگشتر در رکوع صدقه کردم که شاید آنچه در شان علي بن ابي طالب نازل شد در حق من نازل

شود و نشد و در بعضی از روایات بنظر قاصر رسیده که نگین انگشتری که معدن جود و سخا حضرت

علی مرتضی علیه السلام در رکوع بصدقه داد یاقوت سرخ بود که بوزن پنج مثقال و قیمت آن

ساوی خراج شام بود که سیصد خروار نقره و چهار خروار طلا باشد و آن انگشتر از طوق بن

کنانه بود چون حضرت کرار غیر فرار در وقت قتل او بر زمین کفر و انکار آن بیدین نابکار را بقتل رسانید

آن را از انگشت او بیرون کرد و بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آورد و حضرت خاتم

النبیین آن خاتم را بامیر المومنین علیه السلام عطا فرمود داد و حکایت تصدق در رکوع در حدیثی مبسوط

که ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در تفسیر این آیه شریفه از حضرت امام بحق ناطق

امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بر وجهی مذکور است که حاصل آن اینست که حضرت

امیر المومنین علیه السلام نماز ظهر میگذارد و دو رکعت گذارده بود در رکوع بود و حله در بر داشت که قیمت

آن هزار دینار بود که بحساب این روزگار تقریبا صد و سی تومان تبریزی باشد و آن را حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله بوی داده و از برای آنحضرت نجاشی بهدیه فرستاده بود پس سائل آمد

و گفت السلم علیک یا ولی الله و من هو اولی بالمومنین من انفسهم یعنی سلام بر تو ای ولی خدا

و ای آنکسی که سزاوارتر و صاحب اختیارتری در امور مومنان از خود شان تصدق کن بر مسکینی

امیر المومنین علیه السلام حله که بر دوش داشت انداخت و اشاره فرمود که این را بردار پس حق تعالی

این آیه فرو فرستاد و در ان حدیث این مضمون نیز مذکور است که مراد از الذین آمنوا علی و اولاد

طاهرین او بند که چون برتبه امامت برسند ایشان نیز در رکوع تصدق خواهند نمود و سائلی

که از آنحضرت سوال نمود از ملائکه بود و همچنین آنکسی که از اولاد او سوال خواهند کرد از ملائکه خواهد

بود پس بنا برین ایراد بعضی از اهل عناد که لفظ جمع در الذین آمنوا منافات دارد

با آنکه مراد از آن علی بن ابی طالب باشد مندفع است و احتیاج بجواب دیگر که علمای شیعه رحمهم الله

گفته اند ندارد و دیگر از جمله حکایات بذل و ایثار آنحضرت که عالمیان را راه برسم بذل می آموزد

در ظلمتکده خاطر اهل بخل چراغ رغبت در جود بلی فقیران می افروزد حکایتیست که در بسیاری

از کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق و ارشاد القلوب دیلمی و غیر آن مذکور است و ملخص

حیات اهل بو

آن اینست که وقتی جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام بجهه بعضی از حوائج خود بمکه معظمه رفته بود اعرابی را

دید که دامن جامه کعبه گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از خزانه کرم الهی مسئلت مینماید آنحضرت بنزد رفته

فرمودند که ای اعرابی چه میگوئی اعرابی گفت تو کیستی فرمود من علی بن ابی طالبم گفت انت والله حاجتی

یعنی بخدا قسم که حاجت من از تو بر می آید فرمود بخواه حاجت خود را ای اعرابی گفت هزار درهم

میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را از آن ادا نمایم و هزار درهم که از آن خانه خرم و هزار

درهم که از آن زندگانی کنم آنحضرت فرمودند انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکه فسل عن داری بمدینة

رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی انصاف کردی و زیاده طلبی ننمودی چون از مکه بیرون روی

در مدینه رسول صلی الله علیه و آله مرا بپرس یعنی در مدینه نزد من آی که حاجت تو برآرم پس اعرابی

هفته در مکه اقامت نموده در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد که کیست مرا بخانه امیر المومنین راهنمائی

کند در آنوقت هادی طریق هدی و سر حلقه زمره شهدا اعنی حضرت امام حسین علیه السلام باو برخورده

فرمود که من ترا بخانه امیر المومنین راهنمائی میکنم اعرابی از اصل و نژاد آن بزرگوار استفسار نموده

چون دانست که آن تازه گل زیبا از گلشن جانفزای هدایت و آن یکتا در نبوت و ولایت

از وی استدعا نمود که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعرابی که تعهد حاجتگزاری او

فرموده بود دید اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین علیه السلام بخانه رفته آمدن اعرابی را

بعرض رسانید حضرت امیر المومنین علیه السلم بیرون آمده سلمان فارسی رضی الله عنه را طلبید

و فرمود یا سلمان حدیقه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من کاشته آن را بر تجار یعنی بر خواران

عرض کن پس سلمان حدیقه مذکوره را بدوازده هزار درهم فروخت آنحضرت چهار هزار درهم بنابر وعده

که کرده بود و چهل درهم دیگر برای خرجی باعرابی عطا فرمود پس فقرای مدینه از آن باخبر گشته

نزد آن حضرت جمعیت نمودند و باقی آن دراهم در پیش وی ریخته بود از آن مشت مشت

بر میگرفت و بیکان بیکان میداد و بدست مبارک مرهم عطا بر جراحت احتیاج ایشان می نهاد

تا برای وی از آن هیچ باقی نماند پس چون بخانه آمد حضرت خیر النسا گفت یا ابن عم فروختی باغی را

که پدرم برای تو غرس کرده بود فرمود آری فروختم بچیزی که بهتر از دنیا و عقبی از آن بهتر است حضرت

خیر النسا وی را دعا کرد و بعد از آن فرمود من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که تو نیز

چون ما گرسنه پس حضرت شاه اولیا و بلندی ده رتبه فقر و فنا علیه الصلوة و السلم از خانه بیرون آمد

١٤١

که چیزی قرض کرده صرف احتیاج ایشان سازد و درین حالت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله قدم مبارک رنجه
داشته فرمودند که یا فاطمه پسر عمم کجاست گفت بیرون رفت فرمود این درهم را بگیر و چون پسر عمم
آید ویرا بگو که باین درهم برای شما طعامی ابتیاع نماید و چون آنجناب بیرون رفت امیر المؤمنین علیه السلم
باز آمد فرمود بوی خوشی میشنوم همانا پسر عمم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده بود حضرت خیر النسا فرمود
آری وآن درهمها را بوی داد وآن هفت درهم سود هجری بود و آنچه آنحضرت گفته بود باز گفت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود ای حسن برخیز و با من بیا پس بیازار آمدند مردی دیدند ایستاده و میگوید که من یقرض الوفی
الملی که قرض میدهد بخدای که وفا کننده است بوعده عوض و خزانه کن فکانش از مال و نعمت پر است
یعنی هر کس عطایی دهد چنانست که بخدای تعالی آن را بقرض داده باشد و عوض آن را باز یافت خواهد
نمود پس آن درهمها جناب بحضرت امام حسن خطاب نمودند که یا بنی اعطیه الدراهم یعنی ای فرزند
عزیز درهمها را باین مرد بده هم گفت آری بخدای پدر پس آنحضرت آن دراهم را بوی عطا فرمود و بخانه
مردی روانه شد که چیزی از وی بتعب قرض طلبد درین وقت اعرابی برخورد و ناقه با وی بود با آنحضرت گفت
که این ناقه را از من بخر فرمود لیس معی ثمنها یعنی قیمت آن را همراه ندارم اعرابی گفت من ترا مهلت
میدهم تا وقتی که بهم رسانی فرمود بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر ناقه را ای حسن پس حضرت
امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر برخورد فرمود یا علی ناقه را میفروشی
فرمود ما تصنع بها یعنی اگر بفروشم باین ناقه چه کار خواهی کرد گفت بران سوار شده جهاد میکنم
در اول غزوه که بجهت تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله کند فرمود ان تقبلها فهی لک بلا ثمن
یعنی اگر قبول کنی این ناقه را بتو می بخشم اعرابی گفت قیمت آن را با خود دارم بچند خریده فرمود
بصد درهم فرمود صد و هفتاد درهم بتو میدهم امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بگیر ای حسن دراهم را و ناقه را
بوی تسلیم کن صد درهم ازان اعرابیست که ناقه را با ما فروخت و هفتاد ازان ماست حضرت امام
حسن علیه السلام صد و هفتاد درهم را از و گرفته ناقه را تسلیم نمود پس جناب [illegible]
وآن تاجر بازار یشری نفسه ابتغاء مرضات الله علیه الصلوه والسلم فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از و خریده بودم تا قیمت آن را بوی دهم رسول خدا صلی الله علیه وآله دیدم در مکانی که قبل
ازان ندیده بودم بر کنار راه پس آنحضرت چون بمن نظر کرد تبسم نمود گفت یا ابا الحسن اعرابی را
میطلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بخدا قسم فدای تو گردند پدر و مادرم

فرمودند که یا ابا الحسن آنکسی که ناقه را بتو فروخت جبرئیل بود وآن کسی که ناقه را از تو خرید میکائیل بود وآن ناقه
از ناقهای بهشت بود وآن درهمها از نزد رب العالمین بود که علی را توفیق است اشاره بعبارتیست که آن
سائل گفته بود که من یقرض الوفی الملی دیگر حکایت از جمله آثار جود آن مروی و انبار آن ابر عطا
بار که از باران فیض نذکاران سبزه و رغبت بذل وجدان از زمین طبع منعمان میتواند دمید
واز نسیم دلگشای روح فزای آستانش غنچه گرفتگی خواجگان شگفته میتواند گردید حکایت قرض کردن
دیناریست و بذل نمودن آن بمقداد رحمه الله است و تفصیل این اجمال در کشف الغمه بر وجهی مذکور است که حاصل
مضمون آن بر سبیل ایجاز و اختصار آنست که لذت شناس نعمت جوع و مصدق خاتم در رکوع یعنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم روزی از روزها صباح کرده فرمود ای فاطمه آیا نزد تو چیزی هست که بهر من آوری
که چاشت کنم حضرت خیر النسا گفت قسم بآنکسی که اکرام نموده پدرم را به نبوت و ترا بوصیت که
صباح نکرده نزد من چیزی که برای تو آورم که چاشت کنی یعنی از جنس خوردنی نزد من چیزی یافت
نمیشود واز دو روز باز است که نزد من چیزی نبوده بجز آنچه که ایثار کرده ام ترا بآن بر خود و بحسن و حسین یعنی
از خود و فرزندانم می بریدم و برای تو می آوردم فرمود ای فاطمه چرا مرا اعلام ننمودی تا برای شما طلب چیزی
کنم یعنی تحصیل قوتی نمایم گفت یا ابا الحسن من پیشتر که من شرم میکنم از اله خود که تکلیف کنم ترا چیزی
که قدرت بران نداشته باشی پس حضرت امیر المؤمنین با وثوق و حسن ظن بحضرت کریم ذو المنن از خانه
برآمده دیناری قرض نمود که برای عیال خود قوتی خرد مقداد بن اسود رضی الله عنه برخورد و آن روزی بود ١٤٢
بسیار گرم و حرارت آفتاب چهره ویرا متغیر ساخته بود فرمود یا مقداد ما ازعجک هذه الساعه من رحلک
یعنی چگونه ضرورتی روی داده که درین ساعت گرم ترا از مکان خود برکنده ساخته و از خانه بیرون
آورده است مقداد گفت یا ابا الحسن مرا بگذار و پرده از روی کارم بر مدار قبل امیر المؤمنین علیه السلم شکافت و روا
از حال او مبالغه میکرد و در گفتن مضایقه مینمود تا آنکه فرمود قسم بآنکسی که گرامی ساخته محمد را بنبوت
و ترا بوصیت که برکنده نساخته و بیرون نیاورده مرا مگر سختی احوال و تنگی معاش هر آینه که گذاشته ام
عیال خود را گرسنه و چون آواز گریه ایشان را شنیدم یعنی از شدت گرسنگی زمین مرا بر نداشت یعنی آرام
از من رفت و مضطرب حال بیرون آمدم پس آن سحاب کرامت و افضال را از استماع آن احوال گریبان گشت
وآن کوه مجد و معالی را از شنیدن آن پریشان حالی زلال سرشک از چشمه سار دیده مبارک روان
گردید چنانکه محاسن شریفش تر شد پس فرمود احلف بالذی حلفت به ما ازعجنی الا الذی ازعجک

قسم نخورم با کسی که تو با او قسم خوردی که مرا نیز برگشته خاطر ساخته است مگر آنچیزی که ترا برگشته ساخته
یعنی سبب بیرون آمدن من از خانه درین وقت گرسنگی عیال و فکر تدارک احوال ایشانست و من دیناری قرض
گرفته ام از بستان که من ترا بر خود ایثار کردم پس آنحضرت آن دینار را بمقداد داده مراجعت
فرمود تا داخل مسجد شد و نماز ظهر و عصر و مغرب را گذارد پس چون جناب اقدس نبوی صلی الله علیه
و آله از نماز شام فارغ شد بر امیرالمؤمنین ع گذشت و آنحضرت در صف اول بود بپای مبارک
عضوی از آنحضرت را فشرده اشاره بانکه برخیز و بیا پس امیرالمؤمنین علیه السلم برخواسته در در مسجد
بان جناب ملحق شد و سلام کرد آنحضرت جواب سلام گفته فرمود یا ابا الحسن هل عندک شیء
تعشینا یعنی آیا در خانه تو طعامی هم میرسد که امشب شام کنیم امیرالمؤمنین ع از شرمندگی سر زیر انداخته
جوابی نگفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود بوحی الهی حکایت دینار را و اینکه از کجا گرفته و کجا صرف
کرده این جمله را دانسته بود و از جانب خدا تعالی مامور شده بود که آنشب نزد امیرالمؤمنین علیه السلم
تعشی نماید پس چون دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ساکت شد فرمود یا ابا الحسن ما لک
لا تقول لا فانصرف او نعم فامضی معک حاصل معنی آنکه چرا نمیگوئی نه تا باز گردم یا میگوئی آری
تا با تو آیم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند حبا و کرما فاذهب بنا یعنی اگر قدم رنجه داری باعث
تعظیم و تحیت و سرمایه شرف و کرامت ما خواهد بود پس جناب اشرف نبوی دست آنحضرت
گرفته روانه شدند تا بحجره طاهره حضرت فاطمه داخل شدند و آن سیده دو جهان در مصلای خود بود و از نماز
فارغ گشته [illegible] های دیگی کاسه دید نهاده و بخار از آن بر می آید چون کلام پدر بزرگوار شنید از مصلای
خود برآمده بر آنحضرت سلام کرد و آنجناب جواب سلام وی گفته از روی عطوفت دست
مبارک بر سر وی کشید و فرمود یا بنتاه چگونه شب کردی خدای ترا رحمت کناد فرمود بخیر و خوبی
یا رسول الله فرمود چیزی بیار که تعشی کنیم خدای ترا رحمت کناد بتحقیق که رحمت کرده است پس حضرت
خیر النساء آن کاسه برگرفته پیش پیغمبر و امیرالمؤمنین ع گذاشت پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام آن طعام
دید و بوی آن شنید نظر خشم بسوی فاطمه کرد پس حضرت زهرا فرمود سبحان الله چه تند و از روی خشم است
نگاه تو آیا گناهی از من صادر شده که مستوجب خشم باشم امیرالمؤمنین علیه السلم سوگند دیر که از دو روز
باز چیزی نخورده چنانکه گذشت مذکور ساخت پس حضرت خیر النساء نظر بسوی آسمان کرده فرمود الهی یعلم
ما فی سماه و ارضه انی لم اقل الا حقا خلاصه مضمون آنکه معبود من دانا و آگاه است که من غیر حق نگفته ام

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پس از کجاست ترا این طعامی که من هرگز مثل رنگ آن ندیده و مثل بوی آن نشنیده
و خوشتر از آن نخورده ام پس جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله دست مبارک خود بر میان دو شانه
امیرالمؤمنین گذاشته فشرد و بعد از آن فرمود یا علی این عوض و جزای دینار تست انه من عند الله خدا تعالی هر کسی
که خدا تعالی روزی دهد هر که را میخواهد بی حساب بعد از آن آنحضرت گریان گشته قطرات عبرات بر گلگون
رخسار انور فرو ریختند و فرمودند الحمد لله الذی ابی لکما ان تخرجا من الدنیا حتی یجریک مجری زکریا و یجری
فاطمه مجری مریم بنت عمران مضمون معنی آنکه حمد خدا را که بیرون نبرد شما را از دنیا تا آنکه ترا مثل زکریا و فاطمه را
مانند مریم گردانید چه هر گاه در نزد مریم طعامی دید پرسیدی که انی لک هذا وی گفتی که من عند الله و در وصف
جود و سخای آن پیشوا همین بس که هزار بنده بکد یمین و عرق جبین خریده در راه خدا آزاد کرده و خود
در مدت عمر نان خشک و جامه پنبه در معاش گذرانید و جان عزیز را که اشرف از همه چیز است
بارها در راه خدا بر طبق اخلاص نهاده جهت تقویت دین و تمشیت امر رسالت حضرت سید المرسلین
بقتال ابطال رجال پرداخت و از کثرت صفوف دشمنان و بروق سیوف زهره شکاف ایشان
پروا نکرده خود را بمخاطرات عظیمه انداخت و حکایت لیلة المبیت که بر فراش پیغمبر خفت و در بازی
آن برگزیده حضرت باری جان شیرین را از کف داد از آن مشهورتر است که درین مقام بذکر آن
احتیاج باشد تا بمال و منال دنیا و سیم و زر کودک فریب این عاریت سراچه رسد و بعد از آن
جناب بر همین منوال آل و اولاد طاهرین او طریقه وی را سلوک داشته و همیشه تخم بذل و جود ۱۴۳
در مزرع احوال بی برگان کاشته اند و دیده تفقدشان در راه انتظار حوائج حاجتمندان همیشه باز بوده
و دست توقع ارباب سؤال بسفره نوالشان پیوسته دراز گریبان جامه طاقت هر بیچاره که از کشاکش
سختی ایام پاره گشتی بسوزن نظر رحمت دوختندی و روزگار هر غریب آواره که از تراکم ظلمت
سیاه روزی تیره شدی چراغ فضل شبستان خاطرش برافروختندی دست نوازششان طره
پریشانی آشفته حالان را شانه بود و آستانه درگاه قدرشان مرغ دلهای شکسته بالان را آشیانه
نسیم انفاس رحمت اشتیاقشان بر مشام امیدواران افلاس صبح و شام عنبر بار و دیده حیرت دوربینان
از دیدن تیره روزان بیکس و کور روز و شب سرمه دار هر چند که آثار جود و سخای آن شاهان برگزیده
خدا بیرون از حد و احصار است سرچشمه سارند کار فضایل و مناقبشان بگل ولای اهتمام اعادی دین
منطمس گردیده است هنوز نفایس آن آثار در خزاین کتب اخبار بیش از آن بر سر هم ریخته که عرض آن از

تا این مجلس گنجایش پیش رفته باشد و لهذا خامه بیان از شرح آن زبان بکام خموشی کشیده با تمام سخنی که در انجام پیش نهاد خاطر است می پردازد

**فصل دوم** در ذکر وجوه بر و احسان و بیان مصارف مال که صاحبان نعمت و ثروت و منعمان علیه بنجا و همت را که بحکم حدیث قدسی المال مالی و الاغنیا وکلائی در کارخانه هستی تمکنت و کیل خرج معین کرده اند دانستن آن ضرور است گفتنی وجهی از وجوه بر و انفاق که از همه عطایا اهم و بر جمیع نفقات مقدم است زکوة است که از اعظم فرایض شرعیه و اجل وظایف دینیه است گلشن نعمت و ثروت را جاری مجرای آب جاریست و کشت زار مساعی ارباب زراعت و تجارت را نازل منزله باران بهاری کنوز اموال متمولین را از دست برد دزدان حوادث بجای پاسبانست و دیوار توانائی غنیمت را از ویرانی احتیاج و پریشانی بمنزله پشتبان هر درهمش از نقد خانه دست دهنده شکوفه ایست شگفته ثمر و هر دینارش بر فقیر جوان مردی بهی عنبر شمار سیم و زرش نار اطاعت شرع را او راد ارست در ریزش باران عطایش غرق صحت اعتقاد کامل بودن جنبش از باد آذر ترش رطلیت گران و انسداد زمان ادای صدقش صحیفه معاصی خطا طلبان در بیان ثواب زکوة و کثرت فواید و برکات آن کریم بی منت و دهنده بی منت جل جلاله و عم نواله در سوره بقره فرموده است که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم خلاصه معنی آنکه مثل آن کسانی که صرف میکنند مالهای خود را در راه خدا مثل کسیست که دانه کاشته و از آن دانه هفت خوشه در هر خوشه صد دانه از حاصل برداشته یعنی آنچه را خدا داده میشود یکی هفتصد میشود و الله تعالی می افزاید بر آن هفتصد نیز برای کسی که خواهد و خدای تعالی صاحب وسعت یعنی تنگی در خزاین ملک او نیست آنچه خواهد میتواند داد و علم او بسیار است و میداند که شایسته زیادتی مذکور کیست و مخفی نماند که زکوة در لغت تازی بمعنی نمو و افزونیست و زکوة را از آنجهت زکوة میگویند که باعث افزونی و برکت مال میشود از میامن آن دست تعدی حوادث روزگار از اموال دهندگان زکوة کوتاه میگردد از کلام سرور عالم و عالمیان علیه السلام ماثور است که حصنوا اموالکم بالزکوة یعنی در حصار امن و امان در آورید مالهای خود را بدادن زکوة چه مال زکوة داده از تطرق حادثات مصون میگردد یکی از شارحین احادیث نبویه در طی شرح این حدیث شریف حکایتی نقل کرده که ماحصل مضمون آن اینست که مردی از تجار که پیوسته برا برائت ذمت خود از حقوق شرعیه مال همت گماشتی و تاخیر از وقت ادای آن جایز نداشته نقد و جنس خود را در حصن حصین ادای زکوة از تاراج حادثات محفوظ داشتی وقتی مالی در یکی از حجرات کاروانسرای

گذاشته بود که جمعی از اهل بغی و طغیان بشهر ریختند و دست تعدی بنهب و غارت اموال مردم بر آوردند غوغا و شورشی از هر گوشه و طرفی بر انگیختند تا آنکه نایره آن فتنه در حجره مجلسی که کاروانسرای مذکور بود رسید جمله اموال آن پایمال دست برد غارتگران گردید خبر بخواجه رسانیدند که فلان مال تو بتاراج رفت آن خواجه درست اعتقاد از آن سخن دل شکسته و متغیر نگشته از روی اطمینان گفت که مال من بتاراج نبرده چون آن را در حصار حصین ضبط ساخته ام که دست کسی بآن نتواند رسید از قضا قبل از آنکه القوم بآن موضع رسند آن حجره منهدم گشته آن مال در زیر خاک مانده بود چون آن فرقه طاغیه بآن جا رسیدند و آن حجره را چنان خراب دیدند متوجه آن نگشتند و از انتقام در گذشتند بعد از خروج آن قوم بر نهاد و انطفا نایره آن فتنه خواجه با جمعی بر سر آن آمده حال را بدین منوال مشاهده کردند و آن مال را از خاک بر آوردند مردمان تعجب نموده از حقیقت آن گفتگو و از سبب اطمینان خاطر او استفسار کردند جواب گفت روایتی از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله بمن رسیده که فرموده حصنوا اموالکم بالزکوة و من زکوة این مال را داده و در حصار امن و امان نهاده بودم از اینجهت خاطر من جمع بود الحاصل از برکات زکوة دست تعدی حدثان حادثه بر دامن تصرف آن مال نرسید و حضرت حکیم متعال بوجه شایسته حفظ و پرداخت آن بنا را حصاری محکم گردانید و نیز در شرح حدیث مذکور حکایت نموده که یکی از مرعیان آداب دینداری که از ادای زکوة زلال برکات در گلشن احوالش لا ینقطع جاری بود سالی بامتثال

۱۴٤ فرمان واجب الاذعان کریمه واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق از دیار خود روانه سفر زیارت بیت العتیق گردید و در یکی از جاها که بر سر راه واقع بود نزول کرده اهل شهر شده سردابی دید که نهری در آن جاری می بود و مردم بآن جا تردد داشتند و از آن نهر آب بر میداشتند برای وضو بآن سرداب آمد همیانی با خود داشت که مبلغ خطیر زر در آن بود آن را در گوشه گذاشت که چون از وضو فارغ شود بردارد چون وضو باتمام رسید همیان را فراموش کرده از آنجا بیرون آمد و بخاطرش نرسید تا کاروان کوچ نموده بمرحله از آن منزل دور شدند و معاودت ممکن نبود پس توجه بدرگاه الهی که قبله گاه دلها و محل حل مشکلات است گشته گفت الهی تو ما را امر کردی که زکوة را حصار اموال خود گردانیم و من زکوة مال خود داده و فرمان ترا گردن نهاده ام و روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله بما رسیده که حصنوا اموالکم بالزکوة و اگر این خبر صحیحست مال مرا محفوظ دار تا بمن رسانی پس حضرت الله تبارک و تعالی محافظت اموال او بدینگونه نمود که بعد از آن هر کس از اهل قافله اراده دخول آن سرداب میکرد آن همیان را

ماری عظیم خیال کرده بر بالای گنج تا آخر از بیم آن آنجا هیچکس ترک آن محل کرده در سرداب را مسدود ساختند و همچنان
مسدود بود تا وقتی که آن مرد از آن سفر بازگشته جهت تفتیش اموال بآن موضع شتافت و هر چند جست
و جو نموده اثری از آن سرداب و نهر نیافت احوال پرسید گفتند اثری اینجا سردابی هست
و لیکن ماری عظیم در آن بهم رسیده و کسی جرأت نمیکند که بآن جا رود و از بیم راه آنرا مسدود کرده ایم
گفت آری آن مار از منست و من آن را اینجا گذاشته ام مردمان معنی این سخن را نفهمیده حمل
بر جنون او کردند گفت اکنون این در را بگشایید تا ببینم در اینموضع چیست القصه چون در گشوده
شد آن حیوان را دیدند و از حقیقت آن پرسیدند مرد سرگذشت خود را برای ایشان حکایت
نموده از آن تعجبها کردند و در سبق این حکایت آنکه یکی از تجار که دادن زکوة را سرمایه کسب مال
و ثروت ساخته و پاس نقود و اجناس خود را بعهده این شیوه خجسته کرده بار تشویش آن را
از دوش خاطر حق شناس انداخته بود وقتی اراده سفر دریا نموده اموال خود را بکشتی کشید
و چون نور نظر مردم با خبر در چشم خانه کشتی بر سطور امواج دریا روان گردید از قضا طوفان عظیمی
شده کشتی بجهة کثرت احمال و اثقال مشرف بر غرق شدن گشت اهل کشتی ناچار بعضی
از بارهای تجار را برای سبکباری کشتی بدریا انداختند و از آنجمله باری بود که تعلق به کار خواجه
مذکور داشت و خواجه آن مال را بجهة ادای حقوق شرعیه آن بموجب حدیث مذکور محفوظ شدن مصون
می دانست القصه خواجه در آن امر حیران و از گرداب تعجب سرگردان میبود تا آنکه آب رحمت
الهی با بادبان الهی دیگ محیط از جوش طوفان افتاده کشتی از آن ورطه رهایی یافت و نسیم تفضل
قضا بادبانهای آن سفینه چهار جانب موج دریا را در هم گسسته بساحل نجات شتافت چون بکنار
رسیدند و اهل کشتی اموال خود را بیرون کشیدند کشتی از آب بر آمد دیدند که ریسمانی از بار خواجه
که بآب انداخته بودند بمیخی از کشتی پیچیده و همراه کشتی بکنار رسیده است خواجه از آن حیرت انگشت
گلشن حسن عقیدتش بآب وقوع آن امر غریب تازه و اوراق خوشش که بتند باد آن شک از هم
پاشیده بود برشته ایمان محکم شیرازه گردید و نیز از جمله بدایع وقایع که ذکر آن در مقام علت ضعف
اعتقاد مانعین زکوة را مانع میتواند بود آنست که شبی دزدی بخانه یکی از متمولین که زکوة مال ادا میکرد
رفته از امتعه و اجناس پشته در هم بست و بر دوش کشیده بسوی ماوای خود روان گردید در اثنای
راه بار بروی گرانی نموده در خرابه که بر سر راه واقع بوده بار را همچنان که بر دوش داشت بر سر دیوار پستی

گذاشت که لحظه رفع ماندگی نماید دست قضا آن بار گران را از بالای دیوار بپشت دیوار لغزانیده بر بستان الفقر فرش
افتاد بنحوی که از یکجانب آویزان و خود از یکجانب دیگر آویخته شد و دست و پا میزد چندانکه
طناب عمرش گسسته گردید چون چراغ صبح روشن و صور وقایع شب در مرآت صفای روز
عکس فکن گشت صاحب مال واقف شده از خانه بیرون دوید و در تفحص آن بهر جانب میشتافت
تا در آن خرابه مال را آویخته و دزد را بقصاص خود رسیده یافتند از این واقعه غریبه تعجب نمود
آن را از برکات زکوة شمردند و در این دیار که گنج کاوی تا اهل تکلیف خانه یعنی حدیث حصنوا اموالکم
بالزکوة بردند مجملا اگر طالبان ملک و مال و اسیران سلاسل امانی و آمال در معنی حدیث مذکور
غور با خرد خیر اندیش در دادن زکوة شور نمایند هر آینه خاطرنشان ایشان میگردد که صلاح حال و فرح
مال در دادن زکوة چنانکه گذشت بآن افزون و از نقصان و خسران مصون میگردد و این خود عین
مطلب ایشانست و منع زکوة که توهم نقصان منشاء آنست پیوسته مالشان در معرض زوال و فنا
هر لحظه آماده صد گونه حادثه عظمی است و این خلاف مدعای ایشانست در کافی از جناب مستطاب
نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ملعون ملعون مال لا یزکی مراد ها آنست که از خیر و برکت دور است
مالی که زکوة آن داده نشود و نیز در کتاب مذکور از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مأثورست که ما ضاع
مال فی بر و لا بحر الا بتضییع الزکوة یعنی ضایع و تلف نشد هیچ مال نه در بیابان و نه در دریا مگر بآنکه در زکوة
۱۴۵ آن تقصیر واقع شده باشد و در همان کتاب از همان جناب علیه السلام منقولست که من منع قیراطا من
الزکوة فلینقص من ماله ولا ینفعها احد فرا دست فی ماله محصل مضمون آنکه هیچکس زکوة نداد که مال
او کم شود و هیچکس منع زکوة ننمود که مال او زیاده گردد الحاصل چنانکه دادن زکوة باعث افزونی
مال میشود ندادن باعث نقصان آن میگردد و این خود ثمره دنیوی منع زکوتست و اما ثمره اخروی
که مانعین زکوة از بخل شوم خود خواهند چید آنست که حضرت ملک متعال و خداوند لم یزل و لا یزال در کلام
مجید خود چندین جا از آن اخبار نموده از آنجمله در سوره آل عمران فرموده است که ولا یحسبن الذین
یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث
السموات والارض والله بما تعملون خبیر خلاصه یعنی مضمون بنابر بعضی احتمالات که مفسرین ذکر
کرده اند آنکه نپندارند آنکسانی که بخل و امساک میکنند در مالی که خدای تعالی از فضل و کرم خود بایشان داده
یعنی زکوة آن را نمیدهند که این برای ایشان خوبست بلکه این برای ایشان بد است بیان این آنکه

عنقریب طوق شود بر گردن ایشان روز قیامت مالی که بآن بخل نموده اند و مر خدایراست میراث آسمانها
و زمین یعنی صاحب حقیقی هر چه در آسمانها و زمین است از قسم میراث بمنزله جناب مالک الملک است یا آنکه
هر یک از ایشان فانی و مالک اوست و متصرفات جمله را خداوند عالم مالک پس درین عاریت چند
بخیل بودن و مال او را در راه او صرف ننمودن وجهی نداشته باشد و خدا تعالی بآنچه میکنید از منع
و عطا با خبر و داناست در کافی از محمد بن مسلم منقولست که تفسیر آیه مذکوره را از حضرت ابی عبد الله
علیه السلم پرسیدم فرمود یا محمد ما من احد یمنع من زکوة ماله شیئا الا جعل الله ذلک یوم القیمة ثعبانا من
نار مطوقا فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب حاصل معنی آنکه هیچکس نیست که منع کند از زکوة مال
خود چیزی مگر آنکه گرداند الله تعالی آن را روز قیامت اژدهائی از آتش که بر گردن او پیچیده از گوشت
بدن وی بر کند تا آنکه از حساب خلق پرداخته گردد و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
منقولست که خلاصه مضمون آن اینست که نیست هیچ صاحب مالی طلا یا نقره که زکوة مال خود ندهد مگر آنکه
محبوس کند او را خدا تعالی روز قیامت در صحرای همواری آن صحرا ایستاده برای این باشد که پیشتر
باعث رسوائی او گردد یا جهة آنکه امید گریزگاهی نداشته باشد و مسلط سازد بر وی ماری که موی
سر نداشته باشد و آن مار قصد او کند و او گریزان گردد و چون بیند که خلاصی ندارد دست خود را
بدهن آن مار دهد پس بخاید دست او را چنانکه خائیده میشود ترب و بعد از آن طوقی شود در گردن
او و این مضمون قول خدای عز و جل است که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و نیست هیچ صاحب مالی از شتر
یا گوسفند یا گاو که زکوة آن را نداده مگر آنکه حبس کند او را خدا تعالی روز قیامت در صحرای همواری
و پا برو نهند هر حیوان سم داری و بگزد او را هر حیوان صاحب دندانی و نیست هیچ صاحب مالی از نخل
یا تاک یا زرع که زکوة آن را نداده مگر آنکه طوق گرداند الله تعالی آن زمین را بگردن او یا باغ یا مزرعه او را
تا هفت طبقه زمین تا روز قیامت و نیز در سوره توبه فرموده است که والذین یکنزون الذهب والفضة
ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون مجمل معنی این آیت بخل سوز سخاوت آموز آنکه کسانی که
طلا و نقره جمع میکنند و آن را در راه خدا صرف نمینمایند پس مژده ده ایشان را بعذابی دردناک
در روزی که افروخته شود آتش بر آن طلاها و نقرها در میان آتش جهنم یعنی با آنکه در میان آتش باشند
بر بالای آنها نیز آتش افروزند تا بغایت سرخ و تفسیده گردد پس داغ کرده شود بآنها پیشانیها و پهلوها

و پشتهای ایشان پس گویند آن چیزیست که برای خود جمع کرده اید پس بچشید آن چیز را که جمع نموده اید و مزه
آن را در یابید که چگونه است گفته اند که وجه تخصیص پیشانی و پهلو و پشت بداغ کردن اینست که ضرر داغ
کردن این سه عضو بیشتر است چون مشتمل اند بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است و نیز گفته اند که داغ
کردن پیشانی از جهة آنست که وقت دیدن فقرا گره بران زده اند و پهلو بجهة آنکه از ایشان پهلو خالی کرده اند
و پشت برای آنکه پشت بر ایشان گردانیده اند و هم در سوره مؤمنون فرموده که قال رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که من منع الزکوة سأل
الرجعة عند الموت وهو قول الله عز و جل رب ارجعون لعلی اعمل الخ حاصل معنی آنکه کسی که زکوة
نداده طلب بازگشت میکند بدنیا وقت مرگ که یا رب باز گردان مرا بدنیا که شاید عمل صالحی کنم
در آنچه که گذاشته ام یعنی زکوة مال دهم و مرهم رعایت بر جراحت احتیاج فقرا و مساکین نهم
قول حق عز و جل که رب ارجعون گفته اند که بمقتضای تعقل و عاقبت اندیشی اینست که امروز را روزی انگارد
که بزاری خواهد خواست که در آن ادای زکوة و تلافی ما فات کند و ادراک آن محال خواهد بود چنین
انگارد که آن محال صورت بسته و آن آرزو بحصول پیوسته است مجملا مانعان زکوة و محرومان سعادت
خیرات و نفقات که از نقش درهم و دینار داغ بندگی دنیا بر ناصیه دل دارند و از زر تار رشته امل
طوق عبودیت نفس و هوا بر گردن جان میگذارند وقتی برین خسارت عظمی مطلع خواهند گردید و وا
نده است این تقصیر الکافیست دست بدندان حسرت خواهند گزید که نسخه اجل است تصرف نتانزا ۱۴۶
از مال پس پسر بسته بزندان تاسف میان لحد دوانده و دست اختیار در دار ثنان سالها در شطار
مهر و کلید خزانه ضبط وقت را از جیب و گردن بر آورده از آن همه گنج و مال غیر رنج و وبال چیزی
بر جا نمانده سعدی کنون بر کف دست نه هر چه هست که فردا بدندان گزی پشت دست بر ایشان
کن امروز گنجینه جیب که فردا کلیدش نه در دست تست در کتاب من لا یحضره الفقیه از سرمه سای
دیده آگاهی و گره گشای مشکلات کلام الهی حضرت ابی عبد الله علیه السلم روایت شده که آن حضرت
در بیان کریمه کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم فرمودند که هو الرجل یدع ماله لا ینفقه فی طاعة الله
عز و جل بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعة الله عز و جل او بمعصیة الله الی آخر الحدیث فصل مجمل
و مفصل معنا آنکه این آیه در حق هر کسی و این حسرت وصف حال هر مردیست که مال خود را از بخل
و امساک در طاعات مصارف خیر خرج نمیکند و بعد از آن میمیرد و میگذارد برای کسی که در آن بطاعت

خدا و برطبق رضای الهی عمل ننماید و بطریق نافرمانی و مخالفت جناب اقدس سبحانی بی‌پروا بپس اگر وارث
در راه اطاعت الهی کار کرد و امر و نهی او را بجا آورد آن مال او در ترازوی اعمال دیگری می‌بیند و حسرت می‌کشد درآن ره
چه آن مال از او بوده و کسب سعادتی که وارث بآن کرده او نیز ممنون گشته و تقصیر نموده و اگر وارث آن
در نافرمانی خدا صرف کرده باشد وی بآن مال تقویت او نموده تا بدستیاری آن طریق معصیت پیموده
یعنی بر هر تقدیر آن مال در قیامت باعث حسرت و ندامت میگردد و در کافی از حضرت امام همام
جعفر علیه السلم منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که بدرستی که الله تبارک و تعالی بر می‌انگیزد در
قیامت جمعی مردمان را از قبرهاشان دستها بر گردنها بسته چنانکه نتوانند بقدر سر انگشت چیزی
برگیرند با ایشان فرشتگان باشند که سرزنش و ملامت کنند ایشان را سرزنشی سخت گویند این
جماعت آنکسانند که منع کرده اند خیر اندک را از خیر بسیار یعنی از جمله مال بسیاری که خدا تعالی بایشان
داده بوده زکوة آن را که در جنب آن قلیلست نداده اند این جماعت آن کسانند که خدا تعالی
بایشان عطا فرموده پس نداده اند حق الله تعالی که در اموال ایشان بوده و نیز در آن کتاب شریف
مذکورست که حضرت بهتر عالم صلی الله علیه وآله وقتی پنج نفر را از مسجد از میان مسلمانان برخیزانیده
اخراج کردند و فرمودند که اخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فیه وانتم لا تزکون حاصل آنکه بیرون روید از مسجد ما
نماز در آن مکنید برای اینکه شما زکوة نمیدهید فرتاخ وجدان از سیاق این خبر هدایت بنیان چنین
استشمام مینماید که مانعین زکوة از دائره مسلمانی بیرون و چون سایر مشرکین ازین مطرود و ملعون باشند
و از این گونه تشدیدات زهره گداز و تهدیدات هوش ربا در حق مانعین زکوة در کتاب خدا
و آثار ائمه هدا بسیارست با وجود اطلاع بر مضامین آنها در ادای زکوة مضایقه نموده آن را سهل انگاشتن
و از جمله مالی که چند روزی برسم امانت در تصرف این کس خواهد بود قدر سهلی را از مالک حقیقی
آن دریغ داشتن با دعوی مسلمانی مشکل که جمع تواند شد چه بی شرمند این قوم بی سعادت که با آنکه
میدانند که روزی که با عرصه وجود گذاشتند از ملک و مال دنیا هیچ نداشتند و اکنون آنچه دارند و
خود را مالک آن می‌پندارند همگی داده خداوند خود اند از خزانه بی‌نهایت و سعی که خود در تحصیل آن
نموده و عقل و شعوری که در اکتساب آن کار فرموده اند آن نیز بتوفیق و یاری جناب باری عز اسمه
و از جمله مواهب و عطایای حضرت اوست انسان خاک زاد عاجز نهاد را کیست که بخودی خود تواند دست
و مخلوق امکان نژاد نقصان بنیاد را چه وجود که بی دستگیری عصای توفیق تحصیل ضروریات خود قیام

تواند نمود مشغول و هوس کافه ناس جهه سرانجام مهام خلایق از کارکنان کارخانه رزاقیت الهی
هر صنفی را وجهت و دست و پایی مقرر دیده طرق کسب معاش برای اجرای مغاین احوال عباد
از بحر بیکران عنایت سبحانی هر کدام موجی و دامان زبان را جهه در گیرانیدن آتش سودا باد سخن که
داده و احتیاج بایع و مشتری باشاره حکمت که بنیان معاملات خلق را نهاده تخم ناتوان را
چه قوت که بی دستگیری آفتاب عنایتش از خاک مذلت نخیزد و سقای ابر را چه قدرت که بی رخصت
مشیتش قطره آبی در گلوی سبزه ریزد و اهل زراعت بیچاره اند که بجنس سعی خود از یکدانه ده دانه برمیدارند
و ارباب تجارت رونق بازار خود را از فیض ریشه و کاردانی خود میشمارند صنعت گران را گمان
که گشت احوالشان از باران عرق ریزی خود خرم و سیراب و پیشه وران را خیال که ریشه امید
از پیچ و خم ترددات خویشتن محکم و بی تاب عجبا ره آدمی نادان چه از خود دیده که بتقدیر بر خود
چیده و بخود چه گمان برده که این همه بر خویشتن سپرده است لمؤلفه آنکه چنین بیهنر شدی خود
مغروری ؛ وای اگر بتو گذارند دمی کار ترا ؛ با وجود دانستن این مراتب از جمله مالی که هم خداوند
عالم جل شانه عطا کرده قلیلی را که برای جمعی میتوان مقرر نموده و اضعاف آن را در دنیا و آخرت
وعده فرموده است نمیدهند و برای آن قلیل دست رد بر سینه چندین احتیاج مینهند ؛ خواسته‌هایت
دادت خدای ؛ وای تو کرم خواسته نه دهیش ؛ وای نیک تبه داده خدای جلیل ؛ تو زد حش یک
ای بخیل ؛ گویی آنقوم حقیقت نهاده و طایفه سست اعتقاد را قصه قارون و مال کاران ملعون هرگز
گوش زد نگردیده که بشنوی درستی مال و امتناع از ادای زکوة آن چگونه بجای زیر زمین مستأصل شد
اگر در مقام بدست قلم صدق رقم رشحه چند از زلال آن حکایت که عبارت از مجمل آن تفصیل است
بر چهره گران خوابان غفلت افشانده شود ممکن است که فی الجمله سبب آگاهی این قوم لاهی گردد
و مجمل آن اینست که مقتدای دنیا پرستان دون قارون بدبخت ملعون که بقول بعضی عم
حضرت موسی و نزد جمعی پسر عم و باعتقاد قومی خواهرزاده و بروایت طایفه پسر خاله آنحضرت
بوده است در بدایت حال مردی فقیر و درویش و در قرائت توریه و علم آن از همه بنی اسرائیل درپیش
بود و در سلک هفتاد نفری انتظام داشت که حضرت موسی جهه شنیدن کلام حق تعالی از قوم خود اختیار
فرمود حضرت کلیم الله وی را گرامی داشتی و بدست تعلیم و تادیب پیوسته تخم علم و دانش در زمین خاطر
او کاشتی تا آنکه از بهر کثرت مال که منشا آن بقسم بعضی والله اعلم علم کیمیا بود از جاده اعتدال انحراف

١٤٧

نموده و بحکم کریمه ان الانسان لیطغی ان راه استغنی از غایت طغیان و فساد طریق مخالفت و عناد با جناب
رب العباد پیمود و خداوند ذو الجلال از کثرت کنوز و اموال او در سورهٔ قصص خبر داده است که و آتیناه
من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة حاصل معنی آنکه و عطا کردیم او را از گنجها آنقدر که کلیدهای
آن هر آینه گرانبار میساخت و رنج و تعب می انداخت جماعت مردان صاحب قوت را گویند چهل مرد
توانا بودند که کلیدهای کنوز او را حمل مینمودند و صاحب کشاف گفته که شصت استر کلیدهای خزاین
او را میکشیدند هر خزانه را کلیدی بود و هیچ کلیدی از قدر انگشتی بیش نبود و از پوست حیوانات ساخته
بودند تا سبک باشد آورده اند که خانه بنا کرد که دیوار آن از زر سرخ بود و تختی ساخت که دیده روزگار
مانند آن ندیده بود روزی با آراستگی تمام از خانه بیرون آمد بر استری سفید که زین زرین بر آن
زده بودند برنشسته و چهار هزار کس بهمین دستور با او سوار گشته و بعضی گفته اند که نود هزار کس جامه
جامه معصفر پوشیده بودند با وی سوار بودند و آن رنگ جامه تا آن روز کسی ندیده بود و نیز گفته اند
که هزار کنیز با او بودند با جامهای ارغوانی طلاکار و بر استران سفید با زین زرین سوار چون قوم آن
کبکبه و حشمت دیدند جمعی که طبع ایشان بدنیا مایل و راغب بود و مرغ دلشان در هوای زینت و زخارف
آن پرواز مینمود گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم ای کاشکی ما را بودی مثل آنچه
داده قارون را بدرستی که او صاحب نصیب بزرگیست از دنیا و جمعی دیگر که بعاقبت کار دنیا
و بی اعتباری آن راه میبردند و آن حشمت و جبروت را نقش بر آب و گره بر باد میشمردند گفتند
ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا وای بر شما ای طالبان دنیا و آرزومندان مال و ثروت
این عبرت سرا ثواب و پاداش حق تعالی بهتر است از مال دنیا هر کسی را که ایمان آورده و عمل صالح کرده
باشد القصه از وفور سیم و زر فانی که آتش خرمن سلامت است دود نخوت و استکبار در کاخ دماغ
آن نابکار رسیده از طوق اطاعت موسی و انقیاد شریعت او گردنکشی آغاز نمود منقولست که بعد از
هلاک فرعون و قبطیان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام ریاست و تولیت مذبح و قربانی را بحضرت
هرون تفویض فرمود هر کس که قربانی داشت نزد وی میبرد و آنحضرت آن را در مذبح میگذاشت و آتشی از
آسمان آمده آن را میسوخت قارون را از این معنی غبار حسد در دل نشسته بموسی گفت که تو رسالت بردی و امر مذبح
بهرون سپردی من بی نصیب چند صبر کنم حضرت کلیم فرمودند که این در دست من نیست با حق تعالی است بهر
که خواهد دهد قارون گفت من این باور نکنم تا آیتی بمن ننمائی موسی قبول نموده رؤسای بنی اسرائیل را جمع کرده و فرمود

تا هر یک عصای خود را آورده در عبادت خانه که نشسته و هرون و قارون نیز بدستور هر کدام عصای
خود را در آن خانه نهادند و آن شب گذشت روز دیگر که رفتند دیدند عصاها همچنان خود است و عصای
هرون سبز شده و بادام آورده است قارون ملعون گفت که این نیز از جمله سحرهاست که میکنی الغرض
عناد آن لعین با حضرت موسی و هرون روز بروز در تزاید بود و در ایذا و آزار آن گزیده
حضرت آفریدگار پیوسته جد و جهد مینمود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و جمعی از فقرا نزد حضرت
موسی آمده از تنگی احوال شکایت کردند حضرت کلیم نزد قارون لئیم فرستاد که حق سبحانه و تعالی مال
بسیار بتو عطا کرده و نعمت بیشمار بتو روی آورده و در این مملکت محتاج بسیار و در مخمصه و اضطراراند
شکرانه این نعمت از حد افزون حق الله از مال خود بیرون کن و به درویشان قسمت نمای
احسن کما احسن الله الیک با خلق کرم کن چه خدا با تو کرم کرده قارون گفت زکوة مال من مبلغی خطیر
میشود و من آن را نمیتوانم داد وحی آمد بحضرت موسی که قارون زکوة مال خواه اندک و خواه بسیار
نخواهد داد و لیکن برای الزام حجت با او مسامحه کن حضرت موسی با آنکه زکوة عشر مال یا ربع بود فرمود
که از هزار دینار یک دینار و از هزار درهم یک درهم و از هزار گوسفند یک گوسفند بده قارون گفت در این
اندیشه کنم و آنگاه جواب گویم و چون با خود حساب نمود آن نیز مبلغی کلی میشد بخل و خست که غالب
لازم طبع صاحبان مال و ثروت میباشد مانع وی گردیده از ادای آن نیز امتناع نمود و جمعی از
١٤٨
بنی اسرائیل را که با او یار بودند و همیشه بر سر خوان نعمت وی از طعام میخوردند طلبیده گفت
که تا غایت هر چه موسی گفت شما اطاعت کرده و ما هیچ نگفتیم و اکنون میخواهد که مالهای ما بستاند
و ما را محتاج و ذلیل خود گرداند رای شما در این باب چیست ایشان گفتند تو اعلم و مهتر مایی و ما
ترا مطیع و فرمانبرداریم هر چه گویی و فرمایی گفت رای من آنست که موسی را در میان بنی اسرائیل
بدنام سازیم تا دیگر کسی سخن او نشنود پس زنی را که بفسق و فجور مذکور بود و بحسن و جمال مشهور بود
طلبیده گفت ما را کاری بتو افتاده گفت اگر از من آید تقصیر در آن ننمایم قارون گفت
بتو یک طشت زر میدهم بشرط آنکه در حضور بنی اسرائیل گویی که موسی با من زنا کرده است
و بعضی گفته اند که دو همیان زر بوی داد القصه آن زن قبول نموده روز دیگر قارون لعین بمجلس
کلیم الله آمد و آنحضرت موعظه مینمود و بیان اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش قطع
نمائیم و هر که قذف کند بکنایه ای را حدش فرمائیم و هر که زنا کند اگر غیر محصن باشد تازیانه اش زنیم

واگر محصنی بود سنگسارش کنم قارون بر پای خواسته گفت اگرچه تو باشی گفت آری اگرچه من
باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن زنا کرده‌ٔ فرمود معاذ الله آن زن را
حاضر سازید چون حاضر شد فرمود با فلانه ترا سوگند میدهم بخدائی که دریا را شکافت و بنی اسرائیل را
گذرانید و از فرعون نجات داد و توریة را جهة فلاح ایشان فرستاد که آنچه راستست بگوی زن را هیبت
الهی دریافته با خود اندیشه کرد که آنچه از فجور و معاصی از من صادر گشته ممکنست که بتوبه مرتفع شود اما
اگر افترا در حق پیغمبر خدا کنم بعقوبات دنیویه و اخرویه گرفتار گردم پس نسیم توفیق ذو الجلال گلشن احوال
آن زن وزیده و پای خاطرش در وادی حرص و طمع که جای لغزش مردان باورع است نلغزید گفت
حاشا موسی مبراست از آنچه این جماعت میگویند قارون مرا بزر فریفته و بمن آموخته بود که این افترا
در حق موسی کنم و بقول بعضی گفت که قارون دو کیسه زر بمن داده که این افترا بتو کنم و اینک آن دو
کیسه زر سر بمهر قارون نزد منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و بر مکر و ناپاکی او مطلع گردیدند حضرت
کلیم الله از استماع آن گناه گریان گشته بسجده افتاد و گفت خداوندا روا میداری که این نابکار در حق
من این گونه وحی آمد که زمین را بفرمان تو کردیم که هرچه تو خواهی آن کند موسی سر از سجده برداشته فرمود
ای بنی اسرائیل من بقارون مبعوثم چنانکه بفرعون بودم هرکه با قارونست با او باشد و هرکه با منست
ازوی دوری گیرد همه بنی اسرائیل ازوی کناره نمودند الا دو نفر که ازو جدا نشدند آنگاه حضرت موسی
بزمین خطاب نمود که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و در روایتی دیگر آنست
که این واقعه در خانه قارون بود و حضرت کلیم الله بسته عار آن روسیاه قدم مبارک بانجا رنجه داشته
بودند و در آنوقت که موسی زمین را بگرفتن آن سگ لعین مامور ساخت قارون بر تخت شوم خود نشسته
و بر متکا تکیه زده بود زمین شکافته شد تخت او را فرو برد و او را با آن دو نفر تا زانو گرفت بر هر تقدیر
ایشان آغاز استغاثه کردند حضرت موسی ملتفت نگشته دیگر باره فرمود که ای زمین بگیر ایشان را تا کمر
فرو رفتند و ایشان در استغاثه افزودند بجائی نرسید و باز فرمود بگیر ایشان را تا بگردن فرو رفتند
و ایشان استغاثه و زاری از حد برده حضرت کلیم از غایت غضب متاثر نگشته باز زمین را بگرفتن
ایشان امر فرمود زمین همه ایشان را فرو برد گویند از آن روز باز هر روز بقدر قامت خود بزمین فرو
میروند ۞ رو دنبال دنیا هر که خاک پای تو نیست ۞ فرو شود بزمین هر که در هوای تو نیست ۞ القصه بعد از خسف قارون
جمعی از سفهای بنی اسرائیل گفتند که موسی دعا کرد که قارون بزمین فرو رود تا کنوز و امتعه او را متصرف

شود حضرت موسی چون این سخن شنید دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی مر او را با گنج خانهای او را نیز بزمین فرو برد
چنانکه کلام مجید ربانی هم در سوره قصص از آن اخبار میفرماید که فخسفنا به وبداره الارض فما کان له من فئة ینصرونه
من دون الله وما کان من المنتصرین ملخص مضمون آنکه پس فرو بردیم قارون و خانه او را بزمین پس نبود
او را هیچ گروهی که یاری کند او را بجز الله تعالی یعنی غیر خدا کسی منع عذاب ازو نمیتوانست نمود و نبود
از انتقام کشندگان از موسی یا نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه خود و نه دیگری
دفع عذاب ازو نتوانست کرد و جمعی از بنی اسرائیل که روز پیش قارون به آلایش آن زینت
و حشمت پیش از پیش میدیدند آرزوی مرتبه او میکردند که ای کاش ما نیز مثل او میبودیم و چون
شعاع سطوات الهی بیخ وجودش را بزمین عدم فرو کرد و صرصر قهر جباری نخل کبرش [illegible]
او را از خاک هستی بر آورد و بمخاطرات طریق گشت و دار آلی و منیت را عبرت و [illegible] تنبیه گردیده
و شکر نعمت بیقیاس درویشی و افلاس بتقدیم رسانیدند چنانکه کریمه واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الخ
در سوره مذکوره ناطق است الحاصل قارون در ون شقی با آنکه بخت در سلک مردم صالح متقی انتظام داشت
بشومی حب جاه و مال خاتمه احوالش چنین صورتی برگرد و غلبه حرص و بخل مرتبت امتناع از ادای
زکوة افتد الامرش چنین خاکی بر سر کرد و بر همین دستور است احوال همه دنیا پرستان مغرور که روز
١٤٩ و شب در طریق افزودن زر اندیشه و تامل در اخراج مال کوتاهی و تعلل میکنند پیوسته دامان
دنیای شوم بدو دست حرص و طمع گرفته قارون صفت بمغاک کدورات بی حاصل فرو رفته اند زشتی
بخل و خست همه را از نظر رحمت الهی انداخته و شاهد ابله فریب دنیا جمله را در سر کوی آرزوی خود
خاک نشین کرده صد گونه مکاره و آلام ساخته است لمؤلفه اهل دنیا که در اندیشه چند و چونند ۞ روز و شب
با دل زار و جگر پر خونند ۞ مطلب وسعت احوال ازین مرده دلان ۞ زنده در گور کدورت همه چون قارونند ۞
دیگر از جمله وجوه خیرات و مبرات که سرچشمه برکات و سرمایه نجات است ادای حقوق مستحقین سادات
عالیه درجات است از خمس اموال معینه شرعیه و مقرره نبوی که در کتب فروع مفصلا مذکور است و چون حضرت
شارع جهة قرابت حضرت سید الانام آن طایفه والا مقام را از سایر خلایق بکرامتی خاص ممتاز گردانیده
و ذلت گرفتن زکوة را که اوساخ مردمانست بر ایشان نپسندیده از اموال مخصوصه قدری برای ایشان
معین فرموده است که صرف نفقات خود نموده ذیل صدقه کسان در رهین منت ناکسان نسازند و اگر از اغنیای
ابنای زمان در ادای خمس که رکنی وثیق از ارکان شریعت است اهمال نموده از برکت این تشریع بر ایشان

اصلا شرم و از روی جد بزرگوار ایشان قطعاً آزرم نکنند از برهنه یا بی ذریت پیغمبر خاری در دل
قساوت نهاد ایشان نخلید و از بی دستاری این گروه بی سر و سامان دماغ ایشان شوریده مختل نگردد
و بعضی از ایشان اگر قضا گاهی بوادی دین داری افتاده فتیلۀ خمس چراغ بصیرت بدرشتی و ناخوشی
تسلیم سیدی محتاج نمایند باد جهان بخشی در دماغ افکنده پندارند که او را خریده بلکه آفریده اند غافل
از آنکه همه ملک و مال جهان بلکه جمله عالمیان بطفیل وجود جد بزرگوار ایشان صلی الله علیه و آله رنگ هستی
پذیرفته اند ارزاق کافۀ انام از فیض وجود آبای کرام ایشان در عالم متواتر است و امطار
برکات سموات بآبروی اجداد امجاد ایشان بر کشت احوال همگنان متقاطر پس زمرۀ اغنیا
که در ایصال حق اولاد مصطفی مساهله کرده منتی بر ایشان ننهاده باشند بلکه در بسیاری امور و مهمات
ایشان نیز پیوسته کمر خدمتگزاری بر میان جان بسته و همیشه در تکمیل قضای حوایج این قوم عالی
مدارج ترصد نشسته باشند تا مگر در یوم لاینفع مال و لا بنون از خدمت ایشان نتایج و تاج سرمدی
ارجمند و بیمن اخلاص این فرقه والا تبار از شفاعت پدران نامدار ایشان بهره مند گردند مرویست
که چون روز قیامت شود منادی از جانب حضرت الله تعالی ندا کند که ای خلایق خاموش باشید
که بدرستی که محمد یعنی جناب مستطاب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله میخواهد که تکلم نماید پس خلایق همگی
خاموش گردند پس آنحضرت گوید ایها الناس من له علی ید او منة فلیقم حتی اکافیه یعنی ای مردمان
هر کس که او را بر ذمت من عطائی و نعمتی باشد باید که برخیزد تا من تلافی او را با او کنم خلایق گویند
چه عطا و چه نعمت ما را بر تست یا رسول الله بلکه عطا و منت خدا و رسول او راست بر ما پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله گوید بلی من احسن الی ذریتی و آوی طریدهم و اشبع جایعهم او کسا عاریهم فلیقم حتی اکافیه یعنی
آنکه هر که با ذریت من نیکوئی نموده و رانده ایشان را جای داده و گرسنه ایشان را سیر کرده
یا برهنه ایشان را جامه پوشانیده باشد پس باید که برخیزد تا من با او تلافی نمایم پس قومی که این کار کرده
باشند برخیزند پس از جانب الهی بآنحضرت رسالت پناهی خطاب آید که ای محمد جزا و پاداش ایشان را
بتو گذاشتم پس ساکن گردان ایشان را در هر جا که خواهی از بهشت پس آنحضرت ایشان را در وسیله
ساکن میگرداند در جائی که از نظر اهل بیت او غایب نباشند یعنی با ایشان قرین و با آن برگزیدگان
حق همنشین خواهند بود و در بعضی از کتب بنظر رسیده که یکی از توانگران سرمایه توفیق هر دو سال یکبار
سفر حج و زیارت بیت العتیق نمودی و تا پنجاه سال همگان این عادت گوی این سعادت از میدان

زندگی ربودی سالی بدستور با خود مالی برداشته بقصد شتر خریدن و مهیای سفر مکه معظمه گردیدن از خانه
بیرون آمدم چون بسر مزبله افتاد زنی دیدم که مرغابی مرده که در آن مزبله افتاده بود در پیش گرفته پر و بال
آن را میکند پیش رفتم و گفتم چرا این کار میکنی گفت چه میپرسی از چیزی که دانستن آن بکار تو نمی آید
مرا از آن سخن ملال باری در خاطر خار خاری بهم رسید در تفتیش آن اسرار در سوال مبالغه بسیار
کردم تا آن ضعیفه ملجأ گشته ناچار لب بر گشت زبان اظهار پرده خفا از چهره راز خود برگرفت و گفت
من زنی علویه ام و چهار دختر یتیم دارم و امروز روز چهارم است که هیچ نخورده ایم و اکنون میته بر ما
حلال گردیده از این جهت این مرغابی مرده را برداشته پاک میکنم که برای ایشان برم تا قوت خود کنند
و جان از هلاکت رهند چون این سخن جگر خراش از وی شنیدم تیغ سرزنش و خنجر ملامت بر خود
بر خود کشیدم و با خود گفتم که وای بر تو که اولاد مرتضی بدین گونه زندگی کنند و تو غافل باشی پس
نقدی که برای اسباب شتر با خود داشتم بدامن وی ریختم و در رفتم و شوق سفر حج از دل من زایل شد
تا وقتی که حجاج بیت الحرام از آن سفر میمنت آغاز مغفرت انجام معاودت نمودند پس بزیارت
همسایگان و یاران که بآن سعادت فایز گردیده بودند بیرون رفتم و بهر یک از ایشان که ملاقات
میکردم میگفتم حج تو مقبول و سعی تو مشکور باد میگفت تو خود همراه ما بودی و در فلان موضع بهم رسیدیم
۱۵۰ و این سخن را بسیار گفتند و من در آن متفکر بودم و در اکثر آن متحیر بودم تا شبانگاه غنودم
و روزن دیده را بشبانگاه عالم خواب گشودم در خواب برگزیده حضرت خالق و بیدارگی
بخش دیدۀ خلایق یعنی جناب اقدس رسالت پناه را صلی الله علیه و آله دیدم و فرمودند که تعجب
مکن که چون تو اغاثه ملهوفه از اولاد من کردی یعنی بفریاد آن ضعیفه درمانده رسیدی من
از خدا تعالی مسألت کردم که فرشته بصورت تو بیافریند که از قبل تو حج کند تا روز قیامت
**المولف** حج درست خواهی کام شکستگان ده دامان کعبه چو بی دست فتادگان گیر دیگر از جمله وجوه
که متوسلین می باید همت بران گمارند و در ادای آن سنت بر خود گذارند صدقات مندوبه است
که در طوفان حوادث روزگار کشتی وجود اهل جود را بکوه جودیست و در زیر باران آفات زمانه
پر شر و شور آدمی را در بر زره داودی برای منع یغمائیان شرور و فتن قلعه بی در است و جهت دفع
یاجوج مکاره و آلام سد اسکندر از رشحات باران صدقات گشت امید اهل خیرات در روضه بهشت
و از جویبار زلال این سنت سنیه نهال حسن صاحبان این صفت رفیعه در قد کشیدن دستی که

دستگیری تهی دستی و روز سازی دردمند، لایح سختیهای آن عالم را عصاست و کفی که منوال تجبر این
عطای نزد تو گشاید رهنمای پر بهای این جهان برای تو دست دعا در کتاب شریف من لا یحضره
الفقیه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که البر والصدقة ینفیان الفقر ویزیدان فی العمر ویدفعان
عن صاحبهما سبعین میتة سوء یعنی نیکوئی و صدقه برطرف میسازند فقر را و می افزایند در عمر
و دفع میکنند از صاحب خود هفتاد قسم مردن بد را و نیز در آن کتاب از جناب مستطاب نبوی صلی الله
علیه وآله منقولست که ان الله لا اله الا هو لیدفع بالصدقة الداء والدبیلة والحرق والغرق والهدم
والجنون یعنی بدرستی که الله تعالی که بجز او الهی نیست هر آینه دفع میکند بصدقه مرض و دبیله و سوختن و غرق
شدن و انبوه شدن خانه و دیوانگی را و از آنحضرت بهمین سیاق هفتاد قسم از اقسام شر شمرده اند که الله تعالی
ببرکت صدقه آنها را از بنده دفع میکند و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است که داووا
مرضاکم بالصدقة وادفعوا البلاء بالدعاء واستنزلوا الرزق بالصدقة فانها تفک من بین لحی سبعمائة
شیطان ولیس شیء اثقل علی الشیطان من الصدقة علی المؤمن وهی تقع فی ید الرب تبارک وتعالی
قبل ان تقع فی ید العبد خلاصه مضمون آنکه چاره کنید بیماران خود را بصدقه و دفع نمائید بلا را بدعا
وطلب نزول رزق کنید بصدقه که بدرستی که صدقه رهانیده میشود از میان زنخ هفتصد شیطان
واین کنایه از آنست که چون کسی قصد تصدق نماید هفتصد شیطان او را وسوسه میکنند و از آن منع
مینمایند پس چون وی مخالفت وسوسه و منع ایشان کرده آن صدقه را دهد گویا آن را از زنخ و دهان
شیاطین رهانیده است و نیست هیچ چیز گرانتر بر شیطان از صدقه که بمؤمنی داده شود و این صدقه
واقع میشود در دست خدا تعالی پیش از آنکه واقع شود در دست بنده یعنی آنچه برای خدا بمستحقین و فقرا
داده شود در حقیقت باو داده میشود و جناب الهی آن را با زیادت مینماید و اجر و ثواب آن بدهد
و هم در آن کتاب از آنجناب علیه السلام آورده که لیستحب للمریض ان یعطی السائل بیده و یؤمر السائل
ان یدعو له یعنی مستحسن و نیکوست بیمار را که عطا کند بسائل بدست خود و امر کرده شود آن سائل که برای او
دعا کند و هم در آن کتاب مذکور از آنحضرت ماثور است که من تصدق بصدقة حین یصبح اذهب الله
عنه نحس ذلک الیوم حاصل معنی آنکه هر کس در وقت صباح صدقه دهد خدا تعالی نحوست آن روز را از و
دفع کند و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم مرویست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که با حضرت ابی جعفر
علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله بودم کنگره از کنگرهای مسجد بر مردی افتاد و ضرری باو نرسانیده

بجای رسید آنحضرت فرمودند که بپرسید از وی که امروز چه کار کرده است پرسیدند گفت بیرون
آمدم [stain] خانه خود و در آستین من خرما بود پس بر سائلی گذشتم و خرمائی بوی تصدق نمودم حضرت
ابو جعفر علیه السلام فرمودند که بآن خرما دفع کرد خدا تعالی از تو این بلا را و در همان کتاب از حضرت
ابی الحسن علیه السلام منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که مردی از بنی اسرائیل پسری داشت و او را
دوست میداشت در خواب بوی گفتند که پسر تو در شبی که داخل میشود با اهلش یعنی در شب زفاف او
خواهد مرد پس چون آن شب شد دید پسر متوقع و دل نهاده وقوع آن قضیه بود پدرش آن شب را تا
صباح کرد و آن قضیه موعوده وقوع نیافت پدر نزد وی آمده پرسید که دوش عمل خیری از تو صادر
شد گفت نه بغیر آنکه سائلی بدر خانه آمد و برای من طعامی نگاه داشته بودند آن را بوی دادم گفت
باین عطا مرگ از تو دفع شد و نیز در کتاب شریف کافی حدیثی مذکور است که ماحصل معنی آن اینست
که حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که میان من و مردی قسمت زمینی بود یعنی
بشراکت داشتیم و میخواستیم آن را قسمت کنیم و آن مرد منجم بود و در نظر داشت ساعت سعدی که خود
بیرون رود یعنی بر سر آن زمین و من در ساعت نحسی بیرون رفتم پس بر سر آن زمین رفته
قسمت کردیم بهترین آن دو بخش بمن افتاد آن مرد دست بر دست زده گفت هرگز چنین امری
١٥١ که امروز روی داد ندیده ام گفتم چیست آن گفت من منجمم ترا در ساعت نحسی بیرون آوردم
و خود در ساعت سعدی بیرون آمدم بعد از آن تقسیم کردیم بهترین این دو بخش برای تو بود
آمد یعنی اثر سعادت و نحوست این دو ساعت مقتضی این بود که بعکس شد پس گفتم اما حدیثی
نگفتم ترا یعنی برای تو روایت نکنم حدیثی که پدرم حدیث کرد مرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که من
سره ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتتح یومه بالصدقة یذهب الله بها عنه نحس یومه ومن احب ان
یذهب الله عنه نحس لیلته بالصدقة یدفع عنه نحس لیلته حاصل مضمون آنکه کسی که دوست دارد و خواهد
که خدا تعالی نحوست روز او را از و دفع کند باید که در اول آن روز تصدق کند تا خدا تعالی نحوست
آن روز را از وی مندفع گرداند و کسی که دوست دارد و خواهد که الله تعالی نحوست شب او را
از و دفع نماید باید که در اول آن شب صدقه دهد تا نحوست شبش را از و مندفع سازد و بعد از آن گفتم
که بدرستی که من افتتاح کردم بیرون آمدن خود را بالصدقة یعنی در وقت بیرون آمدن اول تصدق
کردم و نحوست آن ساعت بآن از من دفع شد پس این بهتر است برای تو از علم نجوم و این حدیث

شریف که مرقوم کلک بیان شد در فواید دنیویه تصدق بود و اما فواید اخرویه ... حضرت
سید عالم و فخر دودمان بنی آدم صلی الله علیه وآله مرویست که ارض القیمة نار ما خلا ... فان المؤمن
فی ظل صدقته مراد اینست که زمینی که قیامت دران قایم خواهد شد از حرارت آفتاب آن روز از غایت
تفسیدگی مانند آتش خواهد بود غیر از سایه که مومن دران باشد چه هر کسی که صدقه که مومن در دنیا
کرده باشد برای او بمنزله سایه بان خواهد بود و از حدت آفتاب طاقت سوز آن روز او را محافظت
خواهد نمود ... سایه لطف فکن بر فرق خورشید افسران چتر اگر بر فرق سر روز جزا بیاید تا نیز
در کافی از سرور دین پرور حضرت ابی جعفر علیه السلام ماثورست خبری که مخلص آن اینست که اگر یک حج
کنم نزد من محبوب تر و بهترست از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر عیال خود سازم اهل بیتی از مسلمانان را
یعنی متکفل وجه معیشت ایشان گشته نگذارم که گرسنگی و برهنگی کشند و نزد مردمان آبروی خود
ریزند نزد من محبوبتر و خوشتر است از اینکه هفتاد حج گذارم و ازین گونه احادیث و اخبار در کتب
معتبره و آثار ائمه اطهار علیهم السلام بیش ازان وارد است که گنجایش این مختصر گنجایش ذکر همه آنها داشته
باشد بخبر دان صاحب تمکنی وی سعادت آن خداوند مال و فروتن که از درازی امل کوتاهی ورزد تحصیل
فضل و ثواب نموده سیم و زر ابتر دنیا را بکار نبندد و از عظیم فواید مال که عبارت از صدقه و انفاقست
از خود دریغ داشته ادراک لذت آن را بر خود نبندد و از دلبستگی دار غرور فانی بکلیه دست دهنده آب
سعادات آن جهانی را بروی خود نگشاید و از کندی توسن همت در میدان فرصت بچوگان ...
افتادگان گوی تمتع مال را از دوارنان نرباید و از زمزمه سیر آهنگ آواز سائلان دل افسرده اش برقص
نشاط نخیزد و از ناله دل خراش دردمندان دیده همتش اشک عطا بر دامن احتیاج ایشان نریزد و این گروه
لئیم و بخیلان ... کان زر و سیم که از غایت مشغولی بجمع مال دنیا باحوال محتاجان بینوا نپردازند و با کمال
که بان دارند قدری ازان را برای خود جدا و از چنگ حرص و طمع وارثان رها کرده ذخیره روز بازپسین خود
نمیسازند وقتی از کرده خود خبردار و از خواب گران غفلت بیدار خواهند شد که منادی اجل بانگ الرحیل
بگوش هوش ایشان رسانده و دست قضا گلاب عرق برگشان بر چهره افشانده و آن هنگام فرو دست تاسف
بر هم سایدن و بجای الوان نعمتهای جاودانی پشت دست بدندان پشیمانی خاییدن کاری از دست ایشان
بر نیاید در عدة الداعی از سرور عالم و عالمیان صلی الله علیه وآله مرویست حکایتی که حاصل معنی و مجمل مضمون آن
اینست که در روزگار پیشین مردی بود مالی فراهم آورده و فرزندان بهم رسانیده حضرت ملک الموت

در زد ... در خانه وی آمده در کوفت حاجبان بیرون آمدند گفت سید خود را بسوی من بخوانید
گفتند ... برای بجوتو بیرون می آید و او را از در رانده دور کردند بعد ازان دیگر بار بانجا
آمده گفت بروید بسوی من سید خود را و خبر دهید او را که من ملک الموتم پس چون سید ایشان این سخن
شنید از ترس نشست و اصحاب خود را گفت که با او در سخن نرمی و ملایمت کنید و بگوید او را که شاید
دیگری را طلب میکرده باشی یعنی غلط اینجا آمده باشی بارک الله فیک حضرت ملک الموت فرمود که نه فرا
کسی را نمی طلبم و بیرون رفت و او را گفت که برخیز و وصیتی که داری بکن که من تا قبض روح تو نکنم
ازینجا بیرون نمیروم پس اهل و عیالش فریاد برآوردند و گریستند پس خواجه گفت صندوقها را بگشایید
وانچه در انهاست از طلا و نقره بر سینه جدا ازان رو بمال کرده دشنام میداد و میگفت لعنت خدا بر تو
ای مال تو ذکر خداوند مرا از یاد من بردی و از کار آخرت من مرا غافل ساختی تا اینکه مرا بسوی تو این
زمان معذب میسازند پس الله تعالی آن مال را گویا گردانیده گفت چرا مرا دشنام میدهی و حال
تو از من بملامت سزاوارتری آیا نبودی در نظر مردمان حقیر پس بلند مرتبه ساختند ترا چون اثر
من بر تو دیدند آیا حاضر نمیشدی بدرخانهای ملوک و سادات و صلحا نیز حاضر میشدند پس تو پیش
از ایشان داخل میشدی آیا خواستگاری نمیکردی دختران ملوک و بزرگان را و صلحا نیز خواستگاری
میکردند پس نکاح تو در می آوردند و ایشان را رد میکردند پس اگر مرا در وجه خیرات صرف مینمودی
۱۵۲ من اباو استناع نمیکردم و اگر مرا در راه خدا انفاق میکردی بر تو کمی و کوتاهی نمینمودم پس چرا مرا دشنام
میدهی و تو بدشنام از من سزاوارتری در کافی از هادی کافه خلایق حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که بعمار ساباطی خطاب کرده فرمودند که ای عمار تو صاحب مال بسیاری گفت آری
فدای تو گردم فرمود پس ادا میکنی آنچه را که خدا تعالی فرض گردانیده از زکوة گفت آری فرمود پس
اخراج حق معلوم میکنی از مال خود گفت آری فرمود پس صله خویشان بجای می آوری گفت آری فرمود
پس صله برادران یعنی برادران دینی میکنی گفت آری پس فرمودند که یا عمار ان المال یفنی والبدن
یبلی والعمل یبقی والدیان حی لایموت انه ما قدمت فلن یسبقک وما اخرت فلن یلحقک حاصل معنی آنکه
بدرستی که مال فانی میشود و بدن کهنه و پوسیده میگردد و عمل باقی و پاینده میماند و جزا دهنده عمل زنده است
و نمیمیرد بدرستی که شان اینست که آنچه پیش فرستادی یعنی از صدقات و نفقات هرگز بالبته از تو در
نمیگذرد و تو بان خواهی رسید و آنچه بعد از خود گذاشتی یعنی از میراث و متروکات هرگز بالبته بتو نخواهد رسید

واز فوائد آن محروم خواهی گردید و نیز در کتاب مذکور از جناب اقدس نبوی صلی الله ... منقول است
حدیثی که ملخص معنی آن اینست که تصدق کنید و اگر چه بصاعی از خرما باشد و اگر چه [نصف] صاع باشد
و اگر چه مشتی باشد و اگر چه بعض مشت باشد و اگر چه بیک خرما باشد و اگر چه بنصف [خرما] باشد
و کسی که آن را نیز نیابد و دست رسی بهیچ نداشته باشد پس تصدق نماید بکلمهٔ طیبه یعنی که نزد منعمان
سخن خیری در حق درویشی گوید که شاید بواسطهٔ آن چیزی باو عاید گردد و یا بآن معنی که سائل را بنرم گوئی
و زبان خوش روانه سازد و مؤید معنی ثانی است آنکه در بعض نسخ کافی بجای بکلمهٔ طیبه فبکلمه لینه مرقوم گردیده
پس بدرستی که احدی از شما ملاقات خواهد نمود با خدا تعالی پس خدا تعالی باو خواهد گفت که آیا نکردم بتو
یعنی آنچه مقتضای شفقت و بنده پروری بود باتو بعمل نیاوردم آیا ترا شنوا و بینا نگردانیدم آیا بتو مال
و فرزند ندادم پس آن بنده میگوید بلی کردی و دادی پس الله تبارک و تعالی میگوید که فانظر ما قدمت
لنفسک یعنی پس نگاه کن و ببین که چه از برای خود پیش فرستاده پس وی به پیش و پس خود نگاه
میکند و از راست و چپ خود نظر می افکند چیزی نمی یابد که خود را بآن از آتش دوزخ نگاه دارد لمؤلفه
نجات ار خواهی ای منعم بدرویشان بکن ریزش ؛ بایشان گر نکنی ریزش ز دوزخ زنی [illegible] سر منعمان
سعادت قرین و صاحب نظران آخر بین که کریم ذو المنن از مال دنیا ایشان را بهره داده و ابواب
وسعت معاش بر رویشان گشاده است میباید که بحکم کریمه و لتنظر نفس ما قدمت لغد و باقتضای آثار
و اخبار معتبره بیرون از حد که هر فقره از آنها در بند گوی پنجه دان کار خود مدان بس است و هر سطری
دور گردان ساحت قرب را بسوی حق دست طلبی اندیشه در مآل مآل و عاقبت احوال خود نموده
قدری از آن را پیش فرستاده و ذخیره روز باز پسین خود گردانند و بعرق بذل و ریزش آن مال آتش تند
خویش را از هر فرش منکشند بخل و حرص رها نکند تند بادی بی سر و سامانی درویشان جهت خود ضروریات و خشت
برای خاک را سامان دهند و از تلاش فراخی روزی ایشان بار ثواب در حجره مکافات تنگ تنگ
بر روی هم نهند با فروختن چراغ سر در تیره روزان محو ظلمتکده گور را بر خود روشن سازند و از شیوه زمی و
افتادگی بخشش بر ایشان خاک نشین در خانه بی فرش لحد برای خود بستر راحت اندازند و دستگیری غلسان سیدم
بگوهر پیچ و خم عدم عصا کشی با خود برند و از همراهی مشفقانه بینوایان بی برگ در سفر پر خوف و خطر
رفیق شفیق بدست آورند ملتزم اللزام این شیوه را بر ذمت اهتمام دینی لازم شمرده همواره همت بر آن
خود از آن گمارند و در مرسوم اعمال تصدی از مال در وجه فقرا و مساکین مقرر نموده ایشان را وظیفه خوار مال خود

و خوردار از ... دعای ایشان شمارند تا در زمرهٔ والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم داخل
گشته کم... ملک فی جنات مکرمون فایز گردند آیه کریمه در سوره معارج است و حاصل معنی
آن اینست ... کسانی که در مالهای ایشان حقی است معلوم و معین برای درویش سوال کننده و
برای محروم بعضی گفته اند که مراد از محروم درویشی است که روی سوال و دریوزه ندارد و از آنچه مردمان
او را غنی پنداشته بحال وی نمی پردازند و از عطایای خود او را محروم میسازند جناب الهی عز اسمه
در چند آیه متوالیه که از آنجمله آیه مذکوره است بیان صفات مومنانی که مستثنی از حکم آیه سابقه
نموده بعد از آن در حق ایشان فرموده است که اولئک فی جنات مکرمون یعنی این گروه که باین
صفات موصوفند در روضهای بهشت مکرم و معزز خواهند بود و مراد از حق معلوم درین آیه شریفه
چنانکه از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد میگردد زکوة واجبی نیست بلکه قدریست از مال که این کس
بقدر مکنت و وسعت احوال بر خود لازم میسازد که هر روز یا هر جمعه یا هر ماه آن را در مصارف
خیر صرف نماید دیگر آنکه از جمله مصارف مالی که سبب تحصیل دعای کافه عباد میشود و شهرستان دین
از آن معمور و آباد میگردد ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و حفر آبار و اجرای انهار و امثال آن
چه مال دنیای گذران را که بنا به آب روانست در وجوه مذکوره بخاک ریختن برای آمرزش
خود گل در آب گرفتن است و سنور نقش کردش را زیر بار خرج بناهای خیر کشیدن جهت عمارت سرای
عقبای خویش مصالح بجای کار آوردن در کتاب شریف کافی از ابی عبیده حذاء مرویست
که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمودند که من بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی هر که
بنا کند مسجدی بنا کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت ابوعبیده گفت که آنحضرت در راه مکه بر من
گذشت و من بسنگ چین مسجدی را بسر کرده بودم گفتم فدای تو گردم رجوان یکون هذا من ذلک
یعنی امید میدارم که این سنگچین داخل مسجد ساختن باشد و آن ثواب برین مترتب گردد فرمودند
آری و در کتاب من لایحضره الفقیه از جناب ابی جعفر علیه السلم منقولست که من بنی مسجدا
کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة قطاة مرغیست که آن را بفارسی [illegible] میخوانند و مفحص قطاه عبارت
از موضعیست که طایر مذکور آن را بسینه میکاود و میگشاید که خود را در آن گنجاند برای تخم نهادن
و تشبیه بآن گفته اند برای مبالغه در تنگی است و حاصل معنی حدیث بنابرین اینست که هر که بنا کند
مسجدی که ساحت آن بقدر گنجیدن مصلی باشد بنا کند الله تعالی برای او خانه در بهشت و ازین دو

153

[illegible] ع

حدیث شریف ثواب ساختن مساجد و معابد وسیع الفضای رفیع البنا را که ... بیش و نعم ان
صرف کرده استنباط میتوان نمود و هم در کافی از جعفر بن محمد صادق علیه السلام ... که ستة
تلحق المؤمن بعد وفاته ولد یستغفر له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه و قلیب یحفره و صد... ستة یجریها
من بعده یعنی شش چیز است که فیض و ثواب آن بعد از وفات بمؤمن میرسد یکی فرزندی که برای
او طلب آمرزش نماید دوم مصحفی که بعد از خود گذارد سوم درختی که نشانده چهارم چاهی که کنده پنجم
صدقه که آن را جاری و مستمر سازد تا بعد از وی از ان منتفع گردند ششم سنت و طریقه خیری که بعد از او
بان عمل نمایند و همانا در صدقه جاریه داخلست وقف نمودن مزارع و عقارات و دکاکین و امثال ان
آنها و ساختن پل و رباط و اجرای قنوات و هر چه مسلمانان از ان منتفع گردند حتی نشاندن درختی
بر سر راهی بقصد اینکه مترددین در سایه آن آسایند و کوفتن میخی بر جائی برای اینکه چارپایان خود را بان
بندند و آنچه ازین قبیل باشد مرویست که مردی بسفری میرفت میخی با خود برداشت تا هر جا که فرود
آید چارپای خود را بندد در یکی از منازل میخ را بزمین فرو کرده چون از انجا روانه شد آن میخ را همچنان
بر جا گذاشت بقصد اینکه چون دیگری بانجا رسد وی را بکار آید روزی در ان مقام شخصی بشتاب
میرفت پایش بران میخ آمده آزار یافت گامی چند رفته بخاطرش رسید که مبادا دیگری نیز غافل پایش
برین میخ آمده افگار گردد بازگشته آن میخ را بر کند الله تبارک و تعالی خبر داد که چون هر دو راحت
خلق جستند اگرچه بر خلاف هم عمل نمودند هر دو را ثواب دهم الحاصل هر گونه بنا و اثری که منظور از ان
آسایش عباد و انتفاع مردم نامراد باشد هر چند حقیر و کم باشد در درگاه الهی ضایع نمیگردد و آزادگان
بند دنیا و آمادگان سفر عقبی دیده وران آخربین و روشن بصیران سرمه یقین صاف نوشان
ساغر بندگی خانه بر دوشان کشور زندگی نظر دوختگان نیک و بد دیده و از خود گذشتگان همه
جا رسیده چه خنده ها دارند بر عقل کودک طبعان بازیچه دنیا و خاکبازان کوچه هوا که مبلغهای خطیر آب
و گل ریخته و صاف فرصت زندگانی را بلای هوسهای دنیای فانی آمیخته خانها و عمارتها که محض اسراف
و تجاوز از قدر احتیاج و حد کفافست میسازند دیوار و در را بلاجورد و طلا منقش و مصور گردانیده از لذت
تماشای عالم معنی بدیدن صورت دیواری بر دارند و از چندین سعی و اهتمام که در بنا و اتمام آن میکنند
فایده ایشان همین است که اگر برگ فرصت دهد و صرصر حوادث رنگ متفرق که در ضمیر خود ریخته اند بر هم نزنند
چند روزی در ان بعیش نشینند و از شاخ و برگ نقوش در و دیوار آن بدست نگاه گلهای گلگشتی چینند و در آمدی



که روزی ... چند و انقطاع بحصول پیوند داشته و آن چند روزی هیچ نخواهد بود چه مدت
عمرها ... ملمات امری کالموهوم است و تا نگاه میکنند باخر رسیده است و این
بجهت ... بار بجا باید دست ازان بر داشت و بدیگران گذاشت و اگر آن مال در راه خدا
صرف شود و از روی سعی و اهتمام در بناهای خیر بکار رود چه انکه اثری ازان بر جا باشد تخم
دعای خیر در خاکشان کشته و ثواب آن در دفتر اعمالشان نوشته میگردد دیگر از جمله مصارف
مال دنیای گذران که در سرای حیات ارباب ثروت دو روزی مهمانست ضیافت دوستان
و اخوان مؤمنین و اطعام تنگدستان و مساکین است که در نظر بصیرت احسن صنعتها و در مذاق
همت الذ نعمتهاست هر سفره گسترده گریبان را بر دعوی جوانمردی شاهد صادق است و هر کاسه نعمتی
در ان از تیغ زبان این و آن بر فرق نیکنامی سپری آتش دوستی و وداد در کانون سینه
عباد جز بدامن سفره در نگیرد و تیغ دشمنی که از ... بی مهمان نوازی صورت نه پذیرد گلشن
نیز بال سعادت و اقبال را جز ... اجتماع یاران شکار نتوان کرد و وحشی غزالان بینش و نشاط را
جز بخم کمند حلقه دوستان جانی نتوان بدست در آورد و صدر نشینان محفل آداب مهمان نوازی را
صف نعال سند عزتست و تکیه داران مهمانخانه نیل دو جهان را حلقه کثرت مهمانان کمند وحدت
بر سر خوان میزبان هر لب نانی بر و ثنا خوانیست و بر سر سفره اهل همت بطلب مزید نعمت هر کاسه
دهانی نعمت بخش بودی که از مطبخ صاحب جودی چشنه سکین مجاعت جماعتی بر آید بر عارض حسن شیم
سنبلیست پر تاب و کاسه شربتی که بشیرینی تکلیف صاحب همتی برای اطفای آتش عطش تشنه
لبان مهیا گردد در صحن بوستان سخا لاله ایست سیراب خسته باد آن تنی که با وجود مکنت بتوسعه
کمر خدمت یاران بر میان جان نبندد و بسته باد اندری که با وجود وسعت همیشه بروی آمد
شد دوستان نخندد و سرای که درش بر آمد و رفت خلق بسته باشد برکت چگونه در ان در آید
و صاحب نعمتی که کلید از سر پنجه دستهای خورند کانش نباشد چگونه ابواب شادمانی بروی خود
گشاید از کلمات بابرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله که الضیف ینزل برزقه و یرحل بذنوب
اهل البیت حاصل معنی انکه مهمان چون بخانه کسی نزول نماید روزی خود را با خود می آورد و چون میرود گناهان
اهل انخانه را میبرد یعنی میامن قدوم مهمان مورث برکات خانه و موجب ... اهل خانه است و
در ارشاد القلوب هم از انجناب صلی الله علیه و آله منقولست که من اکرم الضیف فکانما اکرم سبعین نبیا

ومن انفق علی الضیف درهما فکانما انفق الف الف دینار فی سبیل الله عزّ وجل حاصل معنی آنکه کسی اکرام نماید بمهمان
چنانست که اکرام نموده باشد پیغمبر را و هرکه خرج کند یکدرهم برای مهمان چنا[illegible] کرده باشد
هزار هزار دینار در راه خدای عزّ وجل واز اخبار فیض آثار سرور جوانمردان روزکار [illegible] السلام
که لذة الکرام فی الاطعام لذة اللئام فی الطعام حاصل مضمون آنکه کریمان از خورانیدن لذت میبرند و لئیمان
از خوردن ونیز از سخنان دلکش بلاغت نظام آن امام همام است علیه السلام که حبب الیّ من دنیاکم
ثلث اکرام الضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف حاصل معنی آنکه دوست میدارم از دنیای
شما سه چیز اکرام مهمان نمودن ودر جهاد شمشیر کار فرمودن ودر تابستان روزه بودن ودر باب
اطعام المؤمن از کتاب ایمان وکفر کافی از حسین بن نعیم صحاف منقولست حدیثی که حاصل مضمون
آن اینست که حضرت ابو عبد الله علیه السلم فرمودند که آیا دوست میداری برادرانت را یعنی شیعیان و
مؤمنان را گفتم آری فرمود که فقراء ایشان نفع میرسانی گفتم آری فرمود که آگاه باش بدرستی که لازمست
بر تو که دوست داری کسی را که خدا تعالی دوست میدارد واگاه باش بخدا سوگند که نفع باحدی از ایشان
نمیرسانی تا او را دوست داری آیا ایشانرا بمنزل خود دعوت میکنی یعنی بضیافت گفتم آری هیچ چیز نمیخورم
مگر اینکه از ایشان دو مرد و سه مرد وکمتر و بیشتر با من میباشند آنحضرت فرمودند که آگاه باش بدرستی که
فضل ایشان بر تو عظیم است از فضل تو بر ایشان پس گفتم فدای تو گردم من طعام خود را با ایشان میخورانم
وفرش وخوشخورد را در زیر پاهای ایشان می افکنم ومیخواهند افضل ایشان بر من [illegible] فرمودند آری
بدرستی که ایشان چون بمنزل تو داخل میشوند داخل میشوند با آمرزش تو وآمرزش عیال تو وچون بیرون میروند
میروند با گناهان تو وگناهان عیال تو یعنی چون آمد ورفت ایشان بخانه تو سبب آمرزش ورفع گناهان
تو وعیال تو میشود پس فوایدی که از ایشان بتو میرسد عظیم تر است از فوایدی که از تو بایشان میرسد ودر آن
باب در حدیثی دیگر که مضمون آن نیز نزدیک بمضمون این حدیثست آنحضرت در جواب این سوال فرمودند
که انهم اذا دخلوا علیک دخلوا برزق من الله کثیر واذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لک یعنی آن مؤمنان چون
بخانه تو داخل میشوند با روزی بسیاری از جانب خدا تعالی داخل میشوند وچون بیرون میروند بیرون میروند
با آمرزش برای تو وهم دران باب از آنجناب علیه السلم ماثورست که ما من رجل یدخل بیته مؤمنین فیطعمهما
شبعهما الا کان افضل من عتق رقبه حاصل معنی آنکه نیست هیچ مردی که در آورد بخانه خود دو مؤمن را پس طعام
کند ایشانرا چندانکه سیر شوند مگر اینکه بوده باشد ثواب آن بیشتر از آزاد کردن بنده ونیز دران باب



از [illegible] که از [illegible] علی بن الحسین علیه السلام مرویست که من اطعم مؤمنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة
ومن سقی [illegible] سقاه الله من الرحیق المختوم حاصل آنکه هرکس مؤمن گرسنه را اطعام کند خدا تعالی
اطعا[illegible] از میوه های بهشت وهرکه مؤمن تشنه را سیراب سازد خدا تعالی سیراب سازد
او را از رحیق مختوم یعنی شراب سر بمهر وهمانا مراد از رحیق مختوم همانست که الله تبارک وتعالی نیکو
کاران را در سوره مطففین بآن وعده فرموده که یسقون من رحیق مختوم وگفته اند که مهر کردن
آن برای اینست که اهل بهشت توهم آن نکنند که دست کسی بآن رسیده تا موجب تنفر ایشان
گردد وهم دران باب از جناب مستطاب ابی عبد الله علیه السلام منقولست حدیثی که مضمون آن اینست که هر که
اطعام کند مؤمن توانگری را چنان باشد که رقبه از فرزندان اسمعیل را از کشتن رهانیده باشد وهر که
اطعام نماید مؤمن محتاجی را چنانست که صد رقبه از اولاد اسمعیل را از کشتن نجات داده باشد ودر آن
باب ازین باب احادیث واخبار از ائمه اطهار بیش از آن ماثورست که ایراد تمامی آن درین گنجایش
این مجلس مقدور باشد واین شیمه حمیده وشیوه پسندیده از ملکات حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا
وعلیه السلام بود چنانچه آورده اند که بی مهمان اکل نمیفرمود واگر مهمان نبود بر طبع مبارکش بسیار دشوار میبود
وچون وقت اکل میشد خدام را از هر طرف تا یک میل راه بطلب مهمان میفرستاد وگویند رسم ضیافت
در میان عرب ازو شایع گردید وبدین سبب او را ابو الضیفان گفتندی ومنقولست که گاهی چنان
واقع شد که پانزده روز مهمان بر سر خوان حضرت خلیل الرحمن حاضر نشده وهر شب که سفره مهیا گردیدی انتظار
مهمان کشیدی وچون مهمانی نیامدی اکثر این بودی که دست مبارک بسفره دراز نفرمودی واز این جهت
بسیار دلتنگ بود واز اکل وشرب بازمانده بود تا شب شانزدهم فوجی از ملائکه وبعضی گفته اند که جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل بفرمان خداوند جلیل بصورت بشر متمثل گشته بر سر خوان خلیل حاضر گردیدند تا غنچه خاطر
فرخنده اش از ورود مهمان شگفته وغبار آن ملال از ساحت ضمیر انورش رفته گشته طعامی تناول نماید واین
وقتی بود که آن فرشتگان بجهت زیر و زبر کردن شهرستان قوم لوط از فرستنده فرمان رسیده که بخدمت حضرت
ابراهیم کرده ونیز او را بوجود حضرت اسحق از ساره بشارت دهند چنانکه در سوره هود کریمه ولقد جاءت
رسلنا ابراهیم بالبشری الی آخره از آن اخبار مینماید وهمچنین از سینه [illegible] ربانی ولذت شناس نعمت
میزبانی امیر المؤمنین علیه السلم ماثورست که روزی میگریست سبب آن را از آنجناب استفسار نمودند
فرمود که هفت روز است که مرا مهمانی نیامده است واز جمله حکایات واخباری که منادی تذکار آن

صاحبان مکنت را بر خوان نعمت ادراک این فضیلت بخواند حکایت شده ... رسول الله
دنیا و دین حضرت خاتم النبیین است صلی الله علیه و آله که پیشتر از ابوطا[illegible] عباس
عبد الله بن جدعان را با جمعی کثیر از طوایف ناس کرد تفصیل این مجمل که ... نبی
صلی الله علیه و آله در اوایل حال که سن شریفش میانه هشت و نه سال بود روزی از مکه ... بیرون رفته بود
و در حین معاودت بوادی بنی تیم عبور فرمود و دران قبیله بزرگی بود که او را عبد الله جدعان میگفتند
و از مکارم صفات و محاسن عادات وی این بود که منادی داشت که هر روز در شعاب مکه ندا میکرد
و مردمان را بمائده عبد الله بن جدعان میخواند و منادی وی ابو قحافه بود و هر روز چهار دانک نقره
اجرت خدمت مذکور اخذ مینمود و آن روز عبور سید عالم صلی الله علیه و آله و عالمیان دران وادی
با حضور طعام و ندای منادی مقارن افتاد عبد الله بن جدعان از حسن آن اتفاق فخر و ازان بوییه
بغایت شکفته خاطر گشته خود با شوق تمام بر سر راه حضرت سید الانام آمد و التماس تشریف قدوم میمنت
لزوم وی نموده در اجابت آن دعوت و انجاح آن مطلب آنحضرت را برب البطحا و بشیبه عبد المطلب
سوگند داد پس آن جهان عطوفت و کرم قبول آن مسئول نموده بمنزل وی قدم مبارک رنجه داشتند
و لوای والای آن افتخار بر فرق اعتبار آن سید اخلاص شعار بر افراشتند عبد الله خود کمر اخلاص بر میان
جان بسته بشرایط خدمت قیام نمود و چون مراسم ضیافت بتقدیم رسید و مجلس منقضی گردید آنحضرت
بیرون آمد و عبد الله نیز برسم مشایعت پاره راه در خدمت وی آمد و چون خواست که وداع و مراجعت
نماید آن جناب فرمودند که یا عبد الله فردا تو و جمیع قبایل تیم از بنده و آزاد در وقت طلوع آفتاب مهمان
منید بعد ازان از همه جدا گشته آنحضرت بمکه آمد و بخانه عم گرامی خود ابوطالب رفته غمناک و متفکر نشست
ازین جهت که عبد الله بن جدعان را با جمیع قبایل بنی تیم دعوت کرده بود و آن مکنت و سامان نداشت
که از عهده ضیافت آن خلق کثیر بیرون تواند آمد پس فاطمه بنت اسد والده ماجده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که آن سرور را در کنار عطوفت پرورده بود و بزرگ دین و دنیا را در فردی تربیت کرده و دریا صفت
آن در یتیم را در کنار عطوفت پرورده بود و رعایت جانب وی بیش از فرزندان خود مینمود آن سرور او را
مادر خطاب میفرمود در آمد و سید عالم را چنان متفکر و در هم دید گفت ای فرزند کسی با تو گفتگوی کرده که
دل تنگ ساخته فرمود نه ای مادر گفت پس سبب چیست که ترا آزرده می بینم فرمود خیر است گفت قسم میدهم ترا
بحق کردگار بر تست که بگوی پس آنحضرت آنچه گذشته بود برای او حکایت فرمود فاطمه گفت ای فرزند دل تنگ

مباش ... وی را اعلام کنم تا بانچه خاطر خواه تو باشد قیام نماید درین سخن بود که ابوطالب آمد
و برا از ... نمود پس ابوطالب آغاز مهربانی کرده آن لطیفه ربانیه را مانند دل در سینه خود
منظ ... میان دو چشم مبارکش را بوسه داد و گفت ای فرزند هر چه اراده میکنی بفعل می آرم
بعد ازان دختران عبد المطلب را طلبیده گفت زیورهای خود را و آنچه دارید از طلا و نقره بمن قرض
دهید تا از شام کسی وارد شود اضعاف آن را بشما دهم چه مانا ابوطالب را مالی از شام بوده و ادای
اضعاف آن دین را بوقت ورود ملازمان و آوردن آن مال وعده مینموده گفتند سمعا و طاعة
و هر چه داشتند آوردند چون دران ایام تنگی و گرانی بود ابوطالب دانست که آنها با آنچه در خاطر دارد
وفا نکنند و عباس برادرش مالدار بود برخاسته بسوی وی روانه شد که تتمه ما یحتاج را از وی قرض
کند چون بمیان ابطح رسید گوسفند بسیاری دید که درین وقت وارد مکه شده پرسید که این
گوسفندان از کیست گفتند از حور بن سالم و حور بن سالم مولای ابوطالب بوده و مال بسیار داشت
ابوطالب باحضار او فرمان داده چون حاضر شد سلام داد و دستبوس کرد ابوطالب گفت ای حور
چند است عدد گوسفندان تو گفت دو هزار ببازار عکاظ آورده ام برای موسم ابوطالب گفت
این گوسفندان را بمن بفروش بقیمتی که خاطر خواه تست و صبر میکنی در ادای قیمت تا وقتی که بضاعت
من از شام آید حور گفت ای مولای جان من فدای تست یعنی تا بمال چه رسد ابوطالب گفت
۱۵۶ قبول نمیکنم مگر بقیمت مجملا گوسفندان را بقرض گرفت و دانست که از ان و دیگر غایت فسخ دین
عباس نموده از انجا مراجعت فرمود پس خبر بعباس رسید که ابوطالب عازم منزل او بوده و از راه
مراجعت نموده این معنی بر وی عظیم نموده برخاست و بخانه ابوطالب آمد و گفت یا سیدی خبر آمدن تو
بمن رسید خوشحال شدم بعد ازان خبر بازگشتن رسید آزرده گردیدم سبب آمدن چه و باعث برگشتن
چه بود ابوطالب آنچه بود برای او حکایت کرد عباس گفت امر از تست پس ساعتی نشست و ابوطالب
مشغول کارسازیها و تهیه ما یحتاج شد بعد ازان عباس برخاسته قصد انصراف نمود و گفت ای برادر مرا
بتو حاجتیست ابوطالب گفت بگو آنچه خواهی که حاجت تو رواست عباس گفت ترا سوگند میدهم بحق
خدا و بحق پدر و جدت و بحق شیبه عبد المطلب که چون حاجت خود را بتو گویم روا کنی ابوطالب گفت که
از من حاجتی خواهی و سخن بران قادر باشم و روا نکنم بگو آنچه خواهی گفت میخواهم که منت بر من نهی و این مکرمت را
بمن بخشی و بگذاری که من بضیافت محمد و جمیع ما یحتاج آن قیام نمایم چه ناچار است مرا از انجح کردن [illegible]

مردمان نیز از قریش وغیر ایشان وچنین اتفاق افتاده که ایام موسم است و
ابوطالب گفت یا اخی کل فضیلة تکون فیک هی لی یعنی فضیلت وشرف تو [illegible] نسبت
وچون تو باین امر قیام نمائی چنانست که من قیام نموده باشم سؤال ترا امیدوار [illegible]
بعهده کفایت تو گذاشتم القصه عباس بشرف قبول آن التماس فایز گشته [illegible] بقبول پیوست
واز دل وجان بتهیه ضیافت سید انس وجان پرداخته کمر آن کرامت خاص بر میان اخلاص
بست پس خدم وحشم بنی هاشم را همگی جمع نمودند ونحر شتران وذبح گاوان وگوسفندان اقدام
فرمودند ودیگها بار روشنها بر کردند وطعامها وبریانها وحلواها وقت طلوع آفتاب طیار نمودند
ونشیمن مرتفعی ساخته آن صدرنشین بارگاه قرب را با ابوطالب درانموضع نشاندند وبنی عباس وقریش
واهل موسم همگی را ندای صلا زده بران مائده خواندند ومردمان از هر جانب وهر طرفی روی بدانموضع
آوردند وجابجا نشسته آن موائد گوناگون را صرف کردند ودران ضیافت شش هزار دینار که کفایت
این روزگار بمقصد تومان کسری باشد خرج شده بود ودر ازای این خدمت ومهربانی آن برگزیده
سبحانی بعد از فتح مکه بازار عکاظ را که در ناحیه مکه است وعرب را رسم بوده که هر سال آنجا اجتماع
مینموده‌اند وچندگاه اقامت کرده بتجارت وخرید وفروخت مشغول میبوده‌اند بفرمان الهی بعباس تملیک فرمود تا وجود آن
آن پسندیده حضرت خالق در زیر بار منت احدی از آحاد خلایق نبوده باشد ومخفی نماند که ضیافت
چنین دران روزگار از اکابر مردم نامدار در عرب ما نا متعارف بوده وغرض از ایراد این حکایت
درین مقام ترغیب بران نیست که سایر مردمان نیز این طریقه را هر چند زی ایشان نباشد سلوک دارند و
با عدم مکنت مبلغهای خطیر قرض ونکدی درین مصرف باسراف صرف نموده عیالان ووابستگان واجب النفقه
خودرا بی نفقه گذارند چه در هر حالی از احوال حد توسط واعتدال را مرعی داشتن واز حریم زی خود که عبارت
از شیوه اقران وامثالست قدم بیرون نگذاشتن مستحسن است بلکه مراد ازین آنست که چنانچه اینست که با وسعت
دستگاه در آمیزش والتیام پیوسته بروی خواص وعوام بسته میدارند واگر ورود عزیزی بر سر خوان
شومشان احیانا اتفاق افتد خودرا خانه خراب میشمارند واز کوتاهی همت دست بسوی کسی دراز نکنند
که مبادا تلافی آن ضرور گردد واز شیوه کاسگی در مجلس دوستان سفید نمیشوند که مبادا حلقه طوق دوره قرض
بگردنشان افتد دیده کاسه آشنایان هرگز روی مهمانی ندیده ودست خواهش هیچ سوالی هرگز بدامن سفره
نوالشان نرسیده نان کوزه را پنهانی وسفری میدارند وبخل وخست را اقفل معاش میخوانند زبان

بلکه خو [illegible] ود گوش حلقه در ایشان آواز پای مهمان نشنیده وبه تحجب اینقوم جان [illegible]
که از شو [illegible] پنه همیشه در میان اقارب وعشایر غریب وبا وجود درازدستی تکمت
از [illegible] بداین شیوه در دنیا وآخرت بی نصیب میباشند طرفه اینکه این گروه لئیم
با مردم کر [illegible] نی نموده بهوس تیغ سرزنش بر فرق سربلندی صاحبان داد ودهش آخته وتیغ
زبان طعن وملامت بر سینه احوال جوانمردان صاحب سعادت راست ساخته‌اند گاهی سفیه
وسرمستشان نام می نهند وزمانی بچه پر واو باد دستشان خطاب میدهند ونمیدانند که درگاه
سرای فتوت کریمان را از راه باطن سخن هرزه درایان حاجتی وشقه گسترده صورت
احوال ارباب جود وسخا را پرده زشتیها ومعایب لمؤلفه آن ناکه نه آتش خرد خاموش است
هر شام وسحر دیگ کرم در جوش است هر عیب که باشد ز سخا مپوشد گردید چه کاسه سرنگون سرپوش است
گویند عبدالله بن جعفر طیار را که از مشاهیر اسخیای روزگار بود بکثرت عطا ملامت کردند در جواب
این مضمون ادا فرمود که عادت برین جاری گشته که خدای تعالی بمن عطا کند ومن بخلق او سخا
نمایم میترسم که اگر من ترک سخا کنم خدای تعالی نیز قطع عطا نماید منقولست که عبدالله مذکور روزی
بنخلستانی که ببر کاری تعلق بود مرور نمود غلام همسایه را آنجا دید سه قرص نان در پیش وی
نهاده وهمانا آن مرسوم مقرری وی از سرکار خواجه بود که هر روز تا شب بهمان معاش مینمود
درانحال سگی آمد غلام یک قرص از انجمله پیش او انداخت سگ آن را خورد غلام دریافت که آن
سیر نشده قرص دیگر انداخت آن را نیز خورد قرص دیگر را هم انداخت پس عبدالله پیش رفته پرسید
۱۵۷ که چرا ازین قرصها خود هیچ نخوردی وهمه را باین سگ خورانیدی گفت این سگ درینموضع
غریب وگرسنه بود از نخچه او را بر خود ایثار نمودم عبدالله گفت مردمان مرا بر سخا ملامت میکنند
واین غلام از من سخی تر است پس آن غلام را خریده آزاد نمود وآن نخلستان را بوی تملیک
فرمود شرم باد خواجگان مالدار ودون طبعان خست شعار را که در شیوه جوانمردی وآزادگی
از غلامی کمتر باشند وپیوسته همت بر سیر کردن سگ نفس شوم خود معروف داشته از سگ
شنوا این عور وبی برگی خویشان وهمسایگان نزدیک ودور خاک کدورت بر فرق دل ایشان
گویی این قوم سست رای سخت جان واین گروه تنگ چشم گوش دل گران را کلام سرور عالمیان
صلی الله علیه وآله گوشزد خاطر نگردیده که والذی نفس محمد بیده لا یؤمن بی عبد بات شبعان وجاره

او قال وجاره المسلم جائع یعنی قسم بآنکسی که جان محمد بدست اوست که ایمان نیا … ب را سیر بکند
و برادر مسلمان او با فرو همسایه مسلمان او گرسنه باشد وهمانا این طایفه را … ن پیشوای
اهل جود و کرم واشفاق آموز خلق عالم افق جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام … شام
جان رسیده که او دست عطا ما وحولی بطون غرثی واکباد حری یعنی آیا شب … درام باشکم
پر وحال آنکه بر گرد من شکمهای گرسنه وجگرهای تشنه باشند مجملا غایت بیدردی ونهایت ناجوانمردیست
که الله تبارک وتعالی کسی نعمتی ارزانی داشته ولوای امتیاز قدرت عطا واستطاعت احسان در میان ابنای
جنس برسروی افراشته باشد واو آن نعمت را مخصوص خود داند وگرسنگان وتهی دستان را اصلا بهره‌ور نسازد
بلکه شریک غالب خود در آن نگرداند شربت قندی که از دو بدن آن آب حسرت بحلق مستمندی فرو
رود چگونه بر کسی گوارا میتواند گشت ولقمه طعامی که سوزن نگاه تند گرسنه بیچاره‌ای ونشانی در آن
جرسان از گلوی خورند کاش میتوانند گذشت توانگر خود آن لقمه چون میخورد که چنانچه در پیش خون
میخورد از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه وآله این مضمون مرویست که هر که طعام خورد ودر چشم بآن نگرد
واو از آن بآن نگرنده نخوراند خدای تعالی اورا بدردی که دوا نداشته باشد مبتلا گرداند از سیاق نظام
بلاغت نظام چنین مستفاد میگردد که بعضی از حیوانات نیز مانند سگ وگربه در این حکم داخل باشند
گویند ابوعبیده نام مردی بود سخی چنانکه هیچکس بخانه وی نرفتی که طعام او نخوردی ومیگفت مرا شرم
می آید که کسی بر من سلام کند وطعام من نچشد وبرای حیوانانی که در سرای وی بودند حتی مور وگنجشک
وگربه وسگ طعامی وخورشی معین کرده بود وبعضی از شارحین احادیث نبویه صلی الله علیه وآله در شرح حدیث
فی کل کبد حری اجر روایتی ذکر نموده که حاصل معنی آن اینست که مردی بود در بنی اسرائیل با بعضی در طریق
جهالت فرسوده ودامن زندگانیش با وساخ نافرمانی آلوده وقتی بسفری رفت ودر راهی بر سر چاهی رسید
سگی دید از تشنگی زبانش از کام برآمده مرد را از حرارت عطش آن سگ آتش در دل افتاد وچون دلو
ورسن نبود عمامه از سر برگرفته کاسه چوبینی که در دست داشت بر آن بست واز چاه آب کشیده سگ را سیراب کرد
پس الله تبارک وتعالی به پیغمبر آن عصر وحی نمود که انی قد شکرت له سعیه وغفرت له ذنبه لشفقته
علی خلق من خلقی یعنی بدرستی که من تحقیق سعی آن مرد را مشکور گردانیدم وگناه اورا آمرزیدم از جهة
شفقت ودلسوزی که او بر خلقی از مخلوقات من نمود پس این خبر بآن مرد رسیده از گناهان توبه کرد
وآب توفیق بکدام خود را بسن … بشستن از جاها سر اما مال ودامن برآورد رزقنا الله التوبة

عما مضی … ب ورغبتی به اگر مال دنیا را غیر آنچه مرقوم گردید مصارف دیگر هست ولیکن چون طرز گشاده را
در سرانجام … بشغل بسیاری برکردن افتاده است در … پیش ابن السبیل دادن وخیرات
آ … تعلیم دادن او را مقدور نیست وجهة بلندی طرق آن ارباب هم را اقتضای صفت جود
وکرم … وفقی نمانده که چند شیوه هست که رعایت آنها برآب ورنگ حسن سخا میفزاید وشامه این صفت
حمیده را از بوی آن شیوه های پسندیده جلوه دیگر مینماید نخستین آنکه در بذل وجود اهلیت واستحقاق طرف را
منظور داشته تخم … ان را در شوره زار احوال نااهلان ضایع نسازد واز بیم روزت کرمهای بیجا و
بخششهای بیجا نخل بلندی نام سخا را از نشو ونما نیندازد چه نزد مردم عاقبت اندیش بذل چنین از
امساک بر … نیست بلکه در نظر حقیقت شناس هر دو از یک سر باشند اگر آن بخل از … وثمره ذات
این جود از حماقت وسفه است اگر آن اثر گرانکاه نیست این ثمر سبک عقلی ونادانی است چه ظاهر
هر است که با وجود بینوایان عوض طریق نوازش با صاحبان ملک وکرم در جستن تشنگی گشت زار آب
بدریا باریستن است وبا وجود دردمندان شکسته بال عطا بمنعمان مرفه الحال دادن با وجود عضو مجروح مرهم
بر عضو صحیح نهادن ومراد از اهلیت واستحقاق مذکور همین عسرت وپریشانی نیست بلکه غرض آنست که ارباب
هم در جود وکرم جهتی از جهات شایستگی در کسی منظور داشته از آن جهة وی را مشمول عطایا وجوایز خود
سازند شرار خلق را بر اخیار وفساق را بر صلحای پرهیزکار مقدم نکنند وبی هنران را بر اهل هنر ١٥٨
ونادان را بر مردم دانشور رجحان ندهند رعایت مفلسان را از منعمان ضرورتر شمارند ودر دستگیری
ضعفا پیش از اقویا قدم اهتمام فرا نشانند الاهل فالاهل سزاوار آنست که داد ودهش از روی دیت
ومبنی بر شایستگی واهلیت باشد نه برای محض اظهار که نشستگی وایهام هست چنانکه شیوه سفیهان
بی پروا وقاعده دنی طبعان سخی نماست که مبلغها صرف بزم شراب ومجالس لهو میسازند ودر بخشیدن
نقد وجنس بسیار بخوشی حشم ومردان کردن بدعوی همت می افرازند ونمیدانند که آن همت ودهش
بلکه خاک ملامت برفرق خود بیختن است واز قبیل زر بر رود وارس ودجله بغداد ریختن ودر احادیث
شریفه ائمه هدی سلام الله علیهم مذمت عطاهای بیجا بسیار وارد شده از انجمله در کافی مذکور است
که حضرت ابوعبدالله علیه السلام بمفضل بن عمر خطاب کرده فرموده که یا مفضل اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل
ام سعید فانظر سیبه ومعروفه الی من یصنعه فان کان یصنعه الی من هو اهله فاعلم انه الی خیر وان کان
یصنعه الی غیر اهله فاعلم انه لیس له عند الله خیر حاصل مضمون آنکه هرگاه خواهی مردی را بدانی که شقی است یا سعادتمند

ببین که بخشش و احسان بکه میکند اگر بکسی میکند که شایسته آن هست بهر … بسوی خو…
و خوبی دارد یعنی از اهل سعادتست و با حسن عاقبت و اگر بوجود و احسان بغیر اهلش میکند … ای وی
نزد خدا تعالی خیری نیست و دیگر از جمله شیوه های که کریم را التزام آنها ضرور است آنست … ناج
از ناصیه او و فحوای سخنش مشاهده و علامات رخ جانکاه پریشانی از چهره احوال … نماید از حا…
دردو او جا بکی کرده نگذارد که وی از غایت اضطرار سبب اظهار بعرض حال خود کشاده چه بعد از …
آنچه بوی دهد مزد اظهار و قیمت آبروی او خواهد بود و این سخن دلکش متین ماخوذ … احادیث ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین است از جمله حدیثی که در کتاب زکوة کافی از ابو علقمه کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که المعروف ابتداء فاما من اعطیته بعد المسئلة فانما کافیته بما بذل لک من وجهه بیت لیلته
ارقا متململا بین الیأس و الرجاء لا یدری این توجه لحاجته ثم یعزم بالقصد لها فیاتیک و قلبه یجب
و فرائصه ترعد قد تری دمه فی وجهه لا یدری ایرجع بکآبة ام بفرح خلاصه معنی بحسب ظاهر آنکه احسان آنست
که پیش از سوال باشد اما بعد از سوال جز این نیست که آن عوض آبروی سائل خواهد بود که برای تو بذل کرده
چه سوال در چنین آبرو ریزاست بلکه آنکسی که آن کار میکند شب خوابش نبرد و مضطرب و بیقرار میباشد
مردد است میان ناامیدی و امید نمیداند حاجت خود را پیش که برد بعد از ان عزم خود را جزم میکند و پیش
تو می آید در حالیکه دلش میطپد و اعضایش میلرزد و رنگ و رویش متغیر میگردد نمیداند که از نزد تو دلگیر
خواهد برگشت یا خوشحال پس پیش از آنکه وی اینهمه سختی کشد و چندین تلخی چشد اگر فکرش برای آن
احسان خواهد بود و در همان کتاب از آنجناب علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل آن اینست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم پنج وسق که هر وسقی شصت صاع باشد از خرمای بغیبغه که موضعیست در مدینه برای
مردی فرستاده و آن مرد از جمله کسانی بود که امید عطا و چشم کرم از ان کان تمکین نور شفقت شمیم سینه شده
یعنی محتاج و پریشان و در عرصه رعایت آن غمخوار درویشان بود اما از آنجناب و غیر او طلبی نمیکرد مردی
گفت بخدا قسم که فلانکس از تو چیزی نخواسته و او را یکوسق خرما بس بود امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند
لا کثر الله فی المؤمنین ضربک یعنی خدا تعالی مثل تو کسان را در میان مؤمنان بسیار نکند من عطا مینمایم و تو
بخل میکنی صدقات این کلام بکلی بتقدیر سه صدقات است یعنی برای خدا این کار نکن هر گاه من عطا نکنم
آنکسی را که امید من میدارد پیش از آنکه سوال کند و بعد از سوال دهم پس داده خواهم بود بوی قیمت آنچه را
که ازو گرفته ام یعنی هرچه باو دهم قیمت آبروی او نمیشود که ازو گرفته ام بجای این آنکه من او را در عوض

آن ر… …را که من آبروی خود را یعنی عرق جبین تا خیر و اهمال در عطا و را بر آن داشته خواهم بود
که از … …بروی خود را در پیش من ریزد آن روی که او وقت عبادت و حاجت خواهی بر
…ی که خداوند من و اوست بر خاک میمالد پس کسی که با برادر مسلمان خود این کار کند
و د… …حق صله و احسان اوست با خدای عزوجل راست نگفته خواهد بود در دعائی که برای آن
برادر مسلمان میکند از آنکه بزبان برای او تمنای بهشت میکند و بمال بی اعتبار خود بر او بخل مینماید
توضیح این آنکه … های خود میگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات پس هرگاه برای مؤمنین
و مؤمنات آمرزش خواهد طلب بهشت برای ایشان کرده خواهد بود پس کسی که بگفتار این کند و
بکردار آن را محقق نسازد بی انصاف و قولش بی اصل و گزاف خواهد بود الحاصل هرگاه کسی
بهشت و نعمتهای جاوید آنجهانی را برای برادر دینی خود بدعا از خدا خواهد چرا در قلیلی از مال و متاع
دنیوی که چند روزی امانت دار است با وی مضایقه نماید تا از شدت فاقه و قبوت اضطرار
قفل صبوری از درج حوصله اش خرد و گوهر اعتبارش بر خاک مذلت ریزد و آنگاه هر گونه احسان
۱۵۹ و رعایتی که در باره او شود بهای آن گوهر بی قیمت که از کیسه وی رفته نخواهد شد و بعد از آنکه رستم
همت او را دست احتیاج سهراب غیرت مردیش را انداخته و بخنجر جان ستان زبان اظهار جگر
گاه طاقتش چاک ساخته باشد با چندین تردد و اندیشه که نه لایق مردم سخاوت پیشه است
بذل و عطا بوی نوشدارو پس از مرگ خواهد بود و شاید بتوان گفت که عطا بعد از طلب سخا
نیست بلکه حیاست چه او میرا شرم می آید که حاجت سایل را بر نیارد و دست رد بر سینه امیدش
گذارد پس حاجتگزاری وی بتقاضای شرم و محصلی آزرم خواهد بود و شاید از جبر و اکراه
خواهد داشت و میان این عطا و عطائی که بمحض اختیار و رغبت طبع باشد فرق بسیار است و گو…
این سخن مسموع اند بود آنچه از حاتم طائی نقل کرده اند که وقتی قومی بعزم دستبرد و غارت بر سر قبیله
طی فرستند حاتم خبر یافته سوار شد و نیزه خود ربوده با قوم خود بر ایشان حمله نمود و قبیله طی با حاتم که
در میان ایشان مستجمع علم بود همت بر دفع دشمن بسته تا بسنگ سخت روی عزم درست فوج ایشان را
در هم شکستند حاتم از پی ایشان شتافت بزرگ ایشان او را شناخت رو بر تافته گفت یا حاتم
هب لی رمحک یعنی نیزه خود را ببخش حاتم نیزه خود پیش او انداخت آن مرد نیزه بر گرفت و رفت
قوم حاتم در ان باب با وی عتاب نمودند که ای سید چرا چنین کردی اگر او نیزه بر داشته رو بما میکرد

همه را هلاک میساخت حاتم گفت آری چنین است من هم وقتی که نیزه بوی [illegible] نهادم
اما در جواب کسی که بمن گفت نیزه خود را بمن بخش چه میتوانستم گفت یعنی مرا لازم آمد [illegible] هم وو[illegible]ست
رد بر سوال او نیم دیگر از محسنات صفت جود و کرم آنست که چون بفقیر بچیزی [illegible]
ریزش نماید و دوای عطوفتش را از کریمطفل احتیاج چنوان شیر عطا در پستان هـ[illegible] ی
آن وجه را باو واصل سازد که باعث خفت و خواری و سبب خجلت و شرمساری وی نشو[illegible]
اگر عزیزی باشد که دادن نقد بوی لایق نباشد نقد را بجنس تبدیل کند و اگر [illegible] صدقه عارش آید
صدقه را هدیه و تکلف نام نهد و اگر طبعش از گرفتن بهشت امتناع نماید جهت وی ارسال دارد و اگر در حضور
کسان قبول آن احسان بروگران باشد در خلوت آن را بوی رساند و بر این قیاس از هر گونه امری که متضمن
کسر شان او باشد احتراز لازم دانسته از حرکات ناپسندان آن بیچاره دردمند را از جان سیر و از زندگی
بیزار نسازد و از گرمیهای بارد و پیرایه اش رنگ خجلت و عرق انفعال ننماید چه در دخت و خواری
بر عزیزی روا داشتن از سید روی دار زلت بر چهره سائل دیدن خلاف شیوه جوانمردیست
از قدوه اهل کرم و سرور جوانمردان عالم اعنی جناب ولایتمآب امیرالمؤمنین علیه السلام ماثورست
که کسی جهت طلب حاجتی نزد وی آمد فرمود اکتبها علی الارض فانی اکره ان اری ذل السوال فی وجه
السائل یعنی حاجت خود را بر زمین بنویس که بدرستی که مرا ناخوش می آید که اثر خواری طلب را
در روی سائل ببینم و در کافی از حارث همدانی منقولست آنچه حاصل مضمون آنست که شبی بحضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام شب نشینی کردم گفتم یا امیرالمؤمنین مرا حاجتی روی داده فرمود فرایتنی لها اهلا
یعنی مرا اهل آن دیدی که طلب آن حاجت از من کنی گفت آری یا امیرالمؤمنین فرمود خدای ترا از قبل
من جزای خیر دهاد بعد از آن برخاسته بسوی چراغ رفت و چراغ را خاموش کرد و نشست بعد از آن
فرمود که چراغ را باین جهت خاموش کردم که ذل حاجت ترا در روی تو نه بینم بگو حاجت خود را که من
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که الحوائج امانة من الله فی صدور العباد فمن کتمها کتبت له عبادة
و من افشاها کان حقا علی من سمعها ان یعینه یعنی حاجتها امانت است از خدا تعالی در سینهای بندگان
پس هر که آن را پنهان دارد نوشته میشود برای او عبادت و هر که آن را آشکار سازد لازمست
بر کسی که آن را بشنود اینکه اعانت او کند یعنی در قضای آن حاجت و هم در کافی از یسع بن حمزه منقولست
روایتی که مجمل محصل مضمون آن اینست که در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام با وی سخن میکردم و خلق بسیاری

[illegible] سیر وزند ناگاه مرد بسیار بلند قامت گندم گونی داخل گشته گفت السلام علیک
[illegible] از دوستان تو و از دوستان آبا و اجداد تو علیهم السلام و از حج بازگشته ام و خرجی من تمام شد
[illegible] که بیک منزل مرا رساند پس اگر سزاوار دانی که مرا بسوی شهر من روانه سازی بکن بتحقیق
[illegible] برای سفر نموده خود را بوطن برسانم و خدای تعالی بمن مال بخشیده داده است چون بشهر خود رسیدم
[illegible] من بسیدم [illegible] آن را تصدق کنم که بمنزله صدقه و مستحق آن نیستم آنحضرت فرمود بنشین
خدای ترا رحمت [illegible] رجه بمردمان گشته با ایشان حدیث میکرد تا پراکنده شدند و ماندم و سلیمان
جعفری و خیثمه و من پس آنحضرت فرمودند اتاذنون لی فی الدخول رخصت میدهید مرا که بدرون روم
سلیمان گفت قدم الله امرک خدای تعالی کار ترا مقدم دارد همانا اجازت خواستن آن قانون کرم
و بزرگواری مبنی بر رعایت آداب مهمانداری بوده راوی گوید پس آنحضرت برخاست و داخل حجره
شد و ساعتی درنگ نمود بعد از آن بیرون آمد و در را ابوشید و دست خود را از بالای در بیرون کرد
۱۲۰ و گفت این الخراسانی یعنی آن مرد خراسانی کو آمد و گفت منم فرمود بگیر این دویست دینار را و او را
نمای بان در موونت و نفقه خود و برکت جوی بآن و از قبل من آن را تصدق مکن یعنی این را
نه برای آن بتو دادم که چون بوطن رسی از جانب من تصدق کنی چنانکه خود خواستی عاید بودی
بلکه بتو بخشیدم و بیرون رو تا من ترا نه بینم و تو مرا نه بینی بعد از آن آنحضرت بیرون آمد سلیمان
گفت فدای تو گردم هر آینه عطای خیر جزیل نمودی و مرحمت فرمودی پس چرا روی خود را از وی پوشیدی
فرمود مخافة ان اری ذل السوال فی وجهه لقضاء حاجته مراد همانا اینست که چون او طلبی کرده حاجت
او بر آوردم اگر مرا میدید او را ذلت و شرمساری بهم میرسید اندیشیدم که آن روی خود پوشیدم
که مبادا اثر آن ذلت در روی او ببینم الی آخر الحدیث دیگر از جمله آنچه اهل کرم را میباید رعایت
آن را بر خود لازم دانند آنست که چون بتوفیق بذل و عطا مؤید و بسعادت حاجتگزاری
درمانده بینوایان مستسعد گردند آن را در دفتر حسنات ثبت دانسته از صفحه خاطر محو سازند و هر چند
عطا کثیر و مبلغ خطیر باشد سهل و حقیر شمرده در مجالس و محافل بذکر آن نپردازند و افتاده را که بکان خود از خاک
برداشته اند هر لحظه اش از مذاکره آن بخاک مذلت نکشند و بیچاره را که باعتقاد خویش حیات داده اند هر
روزش بتیغ جان ستان وضع منت نکشند چنانکه شیوه نوکیسگان دون همتش و بر خود بستگان نام سخاوت
بخشش است که اگر خاربنی از پای درویشی بر آرند صد خار غم در دلش بکارند و چون برگ کاهی منت انبار

دل درویشی بردارند کوهی منت بجای آن میگذارند کف نانی بگرسنه ...
دو دم آبی بر لب تشنه نزنند که در آتش انفعالش نگدازند در شربت شیرینی عطا ...
کدازمنت سوده و حلوای چرب نرمی نوالشان بزهر جانگزای اظهار آلوده
فقیری نکنند که خاذ نفس را آب عرق نرسانند و نان سکینی نیزنند که دیده ...
آن نگریانند مذمت این نابلدان راه و رسم عطا و خارج آهنگان ... در قرآن و حدیث
ائمه اطهار بسیار است از آنجمله در سوره مبارکه بقره فرموده است که یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله کمثل
صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا ملخص مضمون آنکه ای مؤمنان باطل مسازید صدقات
خود را بمنت نهادن و بتطاول و تسلط اکسی را آزار دادن چون باطل ساختن منافق که مال خود را بریا
انفاق میکند و ایمان بخدا و روز قیامت ندارد پس مثل او مثل سنگ هموار است که بر او خاکی باشد پس رسد
بآن بارانی عظیم پس بگذارد آن سنگ را پاک از آن خاک یعنی چنانکه باران سخت آن خاک را از روی
آن سنگ زایل میکند منت و ایذاء نیز صدقه را نا چیز و باطل میگردانند در کافی که در در عالم و شیرازه بند
نسخه مکارم شیم افضل جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ان الله تبارک و تعالی کره لی
ست خصال وکرهتها للاوصیاء من ولدی واتباعهم من بعدی منها المن بعد الصدقه یعنی بدرستی
که خدا تعالی مکروه ساخته است برای من شش خصلت را و من مکروه ساخته ام برای اوصیا از فرزندان
من و برای پیروان ایشان بعد از من از آنجمله منت نهادن بعد از صدقه است و در ارشاد القلوب
دیلمی از حضرت ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که الفتوة اربعة یعنی جوانمردی عبارت
از چهار چیز است تواضع با دولت و عفو با قدرت و نصیحت با عداوت و عطای بی منت و در مجموعه ورام
هم از سید انام صلی الله علیه و آله ماثور است که الا ومن اصطنع الی اخیه معروفا فامتن به علیه احبط الله عمله
وثبت له وزره ولم یشکر له سعیه ملخص معنی آنکه کسی که با برادر مؤمن خود نیکی کند و بر و منت نهد خدا تعالی
عمل او را از درجه اعتبار ساقط سازد و گناه او را برو بگیرد و سعی او را نپسندد و نپذیرد و بعد از آن آنحضرت
فرمودند که یقول الله عز و جل حرمت الجنة علی المنان والبخیل والقتات وهو النمام حاصل مضمون آنکه خدای
عز و جل میفرماید که حرام گردانیده ام بهشت را بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و کسی که بصفت بخل موصوف
باشد و کسی که سخن چینی نماید و نیز در آن کتاب از همان جناب منقولست که لا تکدروا احسانکم بالمن الشر و ان صعفر



... ان ... وان کثر فی اعینکم خلاصه یعنی آنکه خیری که از شما سر زند هر چند در نظرها ی
... ان را حقیر و سهل بگیرید و هر خیری که از شما صادر گردد هر چند در نظرهای شما بسیار باشد
... بشمرید و از کلمات هدایت قرین حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام که ایاک والمن
... علی ... الامتنان یکدر الاحسان حاصل معنی آنکه بپرهیز از آنکه چون احسانی در حق کسی کنی بر و منت
... بگذاری که منت ... تیره در شت میسازد احسان را و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
منقولست که ... صنیعه یعنی منت گذاشتن خراب و باطل میکند نیکویی را مجملا صاحب این
صفت در شرع و عرف عموم و نزد خالق و مخلوق مذموم است چه اگر منظور وی از آن احسان و عطا
تحصیل رضای خدا بوده اظهار آن نزد خلق ریا و باعث بطلان اجر و ثواب است و اگر نظر بتحسین خلق
داشته و همت بر تحصیل شهرت گماشته ذکر آن در مجالس و محافل آن را در نظرها بی وقع میسازد و
دلالت تنگ نظری و تنگ چشمی او میرا از بام می اندازد و پس بهر تقدیر اولی آنست که نقد آن احسان
در مخزن نسیان نهاده قفل خموشی بر آن زنند و آن جنس غالی را در بازار صاحبکمالی ببادوستی زبان
هرزه نالی تلف نکنند گویند شرف الدوله که از امرای بنی عقیل و در نجابت طبع و علو همت بیعدیل
بود روزی شخصی حاجتی نزد وی برده در رکاب او میرفت و عرض حاجت خود میکرد آن امیر چون برای
حاجت گزاری آن تغیر گشته در وقت مفارقت آنمرد جهة تاکید بمطلب گفت ایها الامیر انس حاجتی
یعنی ای امیر حاجت مرا فراموش مکن گفت اذا قضیتها نسیتها یعنی حاجت ترا فراموش خواهم کرد
اما بعد از آنکه روا کرده باشم معیران نقود معانی و جوهریان رشته نکته دانی میدانند که آن گوهر
این سخن را چه قدر جوانمردانه گفته و گوهر این معنی را بمنقب بلاغت چه مقدار استادانه سفته است
اگر فعل حاکم و انصاف قاضی باشد میتوان اثبات نمود که خوش مقام است که اینجا ممنون در رو ...
و شرمنده احسان ایشان باشند چه جای اینکه منت بر ایشان گذارند از این جهت که اگر درویشان
قبول عطا ننمایند جوهر سخای ایشان در زنگ خفا خواهد بود و ادراک سعادت دادن و بخشیدن
نتوانند نمود لمؤلفه ز احتیاج مغلسان نام سخا گردد بلند بر گریبان بینوایان را چه منتها که نیست
شاهد این دعوی کلام صدق نظام حضرت علی مرتضی است علیه الصلوة والسلام که من قبل عطاک فقد اعانک
علی الکرم یعنی کسی که عطای ترا پذیرفت پس بتحقیق که مدد و همراهی کرد ترا بر کرم و سخن کمی از اکابر است
که سائلان چه نیکو مردمانند که صدقات آنکس را که ذخیره فردا و توشه عقبی است بر گردن خود بعالم

تقاضا رسانند دیگر از جمله لوازم سخاوت آنست که چون وعده عطا بد...
برادر دینی خود را بروز دیگر افکنده اهمال و تاخیر در آن جایز نداشته بزود
بر وفای آن رهانند و چشم امید آن نامراد را که بحصول آن مراد سیاه کرده
که تلخی انتظار شیرینی عطا را باطل و فاسد و مرور ایام تاخیر در اهمال شایع بخشش ...
از کلمات با برکات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که کثرة المطل ...
کردن وعده آوردن شایان نکهت عرب گوید وعد الکریم نقد و تعجیل و وعد ...
کریم نقد است و بسرعت طریق انجاز آن میپوید و وعده لئیم در عقده تعویق و تاخیر است و هر روز جهت
آن عذری میگوید و یکی از شعرای عرب گفته فان تجمع الآفات فالبخل شرها و شر من البخل المواعید والمطل
یعنی اگر همه آفتها و مرضها جمع شوند مرض بخل بدترین آنهاست و بدتر از بخل وعدها کردن و وفا را هر
روز بروز دیگر انداختن است و در کافی از مسلم مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که اذا هم احدکم بخیر او صلة فان عن یمینه و شماله شیطانین فلیبادر لا یکفاه عن ذلک
حاصل معنی آنکه هرگاه یکی از شما قصد خیری یا بخششی کند از جانب راست و چپ او دو شیطانند
پس میباید که پیش دستی کند و آن را زود بعمل آورد که مبادا آن دو شیطان او را از آن باز دارند
و در ارشاد القلوب از سینه آتش بیقراری و صاحب گریه و زاری اعنی حضرت فخر الساجدین
امام زین العابدین علیه السلام مرویست که انی لا بادر الی قضاء حاجة عدوی خوف ان تقضیها له
غیری او ان یستغنی خلاصه مضمون آنکه من مبادرت و پیش دستی میکنم بروا کردن حاجت دشمن خود
از ینجهت که میترسم دیگری از او روا کند یا وی از آن مستغنی گردد هرگاه تعجیل در قضاء حاجت دشمن خود
باشد که مبادا دیگری بآن سبقت گیرد و آن فضیلت ازین کس فوت گردد حاجتگزاری برادران
دینی و دوستان یقینی چگونه خواهد بود خصوصا وقتی که وعده نیز شده باشد **مجلس سیزدهم در ذم صفت
ظلم که آن نیز از توابع و لوازم حب دنیای فانی و از کارکنان سلطان جابر غلبه شهوات
نفسانیست** پوشیده نماند که ظلم در اصل لغت تاریک کردن کار است بیجا و بامعنی ارتکاب هر یک
از قبایح شرعیه و عقلیه را شامل است و بامعنی حاکم عادل و ممیز حق و باطل اعنی جناب مستطاب امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده اند که الا و ان الظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم مغفور لا یطلب مضمون معنی آنکه
بدان بدرستی که ظلم بر سه گونه است یکی ظلمی که آمرزیده و رقم عفو بران کشیده نخواهد شد دوم ظلمی که دست

...ست از ارتکاب آن خواهند گذشت سوم ظلمی که مغفور خواهد گشت
...ن خواهد در گذشت پس آنحضرت متوجه توضیح این قسم گشته مضمون او فرمودند
...نمیشود شرک بخدا است چه الله تعالی فرموده که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
...ظلمی که مغفور میگردد ظلمیست که آدمی بر خود کند یعنی ارتکاب قبیحی که ضرر آن تعدی بغیر
...ظلمی که دست از آن نخواهند داشت ظلمیست که بعضی از بندگان بر بعضی کنند الی آخر حکمت
...رود بمقام ... پیش والحمد قلم موعظت شیم را روی سخن با چند طایفه است **طایفه اول** پادشاهان
و سلاطین که عالمیان را پناه و بر مفارق خلایق سایه اله اند بر پیشگاه بارگاه خواطر آگاه صاحبان
تاج و نگین با عطای بخشش سخنان دلکش آگاه بر دین منشا رود و بر پایه سریر دولت شهریاران و سلاطین ...
بزبان بیان خامه راست گفتار معروض میدارد که چون حضرت خداوند متعال و پادشاه لم یزل و لا یزال
عز شانه و عظم سلطانه بمعماری قدرت کامله و سرکاری حکمت شامله در مرز و بوم عالم امکان شهرستان
هستی را بنا نهاده بدوبان سپاه ... عدم را باین مدینه مصلحت بنیان مجمل سواد و ... امر
کن رانده هر فوجی را از جهتی و هر ... جای داد و جهت هر صنفی مرتبتی معین نمود و بهر جماعتی منزلتی
کرامت فرمود فرقه خاکیان در جانب اسفل این بلد ساکن گردیدند و زمره افلاکیان در محله بالا مقام ١٦٢
گزیدند و طایفه بنی نوع انسان که از جهتی با ساکنان عالم سفلی محشور و مخلوط و از حیثیتی با متوطنین جهان
علوی آشنا و مربوط اند در محله مرتبه توسط سکنی نمودند و این طایفه را که جامه حیاتشان از تار و پود شهوات
بافته و تار خیالشان برشته طول آمال تافته است چون همیشه دیگ طمع از آتش خیال خام با تش حرص
و آز در غلیان و خار خار آرزوهای دور و دراز در گریبان جان میباشد و از بعضی هر یک را از تفضیل
مراد بارتکاب صد گونه فساد داعی و در تحریفشان از نهج مستقیم عدل و انصاف ساعی و از بیم فجره
بر مال عجزه چشم طمع باز و ... اکبر بیان ضعفا دست تعدی دراز میکرد و ناچار است از نگرانی
مطاعی ... فرمانده لازم الاتباعی که در حظیره کنف حمایتش از شر اشرار ایمن و محفوظ و در سر سوده عدالت گستریش
از نعمت آسودگی بهره مند و محظوظ باشند بنا برین حضرت حکیم علی الاطلاق از غایت رحمت و اشفاق
بر خلق هر کشوری سروری و بر اهل هر دیاری سالاری گماشته و رشته نظام مهام هر جماعتی را در کف
کفایت صاحبدولتی گذاشته که شب و روز با دیده بخت بیدار نگاهبان اوضاع روزگار بود
نگذارد که دست تعدی جو کینان گونه احوال درویشان را بناخن ستم خراشند و در دو بازوی توانا ستمی

اهل فساد و کلفین جمعیت خاطر مردم نامراد را به تفرقه بیداد و درهم [illegible]
مالک الملک برای رفع ستم و پاسبانی عرض و مال اهل عالم معین گشته اند
بشرف خطاب ظل اللهی سرافراز گشته سزاوار خلایق آنست که همواره جهت ادای تمام
کار مهمی حراست مال و جان و محافظت عرض و ناموس مسلمانان را ناموس پادشاه
در فواید عدل و مفاسد ظلم اندیشه نموده در فراز ایوان رفیع نشان عالیشان گلشن جانفزای
و اخبار بیراکه در فضیلت و مذمت این دو صفت ورود یافته [illegible] شده گاه ارک
چارباغ چهار کتاب حدیث بدست فکرت گلهای حکمت چیده در ریزه خاطر پاک را گلریز
کنند و زمانی در سیر نقش جهان کتب تواریخ و سیر گلهای گوناگون ملونات اوضاع روزگار
بوقلمون را به دیده عبرت دیده دامان دل از چنگ خارستان هوسهای بیحاصل کشند در کنار
زنده رود گذشتن ذکر ایام سلاجقه لباس پادشاهی را از آلودگی ناپسندیده طهارت دهند
و از سرابستان احوال سلسله دیالمه قدم در قصر جهان نمای دوربینی و عاقبت اندیشی نهند تغیبه انجام
آن کار خسرو پرویز نقش شیرین شاهد دنیا را از طاق دل محو سازند و باره کنگره ایوان مداین تکلف
هوس عمارات بیش از قدر احتیاج را از پای در اندازند باستشمام ریاحین مضامین کلام اکابر
دین تقویت دماغ غور رسی داد خواهان نمایند و از شور مرغان خوش الحان اقلام سخنوران دیده
دل را از خواب شیرین بیخبری اوضاع جهان برگشایند و چون فواید اخبار و آثار مذکوره که هر یک
افسر بلندی شهریاران هر کشور را درة التاج و در شب داج سیاهستی بادهٔ غرور خسروان اعصار
و دهور را سراج وهاج میتواند بود در خزاین ایشان کتب معتبره سلف پراکنده است و این طبقه علیه را
دماغ و فرصت و ذوق جستجو و تتبع آنها کاه مهمی مشکل که تواند نمود بنابرین باید که جوهری خرد خرده دان
بانجام خدمت مذکوره از دل و جان قیام نموده هر در بی بهای را از درج کتابی و هر ثمین گوهری را از مخزن رسالهٔ
بدست تتبع در آورده و از هر [illegible] بر آورده در سیمین طباق این اوراق جمع کرده و بسرکاری
توفیق حضرت باری استاد زرگر هنر حسن بیان با جنبش خامه دوزبان در نگین دان خواطر حق پژوه
خسروان گردون سریر نشاند و چون جواهر غالی و لآلی از غیب خالی آیات و اخبار مذکوره که متضمنان این
مسند عالی را مناسب و حالی است بر دو گونه است انسب آنست که مطلب را بدو فصل ترتیب سازد
و در هر فصلی بذکر نوعی پردازد **فصل اول** در فضیلت عدالت و بیان فواید دنیویه و اخرویه آن قال الله

ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء نیا بر
والمنکر و [illegible] ند گردون فقی نماند که هر صنف از اصناف خلایق را از شغل و عملی که دارند ناچار
[illegible] بسر [illegible] تحقیقش راه آن عمل بر ایشان روشن و بدستیاری عصای تعلیمش در آن وادی
چا [illegible] ن کرده و چنانکه اتقن عظیم احتیاج بتعلیم و ارشاد بیشتر خواهد بود و پر ظاهر است که
ی عظیم تر و در شا [illegible] ی و جهانداری نیست که انتظام امور خلق بدان منوط و استقرار
احوال عالمی [illegible] بر این امر عظیم و سربلند بشرف این دو مهم نزدیک بار جهانی رفته
و صلاح و فساد کشوری بیرون گرفته ملکی اگر از خانه مفلسی برند غرامت بر دست و دانه اگر از خرمن
بی برگی کشند شکایت از زور زوری که از اقویا بر ضعفا رود و از سستی او دانند و دراز دستی ظالم از
بر مظلومان از کوتاهی او خوانند هر گره شاخی از درخت بی برگی شکنند از بی تمیزی دیوان اوست و هر کجی
از باغ بیتوالی بیند از عدم اجرای فرمان او هر سیاه تیره روانی که روزش تیره از خوشی گذرد روی را
نا خوشی پادشاه و هر رعیت سیاه رزایی که زر وسعت روزی بر رویش بسته گردد دامان بیدادگار
وی برگشاید **لمؤلفه** مار عیت را ذلیل شاهی بینه اشنیم شاه هم درزیر تیغ آه ایشان بوده است و هرگاه
۱۶۳ اعمال دینیه و اشغال عرفیه چون خیاطی و خطاطی و امثال آنها بی استاد و معلم صورت نگیرد کاری باین
صعوبت و شغلی چنین مهم بی ارشاد مرشد و تعلیم معلم چگونه پیشرفت پذیرد در حضرت جناب سبحانی از کمال
شفقت و مهربانی در این آیه شریفه خود متوجه تعلیم ملوک و سلاطین گشته و با خامه زبان بیان مخبر صادق
که کریمه و ما ینطق عن الهوی بر صدق آن ناطق است برای بندگان خصوصا پادشاهان قرون و اعصار
و فرماندهان قری و امصار دستور العملی چنین نوشته که جامع سعادات دو جهانیست و رافع لوای کشور
ستانی لشکر کش مکارم اخلاق و آسایش بخش شهر نشینان آفاق شجر ثمر حسن نیات و باغبان
نخلهای دعا در حیات ضابطه دقایق امور پادشاهی است و واسطه آشنایی درگاه الهی و از پنجره خطابر منابر
تلاوت این آیه شریفه رطب اللسان گشته روایح نصایح آن را بمشام جان حاضران میرسانند
و الله تعالی در این آیه بندگان را بصفت امر نموده که جامع همه حسنات و از سه خصلت نهی فرموده
که شامل همه سیئات است اما مأمورات اول عدالت و آن بموقع کردن کارها است عموما چنانکه از حضرت
این مجلس معلوم شد یا راست داشتن میزان حق میان خلق هر چند که یکی از ایشان آن کس خود باشد
مثلا چون در میان دو کس یا میان این کس و دیگری معامله یا منازعه رود بهبار از سه فرع و حد نفس [illegible]

بیرون نگذارد و جانب خود یا احدی را از تخاصمین بسبب رشوت
پشت گردانیدن بحق داند و برای دوستی احدی خداوند عالم را با خود دشمن
کردن اسباب عیش دلهای شکسته در نغمه و در برآوردن مراد نفس نالهٔ
آلهی شکوه خود نفرستند بناخن هوس دیدن ساده رویان سینه اهل ناموس
گرفتن بزلف سلسله مویان طرهٔ خاطر صاحبان ننگ [illegible] را [illegible] و [illegible] سینه [illegible] شکر
شیرینی آرزو و کام زندگانی ناکامی را هر دم تلخ نگرداند و [illegible] هوس بیچاره [illegible]
به نیزکی رشاند دلهای در خون نشسته را بپستهٔ کزک شراب غرور نشمارد و سینه بر فغان [illegible] را
قانون مجالس لهو نشمارد انفی طول امل را بنهد یاد اجل دندان طمع کند و گزدم قلم دم علم کرده را که
جان مردمان نشکند مجملاً در هر باب آنچه بخود نمی‌پسندد بر دیگران نیز روا ندارد و پیوسته جانب
خود را با خلق خدا پاک داشته حق کسی را در کیسه خود و داغ خود را در دل کسی نگذارد دوم از جمله مامورات
احسانست یعنی با خلق خدا نیکویی نمودن و بنیان امتنان گره حوایج از رشته کار این و آن گشودن
مراهم مرحم بر جراحات حاجات دلخستگان بستن و جهت ابتیاع متاع سعادت حاجت
گذاری گوش بزنگ قافله عرض مطالب نشستن بمومیایی دل آسائی شکسته‌بندی دلهای شکسته سنگ
جفا کردن و تریاق شفاق سموم غموم را از عروق مارگزیدگان نوایب روزگار برآوردن
باستین کیسهٔ زر از چهره احوال قرضداران عرق انفعال قرضخواهان پاک نمودن و بنیاد بخل
و عطاردست تعدی تشویش را از جیوب قلوب مردم درویش کوتاه فرمودن و بر بقیاس هر گونه
یاری و مهربانی که با هر یک از آحاد ناس شود در ضمن داخل و لفظ احسان آن را شاملست سوم
ایتاء ذی القربی یعنی با قوام و خویشان خود عطا نمودن و از نوال خوان وسعت احوال خود ایشان را نیز
بهره‌مند فرمودن و این شیوه اگرچه در عموم احسان داخل بود لیکن جناب آلهی بجهه زیادتی اهتمام حق
آن را علیحده نیز ذکر فرموده است و در حدیثی وارد است که مراد از ذی القربی خویشان رسول الله صلی الله
علیه و آله که حق تعالی در کریمه فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی برای ایشان خمس بر بندگان مقرر فرموده
ساخته است و اما منهیات اول فحشاء و آن عبارتست از هر عمل زشتی که در آن اصرار نمایند و از حد
گذرانند و بعضی گفته‌اند که مراد از آن زناست و نیز گفته‌اند که مراد هر معصیتی است که قوت شهوانی باعث
و محرک ارتکاب آن باشد چون زنا و لواطه و امثال آنها دوم منکر و آن فعلیست که عقلا انکار در مذمت آن

١٦٤

کسته [illegible] علیست که در آیین اسلام آن را نشناسند و جایز نباشند و بعضی
گفته‌اند [illegible] ست که وحشت نفس بر آن اهل باشد چون قتل و ضرب و امثال آنها سوم بغی و آن
عبارت [illegible] و زیادتی بر خلق بانگبر و تجبر بر ایشان و ابن عباس گفته که مراد کبر و ظلمست و بعد از
ذکر [illegible] مذکوره حضرت عزت بزبان شفقت و رأفت در این باب تأکید و بامتثال آنها
ترغیب [illegible] نموده فرموده است که یعظکم لعلکم تذکرون یعنی پند میدهد خدای تعالی شما را که شاید شما متذکر
گردید و پند گیرید [illegible] و از منهیات اجتناب نمایید و اما احادیث و اخباری که
از رفعای این طریق آگاهی و صاحبان مسند خلافت آلهی یعنی جناب مستطاب رسالت پناهی و آل و اولاد
طیبین طاهرین او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در روضه و ترغیب پادشاهان و فرمانفرمایان
بشیوهٔ خجسته عدل و داد ماثور و در کتب معتبره مضبوط و مذکور است بسیار است و از آنجمله قدری
که باید و شاید بر روش قوت حافظه و طبع سبار کشان گرانی نتاید مرقوم قلم صدق رقم میگردد از آنجمله
از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی یک ساعت
عدالت نمودن از هفتاد ساله عبادت بهتر است و نیز از آن سرور در خبر است که من اصبح لا ینوی ظلم
احد غفر له ما جناه یعنی هر که صباح کند و قصد ستم بر کسی نداشته باشد گناهان او آمرزیده میشود و این
لؤلؤ سیراب نیز از قلزم عرفان آن جناب ماخوذ است که هفت کسند که در می آورد خدای تعالی
ایشان را در سایهٔ رحمت خود روزی که هیچ سایه بجز سایهٔ رحمت او نباشد یکی از آنجمله پادشاه عادل
شمرده‌اند و از جمله شیرا[illegible] که قائد منهج هدایت و والی کشور ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سلاطین
عدالت آیین را بان سبیل ساخته و گردن امید زمره فرماندهان را بآرزوی ادراک آن برافراخته
که لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن یعنی هیچ ثوابی نزد خدای تعالی عظیمتر
نیست از ثواب سلطانی که بصفت عدل موصوف و مردی که بشیوه او نیکویی و معروف باشد و از
از [illegible] خصایص حضرت امام جعفر صادق منقولست که کفاره پادشاهانست که تیمار و غمخواری رعیت کنند و
پادشاه عادل و بازرگان راستگوی و درست پیشه و پیری که زندگانی در طاعت بسر برده باشد
بحساب بهشت روند گویند یکی از سلاطین را شوق گزاردن حج غلبه نموده طوف خانه خدا پیوسته
بر گرد خاطر گردیدی و مرغ روحش بهوای هم پروازی کبوتران حرم و دانه‌چینی فیض حطیم و زمزم همیشه طپیدی
احرام سفر حجاز در [illegible] لباس آرام عریان ساخته و ناقه خرامش [illegible] شوق انگیز خود را از کاروان

اجتماع اسباب سعی میش انداخته بودند تا آنکه ارکان دولت ... از شهر ده
هیچ امنیت است و سلاطین را دشمن بسیار اگر بچشم رضا بعزیمت این راه ... رست
و اگر باندک مردی ضعیف توجه فرمایید خطر کلام تصور و نیز پادشاه در مملکت حکم ... آن
بر جا نباشد این بر پا نباشد وقتی که سایهٔ دولت شهریار از سر این دیار دور ... روجو
این حضرت ساحت مملکت منور گردد ظلمت ظلم و خلاف ... که این چنین بیان
پذیر میگردد سلطان گفت که چون این سفر میسر نمیشود بحکم ... نشستند درین ...
درویشی هست که سالها مجاور حرم بوده و ادراک سعادت چندین حج نموده شاید ببذل مالی
ثواب حجی از وی توان خرید سلطان خود بخدمت آن درویش شتافته و بفیض صحبت آن پادشاه
کشور ترک و تجرید دریافته اظهار مطلب فرمود درویش گفت ثواب حجهای خود را بتو میفروشم سلطان گفت
هر حجی بچند گفت ثواب هر گامی که در آن راه زده ام بتمام دنیا سلطان گفت از دنیا بیش از قدری
اندک با من نیست و آن خود بهای یک گام نمیشود پس این سودا چگونه میسر شود درویش گفت آسانست
ساعتی که کار بیچاره سازی و در دیوان دادخواهی بعدالت پردازی ثواب آن را بمن ده تا من ثواب
شصت حج خود را بتو ارزانی دارم و درین معامله هنوز من حرفه برده باشم بر خردمندان اورنگ
دانشوری و فراست و سربلندان افسر هوشمندی و کیاست سخنوران کشور کاردانی و مدبران اوج
دو جهانی ستایان بجا را انکار و ستایان نشیب و فراز اوضاع روزگار شهریاران مزبور و بوم
اطلاع احوال عالم و سررشته داران سلطنتهای ملوک و سلاطین عرب و عجم را از آن حاصل زندگانی
جهان و ساحات عرض و طول عالم امکان پوشیده نیست که بحکم کریمهٔ قل متاع الدنیا قلیل والآخرة
خیر لمن اتقی دستگاه عز و جاه این جهانی بس محقر و ساحت استراحت این سرای فانی بغایت
مختصر است میدان فرختش بر تاختن سمند دولت تنگ و کاروان مطالب را از سنگلاخ عوایقش
پای حصول لنگ ژالهٔ ثروت و مالش از گلشن احوال زود خیزد و لالهٔ طراوت شبابش از نفس صبح
پری رنگ ریز شکوفهٔ امیدش ثمر مرادی بکام دل ننهد و غنچهٔ عقدهٔ آرزویش بجز بنسیم نفس واپسین نگشاید
گریبان آمالش بدست صد گونه خجالت و دامان وسعت احوالش در چنگ هزار وزر و بال ...
خار اشکاف سیاستش در دو مصاف سپر بیت و سهام تدابیر بهام ریاستش خاکنشین ...
اعتباری بر سر صاحب وقاری ننهاده که تلاش امور معاشش شعفه نساخته باشد و ساغر طربی بدست

... از کف ننهاده باشند خطر خار خارش در درون جان ...
... مانده روزی طول املش جز رفتن آسایش راه حقیقت نگشته
... عافیت رخنه بغایت عظیم شیخ مرادی درین ظلمت آباد کونه خورد بخاطر ...
... یا آنچه نشد باد حوادث چهره اش نیلی نساخته و نهال اقبالی درین گلشن بر حال
... و دندان طمع تو سیس ... از پا در نینداخته باشد که ...
... بری چنین پای غربت ... نموده بمملکت چمن همیشه بهار عالم
باقی بپرداختند و همت بر این دو سه ویرانه ده مقصور نداشتند بالشکر و خزر حسن سیرت و سپه سالاری
عدل مظفر لوای والای کشورستانی بتسخیر ممالک سعادات ابد و ال آنجهانی خیزانید عرفی عدل و کرم
خسرویست ورنه گدایی بود بهره ده ویرانه ده جبل و علم دانش شد گویند وقتی که اسکندر ذو القرنین عزیمت
جهانگیری نموده شاهین شوکتش شکار مطلب از آن ... بال سرادق جلال بر ... بال میکشود آثار تحیر
از ناصیهٔ خاطر عاطرش سپاه از غبار تکدر از آینهٔ ضمیر منیرش هویدا میگردید ارسطاطالیس که وزیر
آنحضرت و ظهیر آن دولت بود بقدم اصرار در مقام استفسار استادگی نموده این مضمون بعرض
رسانید که منت خدایرا که امور ملک و سلطنت منتظم است و نقوش مرادات بر لوح حصول مرتسم
خوان سر خورد و ممالک معمور اسباب کامرانی آماده بندگان بجان فشانی استاده سبب تشتت
حال و باعث توزیع بال چیست اسکندر این مضمون ادا فرمود که هر چند بنظر تامل مینگرم این عرصهٔ محقر را
قابل آن نمی بینم که سوار گردم و بتسخیر آن توجه نمایم و شرم می آید مرا که برهمت باین سراچهٔ فانی
فرو آورده پای سعی در طریق تحصیل آن فرسایم ارسطو فرمود که درین چه شک که این ویرانه نه جای
مردم فرزانه و این کالا نه در خور همت والاست سزاوار آنست که وسعت سرای عالم باقی را هم
برین افزوده سلطنت ابد و ال آنجهانی را نیز وجه همت فرموده چنانکه بضرب تیغ جهانگشا ملک
دنیا را بقبضهٔ اقتدار در می آوری ببرکت عدل عالم آرا دار الملک جهان بقا را نیز مسخر گردانی المال
و ثواب اخروی صفت خجستهٔ عدل از اجزل مثوبات و از افضل باقیات صالحات است المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا عجب است که این جنس عزیز
سهل الحصول در نظر این اعمال پادشاهان والاشان کمیاب باشد و حیف است که کارخانه داران
مساعی جمیلهٔ این فرقهٔ جلیله برای سیاق رود نه سیاق که قدم والتفت الساق بالساق براه عدم میگذارند

تهیه زادی چنین نموده دران طریق وخت رفیق ... بیه ازجمه
گشسته باشد ناخن حسرتشان گونه خاطر خراشند و فاجعه ... بیند
کس منسوب دشته باشی و اما فواید دنیویه عدالت حکیم عقل و فقیه نقل دوست
پسندیده سرمایه تحصیل دوستکامیست و زینه پایه قصر بلند نامی آیینه سکندر ...
دولت قلم قسم کامکاریست و شجره ثمر برخورداری پاسبان ... دولت سرای شهنشا...
گلشن آبادی جهان عمده اعمده سرادق عز و جلالت و آثار ... عظمت و اقبال
از رشحات کلمات که جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام بر صحیفه ... بالشرف دولت
افشانده اینست که من عمل بالعدل حصن الله ملکه ومن عمل بالجور عجل الله هلکه حاصل معنی اینکه از ملوک و
فرماندهان هرکس بعدل و داد عمل کند خدا تعالی دولت او را در حصار امان خود نگاه دارد و هر که جور
و ستم نماید بزودی او را هلاک گرداند و مطابق این کلمات سخن بعضی از اکابر که الملک یبقی بالعدل
مع الکفر و لا یبقی بالجور مع الایمان یعنی پادشاهی چون قرین عدالت باشد با وجود کفر بپاید و اگر قرین
جور بود با وجود ایمان تعالی نپاید و نیز از سخنان حقایق بنیان آنحضرت علیه السلام که ...
فرموده که حسن السیاسة یستدیم الریاسة یعنی نگاهداری رعیت بروجه نیکو کردن و شروط و لوازم آن را
کما ینبغی بجا آوردن باعث دوام ریاست و بقاء آن میگردد و از دیگر که از اکابر بصفت
عدل و انصاف اتصاف داشت فرموده که لا سلطان الا بالرجال و لا رجال الا بالمال و لا مال الا بالعمارة
و لا عمارة الا بالعدل یعنی سلطنت و فرمان روائی میسر نمیشود مگر بسپاه و حشم و آن محصل نمیگردد مگر بمال
و مال بهم نمیرسد مگر بآبادی مملکت و مملکت معمور نمیشود مگر بعدالت و ... تمام ...
کرده فرموده اند که پادشاهی بمنزله شخصیست که پادشاه سر اوست و وزیر دل و سایر ارکان دولت
بمثابه دستها و رعایا بقایم مقام پاهای وی اند و عدل بمنزله روحست که نظام احوال و بقای حیات
هر یک موقوف بر آنست و نیز حکیمی گفت که مملکت چون بدن و پادشاه چون روحست و عدالت
مانند صحتست که حصول آن منشاء ارتباط جسم و جان و مایه آسایش این و آنست و چون خلط سودای
جابری طغیان یا صفرای حدت و مردم آزاری هیجان کند یا بلغم بلع حرص و شهوت زاید یا خون
صالح رگ مردی و فتوت فاسد گردد ناچار مزاج مملکت از منهج اعتدال بیرون رفته صحت عدل بمرض ظلم
مبدل میگردد و زندگانی جسم و جان هر دو بناخوشی میگذرد و تحصیل دیگر آنکه خزانه پادشاهان بمثابه

اکبر ... رعایا و فرق کاسبان و ... بران حمیمه گشته مزرع آمال گلشن
اجلال ... عدالت میرابیست که پیوسته بحسن اهتمام خفیه چشمه سار کوه
... شاک سکاره عالم وار سنگ و چوب اهل ستم پاک میسازد و تا این چشمه سار
پاک ... جاریست و آن انهار بر روان آن گلشن معمور است و چون میراب عدل و سنان شعبه عیون کوه
... و سیلاب ستم تمامی را ... خانه خراب عجب انباشت بالفروده آن آب منقطع گشته آن
انهار از آب ... و محلا شیمه کریمه دادگری و شیوه خجسته رعیت پروری سبب فتحی
احوال روزگار و ثمر برکات هر کشور و دیار است حتی آنکه گفته اند که حسن نیت پادشاه را اثری در تغییر
عظیم و دخلی تمام است و کلام صدق نظام جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام مؤید این سخن بنیاد که فرمود
اذا تغیرت نیة السلطان فسد الزمان یعنی چون خاطر پادشاه از نیت خیر انصراف ورزد و از منهج صواب انحراف
نماید احوال زمانه فاسد و اوضاع روزگار تباه گردد و بر طبق این گفتار حکایتی از ابن عباس منقولست
که حاصل مضمون آن اینست که یکی از ملوک از دار الملک خود بوضع مخفف بیرون رفته اطراف مملکت
۱۶۲ خود میگشت و بر هر مرز و بوم از آن کشور سیر کنان میگذشت تا روزی در منزل مردی نزول نموده مهمانی
وی کرده آن مرد را گاوی بود جهت ضیافت مهمان آن گاو را دوشید آنقدر شیر که از سی گاو دوشند
از آن یک گاو حاصل شد پادشاه از آن متعجب گشته قصد گرفتن آن گاو بر کرد خاطر نشان گردید روز
دیگر چون آن گاو را دوشیدند نصف آن شیر بهم رسید پادشاه گفت که شیر این گاو چرا امروز نقصان
پذیرفته مگر دیروز در غیر چراگاه معهود خود چریده و کمی آب و علف باعث نقصان شیر آن گردیده صاحبش
گفت نه ولیکن گمان آن دارم که پادشاه ما قصد گرفتن این گاو کرده باشد چه هرگاه پادشاه ظلمی یا قصد
ظلمی نماید برکت از احوال رعیت میرود پس پادشاه فسخ العزم ناشایست نمود و زنگ غفلت انطلم را
بصیقل خیراندیشی از آینه ضمیر زدود چون روز دیگر آن گاو را دوشیدند از قرار روز اول شیر داد پس پادشاه
بصدق المقال تیقن دارد و وقوع آن امر متنبه گشته از ارتکاب هرگونه جور و ظلمی بدرگاه الهی تایب گردید
و در هر جا نگرای آن صفت ذمیمه را بشیر آن گاو از عروق طبیعت بر آورده خود را از هلاکت
دنیوی و اخروی رهانید و ازین قبیل حکایتی نیز از بهرام گور در بعضی از کتب سیر مسطور است و مجمل آن آنست
که بهرام روزی در شدت هوا و حدت گرما بدر باغی رسیده از باغبان آب انار طلبید باغبان رفته
فی الفور قدحی آب انار آورد و بهرام نوشیده پرسید که حاصل این باغ سالی چند میشود گفت سیصد دینار

برسد پرسید که خراج دیوان چند میدهی گفت پادشاه ... که او
پادشاهست بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت ما باغ بسیار ...
عاید میتواند شد و رعیت تیز زبانی چندان نمیرسد بعد ازین بفرمایم که از ...
بعد از تصمیم این عزم دیگر باره باغبان را باوردن قدحی دیگر از آب انار فرمان ...
آب انار را دیر و کم آورد بهرام پرسید که سبب چه بود که بار ... آورده ... نشد
و آب انار نیز کمتر آوردی گفت ای جوان مرا تقصیری نیست ظاهرا ... پادشاه
آن برکت از میوه رفته است آب اناری که دفعه اول آوردم از یک انار فشرده بودم و این
ده انار فشردم و آن قدر آب حاصل نشد بهرام ازان سخن متاثر گشته آن نیت را از خاطر بیرون
کرد و قدحی دیگر آب انار طلبید باغبان رفته بدستور نخستین قدح را لبریز آورد و با روی خندان
گفت که گویا پادشاه آن قصد ظلم را باز از خاطر بیرون کرده که دیگر باره اثر برکت ظاهر شد
و از یک انار این قدر آب حاصل گردید و قطع نظر ازانچه مذکور شد طبقه علیه ملوک و سلاطین را هیچ
زینتی بهاتر و برازنده‌تر اندام پادشاهی و فرمانروائی هیچ لباسی برازنده‌تر از عدالت نیست چه جامه در بر
خواهند کرد که فاخرتر از جامه نیکنامی باشد و کدام کمر بر میان خواهند بست که قیمتی‌تر از کمر سعی و اهتمام
در نشست بهام کافه انام بود کدام تاج زر بر بالای افسر لعلان نور عدل میتواند بود و کدام سریر بلند با خاطر
دلهای شکسته مردم در مسند برابری میتواند نمود و غاشیه کدام نوشین خوانی همواری سلوک با خلق خدا
که دیده و لجام مرصعی گران بهاتر از سر باز زدن توسن نفس از غرض و مال مردم که شنیده از مال زیاده
بدست خواهند آورد که بر از دلهای ریش باشد و از اسباب بزرگی چه جمع خواهند کرد که عزیزتر
از خاطر مردم درویش بود موکب شاهنشهان را دور باشی چون راندن ظالمان از ساحت
مملکت خود نیست و درگاه خسروان را حاجب و چوبداری چون راه ندادن جور پیشگان بحضرت
خود نی حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که تاج الملک عدله یعنی تاج پادشاه
که بآن سرفراز و از عالمیان ممتاز است عدالت اوست و هم ازان جناب مرویست که زین الملک
العدل یعنی زینت پادشاه عدالتست لمولفه زینت شاهان نه اسب و زین و تخت و افسرست زینت
شاهان نباشد غیر رعیت پروری **فصل دوم** در ذم صفت ظلم و بیان عقوبات اخرویه و عاقبت دنیوی
آن حضرت پادشاهان و فرمانروایان دادخواه ان جل شانه و عز سلطانه چندین جا در قران مجید

... دیده نموده ازان جمله در سوره حمعسق فرموده است که انما السبیل علی الذین
... بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم حصر کلمه انما نظر بما قبل این ایات
... فاولئک ما علیهم من سبیل و مفهوم معنی که مفسرین گفته اند اینست که کسی که انتقام کشد
... کسی که بر او ظلم کرده باشد بر ایشان هیچ راه عتاب و مواخذه نیست و راه مواخذه
... عتاب همین بر کسانی ... ظلم میکنند بر مردمان و زیادتی را از حد میگذرانند در زمین بغیر حق
آن کرده مرا ... عذابی دردناک و در کتاب شریف کافی از حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله مرویست که اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمه یعنی پرهیز کنید و خود را نگاه دارید از ارتکاب
ظلم که بدرستی که ظلم ظلماتست در روز قیامت و در کتاب ارشاد القلوب هم از آنسرور صلی الله علیه و آله
منقولست حدیثی که مضمون آن اینست که بدرستی که ملک الموت چون نازل میشود از برای قبض روح
فاجر با او سیخیست از آتش پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند که یا رسول الله آیا میرسد
آن باحدی از امت تو فرمودند آری بحاکم جور پیشه و خورنده مال یتیم و گواهی دهنده بدروغ و بدرستی
که گواهی دهنده بدروغ بیرون می آورد زبان خود را در آتش چنانکه بیرون می آورد سگ ۱۶۷
زبان خود را در آب یعنی در کاسه و کوزه و امثال آنها برای خوردن و آشامیدن آنچه در آنست
و در همان کتاب از همان جناب صلی الله علیه و آله ماثورست که اذا کان یوم القیمه نادی مناد
این الظلمه و اعوان الظلمه و اشباه الظلمه حتی من بری لهم قلما او لاق لهم دواة قال فیجمعون فی تابوت
من حدید ثم یرمی بهم فی نار جهنم یعنی چون روز قیامت شود ندا کند منادی که کجایند ظالمان و یاری
کنندگان ظالمان و کسانی که شبیه و مانند بظالمانند حتی آنکسی که قلمی برای ایشان تراشیده
یا دوات بجهت ایشان لیقه کرده پس همگی را در تابوتی از آهن جمع سازند و بعد ازان در آتش جهنم
اندازند میتواند بود که مراد از اشباه ظلمه جمعی باشند که بظلم ایشان راضی باشند و بنابرین منطبق میگردد
اینحدیث با حدیثی که در کافی از حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام منقولست که العامل بالظلم
والمعین له والراضی به شرکاء ثلثهم یعنی عمل کننده بظلم و یاری کننده او و راضی بآن هر سه در آن
ظلم شریکند و جناب مستطاب علوی علیه الصلوة و السلام فرموده اند که اذا ادعتک القدرة علی ظلم الناس فاذکر
قدرة الله سبحانه علی عقوبتک و ذهاب ما اتیت الیهم عنهم و بقاءه علیک حاصل ظاهرش یعنی اگر چون
قدرت بر ستم ترا بر آن دارد که بر مردمان ستم کنی یاد کن قدرت خدای تعالی را بر عقوبت تو و انتقام کشیدن

ازتو و نیز یاد کن و اندیشه نمای که انچه تو با ایشان کنی ا...
خواهد گذشت و وبال عقوبت آن بر تو خواهد ماند سعدی ...
که اکرام حجاج یوسف نکرد: بسرهنک دیوان نگه کرد تیز: که نطعش بنه اندرو ...
مرد خدای عجب داشت سنگین دل تیره رای: چو دیدش که خندید و دیگر گریست
گریه و خنده چیست: بگفتا همیگریم از روزگار: که طفلان بیچا... ...نندم از لطف
پاک: که مظلوم رفتم نه ظالم بخاک: شنفا عتکری کفت کای شهریا... ...یا بر ازو دست
که جمعی برو تکیه دارند و پشت: نه خلق توانی بیکبار کشت: بزرگی و عفو و کرم پیشه کن: ز خردان
اطفالش اندیشه کن: شنیدم که نشنیده خونش بریخت: ز فرمان داور که داند گریخت: بزرگی
دران فکرت انشب بگفت: بخواب اندرش دید و در پیش گفت: دمی پیش بر من سیاست نراند
عقوبت برو تا قیامت بماند: و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که ما یاخذ المظلوم من دین الظالم اکثر مما یاخذ الظالم من المظلوم یعنی انچه مظلوم از دین ظالم
میستاند بیش از ان چیزیست که ظالم از مظلوم میستاند و در کافی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که در تفسیر قول خدای عز و جل ان ربک لبالمرصاد فرموده که قنطرة علی الصراط
لا یجوزها عبد بمظلمة یعنی پلی بر صراط است که از ان نمیگذرد بنده که بر گردن او مظلمه باشد و ازین گونه
تهدیدات زهره گداز و تشدیدات هوش پرداز در کتاب خدا و اثار ائمه هدی صلوات الله علیهم
بسیار وارد است و قطع نظر از انحطاط عقبی قرون و اعصار و سلاطین جور پیشه ستم شعار را که
عقبی همین خسارت عظمی بس که از فضل و ثواب عدالت که شمه از ان در فصل سابق برقوم کلک
بیان گردید محروم خواهند بود و در روز دیوان اکبر که ملوک و سلاطین عدالت گستر بخلعت نیکنامی
مغفرت ارجمند و بتاج وهاج کرامت سربلند گردند لباس یاس در بر و خاک حسرت بر سر کنان
اشک حسرت از دیده خواهند پالود و اما مفاسد دنیویه و سوء عاقبت این صفت ازینکه
قوت و شوکتی که حضرت عزت باهل دولت داده بشامت آن باز میگیرد و نعمت و مکنت ان
بسبب زیادتی بر رعیت نقصان و زوال می پذیرد چنانچه امیر علی کلام صدق نظام حضرت علی
مرتضی است علیه السلام که ما من سلطان اتاه الله قوة و نعمة فاستعان بها علی ظلم عباده الا کان حقا
علی الله ان ینزعها منه الم تر الی قوله تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

...تعالی اورا قوت و نعمتی داده باشد و او بسپاسی آن حق
...رعیه بر خدا تعالی لازم است که آن قوت و نعمت را ازو انتزاع نماید و با...
...خدا تعالی میفرماید که ان الله لا یغیر ما وهم از آنحضرت هدایت بنیان آنحضرت
...ظلم یزول النعم و نیز فرموده که بالبغی تجلب النقم یعنی ظلم زایل میکرداند نعمتها و ستم فرود آید
...سیده و اورد ... بصفت خبیثه ظلم نعمت و ثروت از دست میرود بلکه منشوی
ان احوال ملک ...بدن و تخت دولت نیز سرنگون میکردد چنانکه سابقا گزارش یافت
که پادشاهی بعدل باکفر بپاید و بجور و ستم با ایمان نپاید اوحدی: پادشاهی بعدل و داد بود: ظلم و بیداد
چراغ و باد بود: و ترتب این اثر برین صفت از چند وجه است اول انکه باعث پریشانی رعیت
و موجب ویرانی مملکت میکردد چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که افة العمران
جور السلطان و چنانکه مذکور شد شک نیست که بنای دولت پادشاه بر کثرت تعداد سپاه است
و آن موقوف بر وفور خزاین و آن منوط بر آبادی مملکت و آن مشروط بر رفاه حال رعیت و کار
تند باد خزان جمعیت رعیت را از هم پاشد و تیشه ستم برگ و بار نخل توانایی سکنه هر دیار را از هم
تراشد ممالک بکه معمور و خزاین بکجه موفور و لشکر چه سان مهیا و دشمن چگونه فنا میکردد و لهذا ۱۶۸
حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام فرموده اند که من ظلم رعیته نصر اضداده یعنی هرکه بر رعیت
خود ظلم کند یاری دشمنان خود کرده خواهد بود و نیز آنجناب فرموده که من خذل جنده نصر اضداده
یعنی هرکه لشکر خود را مخذول و پریشان سازد و با انعام و احسان تیمار احوال ایشان نپردازد
نصرت اعادی خود کرده خواهد بود حکیم سنایی: از رعیت شهی که مایه ربود: بن دیوار کند و بام
اندود: شه بود چون سر رعیت تن: از هم این هر دو را فزود شکن: تن بی سر غذای زنبورست: سر بی تن
سزای طنبورست: شاه بی شوکت پادشاهان را رعیت بجای بال و سپاهی بمنزله چنگال اند که باز
صید خود را شکار و دشمن را ذلیل و خوار میکرداند و چون بال بسته و چنگال شکسته شد باز بچه زاغ
و زغن و پایمال دستبرد دشمن خواهند گردید گویند سلطان محمود غزنوی که پادشاهی خردمند و در صف
شهریاران روزگار بشیوه ستوده عدل و داد از اکثر ایشان بکبیر و گردن بلند بود وقتی فرمود که
تتبع احوال اصناف مردمان نمود و کسی که احمق ترین همه باشد پیدا کنند جمعی باین خدمت
قیام و در یافتن چنین کسی اهتمام مینمودند روزی شخصی دیدند که بر سر شاخ درختی رفته تبر برین ان...

بنزد گی قطع نماید و ظاهر بود که بریده شدن آن شاخ و [illegible]
همگی منشق گشته که از وابله تری بنت و برانجمنت سلطنت [illegible]
کف از و نیز احمق‌تری هست و آن حاکم جابریست که بتیشه تعدی و ستم رعیت
قطع کند و خود را از ذروه برتری و سروری بر خاک هلاک افکند رعیت چو بیخند
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت تبر بر بن آن درختی مزن [illegible] وطن گیر
سست گردد بیخ درخت ز پا اندر افتد بیک باد سخت کسی کو جهاندار [illegible] داران کو بیخ جو
بیکند **وجه دوم** از وجوه زوال دولت جابره آنکه جور و ستم جان از حد گذرد و خاص و عام را از فرط
تعدی و طغیان جان بر لب و کارد باستخوان رسد در مقام خلاف علم سرکشی برافراخته سلاح
معارضه در پوشند و سپاهی و رعیت پشت بهم داده و بر روی آن ظالم ایستاده در دفع و استیصال وی
بجان کوشند و امکان این نوع حوادث بر دیده وران پیش بین مستور و وقوع آن از قصه گری
و حادثه طلبیهای روزگار رغیب و درو غریب جهان پر از نگونه دار و گیر بسیار دیده و در پی تقدیر
رقم این قسم سوانح بر صحایف از منه و اعصار بسیار کشیده چنانکه از مطالعه کتب سیر علوم و از
تتبع احوال سلف مفهوم میگردد آورده اند که یکی از امرا غوب پیوسته بزور قوت طامعه افتاد اموال
رعیت کردی و با آتش جور و ستم دود از نهاد خلق مملکت بر آوردی تا دست بیداد وی از غرایب
آن بلاد خاک پریشانی بر فرق اهل روزگار فشانده و بغاغی ظلمش سرای خاطر متوطنین آن دیار را
از متاع صبر و طاقت پرداخته احدی را جهت بدعای وی راه در حکم نماند یکی از خیرخواهان
عاقل گستاخان آن محفل در آن باب با او گفت و گو و از سبب سلوک آن طریقه حجت و جو
کرده در جواب گفت که اجع کلبک یتبعک سگ خود را گرسنه دار تا از دنبال تو آید یعنی چون
رعیت پریشان و محتاج باشند بهتر اطاعت و انقیاد مینمایند تا آنکه بسنگ سخت گیری آن ستمگر
تیغ جرات اهل آن کشور تیز و با آتش جانسوز ظلم شوم ظرف حوصله خلق آن مرز و بوم لبریز گشته
بر و شوریدند و از سریر دولتش فرو کشیده بقتل رسانیدند یکی از حکما بر کشته وی گذشته گفت که ربما
اکل الکلب صاحبه اذا لم یشبعه یعنی چون سگ را صاحب سیر نکند گاه باشد که از غایت گرسنگی
صاحب خود را خورد و نزدیکست باین سخن آنچه ابو العباس طوسی با ابی جعفر منصور دوانیقی گفته
در وقتی که منصور لشکری بجائی میفرستاد و سالاران لشکر را سفارش مینمود که اجع کلبک یتبعک یعنی

۳

۱۶۹

تا مطیع باشند که سگ را تا گرسنه میداری از پی تو میدود ابو العباس
[illegible] چون سیر نماید و ترا گذاشته سر در دنبال او گذارد دیگر آنکه مکن
[illegible] با ناخن بیداد دل زار بیچاره خراشد و او را بر آن ظالم دست ستیز و از چنگ ظلمش
[illegible] تفتیش یابد که گر جان وی را از دست تعدی او رهاند و نه حامی دادرسی که خود را
[illegible] حمایتش [illegible] پیش از هر سو بسته و دست امیدش از همه جا گسسته گردد
[illegible] چاره شکر [illegible] پادشاهی خواهد برد که کنف رحمتش گریزگاه بی پناهانست
و غمخواری رحمتش فریادرس دادخواهان میر دیوان عدلش بخون دل زاری خسرو تاجداری را
دست اقتدار بسته در زیر تیغ انتقام می نشاند و سرهنگ سیاستش برای خاطر پریشانی سلطان
والاشانی را پالهنگ عجز در گردن افکنده بپای دار مکافات میدواند مظلومی از جور ظالمی
بر خود نپیچد که شحنه غضبش با وی در نه پیچد و ستم کشی اشکی از دیده درویشی فرو نریزد که سیل عقوبتش
بنیان دولت وی از هم نریزد **سعدی** بسا باطا که خداوند ملک و دولت را که آب دیده مظلوم
در ربود و انداخت چو قطره قطره باران خرد بر کها که سنگهای بزرگ از کمر کرد اند در جامع الاخبار از
سید اخیار صلی الله علیه و آله ماثور است که اربعة لا ترد لهم دعوة و تفتح لها ابواب السماء و تصیر
الی العرش دعاء الوالد لولده و المظلوم علی من ظلمه و المعتمر حتی یرجع و الصائم حتی یفطر یعنی چهار کسند
که دعای ایشان رد نمیشود و درهای آسمان برای دعای ایشان گشوده میگردد و بعرش میرسد یکی دعای
پدر برای فرزند دوم دعای مظلوم بر آنکسی که بر وظلم کرده سوم دعای عمره گذار تا از عمره مراجعت نماید
چهارم دعای روزه دار تا وقتی که روزه گشاید و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست
که اتقوا الظلم فان دعوة المظلوم تصعد الی السماء یعنی بترسید و بپرهیزید از ظلم که بدرستی که دعای مظلوم
صعود مینماید بآسمان یعنی مستجاب میشود ناوک آه از دل سوخته زنان بگذرد از سپهر آسمان و [illegible]
در کافی از صاحب مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست آنچه خلاصه مضمون آنست
که وقتی که حضرت علی بن الحسین را وفات رسید مرا بسینه خود منضم ساخته فرمود که یا بنی وصیت میکنم
ترا بآنچه وصیت کرد مرا بآن پدرم در وقت وفات و ذکر نمود که پدرش یعنی امیر المومنین علیه السلام او را
بآن وصیت کرده فرموده یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله بر تو باد که بپرهیز کنی و حذر
نمائی از ظلم بر کسی که نیابد برای دفع تو یاری کننده و فریادرسی غیر الله تعالی یعنی چون مظلوم عاجز و داد

رسی غرض استعمال نیابد تا محتاج برای دادخواهی بدرگاه او [illegible]
خوانند و او را اعانت وی احتمال نبوده دادرا نشانند گویند که از باد [illegible]
خسته دلان متضرر بوده فرموده بود که این دو بیت بر بساط وی نقش کرده بودند
داشته همیشه تامل در آن چند و از خاطر این جهان بهیچ پست نگاه کهای نیز گردد
از اولت مقتدرا فالظلم مصدره یفضی الی الندم [illegible] ستام عینا ک و المظ[illegible] و من السدم تتم
سعی انکه زنهار ظلم مکن چون توان که آخر آن ندامت و پشیمانیست زیرا [illegible] سم تو در خواب
نازست و مظلوم را بادیده بخواب لب بنفرین تو باز و ذات پاک جناب سبحانی از خفتن مبرا و نالهٔ مظلومان را
شنواست زود باشد که شحنهٔ عدلش بمکافات آن مظلوم تیغ قهر بازد و سزای آن در کنارت نهاده ترا
عبرت عالمیان سازد و سنائی ای بسا تاج و تخت مرومان لخت لخت از دعای مظلومان ای بسا نیزهای
کنجوران شاخ شاخ از دعای رنجوران ای بسا تیرهای جباران تار تار از دعای غمخواران ای بسا باد کرده
طارم و نیم زیر و بالا از شکسته چشم ستیم ای بسا رایت عدو شکنان سرنگون از دعای بیرزنان سلطان محمود غزنوی
میگفته که من از نیزه و شمشیر مردان آنقدر نمیترسم که از دوک بیرزنان آنکه یک بیرزن کند بسوخته نکند صد هزار
نیزه و تیر حاصل این کلمات و نتیجه این مقدمات آنکه ملوک و سلاطین را هیچ دشمن بدخواهی و هیچ مملکت را
هیچ مرض جانکاهی چون صفت خبیثه ظلم نیست خسروان اقلیم فرزانگی در برانداختن این دشمن خانگی تعبیه
سپاه و مساعی جمیله محتاج و حکیمان مطب عقل و دولت جهت قلع ماده این علت در استعمال ادویه مجربه
تدابیر صائبه بی علاج اند و بر ظاهر است که این طبقه علیه را کف نفس خود از ارتکاب ظلم کافی نیست
بلکه چنانکه توسن نفس خود را در آن عنان منع کشیده و دامن همت بلند را از لوث این صفت باید
برچیده همه ازین میباید که احدی را از رعیت و سپاهی نیز در آن تمکین ارتکاب نداده افعی را در دستگاه
اصل جور را بسنگ سیاست سر کوبند و فراش حسن اهتمام را بضبط بساط امن و امان فرمان داده ساحت
مملکت را از خس و خار گزند ظالمان مردم آزار بجاروب معدلت روبند بلکه بهمین نیز اکتفا ننموده حفظ
و حراست اطراف مملکت را از سم ستور بیگانه و قتل و غارت دشمنان خارجی نیز بر ذمت همت واجب
دانند و سکندروار آسا از سنگ و روی وجود مردمان سخت بر گرد مملکت سدی محکم بسته کشورخدام سکنه
آن مرز و بوم را نیز از شر یاجوج تشویش دشمنان مشوم ایمن گردانند و مخفی نماند که گزارش حق را گستری
و شهریاری و دادای این عجب پروری و جهانداری موقوف بر رعایت چند ضابطه است نخستین آنکه

٤

[illegible]ی متوکل بفضل و رحمت بیغایت صمدی متوصل بوده در توفیق احکام
[illegible] رب الارباب سنت نمایند و تشبث هر امری را از الله [illegible]
[illegible]ب منوط دانسته روز و شب در آن درگاه بطلبیه فجر و نیاز را ابواب سعادات بر وجه
[illegible] شایت مد نشود در غلق تا نصب بر در معبود کوتاه کنی ضابطه دوم آنکه در هر امری
[illegible] انکه [illegible] غزا و تنفیذ احکام ملت بیضا را مکنون ضمیر منیر و مبین خاطر
[illegible] این شیوه خجسته گلشن دین و ایمان را تازه و تر و آب اجرای
این سنت سنیه نخل دولت و اقبال را سیراب و بارور سازند و از غایت اهانت دین و اهل شرع
محترز و از وخامت عاقبت بی اعتنائی در آن مجتنب بوده باب شماتت مخالفین را بر اهل اسلام
باز و زبان طعن و ملامت اعادی دین را بر خود دراز نکرده باشند و بر ظاهر است که هر گاه ملوک و سلاطین
پاس این معنی دارند و در مقام ترویج دین و اجرای احکام آن قدم اهتمام فشارند بحکم الناس علی دین ملوکهم
احدی از حکام و عمال هر دیار و سایر متوطنین قری و امصار را از جادهٔ متبع این شیوه مجال انحراف نمانده
و از تشیید مبانی این امر خانهٔ دین و دنیا معمور و از پرتو خورشید ظهور حق ساحت ملک و مملکت پر نور
۱۷۰ سکره و مشهور است که نواب خاقان گیتی ستان رافع لوای عدل و احسان مظهر آثار جلال و جمال اسمعیل جهاد
ابطال رجال سعید و مناهج بغی و عدوان مجدد قواعد دین و ایمان زنگ بر زدای آینهٔ ملک و ملت محکم انداز
سهام تدابیر مملکت اعنی نواب فردوس مکان شاه اسمعیل صفوی بهادرخان طاب الله ثراه و
جعل الجنة ماواه وقتی که رکاب دولت را بشرف پای بوس حضرت خود مشرف و تمکین خانه زین را
بگوهر شاهوار وجود ارجمند حولش بزین ساخت و آفتاب ظهورش از کوهسار عواقب امور جهانگیر شیده
پرتو عدل و احسان بر بعضی از ممالک ایران انداخت گفت جوشنش هنوز تو خط و سبزه دولت
و تیغ عزیمت جهان گشایش هنوز نیم کش نیام انتظار فرصت بود که خاطر مبارکش را هوای جهانگیری و
سعی بر سر افتاد که من بعد خطبا بر منابر در لعن و طعن آن سه سگ کافر یعنی ابابکر و عمر و عثمان خودداری
ننموده نهال تولا را از پیوند تبرا اشمر ثمر رستگاری عقبی گردانند و مقربان در نجگاه اوقات صلوات
برغم الف مخالفان دین این نوای را بسمع و گوش هوش بزرگ و کوچک عرب و عجم کشیده از کله
بوس سلطانی بمشام جان عالمیان رسانند بعضی از بندگان آن درگاه مخلصان دولتخواه بعرض رسانیدند
که چون هنوز آغاز جهانگیری و عنفوان شباب دولت و وقت دانه ریزی وحشی طایران رهائی

سپاهی و رعیت است و اگر اهل این دیار ناصبی شعار [illegible]
که چند روزی نیز اراده خوش مکنون ضمیر و این تیغ خارجی کش [illegible]
[illegible] از این صدا رسیده در بروج ضوابط پادشاهی از آن شکستی بهم رسد آن سوید [illegible]
این داری فرمودند که من پادشاهی را نیز از برای ترویج دین و لعن دشمنان اهل [illegible]
[illegible] هم و اگر این نباشد آن بچه کار من آید القصه [illegible] که امکان [illegible] دین [illegible]
و موذنان و تبرائیان و سایر شیعیان که سالها انتظار چنین [illegible] ان صفوی [illegible]
افسرده بودند تبرزین زبانها آختند بی اندیشه و دعا با اعلان این کلمه حق بیرون خستند و
تا غایت گلشن ایمان از تغلیه و اجرای قنات نفس این سنت سنیه سیراب و تازه و دار الایمان
ممالک محروسه ایران از نوازش این کوس دولت آل علی پر آوازه نهضت سید محمد که زمان هنگام طلوع
آفتاب دولت سلسله علیه پادشاهان صفویه خصوصا در این فرخ زمان که سریر گردون نظیر دار الملک
ایران شرافت بوجود اشرف سکندر دوران اعنی اعلیحضرت سلیمان حشمتی که دیباچه این کتاب
بشرف نگین دانی که بر نام نامیش رسیده است در خضر خامه در ظلمات سواد این نامه از آب
حیات ذکر القاب گرامیش کامیاب گردیده روز بروز گلهای احکام مذهب جعفری از فیض هوای
جانفزای بهار دین پروری در بالیدنست و صبح و شام باران نعمت نامتناهی از سحاب همت
والای شاهنشاهی برکشت امل ارباب فضل و حال در باریدن سلطان فرمان شرع و دین پیرای
این دولت ابدقرین همیشه با فر و شکوه است و مباشران رتق و فتق امور شرعیه را از حمایت این
دولت روز افزون پیوسته پشت جرات بر کوه شاهین این شوکت زاغان بدعت را در نشیمن
شرع چنگال غیرت این از هم میدرد و همای این دولت بیضه اسلام را در زیر دو بال عدل و احسان
می پرورد [illegible] تا از شهرت حق پرستی دو اسبه بسبقطر و چهار رکن عالم دویده و آوازه نوبت
بانگ مسلمانی از شش جهت هفت اقلیم پیچیده زلال صدق و صفا از کوهسار این دولت والا در جویبار
اعتدال زمان جاریست و کیفیت لذت بندگی خلق روزگار را چون نشای [illegible] ولی
ساری بخش زنده شمشیر جان گیر این شیر صولتان مجاهد چراغ مساجد و معابد روشن گردیده
و قلم علم نصرت پرچم این صاحبان تا سیدات ربانی از صفوف نماز جماعت بر نسخه آسمانی
خط بطلان کشیده از نور جبهه عباد روزها دیده محرابها امروز روشن است و از نشر آثار ائمه اطهار

[illegible]ن است که رونق شرع و دین بر همین [illegible] تا عهد [illegible] صور [illegible]
[illegible] نشان از دل و زبان مومنان پاک [illegible] ان بر عرش اجابت
الهی تا جهان باشد شه ما کامران بادا زلال عدل و احسان همچو فرمانش روان بادا
[illegible] است او قوی بادا جهان بی هر تا بر جا است بخت او جوان بادا فلک سان روشن [illegible]
[illegible] س با مال خصم تا آسمان باشد زلال لطف او جاری بود تا نام [illegible]
[illegible] علم او [illegible] زبان ما باشم در کام و جان ما باشم در تن دعای دولتش ورد
مراد ورد زبان باشد فصل بیست و سوم آنکه چون خواهند کسی را با رجاع خدمتی از خدمات کلیه ضروریه مملکت
داری سر بلند و اعتبار تفویض حکومت یا عملی یا امری ارجمند سازند اول صیرفیان عقل و فراست را مقرر
کنند که نقد گوهر او را بر محک امتحان زده تشخیص پاکی و ناپاکی آن بر دارند و چون نقد دانش نیکو و نکوئیش
واز شوب بغش و طمع خالص و تخیش باشد در دار الضرب توجه و عنایت خاص سکه نامداری و اختصاص
سکوک سازند تا در بازار روزگار رایج بوده بمتاع نیکنامی جاه و دولت و سعادات دوجهانی با آن
خریداری توانند نمود لمولفه تا از سوده شیت سزاوار خدمتی نبی امتحان خامه رقم کی کند دبیر فصل چهارم
۱۷۱ آنکه خاطر با آن نیز جمع نفرموده چنانکه در پای تخت و مقر سلطنت خود از دقایق احوال خلایق باخبر
مهر بخت از سپهر دولت نظر اطلاع بر کیفیت اوضاع سایر بلاد دوردست نیز که حضرت غیرت در
زیر نگین حکومت ایشان در آورده است افکنده سر رشته اخبار دهر یار را در قبضه اقتدار داشته باشند
و با دیده توجه و عنایت از عینک دوربینای خود با ضرایط اهل شکر و شکایت دفتر اعمال حکام و عمال
هر کشور را خوانده آنچه نه بر وفق صواب باشد بکزلک تندی تادیب و عتاب تر شنند الحاصل مجموع
از چگونگی سلوک کارکنان خود در هر ناحیه و بلوک از نزدیک و دور همیشه مطلع بودن لازم و ضروریات
تا اگر احدی را از ایشان در خدمات مرجوعه داشته باشند شایسته تقصیری و لغزشی رو دهد و از تزلزل احوال
رعیت و سپاهی در حصار استوار قواعد و ضوابط پادشاهی شکستی افتد تدارک آن زود توانند برداشت
و بمصالح دفع مفاسد آن رخنه را مسدود توانند ساخت لمولفه تا بود آگاه از احوال هر نزدیک و دور
بر فراز تخت از آن جا داده ایزد شاه را فصل پنجم آنکه چون در بخش تخت سلطانی و شوکت جهان
بانی ناله جیتا بانه ستم دیدگان و تظلم بی اوایانه از جور زمانه بیجان رسیدگان را از درگاه عظمت خود
نرانند و بجانب صفوف جوبداران و رشت سرا پاپیش راه آمد و شد عرض حال اهل برگ و نوا باید

ریش را گلشن جانفزای لطف دجهان خویش بالکلیه مسدود [illegible]
از هیچ ذره چقدری دریغ ندارند و این شیوه را ضافی جبر و [illegible]
هیچ شانی اعظم از شان خدا نیست و جناب احدی از غرور رسی احدی عاید
دست رد بر سینه نمیگذارد حافظ هرکه آید گو بیا و هرچه خواهد گو بخواه [illegible] نازکبر و حاجب
نیست مجملا تنظیم رعیت نشان عدل شاهست و بدرد دل [illegible] بخلق الله
خواهی شکوه پادشاهیت و دلجوئی سربار بهتگان شکرانه صاحب [illegible]
بیش که کار درویشی سازند و صاحبان تخت را چه بخت از این بلندتر که حاجت گدایی روا نمایند
سید انس و جان و دستور عالمیان صلی الله علیه و آله چنانکه سابقا نیز گزارش یافت اوقات خود را بخش
کرده بود گاهی بتفقد احوال عیالان مشغول گشته ادای حق عطوفت نمودی و زمانی باقامت مراسم
بندگی گذرانیده گوی آن سعادت بچوگان رکوع و سجود بربودی و در حصه دیگر بکارسازی خلایق پرداخته کره
حوایج همگنان را بناخن مهربانی گشودی و همچنین جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در ایام تمکن خلافت
روزها کار خلق ساختی و شبها بعبادت خالق پرداختی تا اینکه بعضی از مشفقان معروض داشتند که یا
امیر المؤمنین چرا اینهمه تعب خود را میفرمایید نه روز آسایشی دارید و نه شب آرامشی فرمودند که اگر روز
آسایم کار رعیت ناساخته ماند و اگر شب آرام کار من و بر طبق این مقالت سخن یکی از اهل حال که پادشاه
هوشمندی از وی التماس پند نمود گفت اگر سعادت دو جهانی خواهی شبها در درگاه حق داد گدائی میده
و روزها در دربار خود بداد گدایان میرس و اهتمام عدالت پیشگان خردمند در التزام این شیوه دل بسته
بحدی بوده که پادشاه دادگری را علت کری روی نمود و از رهگذر نشنیدن فریاد دادخواهان بار گرانی
گوش بر دوش خاطرش گران مینمود تا عاقبت رای عدالت اقتضایش تدارک آن بدینگونه کرد که فرمان
داد تا ندا نمودند که اهل آن مملکت غیر جامه سفید نپوشند مگر کسی که عرض حالی داشته باشد که وی لباس رنگین
ملبس گردد تا از نگهی قطار گشته انجا از گوش فوت گردیده چشم بازیافت آن تواند نمود و در ظلمت نشینان
دغدغه متظلمان در باب حاجت را بچراغ نور باصره پیدا کرده تدارک احوالشان قیام تواند فرمود و حکایت
زنجیر عدل نوشیروان که شحنه احتسابش دست و پای ستم و حجاب را بآن بسته بود خسروان اعصار و دهور را
در کف ادراک و شعور سر رشته ایست محکم و رسا و صاحب سوادان خط دیوانی تمیز حق و باطل را در تحریر
این مطلب سطری رنگین و خوانا از برکت این شیوه خجسته عرضه‌است که اهل عالم نام گاوی را بنیکی بر زبان

[illegible] هر هر رسانند بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت گویند
[illegible] سم انکه چون شکوه متظلمی بپایه سریر دولت عرض و داد رسی [illegible]
[illegible] کردد بعد از انکه صدق و کذب آن را تشخص و مبرهن و ساحت آن سخن را
[illegible] نود روشن ساخته باشند دامان ضمیر را از غبار هوای نفس و خواهش طبع افشانده
[illegible] ی عدالت باشند در [illegible] دارند در دفع آن ستم مسامحه و اهمال جایز ندانسته این قاعده را
[illegible] آن اعمده سراد [illegible] ل تقرب بدرگاه حضرت عزت شمارند حضرت پادشاه بابا
و در بار دیس از خواهان عالیشان بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام وحی نمود که جباری از فرمان دهان
آن روزگار پیغام فرمود که قل لسلطان الجبار انی لم ابعثک لتجمع الدنیا علی الدنیا ولکن لترد عنی دعوة المظلوم
و نصره فانی آلیت علی نفسی ان انصره و انصر له من ظلم بحضرته و لم ینصره مضمون آنکه بگو بسلطان جبار
که بدرستی که من ترا برای آن سلطنت نداده بفرمانفرمائی خلق نفرستاده ام که مال دنیا بروی هم جمع کنی
بلکه جهت این فرستاده ام که یاری مظلوم کرده نگذاری که دعا و دادخواهی او بدرگاه من رسد که بدرستی
که من سوگند خورده ام بخود که نصرت او نمایم و انتقام وی کشم از کسی که در حضور او ستم برو رفته و او
نصرت وی نکرده اهل شعور از خبر مذکور میتوانند دریافت که هرگاه تقصیر در اعانت
مظلوم موجب انتقام و باز خواست باشد از ارتکاب ظلم چگونه خواهد بود و در کتاب شریف من لا یحضره
الفقیه مذکور است روایتی که مفاد آن اینست که یکی از علما [illegible] بقبرش نشاندند و گفتند که عذاب باو و مراد از آن هم
کنند که صد تازیانه از عذاب خدا بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم پس باو گفتگو میکردند تا بیک تازیانه
رسانیدند گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این تازیانه بمن میزنید گفتند
باینکه روزی بی وضو نماز گزاردی و بر ضعیفی گذشتی و نصرت او ننمودی پس تازیانه از عذاب خدا بر وی زدند
و قبرش پر آتش گردید و قطع نظر از اخبار و آثاری که از غایت اشتهار در مقام احتیاج بذکر آنها تفصیلا
نیست دیده مروت چون میتواند دید و در حوصله فتوت چگونه میتواند گنجید که بیرحم بیدروانی بیچاره ناتوانی را
در زیر تیغ ستمی نشانده و ناله اش را که از طاقت بر دارش را بفلک رسانده باشد و منبعی برکسی ظاهر و مجلد
وقوع آن تحمل تسهیل از دهان خاطر گردیده باشد و خداوند عالم و آنکس را قدرت بر دفع آن ستم داده و در دور
بجهت آن دست تعدی آن ظالم را در پنجه اقتدار وی نهاده باشد و مع هذا وی را از آن دل بدرد نیامده در
اعانت آن مظلوم کوتاهی نماید و با خار جانگزای وقوع امری چنین شبها در بستر استراحت بخاطر جمع آساید

۱۷۲

سلاطین کامکار چه کام دل از رود کار گیرند که به از خود بیش بود داد
در ایام دولت دهند که خوشتر از داد و دادن داد خ طوفت
از دل زاری برازند چه گلهای سعادت که بشکفند چه دلبستر غنچه چه
ستمکاری بآن رهانند چه طومارهای سیئات که بخوانند ازدید
سلجوقی در کنار زنده رود شکار میکرد زمانی جهت آسا
که تیز نعوب خصاص داشت بهی که دران حوالی بود بر مسود بر
سیحر یند فرمود آن را کباب کرده پاره از گوشت آن کباب ... ان کا واز عجوزی بود
که چهار یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از شیر آن حاصل میشد چون این خبر جانسوز بآن عجوز رسید
غنچه صفت از باد آن سیداد قنقعه بر سر دریدن گرفت و کباب آسا از آتش آن ستم خوناب حسرت
از دل چکیدن آغاز نمود چون آه جانکاه خود از جا جست و مانند اشک تیمان خویش روان گشته
بر سر پلی که معبر سلطان بود نشست تا آنکه سلطان رسید پیرزالی دید دیوار جسمش از نزدیکی غروب
آفتاب حیات زرد گردیده و مسافر جوانیش در خارستان زندگی از شکنج رو دامن بر چیده نشسته
احوالش کلاه صفت درهم و قامت خمیده اش حلقه دروازه عدم قانون فغانش از گوشمال
روزگار کوک و جسم نزارش رشته ناله زار را دوک سلسله گیسش بر رود بجای زیور خاک معیشتش
بر سر قایم مقام مجموع سیلاب ... پشان و خاک کدورت بر سر کنان رو بموکب سلطان نهاد
و مانند پل با قامت خم و دیده پر نم سنگ بر سینه زنان بهای سمندش افتاد و چون خانه شکیبایش
از سیلاب ستم انبوه و پشت جوانیش از حلم و وقار سلطان بر کوه بود زبان جسارت گشود و گفت
ای پسر الب ارسلان اگر امروز بر سر پل زنده رود دادمن ندهی فردا بر سر پل صراط دست خصومت
از دامن تو بر ندارم اکنون ازین دو پل کدام را خواهی اختیار کن سلطان از هیبت این سخن بیاد
گشته گفت من طاقت پل صراط ندارم که بر تو ستم کرده بگو تا داد تو بستانم پیرزال احوال خود بعرض
رسانید از صرصر تظلم پیرزن قلزم ترحم سلطان موج زن گشته حکم فرمود تا آن غلام را خواجه وار آورده
جزای آن عمل در کنار ش نهادند و در عوض آن ماده گاو ده هشتاد گاو از سرکار خاصه به پیرزال دادند و از آن
قبیل حکایات که مشتمل بر جرات و جسارت عجزه و هجایز در خدمت ملوک و سلاطین و عرض حال خود بمدد شکنی
و درشتی نمودن و تحمل و گذرانیدن ایشان ازین جمع دل شکسته خاطر پریشان و بر هم کشیدن انتقام

ازخم ...ان سوفقین و شعرا در کتب خود نظم و نثر بسیار ذکر کرده و
وچوار ...ب مضامین شبیه بتکرار بود بذکر همین حکایت اکتفا نمود و شبیه
...حکایت پیرزالان در عرض حال شکسته بالان را بسمع رضا گوش و باده خوشگوار
...نش کرده اند از بحر جلالشان قطره و از کوه شکوهشان
به وازبست ... ت و دشمن در تذکره این شیوه مستحسن بجز دعای دولت طلب
ان زنر ... ت که جیب و دامن اوراق از گلهای تند کار این محمدت
لبریز است و کام و دهان ... م از ترجیع این نغمه دلکش با طرب انگیز چه سکه بنام نامی شهریاران
زده شود که پاینده تر از نقوش این حروف در دفاتر و اوراق تواند بود و کدام خطبه باسم سلطان
خوانده گردد که با صیت جهانگیر عدل و احسانی چنین برابری تواند نمود مجملا سنگ درشت گویی
ستمدیدگان نقد حلم و وقار سلاطین را محک است و شور و فغان متظلمان بر سر خوان عدالت گستری
پادشاهان بجای نمک است پس سزاوار است که بر حرکات بی ادبانه و کلمات بی خردانه ایشان قلم
عفو کشیده جبین تمکینشان از آن پرچین و خاطر مبارکشان از آن درهم و غمگین نگردد بلکه همچنین
شکفته جمال دولت در دو شکر مرات حسن سیرت دانسته کشور نیکنامی دنیا را به سپهسالاری این شیوه
مجسته تسخیر و سرای جاودانی عقبی را بمعماری این شیمه کریمه تعمیر نمایند حکایت تکال و کبر بر جمال بادشاهی
میفزود اگر سلیمان گوشه چشمی بحال مور داشت ... و از خواب ... که تا بدان راه و رسم ملکوت را
بشاهراه ادای حق آن هادی و توانگران سرمایه اقتدار را ... ابواب تنبع نیکنامی مفتوح داشت حکایت
که از سلطان محمود غزنوی در بعضی از کتب سیر مذکور است مخلص آن آنکه از جنود سلطان مذکور بد
باک ستمکاری شبی بخانه درویشی بیچاره رفته تعدی دید از خانه بیرون کرد و اهل خانه اش را به تحت
تصرف در آورد آن عاجز ناتوان را چون غیر از دامان عدل سلطان دست بجایی نرسید به درگاه وی
شتافته آنچه بر سر وی گذشته بود بپایه سریر دولت عرض نمود سلطان را از استماع آن سیداد آتش
در نهاد افتاده چون آن شخص معلوم نبود که کیست تا در همان گرمی دل آن درویش را از وی خنک و دود
خاطرش را از باران غصه سبک سازد فرمود که چون بار دیگر آن نابکار آید او را در خانه گذاشته
بزودی خود را بمن رسان تا داد تو بستانم و وی را بجزا رسانم القصه بعد از سه شب دیگر باز آن نابکار
بکمین بر خانه وی رفته درویش بسرعت تمام سلطان را از آن اعلام نمود سلطان بی توقف ...

173

جسته و کمر مردی بقتل آن نامرد بسته با چند نفر از غلا[مان] …
خون گرفته هنوز از انجا نرفته بود بخت فرمود تا چراغ ر[ا] …
بیرون رفته نخل حیات آن بدبخت را از پای در آورد و بعد از انکه از کار …
بخون آن بی ادب شغل ساخت با فروختن چراغ …
کردند حاضران آن روی نیاز بر خاک سوده سجده شکر الهی … بسکین …
آن خسرو سعادت آیین کشود و باسر انگشت زبان سوال … چند …
اغاز نمود سلطان گفت از وقتی که این قضیه مسموع گشت مرا در خاطر سید نشت که این کار یکی از فرزندان
من خواهد بود چه بدیگری این جرات کمان نداشتم که در زمان من ارتکاب امر شنیع چنین نماید و لهذا
خود متوجه سیاست او گشته دیگری را بان مامور نساختم که مبادا جانب مرعی دارد و در تمشیت این
مهم اهمال و تعلل جایز شمارد و سبب خاموش کردن چراغ این بود که امکان داشت که چون اورا روی
او نگرم مهر پدری بیبانگی برخاسته از خون وی درگذرم و آن مخالف قانون دادرسی و عدالت
باشد و باعث سجده این بود که چون روی او دیدم و معلوم شد که بیگانه است از دو جهت
شکر جناب الهی نمودم یکی اینکه فرزندم بقتل نرسیده و دیگر اینکه قباحتی چنین از اولادم صادر
نگردیده است ضابطه هفتم آنکه مجالست ارباب فضل و کمال و مؤانست عاقلان کاردیده کهن سال را
که روز و شب بپای طلب … از روزگار دیده و بدست شعور ابکار اعصار و دهور جواهر
تجربها برشته عمر در ارکشیده اند جو یا بوده با کلک زبان بیانشان چهره گشای صورت احوال
دین و دولت پردازند و از شاخسار نهال این فرقه نیکو خصال گلهای فیض چیده و دماغ جان را
معطر سازند چه ظاهر است که صحبت مردم کامل عاقل آدمی را با داب دنیا و دین مؤدب و نفس را
از رذایل اخلاق پاکیزه و مهذب میگرداند؛ از اثر صحبت انجه درین عالمست؛ ور نه کجا یافتی نبید بهاکی
نبات؛ و هیچ یک از احاد خلق را تکمیل نفس و تهذیب خلق ضرورتر از ملوک و سلاطین نیست چه
این طبقه علیه را با جهانی سرکار و رشته امور کشوری در قبضه اقتدار میباشد و حسن احوالشان موجب
صلاح احوال هردیاریست و سوء اخلاقشان مورث فساد و اوضاع روزگاری ضابطه هشتم آنکه در
هر امری از امور که روی دهد و هرگونه اراده که در اینه ضمیر انور صورت بندد خصوصا در امور کلیه کاملی
… و تفکر نموده بمصالح و مفاسد آن را برخود عرضه دارند و در شب دیجور بر شر و شور روزگار … چراغ

[ا]رات بوادی ارتکاب آن نگذارند که مبادا و در ان جا و خطری
… باشند و آخر الامر کل کرده خار ندامتی خاطر مبارکشان را افگار شد
… روح فزای سرور اولیا حضرت علی مرتضی است علیه السلام که فکر المرء مرات
… به عکس … نگر مرد و اندیشه آدمی در کارها آیینه ایست که حسن و قبح عملش را
… نشان میگرداند ضابطه ششم آنکه بان نیز اکتفا ننموده عقول
[و آ]رای جهان … را با عقل و رای خود یار سازند و مشورت و کنکاش را در امور نظام
و عرفا فرو نه گذاشته در اصلاح دیده مردم کاردیده فرزانه و بصیرت بیاری کلان بران خسته قدرت
خانه تیر تدبیری از ترکش ضمیر بصیرت مطلبی نینداخته اند که گفته اند؛ هرکه مشورت کند نه بر غالبش هدف
نیاید تیر و این ظاهر است که آدمی هر چند عاقل و در حسن تدبیر کامل باشد چون با تنها برای رای خود باشد … سازد
امکان خطا و غلط در ان بیشتر است از انکه جمع عقلا را نیز در ان با خود شریک سازد و چنانکه
راهرو را در سلوک طریق هر چند بلد باشد تنها احتمال گم کردن راه بیش از آنست که با جمعی
که همگی بلد باشند رفیق گردد و نیز شک نیست که چنانکه نور چراغ از انضمام چند فتیله قوت
بیگیرد نور بصیرت نیز از اجتماع آرا و عقول افزونی می پذیرد حکما گفته اند که اذا شاورت العاقل
١٧٤ صار عقله لک یعنی چون با عاقل مشورت کردی عقل او از ان تو شد پس صاحب دو عقل خواهی
بود خداوند عالم و سلطان نسیه کاینات را صلی الله علیه … عقل و اکمل عالمیان بود و عقل کل جزو
کشش درس دانشش مینمود در امور مشورت اصحاب مامور ساخته فرموده که و شاورهم فی الامر تا
نیز درین باب بانجناب اقتدا نمایند اگرچه صاحب عقل و رای باشند آنحضرت لقمانست که بر تو باد
بایک کس باشند و مشورت تو با هزار و یکی از ملوک گفته که اگر کاری بمشورت کنم و خطا افتد دوستتر
دارم از انکه برای خود کنم و صواب باشد و نیز درین مطلب یکی از شعراء عجم نیکو گفته است؛ شاور سواک
اذا نابتک نایبة؛ یوما و ان کنت من اهل المشورات؛ العین تنظر منها ما دنا و نای؛ ولا تری نفسها الا بمرات
… یعنی اینکه مشورت کن با دیگری چون ترا مشکلی پیش آید و مصیبتی رو نماید اگرچه خود از اهل مشورت
و از جمله عقلا باشی که رای صاحب عاقل که خیر و شر همه کس داند و در کار خود فرو ماند و به دیگری محتاج باشد
مانند چشم که هر نزدیک و دوری را می بیند و خود را نمی بیند مگر با آیینه یعنی عاقلی که با وی مشورت
نمائی ترا بجای آینه است که بوساطت او در کار خود بنای صلاح و فساد احوال خویش …

شد و حدیث شریف نبوی المؤمن مرآة المؤمن
و با کار روزمان شعور نمودن کافه خلایق خصوصا پادشا[ه]
عاقل نیک نهاد که بنای کارها بر رای و تدبیر ایشان توان نهاد و ب[illegible]
که دعا بطینتان بر اخبث نیت و نقد سعیشان [illegible]
کردن این فرقه بغایت دشوار و محتاج بتتبع و تفحص [illegible]
نکویان در باجه قدر آب گهر داشته باشند توضیح این سخن [illegible]
بزیور تجربه آراسته و نهال دانش از زلال صفات پیراسته از حقایق احوال سلف واقف و
بر دقایق سخنان اکابر عارف شراب تلخ گویش آرامای اغراض خود صاف و کباب تلخیش
پرورده نمک حق و انصاف مکنون ضمیرش تحصیل رضای خالق و مضمون تقریرش تمهید دعای خلایق
طبق اخلاصش از حلوای شکر شیرینی خوش آمد خالی و حقه باطنش نمکدان شیوه نمک بحلالی زلال
نفاقش از چشمه نفس الامر در جوش و بلبل زبانش از زمزمه خارج آهنگ فراج گوئی خاموش سخن کی
از اکابر است که صدیقک من صدقک لا من صدقک یعنی یار مخلص تو کسی است که ترا راست گوید
نه کسی که بخوش آمد طریق تصدیق تو پوید و حضرت شاه ولایت پناه در دستور العمل که برای مالک
اشتر رحمه الله در وقتی که حکومت مصر را بوی مفوض ساخته بود ببیان نگاشته و در کتاب شریف
نهج البلاغة مسطور است فرموده [illegible] فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر
ولا جبانا یضعفک عن الامور ولا حریصا یزین لک الشره بالجور یعنی مراد این خطاب و مراد آن جناب
اینست که زنهار کسی را در مشورت خود داخل مکن بخیل و بی جگر و حریص که بخیل ترا از طریقه بذل و احسان
عدول بفرماید و بفقر و تنگدستی وعده دهد و بی جگر از کردن کارها ترا ضعیف و بی جرات
سازد و حریص کثرت حرص و شوق اندوختن مال را در نظر تو آراسته بارتکاب جور و ظلم وا
می اندازد و الحاصل قابل این امر کسی است که باوصاف مزبوره اتصاف داشته باشد و یافتن مردی
چنین و پیدا کردن این گوهر ثمین در سنگستان وجود ابنای زمان اشکال تمام دارد و چون یافت
گردد سزاوار است که قدر او دانسته و آن را از هدایا و عطایای الهی شمرده راستی گفتارش را نتیجه
مخلص خصوص و رای پیش بینش را فایده نشکر ثبت امور گردانند خاتمه دهم اگر چون از احدی
نسبت بآن جناب جنایتی یا خیانتی صادر شود یا در طی طریق بندگی وادب خطا و لغزشی روی دهد

[illegible] نظام سبقت رحمتی غضبی شمه از آنست و چه همت ساخته تا تمکین
[illegible] آینه از شمایم حرکات ناپسندیده خدم و حشم جبین بر جبین نیاورده
[illegible] الغیظ والعافین عن الناس شربت کرامت والله یحب المحسنین نوشند
[illegible] و بخشایش زلت بگلگونه عارض دولت چنانکه جناب مستطاب
[illegible] علیه السلام فرموده [illegible] السیاسة العدل فی الامرة والعفو مع القدرة یعنی جمال شهریاری
[illegible] ملکت [illegible] عدل نمودنست و با قدرت بر عقوبت عفو فرمودن و نیز از سخنان
صدق بنیان آن سرور دین و ایمانست که العفو زکوة الظفر یعنی بخشیدن جرم یا عدو زکوة دست
یافتن بر اوست و هم از گفتار هدایت آثار آن قبله احرار است که شکرانه قدرت بر عدو عفو است گویند
میان دو بزرگ که یکی عبد الملک نام داشت و دیگری عبد الرحمن منازعه و خصومتی بود بعد از کشش
و کوشش بسیار عبد الرحمن غالب آمد و عبد الملک برادر زاده پادشاه زمان بود مردمان وی را
گفتند که شکایت بعم خود کن تا انتقام تو از وی کشد گفت مثل من شکایت بدیگری نبرد و نخواهم
که غیری از قبل من انتقام کشد از قضا پادشاه وفات یافت و خلافت بعبد الملک رسید چون بر سریر
ملک متمکن گردید گفتند اکنون وقت آنست که از عبد الرحمن انتقام کشی گفت حقد السلطان عجز یعنی
در این وقت مرا از او کینه جستن دلیل آنست که من عاجز او بوده ام الحاصل در مقام انتقام در نیامده از او
عفو نمود و از نوشیروان منقولست که میگفته که لذتی [illegible] فهم از عقوبت نیافتم و از این جهت که
در عفو لذتیست که در انتقام نیست و حکمی یکی از ملوکست که [illegible] مردمان دانستندی که من از عفو چه قدر لذت
میبرم تقرب بمن بجستندی الا بجنایات و چون استقصای این مطلب در مجلس آینده انشاء الله تعالی بوجه
اتم خواهد شد در این مقام بهمین اکتفا میشود و قطع نظر از آنچه مرقوم گردید شیوه عفو را در قوام سلطنت و نظام
مملکت دخلی عظیم است که اگر بالکلیه امید مغفرت مفقود و طریق معذرت مسدود باشد ممکنست که وقتی
یکی از ارباب اقتدار و صاحبان اعتبار خصوصا امرای ثغور و عمال بلاد و وزرا در خدمات مرجوعه
تقصیری و در امور مملکت داری سوء تدبیری روی دهد و از غلبه خوف و هراس و سد باب قبول شفاعت
و التماس برای حفظ جان بننگ نمک بحرامی تن در داده پا از جاده اخلاص بیرون گذارد و یکبارگی طریق
مخالفت و طغیان سپارد و بسی مفاسد که از آن جمله آن خبر مکروه شنیدن و تصدیع دفع او کشیدنست بر آن
مترتب گردد و چون پای امکان عفو در میان و امید بخشایش متصل دامن خاطر اهل عصیان باشد احتمال

١٧٥

مذکوره کمتر خواهد بود والی اصل جانکه سیاسات و تادیب در...
عفو جرایم نیز در محل خود از لوازم مقرره شهریاریست جامه زیبای در...
والای سلطنت را اگران ضابطت این عفو و ملک از قهر و لطف ناچار است...
ضابطه یازدهم آنکه چون الویه جاه و جلال بکامرانی و ...
باشهباز دل بهوای سیر و صید افکنی بجهتی از جهات پرو... هت و ...
اهل تعلق برین باشد که از آن حرکت سبکساران اسمند و ... ن رکاب
بشکستگان دردمند فشاری نرسد از دست انداز جورکیشی گریبان طالب ... ی در دیده نشود و از ...
اقدام چاربایان بر کوشتجات کشت و زرع مسلمانان خط بطلان کشیده نگردد و دست نهیب عوانان
گل رنگ از گلشن جسارت ناتوانان نچینند و غبار ملالی بر خاطر بیزالی از عبور موکب همیون ننشینند که
مبادا از سنگ جفالی که بر شیشه دل منوالی خورد طایر اقبال از دریچه احوال پرد و تخم خار گزندی که بکار زرد ... مندی
خلد کلی ملک رعایا بار آورد و برق آه جانسوزی از ابر دود دل سیاه روزی جهد که صد کوه غلطت از هم
گدازد و سیل اشک خونباری از کوه اندوه ستیم غمگساری روان گردد که سد حشمت سکندر منشان را
از پیش اندازد حاجب بزرگ اوست که بر خاک همچو سایه ابر چنان رود که دل مور را نیازارد و بجهت بزرگ
بادشاهان کامکار بر سر اهل روزگار سایه رحمت خالقند مایه رحمت خلایق چرا نباشند و فرقه سلاطین
سعادت قرین بر فرق عجزه ... حمایت آفریدگارند گونه خاطرشان را بناخن آزار دیگر خراشند
بس سزاوار است که رعایت ... در حراست جان و مال این دسته مردان ضابطه نیکو سیر را
مجمع وزر متغلبه بدگوهر کارند و شیوه عطوفت و غم خواری را علی العموم از دست ندهند هر مرز و بوم که منضرب خیام
احتشام سپه گردد دریغ ندارند و گفتگوی مورچه با خیل مورچگان در حین عبور حضرت سلیمان از وادی
ایشان شاهان و شهریاران عالم و سرکردگان طوایف بنی آدم را نبذی تبیین و موعظتی دل نشین است
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که پادشاه صورت و معنی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و علیه السلام
از دارالملک خود متوجه دیار یمن بود و تخت گوهر نگارش مانند ابر لولو نثار بر پشت بختی باد سبک رو
بار روز و فوج خیر و شش از جن و انس و وحوش و طیور از پیش و پس و یمین و یسار بوادی نمل عبور نمود مورچه که مهتر و بزرگ
مورچگان آن وادی بود اندیشه نمود که مبادا آن حشم و سپاه در انهدام نزول آغاز نهند و مورچگان را پایمال
اخیر گردانند از باب غمخواری و شفقت که بزرگان را بر خردان و ملوک را بر رعیت ضروریست...

فرما ... نور را بمسکنها و مامنهای خود کشند چنانکه جناب سبحانی بوحی ...
در سوره ... ت نمله یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده
... ملکفت مورچه گرای مورچگان داخل شوید بمسکنهای خود تا شکسته و هلاک
... و با خبر نباشند از اهلاک شما قبلا سلاطین والاشان و سلیمان
... حوال زیردستان بیخبر و در شیوه رعیت پروری از مور ضعیف کمتر
ضابطه ... ب علیه انجاحت آنکه عنان توسن نفس را در مسالک ملاهی
و مهالک مناهی ... خواهی عنان آرزوهای دور و دراز خود را گسسته چابان بیخبری انداخته
روزگار نسازند و کشتی تخت دولت را در قلزم خونخوار روزگار معطل نهند و دیده بانی فکر
دوربین از تقادم امواج حوادث و فتن محافظت نموده بگرداب اغفال و لهو و لعب نینداخته چه امر
سلطنت و جهانداری چنانکه گزارش یافت امری در کمال صعوبت و نهایت دشواریست ولی
آنکه خود از روی اهتمام روز و شب متوجه دقایق آن باشند و کردنی را تعلیم اهتمام در صحایف لیالی و ایام
ثبت نموده نکردنی را بگزلک تنبیه و تهدید تراشند کار بتیغ تمشیت پذیر نمیگردد و این اهتمام و آگاهی
با استغراق در بحر ملاهی جمع نمیتواند شد دست دلی که مدام بزنجیر سلسله بی پروائی مقید باشد رشته داری
امور کی میتواند کرد و پنجه حواسی که صبح و شام بالطبع گلزار حنا رنگ نگار عادت کند کی خار گزندی
ریش دردمندی میتواند برآورد و سرانگشت فکری که هم ... در زلف و کاکل گرهگیر ستمگر ... ١٧۶
مشغول گردد عقده مشکل خلایق چون تواند برداخت ... پیوسته در مجالس لهو و لعب بر سر
اسباب عیش و طرب سوزد بمهمات برداخت احوال تیره روزان چگونه تواند انداخت
ساغر گوشی که گاه و بیگاه بقانون کاسه طنبور از باده پر زور کیفیت نغمات رنگین لبریز باشد فریاد
خارج آهنگ بینوایانی که چهره احوالشان چون دف از طبانچه نوائب خسته و ناخنشان از زخمه
ناخن ستم گسسته چون تواند شنید و مردم دیده که روز و شب در مکتب هوس از صفحه بناگوش دلبران
و بیاض گردن سیمبران نخواندن ریحان خط و شکسته زلف سوادروشن کرده باشد مضمون عرایض اهل
هر دیار و دو شتجات وقایع طوار روزگار کی میتواند رسید و آگاه باشد که از غفلت و بی پروائی یکروزه خرابی
در بنیان ضوابط مملکت بهم رسد که بسالی چند شوند نشد جناب سیّد ستطاب امیرالمومنین علیه السلام فرموده انم
که راس الآفات الوله بالملذات یعنی سر آفتها و اصل محنتها واله و شیفته لذتها شدنست و بعضی از نقشای

... حوب گفته اذا غلب الملک باللهو شغلا فاحکم علی ملکه بالبوار

اللهو والطرب فی مظنه مضمون آنکه چون پادشاه مشغول لهو ...

صرف آن سازد پس حکم کن بآنکه ملک او تباه و ویران خواهد شد ... ...

گر بیخ لهو و طرب میرود روز به روز در جه ... سافل در ترتیب ...

روز غرم شراب نکند جز که دین و ملک خراب لهو چون ... ظالم چون ...

ملک خورد شاه را خواب خوش نباید بخت فتنه بیدار شد ... خواب ...

دارد که هی پاسش تاج زر دارد شه چو غواص و ملک چون دریاست مخلص در دوران آب خطاست و ...

نماند که چنانکه زمره علیه ملوک و سلاطین را حفظ ضوابط مزبوره که درخت دولت و شوکت را چون

بیخ و اطناب سر رشته امور جهانداری را بجای میخنه باید کرد و در تحصیل فضیلت عدل و داد که بزبان بیان

خامه صدق نهاد شمه از آن معروض شد قدم اهتمام فشرده سایه مرحمت و شفقت بر سر خلایق باید

گسترد بر کافه برایا و عامه رعایا نیز لازمست که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز

ندانسته همواره طریق یکرنگی و اخلاص مسلوک دارند و استمالت آن طبقه گرامی را در خلا و ملا

بی تعظیم و تکریم بر زبان نیاورده دعای ایشان را بر ذمت خود دینی لازم شمارند چنانکه در امالی شیخ

صدوق رحمه الله از حضرت امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام منقولست که یا معشر الشیعه لاتذلوا

رقابکم بترک طاعة سلطانکم ف... عادلا فسلوا الله ابقاءه وان کان جائرا فسلوا الله اصلاحه فان

صلاحکم فی صلاح سلطانکم وا... عادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم واکرهوا

له ما تکرهون لانفسکم حاصل معنی آنکه ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید و بورطه خواری و خواری میندازید

بسبب نافرمانی سلطان و فرمانفرمای خود پس اگر عادلست از خدا ابقای او درخواست کنید که او را پاینده

دارد و اگر ظالم است از درگاه الهی مسئلت نمایید که او را باصلاح آرد که صلاح احوال شما و صلاح سلطان شماست

و بدرستی که سلطان عادل بمنزله پدر مهربانست پس بپسندید برای او آنچه برای خود می پسندید و مپسندید

برای او آنچه برای خود نمی پسندید و در بعضی از احادیث قدسیه مذکورست که لاتشغلوا انفسکم بسب

الملوک یعنی مشغول مسازید خود را بدشنام دادن و ناسزا گفتن نسبت بپادشاهان الحاصل خلق هر کشور

و سکنه هر بوم و بر را از سلطان مطاعی و فرمانفرمای لازم الاتباعی ناچار است و در این عرصه فتنه خیز رستخیز

که گرگان نفوس شریره را دندان طمع بجون و مال مردم تیز است بی حفظ و حراست ملوک که رعیت را

ارکان نهایت دشوار پس وجود این طبقه عالیقدر به سرمایه نعمت ...

دارد دل و جان گر بشکر گذاری آن نپردازند کفران نعمت ما ...

... این گروه صاحب سعادت همواره در فریح باطل کاشتن و ستون وجود این

... جمهور را که سرادق آسایش خلایق بآن بر پاست پیوسته بدو دست دعا افراشتن

... و وکلا و ارکان دولت که اطناب بارگاه شهریاری اند و کار ...

... ت طبقه دوم

... ادی در ... امیر وزرای روشن رای صورت این معنی ثبت و مرقوم دو نظر

... اهل دیده اند ... گردیده حاصل مضمون روشن و معلوم خواهد بود که امر خطیر شهریاری

و شغل جلیل جهانداری بر بسی تدابیر صائبه منوط و بر بسیاری از ضوابط و قواعد کلیه و جزئیه مشروط است

و از آن جمله توفیر اموال و خزاین و تقدیر مداخل و مخارج است بنحوی که از سیل تعدی و بیداد بنیان استقامت

عباد شکسته نشود و غبار ناخوشنودی و به دعای از خانه خرابی رعیت بر دامن دولت پادشاهان

ننشیند و الا توفیر مال دیوان و دولتخواهی نخواهد بود چه مفاسد آن بیش از فواید است چنانکه سابقا

قلم مانی رقم چهره گشای صورت این معنی بر وجه احسن و اتم پرداخت و همچنین رتق و فتق امور ملک

و مملکت و نسق مهمات سپاهی و رعیت و دیوان داری میان خصمان و احقاق حقوق عجزه از اقویا

و غیر آن بر وجهی که مقرون برضای حضرت خالق و مضمون بصلاح دولت و مصلحت احوال خلایق باشد و

١٧٧ بر ظاهر است که پادشاهان را بنفس نفیس خود پیوسته به قیام ... امور عظیمه پرداختن و تنهائی تمشیت

کلیات و جزئیات آن را کما ینبغی وجه همت سا... ... دشوارست و لهذا امین این امر خطیر

داری آن امور ما سوره و سرافرازی خواهند و قامت قابلیت مردم معتبر معتمد را بخلعت ارجاع آن خدمات

می آرایند که در سرانجام این مهام ساعی و بجان خدا و از آیینه دین و دولت بمصاقل مساعی جمیله زنگ زدا

باشند گشت عمل را از سبزه بیگانه بدعتها بداس پاس دولت پاکیزه دارند و در محافظه سلوک کامشکان

و کارکنان جز بخود اغماض عین جا نزنند شارند در احیای حق دامانه باطل کجان و دل کوشند و در هیچ امری

از امور دین را بدنیا و دولتخواهی ولی نعمت خود را بتحصیل غرض خود نفروشند عرض مطلب ارباب حوایج

از روی شفاق و مهربانی بسبب طول عمر و زندگانی دانند و آیینه مثال صورت احوال مشکلان عرض را از گرد

دوری منظر اطلاع پادشاهان سکندر شان رسانند بسیلاب تندی عتاب بنیان اطمینان عرض کنندگان

مطالب را ویران نکنند و بباد مخالف تحقیق گری بنای خواطر خلایق را در گرداب سرگردانی بفلکت مبتلا

[illegible] بو از خلاف خواب نسازند و منجنیق
عایت ناس خیند از ند و در ملک را بگوش هوا رستاخ عوض
طره آشفته اوضاع روزگار گشایند بزلال حسن نقال پر اطف [illegible]
و در گرد وحدت کارند و بقدر امکان دامان دولت آنحضرت را [illegible] آغشته [illegible]
دارند چاران نرم گویی و آفتاب گرم روی مزرع امید [illegible]
و سلوک لایق غنچهای دهنهای خلایق را شکر گذاری [illegible]
در هر حالی از احوال و در هر امری از امور صلاح دین و دولت [illegible] مستطر [illegible]
از منهج نفس الامر بیرون نگذارند و خشنودی خداوند زمین و آسمان را در رعایت شیوه عدل و احسان
منوط دانسته تحصیل دعای خیر اعظم توفیرات دیوان اعلی شمارند چه بازوی دولت را تعویذی چون
دعای درویشان نیست و دولت سرای شهریاران را پاسبانی مانند توجه خاطر ایشان نی [illegible]
ناتوانان شاهان جهان را پایه سریر کامرانی و ستون سرادق جهانبانیست و در مصارف دشمن [illegible]
خسروان عدالت آیین را علم کاویانی و گفته اند که هر یک از پادشاهان را از دو سپاه ناچار
یکی سپاه دعا و دیگر لشکر دعا تا آن گروه بزور بازو شاخ شوکت خصم کینه جو را در هم شکنند
و این طایفه بقوت ناتوانی بیخ دولتشان را از زمین هستی برکنند آن فرقه ببرق تیغ بی دریغ
آتش در خرمن جمعیت دشمن [illegible] بسیل گریه نیم شبی خانه حیاتشان را ویران سازند
هر همراه آتشینی که از دل گرم [illegible] کینه خصم بدخواه سنانیست و هر قطره خفیه فقیری
مسکین که در نفرین اعدای دولت [illegible] زمین گذارد و برق افشان شمشیر جان ستانی هر قطره ناله
تابدار در بازوی اخلاص کمانهای زار برای گردن گردنکشان کمندیست و هر آنقاده برخود سواری در رزم
دشمن بدخواه از دل برخدنگ آه سوار گردش شبهی مشهور است که خواجه نظام الملک وزیر سلطان ابو الفتح
ملکشاه سلجوقی که از ارقام قلم نصفت نقش صفحه آن روزگار در وفا تر از منه و اعصار فرد بود و از هموار
سلوکش در طریق عمل [illegible] دولت از کدورت شکایت ساکنان هر محل پاک گردیده پیوسته تفقد زهاد و عباد
آن عصر نمودی و سحاب همت بلندش برگشت احوال مردم درد مند لاینقطع ریزش فرمودی چنانچه گفته اند
که هر سال ششصد هزار دینار که بحساب این روزگار قریب هشتاد هزار تومان تبریزی است باین طبقه میداد
تا آن سلطان رسیده در آن باب او عتاب کرد که شنیده ام هر سال مبلغ خطیر کجی میدهی که بکار نمی آید خواجه

[illegible] ان بعرض رسانید که شما خود از نظام جهان [illegible] بر امور دین
[illegible] عال دارید و از ستان درگاه الهی بکام روان نفس و ارتکاب
[illegible] را بعدم نافرمانی سپارید و لشکری که برای روز بد مهیا کرده و بت
[illegible] نفس آورده اید جمعی اند که طول سیوف ایشان بیش از دو
[illegible] ذراع نمیرسد و مع هذا ایشان نیز روز و شب غریق گرداب
[illegible] ساده اند و من از برای شما لشکری گرفته و سپاهی آماده
ساخته ام که [illegible] میگویند که چون شبها عدوی کینه جوی شراب تیغ فتنه آخته
بر لشکر شما تازد و حمله جنود خواب لوای آگاهی آن قوم لاهی را نگونسار سازد ایشان بر پای
خیزند و با خضوع و زاری در بندگی حضرت باری برای تو و برای سپاه تو دستها بدعا بردارند قطرات
عبرات از دیده فرو ریزند تیر دعائی که از شست اخلاصشان جهد از هفت سپر آسمان گذرد و تیغ
آهی که از نیام دل بازند نخل حیات دشمنان را از پای در اندازند سلطان ازین سخن تحسین گفت
و گوی دل نشین متاثر و گریان گشته خواجه را تحسین نمود الحق تحصیل چنین مردمان دولتخواه و معتمدان
کار آگاه که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشند جهت این مناصب عالیه بر دشوار و سخت
در کار است و حصول آن بادشاه و رعیت را از اشرف موجب الهی و اعظم نعمتهای حضرت آفریدگار
ساحت مملکتی که بگوهر رای دوربین مردمان چنین [illegible] دولتی که بکواکب وجود صاحبان
این ملکات حمیده مزین باشد حضرت عزت برا [illegible] مرحمت و با صاحب آن دولت
نظر شفقت خواهد بود چنانکه حدیث ناطق نبوی بر [illegible] امام صادق جعفری از آن خبر است اما
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله انه من ولی شیئا من امر المسلمین فاراد الله به خیرا جعل منه وزیرا صالحا
فان نسی ذکره وان ذکر اعانه خلاصه معنی آنکه هر کس والی و مباشر امری از امور مسلمانان گردد و اراده
سبحانی بخیر و خوبی او تعلق گیرد وزیرا و میگیرد کسی را که بصفت صلاح موصوف باشد که اگر کاری را فراموش
کند و در امری از امور غافل گردد و یرا متنبه گرداند و آگاه سازد و اگر متذکر باشد او را اعانت نماید اما
حدیث حضرت صادق علیه السلام انه اذا اراد الله برعیته خیرا جعل لها سلطانا رحیما وقیض له وزیرا عادلا
ملخص مضمون آنکه چون جناب الهی خیر رعیتی خواهد میدهد بایشان سلطانی رحیم و مهیا میکند برای او وزیری
عادل طبقه سوم حکام و عمال عز بشریح [illegible] که در اصناف عباد را انتساب بشبان و نبای [illegible]

178

بلاد را بمنزله بستانی نند سابقا بزبان بیان قلم صدق رقم
زنگ از دل زدای نکوترین صورتی مصور گردید که اکثر
تا پایدار دارند بحکم الدنیا جیفة وطالبها کلاب پیوسته با هم در مقام جد
آن با یکدیگر دست وگریبان میباشند بعضی طریق دزد...
برنجار و متردد بین مسدود میسازند و برخی بعیاری وطراری
جمعیت و دنیت می پردازند کاهی بر سر آبی زلال حیات ...
بموی باهی تخل زند کاهی یکدیگر را از زمین هستی بر میکنند آن یک سودای ... چشم بر رشته دوزد
تنگدستان دارد که جامه فراخی و وسعت بر اندام معیشت دوزد و آن یک آتش زند و دارد بر افروختن
آتش صد گونه فتنه و فساد پای سلامت بر سنگ ملامت میکوبد تا چراغ مراد خود بآن افروزد و در زمره
ملوک را که دست تایید الهی تاج وهاج پادشاهی بر سر ایشان نهاده و شغل خطیر جهانداری که عبارت از نگاه
مملکت و محافظت رعیت است بر گردن همتشان افتاده است ناچار است از تعیین جمعی ضابط دارا
خانه که سر کجروان زمانه را افعی صفت بسنگ سخت گیری و تنبیه کوبند و ساحت روزگار را از خس وخار
کرند اهل آزار بجاروب منع وتادیب روبند و دامان مملکت را از غبار فتنه مردم بدطینت بزور دست
اقتدار برافشانند و آتش شرارت را در کانون طبایع خلایق بآب معدلت و سلوک لایق فرو
نشانند پس این فرقه جلیله ... باطن و دامان و متحفظان شوارع سلوک اهل زمانه سزاوار ...
که اولا دست تعدی خود را از ... وشیده و چشم توقع از عرض و مال مردمان پوشیده دارد
و فایده ارجاع آن خدمات را منحصر در اصلاح خویش دانند و گرفتن املاک و اموال پیش از پیش نشمارند
بلکه اعظم فواید آن دفع شر اهل دغا و بسط بساط آسایش عباد دانند و بباغبانی حسن اهتمام
گلشن ایام را ابلگهای شگفتگی دلها آرایش داده خس وخار آزار ظلمه و شاخ و برگ زیادتی بدعتهای متغلبه
پیرایش نموده بآب اجرای احکام صائبه نخل دعای ولی نعمت خویش را از جویبار دل و زبان مردم خلاص
کیش بأوج اجابت رسانند عصای تامل را در مسالک ارتکاب امور از دست ندهند و پای رفیق تحقیق
بر فرود قدم در طریق عمیق تشخیص نیک و بد نهند آتش نزاع خصما را جهت گرمی بازار محکمه بدامان تعلیم تند
نا زنند و بتیشه بریدن جرمیه و ترجمان تعارض صفت دو یار همدم را از هم نیفکنند چه شیرین ساختن
کام نفس خود کام با کافه انام همه تن زهر چشم نباشند و دفتر جمعیت و سامان اغنیا و متمولین را باد

...ل خود را همین شریک دزدان و راهزنان نشمارند و در دیم نقص مواد
پندارند بدست انداز طمع شوم گریبان طاقت مردم آن مرز ... و تر
ب تعدی وستم دعاگویان و ثناخوانان آن دولت را از زبان خنده ...
بافکنند و در تشخیص حق با اهل نظر بجنگی و نوبی جامه دوستان
خلایق را طعمه ماران حرص وطمع نگردانند و از فرو اسباب
و غارت مسلمین بهره سوزند و دانند چون عرایض مطالب خلق را برآ... ن نخست
بچه دنیای غداره در ب... به کاغذها نبندازند و در خانهای خود را از تعدد و در بندها ی بسته
گشاده نما و گاشتن دیو و دد خویان مردم سیما نمونه هفت خوان اسفندیار نسازند مرتبه هر یک را
از وضیع و شریف چنانکه باید دانسته درخور آن با هر یک سلوک نمایند و بشمع چوب بال خنجستان
دلها را نورانی ساخته از پیشانی گشاده ابواب دلخوشی بروی کشند آن دیار گشاینده و لیکن رعایت
آداب و شروط مذکوره نمودن و سنح شغل وعمل از این نهج پیمودن کاری سخت و کار مردان سخت است
و از هر دست نهاد وسختی دنیا ندیده و بر نشیب و فراز پست و بلند اوضاع روزگار نه دویده که روز و شب
جز تهیه اسباب عیش وطرب نکوشند و لذت تحصیل دعای خیر و نام نیک را بملک و مال دوروزه فانی
فروشند چنانکه باید وشاید بهتمشی نگردد لمؤلفه چو نونیاز ... دولت رسیده شور برآرد ؛ چو آب دیده ... خود را وشه
سفال آب ندیده ؛ و زاده مردان خبین که صورت ... این خصال آراسته و همت بلند شان
از سر مطالب سهل طفلانه برخاسته باشد در میان ... ن و از انسیا اندکی میباشند اومی
همه مارند و مور سیر کجاست ؛ همه دزد گیرند دزد گیر کجاست ؛ ... روان ره را گرد ؛ شحنه شهر مال هر دو برد
و پر ظاهر است که هر گاه حکام و عمال عرف در حفظ ضوابط حکومت و عمل بپاکی و کلانتران و کارکنان
بزرگان در مال و عرض اغنیا و درویشان تغلب ونا پاکی ننمایند و عمال شرع که در شیوه دینداری و حسن
اطوار دستور العمل اهل روزگار میباید باشند بسوزن قلم و رشته رقم کیسها بجاه اموال ایتام و سایر مسلمانان
دوخته دست بگرفتن رشوت و زبان بحکم ناصواب نگشایند و شحنه سیاست را که تیغ غضب سلطان
ریاست در دست اقتدار در زیر سنگ طمع ماند و ترازوی عدالت که محتسب بازار تنخیه اوضاع
روزگار است بجهت گرانسنگی قدر رشوت طرف گیری نموده زبان را گردانند در موقت زندانیان
شرور و فتن قوت گرفته زنجیر تدبیر شهریان را پاره و پاسبانان ضوابط را از آن کشور آواره میسا...

وجهی که طبع ظلمت سرشتشان بظلم راغب و در روزگاری خفته [illegible]
از هر کناری طراری و از هر گوشه عوام توشه و در هر برزنی
سگ صفتی و در هر خوانی عوانی و در هر تیمی یتیمی و در هر بازاری خنجر گذاری
دهیزی خون ریزی سر برآورده هرج و مرج در مملکت [illegible]
شر و شور بر روی خلق گشوده و اهرمن ظلم خاتم عدل را از [illegible] ستمت اسباب [illegible]
و لوای هیبت ملکوت را بیکره دست نمره نحجره جور و ستمگری [illegible] بجزری اوحد
لطف حق قرین تو باد بخت و توفیق همنشین تو باد تیمو داوند ملک ز دست بدست دهد این ملک
بغافل دست چه کنی بر قلم زنان و خلق تکیه در عقد ملک داری و حل قلمی است کرده درپس گوش چشم
برخورده کسان چون موش شاه باید که دارد از سر هوش بر جهان چشم و بر رعیت گوش چشم کشی
مرو در خواب فرصت از دست میرود در یاب قطع نظر از آنچه سمت تجرید یافت بر هر که اندک بهره
از شعور داشته باشند معلوم است که حکومت و منصب دنیای بی بنیاد نقشی بر آب و کرهی بر باد است
وحید اعتبارات جهان رفته است جنس ارزان آمد نامها در وقت کندن از نگین افتاده است
دستار غرورش چون کلاه حبابان هر روز بر سریست و سند دولتش چون استر مکاریان هر روز در زیر
ران دیگری کاتب قضا منشور این حکومتها هر روز بنام یکی نوشته و در دیده است و فرامین قدر حکم
استقلال این منصبها هر روز بر [illegible] و بر چیده صورت اوضاع این سپهر متلون مزاج چون فرامین
نقاشان هر دم برنگیت [illegible] را بعد از زخمه قضا حکم قضا هر لحظه آهنگی باد نخوت
دولت غبار رنوقای گیر دو در هر زمان از کوچه ای انگیزد و با بانگ نوشانوش شراب غرور منصب هر شب
در سرای برمیخیزد سعدی منه بر جهان دل که بیگانه ایست چو مطرب که هر روز در خانه ایست چه دولت
دنیا بود سر نا بی دریوزه گرد این صدا بر گوش می آید بهر روز از در یکسی بجهت حکومت و منصبی چنین کربیان
جان بدست نفرین چندین فقیر و مسکین دادن و زبان ناله و آه بسی مظلوم بیکنا برابر خود گشادن از کج بینی
درست احوال خویش خانه عیش هزار درویش را ویران ساختن و بجهت علو مرتبه و رفعت شان خود را از بام
بلندی نام و طاق ایوان شکستگان انداختن برای کشادگار خود راه معاش چندین بینوا را بستن و بجهت
درست کردن اسباب عیش و سرور شیشه دل بسی بیخوابان عور را شکستن برای آنکه رضای یک نفس بجا
خداوند ارض و سما را از دست داده و بجهت خوشی آن طبع دون لئیم فریاد هزار بیوه و یتیم را بدرگاه منتقم

ختم [illegible] طبقه چهارم صاحبان عقل و شعور نهایت بیع است ... خیره و از رضا
جمعی [illegible] که خداوند عالم غرشانه ایشان را بر جمعی از بنده وزاده سرگردگی
از ازواج و [illegible] بعالم ... ن را از اناث بر دوش ایشان تمام نهاده است بر هیچ عاقل زی شعور پوشیده و مستور
[illegible] نیست ... یده سوال و غیبید احکمی نبه کمان یکدرگاه و راتبه خواران روزی
[illegible] های یک [illegible] ... ن جز بقوی و دین اصلاً فرقی و در امر معاش بهیچوجه من الوجوه
[illegible] نیست چه [illegible] ... ع در قبض و بسط امور معیشت چون انگشتان هم را معین و دستیار
یکدیگرند چه بندهٔ محتاج یکدیگر اسیر و در قشاند و حضرت مدبر امور و مقدر روزی هر ماه و مور جل شانه در کار خانه آفرینش
آن یک را خدمت و کیل خرجی داده و قدری از مال در کف کفایت نهاده است که پیوسته کمر غیرت بر میان
جان بسته در تحصیل ضروریات معاش آن دیگری کوشش و تلاش نماید و آن دیگر را نیز با فتن و پرداختن
ضروریات مذکوره امور ساخته و سرانجام مهمات را بر گردن اهتمام انداخته است که بتحصیل خدمات
شایسته زنگ بی سامانی از آینه احوال آن یک زداید پس هر کدام ازین دو صنف از جهتی خادم و از جهتی
مخدوم آن دیگریست و غرض این نیست که حضرت حکیم علی الاطلاق برای نظام عالم را بر بعضی فرمان روائی
و تسلط بقدر خاصی داده و بر سبیل مجاز یکی را خواجه و دیگری را بنده نام نهاده است و برین قیاس والد
و ولد و زوج و زوجه و امثال آنها و جمعی نادان آن را بر حقیقت حمل نموده خواجگی را خدائی پنداشته زمام
رشته اختیار حیات و ممات غلام و کنیز را در قبضه اقتدار [illegible] اوحدی از یک مصنف مالک
و بنده هر دو را خواجه آفریننده خواجگی مر خدا را ز سر [illegible] زرسد آنکه مخلوق شد بدان نرسد
گر غلام تو بود چون شتری اگر این بنده را تو مخیر کنی از مرگ از و باز دار رو بر مجبوری و جمعی غافل بی اندیشه
دوری شقاوت نهاده چو ریشه از مرتبه ضلال نیز قدم بیشتر نهاده و به تهمتهای شاق و تکلیفات مالایطاق
که نه ایتعال و تقدس هرگز هیچ کس نکرده بنیان طاقت آن بیچارگان را خراب میسازند و بسبب یک
تقصیر یا اندک بی ادبی زیر دستی قوت غضبی نخل حیات ایشان را از پای می اندازند بلکه از فرمان خدا گذشته
طریق صد گونه نافرمانی با خداوند عالم و عالمیان سلوک میدارند و بیک بی راهی ایشان قدم از شاهراه
قانون شریعت غرا بیرون میگذارند بکم کردن دیناری از غلبه خشم و غضب خود را گم میکنند و بشکستن کوزه
شیشه دل صد شکسته بینوا را در هم میشکنند بریختن آب روی از چهره ایمان میبرند و با آتش آن
آتش صد گونه فتنه بر می انگیزند بشرارت ندی گفتاری چون نی از مغزی در میگیرند و بجنبش خاری گرداری مانند

۱۸۰

بوان
ساهوش

یک فوس برویش از روی ثلک خرق خود بر بیکیز
وسعت خلق نعمت لذت عفو بخشیده وصیت وصیه
این کروه ظلوم جهول رسیده است اما وصیت وسفارش
عالم وارشد اولاد آدم اعنی جناب ستطاب نبوی صلی
واذا وعدتموهم فقوالهم فانهم لا یرون الا انکم ترزقونهم
کنید برایشان وچون وعده با ایشان کردید بآن وفا
بیداند
رزق میدهید دهم این نیدانند وهم دران کتاب از حضرت امام ... صادق علیه السلام مرویست
که ان الله عز وجل لیرحم الرجل لشدة حبه لولده ماحصل انکه بدرستی که خدای عز وجل هر آینه رحم میکند بنده
بسبب بسیار دوست داشتن او فرزندش را ونیز در کتاب مذکور مزبور است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله مردی را که دو پسر داشت دید که یکی را بوسید ودیگری را نه فرمود که فهلا واسیت بینهما اد
انکه چرا آن دیگر را نیز نبوسیدی تا سبب خاطر ماندگی ودل شکستگی او نگردد برا اهل شعور معلوم است که هرگاه
مهربانی ورعایت خاطر فرزندان وکودکان تا این حد باید کرد ایشان را بی غرض صحیح وخوبی شرعی زدن
وبستن وبسنگ ودرشت گوی وزشت خوی شیشه دلهای ایشان را شکستن ومال ایشان را بجای غنیمان شهای
حرص وطمع خوردن وبردن و ... ازین تندی وتیز مغزی ختن وازدن از مال میراث خود
ایشان را محروم وبی بهره ... ودامن عطوفتشان بطپانچه دست تعدی راندن ودلاک
انداختن ودراداء حقوق ... ی کردن وازبی اهتمامی در ضوابط تعلیم وتمرین تارک الصلوة
وامتقیدشان برآوردن چنانکه داب اکثر بابان همه چیز بد ومردمان قسی القلب ناسقیده است چگونه خواهد
بود واما سفارش زنان هم دران کتاب از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله این مضمون مرویست
که پیوسته جبرئیل بمن سفارش زن میکرد چندانکه پنداشتم که طلاق دادن او ضرر او نیست ونیز دران کتاب
شریف از حضرت امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام ماثور است که اتقوا الله فی الضعیفین یعنی
بذلک الیتیم والنساء ملخص انکه بترسید از الله تعالی واز باز خواست او اندیشه کنید درباره دو ضعیف
ناتوان که مبادا از شما برایشان ظلمی یا در حق ایشان تقصیری واقع شود راوی حدیث یا مصنف کتاب رحمه
فرموده که مراد آنحضرت از دو ضعیف یتیمان وزنانند ونیز آورده که اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
... که حق زن بر شوهر چیست فرمود یشبع بطنها ویکسو جثتها فان جهلت غفر لها حاصل انکه حق زن بر شوهر

اینست
کرده که
...

نماند واگر جاهل وبی ادبی از وصادر شود عفو نماید وهم روایت
... اره که حرم آنحضرت بود بخدا تعالی شکایت نمود خدا تعالی
... ان الضلع ان اقمته انکسر وان ترکته استمتعت به ملخص انکه زن مانند استخوان
... اگر آن را بهمان کجی واگذاری ازان تمتع میبری ودهم از حضرت
... که رحم الله عبدا احسن فیما بینه وبین زوجته فان الله عز وجل
... ملکه ایاها وجعله ... انکه رحمت کناد خدا تعالی بنده را که خوش سلوکی نماید با زوجه
خود زیرا که خدای عز وجل ... سبحانه آن زن را بدست او داده وسررشته انجام مهمات او را در قبضه
اهتمام وی نهاده است ونیز از حضرت اقدس رسالت پناه صلی الله علیه وآله حدیثی نقل کرده که حاصل معنیش
اینست که هر زنی که بیگانه شوهر خود را بزبان قبول نکند خدای عز وجل از وتوبه وفدیه وهیچ حسنه از عملش
تا وقتی که شوهر را راضی بسازد واگرچه بصیام نهار وقیام لیل قیام نماید وبندگان آزاد کند وجمعی را
اسبان نیکو وضرور دهد که سوار شوند وبجهاد روند ودر اول کسانی باشد که وارد آتش میشوند یعنی از آتش جهنم
میگردند وحال مرد نیز بدستور مذکور است هرگاه ظلم کننده باشد بر زن الحاصل چنانکه بر زنان لازم است
که مراعی حقوق شوهران بوده بعهر با دهمالی وهرزه نالی خاک کدورت بر تارک دلهای شوهران
نپاشند مردان نیز میباید که رعایت حقوق شرعیه زنان نموده بناخن جور وستم گونه خاطر ایشان را
نخراشند واز جمله حقوق شرعیه زنان که شوهران را ... ضرور دوستی داران بی مانعی از
مردی دوره است آنست که هر چهار شب یکشب با ایشان ... چهار ماه یکبار مواقعه نمایند ودرین
اقل واجبست که ترک آن بعیذری چون سفر وکوفت وبیماران یا بودن اذن ایشان در شریعت بالا
موجب باز خواست روز جزاست واما اکثار آن از سنن سنیه شریعت غرا نبویه است ودر فضل ودوات
مباشرت وترغیب وتحریض بر اکثار آن احادیث واخبار وارد گردیده است از انجمله در کتاب
من لا یحضره الفقیه از مولی سیمیرالرضا حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که ثلث من سنن المرسلین
العطر واحفاء الشعر وکثرة الطروقة یعنی سه چیز است که از سنتهای پیغمبرانست خوشبو بکار بردن وموی
کوتاه نمودن وجماع بسیار کردن واین حدیث در کتاب خصال نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست وهم در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده که تعلموا من
الدیک خمس خصال محافظته علی اوقات الصلوات والغیرة والسخا والشجاعة وکثرة الطروقة ملخص معنی انکه

۱۸۱

پنج صفت از [illegible] بیاموزید یکی محافظت و مراقبت [illegible] را از نزد
خود نمیگذارد دوم سوم سخا که در آب و دانه ماکیان را بر خود [illegible] ملک خودستان
بقدر مقدور پای ثبات میفشارد پنجم بسیار جماع کردن دیگر از جمله [illegible]
آنهاست که هرگاه همبستگی کنند ماهی و اهمال جایز ندارد
و ستمکار و در روز فردا مورد عقاب خداوند قهار خواهند
در کتاب من لا یحضره الفقیه بران ناطق است و محصل مضمون [illegible] و برزنی
بیش خدا تعالی زانی است یعنی جانست که زنا کرده باشد و او تعالی [illegible] و خطاب
که ای بنده من کنیز خود را بتو تزویج کردم و بزنی دادم بر عهد و شرطی که من در شریعت قرار داده بودم پس
بعهد من وفا نکردی و بر کنیز من ظلم نمودی پس بقدر حق آن زن از حسنات او برگرفته بآن زن داده
میشود و چون او را حسنه نماند فرمان میرسد که او را باتش برند بسبب نقض آن عهد و از [illegible] امام
و کنیز از خواجه عالم صلی الله علیه و آله هم در کتاب مذکور ماثور است که پیوسته جبرئیل بمن سفارش بندگان
میکرد تا اینکه مظنون من شد که وقتی برای ایشان قرار خواهد داد که چون باین وقت برسند آزاد کردند
و نیز از آن سرور صلی الله علیه و آله در خبر است که اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم یعنی بترسید از الله تعالی در باب
غلامان و کنیزان خود که بر ایشان ستم [illegible] حق ایشان تقصیری کنید و بدان سبب بمواخذه جناب سبحانی
گرفتار گردید و در کتاب [illegible] بغضب مذکور است که خدای عز و جل بموسی علی نبینا و علیه السلام
گفت یا موسی امسک غضبک [illegible] عنک غضبی یعنی نگاه دار خشم خود را از کسی که ترا برو
مالک ساخته ام تا من نیز غضب [illegible] نگاه دارم و در رساله که بکتاب آتش حسرات و سحاب
قطرات عبرات یعنی حضرت فخر الساجدین امام زین العابدین علیه السلام ببعضی از اصحاب خود نوشته و در کتاب
خصال سمت ذکر یافته مذکور است آنچه حاصل مضمون آنست که اما حق بنده تو بر تو اینکه بدانی که او
آفریده خداوند تو و فرزند پدر و مادر تو و گوشت و خون تست نه آنچه مالک او گشته که او را تو ساخته
نه خدا تعالی و نه خلق کرده تو چیزی از جوارح او را و نه تو بیرون آورده و روزی داده از زمین رزق او را
لیکن خدا تعالی ترا کفایت آن نموده و بعد از آن او را مسخر تو ساخته و ترا بر او امین کرده و بمنزله ودیعه
بودیعت بتو سپرده تا حفظ کند برای تو آنچه از نیکی با او کنی و اجر آن را بتو دهد پس نیکوئی کن با او
چنانکه خدای با تو نیکوئی کرده و اگر مکروه تو باشد و نخواهی او را تبدیل کن و بجای او دیگری را بهم رسان

وا [illegible] آنست که تعذیب و آزار بنده و خدمتکار [illegible] نموده است
بخشـ[illegible] بیچارگان را بوته تیر تعرض و دشنام سازند همواره پاره
[illegible] سان را از پای در اندازند بهر خطای سهلی مادر بخطا و جز افراد خطا این
[illegible] ستها و ناراستی بر خشینه ناموسان افکنند و این شیوه
[illegible] بلکه غیر آن کمیابست و این را بسیار سهل میدانند و در غیر
[illegible] لطفانه بر زبان میرانند ظاهرا نشنیده اند که حضرت
م همام جعفر [illegible] دیعنی باب با مردی چگونه عقاب نموده بجرم ارتکاب این قباحت
او را از حریم سعادت الفت و مصاحبت خود اخراج فرموده است مفصل این مجمل حدیثی است که شیخ
کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی آورده و محصل آن اینست که آنحضرت را دوستی بود که بهرجا
میرفت اکثر همراه بود وقتی با آنجناب در حذائین یعنی بازار نعلین دوزان میرفت و غلامی
سندی از آن وی همراه بود و از دنبال ایشان میرفت ناگاه آن مرد نظر بر قفا کرد و غلام را
میخواست او را ندید تا سه بار و مرتبه چهارم او را دید گفت یا ابن الفاعلة این کنت یعنی ای
مادر قحبه کجا بودی راوی گوید که پس حضرت امام علیه السلام دست مبارک برداشت و بر پیشانی
همیون خود زد و بعد از آن فرمود سبحان الله تقذف [illegible] مادرش را قذف میکنی و فحش میگوئی
تحقیق که من می پنداشتم که ترا ورعی و تقوائی [illegible] که نبوده است آن مرد گفت
فدای تو گردم مادر او سندیه مشرکه است یعنی [illegible] بر قانون شریعت و دین حق
نکاحی در میان ایشان واقع نمیشود اگر او را زانیه [illegible] بود حضرت فرمودند که آیا ندانسته
که هر امتی و طائفه نکاحی دارند یعنی اهل هر کیش و آیینی را نکاحی هست که زنانشان باین از زنا
و اولادشان از حرامزادگی بری میگردند دور شو از من راوی گوید دیگر آن مرد را ندیدم که با آنجناب
همراه رود و قطع نظر از آنچه بزبان بیان گفته و گوهر مضمونش بثقب خامه سفته گردید سر انگشت زبانی
که با آن شهد شهادت بکام جان میچشانند و دامان لبی که در گلشن حسن اعتقاد از گلهای معطر نسیم
تسبیح و تهلیل لبریز میگردانند حیف است که بزهر کشنده اقسام سخنان باطل و بلوث اینگونه فحشها
و دشنامهای لاطائل آلوده گردد دوم آنکه با آنها از زبان اکتفا ننموده بی جهتی شرعی بطپانچه و سیلی
سر و روی ایشان را مجروح و نیلی گردانند بعضی فروری بچوب و سنگ ناله و فریادشان را بر فلک رسانند

٢٨٢

رنگ رسانند گاهی بتواتر چوب از هر طرف جهان ...
تا ازپا نه رگ جانشان را تا زیانه صفت پیچ و تاب
ستان باده غرور که از بدخوئی همیشه با خود جنگ و گو ... دل
دستور و مناط انتظام امور میدانند و نمیدانند که بر فرض
از جرایم و زلات بندگان او تهاون در تادیب و تعذ...
و لواه و رونق امور خاطر پسند نباشد طباخ آتش را اندک ...
بیجا انداز و سار زبان از همه دیر آید و مهتر اسب را بد تیمار نماید ... جامه ریزد و خبا...
آورد را درشت بپزد و کیل خسیج جنس را بد خورد و پیش خدمت آب را دیر آورد و سر پوش در دست غلام
صدا کند و سفره چی بوشقاب دیر جدا کند و امثال این جزئیات که ارباب تکلف آن را قاعده
و ناصواب در دستار بیان خوابه ده و نیا خلاف آداب میدانند و این جمله امری چند که مردان
صاحبدل را از آن خنده می آید و در نظر عارفان کامل بازیچه بنیاد به فرداست که این بساط برچیده
و این هنگامه از هم پاشیده است نه سفره خواهد بود و نه طعام و نه خواجه خواهد ماند و نه غلام برای
بساطی که عنقریب خواهند برچید چرا اینهمه برخود باید چید و جهت سر منزل که دو روز دیگر به دیگران
باید سپرد چرا اینقدر بخود باید ... مفسده تهاون در تنبیه و آزار مسلمانان و چاکران اینهاست
دو مفسده سخت کبری و آزار ... از کثرت شلاق طاقتشان طاق شود و کارد ... شان
باستخوان رسد اشک ... ردی از ته دل برآرند ناگاه غیرت الهی بحمایت جزو
و نیا دار آن بیرحم قساوت نهاد در ... ان بپیداد از هم فرو ریزد چه این قوم دل شکسته به ... بستی
بسته را بجز خداوند عالم کسی و غیر یاری او فریادرسی نیست و وای بر حال آن تیره روزگاری که آزار
چنین کسان نماید و زبان ناله و آه آن مظلومان بیگناه را در درگاه الهی ضعیف نالی و شکایت خود
کشاید چه جناب سبحانی چنانکه سابقا گزارش یافت بذات پاک خود قسم یاد نموده که نصرت مظلومان
کند و ممکن نیست که یاری خود را از ایشان دریغ دارد و زاری بیچارگان را دوست ... و در سینه گرازد
و در کتاب من لایحضره الفقیه از سید عالم صلی الله علیه و آله مرویست که الا من لطم خد مسلم او وجهه بدد الله
عظامه یوم القیمة و حشر مغلولا حتی یدخل جهنم الا ان یتوب حاصل مضمون اینکه آگاه باشید هر کس طپانچه
زند بر گونه یا روی مسلمانی الله تعالی از هم جدا سازد استخوانهای او را در روز قیامت و محشور شود غل کرده

گاه جزای طپانچه این باشد معلومست که جزای زدن و شتن
ثال اینها چه خواهد بود و از انصاری مرویست که گفت
داری شنیدم که الله اقدر علیک منک علیه یعنی قدرت خدا تعالی
... کردم رسول خدا بود صلی الله علیه و آله گفتم یا رسول الله او را
... ش دو نوع ترا میسوزانید و گوینده شخصی غلام خود را بسبب
... ب داداشته و همت بر تادیب و عقوبت وی بر وجهی
... ع گذشته بود ... ی برای من امروز در پیش تو چنان ایستاده ام که تو نیز فردای قیامت
در پیش حول و خداوند خود پس آن روز را یاد کن و از گناه من درگذر تا خداوند عالم نیز در آن روز
بر تو رحم کند و در قسم عفو بر تو شنیعات سیاست کنند خواجه از آن گفتار متاثر گشته او را بخشید و از قید
بندگی آزاد گردانید و هوشمندی غلامی راست چون نافرمانی او کردی گفتی یا ایها السید یعنی چه
و نامی تو نخواهد است که او نیز چون تو عصیان مولی و نافرمانی آقای خود میکند و قطع نظر از آنچه در لوح
بیان مرقوم و از تقریر خامه شوق طبع مرسوم گردید آزادمردان بسیار زشت و رکیک و خوب
علامت و نکوهش هر دو نزدیک است که با کوه کوه لنگر از نسیم حرکت نه نشیند هر کس خار و خس
از جای در آمده تندیها و سبکیها نمایند و در میدان امتحان ... چنانکه جولانگاه مردان مرد است
چون طفلان نوسوار از عهده عنانداری توسن ... ینه خصوصا با غلام و خدمتکار و ...
زیردستان که عاجز و ذلیل نمیکنند و آزار چنین ... شیوه لئیمان است چنانکه
عرب گوید التسلط علی الممالیک دناءة و خصوصا ... جاه و تقصیر ایشان نه از روی عمد و قصد
بلکه از بی شعوری و غفلت باشد چه مواخذه بر فعل غیر اختیاری منافی قاعده عدل و مخالف ضابطه
عقلست عقلا مردان دیندار و خداوندان تمکین و وقار را لایق و سزاوار است که طریقه مسامحه
و مداهنه با کافه زیردستان مادام که مورث مفسده عظیمی نگردد مسلوک داشته کردهای ایشان را نکرده
انگارند و زلال احوال خود را بکدورت زشتی افعال ایشان گل آلود و مکدر نساخته بجزو کیری است الهی
پس بزرگ که عبارت از فضیلت و ثواب عفو است برندارند شخصی از حضرت اقدس نبی صلی الله علیه و آله
پرسید که هر روز چند نوبت از بندگان عفو کنیم جواب نداد بار دیگر پرسید باز جواب نفرمود بار سوم که
سوال کرد فرمود هفتاد بار عفو کنید و از جمله حکایاتی که تامل در آن نابلدان را در رسم خواجگی با سر منزل معرفت

۱۸۳

آن هادی و از بعد موافقه آنجنابی وسیله آزادی میشود
و حاصل مضمون آن اینست که کنیزی آب بر دست مبارک
افتاده بر روی انور آن سرور آمد و شکست آنجناب سر بالا کرد
میفرماید که والکاظمین الغیظ حضرت فرمودند که بتحقیق خشم
کرد والعافین عن الناس فرمودند خدا از تو عفو کند یعنی
فرمودند برو که آزادی و فواید اخبار و آثار و جواهر حکایات
گشت در مصداف کتب اسلاف بسیار است و بعضی از آن [illegible]
چیده و در رشته کلفا کشیده خواهد شد ولهذا خامه سخن طراز مدعا پرداز مسالک طریقه ایجاز گردیده پس
ازین در بمقام ایستادگی نمود طبقه پنجم صاحبان دواب و چارپایان که حضرت حکیم علی الاطلاق
عنان اختیار آنها را بدست بنی آدم داده و بار فرمان برداری و تحمل اثقال ایشان را برآنها
نهاده است مخفی نماند که از عظایم آلای الهی و جسایم نعم نامتناهی بر بنده گان خلقت اصناف چارپایانست
که ببرکت بعضی از آنها ضروریات معاش خود را سرانجام میدهند و بسواری بعضی از رنج پیادگی
میرهند و بچهار ستون قوایم بعضی قصر حیات خود را بر پای میدارند و بآب عرق ریزی بعضی بذور
آمال و امانی در مزرع زندگانی [illegible] ثمر آن حاصل خود را از تعب گرما و سرما میخرند و بشیر این گروه
نخل جوع را از عروق خویشتن [illegible] ت و بپای آن زورق وجود و شمن را غریق لجه هلاک
میگردانند و کشتی پشت [illegible] رن خار بیابانها بساحل معمورها میرسانند تا
طریق طلب معاش را جهت ابنای [illegible] هر مشتری مایه ایست و بجاوران دیار مسافرت را
در قصر جهانهای قطع مسافت برای آسایش بس هر کجی چارپایه حضرت عزت و نعم بمنت تعالی
شانه چندین جا در کلام مجید خود بندگان را منت گذار این نعمت عظمی نموده و از آنجمله در سوره مبارکه نحل فرموده
که والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع ومنها تاکلون ولکم فیها جمال حین تریحون وحین تسرحون
وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس ان ربکم لرءوف رحیم والخیل والبغال والحمیر لترکبوها
وزینة ویخلق ما لا تعلمون حاصل مضمون آنکه الله تعالی چارپایان را آفرید برای شما و بعضی گویند که مراد
بما بعد بعضی شما است در آن چارپایان پوشش گرم کننده مراد جامهاست که از پشم آنها بعمل می آید
فمنافع است در آنها منفعتها یعنی نتاج و شیر و سواری و کرایه و غیر آن و از آنها میخورید یعنی گوشت آنها

[illegible] را در آنها زینتی و آرایشی است وقتی که برمیگردانید آنها را [illegible]
[illegible] بینید آنها را بچراگاه یعنی اول روز و برمیدارند بارهای گران
[illegible] شما را و میبرند بشهری که نرسیده شما رسنده بآن بی بار برداری
[illegible] بدرستی که خداوند شما هر آینه مهربان و بخشاینده است که این
[illegible] و در ماندگی و رنج پیادگی نگاه داشته و آفرید اسبان و استران
[illegible] شما باشند و خلق میکند چیزی را که شما نمیدانید مراد بسیار
[illegible] حیوانات بانعم [illegible] رن علی اختلاف الاقوال و صاحب کتاب گفته که سکوت در ما لا تعلمون حق
تعالی لا تعلمون فرموده اولی است مجملا خلقت انعام و دواب از نعمتهای بزرگ حضرت خداوند منعم است
و قدر آن دانستن و کما ینبغی شکر گذاری و مراعات حقوق آنها بستن بر همگنان لازم و متحتم و حقوق
آنها در حدیثی که شیخ صدوق رحمه الله در امالی خود از حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده مفصل و مبین است و خلاصه مضمون آن حدیث اینست که دابه را بر صاحبش هفت حق است
یکی آنکه زیاده از قدر طاقت و توانائیش بار نکند دویم آنکه پشت آن را مجلس و جای تحدث نسازد یعنی
در جائی که عنان کشیده و درنگ نموده باشد بعبث در پشت آن سواره ننشیند و بصحبت و گفتگو مشغول
نگردد سوم آنکه چون فرود آید ابتدا بعلف و تهیه علیق [illegible] ادم آنکه رویش را داغ نکند پنجم
آنکه بر رویش نزند چه آن خدا را تسبیح میکند [illegible] گذرد آب را بر وی عرض نماید هفتم
آنکه او را از جهت رسیدن نزند و از جهت سکندری [illegible] که او می بیند چیزی که شما نمی بینید
و در حدیثی دیگر که هم در مطلب در کتاب من لا یحضره [illegible] حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
فقره چهارم و هفتم معلوم نیست اما فقره دیگر مذکور است که ولا یکلفها من المشی الا ما یطیق حاصل معنی آنکه
تکلیف و زجر ننماید چارپا را در کیفیت رفتار یا در کمیت آن بیش از آنچه تاب آن داشته باشد
ممکن است که مراد آنحضرت یکی از این دو شق یا هر دو باشد و هم در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از سید
عالم صلی الله علیه و آله منقولست که لا تتورکوا علی الدواب ولا تتخذوا ظهورها مجالس حاصل معنی آنکه بر پشت مرکبان
بر یک سرین منشینید و پشت آنها را مجالس خود مگردانید چنانکه مذکور شد و نیز در آن کتاب مذکور است
که مردی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسید که متی اضرب دابتی تحتی یعنی چه وقت جایز است مرا که بزنم
چارپای خود را در وقت سواری فرمودند که اذا لم تمش تحتک کمشیها الی مذودها یعنی وقتی که کاهلی کند و نرود

۱۸۴

درزیر ران او بریق که میرود بسوی آخور خود و همه از ...

طالب علیه السلام روایت نموده که لا تضربوها الوجه

فرزنید بر روی چارپایان و لعن مکنید انها را که خدا لعنة

و نیز آورده که قبله ارباب یقین حضرت امام زین ال

تازیانه بران نزد و هم از جناب اشرف نبوی م

آن را بسته بودند و بر و بود و جهاز شتر یعنی جهاز از پشت

انحضرت فرمودند که این صاحبها مروة فلینتقد عدا للخصومة [illegible] جاست

این ناقه بگوئید او را که آماده باشد که فردای قیامت با او خصمی خواهد کرد که جزا برین ظلم نمودی

و نیز در خبر است که آن سرور صلی الله علیه و آله نگذشت ستوری بسته دید بی علف و چون مراجعت

کرد همچنان دید فرمود وای بر صاحب این که روز قیامت با او خصومت خواهد نمود مجملا هر که بخدا

ایمان و بمکافات اعمال اذعان داشته باشد میباید که از بازخواست روز جزا اندیشه و با کافه خلق

رحم و تعطف پیشه نموده از ظلم و آزار هر جانداری سوای حیواناتی که موذی و آزار رسان

باشند احتراز نماید و بی آنکه منظور منفعتی و از جانب شرع رخصتی باشد دامان پاک ایمان بلوث

خون هیچ حیوان نیالاید [illegible] حیه اخبار صلی الله علیه و آله مذکور است خبری که حاصل مضمون

آن است که هر کس گنجشکی [illegible] ت فریاد کنان نزد عرش آید و گوید خداوندا

بپرس از کشنده من که چرا [illegible] خداوندان عقل و هوش را سزاوار تامل این اخبار

هدایت آثار باده استنباط این [illegible] اند نمود که هرگاه بر طیور و دواب که خدمه و کا

کنان جناب انسان و در مهمانخانه هستی طفیلیان انسانند بی مواخذه و بازخواست نباشد

ظلم بر انسان که بنوازش تکریم و لقد کرمنا بنی آدم مکرم و معزز و خلعت خلقتش بطراز لقد خلقنا الانسان

فی احسن تقویم مطرز است خصوصا اهل ایمان که بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله نزد خدای عز و جل بزرگ

ملک مقرب و عظیم تر از ملک اند چگونه خواهد بود حضرت یگانه بی همتا مصلح احوال هر پادشاه و گدا

و امان ایمان کافه مرتضان را از او نفس اخلاق ذمیمه خصوصا صفت خبیثه ظلم مطهر و ساحت روزگار را

بنور آفتاب عالم تاب عدل خسروان کامیاب منور گرداناد بالنبی و آله الاطهار الامجاد مجلس چهاردهم

مذمت تندخوئی و تلخ گوئی که آن نیز از آثار تعلقات دنیای دون است و از فروع آن شجر

کان آرایش فضایل و شنونید کان الحسن [illegible] محاسن مرو

پردازی مهند باوی [illegible] صحایف عیوب و ندهبان صحایف

و اما خنکان از همه پرداخته کشتگان آرمیده از خود گذشتگان

همدان بارگاه اقبال و کی مربع نشینان مسند دامان عزلت

تذکر سیاحان بحار تفکر صورت [illegible] را از آینه حقایق

[illegible] ت دیده و گل این تحقیق را از گلگشت چمن تتبع احوال

[illegible] ت تأمل [illegible] مذمت خشم و غضب که عبارت از تغیر و برافروختگی نفس است از دیدن

یا شنیدن فعل یا قولی که ناملایم طبع باشد امری بی اختیار و از مذمت و ملامت عقلا بر

کنار است و مذمت آن باعتبار آثاریست که بران مترتب میگردد چون ضرب و شتم و امثال آنها

و آن بر دو گونه است یکی آنکه از راه حمیت دینداری و غیرت پرهیزکاری نفس اللهیت باشد

چون تندی که شیعه بسنی بر سر مذهب صالح با فاسق بجهت فسق و مودب با بی ادب برای ارتکاب

خلاف آداب نماید و تندی در آشفتگی انبیا و اوصیا صادر گشته از این قبیل است چون تندی حضرت

کلیم الله با حضرت هرون و موسی سر و محاسن مبارک او را گرفتن در وقتی که از طور مراجعت فرموده گو

کوساله پرست دید چنانکه متکلم بکلام آسمانی در سوره [illegible] از ان اخبار فرموده که و لما رجع

۱۸۵ موسی الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی [illegible] لکم و القی الالواح و اخذ برأس اخیه

یجره الیه الی آخر الایه و تفصیل این حکایت [illegible] و قصص انبیا مذکور است و چون

کاروان نظم کلام را سلوک طریق ایراد [illegible] اصلی در وی انداخت لطف الهی

سالار قلم عنان قسم اول از انصوب [illegible] نکرد آن پرداخت دوم آنکه از راه نفسانیت و غرور طبع

باشد و اکثر تندیها و بدخوییهای خلق روزگار از این قبیل است چه اکثر افراد انسانی حتی فرومایگان اراذل

هر یک بقدر حال در میزان اعتقاد برای خود پایه و مقداری قرار داده و بنای دل خوشی خود را بر پایه اعتباری

نهاده است کل حزب بما لدیهم فرحون حباب نقطه از دایره انگشتر فرمان دارد موری در خانه خود حکم

سلیمان دارد و چون از کسی نسبت بخود کردار یا گفتاری که ملایم طبع وی نباشد ببیند و شنود بگمان

آنکه پاس مرتبه او نداشته و وی را وجودی نگذاشته است از رده و دل تنگ و لبریز پرخاش

و جنگ میگردد و در هر دماغی که این دعوی و غرور و خودبینی تندتر باشد آتش تندی و آشفتگی شعله ورتر

ومراد از خشم و تندخوئی که در عنوان این مجلس مذکور شد و...
از دامان طبیعت هر کس درخشیده است این قسمت و چون بیا...
صفت حلم که در مقابل آنست و فواید آن هر یک داعی برای... فصـ...
فصل اول در مذمت تندخوئی و جنگجوئی و تلخ گوئی و ترشروئی...
در حوصلهای تنگ مانند آتشست در سنگ که بآتش زنه...
بباد غرور و نخوت در کانون طبیعت افروخته میگردد و شرار...
برسد و مؤید این کلمات حدیث شریف امام همام حضرت ابی جعفر علیه [illegible] در کافی که ان هذا الغضب
جمرة من الشیطان توقد فی قلب ابن آدم وان احدکم اذا غضب احمرت عیناه وانتفخت اوداجه
ودخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیلزم الارض فان رجز الشیطان یذهب عنه
عند ذلک خلاصه مضمون آنکه این صفت غضب اخگریست از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته میشود و
در آنوقت چشمها سرخ و رگهای گردن پر باد و قوی میگردد و شیطان بر وی غالب میشود پس چون احدی
از شما ازین حالت ترسد که مبادا ازو شر و فسادی صادر گردد باید که بر زمین نشیند که وقتی که چنین کند
رجس شیطان و شرارت او از وی زایل و منقطع میگردد و نیز در آن کتاب در باب غضب از سید عجم
و عرب صلی الله علیه و آله منقول [illegible] لیفسد الایمان کما یفسد الخل العسل یعنی خشم فاسد و تباه
میسازد ایمان را چنانکه فا[illegible] عسل را و هم در آن باب از مصلح حالهای تباه
حضرت ابی عبد الله علیه السلا[م] [illegible] مفتاح کل شر یعنی خشم کلید هر شری و گشاینده در
هر فتنه ایست و در همان باب از همان جناب [illegible] روایت شده که حاصل آن اینست که پدرم
علیه السلام میفرمود که مردی بدوی بخدمت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله آمده گفت انی اسکن
البادیة فعلمنی جوامع الکلام مراد اینکه چون من از اهل بادیه ام و دست آرزویم بدامن ادراک سعادت
ملازمت شما کمتر میرسد توقع دارم که کلمه چند که جامع فواید و متضمن مواعظ و نصایح باشد بمن آموزی پس آن
معلم آداب شرایع و مربی اطفال طبایع فرمودند که آمرک ان لا تغضب امر میکنم ترا که غضب نکنی
یعنی در وقت خشم خود را نگاه داری و بمقتضای آن را عمل نیاری پس اعرابی سه بار همین سوال را اعاده کرد
یعنی و تکرار مینمود و آنحضرت همین جواب میفرمود تا آنکه اعرابی با خود گفت که بعد ازین دیگر سوال نمیکنم از آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر بخوبی فرموده در پیشه سال از عینک دقایق نمای سیاق این جواب سؤال

...ی و بردباری بر اعیان قواعد دینداری پیرایه...
...ی مصالح و فواید بران متفرع و بسیاری از شرور و مفاسد
...حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که پدرم میگفت که ای...
...النفس التی حرم الله و یقذف المحصنة مخفی نماند یعنی اینکه بچشم
...ب خون ناحق میشود و زنان صاحب عصمت نیکوسیرت
...ین نامعقولات بر زبان می آورد و هم در کافی در باب
...سوء خلق عالم صلی الله علیه و آله منقولست که لو کان الخرق خلقا
یری ما کان شیء مما خلق الله اقبح منه یعنی اگر تندخوئی مصور بودی و در نظر نمودی هیچ جزء از مخلوقات
الهی از ان قبیح تر و زشت تر نبودی و هم در آن کتاب در باب سوء خلق از صاحب [illegible]
و مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم اعنی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ان الله
عز و جل [illegible] لصاحب الخلق السیء بالتوبة حاصل مضمون آنکه بخو توفیق توبه یعنی استادگی و ثبات [illegible]
نمی یابد گفتند چون یا رسول الله فرمود اذا تاب من ذنب وقع فی ذنب اعظم منه یعنی برای
اینکه چون از گناهی توبه میکند بمقتضای خوی بد باز در گناهی از ان عظیم تر می افتد و قطع نظر از اخبار
و آثاری که خلاصه معانی آنها بجنس تحریر قلم [illegible] حقایق و رباعین مضامین [illegible]
بعرق ریزی باغبان خامه در جویبار این [illegible] ظاهر است که این صفت
ذمیمه موجب دنیا و عقبی بعث بسی مفاسد عظیم [illegible] و همیشه خود نیز در آزار و در رنج
خود بیزار میباشد خاطر خویش از [illegible] پیشه رنجه است و دل از صبوری بی سخنی
بر خود پیچیدن در امور پیوسته در شکنجه برای بیش از آتش سوزان تندی خو همیشه پر دود است و آب
حیاتش بلای کدورات بی حاصل لاینقطع گل آلود بیجنبش خسی باد عداوت با همنفسی بر دل نهاده و از
حرکت هر مگسی خار خار انتقامش مانند کیک در پیراهن جان افتاده بسبب صفت ازین آتش خشم و غضب
روز و شب در تب و تابست و بمنگ آسا از بالانشینی هر کسی با خویشتن همیشه در جنگ و عتاب
هر لحظه از بسکه غوری با یکی سرگران میباشد و هر ساعت از رگ گردنها دیگری دست و گریبان میباشد
این کلام و انی شافی از شوب خلاف معانی حدیث شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام است در کافی
که من ساء خلقه عذب نفسه خلاصه مضمون انکه صاحب خوی زشت در عذاب و آزار و رنج ...

١٨٦

این و آن ... باشد لو لو زنوی شد همان تند خو کا[ر]
نظر خوبان را نباشد خر کدورت حاصلی نیست در کف ...
و دشنام کردن و پرده دوست هر کس را بدست زبان دراز
خجسته را از ارتکاب آن ناچار و نفس سگ صفت تند خو ...
دشوار است و قباحت آن خجو از شرع و عرف نه در مرتبه ...
با خود هموار توانند نمود و صاحب غیرتان پاکیزه روزگار ...
ایمان را بوث قباحت آن توانند آلود عیب نباشد که با کمال ... ود و شرعیه
دیگران را نامرد و مخنث گویند و با دعوی پاکیزگی و پاک نهادی بدست زبان هردم لوث گناه دیگری
شویند بلکه ناصواب غیر واقع ما در بخطا خطای فحش واقع چنین بر زبانشان آید و از گفتار لفظ شنیع حرام
و ولد الزنا لفظه سخن از شنیمه قوت ناطقه بجای تولد نماید ندانم این قوم فاحش دل خراش سراپا ...
پرخاش از اخبار و آثار بی گزاف زهره شکاف اهل بیت عصمت و عفاف که در مذمت این جنس
و رود یافته و پرتو دلالت بر ساحت این مدعا تافته است چگونه اینهمه غافل و در غور معانی صدق مبانی
آنها چرا اینقدر کند و را جهل اند مگر نشنیده باشند که حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام در کتاب
کافی در حق این گروه جانی ف... که من علامات شرک الشیطان الذی لا یشک فیه ان یکون
فحاشا لا یبالی ما قال و لا ما ق... ر فتانهای که از آنها میتوان دانست که شیطان
در نطفه بعضی که پدر و مادر کسی ... بسته شده شریک بوده است و در آن شکی نیست ا
که فحش بسیار گوید و از دشنام و ... باشد و نیز در آن کتاب از سید عالم و فخر
سلسله بنی آدم صلی الله علیه و آله منقولست که ان الله حرم الجنة علی کل فاحش بذی قلیل الحیاء لا یبالی
ما قال و لا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان خلاصه مضمون اینکه بدرستی که خدا
حرام کرده است بهشت را بر هر فحش گوی کم آب رویی که باک نداشته باشد از آنچه گوید و از آنچه برای او
گویند یعنی از فحش و دشنام چه اگر تفتیش احوال او نمایی میدانی که از دو حال بیرون نیست یا ولد الزناست
یا شراکت شیطان بهم رسیده چنانکه در حدیث سابق گزارش یافت گفتند یا رسول الله و فی الناس
شرک الشیطان یعنی میتواند بود که در آدمیان شیطان شریک باشد آن سرور صلی الله علیه و آله فرمود
که آیا قرائت نیکنی قول خدای عز و جل را که و شارکهم فی الاموال و الاولاد این فقره در سوره مبارکه بنی اسرائیل

... با تابعان خود از ذریت آدم و ...
... ی پرسید که آیا در میان مردمان چنین کسی پیدا که ... ان آ...
... کسی که شوخ و مرتکب دشنام مردمان شود و او رسید انه
پس او آنکسیست که باک ندارد و از آنچه گوید و از آنچه ...
... فحش علی اخیه المسلم نزع الله منه برکة رزقه و وکله
... هر کس برادر مسلمان خود فحش گوید الله تعالی برکت از روزی
... بر عار او بر داشته او را بخود وش و امیگذارد و او امر معیشت او را
... و فاسد و تباه میگرداند و هم در آن کتاب که خود بیر از گلگشت چمن همیشه بهار اخبار و آثار
آن پیوسته جوان و برگ ابر خامه را سرمایه گهرفشانی از محیط کلمات با برکات آن حضرت
ابی عبد الله علیه السلام منقولست حدیثی که ملخص معنی و حاصل آن اینست که در بنی اسرائیل مردی بود
اندر درگاه الهی مسئلت نمود که او را پسری روزی کند سه سال این دعا کرد و نهال سوالش میوه اجابت
نیاورد گفت یا رب آیا من از تو دورم که دعای مرا نمیشنوی یا با من نزدیکی و اجابت من
نمیکنی پس در عالم خواب شخصی بوی گفت که تو دعا میکنی و میخوانی خدا تعالی را از سه سال با زبان
۱۸۷ فحش گوی و دل پر کبر خالی از تقوی و نیت بی صدق و ... خود را از صفت فحش گویی بر دار
و دل خود را متقی و پرهیزکار ساز و نیت خ... با این نصایح عمل کرده بعد از آن
دعا نموده الله تعالی پسری بوی کرامت ف... الله علیه و آله روایت نموده
که ان من شر عباد الله من تکره مجالسته ... ان خدا کسی است که همنشینی او کره
طبعها باشد بجهة فحش گویی و بد زبانی او و هم در کافی از سماعه منقولست حدیثی که ملخص معنی آن است
که بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام رفتم آنحضرت ابتدا نموده فرمودند که یا سماعه چیست اینکه
میان تو و ساربان تو بوده یعنی از جنگ و پرخاش حذر کن از اینکه فاحش باشی و فریاد زن و لعن کننده
گفتم والله که این واقع شده بدرستی که او بر من ستم کرد گفتم اما این بوده که در آن نزاع وجه الحق
با من بود و او بر من ظلم میکرد آن جناب فرمودند که اگر او بر تو ظلم کرد تو در ظلم بر وزیادتی کردی
یعنی بفحش و دشنام بدرستی که این از افعال و اطوار من نیست و احدی از شیعیان خود را امر نمیکنم
که ارتکاب آن نماید استغفار کن از الله تعالی و دیگر مرتکب چنین عملی مشو گفتم استغفار میکنم از خدا تعالی

و دیگران [illegible] هم و خطاب و عتاب آن جناب علیه السلام [illegible]
مادر قضیه گفت و او را سبب این فحش از غرف علا زمه [illegible]
مرقوم کلک بیان گردید اهل شعور را در این مطلب کافی و بسند و نه
نافع و سود[illegible]ت دیگر از جمله جنایاتی که بصفت خبیثه
که اخبار و آثار رضا و یقین دران باب وارد و در کتاب [illegible] و هر آینه
رجلا ضرب رجلا سوطا لضربه الله سوطا من نار یعنی اگر [illegible]
تازیانه بر روزنامه آن از آتش و هم دران کتاب از سید و لداد[illegible] در اهل عالم [illegible]
چنانکه سابقا نیز گزارش یافت منقولست که الا و من لطم خد مسلم او وجهه بدد الله عظامه یوم القیمة
و حشره مغلولا حتی یدخل جهنم الا ان یتوب خلاصه یعنی انکه هر کس طپانچه زند برگونه یا روی مسلمانی
از هم جدا سازد خداتعالی استخوانهای او را روز قیامت و محشور گردد غل کرده تا انکه داخل
جهنم شود مگر اینکه توبه نماید و در مذمت این حرکت ناپسند همان حدیث نبوی مشهور در اکثر
کتب معتبره مذکور کافیست که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه یعنی مسلمان کسیست که مسلمانان از دست
و زبان او بسلامت باشند پس بحکم این خبر صدق اثر زشت خویانی که بدست یا زبان اذیت
ایشان مسلمانان رسد [illegible] مسلمانان هم سنک و از قانون کیش مسلمانی خارج و هنک
خواهند بود دیگر از جمله [illegible] بصفت خبیثه مرتکب میگردد آنست که [illegible]
و زدن اطفال و عورات [illegible] کارد و خنجر و امثال آن مسلمانی را از لباس حیات
عریان و خانه دین و ایمان [illegible]ن بیگناهی که از اعظم محرمات است
خود را بورطه شقاوت دنیویه و اخرویه اندازند چنانچه [illegible] کان قساوت نهاد و شقیان سیرت
مرتکب شده مشاهده میکرده و این خود کنایهیست که صاحبان دین و ایمان کامل و عاقلان نفس اماره
مقاتل را از تصور ارتکاب آن جگر آب و دل تقوی پرور غریق بحر اضطراب میگردد و چون چنین نباشد
که حضرت یگانه صمد و مجازی اعمال خوب و بد جل جلاله در سوره شریفه مائده فرموده است که من قتل نفسا بغیر
نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا حاصل معنی انکه هر کس بکشد کسی را نه برای قصاص و نه برای [illegible]
که بجهت آن مستوجب قتل شده باشد چنانست که همه مردمان را کشته باشد و در کتاب شریف من
[illegible] الفقیه از حضرت امام همام ابی عبدالله علیه السلام منقولست که در بیان معنی آیه مذکوره مضمون فرموده [illegible]

کو داد [illegible] کشته باشد و آنکه یک کس را کشته [illegible]
وادم [illegible] است بخشش اموات قلوب [illegible] جناب مستطاب نبوی
[illegible] وارد اند که من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیمة [illegible] له صراخ عند العرش
یعنی انکه هر کس گنجشکی را عبث ک[illegible] روز قیامت
[illegible] از قاتل من که مرا [illegible] عبث کشته پرخطاست که [illegible]
[illegible] من و مومنان که نزد خداوند عالمیان چون ملک مقرب
[illegible] هم از آنسرور صلی الله علیه و آله در کتاب من لا یحضره الفقیه منقولست
[illegible] اول ما یحکم الله عز و جل فیه یوم القیمة الدماء الی آخر الحدیث حاصل معنی انکه اول چیزی که خداتعالی در آن
حکم مینماید و دیوان آن را منتظم و قطع میفرماید در روز قیامت خونهاست که در دنیا واقع شده
باشد و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است که در حق مردی که ارتکاب قتل مومنی
نماید فرموده که یقال له مت ای میتة شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیا مخفی نماند که گفته
میشود با و یعنی از جانب جناب الهی که بخواهی جهود بمیر و بخواهی ترسا بمیر و بخواهی گبر یعنی در آن عالم داخل
یکی از این سه گروه و محشور با ایشان خواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت سید اخیار صلی الله علیه و آله مرویست
که لقتل المومن اعظم عند الله تعالی من زوال الدنیا [illegible] خطیر است نزد خداتعالی از برطرف
شدن دنیا یعنی کسی که قسم حیات مومنی [illegible] از صحیفه هستی حک کند و بنیان
زندگانی و یرا که بر او فرشته معمار قدرت [illegible] دنیا را خراب کرده باشد
و نیز در آن کتاب از آن جناب [illegible] عجت الارض الی ربها [illegible]
من دم حرام یسفک علیها حاصل مضمون [illegible] قطره است زمین و شکایت نبرده است بدرگاه خداوند
خود مثل فریادی که میکند از خون حرامی که بر او ریخته میشود و هم از آنسرور صلی الله علیه و آله در آن کتاب منقولست
که لو ان اهل السموات السبع و اهل الارضین السبع اشترکوا فی دم مومن لکبهم الله عز و جل فی النار یعنی
اگر ساکنان هفت آسمان و هفت زمین با هم شریک شوند در خون مومنی هر آینه اندازد خدای عز و جل
همگی ایشان را در آتش خداوندان الباب و هوشمندان دقیقه یاب را در دانستن اینکه ارتکاب
قتل چه مقدار عظیم است همین بس که در شریعت مقدسه مطهره تقیه در هر امری از امور جایز بلکه واجبست
مگر در قتل که اگر ظالمی کسی را بآن مامور و بارتکاب آن مجبور سازد هر چند داند که از امتناع آن [illegible]

۱۸۸

وجانی ... رسد ... بیابد آن ضرر دنیوی را در جنب عذاب ... بیوال ... ان

آن بچه ... نشاند و در بچیدن خون آن بیکناه خود را شمشیر ... ارفتار نکرده

الحاصل ازکا... قتل از روی عمد گناهی است که با ایمان نمیداند

اعمال ... ضایع میکرد و صفت خبیثه خشم و تندخو...

نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا دیگر ... ین

آغاز هلاکت انجام ناشی میگردد ترک صله ارحام است ... ت و مغز

عمر و روزی بسی خاندانهای ارجمند بشومی این صفت ناپسند ... چه قصرهای فلک

رفعتهای عظیم بسیلاب نحوست این عمل عاقبت وخیم با خاک یکسان چه نخلهای برومند زندگانی

که از ره قطع رحم در جویبار روزگار از پای در انداخته است و چه میوههای برخورداری و کامرانی که دم

سردی خنکی با اقارب و خشم بر درخت عمر فاسد و ناخوش ساخته در کتاب شریف کافی از جناب

اقدس امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که در یکی از خطب بلاغت شعار هدایت آثار خود فرموده اند که اعوذ

بالله من الذنوب التی تعجل الفناء پناه میبرم بخدا تعالی از گناهانی که زود فانی میسازد یعنی عمر را باطل را عبد الله بن

کوا ایشکری برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین آیا میباشند گناهانی که تعجیل در فنا کنند آنحضرت فرمودند

آری و یلک قطیعة الرحم ان ... اسون و هم فجرة فیرزقهم الله وان اهل

البیت لیتفرقون ویقطع بعضهم بعضا ... مضمون آنکه قطع رحم چنین است اهل خاندانی هم

اجتماع و مواسات میکنند ... برکت آن اجتماع و مواصلت ایشانرا رزق...

میدهد و اهل خاندانی از هم جدا ... بسبب آن اعمال و قطع رحم محروم

میگردانند با آنکه متقی و صالح اند و هم در آن کتاب شریف از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست

که فرمودند اتقوا الحالقة فانها تمیت الرجال پرهیز کنید و اجتناب نمایید از حالقه که آن میمیراند مردان

یعنی عمر را کم میکند راوی گوید گفتم حالقه چیست فرمود قطیعة الرحم یعنی قطع رحم کردن و حق خویشی و

قرابت را بجا نیاوردن حالقه یعنی تراشنده است و آنحضرت از قطع رحم تعبیر باین لفظ ... ازجهة

این فرموده اند که تراشنده و زایل میکند دین یا عمر را چنانکه زایل میکند استره مو را و در همان کتاب

یکی از فرقه ناجیه شیعه حدیثی روایت نموده که حاصل معنی آن اینست که بخدمت امام همام ابی عبد الله

معروض داشتم که برادران و عم زادگان من خانه را بر من تنگ کرده و مرا از آن بیک بیوت ملجأ

. ۱۸۹

وغیر گنجانیده برای من نگذاشته اند و اگر ...

آنچه ... حق و حساب از ایشان انتزاع میتوانم نمود آنحضرت

... وحبت ترا فرجی خواهد داد راوی گفت پس از مدت

... یعنی از زمانه نامیه وبائی واقع ...

... حضرت رفتم احوال ایشان از من پرسید گفتم بخدا قسم

... مرد ... ولیعبدوهم ایاک وقطع رحمهم ... حاصل مضمون

... بیوی ... شدند وقطع رحم نمودند چنین برطرف و مستاصل گردیدند و هم

... ی از عمر ... احترام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است حدیثی که ملخص مضمون آن اینست

که نمیدانیم چیزی که عمر را زیاد کند مگر صله رحم حتی اینکه میباشد عمر کسی سه سال یعنی سه سال از عمرش مانده

باشد و چون صله رحم کند خدا تعالی سی سال دیگر بران افزاید که مجموع سی و سه سال باشد وگاه باشد

که عمر کسی سی و سه سال باشد و قطع رحم کند و خدا تعالی به آن سبب سی سال آنرا کم کند و عمرش سه سال شود

و فواید اخباری که از اهل بیت اطهار علیهم السلام در تطلب در ورد یافته در اصداف کتب معتبره اسلاف

بیش از آنست که در طباق این اوراق تواند گنجید ولهذا بذکر همین چند حدیث اکتفا نمود مقصد

دیگر آنکه چون بخواند او آزار خلق را ... را شور کند تا چاره ...

و صله مردمان نیز از اشتعال آتش حمیت بر ... شیطان تیر گشته در مقام

معارضه در آیند و در ... ریختن را از آتش غضب کارها ...

او خشک ناید بسی ... هرکه سر ... بد بگوید بدگویی تیر خواهی شنیدن

کلوخ انداز را پاداش سنگست و اگر مردم ... به بروی نتوانند ایستاد و غایبانه پیوسته قصد ...

و در خلا و ملا بتیر ملامت دیده و ذات و صفتش میکنند عقوب گزنده و سگ درنده اش میخوانند و نفرین و

دشنام را سزاوار ... ش میگردانند مجملا این صفت آدمیرا از طاق و طاعی انداز و ... را بخرابی

خار و جای اشتعال میسازد و دیگر آنکه چون با کسی خشم ... تندی و تلخی خود ... فرو ریزد و آنکس حلم و برد

باری ورزیده از کمال بصیرت چشم از آن بپوشد و زهر جان گزای طاقت زدای آن تلخیها را بر لب

خاموشی نهاده مردانه لاجرعه نوشد بعد از زمانی که آتش قوت غضبی وی فرو نشیند و دیده عقلش

از خیرگی انفعالات زشت بحال آمده خود را واجبه خواهد دانست که در مقام قباحتی از و صادر گشته در ...

چید ... بوران غرور پاک سرشت گذشته پس اگر ...
سالها خود ... تیر جامت خواهد ساخت و عمرها در ...
گفت ... العنف جنون والحزم ندم یعنی اول عنف ...
... با دشمن چنان سلوک کن که اگر ...
با دوستان چنین باید بود تا بدوستان چه رسد ...
باب ارتکاب چنین ذنوب عظیمه والکتاب ابن ...
که سرمایهٔ توفیق سعادت است بسیلاب فنا داده خاک نشین ... ن و حسرت گشن ... فلاح و نجات است
جاودانی میگرداند اینست معنی حدیث شریف العنف مفتاح کل شر که سابقا مرقوم قلم صدق رقم
و از جمله روایات و حکایاتی که آب ادراک مضمون آن نایرهٔ این صفت زشت را در کانون طبایع
بدخویان فرو مینشاند و بدست اثر گرانخوابان خنجر را از شیشه اندیشه کلاب آگاهی برچهرهٔ سفینهٔ
حکایت وفات سعد بن معاذ است که از فضلای امت و از اجلای اصحاب حضرت رسالت
و این حکایت در کتب معتبره حدیث چون امالی شیخ صدوق و امالی شیخ طوسی رحمهما الله و غیر آن مذکور است
و حاصل مضمون آن بر سبیل اجمال اینست که چون خبر وفات سعد مذکور بخدمت شافع یوم النشور صلی الله
علیه و آله معروض شد آن ... برخاسته شرف حضور ارزانی داشتند و خود
بر عضاده باب یعنی چهار ... سعد فرمان دادند و چون او را حنوط و کفن کرده
جنازه اش بر داشتند ... او قدم مبارک رنجه داشتند و گاه جانب
راست تابوت و گاه طرف ... پس حضرت رسول خود بدرون قبر
او نزول فرمودند تا آنکه او را در لحد خوابانیده خشت ... چیدند و گل طلبیده ما بین خشتها را بان
مسدود گردانیدند پس چون از آن فارغ گشته خاک بر ... ریختند و قبرش را راست کردند و جهت استحکام
آن قبر را بیان نموده فرمودند بدرستی که من هر آینه میدانم که این قبر عنقریب کهنه خواهد شد یعنی از هم خواهد
فرو ریخت ولیکن خدای عز و جل دوست میدارد بنده را که چون کاری کند آن را محکم کند پس بعد از تسویه قبر مادر
سعد بن معاذ از یکجانب گفت یا سعد هنیئا لک الجنة یعنی ای سعد گوارا باد ترا بهشت پس جناب احدیت
نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند یا ام سعد مه و لا تجزمی علی ربک فان سعدا قد اصابته ضمة یعنی ای مادر سعد
ازین سخن باز ایست و جزم مکن چیزی را بر خداوند خود چه بدرستی که سعد تحقیق که رسید باو فشاری یعنی در قبر

... شند یا رسول الله دیدیم ترا که کردی بر سعد آنچه ... مراجع
... هیچکس نفرموده بودی تبعیت جنازه او ... یعنی شفق
... اند او بودی بی ردا و حذا بودی من ...
... بد و یکبار جانب چپ را فرمودند که دست ... ست
... غسل او کرده و بر جنازه او نماز گذارده و در قبرش ... م هر چه
... ساری رسید یعنی با این مرتبه شایستگی سعد که شما خود قیام ... سید ...
... بن امور نمایید ... در حق او فرمایید فشار قبر را چه سبب باشد آنحضرت فرمودند آری
انه کان فی خلقه مع اهله سوء حاصل معنی اینکه او با اهل خود بدخو بود و با تبعه و مردمان خود کج خلق
میبود و در کتاب مستطاب کافی چنین مذکور است که ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج فی
جنازة سعد و قد شیعه سبعون الف ملک فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله راسه الی السماء ثم قال
مثل سعد یضم یعنی آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمده تشییع جنازه سعد فرمودند
و هفتاد هزار ملک نیز تشییع جنازه او نمودند پس آنحضرت سر بسوی آسمان بر داشته بعد از آن فرمودند
که مثل سعدی فشار قبر بگیرد راوی گوید گفتم فدای تو گردم انا نحدث انه کان یستخف بالبول یعنی شنیده ایم
١٩٠ که سعد نجاست بول را سهل می انگاشته ... چنین ان ... داشته آنجناب فرمودند
معاذ الله انما کان من زعارة فی خلقه علی ... چنین باشد اینست و غیر آن
که او بر اهل خود تند خو و بدخلق بود و ... بر این روایت و حکایت
اثر میتواند دریافت که هرگاه ... ن و علو مکان که سید کونین
ثقلین با این تعظیم و تکریم متوجه تجهیز وی شود و بی ردا و برهنه پا تشییع او نموده بزیر جنازه اش
بنفس نفیس داخل قبر گشته بخاکش سپارد و بدست مبارک خود خشت بر لحد وی چیده و با این
و کرامت خاص از فشارش بر دارد و در معرض عتاب و عقاب معاف ندارند و جزای بدخویی و مکافات آن را
در کنارش گذارند چگونه خواهد بود حال آن کسانی که پیوسته کارشان با این و آن جنگ و ستیز است
و خنجر زبان مردم آزارشان بخون ریزی بیچارگان همیشه تیز خلق از خلقشان در آزار و جگر
بر بابشان از جان بیزار کاخ دماغشان خانه زنبور اندیشه فتنه سازیست و رخنه دهانشان
سوراخ مار زبان درازی نگاه خشمشان از دنبال چشمه‌ها نیش زنبوران پر کرده‌اند

راد اهل خدا

شده دم کژدمان کشند الحاصل صاحب
د نخست و نه در فراش خاکش استراحت
ناک تنبلی فرو گرفته نکرده که ابدخوی
[illegible] خبثه نشینند در خود انجری چند
تا الکلام واجب دانند و نفس سبع را بحلات شیر انداز
اذ آسیب کنند او رها ندچه این صفت شوم که از ال
رنگیکه

باطن آدمی بتر از سگی است دیوانه که نه آشنا میداند و نه بیگانه [illegible]
حالی و گزنده

وان را از هم میدرد و هر لحظه بغرباء دل خراش خویش دور و نزدیک را از آسایش بری آرد
گاه بتیغ زبان هرزه تا ال اهل و عیال را زخمی دشنام میاندازد و زمانی بچوب و تازیانه غلام و خدمتگار
از زبان می اندازد از نعره جنبدش گوشها پوسته در آزردگی کری و از سلوک ناپسندش همسایگان
برای خانهای خود همیشه در تفحص مشتری و بر خطاهاست که دفع چنین سگی عقور پر شر و شور از برای طبیعت
جنس از آن ضرورست که در آن اهمال و سهل انگاری جایز باشد **مثنوی** آن یکی از خشم مادر را
بکشت هم بزخم خنجر و هم ضرب مشت وان یکی گفتش که از بدگوهری یاد نا وردی تو حق مادری
هی تو مادر را چرا کشتی بگو [illegible] کاری کرده کان نارواست گفتمش
چون خاک ستار وی [illegible] گفت پس هر روز مردی را کشم کشتم او را
رستم از خونهای خلق تا [illegible] ان مادر بد خاصیت که فساد او
در هر ناحیت پس بکشش او [illegible] از دی این دنیای خوش چنین تست
تنگ از پی او با حق و با خلق جنگ نفس کشتی با زرسی از اعتذار کس ترا دشمن نماند در دیار
دفع این سگ و کشتن این دشمن بد رگ است که تخت اخبار و آثار که در مذمت خشم و سبکساری
و فضیلت حلم و بردباری وارد گشته و بعضی از آن گزارش یافته و بعضی دیگر انشاء الله تعالی در فصل
نگارش خواهد یافت بنظر شعور و گوش هوش رسانی در ذهن نقشه با دام این دو گونه سخن را که دوای درد
زدای کله خشکی و تیز مغزیست به تامل و تفکر بدماغ جان چکانی و چون علامات غضب و بر آشفتگی از
طبیعت پیدا و آثار تندی و سبکساری یعنی فریاد زدن و تند شدن و برروی این جستن و دل آن از خستن
[illegible] دیگر ی را گزیدن و دشنا[م] [illegible] در چهره احوال هویدا گردد آینه صاف انصاف در پیش نهاده

صو
احوا

ان تو و سگ درنده در ان حالت هیچ فرق
کان برد بار را که چون سرو آن پای
گران دل برد بارشان به صرصر تندی
هم از ان پوشند و هر کس خاصیت
گوشگان زنگ کدورت نگیرد و لوح ساده خاطرشان از
عداوت نپذیرد و بنظر هوشمندی در اوردده ملاحظه نمائی که
احوال و اطوار این [illegible] سیرت پاک سیرت با حوال زمره انبیا و اوصیا چه قدر نزدیک
و با طوار فرقه اولیا و خاصان خدا چه مقدار شبیه است آنگاه این هر دو حالت را بمیزان نظر
امتیاز بسنجید هر کدام راجح آید آن را اختیار فرمای اگر خواهی شبی دوی و در چنین باشی ملک خواهی کنون
انچنان باش ور دگر خواهی چنین واگر در وقت خشم فرو خوردن و از خصم معارض فسرده بردن شیطان
فتنه ساز دو بهم انداز وسوسه نماید که مغلوب این مرد گردیدن و این همه از و کذرانیدن
بردی زبان دارد و در میان ابنای جنس و خلق روزگار باعث خفت و موجب ننگ و عار
در جواب او بگو که نامردی آنست که در تحمل این بار سستی نموده از تجرع زهر این آزار عاجز آیم و خفت
و خواری آن که ملک سیرتی را [illegible] ونیک انکه با دعوی شعور و فرهنگ
کو لی چون تو دشمن تیز جنگ بپذیر نگ دانم و تیز خواری خیش عمل رز گار
به از نبی اعتباری نزد حضرت [illegible] ان باغضابت والقاب
جناب سبحانی اثری تر تب [illegible] ود بالعبد التفات جمله عالمیان خاصه
ترسانند گر از غرت و در و تا ز بیکن و در چشم حسرت باز بیکن مبادا انکه اگر کسی کند خوار که خوار وشیطان
کار بست دشوار و جهاد نفس که حضرت سید کائنات و پیش جنگ معارک مجاهدات صلی الله علیه و آله
جهاد اکبر گفته عبارت از نیست که در امثال این احوال معارضه و جبه النفس اماره به سگال اندیشی نا دهت سازی
واز خم کند وسوسه دیو پلید مردم شکار که یار و هواداران نابکار است خود را محافظت نموده بیازوی
اخلاص و قوت ایمان و شمشیر غیرت دین آن عدوی قوی بازوی پر خشم و کین را از پای در اندازد
تا مملکت ایمان را ما لک گشته بنسق آن توان پرداخت و بکام دل بر تخت پادشاهی نیکی خوش نشسته
لوای والای سرفرازی بر فرق دل توان افراخت و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان

تمام و [illegible] ستادگی درین باب در غاد [illegible]
بارگیابت [illegible] وقت خشم و دفت [illegible]
و ز نیل کننده کان نفس و هوا [illegible]
[illegible] عند الغضب فان الغضب [illegible]
آن نیست که بشتی کرفتن کسی را انداز د پهلوان [illegible]
مغلوب و مقهور سازد چه بدرستی که غضب کلید هر [illegible]
خود را کسی تواند اگر بر زمین زدن و در مجموعه ورام حدیثی [illegible] ان است که [illegible]
اشرف نبوی صلی الله علیه و آله بر قومی کذشت در میان ایشان مردی دید که سنگی بر سید [illegible]
مردم از ان تعجب میکردند و آن سنگ را حجر الاشد ا میکفتند یعنی سنگ پهلوانان [illegible] آن سنگی
بسیار بزرگ و کران بوده و غیر مردم تنومند پر زور را بر داشتن آن مقدور نبوده و در فارسی چنین حجر را
سنگ زور مینامند آنحضرت پرسید که این چیست احوال را عرض کردند فرمود افلا اخبرکم بما هو اشد
منه حاصل اینکه آیا خبر دهم شما را بسخت تر ازین کفتند بلی یا رسول الله فرمود رجل سبه رجل فحلم فغلب
نفسه و غلب شیطانه و شیطان صاحبه مراد اینکه سخت تر و پهلوان تر ازین مردیست که دشنام دهد او را
مردی پس او حلم ورزیده [illegible] آمده بر نفس خود و بر شیطان خود و بر شیطان
این مرد و [illegible] ا صبر که بزرد رست و پردلی با نفس اگر [illegible]
مردکانی [illegible] رو بی که کل [illegible] سید مجاهد [illegible]
پر دی ترکیش فضایل [illegible] کمالات [illegible] ست جیب قلوب زنک زدای
آینه روهاست و عقده کشای کره ابر و نا فرح یا بی [illegible] خوش است و سفر طریق سلوک را توشه
سرمایه تحصیل نیکنامیست و سر چشمه زلال دوستکامی برق خرمن کلفتهاست و آب گلشن الفتها یار مهربانی که
در زندگانی باری از دوش دل بردارد و بردباریست و مونس همزبانی که در رحلت برای جهان فانی
غمی از خاطر بردن برد نرم کفتاری سبزه تری از زمین طینت بشری بشادابی زبان خوش بر کشیده و تازه
کلی از شاخسار وجود آدمی بخوش رنگ و بوی شکفته رونق رسیده و در فضل این شیمه کریمه همین بس که ستار
عیوب و غفار ذنوب تعالی و تقدس ذات پاک خود را بآن ستوده و چندین جا در کتاب کریم باین صفت
[illegible] است از انجمله در سوره [illegible] لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما کسبت

ستر نفسه فرموده که و اعلموا ان الله غفور حلیم
[illegible] من صدقه یتبعها اذی و الله غنی حلیم و [illegible]
[illegible] غفور حلیم و در سوره مائده فرموده که عفا الله [illegible]
[illegible] عادت فرجام مدح نموده از انجمله د [illegible]
[illegible] است که ان ابراهیم لاواه حلیم و حضرت اسمعیل را
[illegible] جای حلقت در بر کنند تاج و هاج این محمدت بر سر نهاده جائی
در سوره صافات [illegible] ست که فبشرناه بغلام حلیم و عجب عجب خود حضرت احدیت
محمد را صلی الله علیه و آله باین صفت حجسته بهر بعید و قریب شناسانیده در سوره نون آوازه حسن خلق
آن اشرف خلق را باین ندای زنک از دل زدا باسماع خلایق رسانیده است که و انک لعلی خلق
عظیم و در زمره مومنان راکه صورت احوالشان بزیور چند کمال که از انجمله خشم فرو خوردن و از مردمان
عفو کردنست آرایش یافته باشد نوید جنت منشر ساخته در سوره آل عمران باین آیت تمام بشارت
نواخته است که و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین الذین
ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین یعنی ای کشتابید
و بوسیله ایمان و اعمال صالحه خود [illegible] کنید که پهنای آن مثل آسمانها
و زمین است و آماده شده است بر [illegible] ل کننده مال خود را در وقت وسعت
و تنکی و نکاه میدارند خشم [illegible] ترسندی و درشتی
و امثال آن بران مترتب [illegible] ی در بات و ما حوجهالی
در کذشته در مقام تلافی و انتقام می [illegible] و الله تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و برکزیده حضرت
خلاق و آبیار کلشن حسن اخلاق اعنی جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله در فضیلت این صفت فرموده
که الرفق یمن و الخرق شوم یعنی نرمی و همواری برکت و درشتی و تندی شومست بنابر این انتقال و تفصیل آن
اجمال اینکه این خلق حسن و شیوه مستحسن متضمن چند کونه فایده است اول حصول اجر و مثوبات جاودانی و عروج
بدرجات سعادات و قرب حضرت سبحانی چنانکه در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله و سلم
حدیثی که حاصل آن اینست که چون روز قیامت خلایق جمع کردند منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس جمعی
قلیل از آدمیان خیزند و بسوی جنت شتابند فرشتکان بایشان برخورده کویند انا نراکم سراعا

...ن بشما بان بهشت میروید کوینه ما...
...ت وازان در میکذشتیم وچون با ما...
...س ملائکه کوینه ادخلوا الجنة فنعم ا...
...در کتاب مستطاب کافی از حضر...
که من کظم غیظا وهو یقدر علی امضائه حشاه الله قلبه...
با انکه تواند امضا واجرای آن نمود پر سازد الله...
در کافی از رهنمای طوایف خلایق حضرت امام جعفر صادق... ...یعنی که خلاصه
آن اینست که چون میان دو مرد منازعه واقع شود دو فرشته نازل میشوند وازان دو مرد بانکه
جهالت ودرشتی میکنند میکوینه که قلت وقلت وانت اهل لما قلت ستجزی بما قلت یعنی کفی
وکفتی وتو لایق بانچه کفتی وعنقریب جزای انچه کفتی خواهی یافت وبدیکری از ایشان که حلم میورزد
میکوینه که صبرت وحلمت سیغفر الله لک ان اتممت ذلک یعنی صبر کردی وحلم ورزیدی زود
باشد که خدا ترا بیامرزد اکر این صبر وحلم را بانجام رسانی پس اکر او نیز در مقابل درشتی نماید هر دو ملکان
عروج کنند وروند ودر بعضی از تفاسیر از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه وآله ماثور است که علیکم
بحسن الخلق فان حسن الخلق ف... ...یعنی بر شما باد بخوش خوئی که خوش خو
البته در بهشت خواهد بود... ...ورآتش خواهد بود وهم از آنحضرت روایت
نمو... ...اطال کرا تر از خلق نیکو نیست
...بر بسوء... ...روایت که ان الخلق الحسنة
...یذیب الخطیئة کما تذیب الشمس الجلید یعنی خلق نیکو... ...را چنانکه میکدازد آفتاب جلید را وان
عبارت از شبنم یخ بسته است که در تری از آن بقر تعبیر نمایند واز جمله سوالات ابوذر غفاری هم از
مهر سپهر بزرکواری صلی الله علیه وآله که در ارشاد القلوب وکتاب خصال صدوق رحمه الله وغیر آن مذکور
است که یا رسول الله ای المومنین اکمل ایمانا از مومنان کدام کامل تر است در ایمان فرمودند که احسنهم خلقا
یعنی انکه در خلق بهتر باشد ونیز در ارشاد القلوب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که ان الصبر
والصدق والحلم وحسن الخلق من اخلاق الانبیاء الی آخر الحدیث یعنی بدرستی که صبر وراست کوئی وحلم و
خوش خوئی از اخلاق پیغمبرانست ودر کتاب شریف کافی از سرور عالم صلی الله علیه وآله مرویست که ما یوضع

...عز وجل ارحمها لصاحبه یعنی انکه...
...ترین ایشان نزد خدای عز وجل...
...از حضرت امام همام ابی جعفر علیه...
...حل دوست میدارد وصاحب... ...بر بین
...یار ماثور ودر کتب معتبره مذکور است وحاصل همه
...ات وسازکاری از افضل فضایل وشایستکی نظر لطف
وعنایات الهی... ...بس دوست بنده بیا بمروی این صفت خجسته بسر منزل مغفرت وکرامت
الجهانی ورود وبدستیاری کمند این وسیله بایوان سعادت بنیان قرب الهی صعود نماید لمولفه
تازه رویان غوطه در دریای رحمت میزنند ❊ خلق کن با خلق اکر لطف خدا میبایدت ❊ ولقد حضرت
سید الانام علیه وآله افضل الصلوة والسلام در تحصیل فضل وثواب این صفت بجدی اهتمام داشت
که کودک یتیمی مدنی در سایه نخل عطوفت ان سرور میبود وسبزه وار در کنار جویبار تفقد واشفاق
۱۹۳ ان رشحه زلال مکارم اخلاق نشو ونما مینمود از قضا آن یتیم وفات یافت جناب مستطاب
نبوی صلی الله علیه وآله از کثافت تاثر واف... ...طعا... ...ذ تا بعرض رسانیدند که یا رسول
چرا غمکین میباشید اکر فرمایید د... ...ت ماشد فرمودند که آن کودک
یتیم بد خو بود ومن با خلق... ...ا
عظیم بود وازدیکری ایر...
که متعلق بامور دنیا... ...به... ...یده غلبه اقاره ❊ با صاحب این صفت
کم کسی طرف میشود واکر شود شدت ... ...ش زود بر طرف میکردد چه استادکی واصرار خصم با همواری
وقتی است که این کس نیز در مقام معارضه بوده طریق جدل پوید وبا او یکانکی کوید وچون
استادکی در این کس نبیند وی نیز ازان تندی فرو نشیند لمولفه بنیه آواز جرس را کم رشک
سر نیست ❊ هرزه نالان را نرمی میتوان خاموش کرد ❊ یکی از هوشمندان مرد حلیم خوش خو را بکیاه
تر تشبیه نموده وخصم پر زور تند خو را بباد صرصر که هرچند او تندی کند این نرمی نماید ونفروتنی وافتاد
کیش از سر وا کرده از شر او آسایه وهیچوجه او را برین دستی واین را از وشکستی نباشد لمولفه ❊ ...
...ف خوی ملایم نمیشود ❊ در جنک آب وآتش ... ...ولعنایه جز خو...

... که دیده است جو بشنی الغیاله دل ...

... صفت خجسته آنکه چون میان دو شخص

... وبای وقارش از تربهای طبع

معزز چنانچه ... جناب کافی از حضرت امام همام ...

یعنی آدمی را حلم نصرت دهنده و یاری کننده بس ...

علیه السلام که در مجموعه ورام مذکورست اینست که اول عوض ...

آنکه نخستین فایده که در عوض الم و مشقت خشم فرو خوردن و از خصم خود فرو بردن ... است که ...

همگی یاری او میکنند و آن خصم جاهل را ملامت مینمایند دیگر آنکه صاحب این صفت در نظرها ارجمند

و پایه قدرش در پیش خلایق بلند میگردد چنانکه از جناب مستطاب حضرت ابی عبد الله علیه السلام در کافی منقول است

که ما من عبد کظم غیظا الا زاده الله عز و جل عزا فی الدنیا والآخرة یعنی هیچ بنده خشم خود را نگاه نداشت

مگر آنکه زیاد کرد خداوند تعالی عزت او را در دنیا و آخرت و نیز در کافی از جهان حلم و وقار حضرت

سید ابرار صلی الله علیه و آله ماثورست که ما اعز الله بجهل قط ولا اذل بحلم قط حاصل آنکه خدا تعالی هرگز کسی را

بتند خوئی و درشتی گوئی عزیز ... ذلت و خواری نینداخته است

... و حدیث شریف ... که هر قدر و قیمت است ... 

... الت ... در وقت سعادت خصم ازان

... ول ... اسبابیست محض ...

... بر ... است و خواری کم ازان

و عین خطا و ناشی از وسوسه شیطان و فتنه جوی

نپرسند گل خار تند خوی و آتش سنگ درشت گوییست لمؤلفه کز تندگیست جو خاری که خفت آرد بار

زبان نرم نهالی که عزت آرد بار ز سرخ روئی آتش تراشود روشن که خوی تند چه مقدار خجلت آرد بار

خطی است بر ورق خشت بخته بس خوانا که بهره گشتن با خصم خفت آرد بار دیگر آنکه چرب و نرمی این صفت

دلکش دشمنان را دوست و دوستان را دوست تر میسازد و صیقل این شیوه دلنشین آینه سینه‌ها را

از زنگ کینه‌ها می پردازد چنانکه از سرور عالم صلی الله علیه و آله در ارشاد القلوب منقولست که حسن الخلق

المودة و حسن البشر یذهب بالسخیمة یعنی خوش خوئی دوستی را میرویاند و گشاده روئی کینه را زایل میگرداند

خلق و ملاطفت آ... بردباری و ملایمت آن پاک گوهر بود که خلق عظیم از لطف

ر ...
آنجا ...

... فرمش کند ... شنید و جمعی کثیر از قبا...

... نان اطاعتش سودند در آثار آمد ...

... اخته و بر تو سعادت حضور ...

... وند و فرقه هوا خواهان فره...

... او در مسجد درآمد و چون با دهرجه به بر عرب تر

... بر ...

... ا بوی اعتدالی نمود و گفتن گرفت یا محمد انک کاذب ساحر

... ع زبان وحا ... ... س هرزه در اسلک درشتی بر آینه خاطر اشرف سید دو سرا افتاد

اصحاب چون آن لاطائلات شنیدند بیتاب شده عازم قتل آن بی ادب گردیدند آن سرور دنیا

و دین وان کوه وقار و تمکین ایشان را منع نموده با روی گرم و زبان نرم متوجه اعرابی گشته فرمودند

یا اخا العرب من تریدای برادر که را میخواهی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود محمد منم ولیکن نه ساحرم

و نه کذاب بلکه رسول و فرستاده خدایم اعرابی گفت واللات لو لا جمال وجهک لملات سیفی

۱۹۴ منک واللات لا او من بک حتی یومن بک هذا الضب یعنی سوگند بلات که اگر نه وجاهت

و خوش روئی تو میبود هر آینه پر میکردم شمشیر خود را از ... خون تو یا اینکه شمشیر خود را در تو غوطه

میدادم قسم بلات که ایمان ... در ... من یا در آستین داشت

انداخت ... جناب ... بان ...

نزبان آمده گفت لبیک

ظاهر رنگ ... آینه ...

... ل بکار را در درج دهان گشوده ...

با سرانگشت زبان اقرار جواهر ... بر دامن ساعد خضار فرو ریخت که اشهد ان لا اله الا الله

واشهد ان محمدا رسول الله پس گفت یا رسول الله ازین ارمسجد درآمدم و در همه عالم با تو از من دشمن تری

نبود و اکنون میروم و مجلس را از خود دوست تر نمی یابم اینست بیان کریمه وانک لعلی خلق عظیم که کامل

از برکت ملایمت و ملاطفت اعرابی مذکور در مقام تحقیق حق و طلب معجزه درآمده بشرف اسلام رسید

و عداوتی چنان که بخت با سمیه انس و جان داشت بدوستی و اخلاص چنین مبدل گردید و از جمله کسانی

که چراغ هدایت فروغ حسن خلق و کرم عوایت ... از ظلمت ... برده بر دند و بآستین این شیمه کریمه غبار عداوت

خصه ... باطن بسترند حسان بن ثابت بود که ... ... است از غایت ... که ...

ت
او گرفته

...ین کرده بود یکی از مسلمانان وی را گرفته...
...علیه الصلوة والسلم برخورده چون بو...
...نید جان را از دهن آن...
...رم و دامان ضمیرش از لوث کفر و...
آن قبایح را بگفتن مدایح تدارک نمود از...
...نامی ...که در مدح اهل بیت علیهم السلام گفته مشهور است و نیز از جمله...
آل عبا حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و مجمل آن اینست که مردی ... ...عن سینه اش از
کینه اهل بیت کرام تافته و دیده ادراکش بسر منزل معرفت فضل آن خاندان پاک هنوز راه نیافته
بود گفت بمدینه رسیدم و روزی در یکی از کوچهای مدینه مردی دیدم که از وی زیباتری ندیده بودم
بر استری نیکو سوار مرغ دلم بسوی وی پرید پرسیدم که این کیست گفتند حضرت حسن بن علی است
علیهما السلم از شنیدن آن خار حسد در دلم خلیدن و آتش بغض از کانون ضمیرم زبانه کشیدن گرفت
که علی بن ابی طالب را چرا چنین پسری باشد پس پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن ابی طالبی فرمود آری
گفتم پدر تو چنین و چنین بود ناسزای چند نسبت بآنحضرت گفتم و گاه او را و گاه پدرش را
دشنام میدادم و او ساکت... ...شدم بعد از آنکه سخن من تمام شد
...گرفت
...مرد غریبی و از اهل شامی گفتم آری
...اجه تمام داری ... فصل بمعنی اینکه
...ال داشته باشی تو عطا کنیم
...دن عربی با من بیا که الرجال ...
و اگر حاجت دیگر داشته باشی در قضای آن ترا مدد ... نمایم پس من از این شیوه ملاطفت
و اشفاق شرمنده و از حسن اخلاق آن یگانه آفاق متعجب گشته تخم محبتش در دل کاشتم و خط بندگی
و اخلاصش بر صفحه خاطر نگاشتم القصه از میان خلق حسن بهشتی چنان هوشیار و دشمنی بد انسان
دوست دار گردید و مشهور است که مردی نااهل از غایت جهل با کوه وقار و تمکین حضرت امام زین العابدین
علیه السلام معارض گشته وی را دشنام داد آنحضرت فرمود که ای مرد اگر آنچه در حق من گفتی راست است
خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ است ترا بیامرزد آن مرد از گفته خود نادم و شرمسار و از محبان آنحضرت
شد و نیز مرویست که مردی ... حضرت امام حسن علیه السلام روزی بروی حضرت سجاد علیه السلم

...شایت گفت آنحضرت سکوت ورزید...
...ه که آنحضرت اشاره کنند تا دست...
...گذارش گذارند بعد از آنکه آن...
...گفت گفتند آری شنیدیم و خو...
...حم ...خیزید بسوی او رویم تا جواب...
...ت ...الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس راوی گوید دانستیم
...ندی و رو... ...در خانه آن مرد رسید او را خبر دادند وی بگمان آنکه آن
آنجناب برای جواب آن گفتهای ناصواب آمده و سر پرخاش دارد آماده شر و فتنه گشته
بیرون آمد پس آن آفتاب عالم افروز باین سخن گلفت سوز الفت اندوز تکلم گردیدند که یا اخی
انک قد قلت ما قلت فی فان کان ما قلت فی علی ما قلت فتب الی الله وان قلت فی ما لیس فی فغفر الله
لک و استغفر الله لک حاصل مضمون اینکه اگر آنچه در حق من گفتی چنانست که گفتی پس من توبه و باز
گشت کردم از آنها بخدای تعالی و اگر در حق من چیزی گفتی که در من نیست عفو کردم آن را از تو و از
۱۹۵ خدای تعالی برای تو استغفار میکنم پس آن مرد از شنیدن آن سخن و دیدن آن خلق حسن در قدم وی
افتاده پای مبارکش را ببو... ...که آنچه در حق تو گفتم غلط بود و تو
از آنها منزهی و توبه میکن... ...آمرزش ک...
غفر الله لک خدا ترا بیام...
انطلب هر یک سند...
...الحال ...ت
...رضیه مرضیه متضمن بسی فواید دینیه ...است چنانکه بعضی از آن مرقوم کلک بیان شد
و ناظر برین گفتار است کلام حضرت سید ... صلی الله علیه و آله در کافی که مداراة الناس نصف
الایمان والرفق بهم نصف العیش یعنی مدارا با خلق کردن نصف ایمان و ملایمت نمودن نصف
زندگانیست و لهذا جناب سبحانی بوحی آسمانی پیغمبر خود را بآن وصیت و گوشزد عبرت گردانیده
چنانکه در کافی مذکور است که حضرت جبرئیل امین بآن سرور دنیا و دین صلی الله علیه و آله نازل گشته
فرمود یا محمد ربک یقرؤک السلم و یقول لک دار خلقی کلا ادار ... یعنی خداوند تو ترا اسلام میرساند
و میفرماید که مدارا کن با خلق من چنانکه من مدارا میکنم مدارای جناب الهی با بندگان چنانکه...

ت سپارند و با ازجاده ادب
ما نهایت عجز و ناتوانی از طوق
ملک مال و ثروتی خود را کم میکنند
ن باد غرور ما و منی در دماغ
ببیند ت بر فراز قصر منش خود بر پا
در شکست هیچ دوح ... ازبلند پروازی کرکسان جان
نموده نمرودی میکرد مسیلمه کذاب بمعجزه کور کردن چشم
بیاری عمر بی این حجت و اتفاق دو سه اهل نفاق را دست پیچ کرده با برگزیده حق طرفی دعوی
باطل می نماید و برین قیاس از بندکان ناسپاس حد خود ناشناس هر یک را در ...
سودا هیست و هرکدام را در کاخ دماغ دود دعوای عرفانی ... از امر و نهی الهی پروا و ازرم کرده
در کوشه هنگامه فسق و فجور کرم میازد و هر حاکمی چو ... از غضب و سخط او اندیشه نموده در کشور
آتش جور و بیداد در خرمن مال و جان عبادی انداز و حضرت کریم متعال غرشانه این جمله را از بندکان
ظلوم جهول میکشد اند و تا کفر و طغیان و ظلم و عصیان را از حد نیز نبخزاد عقوبتی گرفتارشان نمیکرداند
فرعون لعین علیه ... دعوی ... سلطنت و وظیفه روزی
ت تا آنکه حضرت کلیم الله
ری میبه هی فرعون ... وحال
... انا ربکم الاعلی یعنی اکر
رعون ترک بندکی نمودن ترک خدائی ... را اطلاق خدائی و تخلیق
آن بحضرت او وسیله قرب و اشنائیست ولی گفته این صفت حمیده و دست او نیز این شنیده
کسی را بان درکاه راه و در آن دربار بار مشکل که تواند بود طالبان کعبه قرب را سلوک این طریقه
مشکل بجای رهبرست و طائران اوج این مرتبه علیا را این ملکه خجسته بمنزله شهپر و ازینجهة زمره انبیا
و اوصیا و فرقه اولیا و اتقیا در هر عصری تا ممکن بوده انواع ستم و آزار از اهل روزکار رسیده و چشم از آن
میپوشیده اند در کافی از حضرت زین العابدین و فخر الساجدین علیه السلم ماثور است که میفرموده اند که ما
انفس حمر النعم و ما تجرعت جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافی بها صاحبها فاصل معنی

ببراخوش می آید که دوست نسیداریم که
... نیده تر نزد من از جرعه خشمی که انفا ... بیسرا
... جمله انبیا حضرت سید المرسلین ... نعمتهای
... حت ایت دینی ...
... ین مبارکش کل نمیشود و با چندین
... من غیر ... بین کلامی پریشان نشانمیفرمود ... ت
... عقب است از غایت بغض و کین جهت آزار آن
... ن بن ابولهب ... ر دنیا و دین ... در روزها پشتهای خار بدوش کشیده شبها بر سر راه آن برگزیده
... که شاید دسته بران کذرد و خاری در دامن پاکش آویزد یا بپای مبارکش خلد و چون
وقت سحر آن مهر انور برای نماز از خانه بمسجد رفتی آن خار و خاشاک را از سر راه برگرفتی و بنرمی
و همواری گفتی که این چه رسم همسایکیست که شما با من میکنید و آنحضرت را دو همسایه بود که در کفر
کین از ... پرشرکین ... زمکان دیکر خبیث تر بودند ابولهب و عقبة بن ابی معیط و این دو ناپاک
١٩٦ نجاسات و قاذورات بخانه سید لولاک میریختند و آن مجر جگران پاکی تطهیر آن پرداخته همین
سخن فرمودی که این چه همسایکی ... ت که دو نوبت رسول خدا را
... ت دیکر در ... اعلان
صلی الله علیه و آله دو نوبت
که باواز بلند میفرمود بکوئید لا
که او در ... دعوت و سنک ...
بپرسیدم که این ... ید محمد قرشی است که خلق را بخدای
آسمان دعوت میکند و اینکه سنک بر وی افکند و تکذیبش میکند عم وی ابولهب است و در بعضی از
سیر مذکور است که چون آیه فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین که در سوره شریفه حجرست نزول نمود
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بصفا رفته سه بار ندا فرمود که ای خلایق من رسول خدایم و همچنان در روز
نیز این ندای زنک از دل زدا با سماع خلایق رسانید سرکرده اهل شقاق و نفاق ابوجهل لعین را طاقت
طاق کشته سنکی انداخت و پیشانی نورانی آنسرور را مجروح ساخت چنانکه خون از آن روان کردید
و بعد از آن سایر مشرکین نیز از هر طرف آن شجر هدایت ثمر بوستان شرف را سنک باران کردند

...ر نثار مانند ابر مدرار ارزنده باد از ...
...ضرت امیر المؤمنین علیه السلام دار ...
... هم در طلب آن سرچشم...
... یا رسول الله کویان بهر ...
... دا ایشان رسیده خوا...
...ت یا رسول الله چرا میکری آنحضرت همچو
... بسنگ ستم تنم خسته و پیشانیم شکسته شد بعف...
... تو انسته فرود نکه اشته جبرئیل علیه السلام کفت یا حبیب الله غم مخور که خدایتعالی مددکار
... سخنان با بشارت برای تسلی خاطر آن مهر سپهر عصمت و طهارت کفته دست مبارک
... و بر سر کوه آورده و بساطی از بساطهای بهشت با خود داشت کسترد چنانکه کوهها را پوشانید و
... صدر نشین بساط قرب را بران نشانید آنگاه کفت اکر خواهی بدانی که ترا نزد خدایتعالی چه مرتبه است
ببین که جمله مخلوقات ترا بفرمان تو کرده یا نه آنگاه درخت را طلب چون طلبید فی الحال اجابت نموده
آمد و بران حضرت سلام کرده و بسجده افتاد پس فرمود بمقام خود باز کرد باز کشت و در جای خود
قرار کرفت بعد از ان ...
... آمده سلام کرده و کفتند که حق
... میخواهی امر کن و ببین چه میکنیم
... روند که نیست خدایا برمن
... با قوم کذارید که ایشان نادان
... و غافلند و اکر نه این نمیکردند جبرئیل علیه ...
... ...س هی و خدیجه برود که در ین
کوه و وادی کریان باشند و سلام مرا بایشان برسان و بکو که ملائکه هفت آسمان از کریه شما کریان و نالانند
و بشارت ده ایشان را بقصور بهشت که حق تعالی برای ایشان بنا کرده و در آنجا هیچ رنج و تعب و کدورت
نیست و همه راحت خواهد بود بعد از آن حضرت شاه اولیا و خدیجه کبری آن سرور را چون آفتاب انور در قله
آن کوه دیده بشتافتند و شرف ملازمت کرامیش دریافتند خدیجه دید که آنحضرت با جامه مطهر خود خون
از رخسار منور خود پاک میکند کفت یا رسول الله جامه را خون آلود مکن و بکذار خون بزمین رود آن جناب
... فرمودند که میترسم که قطر... خون بر زمین چکد و خداوند قهار بر ایشان غضب نموده ...

...رسید چنین آزارها ی شدید کر...
...نه طریق حلم و مدارا سلوک ...
... ورده است که چون قریش ...
...یعلمون حاصل معنی آ...
...ت و برای این حق تعالی فرمود
... بوده دندان مبارک آنحضرت را که درج جواهر حکم...
... شده سو خنان کفتند یا رسول الله دعا کن که حق تعالی این قوم را
...ساز فرمود من آمده ام که ایشان را از جهنم رهانم چکونه هلاک ایشان را خواهم آنکاه دست بجا...
...اشته فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون خداوندا هدایت کن قوم مرا که بدرستی که ایشان نمیدانند
یعنی آنچه با من کردند از روی جهالت و نادانیست زهی خلق و احسان که با شکستگی دندان همچنان
غم امت خوردی و در تحمل آزار القوم بجنت دل سخت دندان صبوری بر جکر فشردی و هر کاه حسن خلق
١٩٧ و غمخواری آن مهر سپهر کرم و بزرکواری با دشمنان چنین بوده باشد با دوستان چکونه خواهد بود
... مرویست که شخصی از جا...
...ت را پرسید فرمود تو متاع ... دنیا را اول وصف کن تا ...
... متاع دنیا تا که وصف ...
... آن غیر معدود است آن جا...
... تو متاع دنیا را که خدایتعالی
... پیغمبر را که الله تعالی خطاب ...
... برای بود ... لوام نمود و حق
که مفسرین در سبب نزول این آیه کریمه چ... ... ...رموده اند از انجمله اینکه روزی حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله با یکی از صحابه در صحرای مدینه میکشت بپیرزنی بر سر چاهی دید که میخواست آب کشد
و نمیتوانست آن سرور بپیرزن را چون عمر کرامی بر سر آمده فرمود ای عجوزه من برای تو آب کشم
کفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم یعنی اکر نیکوئی کنید برای خود کرده خواهید بود پس آنجناب آب از چاه
کشیده مشک را پر کرد و بدوش مبارک برداشته زن را کفت پیش باش و راه خیمه خود را بنما و آن شخص که همراه
بود هر چند مبالغه نمود که مشک را از وی بستاند قبول نفرمود و کفت من بکشیدن اینست و تحمل مشقت سزاوارترم
... زنش و آن حضرت و صفیا از قفا میرفتند تا ... مشک را آنجا ...

...ه فرزندان را گفت برخیزید و آن شتا...
...نزدی شیرین کلامی خوب روی ا...
...نستند کجا رفت گفت این...
...بر خیمه دویده گفتند ای مادر این نیکو...
...دلی بیرون از خیمه بیرون دویده...
...نمای اعتقاد خود را بوی رسانیده مانند آب در پای...
بسیار گریسته عذرخواهی بتقدیم رسانید و آنحضرت در حق ... نموده بلطف با...
پس حضرت رب الارباب این آیه شریفه را در شان آن والاجناب فرو فرستاد و در بعضی
نوازش و تکریم بر فرق اعتبار آن سرور اخیار نهاد و بعضی در شان نزول آیه مذکوره را چنین گویند
نموده‌اند که روزی آن زبیده خلعت کرامت ردائی بردی نجرانی در بر داشت که آن را حاشیه غلیظ
کنده بود و با بعضی از اصحاب از راهی عبور میفرمود اعرابی بوی رسید و آن برد را گرفته کشید بشدتی
که حاشیه گریبان آن در گردن مبارک آن سرور جا کرد و بنا بر نسخه دیگر پاره شد و گفت اعطنی عطائی
بالجمله حاصل آنکه بن عطا ... و قال ... سکت ... ادبانه تا همواره شفقت نگشته
...غصه‌های آن بروی ...
...این شیوه خدا پسندید نزول این آیه
...لون امثال این روایات
...زبان شکفته است که جیب و دامان
...آن سرور آل و اولاد و هیچکس
این اوراق گنجایش یکی از هزار و ...ی
او نیز همین طریقه را سلوک داشته و در طی منهج معاشرت خلایق قدم بر قدم آن برگزیده خالق گذاشته
چنانکه در مجموعه ورام از هادی طرق رشاد و وسیله ازادی عباد جناب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام
ماثورست که غلام خود را آواز کرد جواب نداد بار دیگر آواز کرد جواب نداد دیگر بار طلبید جواب نداد
برخاسته نزد وی رفت دید خوابیده است فرمود ماتسمع یا غلام یعنی نمی‌شنوی ای غلام که ترا میخوانم گفت
آری فرمود فما حملک علی ترک جوابی یعنی پس چه چیز ترا برین داشت که جواب من نگفتی غلام گفت چون از عقوبت
تو ایمن و از آزار تو خاطر جمع بودم از آن جهت در جواب گفتن تکاهل نمودم آنجناب فرمودند امض فانت حر لوجه الله
...که تو آزادی برای ... و در بعضی از کتب مذکورست که آن حضرت ...

...غلام خود را آواز کرد جواب ...
...دید ویرا دید فرمود ای غلام
آنجناب فرمودند که
...د گردانیدم در راه...
...کاران بزرگوار علیه الصلوة...
...در هیچ گوش زشت و درشت گویا...
...بری از قصابی گوشت میخرید و چنانکه طور بازاریان ...
...ست مرد قصاب پیرایه عدل و راستی را از دست داده در معامله با آن ضعیفه بی انصافی میکرد کنیز
...ن وارزده از آنجا رفته ویرا با محتسب بازار دنیا و دین حضرت امیرالمومنین علیه السلام اتفاق
ملاقات افتاد و از قصاب بآن والاجناب شکایت نمود آنحضرت از غایت مسکینی و کوچک
دلی خود با کنیزک نزد قصاب رفته ویرا نصیحت و نیکی کرداری او وصیت نموده فرمود که با ضعیف
و قوی با یکدیگر یکسان بکنی آن بی بصیرت چون آنحضرت را نمی‌شناخت دستی بجانب او
١٩٨ حرکت داده گفت ای ... امیرالمومنین علیه السلام آن ...
...درشتی را از و گذرانیده هیچ نگفت
و برگشت بعد از رفتن
...از قباحت وحشت...
...آن حرکت بی ادبانه ...
افتاده تنبه از کی آن ...
و فرو رسانیده و آن...
...مرهم نه ریشهای جگر ... ه ور اگرفته بجای خود نهاد و دعا فرمود از برکت
دست مبارک آن جناب و مرهم درد زدای آن دعای مستجاب رگ و پی باهم متصل و گوشت و پوست پیوند
گشته دست وی درست شد و بهبودی یافت و نور آن آیت بس ظاهر و روشن بر در و دیوار خود ظاهر
دوست و دشمن تافت و از آنکه عفو و حلم آن منبع علم و معدن حلم همین بس که مردان محکم یقین را با همه
بغض و کینه که با آن سالار دنیا و دین داشت و پیوسته علم خلاف و عصیان با آن طوق نه گردن
اهل طغیان می‌افراشت در جنگ جمل با جمعی از مخالفان بدعمل گرفته نزد وی آوردند و عمار بن یاسر ...
...در راه قتل آن ... جان زشت سیر تحریض منمود ... از خون ایشان گذشته...

ان قوم ابتر را از لوح خاطر او در
ود که از زرع تو بعضی از فرزندان
و آن ما یه شر و فساد بود که
م شرع و دین و ترا شنیدن
ند و این خبر از اخبار غیبیه
ین منوال عبد الله بن زبیر بد سگال که با آنحضرت
ان زبان بریده زبان جرأت بدشنام و ناسزای
بود و در قتال
امیر المؤمنین علیه السلام بیش از پدر با کار جد و اصرار مینمود چنانکه در کتب سیر مذکور است که در معرکه جمل
حضرت امیر اجل علیه السلام از ضعف سپاه نصرت پناه بمیان جنگ گاه راند و زبیر را و بقول بعضی طلحه را نیز
خواند و برای اتمام حجت ایشان را نصیحت نمود و بران حرکت زشت سرزنش و ملامت فرمود و بعد از آن
زبیر خطاب کرده بمضمون اذکر و که در خاطر داری که روزی من و تو در ملازمت حضرت رسالت پناه بجایی
میرفتیم و دست من در دست تو بود آنحضرت ترا گفت ای زبیر علی را دوست میداری جواب دادی
که بلی یا رسول الله آن سرور فرمود زود باشد که با او بمقام مقاتله در آیی و در ان حال ظالم باشی و چند
ند کور و در بعضی از کتب بروج
ت می آید آن روز که مسکین
و من نیز خنده بودم تو گفتی تیسیر
ن حق که او متکبر نیست و بد مستی
مقاتل نموده گفت یا ابا الحسن چنانچه
بیاد من آوردی که اگر قبل ازین شنیده کرده بودم المومنین اکنون نکته اقسم که با تو حرب
نکنم پس جریکه بصف سپاه خود مراجعت نموده زبیر عزم ترک رزم و خروج از ان معرکه را با خود جزم کرد پسر
بزرگ بد سرشت اش عبد الله استبداد نموده تیغ زبان ملامت آخته و بسرزنش آن بیخرد مسکین بی
پرداخت و گفت تو نه از برای حدیث پیغمبر ازین کار میگریزی بلکه از ترس شمشیر پسر ابو طالب میگریزی
و از بیگونه ترهات مفتخب انگیز تعرض آمیز میگفت تا آنکه زبیر گفت من سوگند خورده ام که با او جنگ
نکنم عبد الله دل سیاه گفت بکفاره سوگند یکی از غلامان خود را آزاد ساز و بمقاتله علی بپرداز القصه آن
بصیرت تلبیس پسر ابلیس خود آن را صواب شمرده غلامی مکحول نام را آزاده ساخت و قطع

ه همچنان در مقام اهتمام علم مجادله
آنهمه بعد از تسکین غبار آن
ه روی عتاب از کو
ه در خروش اگه بود
به مبالغه در مقاتله آنحضرت
به عفت پر تو رحمت و شفقت بر نیک
ت علم و عفو آن امام همام علیه الصلوة والسلام و امام
طبع مبارک آن سرور و شکفتگی گل خاطر انورش بحدی بود که دشمنان و حساد و معاندین خراج
بها دمیکردند هر چند که در ان مرتبه نبود و از حد اعتدال قدری که در شرع و عرف مستحسن باشد تجاوز
مینمود و اما مهربانی و اشفاق آن گلدسته مکارم اخلاق بر متتبعان کتب اخبار و بر رقم نگاران
مجامع آثار پوشیده نیست که نقل مجالس و محافل کتب اواخر و اوایل همواره نقل این سخنت و دماغ اقلام
تواریخ و سیر از عطر این گفتار روح پرور بوسته معطر ازان مجلس که روزها بسی تمام کار بسیاری
خلایق کردی و شبها در کار ارباب حاجت روز و شب
بود ملا در چهره او آن
بار بود و دست توقع
باستین مکرمت پاک
بار محنت کسان بردن
گلاب نصیحتش رحمت
تسلیه و تعزیتش فروشی به س و ریش برگ عفت می اند و خسته و بیمار
روزان از آتش کرم رویش چراغ خوشدلی می افروختند و از حکایت بر غریب نابینای کردان
از خرابهای کوفه افتاده بود و حضرت حسنین در وقت مراجعت از دفن والد بزرگوار خود علیهم السلام
بر اثر ناله بر سر وی رفتند و پرسیدند که غمخواری تو که میکند گفت یکسالست که من درین شهرم و هرروز
مردی آمدی و بر بالین من نشستی و چون پدر مشفق و برادر مهربان تیمار و غمخواری من نمودی فرمودند که
هیچ با زنامش پرسیدی گفت پرسیدم گفت ترا با نام من چکار من تعهد حال تو از برای خدا میکنم و از
نامش پرسیدند گفت نابینایم و از ان نشان ندارم
ورست که تو در

...ش خبر گرفتند گفت پوست...
...س غریبا تا از نشانهای مذکور...
...جام قوم شد تتمه از ملاطفه...
...ن کار را از غایت وضوح وظهو...
...م مدحت گوی بهانه جو...
...دی زبان گفت گوستن ولذت تذکار...
...بیان خامه مدایح بیان شکستن بسیار ستم است بنابرین ... م اران امام
بپرداز وحاصل آن بر سبیل اجمال آنست که مردی از یهود در ناحیت سوری که موضعی است
...عرب ملکی داشت روزی از انجا باره طعام یعنی گندم یا معلق خوردنی بر دراز گوشی چند بار
کرده برای فروختن بکوفه میبرد تا وقت نماز خفتن بشوره زاری که در حوالی کوفه بود رسید ناگاه
چار پایان وی نا پدید گشتند و هر چند در جست وجوی آنها بر چپ و راست شتافت اثری
از انها نیافت و ویرا یاری شفیق و آشنای صدیق در کوفه بود که او را حارث اعور همدانی گفتندی
آنگه خود را انجا نه او رسانید ... کرد ... حارث مذکور گفت بیا تا که
...نزد امیر المؤمنین برویم واین...
...رتسند و ماجری را گفتند
...وا گذار که من چارپایان
...یا و دستگیر دین ودنیا دست
...وو در انعام روی مبارک
...یهودی گرفته بی ...
از یهودی گرداند و سخنی که یهودی آن را شنیده بود ... ن را نه و بعد از آن سر بالا کرده فرمود که وا...
ما هذا بالعهد الذي عاهدتموني يا معشر الجن وايم الله لئن لم تردوا على اليهودي حميره وطعامه لانقضن عهدكم
ولاجاهدنكم في الله حق جهاده خلاصه معنی انکه بخدا قسم که برین نهج با من بیعت وعهد نکرده بودید ای گروه
جنیان یعنی چنین که مال مردمان برید و رعیت من اذیت رسانید بخدا سوگند که هر آینه اگر باز ندهید
ورد نکنید برین یهودی خران وطعام او را هر آینه میشکنم عهد شما را و هر آینه جهاد میکنم البته با شما در راه خدا
چنانکه باید و شاید یهودی گوید بخدا قسم که آنحضرت این کلام هنوز با تمام نرسانیده بود که خرها وطعام
...خود دیدم پس ای... ...لام فرمودند که اختر یا یهودی احد الخصلتین اما ان ... او...

...بکجای سبق ورسیدنها تسوق ورسوقها...
...تیار کن با تو چنانچه خرهای خ...
...ی گفت یا امیر المؤمنین شما چیز...
...الی آوردند تا بر جبه رسید...
...کرده اند ودر عجم ازچنین حالی
...باره از شب باقیست من محافظت اینها میکنم
انها را فرو گیرم
...ت کن تا صبح یهودی گفت یا امیر المؤمنین من بر فرد گرفتن...
تا ترم و تو بر محافظت آنها فرمودند که مرا با انها واگذار و تو بخواب تا آنکه صبح طلوع کند مجملا یهودی
...سایش و فراغبال خوابید و آن مرای شیوه مردمی و یاری و مردم دیده آگاهی و بیداری تا صباح بیدار بود
و پاسبانی چارپایان و مال آن یهودی مینمود و چون صبح طالع و یهودی بیدار شد آنها را بوی سپرد و فرمود
از انها غافل مشو تا انشاء الله تعالی من برجت نماز بسر آن رهنمای طرق هدی و پیشوای خلق خدا رفته
با مردمان نماز صبح گزارد و چون آفتاب سر زد معاودت کرد و دیگر باره آن نور سپهر بزرگواری بر لطف
و غمگساری بر سر یهودی گشته ... فرمود ... طعامک یعنی گندمت را بر ملکشا...
...ت و بنا برین یعنی ... بو برکت خدا و نیست...
که گندم وغیر آن...
اختیار کن یا من بفروش...
یهودی شق ثانی را اخت...
...ت ... طعام ...
یهودی کرده فرمود الک حاجة یعنی ... داری یهودی گفت آری میخواهم ببازار روم وجای...
چند دارم بخرم فرمود انطلق حتی اجلب فانک ذمی یعنی برو تا من بیرآیم که تو ذمیی ... اند این...
که چون تو از اهل ذمه و مال تو در امانتست با تو همراه باشم که مبادا بازاریان زینهار ... اند در معاملات
با تو طریق عدل و انصاف سلوک ندارند الحاصل آن پسندیده الهی با او همه جا همراهی نمود تا از کار سازیها
فارغ شد بعد از آن یهودی را وداع فرمود آنحضرت ... آن لطف و شفقت زنگ کفر و نفاق از دل
یهودی زدوده و مطالعه حقایق و دقایق آن کلام ناطق و زبان خاموش و غفلت و نادانی از پیش دیده بصیرتش
...کشت و گفت در وقت مفارقت گفت اشهد ان لا ... لا ترکیبه و ... اشهد ان محمدا ...

٢٠٠

بده الامه و خلیفه رسول الله صلوا

سر حضرت ساقی کوثر

شهادت نوشید و

ان هادی طر ... نوشت

ان امثال این بار بنهاد

ه بلاغت صبر از هزاران یکی تقریر

ن دسته گل خوش رنگ و بوکه دماغ پر سودای کس

صلاح بود

لیشا ... یه و از مآثر حسن خلق و بردباری کباب آتش خوف و پرهیزکاری حضرت ...
علیه السلام و حکایات حلم و عفو ان امام همام سوای انچه سابقا هم درین مجلس بتقریبات گذار
حکایتیست که در کشف الغمه مذکور است و ملخص آن اینست که قومی در خدمت حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام مهمان بودند و از خوان شرف صحبت ان حضرت نعمت فیض و قوت روح تناول
مینمودند بریانی در تنور بود انجناب خادم را باوردن ان تعجیل فرمود خادم بشتاب می آورد
وان بزرگ کشور کمال کو ... ناگاه سیخی که از آلات

ساب ان ...

ازان واقعه هوش ربا

آن مار را بر دوش ...

نام گفت انت حر فانک

در راه خدا آزاد ساخت

و بعد ازان بتجهیز و دفن ان کودک پرد ... شیخ مفید علیه الرحمه والغفران
نیز این حکایت را در ارشاد خود روایت نموده است و هم در کشف الغمه آورده که روزی
مردی انحضرت را دشنام داد و عیب جویی نموده والی انجناب عالی از جای درامدند که ویرا آزار کنند انسرور
ایشان را منع کرده متوجه آنمرد شده و فرمود که ماستر عنک من امرنا اکثر مخفی معنی بر سبیل احتمال انکه
انچه پوشیده و پنهانست از تو از کار و احوال ما بیش ازین است که تو گفتی آیا ترا حاجتی هست که بر قضای
آن اعانت تو کنم آن مرد شرمنده گشته انحضرت خمیصه که در بر داشت بسوی وی انداخت و ان
... درهم نیز بوی دادند وان مرد بعد از دیدن ... کمالات ...

اهی سید هم که تو از اولاد پیغمبر

ابی عبد الله جعفر صادق

م خود را بکاری فرست

خلاق و ان

ل دلدار گوش هوش

بحث ملایم تدیمین فرمود که یا فلان

ل وسمانیک انهار حاصل مضمون انکه سخن ... اسوگند

که شب و روز بجو ابی حب ارست که در ان آسایی و روز را ما که در ان خدمت ...
خوبان اتش مزاج و خوش کردگان شیوه خورده گیری و لجاج را که با خدمه و تبعه در اشغال ابن العصر
و جرایم ایشان گشتن همراه میباشند و ان را ضبط و نسق نام کرده بصرصر تندیهای از حد بیش خاک ...
شرع و عرف بر تارک احوال خویش میباشند برای اصلاح حال نفس بسیر در منزل ادراک معنی
٢٠١ این خبر صدق اثر پای تامل فشردن و جهد از آلایش این خوی زشت خبث در چشمه سار مضمون ... حدیث شیخ ان

انچه حدیث غوطه خورده ... العالم الحبیب و رقی برای ...

نیست که حضرات

ازطیبت

مجمر با شما راین اطوار

تفاصیل احوال هر یک

اهل هر زمان یا بردار ... دیده و اکر این گوهر های اعلام
و کتاب بعضی از زوایای خواطر بجا فل دفاتر درآمده بیشتر انها تیر یا ... مرور سنین و شهور ...
عبور اعصار و دهور گردیده است و ازین جهت در بیان صفت حلم و حسن اخلاق بعضی ازان برگزیدگان
حضرت خلاق حکایات و روایات بتفصیلی که خاطر خواه باشد در کتب متداوله مشهوره بنظر نرسید
تا درین مجلس از توصیف بهار عنبر نسیم خلق کریم هر یک بترتیب فصلی پردازد و افتاب تابان صدق
لمعان حسن بیان در هر یک از بروج دوازده گانه مراتب ائمه اثنی عشر علیهم السلم بقدری که ...
... ت اندازد و بعضی ازان اثار ...

... و مرور دهور بخاک فراموشی منطمس
... صاحب خود مذکور گردید پس
... مجلس بهشت آیین خالی جلوه
... سلمان فارسی قدس الله
... و فیات حسنات
... آنچه میکوی زبانی بین نمیرسد آن مرد بعد
... معارک جهاد و آب و رنگ کلشن حسن اعتقاد ملتزم ... اشتر نخست
... روایت کرده اند که روزی در کوفه از بازاری میگذشت و باقتضاء زهد و درویشی که ...
داشت و در هر باب از سر اخلاص و ارادت قدم بر قدم حضرت شاه ولایت میگذاشت
جامه از کرباس خام پوشیده و هم کرباسی بجای دستار بر سر پیچیده بود یکی از بازاریان در دکانی
نشسته و پرده غرور دیده شعورش را البته نظرش بر مالک افتاد و برادران لباس نشناخت و از روی
تمسخر و ستم طریق نوشاخ تره بروی انداخت مالک علم و زر زیده ملتفت وی نگشت و از آنجا درگذشت
یکی از حضار که آن بزرگوار ... شناخت ... شنوده کفت ... آغاز ملامت و نکوهش
... که وای ... این مرد
... برسانیدی
... شنیدن
... سرشت روان کردید
... رفته در قدمش افتاد و بیاری
... بمجدی رفته ... سجده ...
... بوسه میداد مالک بدست ... سبب آن ملق پرسید گفت بعذر
خواهی گناه خود آمده ام که نشناخته بودم و ندانسته آن قباحت نمودم مالک گفت بر تو
هیچ گناهی نیست یعنی ترا در آن گناه بحل کرده و از آن بری الذمه ساخته ام بخدا سوگند که من بمسجد
برای این آمده ام که جهت تو استغفار و طلب آمرزش نمایم و مخفی نماند که از طبقات دیگر خلایق نیز
یعنی غیر اهل بیت عصمت و کرامت علیهم السلام و خواص ایشان حکایات و قصص از حیطه بسیار ذکر
کرده اند ولیکن چون ایراد انها درین مقام باعث ملال و خروج از ضابطه توسط و اعتدال بود و زلال
... ولاتی که از ... سار قلم جاری و بوستان دل و جان و دین را ... سیراب ...

... نیاز نکرد و انید لهذا بذکر آنها نپرداخت
... و به خوبان جاهل که زهر خشم
... کویان را سبب کمر شان
... درگاه کبریا که کافه خلایق
... و جهال روترش نمینمودم
... اهدی نکردیده است بلکه باین صفت
... ن غایی گشته اند ساطعات که افواه و السنه مخابر و اقلام ... و خلایق و در ...
... کرده والا مقام را باین حلقه رضیه ستاینده و در دست دو خمن پاش شیوه مستحق مدح و ثنای ایشان ...
... ملک نیست که بر منزل نجات راه جز اتباع این قوم عالیه رجات راهی نیست و از تیر باران ...
... نرع و وقوف غیر میسر تتبع سیر ایشان بناهی زیب هر دی شعوری که کودک طبع لطیفش را در دبستان
تکلیف قلم اختیار بدست داده و لوح زندگی در پیشش نهاده اند میباید که در هر امری از امور و سجایا
۲۰۷ اخلاق و اطوار ایشان را سرمشق خود داند و بقدر مقدور در حرکات و سکنات موافقت آن را بر خود
جزم نموده سواد خود را مطالعه ... کردن ... که مقصود ... آن را نامه گرفت و دیگر روز مختصر ...
... بود و قطع نظر از آنکه در ...
... مختار ... از سخن بروا ...
ظهور بست و ...
نعمت آیین والاتر توانم
سلوکش بر چهره خاطر ...
... ان ... جناب ...
جد اکرد و جهانی از فیضش داغ حرمان ... از و بنابل جنازه اش روان کردید و ...
و دام رحمه الله مذکورست که سالار شهیدان و حیات بخش قلوب عالمیان جناب مستطاب امیر
علیه السلام وقتی که یوسف جان پاکش از زندان کدورت بنیان عالم خاک رهائی یافت
و آفتاب عالمتاب وجود نفیسش از حجاب سحاب عمر پرشتاب بر آمده پرتو سعادت بر درود یوار
عالم بقا تافت فرزندان کرامی خود حضرت امام حسن و امام حسین و محمد بن حنفیه و صغار اولاد امجاد را
جمع کرده وصیت نمود و در آن فرمود که یا بنی عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا الیکم و ان متم بکوا
... یعنی آنکه ای فرزندان معاشرت و آمیزش کنی ... که اگر زنده ...

شد واگر بمیرد بر جنازه کرنید المؤلف
وهیچ نماند که خنده صفت
نته روبت که تا عج جا
باطن است وسرکوفتن
لو هزار دست و
ی مفتاح ابواب دلکشائی
سید عالم صلی الله علیه وآله منقولست که با قارب
انکم لن تسعوا الناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه وحسن البشر حاصل مضمون انکه ای فرزندان
بدرستی که شما را هرگز با آنکه وسعت وقدرت آن نیست که با همه مردمان مهربانی کنید
پس برخورید بایشان بشگفته وگشاده رو وهم از آنسرور صلی الله علیه وآله روایت نموده است
که مردی بخدمت وی آمده استدعا وصیت نمود آنحضرت وصیت چند او را کرده از آنجمله فرمود که الق
اخاک بوجه منبسط یعنی ملاقات کن با برادر دینی خود بروی گشاده ونیز در کافی این حدیث شناسی ان
ست ذکر یافته که صاحبه
التی والبخل وعبوس الوجه جفا
ردن سبب حصول محبت
العده و
دارا زند وهم
س ود الکرم والاحیه السلم
نه خلاصه معنی آنکه سه جز
برخورد دوم آنکه چون
علوص محبت برادران مسلمان
پهلوی او نشیند جای نشستن را برای او فراخ گرداند سوم آنکه از نامها آنچه او را خوشتر آید او را بآن
نام خواند وشیخ طوسی رحمه الله در امالی آورده که حسن البشر بالکس نصف العقل یعنی گشاده رویی با مردمان
نیمه عقلست مراد آنکه فوایدی که از عقل وتدبیر روزگار آدمی عاید و واصل میشود نصف آن ازین صفت
خجسته حاصل میگردد ودیگر از آنجمله خندیدن وتبسم کردن است که از گشاده رویی بر درجه بیش ودر مرتبه در گذشت
داین نیز از خلق حسن ودر شریعت مستحسن است بشرط آنکه عبث نباشد از حد اعتدال بیرون نرود
ب اقدس جعفری علیه السلام مرویست
قهقهه

خنده که بی تعجب باشد وهم از ان ا
میراند دل را ونیز از آنحضرت روا
وهم از آنسرور آورده
رکو از نقل نموده که ضحک المؤمن
چنین باشد در اعاد
امام موسی کاظم علیه السلام
م این بود که میگریست ومیخندید وحضرت عیسی
وعلیهما السلام بر همین بود که ... وهم میگریست وآنچه عیسی میکرد بهتر است از آنچه یحیی
برحج طریقه حضرت عیسی از آنجهت باشد که آدمی را چنانکه از اندیشه مرگ وتدارک احوال معاد ناچار
زندگانی وتدبیر امر معاش نیز در کار است واز آنجمله الفت وصحبت ابنای زمان وپاس خاطر
ایشانست که تمشیت اکثر امور بی آن صورت پذیر نیست ونیز نفس را بی انکسی حق چند هست که
۲۰۳
رعایت آنها ضرورست پس گاهی با یاران ودوستان شگفتگی ونشاط که شیرازه کتاب الفت
زیستن وزمانی نیز از شرم تهی دست ... وگه کاری ودیم ... که سطوات جباری بر خود
گریستن بکمال انکسار
ی خود را از عذاب الهی
رها نند و
طریقه بود و ... جلها
میفرمود چنانکه در کافی از نعم
گفتم که فدای تو گردم
م بر خون ومضمون خلاصه معنی
این کس با یاران مخشور میباشد ودر میان ایشان حرف گوی میکند ومزاح میکنند ومیخندند این جا
انه الحجاب فرمودند لا باس ما لم یکن یعنی باکی نیست مادام که نبوده باشد عمر گفت که ظن من آنست
وچنین یافتم که مراد آنحضرت آنست که باکی از آن مزاح کردن وخندیدن نیست چند آنکه فحشی
در میان نباشد بعد از آن آنحضرت فرمودند که ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یاتیه الاعرابی
فیهدی له الهدیة ثم یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا فیضحک رسول الله صلی الله علیه وآله وکان اذا اغتم یقول
ما فعل الاعرابی لیتنه اتانا حاصل مضمون آنکه اعرابی آنحضرت رسو ... واله ... هدیه می

... بار ابد ... پس آنحضرت

... آن کاش بی آمد نزد ما

... رسید و بر فخش چنا...

... لازم نبا بد ولنسبه

... نور ظهور د چنا...

... ت که چون بهر رسیدند ...

... پروا ندارند و هر چه بخاطرشان رسد

... را خوشطبعی تصور و باعتقاد خود لطیفه تر هر میگ... ظرافت

... بلکه تهمیدکی و خریست و آنچه امروز کل از لطافت آن شگفته فردا از و رو ندار از نه

آن خواهند گریست چه امثال این سخنان بی باکانه اگر در اوایل چون از روی اعتقاد ...

کفر نباشد بیم آن هست که رفته رفته بآن ابل و صاحب آن در زمره انا کنا نخوض و نلعب

قل اباالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزؤن داخل گردد نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات

اعمالنا و اخبار و آثار ... که ... از آن مزاحیت که

... از نخا...

... جناب مستطاب

... صلی ...

... ادعی ...

... او بدین ... ابی

... هر رو ...

... سلام ...

... ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده ... انه یذهب بماء الوجه و مهابة الرجال یعنی

بجناب گستید از مزاح که بدرستی که آن میبرد آب رو و هیبت مردان را مجملا هرگونه مزاحی که امثال این

مفاسد از آن لازم اید احتراز از آن ضرورست واما مزاح و مطایبه که باد ناس این عیوب نبا بوده

والماس این خوب دران نسوده باشد در اخبار و آثار طریق حسن آن سپرده و از حسن خلق شمرده شده است

چنانکه در کافی از یونس شیبانی مرویست که حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسید که کیف مداعبة بعضکم

... تنطا ... هم مزاح و خوشطبعی میکنید گفتم کم فرمود فلا تفعل

... ولقد کان رسول الله صلی الله علیه

... بزرگ مزاح مینمایید که بدرستی ...

... گفته میبازی بان برا...

... خوشطبعی مینمود بکسی ...

... که با من مومن الم...

... سیدم که دعا بچیست فرمود ...

... ابی جعفر علیهما السلام علی اختلاف النسخ نقل

... سرور صلی ...

... ابی یحب المداعب فی جماعة بلا رفث یعنی بدرستی که خدای عزوجل دوست میدارد کسی را که مزاح

... کند باشد در میان جماعت بشرطی آنکه فحشی دران نباشد و از مطایبات حضرت سید کاینات

صلی الله علیه واله نقل کرده اند که روزی پیرزنی از انصار بخدمت آن سرور جوانمردان روزگار آمده

استدعا کرد که در حق من دعا کن که ببهشت روم آنحضرت بر سبیل مطایبه فرمودند که پیران ببهشت نروند

زن از این سخن گریه اغاز و فانون ناله و فریاد در ابیاز نمود غنچه دهان مبارک آن جناب از آن

چنان ... اضطراب خندان ... لطف ... همان ... ارغنچه ... از آن شگفته و شاد دمان گردید پس

تسکین خاطر او فر...

... آن ایهام برا...

... انکار ...

... دل ...

فرمودند که ... بچه ... گفت من بچه شتر را چکنم فرمود

بچه شتر ... بعضی که از شتر زاییده شده اند و در مجموعه ورام مذکورست که زنی بخدمت آنحضرت ...

شوهرم ترا میطلبد فرمود شوهر تو کیست آنکس است که در چشمش سفیدی هست زن گفت والله که در چشم شوهرم

سفیدی نیست فرمود چنین است بلکه در چشمش سفیدی هست دیگر بار زن گفت نه بخدا قسم که نیست آنسرور

بمضمون فرمودند که هیچ کس نیست که در چشمش سفیدی نباشد یعنی سفیدی که در هر چشمی بود ... سیاهی جدا باشد و مطایبات

... از آن طبع لطیف صادر و در کتب اخبار وارد گشته است از این قبیل بوده که حقیقت کلام را در آن رعایت

... تنه و بمحض ایهام اکتفا کرده و بان منجر نباشد ... ق ... ت ... ده ...

... ت که مردی بن ... تتبع الضرور ...

... نوشته و حیث که ...

... نحایت لطایف

... و سلاطه ...

... سال دو سپید ...

... سته و دکان گچ بنائی ...

... قاضیه او می بود تا روزی به ...

... بود گفت ... ن گچ بنا در آمد حجاج از آن تعجب بسیار و از سبب ...

... حسن من قرآن ... از آن ترس که هر شب در خواب می بینم که بدست تو گرفتار شده ام ...

آمدم که یکبار مرا از قتل رهانی و از تعجب کشته شدن هر شب رهائی حجاج از آن سخن خندان

و از سر خون وی درگذشت و نیز گویند شخصی را بتهمت زندقه و الحاد نزد هرون الرشید آوردند گفت ...

... و او را انکار میشود هرون گفت هر آینه نیز من ترا تا اقرار نکنی آمرزد گفت این خلاف حکم قرآن ...

خدای تعالی فرموده است که ... بن که آوردند ...

... را الهام بر سر ... گزیده ...

... سید و سبب اقدام آن عمل ... پرسید گفت یا مولای اگر ... سبب

... خطایی از آن که دانسته از من صادر گشت میگفتی مردمان ترا ظالم میخوانند و از ... شنیع

... است سخن تو بر زبان میرانند این ... حکم کردیم که ...

... ستم چپ قتل کردم تا اگر ... سیاست ... و بقتل بی حکم فرمائی مردمان ترا در آن ... مواخذه

و ظالم و بد خو نشمارند پادشاه را از آن سخن خوش آمد و قبح آن کردار را ... حسن این گفته بخشید

... آورده اند که مردی ... خلق ...